



تفسیر سور آبادی

ابو بکر عتیق نیشابوری

به تصحیح
سعیدی سیر جانی



فرهنگ نشرنو



تفسیر بیرونی

ابو جعفر عین الدین شاپوری

به تصحیح

تفسیر
عامه

۵

۲۱۱

فرهنگ‌نامه‌ها

از مجموعهٔ فرهنگ‌های دو زبانه
تألیف و ترجمهٔ محمدرضا جعفری

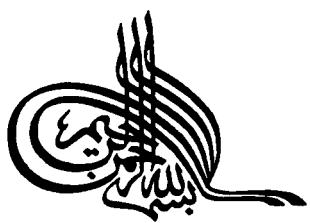
● فرهنگ فشردهٔ انگلیسی-انگلیسی-فارسی
(یکجلدی و دوجلدی)
(چاپ یازدهم)

● فرهنگ کوچک انگلیسی-فارسی
(چاپ دوم)

● فرهنگ خوش‌دست زبان‌آموز
انگلیسی-فارسی
● دایرةالمعارف دانش بشر
(سه جلدی)
واحد فرهنگ نویسی و تدوین کتابهای
مرجع فرهنگ نشرتو

● تاریخ موسیقی ایران
(چاپ دوم)
تألیف حسن مشحون









تفسیر سورآبادی

«تفسیر التفاسیر»

ابوبکر عتیق نیشابوری
مشهور به سورآبادی

به تصحیح
سعیدی سیرجانی

مجلد چهارم

فرهنگ نشر نو
(عضو گروه ناشران ۸۰)
تهران، ۱۳۸۱

چاپ اول: ۱۳۸۰
تعداد: ۲۲۰۰ نسخه
حق هرگونه چاپ و تکثیر محفوظ است.

سورآبادی، عتیق بن محمد،
تفسیر سورآبادی / ابوبکر عتیق نیشاپوری؛ به تصحیح علی اکبر
سعیدی سیرجانی. — تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
۲۵۷۱ ص. ۵ ج.

ISBN: 964 - 7443 - 07 - 0 (دوره)
ISBN: 964 - 7443 - 02 - 1 (۱) ج.
ISBN: 964 - 7443 - 03 - X (۲) ج.
ISBN: 964 - 7443 - 04 - 8 (۳) ج.
ISBN: 964 - 7443 - 05 - 6 (۴) ج.
ISBN: 964 - 7443 - 06 - 4 (۵) ج.

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. تفاسیر اهل سنت — قرن ۵ ق. الف. سعیدی سیرجانی، علی اکبر،
۱۳۷۳ — ۱۳۱۰، مصحح. ب. عنوان.

۲۹۷ / ۱۷۲۴ ت ۹ س / BP 94

۱۳۸۰

م ۸-۲۵۶۲۵

کتابخانه ملی ایران

لیتوگرافی: صحیفه نور
چاپ: چاپخانه گلنگ یکتا

فهرست

٤٠. غافر (مؤمن)	٢١٨١
٤١. فصلت	٢٢١١
٤٢. الشورى	٢٢٣٥
٤٣. الزخرف	٢٢٦٠
٤٤. الدخان	٢٢٨٣
٤٥. الجاثية	٢٢٩٥
٤٦. الاحقاف	٢٣٠٦
٤٧. محمد (ص)	٢٣٢٣
٤٨. الفتح	٢٣٣٨
٤٩. الحجرات	٢٣٨٩
٥٠. ق	٢٤٠٩
٥١. الذاريات	٢٤٢٢
٥٢. الطور	٢٤٣٧
٥٣. النجم	٢٤٤٠
٥٤. القمر	٢٤٧٩
٥٥. الرحمن	٢٤٩٢
٥٦. الواقعة	٢٥٠٨
٥٧. الحديد	٢٥٢٧
٥٨. المجادلة	٢٥٤٩
٥٩. الحشر	٢٥٦٤
٦٠. المتعنه	٢٥٨١
٦١. الصاف	٢٥٩٢
٦٢. الجمعة	٢٥٩٩
٦٣. المنافقون	٢٦٠٦
٦٤. التغابن	٢٦١٤
٦٥. الطلاق	٢٦٢١
٦٦. التحرير	٢٦٣٢
٦٧. الملك	٢٦٤٥
٦٨. القلم	٢٦٥٧
٦٩. الحاقة	٢٦٧١
٧٠. المعارج	٢٦٨٢
٧١. نوح	٢٦٨٩
٧٢. الجن	٢٦٩٨
٧٣. المزمل	٢٧٠٦

٢٧١٤	٧٤
٢٧٢٣	٧٥
٢٧٣٣	٧٦
٢٧٤٨	٧٧
٢٧٥٣	٧٨
٢٧٦٠	٧٩
٢٧٦٦	٨٠
٢٧٧١	٨١
٢٧٧٦	٨٢
٢٧٧٩	٨٣
٢٧٨٥	٨٤
٢٧٨٩	٨٥
٢٧٩٧	٨٦
٢٨٠٠	٨٧
٢٨٠٥	٨٨
٢٨٠٩	٨٩
٢٨١٩	٩٠
٢٨٢٢	٩١
٢٨٢٥	٩٢
٢٨٢٨	٩٣
٢٨٣٢	٩٤
٢٨٣٧	٩٥
٢٨٣٩	٩٦
٢٨٤٥	٩٧
٢٨٥٣	٩٨
٢٨٥٦	٩٩
٢٨٥٨	١٠٠
٢٨٦٠	١٠١
٢٨٦٢	١٠٢
٢٨٦٤	١٠٣
٢٨٦٦	١٠٤
٢٨٦٨	١٠٥
٢٨٧٣	٦
٢٨٧٦	١٠٧
٢٨٧٩	١٠٨
٢٨٨٢	١٠٩
٢٨٨٤	١١٠
٢٨٩١	١١١
٢٨٩٥	١١٢
٢٨٩٨	١١٣
٢٩٠٠	١١٤

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة المؤمن
برخواند وصف نتواند کرد واصفان ثواب وی را، و نیز گفت من آراد ان
یرتفع فی ریاض الجنة فلیقرا الحوامیم. عبدالله بن مسعود گوید لکل شئ
دیباچة و دیباچة القرآن الحوامیم.

٤

حُم، اما معنی حم، ابن عباس گوید: حُم ما هو کائين، اى: قضى ما
هو کائين، چنانکه شاعر گوید

٨

الا يالِ قومِي حُم ما هو واقع والليل تسرى والنجمون طوالع
و گفته اند حم نام رحمن است یکجا گفت الر، و اینجا گفت حم و
یکجا گفت ن، جمله این الرحمن باشد. و گفته اند حا حکیم، میم
ملک، معناه: گفت آن خدای که حکیم است و ملک است. و گفته اند
حا حلمه و میم ملکه، اى: اقسم الله بحلمه و ملکه. و گفته اند حم نامی
است از نامهای قرآن. و گفته اند حم نام این سورة است. و گفته اند حا از
حتی است و میم از متی، معناه: حتی متی تذنب فلا توب و توعظ فلا
تتعظ و تزجر فلا تزدجر. و گفته اند حمیت النار فدع الا ضرار. و گفته اند
معناه: حُم عليك الموت فبادر قبل الفوت. و گفته اند معناه: حیوتك قبل
موتك فاغتنمها. و گفته اند حمامک آمامک: مرگت فرا پیش است آن را
نگر.

١٢

١٦

تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ : این سورة فرستادن نامه‌ای است از خدای، و گفته‌اند تنزیل ای تکلیم – تکلیم را تنزیل خوانند لانّ المتكلّم یائی به نزلهٔ بعد نزلهٔ و رتبهٔ بعد رتبهٔ – گفتن این قرآن از خدای است نیست همتا – و دیگر معانیهای عزیز گفته آمده است – العلیم: دانا به همه چیزها.

غَافِرِ الدَّنْبِ : امرزگار گناهان است وَقَابِلِ التَّوْبَ شَدِيدُ الْعِقَابِ : و پذیرفتار توبه است و سخت عقوبت است ذی الظُّولُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَنِيْهُ
الْمَصِيرُ : خداوند بی نیاز است نیست خدای مگر او با وی است بازگشتن
همه را. ابن عباس گوید در معنی این آیت: غَافِرِ الدَّنْبِ لمن قال لا الله
إِلَّا اللهُ وَقَابِلِ التَّوْبِ عَمَنْ قال لا الله إلا الله شَدِيدُ الْعِقَابِ لمن لا يقول لا
إِلَّا اللهُ ذِي الظُّولِ ذی الفضل والغنا عنم لا يوحده ثم وحد نفسه؛
قال: لا إِلَهَ ای لا خالق ولا رازق ولا مُحیی ولا ممیت ولا نافع ولا
ضار ولا ناصر ولا خاذل ولا معزولا مذل إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ مصیر من
قال لا الله إلا الله الجنة ومصیر من لا يقول لا الله إلا الله النار.

قَاتِلُ الْجِنَّةِ فِي أَيَّاتِ اللهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا : پیکار نکنند در آیه‌ای خدای
مگر آن کسان که کافرند. سؤال: چرا گفت پیکار نکنند در آیه‌ای خدای
مگر کافران بعد ما که مسلمانان هم پیکار می‌کنند در آیه‌ای او، یکی
می‌گوید که قرآن مخلوق است و یکی می‌گوید نیست و یکی می‌گوید قدیم
است و یکی می‌گوید نیست، یکی می‌گوید در قرآن مجازات است و یکی
می‌گوید نیست، نه این همه پیکار است در آیات خدا میان مسلمانان، پس
چرا گفت مَا يُجادِلُ فِي أَيَّاتِ اللهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا؟ جواب گفته‌اند این
جدال است به تکذیب و انکار و چنین جدال در قرآن جز از کافرنبود، و
گفته‌اند که آیات خدا مراد از این حجت‌های توحید است، در آن پیکار
نکنند به انکار مگر آن کسان که کافرند قَلَا يَغْرِيْكَ تَقْلِيْبُهُمْ فِي الْبِلَادِ:

فريته نكنا ترا فادوا گشتن ايشان در شهرها. سؤال: چرا گفت تَقْلِبُهُمْ
في الْبَلَادِ نَكَفَتْ تَمْتَعْهُمْ وَتَجْمِلْهُمْ وَتَبَطَّرْهُمْ وَتَكْبِرْهُمْ بعد ما كه
مسلمانان را از دين دل فرا گيرد چون کافران را بینند در کامرانی و
کامانجامي نه از فادوا رفتن ايشان؟ جواب گفته اند تقلب تصرف ايشان
است در نعيم دنيا و در شهرها، و گفته اند تقلب ايشان بازگاني ايشان بود
كه کاروانها می درآمدند ايشان را هزار و دو هزار اشتراسته با مالهای
بسیار و مسلمانان در عسرت و فاقت و محنت.

كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوحٌ وَالْأَخْرَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ: بدروغ داشتند پيش از قوم تو
۸ قوم نوح را و آن گروهان که از پس ايشان بودند. گفته اند الْأَخْرَابُ
الذين تحزبوا على انبائهم آن لشکرها که بر پیغمبران خروج کردند و
همتْ كُلُّ أَقْوَى إِبْرَاهِيمَ لِيَاخْذُونَهُ: و قصد کردند هر گروهی پیغمبر ايشان را
تا بگیرند او را بقهرو باز دارند از گفتن حق به ناحق و جاذلوا بالباطل: و
۱۲ پیکار کردند و بستيهيدند بناشايست لِيُذْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ: تا بگردانند و باطل
كننبدان جdal حق را فآخذنهم فَكَيْفَ كَانَ عِقَابٌ: پس بگرفتيم ايشان را به
عقوبت چگونه بود عقوبت من؛ اگر اين قوم تو همچنان باشنند که ايشان،
۱۶ با اينها همان کنند که با ايشان.

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا: و همچنان عذاب ايشان
كه بگفتيم سابق شده است و سزا شده است سخن خدای تویا محمد به
وعید مر آن کسها را که کافرشند آنهم أَصْحَابُ الْنَّارِ: که ايشان اهل
۲۰ آتش اند.

الَّذِينَ يَعْمَلُونَ آثَارَهُنَّ وَمَنْ حَوْلَهُ: آن کسان که برگرفته اند عرش را — و
ايشان فريشتگان اند که عدد ايشان خدای داند، ومن حوله من الكروبيين
و الروحانيين — و آنچه گرد بر گرد عرش اند از کروبیان و روحانيان
يُسْتَخْونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ: به پاکی ياد می کنند و حمد می کنند خدای را، و

گفته اند معناه: یصلوں با مر ربهم، و گفته اند معناه: یصلوں مع حمد ربهم و یومئون بِه، ای: یوحّدونه: و گرویده می باشند به وی وَيَسْتَعْفُرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا: و آمرزش می خواهند مر آن کسان را که گرویده اند، و می گویند رَبَّنَا وَسَعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا: ای بار خدای ما فراخ فرا رسیده است همه چیزها را رحمت تو و دانش تو فاغفر لِلَّذِينَ تَابُوا وَآتَيْتُمُوهُمْ سَبِيلَكَ: بیامرز آن کسان را که توبه کردند از کفر و پس روی کردند راه ترا، یعنی راه مسلمانی را، و گفته اند تابوا مِنَ الْمُعَاصِي واتَّبَعُوا سبیل الطاعة وَقِيمَهُ عَذَابَ الْجَحِيمِ: و برهان و نگه دار ایشان را از عذاب دوزخ.

رَبَّنَا وَآذِنْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنَ آتَى وَعَدْنَهُمْ: ای بار خدای ما در آر ایشان را در بهشتها بایستگی — گفته اند جنات همه بهشتها است آن را عدن گفت زیرا که عدن بایستگی بود، و گفته اند جَنَّاتٍ عَدْنٍ خاص است از میان بهشتها، جنات چهار است: جنات الفردوس و جنات النعیم و جنات المأوى و جنات عدن — آنکه وعده کرده ای ایشان را وَمَنْ صَلَحَ مِنْ أَبْيَاهُمْ وَآزَوْجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ: و آن را که مؤمن باشند و مطیع و شایسته باشند از پدران ایشان و جفтан ایشان و فرزندان ایشان إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: بدرستی که تويی نیست همتا درست کار و درست گفتار.

وَقِيمُ الْسَّيِّئَاتِ: و نگه دار ایشان را از بدیها. گفته اند سیئات یعنی الزلات و الخطیات و گفته اند السیئات یعنی العقوبات وَمَنْ تَقَرِّ الْسَّيِّئَاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَتْهُ: و هر که نگه داری او را در این جهان از معصیتها و در آن جهان از عقوبتها آن روز بدرستی که بروی رحمت کرده ای وَذِلِكَ هُوَ الْفَرْزُ الْعَظِيمُ: و آن است آن پیروزی بزرگ.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَفْتِنَكُمْ أَنْفُسَكُمْ: بدرستی که آن کسان که کافراند آواز می دهند ایشان را در دوزخ که هراینه خشم خدای بر شما بیش از خشم شما است بر تنها شما. و آن بود که در دوزخ از

حضرت و ندامت در خویشتن او فتند، خویشتن را می خایند که چرا کردیم
که خویشتن را به دوزخ افکنیدیم. فریشتگان عذاب ایشان را گویند خشم
خدای بر شما بیش از خشم و کین شما است بر تنها شما، یاددارید اذ
۴ **ئُذْعُونُ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ**: چون در دار دنیا شما را با ایمان می خوانند
شما کافر می بودید. گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه: لمقت الله
علیکم فی الدُّنْيَا اذ تدعونَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتَكُمْ انفسکم
هذا اليوم.

۸ **فَالْوَرَبَّنَا أَمْتَنَا أَثْنَيْنِ وَأَخْيَثَنَا أَثْنَيْنِ**: کافران گویند ای بار خدای
ما بمیرانیدی ما را دوبار و زنده کردی ما را دوبار؛ بمیرانیدی ما را دوبار:
یک بار که مرده بودیم در پشت پدران، دیگر بار به وقت اجل، و زنده
کردی ما را دوبار؛ یک بار در رحم مادران، دیگر بار روز قیامت. و
۱۲ گفته اند که **أَمْتَنَا أَثْنَيْنِ** عند انقضاء الاجل ثم فی القبر بعد سؤال منکر
ونکیر، و **أَخْيَثَنَا أَثْنَيْنِ** عندما لسؤال منکر و نکیر و الشانیة عند
البعث **فَاعْتَرَفْنَا بِذَنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيلٍ**: بدآنستیم و اقرار دادیم به
گناهان ما هستا سوی بیرون شدن از این دوزخ هیچ راهی تا با دنیا کردیم
۱۶ و توبه کنیم؟ جواب آید: لا، بل خلود ولا خروج. ایشان گویند این
عذاب جاوید ما را از بهر چرا است که یکچندی بیش کافرنبودیم.

ذَلِكُمْ يَا أَيُّهُمْ إِذَا ذِعِنَ اللَّهُ وَخَدَّهُ كَفَرُتُمْ: آن عذاب ابد شما را بدان است
که در دار دنیا چون بخوانندی خدای را به یگانگی و شما را با توحید خدا
خوانندی شما جحود کردیدی و **إِنْ يُشْرِكُ بِهِ ثُوَمُشُوا**: وگر هنباز آوردندي به
۲۰ وی شما بدان هنباز بگروید **فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ**: اکنون حکم و
فرمان به تأیید عذاب آن خدای را است که برتر از همه چیزها است و
بزرگ و بزرگوار است.
هُوَ أَلَّذِي يُرِيكُمْ أَيَّاتِهِ: او آن خدا است که می نماید شما را نشانهای

او، چون شمس و قمر و سحاب و مطر و جبال و انهار و اشجار و انواع نبات و اصناف حیوانات وَيُنِزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا: و فرومی آرد شما را از آسمان روزی؛ گفته اند یعنی الملایکه بارزاق العباد و گفته اند رزقاً یعنی المطر و گفته اند رزقاً یعنی نسخ ارزاق العباد، و گفته اند این رزقاً یعنی روزی است که عین روزی از آسمان آید وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ، ای: وما یتعظ بایات الله الا من یقبل الیه بقلبه: پند نگیرد به آیتهای خدای مگر آنکس که به دل با وی گردد.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ: به یگانگی خوانید خدای را – یعنی توحید آرید به وی – و ویره کنندگان دین باشید او را؛ و گفته اند که این دین دعا است وَلَوْ كَرِهُ الْكَافِرُونَ: و گرچه دشخوار دارند کافران.

رَفِيعُ الْدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ: بردارنده پایگاههای بندگان خداوند عرش

است. این آیت را تفسیرها کرده اند گفته اند رفیعُ الدَّرَجَاتِ، ای: رفیع القدر والجلالات خدا است، و گفته اند ای رافع السموات، و گفته اند رافع الدرجات فی الجنات، و گفته اند رافع درجات الانبياء بالنبوات والرسالات، و گفته اند معناه رافع درجات العباد بالفضل والكرامات يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِه: می فرستد روح را به امر او برآنکه خواهد از بندگان او. گفته اند این روح وحی است، وحی را روح خواند زیرا که زندگی دین به قرآن باشد چنانکه زندگی تن به جان باشد؛ و گفته اند که این روح معرفت است، معرفت را روح خواند زیرا که زندگی دل بدان باشد چنانکه زندگی تن به جان باشد؛ و گفته اند که این روح جبرئیل است، وی را روح خواند للطافته لِيُنِذِرَ يَوْمَ الْتَّلَاقِ: تا بیم کند آن روز فرا هم رسیدن. گفته اند معناه یوم تلاق الخلق مع الخالق، و گفته اند معناه تلاقی اهل الارض والسماء، و

گفته اند تلاقی الخصم مع الخصم.

بَوْمٌ هُمْ بَارِزُونَ: آن روز که ایشان بیرون آمده باشند از گور به عرصات قیامت حاضر باشند لایخُفی عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَئْءٌ: پوشیده نباشد بر خدای از ایشان هیچ چیزی لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمِ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ: کرا است پادشاهی امروز— گفته اند خدای تعالی این ندا در قیامت کند، چون خلق اولین و آخرین را حاضر کند و این ندا کند، خلق اورا جواب دهنده که—
 پادشاهی آن خدای را سزد که یکخدای است شکننده کامها. و گفته اند
 که این ندا بین النفختین بود که خدای تعالی همه خلق را جان برگیرد تا
 ملک الموت را نیز جان برگیرد. در اخبار است که ملک الموت به آسمان
 چهارم باشد سروی به عرش رسیده و قدم وی از هفتم زمین فرو گذشته؛
 چون قیامت نزدیک آید خدای عزوجل او را فرماید که «یا ملک الموت
 ۱۲ جان جانوران آسمان و زمین بهم برگیر». ملک الموت دست راست برآرد
 جان اهل آسمان را برگیرد و دست چپ فرو آرد جان اهل زمین را برگیرد.
 آنگه خدای عزوجل گوید «من بقی؟»، واخود به داند. ملک الموت
 جواب دهد گوید «بار خدایا جبرئیل و میکاییل و اسرافیل و این بنده تو
 ۱۶ عزرایل». امر آید که «جان جبرئیل برگیر». عزرایل جبرئیل را گوید
 «یا جبرئیل بسیار وحی از آسمان به زمین آوردی و بسیار رسولان را
 نصرت کردی و دشمنان را هزیمت کردی وقت آمد که جان عاریتی باز
 دهی». جبرئیل همانجا بیفتند و جان بددهد. آنگه خدای عزوجل گوید
 ۲۰ «یا ملک الموت، من بقی؟». ملک الموت گوید «میکاییل و اسرافیل و
 من بنده ضعیف تو و تو خود زنده ای که مرگ را با توراه نیست». امر آید
 که «جان میکاییل برگیر». ملک الموت با میکاییل گوید «یا میکاییل،
 بسیار روزی به خلق رسانیدی و بسیاری کارها در آسمان و زمین بکردی،
 وقت آمد که جان عاریتی باز دهی». میکاییل هم آنجا بیفتند و می طپد تا

یکبار که جان بدهد. آنگه خدای گوید «یا ملک الموت، من بقی؟». ملک الموت گوید «یا رب، اسرافیل مانده است و من بندۀ ضعیف و تو زنده‌ای که مرگ را با توراه نیست». امر آید که «جان اسرافیل برگیر».

۴ ملک الموت گوید «یا اسرافیل، بسی که تو بر لوح مطلع بودی، بسی تدبیرهای مختلف به خلق رسانیدی، وقت آمد که تونیز جان عاریتی باز دهی». اسرافیل هم آنجا بیفتند و جان بدهد. آنگه ندا آید که «یا ملک الموت، من بقی؟». ملک الموت گوید «من بندۀ ضعیف و بیچاره و تو خود زنده‌ای که مرگ را با توراه نیست». فرمان آید که «یا ملک الموت، بسیاری تنها را بی جان کردی و بسیاری خان و مان ویران کردی و بسیاری فرزندان را یتیم کردی و بسیاری تدبیرها زیر و زبر کردی، کنون وقت آمد که تونیز جان بدهی». ملک الموت به زیر عرش بیفتند و می‌طپد در سکرات مرگ هنگامی گوید «الله، گر من بدانستمی که جان کنند بدين طلحی است مخاطره بودی که من به تو عاصی گشتمی و جان هیچ جانور برنگرفتمی»؛ همی طپد تا یکبار که جان بدهد. آنگه جبار گوید **لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمِ**، **أَئِنَّ الْمُلُوكَ وَوَزَرَوْهُمْ**، **إِنَّ الْفَرَاعَنَةَ وَظَهَرَاوُهُمْ** این **الْجَابَرَةَ وَنَظَرَاوُهُمْ**، **لَمَنِ الْمَلَكُ؟** کس نبود که جواب باز دهد مگر اهل بهشت در بهشت. و در اخبار آمده است که خود جواب باز دهد که **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**.

آئِيَوْمَ تُعْزِي ۖ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ : امروز پاداش دهنده هر تنی را بدانچه کرد **لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ** : ستم نبود امروز از خدای بر کس و نه از کس بر کس، به عزت من که خدام که هیچ کس از اهل بهشت در بهشت نشود تا مadam که کسی را از اهل دوزخ بروی حق بود تا حق او بندهد و هیچ کس از اهل دوزخ در دوزخ نشود تا مadam که هیچ کس را از اهل بهشت بروی حق بود تا حق او بندهد **إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ** : بدستی که خدای عزوجل

زود شمار است. گفته اند معناه: شمار خدا با خلق نزدیک و زود است
چنانکه جای دیگر گفت اقترب لِلَّا سِ حِسَابُهُمْ؛ و گفته اند سریع الحفظ
زود برگیرد بربندگان کردار ایشان و نگه دارد برایشان، و گفته اند معناه
اذا حاسب فحسابه سریع و اذا عاقب فعقابه شدید.

٤

وَأَنِذْرْهُمْ يَوْمَ الْأَزِفَةِ إِذَا الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ: وَبِيمْ كَنْ ایشان را یا محمد از
آن روز نزدیک و آن روز قیامت است چون دلها نزد گلوها رسیده باشد از
هول آن روز کاظمین: مهمومین مغمومین: پتشتگان باشند تا لکام گاه در
خَوَه مانده مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُظَاغُ: نبود ستمکاران را هیچ خویش
دل سوز که ایشان را فریاد رسدو نه هیچ شفاعت کننده ای که او را فرمان
برند به شفاعت. سؤال: چرا گویند که روز قیامت شفاعت کنند بعد ما
که خدای می گوید مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ؟ جواب گوییم مراد از
این ظالمین کافرانند و مشرکان به ظلم شرک، چنانکه گفت إِنَّ الشَّيْرِكَ
لَظُلْمٌ عَظِيمٌ.

٨

يَعْلَمُ خَائِنَةً لَا آتَهُمْ: می داند کاست کاری چشمها. سؤال: چرا نگفت
خیانه الاعین بعد ما که مراد از این خیانت چشمها است؟ جواب گفته اند
در این تقديم و تأخیر است: یعلم الاعین الخاینة، و گفته اند این خاینة به
معنی خیانت است چنانکه گویند لحقته اللايمه یعنی اللوم، و خیانت
چشم آن بود که گوید نمی نگرم و خود می نگرد و می نماید که به عبرت
می نگرم و خود به شهوت می نگرد وَقَاتُخْفِي الْصَّدُورُ: و آنچه پوشد دلها،
یعنی اندیشه دلها می داند.

٢٠

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ: و خدا حکم کند بسزا، هم در این جهان و هم در
آن جهان، پس او باشد سزاوار خدایی وَالَّذِينَ يَذْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ
بِشَئِعٍ: و آنکسها که می خدای خوانند ایشان را از فرود او حکم نکنند به
چیزی نه در این جهان و نه در آن جهان، یعنی در دو جهان از ایشان هیچیز

نیاید پس خدایی را نشایند **إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ**: بدرستی که خدای است که او شنوا است گفتار بندگان را و بینا است به کردار ایشان.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ: ای نرفتند در زمین — سُدی گوید: ای برخوانند قرآن را — تا نگه کنند که چگونه بود سرانجام آن کسان که بودند پیش از ایشان کانوا هم آشَدَ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ وَاقِعٍ: بودند ایشان سخترا از ایشان به قوت و نشانها در زمین — به عمارت و زراعت و مکانت — بگرفت خدای ایشان را به عقوبت گناهان ایشان و نبود ایشان را از خدا و از عذاب خدای هیچ نگاه دارنده و پنه دارنده.

ذَلِكَ بِإِنَّهُمْ كَانُوا تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ: آن عذاب ایشان را بدان بود که ایشان بودند که بدیشان می آمد رسولان ایشان به هویداییها، یعنی معجزها بر حجتها و کتابها فَكَفَرُوا، ای: انکروا و جحدوا: ایشان انکار کردند **فَآخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ**: بگرفت ایشان را خدا به عذاب بدرستی که او نیر و مند است و سخت عقوبت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى إِلَيْاَيْتَنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ: بدرستی که بفرستادیم ما موسی را به نشانهای ما — یعنی به معجزهای موسی — و حجت هویدا، چون ید و عصا.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ: به فرعون جبار و هامان غذار و قارون درم دار. سؤال: چرا گفت الى فرعون و هامان و قارون و بس بعد ما که موسی به همه قبطیان و بنی اسراییل رسول بود؟ جواب گوییم بلی موسی به همه قبط رسول بود ولکن خدای عزوجل فرعون و هامان و قارون را بیش یاد نکرد زیرا که ایشان گردن کشان بودند و متمردتر بودند **فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ**: گفتند که موسی جادوی است دروغ زن، جادوی در آن معجزها که می نماید دروغ زن در آن دعوی که می کند.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَاتَلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ : چون بدیشان آورد حق — یعنی اسلام و حجت از نزد ما — گفتند — یعنی فرعون و قوه او — بکشید پسران آن کسان را که بگرویده اند با وی و آشخیو نساعه هم : زنده بگذارید خدمت را زنان ایشان را. سؤال : چرا گفت چون بدیشان آمد موسی آنگه بفرمود به کشتن ابناء بنی اسراییل بعد ما که پیش از آنکه موسی آمد دیر بود تا ابناء بنی اسراییل می کشتند؟ جواب گوییم پیش از آمدن موسی به ایشان، یک سال می کشتندی فرزندان بنی اسراییل را و یک سال نکشتندی، چون موسی آمد به رسالت، فرعون بفرمود که هیچ آرزم ۸ مدارید بنی اسراییل را هر پسی که بزاید او را بر شکم مادر گلو باز برد و ما کیندُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ : و نبود سگالش آن کافران مگر در گمراهی و هلاکت.

۱۲ وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرْوْنِي أَفْتُنْ مُوسِى : و فرعون گفت بگذارید مرا تا بکشم موسی را ولیدع رئه : و بخواندا خدای خویش را تا او را فریاد رسد انى آخاف آن بیدل دینکم آواز این یظهر فی الأرضِ الفساد : من می ترسم که او بدل کند دین شما را یا آشکارا کند در زمین تباہی به اظهار دین وی و ۱۶ تشویش دین ما. و گریظه ربه نصب یا و ها خوانی و فساد به رفع دال خوانی معنی آن بود که آشکارا شود در زمین مصر به سبب وی تباہی.

۲۰ وَقَالَ مُوسِى إِنِّي عَذْتُ بِرَبِّي وَرَتِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُشَكِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ : و موسی گفت من بازداشت خواهم به خدای من و به خدای شما از هر گردن کشی که نگرود به روز شمار. و آن آنگه گفت که فرعون گفت اعیدوا القتل على بنی اسراییل؛ یکچندی می نکشند چون موسی آمد فرعون جد کرد در کشتن بنی اسراییل.

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ أَهْلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ : و گفت مردی گرویده از قوم فرعون پنهان می داشت ایمان خویش. و آن مرد خربیل بود و گویند نام

وی حبیب نجّار بود سپاه سالار فرعون و گفته اند خازن فرعون بود؛ گروهی
گفتند که او از قوم فرعون بود چنانکه در ظاهر این آیت است و گروهی
گفتند که وی از بنی اسراییل بود نه از قوم فرعون و این که خدای عزوجل
۴ گفت من آل فرعون در این تقدیم و تأخیر است معناه: یکتم ایمانه من آل
فرعون، دویست سال بود تا وی مومن بود و ایمان خویش از فرعون پوشیده
می داشت آتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ: ای می بکشید مردی را بدانکه
می گوید خدای من الله است وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ: بدرستی که
آورد به شما هویدایها از خدای شما، یعنی دین درست به حجتها و
۸ معجزها وَإِنْ يَكُنْ كَادِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبَةٌ: و اگر دروغ زن است بروی بود وبال
دروغ او وَإِنْ يَكُنْ صَادِقًا يُصِنْكُمْ بِعَضُّ الَّذِي يَعِدُ كُمْ: و اگر راست گوی است
فرا شما رسد برخی از آنچه وعید می کند شما را. سؤال: چرا گفت بعض
۱۲ الَّذِي يَعِدُ كُمْ، نگفت کلّ الّذی یعد کم بعد ما که خربیل مصدق بود
موسی را در همه اقوال؟ جواب گفته اند مراد از این بعض عذاب این
جهانی است، یعنی مبادا که عذاب این جهانی نقد در شما رسد، و
گفته اند مراد از این بعض کلّ است وبعض بود در لغت عرب به معنی
۱۶ کلّ چنانکه شاعر گوید

ان الامور اذا الاحداث دبرها دون الشیوخ ترى فی بعضها خللاً
ای ترى فی كلّها خللاً. دیگری گوید:
قد يدرك المتأني بعض حاجته وقد يكون من المستعجل الزلل
بعض حاجته ای: کلّ حاجته. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُشْرِفٌ كَذَابٌ:
بدرستی که خدا راه ننماید آن را که او گزارف کار و دروغ زن باشد. و
گفته اند این حکایت از قول خربیل است و گفته اند خود ابتداء سخن
خدای است. سؤال: پس اگر خدای راه ننماید هیچ مصرف کذاب را،
چرا موسی را بدیشان فرستاد تا ایشان را با راه خواند؟ جواب گفته اند این

حکایت از قول خربیل است که او گفت اگر موسی مسرف و کذاب بودی کار او را این قوت نبودی، زیرا که خدای عزوجل راه ننماید و نصرت نکند مسرف و کذاب را. و گفته اند معناه: لا یهدیه الى الحجّه و گفته اند معناه: لا یهدیه الى الجنة و گفته اند لا یهدیه مadam علی حالت
حتی یرجع الى النظر والاستدلال.

يَا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ : اى گروه من شما را است امروز پادشاهی که غالب آید در این زمین فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ
جاءَنَا : که نگاه دارد ما را از عذاب خدای اگر به ما آید. سؤال : چه معنی
بود این سخن را که پادشاهی و غلبه شما را است که نگاه دارد ما را از
عذاب خدا اگر دررسد، چرا نگفت شما ضعیفانید عذاب خدای باز
نتوانید داشت تا سخن مفهوم و حکمی بود؟ جواب گفته اند معناه: شما باز
این همه پادشاهی و غلبه و جوش و بوش با موسی برنيایید با عذاب خدای
او کی برآید ممکنید که با خدای برنيایید. و گفته اند معناه: شما امروز در
ملکت و نعمت و کامرانی اید مبادا که عذاب خدای عزوجل دررسد به
زواں نعمت و ملکت، آنگه که فریاد رسد ما را؟ قال فِرْعَوْنُ مَا أَرِيكُمْ إِلَّا مَا
آرَى : گفت فرعون نمی فرمایم و نمی نمایم شما را مگر آنچه خود را صواب
بینم وَمَا أَهْدِيْكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشادِ : و نمی نمایم شما را مگر راه صواب.
خدای عزوجل جواب وی بازداد گفت: وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بَرَشِيدٍ .

وَقَالَ اللَّذِي أَمْنَى يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْنِكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَخْرَابِ : و گفت آنکه
گرویده بود – یعنی خربیل – ای گروه من می ترسم بر شما از عذاب
مانند عذاب گروهان گذشته.

مِثْلَ ذَلِيقَ قَوْمٌ نُوحٌ وَعَادٌ : مانند راه گروه نوح و عاد، عذاب قوم نوع به طوفان و عذاب قوم هود به باد صرصر وَثَمُودٌ : و قوم صالح به صاعقه وَآلَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ : و آن کسان که از پس ایشان بودند وَمَا آلَّهُ بُرِيْدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ : و

نیست خدای آن خدایی که ستم خواهد بر بندگان. سؤال: چرا گویند که ظلم و معاصی به خواست خدای است بعد ما که خدا گفت وَمَا اللّهُ يُرِيدُ
 ظُلْمًا لِلْعِبَادِ؟ جواب گوییم خدای عزوجل نگفت و ما اللّه يُرِيد ظلماً مِن
 العباد تا واجب آمدی که ظلم بندگان را نخواستی بل که گفت وَمَا اللّهُ
 يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ نخواهد ظلم بر بندگان. سؤال: چون نخواهد که بر
 بندگان ظلم کند اولیتر که ظلم ایشان نخواهد زیرا که خواست ظلم بتراز
 ظلم؛ نبینی اگر کسی درخواهد از کسی ظلم کردن بر مردمان، آن
 خواهند بتراز کننده؟ جواب گوییم درخواستن امر است و از خدای
 عزوجل امر نبود به ظلم و معاصی. سؤال: خواست ما آن را که مردمان
 ظلم کنند بر یکدیگر بتراز ظلم ایشان بود، اگر خدای عزوجل خواستی
 ظلم از بندگان از یکدیگر آن اراده او بتر بودی از ظلمهای بندگان؟ جواب
 گوییم خواست ما آن را که بندگان ظلم کنند نه حکمی باشد اما خواست
 خدای عزوجل از وی حکمی باشد، همچنانکه دعوی خدایی کردن از ما
 رشت باشد اما از خدای عزوجل رشت نباشد، زیرا که آن دعوی اورا
 بحکمت باشد اما از ما نه بحکمت باشد؛ همچنین قحط و بیماری
 خواستن خلق را از ما قبیح باشد ولکن از خدای تعالی قبیح نباشد زیرا که
 فاخورد حکمت و تدبیر او باشد. سؤال: چون خدای را عزوجل ستمکار
 نگویی ستم خواه چرا گویی بعد ما که ستمکار و ستم خواه هر دو یکی
 بود، چون نکوکار گویی چرا نکوه خواه نگویی بعدما که نکوکار و نکوخواه
 هر دو یکی بود؟ جواب گوییم ما خود خدای را عزوجل چنانکه ستمکار
 نگوییم ستم خواه هم نگوییم زیرا که ستم خواه آن را گویند که همه ستم
 خواهد بس، ما مطلق گوییم که خدای ما همه خواهد که هیچ چیز
 بی خواست او نباشد، چنانکه او را قلم دان نگوییم و کاه دان نگوییم و
 سرگین دان نگوییم و اگر چه قلم و کاه و سرگین را می داند لکن او را

همه دان گوییم زیرا که همه را می داند. سؤال: وَمَا أَلَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَمَا أَلَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ محتمل است آن را که نخواهد ظلم بر بندگان و محتمل است آن را که نخواهد ظلم از بندگان، چون از طریق لغت هر دو را محتمل است چرا بر هر دو وجه نداری تا انصاف داده باشی؟ جواب گوییم زیرا که اگر ظلم بندگان نه خواست او بودی بودن آن به خلاف خواست او بودی و در آن قهر وی واجب آمدی و مقهور خدایی را نشاید؛ دیگر اگر چیزی بودی در ولایت او بی خواست او، وی ناقص بودی و ناقص خدایی را نشاید؛ دیگر چون دانست که از بندگان ظلم بود، اگر خواستی که نبودی خلاف علم خود خواسته بودی و خلاف علم خود خواستن سفه بودی و سفیه خدایی را نشاید؛ دیگر مشیت او قدیم است چنانکه علم او قدیم است، پس چنانکه علم قدیم او را کمال واجب است تا هر چه صحّت معلومی دارد معلوم او بود مشیت قدیم او را کمال واجب است تا هر چه صحّت مرادی دارد مراد او بود.

وَيَا قَوْمَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْنِكُمْ يَوْمَ الْتَّنَادِ: وَإِنِّي گروه من من می ترسم بر شما از آن روز آواز دادن. گفته اند معناه آواز دادن اسرافیل خلق را که ایتها العظام النخرة تا به آخر؛ و گفته اند معناه آواز دادن اهل بهشت اهل دوزخ را و آواز دادن اهل دوزخ اهل بهشت را چنانکه گفت و نادی أصحابُ الْجَنَّةِ، و گفته اند مراد از این تناد فریاد خواستن است به وقت عذاب این جهانی چون در رسد؛ و گفته اند این تناد بانگ واویلی قیامت است. و یوم التناد به تشديد دال خوانده اند معناه یوم الفرار، چنانکه جای دیگر گفت یوْمٌ يَقِيرُ الْمُرْءُمِينَ آخیه، الآیه.

يَوْمَ تُوَلَّوْنَ مُذَبِّرِينَ: آن روز باز گردید روی بگردانیدگان یکباره. سؤال: چون تولی و ادبای کی بود و تولوں یاد کرد چه فایده بود در تکرار مذبرین؟

جواب گوییم تولی بود از چیزی که نه ادب ایجاد چون بر قصد بازگشتن بود
باز آن چیز، اما چون بر آن قصد بود که نیز هرگز بازان چیز نگردد آنگه
تولی بود با ادب و بازگشتن کافران روز قیامت از سر دوراه به سوی دوزخ
تولی باشد یکباره با ادب که نیز هرگز با سر دوراه و با قیامت نگردند زیرا
که گفت **تُلُونَ مُذْبِرِينَ**؛ و گفته اند که این تولی از سر گور باشد، و
گفته اند از شمارگاه باشد، و گفته اند از سر دوراه باشد **مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ** : نبود شما را از خدای و از عذاب خدای هیچ نگه دارنده و **مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادِ** : و هر که راه ننماید او را خدای نبود او را هیچ راه نماینده.
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلِ بِالْبَيْتَاتِ : بدستی که آمد و آورد به شما
یوسف از پیش حجتهای هویدا. گفته اند این یوسف نه یوسف یعقوب
است، پیغمبری دیگر بوده است؛ و گفته اند یوسف یعقوب بود و حجتهای
وی تعبیر خواب بود و اخبار غیب و شهادت رضیع بر برائت وی و تکلم
صواع و سیری مردمان مصر از طعام و شراب به دیدار وی و جز آن **فَمَا زِلتُمْ فِي شَيْءٍ مِمَّا جَاءَكُمْ يِه** : همیشه شما در گمانی بودید از آنچه وی آورد به
شما حتی اذا هلک : تا آنگاه که وی بمرد. سؤال : چرا نگفت حتی اذا
مات بعدما که هلاکت عیب و نقص است؟ جواب گوییم زیرا که آن قوم
خلاف داشتند در وفات یوسف، گروهی گفتند وی را زهر دادند و به زهر
بکشتند و گروهی گفتند لا بل که به مرگ خویش بمرد، اما در هلاکت
وی خلاف نبود زیرا که گفت حتی اذا هلک **قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا** :
شما گفتید نفرستید نیز خدای از پس وی پیغمبری. سؤال : چرا
گفت **لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا** بعد ما که ایشان به رسالت هیچ رسول
مقرر نبودند؟ جواب گفته اند که ایشان به رسالت یوسف صدیق مقرر بودند
ولکن در دین او نبودند زیرا که او خود مأمور نبود به دعوت ایشان با دین
خویش **كَذَلِكَ يُضْلِلُ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسَرِّفٌ مُرْتَابٌ** : چنان گمراه می دارد خدای آن

کس را که گزارف کار باشد و بشک در حق.

آلَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي أَيَّاتِ اللَّهِ يُغَيِّرُ سُلطَانَ آتِيهِمْ : آنکسان که پیکار می‌کند

در نشانهای خدای و سخنان خدای بی حجتی که آمده بود بدیشان **كَبُرْ مُقْتَأْ**

۴ **عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ أَمْثَوْا، اِي :** عظم بعضاً عند الله: بزرگ بود خشم آن نزد

خدای برایشان و نزد مؤمنان چون فریشتگان و جز ایشان **كَذَلِكَ يَظْبَعُ اللَّهُ**

علی **كَلِّ قَلْبٍ مُشَكَّبِرٍ جَبَارٍ :** چنان مُهر نهد خدای بر هر دل بزرگ منشی

گردن کشی. اگر قلب بی تنوین خوانی مضاف باشد و گر قلب به تنوین

۸ **خوانی مُشَكَّبِرٍ جَبَارٍ صفت آن بود، و این طبع که درین آیت و در دیگر**

آیتها یاد کرده است نه مُهر الجا و جبراست، مراد از آن نکرت و اشکال

آن است، بنده تواند ازالت آن به نظر و استدلال و متابعت حجت بتوفيق

الله و هدایته.

۱۲ **وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ أَبْنِ لِي صَرْحًا : وَكَفَتْ فَرْعَوْنُ مِرْوَزِيرْ خَوِيشْ رَا**

هامان که ای هامان برآرمرا کوشکی **لَعْنَى أَبْلُغُ الْأَشْبَابَ أَسْبَابَ الْأَسْمَوَاتِ :** تا

مگر من برسم به درها درهای آسمان و راههای آن **فَاقْلِعْ إِلَى إِلَهِ مُوسَى :** تا

نگه کنم به خدای موسی. و آن بود که فرعون موسی را گفت کجا

۱۶ **است آن خدای تو که تو می دعوی کنی؟ موسی گفت فوق است. فرعون**

قصد کرد تا به وی رسید آنگه گفت **وَإِنِّي لَأَظْنَهُ كَاذِبًا :** و من می پندارم که

موسی دروغ زن است در آنچه می گوید که مرا خدایی است فوق. سؤال:

اگر خدا فوق بودی رسیدن به وی ممکن بودی نبینی که فرعون چون شنید

۲۰ **که خدا فوق است قصد کرد رسیدن به وی؟ جواب گوییم اگر خدای**

تعالی فوق نبودی به کل مکان بودی آنگه رسیدن به وی ممکن بودی بلکه

مختلط بودی به اقدار و انجاس و تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً، آن فوق

ناقص باشد که رسیدن به وی ممکن باشد و خدای عزوجل فوق کامل

است مدانات و موازنات و محاذاات وی محال بود و ببسودن و رسیدن به

وی محال و قصد فرعون به بلوغ وی ضلال وَكَذَلِكَ زُيْنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ: و
چنان برآراسته بودند مر فرعون را بدی کردار او وَصُدَّ عَنِ الْسَّبِيلِ: و بگردانیده
بودند او را از راه صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابِ: و نبود سگالش فرعون
مگر در نیستی و هلاکت و خسaran. و آن کوشک وی آنجا بود که اکنون ۴
کوفه است، چندانی برآورد آن را که چون آفتاب برآمدی سایه آن به مغرب
رسیدی و چون می فروشدی سایه آن به شرق رسیدی. چنین گویند که
از درگاه آن تا به سریکماهه راه بودی خشتی از زیر تا به سربه دیناری
مغربی بربردندی، هنوز تمام نشده بود که کار فرعون تمام شد به هلاکت. ۸
وَقَالَ اللَّهُ أَمْنَ يَا قَوْمَ آتِيَعُونَ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الْرَّشادِ: و گفت آنکه
گرویده بود — یعنی خربیل — ای گروه من پس روی کنید مرا تا بنمایم
شما راه صواب. و وی داعی بود با حق در سرهمه پیکار موسی کشیدی
و حجت می نمودی و زنش مشاطه فرعون بود. ۱۲

یا قَوْمٍ إِنَّمَا هُنَّا لَحْيُوَةُ الْدُّنْيَا مَتَاعٌ: ای گروه من این زندگانی این جهان
چون خنوری است و برخورداری فانی وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ: بدرستی که
آن جهان است که آن سرای بایستگی است.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَهً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا: هر که کرد بدی پاداش ندهند او را
مگر مانند آن. سؤال: مانند معصیت نبود مگر معصیت پس عقوبت
معصیت معصیت بود تا گفت مَنْ عَمِلَ سَيِّئَهً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا؟ جواب
گوییم این مثل مزد است یعنی پاداش ندهند مگر بسزای او و فاخورد او و ۱۶
مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْشَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأَوْلِئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ: و هر که
کرد کار نیک از مرد وزن و او بود گرویده ایشانند که در شوند در آن ۲۰
بهشت؛ و گریدد خلدون به ضم یا خوانی: در آنند ایشان را در آن بهشت
بُرْزَوْنَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ: روزی می دهنند ایشان را در آن بهشت بی شمار.
گفته اند بغیر قوت ولا هندار، و گفته اند بغیر حساب فی الآخرة بی زانکه

با ایشان شمار کنند.

وَيَا قَوْمَ مَالِيْ أَذْعُوكُمْ إِلَى الْتَّجْوِهِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ: وَإِنِّي ۖ
بُودَسْتُ مَرَا كَمْ مَى باز خوانم شما را با رستگاری — ای: الى عمل یوحب
النجاة، الى التوحيد والخلاص — و شما همی باز خوانید مرا به آتش.
۴ سُؤَالٌ: چرا گفت مَالِيْ نَكْفَتْ مَالَكُمْ بَعْدَ مَا كَمْ جرم ایشان را بود نه
خربیل را؟ جواب گوییم مَالِی در این چنین موضع رفق را و شفقت را
گویند چنانکه سلیمان گفت مَالِی لَا أَرَى الْهُدْهُدَ؛ خربیل بر سبیل رفق
و مدارا با ایشان سخن می‌گفت، زیرا گفت مَالِی أَذْعُوكُمْ إِلَى الْتَّجْوِهِ وَ
۸ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ، ای: الى شیء یوحب النار.

تَدْعُونَنِي لَا كُفُرٌ بِاللهِ وَأُشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ: مَى باز خوانید مرا تا کافر
شوم به خدای و هنباز آرم با خدای آنچه نیست مرا بدان دانشی و حجتی،
چون فرعون و غیر او از معبد آن؛ گفته اند مَا لَيْسَ: آنچه نیست هنباز
۱۲ خدای، لی بِهِ عِلْمٌ: مَرا بدان علم است که هنباز نیست خدای را عزو جل و
آنَا أَذْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ: و من همی باز خوانم شما را با خدای
نیست همتا آمرزگار.

لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ: حقا که
۱۶ آنچه شما مَرَا مَى بازان خوانید نرسد و نسد او را دعوی خدایی کردن در
این جهان و نه در آن جهان. گفته اند لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ ای: اجابة، پاسخ
نکند خواننده خویش را در دو جهان وَأَنَّ مَرَدَنَا إِلَى اللهِ: که باز گشتن ما با
خدای است وَأَنَّ الْمُسِرِّفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ: و گزارف کاران ایشانند اهل
۲۰ آتش سزاوار دوزخ.

فَسَتَدْكُرُونَ مَا أَفْوُلُ لَكُمْ: زودا که یاد کنید این پند و نصیحت آنچه که
مَى گوییم شما را و آن وقت پشیمانی سود ندارد وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ إِنَّ اللهَ
بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ: و باز گزارم من کار خویش با خدای بدرستی که خدا بینا

است به بندگان.

فَوَقَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكَرُوا: نگه داشت و پناه داشت او را خدای از بدیها آنچه ایشان می سگالیدند اورا.

و آن آن بود که خربیل خاصه فرعون بود، گویند ابن عم او بود و سپه سالار او بود و گویند خازن او بود و از فرعون گذشته کس ازوی محتمشم تر نبود و خلق بسیار در وی بسته بود. چون ایمان خویش آشکارا کرد فرعون خشم گرفت، خواست که اورا هلاک کند؛ نمی خواست که به آشکارا اورا هلاک کند، ترسیدی از فتنه. چون خربیل بدانست که فرعون قصد هلاکت او دارد بگریخت در کوه پنهان شد. فرعون کس فرستاد به طلب وی. اورا دیدند بر سر کوه در نماز ایستاده و پاره ای میغ بر سر او سایه افکنده و دوشیر غرآن در پیش او خفتة؛ باز آمدند و فرعون را خبر کردند. فرعون پنجاه سوار مبارز بفرستاد تا وی را باز آرند. چون شیران سواران را بدیدند بغریدند؛ خواست که زهره ایشان بچکد، ترسان باز آمدند. فرعون پانصد سوار بفرستاد. چون نزد وی رسیدند شیران دیدند حوالی وی سهمگن، بگریختند، فرعون را بگفتند. وی بدانست که با خربیل برنخواهد آمد، حدیث وی کوتاه کرد و حاق بایل فیْرَعُونَ سُوءَ الْعَذَابِ؛ و فرو آمد و در رسید در قوم فرعون بترين عذابی.

آتَأُرُّ يُعَرَضُونَ عَلَيْهَا عُدُواً وَعَيْشاً: آتش دوزخ است که عرضه می کنند آل فرعون را بر آن بامداد و شبانگاه. ابن عباس گوید: جانهای آل فرعون در شکمهای مرغان سیاه باشد، بر مقدار بامداد و شبانگاه ایشان را عذاب می کنند تا روز قیامت. در این آیت ما را حجت است بر اثبات عذاب القبر، و آن آن است که خدای عزوجل عذاب ایشان پیش از روز قیامت یاد کرد بر مقدار بامداد و شبانگاه، و آن نبود مگر عذاب گور؛ و هر عذابی که از پس مرگ پیش از قیامت بود آن را عذاب گور گویند وَيَوْمَ تَقُومُ الْمَسَاعَةُ

أَذْخَلُوا أَنَّ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ : وَچون روز قیامت بود گویند در آرید قوم فرعون را در سخترین عذابی . وَگر أَذْخَلُوا به ضم الف خوانی : در روید با آل فرعون در سخترین عذابی ، وَآن عذاب دوزخ است .

٤ وَإِذْ يَتَحَاجَّوْنَ فِي الْأَنَارِ فَيَقُولُ الْظَّعَفُوا لِلَّذِينَ آسَكْبَرُوا : ویاد کن چون ایشان پیکار و خصوصت می کنند در آتش گویند ضعیفان — یعنی سفله مر قاده را — مر آن کسان که گردن کشی کردند از پذیرفتن حق إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهُلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ الْأَنَارِ : ما بودیم در دار دنیا شما را پس روی کننده که فرمان شما می کردیم هیچ هستید شما بی نیازی کننده یعنی بازدارنده از ما برخی از آتش و عذاب .

١٢ فَالَّذِينَ آسَكْبَرُوا إِنَّا كُلُّ فِيهَا : گویند آن کسان که گردن کشی کردند از پذیرفتن حق که ما همه در این دوزخ گرفتار آمده ایم إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ : بدرستی که خدای این حکم بکرده است میان ما بندگان به جزا و کار از دست بشده است .

١٦ وَقَالَ الَّذِينَ فِي الْأَنَارِ لِخَرَنَةَ جَهَنَّمَ اذْعُوا رَبَّكُمْ يُحَقِّفُ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ : وَگفتند — یعنی گویند — آن کسان که در آتش دوزخ باشند مر خازنان دوزخ را — یعنی مالک وزبانیه را — بخوانید خدای شما را تا سبک کند یک روز عذاب از ما .

٢٠ قَالُوا أَوَلَمْ تَلْكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ : گویند خازنان دوزخ ای نبودید شما و می آوردنده به شما رسولان شما حجتهای هویدا قالوا بلى' : گویند آری . گویند: پس چرا نگروید؟ گویند: ندانستیم . خازنان دوزخ بر سبيل استهزا گویند قالوا فَادْعُوا وَمَا دُعُوا الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ : ایشان را گویند شما دعا کنید و نبود خواندن کافران مگر در گمراهی باطل که هر چند خوانند اجابتshan نکنند .

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا : ما هراینه نصرت کنیم رسولان ما را به حجت به تعلیة

الحجّة والبرهان على اهل الكفر والعدوان وَالَّذِينَ أَمْثَوْا فِي الْعَجْيُونَ اللَّدُنْتِيَا : وَ آن کسان که بگرویده اند نصرت کنیم ایشان را در زندگانی نخستین به حجت وَيَوْمَ يَقُولُ أَلَا شَهَادَةٌ : وَ آن روز که برخیزند و بیستند گواهان، یعنی رسولان و گفته اند کرام الکاتبین. ۴

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ : آن روز که سود ندارد ستم کاران را عذر ایشان وَلَهُمُ الْلَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ : و ایشان را بود نفرین و راندن بخواری و ایشان را بود بتربین سرای یعنی دوزخ جاوید.

وَلَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ : و بدرستی که بدادیم موسی را راه راست، و گفته اند علم تورات وَأَفْرَتْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ : و میراث دادیم فرزندان یعقوب را نامه، یعنی تورات و انجیل. ۸

هُدَىٰ وَذِكْرُى لِأُولَئِي الْأَلْبَابِ : راه نمودنی و پندی و یادگاری مر خداوندان خردها را که خرد را کاربندند به نظر و استدلال و ایمان آرند بدانچه در آن است. ۱۲

فَاضْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ : صبر کن یا محمد بر تکذیب و آزار کافران بدرستی که وعده خدای به هلاکت ایشان حق است، آنجا که گفت سَيِّهْنَمُ الْجَمْعُ؛ و گفته اند مراد از این وعده قیامت است وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ : و آمرزش خواه گناه ترا. سؤال : چرا گفت وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ بعد ما که خود گناه مصطفی آمرزیده بود چنانکه گفت لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ، گناه آمرزیده را به آمرزیدن چه حاجت بود؟ جواب گفته اند لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ وعده آمرزش است به شرط استغفار، رسول استغفار همی کرد تا شرط باجا آرد؛ و گفته اند لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ از پس آن آمد که رسول را علیه السلام به استغفار فرموده بود؛ و گفته اند وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ ای: لذنب امتك وَسَيِّخِ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِنْكَارِ: و تسبیح کن و حمد کن خدای ترا شبانگاهان وبامدادان. امر است به نمازهای پنج گانه. ۲۰

۱۴ *إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي أَيَّاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَيْهُمْ* : بدرستی که آن کسان
که می پیکار کنند در آیتهای خدای بی علمی و حجتی که بدیشان آمده
بود *إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كَبُرُّ مَا هُمْ بِالْغَيْرِ* : نیست در دلهای ایشان مگر
بزرگ منشی که نیستند ایشان رسیده بدان. این آیت را بر کفار عرب
رانده اند و بر جهودان رانده اند، اگر بر کافران عرب رانی تکبر ایشان آن
بود که چشم بر مرگ رسول نهاده بودند که کی بمیرد تا سر برآزند و کار با
ایشان افتاد و از کفایت و صرامت و شهامت بوبکر صدیق خبر نداشتند،
وگر بر جهودان رانی کبر ایشان آن بود که منتظر می بودند خروج دجال را
تا با وی یار گردند و اسلام را قهر کنند *فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ الْسَّمِيعُ الْبَصِيرُ* :
با زداشت خواه به خدای از کافران و از دجال بدرستی که او است او
شنونده دعای بندگان را بینا به احوال تو و احوال خلق.

۱۵ *لَخْلُقُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ* : هر اینه آفریدن آسمانها و
زمین بزرگتر از آفریدن مردمان؛ پس آن خدای که عاجز نبود از آفریدن
آسمانها و زمین عاجز نباشد از آفریدن ایشان و زنده کردن از پس مرگ.
سوال : خلق آسمان و زمین از خدای تعالی همه یکسان است با خلق
مردمان و آن به کُنْ فَيَكُونُ است پس چرا آن را بزرگتر گفت؟ جواب
۱۶ گفته اند این خلق سماوات مراد از این خلقت آن است که خلقت آن
بزرگتر از خلقت مردم است، چون آن مقدور خدای است بدان که این نیز
مقدور خدای بود. و دیگر گفته اند معناه خلق آسمانها و زمین در وهم
مردمان بزرگتر از خلق مردم، پس چون می دانید که آن مقدور او است
۲۰ بدانید که این نیز مقدور او است *وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ* : بیک بیشتر
مردمان نمی دانند که قیامت خواهد بود.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ : و برابر نیاید نابینا و بینا، مؤمن با کافر،
عالیم با جاهل، مطیع با عاصی و *الَّذِينَ أَمْلَأُوا وَعَمِلُوا أَلْصَالِحَاتِ وَلَا آلْمَسِئِ* : و

آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک و نه مؤمن نیکوکار با کافر بدکار قَلِيلًا مَا تَنْدَكُرُونَ، ای: ما اقل ما یتذکرون: چون اندک است آنچه می پند گیرند، و گفته اند ما یتذکرون قلیلاً ولا کثیراً.

۴ *إِنَّ السَّاعَةَ لَا يَرَبِّ فِيهَا*: بدرستی که قیامت آیندنی و بودنی است جای شک نیست در آن ولا ترمتابو فیهَا که شک نیست بنزدیک خدای و رسول و مؤمنان ولکنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ: بیک بیشتر مردمان بدان می نگروند.

۸ *وَقَالَ رَبُّكُمْ أَذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ*: و گفت خدای شما بخوانید مرا تا پاسخ کنم شما را. گفته اند معناه: ادعونی بالتوحید استجب لكم بالغفرة، و گفته اند ادعونی بالطاعة استجب لكم في الساعة، ادعونی بالصفوة استجب لكم بالكرامة، ادعونی بلا غفلة استجب لكم بلا مهلة، ادعونی بلا خطأ استجب لكم بالعطای *إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي* سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَآخِرِينَ: بدرستی آن کسان که گردن کشی کردند و بزرگ منشی کنند از توحید و طاعت من و از خواندن من زودا که در شوند در دوزخ خواران، ای: صاغرین ذلیلین.

۱۶ *الَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْلَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ*: خدای آن است که کرد شما را شب تا آرام گیرید در آن. این لام لِتَسْكُنُوا لام تمکین است نه لام غرض وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا: و کرد روز را روشن چنانکه در آن فرا بینند فرا جهان. روز مبصر نبود لکن معناه *يَتَصْرُّفُ إِنَّ اللَّهَ لَذُوقُضٍ عَلَى النَّاسِ* ولکنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ: بدرستی که خدای خداوند افزونی نیکوی است بر مردمان به آفریدن شب و روز بیک بیشتر مردمان شکر نمی کنند خدای را برشب و روز.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ: آنتان است خدای که خداوند شما است. آفرید گار هر چیزی که صحت مخلوقی دارد لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: نیست

خدای مگر او فانی توقّکون، بای شبهه تصرفون عنہ الی غیره: به کدام شبہت می بگردانند شما را ازوی به دون او و از کجا دروغ می روایت کنند بر شما؛ افک دروغ بود.

۴ **كَذَلِكَ يُوقَكُ الَّذِينَ كَانُوا يَايَاتِ اللَّهِ يَخْجَدُونَ**: همچنان بگردانند از حق آن کسان که بودند به نشانهای خدا از دلایل و حجج و آیات قرآن که آن را می جھود کردند.

۸ آللہ الّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بَنَاءً: خدای آن است که کرد شما را این زمین آرامگاهی و آسمان را افراسته برداشته و صَوْرَكُمْ فَآخْسَنَ صورگم: و بنگارید شما را و نیکونگارید صورتهای شما را ورزقگم من آلطیبات: و روزی کرد شما را از پاکیزها و خوشیها ذلیکم آللہ ریثکم فتبارک آللہ رب العالمین: آنتان است خدای خداوند و مهترو پروردگار شما است با برکت است خدای و برکت همه چیزها از آن خدای است و همیشه بود و همیشه باشد آن خدای که پروردگار همه جهان و جهانیان است آللہ الّذی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا تقلکم والسماء بناءً تُظِلُّکم و صورکم بقدرته فاحسن صورکم بحکمته و رزقکم من الطیبات بنعمته ذلکم الله ربکم و رب الخلق اجمعین فتبارک الله رب العالمین.

۱۶ **هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**: او است زنده همیشه نیست خدای مگر او فاذغوغه مُخلِّصِينَ لَهُ الَّذِينَ: بخوانید او را ویره کننده او را دین و دعا الحمد لله رب العالمین: سپاس و آزادی و ستایش آن خدای را که خدای جهانیان است، ای: قولوا الحمد لله رب العالمین، و گفته اند این ابتدا حمد است از خدای تعالی مرحود را و ازوی روا باشد ثنا کردن بر خود و از دون او نیکونباشد ثنا کردن بر خود زیرا که مدایع مخلوقات متضمن نقص باشد و عیب اما مدایع خدای تعالی منزه باشد از نقص و عیب.

۲۰ **فَلَمَّا نَهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**: بگویا محمد مرا باز

زده اند از آنکه بپرسیم آن را که شما آن را خدای می خوانید فرود خدای،
هم در عقل و هم در شرع. این جواب آن است که کافران می گفتند استلم
الهتنا و نسلم لالهک لَمَّا جَاءَنِي الْبَيْتَنَاتُ مِنْ رَبِّي : چون آمد به من حجتهای
هویدا از خدای من وَأَمْرُتُ أَنْ أَسْلِمَ إِرْتِ الْعَالَمِينَ : و فرموده اند مرا که
مسلمان باشم و فرمان بردار مر خدای جهانیان را.

هُوَالَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ : او آن خدای است که بیافرید شما را از
خاکی، ای: خلقکم من آدم آدم من تراب ثم مِنْ نُظْفَةٍ: پس فرزندان او را
از نطفه ثم مِنْ عَلَقَةٍ: پس از خون بسته ثم يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا: پس بیرون
می آورد شما را از رحم مادران نارسیده خرد. سؤال: چرانگفت ثم يخرجکم
اطفالاً بعد ما که جمع است و طفل وحدان؟ جواب گوییم طفل اسمی
است که تشنه و جمع در آن یکسان بود چنانکه گویند کثر الدرهم فی
ایدی الناس ثم لِتَبْلُغُوا أَشَدَّ كُمْ: پس می پوراند شما را تا برسید به قوت
شما ای به بлагت و به تمامی زاد ثم لِتَكُونُوا شُيُوخًا: پس تا بباشد پیران و
مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَقَّى مِنْ قَبْلٍ: وز شما کس بود که جان بردارند او را از پیش
قوت و پیش از پیری و لِتَبْلُغُوا آجَلًا مُسَمَّى: تا برسید به زمان زده نام برد و
لَعَلَّكُمْ تَقْلِيلُونَ: تا فراخورد آن آن بود که شما خرد را کار بندید و دریابید که
آن خدای که قادر است بر چنین تحويل مردم از حال به حال قادر است بر
زنده کردن وی از پس مرگ و هیچ دلیل بر کمال قدرت خدای عزوجل بر
بعث چندان نیست که قدرت وی بر تحويل احوال ما در تن ما.

هُوَالَّذِي يُحِينِي : او آن خدای است که زنده کند وَيُمْتِيْتُ : و بمیراند؛
بگفته ایم قولها در احیا و اماتت قَدِّا قَضَى امراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ : چون
خواهد که بگزارد و تمام کند کاری را — یعنی به وجود آرد یا با عدم برد
— همی آن را گوید بباش چنانکه او خواهد ببود.
آمَّا تَرَائِي آلَّذِينَ يُجَاهِلُونَ فَيَأْيَاتِ اللَّهِ آتَيْتُهُنَّا يُضْرِفُونَ: ای نگه نکردی بدان

کسان که می پیکار کنند در نشانهای خدای و در آیتهای قرآن به کدام شبّهت می بگردانند ایشان را از روی به سوی باطل.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ: آن کسان که بدروغ داشتند نامه را — یعنی قرآن را — و دیگر کتابها که بدان فرستادیم رسولان ما را زود بود که بدانند سزای ایشان؛ کی؟

إِذْ آلَّا عَلَّالٌ فِي أَعْنَاقِهِمْ: چون غلها در گردنها ایشان باشد وَاللَّاسِلُ: و زنجیرها. و آن آن بود که کافران را روز قیامت دست به غل بر گردن بندند و با دیو در زنجیر کنند و در دوزخ افکنند يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ: بر روی ۸ می کشنند ایشان را در آب سوزان يَطْوُقُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَيَّيْمٍ آن ثُمَّ فِي آنَارِ يُسْجَرُونَ: پس در آتش می سوزانند ایشان را.

ثُمَّ قَيْلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ ذُوِنَ اللَّهِ: پس گویند ایشان را کجا‌اند آنها که بودید که می خواندید و می پرستید ایشان را از فرود خدای بیارید تا فریاد رسند شما را قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا: گویند گم شدن‌دازما؛ زیرا که در آن وقت پنهان باشند از ایشان و گفته اند ضَلُّوا عَنَّا ای: بطل دعوه‌هم و قوه‌هم و نصرت‌هم بَلْ لَمْ تَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا: بیک ما خود نمی خواندیم در دار دنیا هیچیز را دون خدای به خدایی. سؤال: ای نه جای دیگر گفت که ایشان گویند هُؤلَاءِ [شُرَكَاؤُنَا] الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ ذُوِنِكَ وَ اينجا می گوید بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم این خبر بود از تناقض قول کافران و در قول کافران تناقض غریب نبود و گفته اند کافران روز قیامت نخست تبرا کنند از پرستیدن ما دون الله، چون دانند که ایشان را پیش بشود آنگه اقرار دهند. و گفته اند بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا: نمی خواندیم چیزی را که از آن ضرر و نفع بود، یعنی چیزی نبود آنکه ما می کردیم كَذِلِكَ يُصِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ: چنین گمراه کند خدای کافران را.

ذِلْكُمْ – ای : ذلکم العذاب بالسلاسل والاغلال – بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي
الآزْضِيْنِ بِغَيْرِ الْحَقِّ : آن عذاب سخت شما را بدان است که شما بودی که
می شادی کردید در زمین بناحق، ای : به کفر و شرک، و گفته اند بالدنيا
و نعيمها وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ : و بدانچه بودید که می درشادی از حد
درگذشتید، یعنی تبطرون و تأسرون.

أَذْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا : در روید در درها – یعنی در
درکتهای دوزخ، این آن سخن است که من اذنب ذنباً و هویضحک دخل
النار و هویبکی – جاویدان باشند در آنجا فَيُسَيِّرُ مَثْوَيُ الْمُتَكَبِّرِينَ : بد مأوى
و بد بازگشتن جای است دوزخ مر گردن کشان را از حق.

فَاصْبِرُوا وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ : صبر کن یا محمد بر جفای کافران که وعده
خدای حق است به عذاب ایشان فَإِنَّمَا تُرِكَنَّ بَعْضَ الَّذِي تَعِدُهُمْ أَوْنَتْ قَيْنَكَ :
یا فاتونماییم برخی از آن عذاب که وعید می کنیم ایشان را روز بذریا
جان برداریم ترا فَإِنَّنَا يُرِجُّهُونَ : با ما گرداند ایشان را؛ رسن گرچه دراز بود
گذرش به چنبر بود.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ : بدرستی که بفرستادیم ما رسولان را پیش
از تو. گفته اند جمله انبیا دوبار هزار هزار و دویست هزار و بیست و پنج
هزار نبی بوده است، و گفته اند هزار هزار و جز این. اما ابن عباس گوید
صد هزار و بیست و چهارده صاحب کتاب با محمد صلوات الله علیهم
رسول بودند و صد و چهارده صاحب کتاب با محمد صلوات الله علیهم
اجمعین مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْنَ عَلَيْكَ : از ایشان هستند
که بگفتیم ترا – و ایشان آنند که در قرآن یاد کرد – و از ایشان هستند
که نگفتیم ترا وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ : و نبود هیچ رسولی را
توانایی آن که بیاوردی حجتی مگر به فرمان خدای قَدِّا جَاءَ أَفْرَأَ اللَّهُ قُضِيَ
بِالْحَقِّ : چون بیاید فرمان خدای به عذاب برگزارند عذابی بحق وَخَسِرَ هُنَالِكَ

الْمُبْطَلُونَ : و زیان کار شدند آنجا آنکه بد کاران اند، یعنی کافران.

اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتُرْكُبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ : خدای آن است که کرد و بیافرید از بهر شما چهار پایان تا ممکن باشد که بر نشینید از آن بخی و از آن می خورید چون گوشت و شیر.

٤

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ : و شما را در آن چهار پایان منفعتها است به پشم و بچه و بار کشیدن و به کرای آن وَتَبَلُّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ : و تا بر سید بدان به مرادی که در دلهای شما است از جای به جای وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحَمَّلُونَ : و بر آن چهار پایان و بر کشتهایا می بردارند شما را در بیابان و دریا.

٨

وَيُرِيكُمْ أَيَاتِهِ فَإِنْ أَيَّاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ : و می نماید شما را نشانهای وی و نعمتهاای وی کدام حجت را و نعمت را از حجتها و نعمتهاای خدای انکار توانید کرد که آن نه از خدای است.

١٢

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ : ای نرفتند در زمین و بر نخوانند قرآن را تا نگه کنندی که چگونه بود سرانجام آن کسان که از پیش ایشان بودند کانوَا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ فُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ : بودند بیش از ایشان به عدد و سختر بودند به نیرو و نشانها در زمین، یعنی عمارت و طلب تملک دنیا فَمَا أَعْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ : چه بی نیازی کردند زیشان — بی نیازی نکرد از ایشان — آنچه بودند که می کردند و می ساختند.

١٦

فَلَمَّا جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبُيُّنَاتِ : چون آمد و آورد بدیشان رسولان ایشان هو بیاییها، یعنی دلایل و معجزات و گفته اند بیان حلال و حرام فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ : شادی کردند — ای: بسته کردند — بدانچه نزد ایشان بود از دانش، ای: علم حرف و صناعات و علم دنیا چنانکه جای دیگر گفت يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَتَّهِيُّونَ، و لحق و

٢٠

نزل و دار: بهم در رسید در ایشان آنچه بودند که بدان می‌افسوس کردند، یعنی آن عذاب که بدان استهزا کردند و گفته‌اند یعنی عقوبت استهزای ایشان.

۴ فَلَمَّا رَأَوْا بِإِيمَانِهِمْ قَالُوا إِمَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ: چون بدیدند عذاب ما را گفتند بگرویدیم به خدای و به یگانگی او وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ: و کافرشدیم بدانچه بدان مشرک بودیم. سؤال: ایشان به خدای مشرک بودند پس در یک حال هم ایمان آورند و هم شرک تا گویند امَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ؟ این مناقضه بود توحید و شرک مع. جواب گفته‌اند معناه: وَ كَفَرْنَا بِالشَّرِكِ الَّذِي كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ: و بیزاریم از شرک؛ و گفته‌اند معناه وَ كَفَرْنَا بِالاَصْنَامِ الَّذِي كُنَّا لَا جِلْهَا مُشْرِكِينَ بِاللَّهِ، و گفته‌اند معناه وَ كَفَرْنَا بِالشَّيْطَانِ الَّذِي كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ.

۱۲ فَلَمْ يَكُنْ يَنْفَعُهُمْ أَيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِإِيمَانِهِمْ: نبودی که سود داشتی ایشان را ایمان ایشان چون بدیدند عذاب ما را، زیرا که عند معاينه بود و ایمان و توبه پیش از معاينه سود دارد، چون معاينه بدید سود ندارد سُنَّتُ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَّتْ فِي عِبَادَةٍ: این بود نهاد خدای در آنچه گذشت در بندگان او وَ خَسِيرٌ هُنَّا لِكَ الْكَافِرُونَ: و زیان کار شدند آنگه که عذاب خدای در رسید ناگرویدگان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة السجده
برخواند به هر حرفی او را بود ده نیکی که بنویسنده و بدی بمحایند و ده
درجه در بهشت به نام او کنند.

۴ خم، ای حُمَّ ما هو کاین. قولها در معنی حم نبشه آمد.
تَنْزِيلٌ مِنَ الْرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: این سورة سخن گفتنی و پیغام فرستادنی
است از خدای مهربان بخشاینده. قرآن را تنزیل گفت زیرا که تکلیم است
و تنزیل تکلیم بود، و نیز این را تنزیل گفت زیرا که فرو فرستادن جبرئیل
است به این. گفته اند تنزیل خبر حم است و گفته اند در این ضمیر است ای:
۸ هذه السورة تنزیلٌ من الرحمن الرحيم.

۱۲ **كِتَابٌ فُصِّلَتْ أَيَّاتُهُ**: این قرآن و این سورة نامه‌ای است که هویدا
بگفته اند آیتها این را، **فُصِّلَتْ أَيَّاتُهُ بِالحَلَالِ وَالحَرَامِ وَالْحَدُودِ**
والاحکام؛ و گفته اند **فُصِّلَتْ أَيَّاتُهُ اِي**: **مُبَيِّنٌ بِالْفَوَاصِلِ وَالنَّظَامِ قُرْآنًا**
عَرَبِيًّا: نبی تازی به لغت عرب. نصب على القطع وعلى الحال وعلى
المدح لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ: مرگروهی را که بدانند لغت عرب و دریاوند این را.
۱۶ **بَشِيرًا وَنَذِيرًا**: مژدگان دهنده و بیم‌کننده، ای: بشیراً لِلمؤمنین بالجنة و
نذیراً للكافرين بالنار. بشیر و نذیر بحقیقت خدای و رسول بود لکن چون در
قرآن بشارت و انذار است این نام بشیر و نذیر بر قرآن اطلاق کرد فاغرضاً

اَكْتُرُهُمْ: برگشت از سمع و قبول این قرآن بیشتر ایشان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ: ایشان فرا نشوند قرآن را به دلهای ایشان و در نیاوند آن را. گفته اند لَا يَسْمَعُونَ ای لا یقبلون فرا نپذیرند قرآن را.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِّمَّا تَذَعَّلُونَا إِلَيْهِ: و گفتند کافران مکه که دلهای ما در پوششی است از این توحید که تویا محمد ما را همی بازان خوانی و فی اذاتنا وَقُرْ: و در گوشهای ما گرانی و کری است، ما خود نمی شنویم آنچه تو می گویی وَمِنْ بَيْنِتَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ: و میان ما و میان تو پرده ای است، فرا تو می نبینیم فَاعْتَلْنَ إِنَّا عَامِلُونَ: تو کار خویش می کن که ما خود کننده ایم کار خویش را، ای: فاعمل لِإِلَهِكَ إِنَّا عَامِلُونَ لَا إِلَهَ تَنَا؛ و گفته اند فاعمل فی هلاکنا ایننا عاملون فی هلاکک. این آیت در آن آمد که روزی بوجهل مصطفی را پیش آمد؛ رسول توحید بروی عرضه کرد، بوجهل گفت «دلم پوشیده است از این سخن که تو می گویی و در گوش من کری است»، آنگه دست پیش برداشت گفت «میان ما و میان تو پرده ای است من خود فا تونمی بینم تو هر چه خواهی می کن ما خود بر کار خویشیم به تو خواهیم گرورد».

فَلَمَّا آتَاهَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ: بگویا محمد بلى من آدمی ام همچون شما پیغام می دهند به من که خدای شما یک خدای است. این جواب کافران است که مصطفی علیه السلام را گفتند: چه شرف است ترا بر ما یا محمد که می ترا متابعت باید کرد بعدما که تو آدمی ای همچون ما؟ خدای تعالی این آیت بفرستاد جواب ایشان را **فَأَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ**: راست بیستید بر گرویدن به وی. و گفته اند معناه: بگویید که خدای شما یک خدای است و بر آن بیستید؛ و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است ای: استغفروه ثم استقیموا اليه و آشْفَرُوهُ: و آمرزش خواهید از وی وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ آنَّزْكَوْهُ: واویلی وعداب سخت مر آن

- هنبازآرندگان را که بندهند پاکی خواسته. گفته اند این زکات نفس است، ای: لا یقولون لا الله الا الله؛ توحید را زکات خواند زیرا که آن تن را پاک کند از کفر و طغیان چنانکه زکات مال را پاک کند از حق درویشان. و گفته اند این زکات مال است یعنی نگرویدند تا زکاتشان ^۴ نباید داد از بخیلی ایشان می‌گفتند که ما نگرویم تا در زکات و در گزیت و در پیکار محمد درمانیم وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمُّ كَافِرُونَ: و ایشانند که بدان جهان ایشان کافرانند.
- ۸ **إِنَّ الَّذِينَ أَمْتُوا وَعَيْمَلُوا الْأَصَالِحَاتِ**: بدرستی که آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک، یعنی به اخلاص میان ایشان و میان خدای ایشان **لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ**: ایشان را بود مزدی نابریده بی منت، یعنی چون به پیری رسند مزد ایشان روان باشد همچنانکه در جوانی چنانکه در سوره **وَالْتَّيْنِ** **فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ** گفته آید.
- ۱۲ **فَلَمَّا أَئْتَنَكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمِينِ**: بگویا محمد ای شما می‌کافر شوید بدان خدای که بیافرید این زمین را در دوروز و تجمع‌لون له آن‌دادا: و می‌گویید و می‌کنید او را همتایان چون بتان و جز آن ذلک رَبُّ **الْعَالَمِينَ**: او است خداوند و مهتر و پروردگار همه جهان و جهانیان.
- ۱۶ و هب بن منبه گوید: خدای تعالی هفت زمین را بیافریده است از کف، زمین نخستین نام آن رمکا، بر باد عقیم مزموم به هفتاد هزار زمام از آهن، هر زمامی به دست هفتاد هزار فریشه. و زمین دوم نام آن جُلدَه، سکان آن کردمان دوزخ چون اشتaran سیاه، دنبالهای ایشان چون نیزها هر دنبالی را سیصد و شصت قفار و هر قفاری سیصد و شصت فرق از هر فرقی سیصد و شصت سبو، اگر از آن یک سبو در دنیا بریزند همه اهل دنیا بمیرند. زمین سیم نام آن غرقه، سکان آن عنکبوت دوزخ هر یکی بزرگتر از کوه قاف. زمین چهارم نام آن خربا، سکان آن ماران اهل دوزخ، هر

ماری را از آن هژده هزار دندان نیشتر، هر دندانی چند بلندترین خرمابنی، در بن هر دندانی هژده هزار سبوی زهر. زمین پنجم نام آن مُلثا، سکان آن کبریت سنگهای دوزخ. زمین ششم نام آن سجین، در آنجا دیوانهای اهل دوزخ باشند. زمین هفتم نام آن عجیبا، ساکن آن ابلیس، هرسالی یکبار بیرون آید و باز آنجا گردد؛ و گفته اند که این زمین برآب است کوههایی آن را نگه می دارد.

وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا : وَ كَرَدْ در این زمین کوههای بیخاور استوار زور این زمین وَبَارَكَ فِيهَا : وَ بَرَكَتْ کرد در کوهها؛ وَ گفته اند برکت کرد در زمین ای: وَبَارَكْ لِأهْلِهَا فِيهَا: اهل زمین را در زمین برکت کرد که این است مقام ایشان و هم این است معاش ایشان و بازین است بازگشتن ایشان وَقَدَرَ فِيهَا أَفْوَاتِهَا، ای: اقوات اهلها: وَ اندازه کرد در این زمین قوتهاي آن يعني قوتهاي اهل آن فی آرْبَعَةِ أَيَّامٍ: در چهار روز سواء— به نصب خوانده اند و به رفع خوانده اند و به خفض خوانده اند، چون به نصب خوانی مفعول باشد ای: جَعَلَهَا سَوَاءً، وَ چون به رفع خوانی در آن ضمیر بود ای: هُوَ سَوَاءُ، چون به خفض خوانی نعت ایام باشد— لِلسَّائِلِينَ: یکسان است مر خواهند گان را، ای: سواء لمن سأل و لمن لم يسأل و لمن طلب الرزق و لمن لم يطلب.

ثُمَّ آسْتَوْى إِلَى الْسَّمَاءِ وَهِيَ ذَخَانٌ: پس قصد کرد به آفریدن آسمان و آن دودی بود بخاری. سؤال: اینجا گفت خَلْقَ الْأَرْضَ نخست زمین را بیافریدم، ثُمَّ آسْتَوْى إِلَى الْسَّمَاءِ پس قصد کرد به آفریدن آسمان، خبر کرد که زمین را از پیش آفریدم و آسمان را از پس؛ و جای دیگر گفت أَم الْسَّمَاءُ بَيْنَهَا، پس از آن گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيَّهَا، خبر کرد که زمین را از پس آسمان آفریدم، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم خدای تعالی نخست زمین را آفرید آنگه آسمان را ولکن زمین گسترانیده نبود

چون آسمان را بیافرید از پس آن زمین را بگسترانید آنجا که گفت
والأَرْضَ بَعْدَ ذِلِكَ دَحِيَّهَا خبر کرد که زمین را از پس آفریدن آسمان
بگسترانید نگفت والارض بعد ذلك خلقها، لابل گفت دَحِيَّهَا، چون
چنین بود تناقض لازم نیاید فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ آتَيْتَأَنْجُونَ أَوْ كَرْهًا؟: گفت مر
۴ آسمان را و زمین را که بیاید گر خواهید و گر نخواهید قَاتَنَا آتَيْنَا طَائِعَيْنَ:
گفتند هر دو آمدیم فرمان بران. سؤال : چرا گفت فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ بعد ما
که آن وقت آسمان و زمین هر دو معدوم بودند و خطاب معدوم را درست
نیاید، و نیز گفت قَاتَنَا آتَيْنَا طَائِعَيْنَ، قول از آسمان و زمین یاد کرد و
۸ آسمان و زمین نه متکلم اند، پس قول از آن چگونه درست آید؟ جواب
گفته اند فَقَالَ لَهَا معناه فقال لأجلها ولأجل الأرض كونا فتكوتنا، این امر
ایجاد است نه امر تکلیف و از هست کردن آن و هست شدن آن خبر کرد
بر عادت عرب که گویند قال الجدار، قال الحوض؛ و گفته اند معناه فقال
۱۲ لآهلهما مراهل آسمان و زمین را گفت که مطیع باشید بطوع یا بکره،
گفتند فرمان ترا مطیعیم؛ و گفته اند معناه ائتها بالمطر والنبات، هم آسمان
باران بارید و هم زمین نبات رست. و گفته اند معناه آبرزا زینتگُما: ای
۱۶ آسمان تو آفتاب و ماه و ستارگان پدید آر و ای زمین تو آبها و درختان و
نبات پدید آر.

فَقَضَيْهِنَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ: تمام بیافرید آن را هفت آسمان در دو
روز. وهب بن منبه گوید: آسمان نخستین از زمرد سبز است نام آن رقیعا،
۲۰ فریشتگان آن بر صورت گاو و طعام ایشان تسبيح و شراب ایشان تقديس،
رئيس ایشان اسماعيل. آسمان دوم از سیم سپید، نام آن آرقُلُون،
فریشتگان آن بر صورت عقاب، فعل ایشان قیام، رئيس ایشان رقیايل.
آسمان سیم از یاقوت سرخ، نام آن قَيْدُوم، فریشتگان آن بر صورت
کرکس، فعل ایشان رکوع، رئيس ایشان کوکیايل. آسمان چهارم از

مروارید سپید، فریشتگان آن بر صورت اسبان، نام آن ماعون، فعل ایشان سجود، رئیس ایشان مومیاییل. آسمان پنجم از زرسخ نام آن ریقا، فریشتگان آن بر صورت حور، فعل ایشان گریستن، رئیس ایشان سفطیاییل. آسمان ششم از یاقوت زرد، نام آن دفنا، فریشتگان آن بر صورت ولدان، فعل ایشان قعود، رئیس ایشان رَوْعِیاَییل. آسمان هفتم از نور، نام آن عربیبا، فریشتگان آن بر صورت آدمی، رئیس ایشان نوریاییل و آوحیٰ فی گل سماءِ افرها: و وحی کرد در هر آسمانی فرمان آن، بر دو معنی یکی و آوحی فی اهل کل سماء امره ایاهم بما اراد، دیگر معنی دَبَر فی کل سماء احوالها. سؤال: اینجا گفت خلق الأرض فی یومین زمین را در دور روز آفریدم و گفت سَبْعَ سَمَوَاتِ فی یَوْمَیْنِ هفت آسمان را در دور روز دیگر آفریدم و گفت وقدر فیها اقواتها فی اربعه ایام، تقدیر آنکه در زمین است به چهار روز دیگر کردم، جمله این هشت روز باشد و ۱۲ جای دیگر گفت خلق السموات والارض وما بينهما فی ستة ایام، آسمانها و زمین و آنچه میان آن است در شش روز آفریدم، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم خدای عزوجل زمین را در دور روز آفرید و آسمانها را در دو روز آفرید و احوال زمین را در دور روز تقدیر کرد و آنچه گفت فی اربعه ایام مراد از آن تقدیر زمین و احوال زمین است، چون آفریدن و تقدیر زمین و احوال زمین در چهار روز بود و آفریدن آسمان در دور روز بود و جمله این ۱۶ شش روز بود، چنانکه در آیت دیگر گفت خلق السموات والارض وما بَيْنَهُمَا فی سِتَّةِ أَيَّامٍ هیچ تناقض لازم نیاید و زَيَّنَا آسماءَ الْأَرْضَ بِمَصَابِحٍ: و بیاراستیم آسمان نخستین و نزدیکترین را به چراغها چون ستارگاه و ماه. سؤال: چرا آسمان دنیا را خاص یاد کرد گفت بیاراستیم بعد ما که همه آسمانها را بیاراسته است؟ جواب گفته اند که خود آسمان دنیا است که آراسته است به مصابیح، دیگر آسمانها به نور عرش آراسته است؛ و ۲۰

گفته اند که آسمان دنیا را خاص یاد کرد به آرایش زیرا که ما آن را می بینیم دیگر آسمانها را نبینیم و حفظاً، ای: و حفظناها حفظاً: و نگه داشتیم آن را نگه داشتی، بر دو معنی: یکی نگه داشتیم آن را از دیو چنانکه جای دیگر گفت و حفظناها مِنْ كُلّ شیطان رَجِيم، دیگر معنی نگه داشتیم آن را از افتادن بر زمین چنانکه جای دیگر گفت إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ، ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيِّ: آن آفریدن آسمان و وحی کردن در آن و آراستن آن و نگه داشتن آن اندازه کردن خدای نیست همتا و دانا است.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذِرْنِّكُمْ صَاعِقَةً: اگر برگردند از توحید و پند بگویا محمد بیم کردم شما را از عذابی مِثْلَ صَاعِقَةٍ عَادٍ وَثَمُودٍ: مانند عذاب قوم هود و قوم صالح، صاعقه عاد باد صرصر بود و صاعقه ثمود آتش بود.

إِذْ جَاءَتْهُمُ الْرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ: چون آمد بدیشان رسولان از پیش ایشان و از پس ایشان. سؤال: از پیش ایشان و از پس ایشان رسول چگونه آمد بدیشان لابل که رسول که آمدی به ایشان در وقت ایشان توانستی آمد نه از پیش و نه از پس، پس چرا گفت مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ؟ جواب گفته اند مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ رسولان اول بودند و مِنْ خَلْفِهِمْ رسولان آخر بودند که بدیشان رسولان می آمدند از پس یکدیگر؛ و گفته اند مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ ای: یأمرونهم بالاستعداد لما بين ايدهم كالقيمة و مِنْ خَلْفِهِمْ ای: یأمرونهم بالزهد في الدنيا؛ و گفته اند مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ آن رسولان که از میان ایشان بودند و مِنْ خَلْفِهِمْ آن رسولان که از دور آمدنی بدیشان همه می گفتد آلا تَبْدُوا إِلَّا اللَّهُ: مپرستید مگر خدای را قاتلوا لؤشه رَبُّنَا لَا تُرَأَنَ مَلِئَكَةً: گفتند گر خواستی خدای ما که رسول فرستد فریشتنگان را فرستادی قَاتِلًا بِمَا أُرْسَلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ: ما بدانچه شما را بدان فرستادند کافرانیم، یعنی به خدا و توحید خدای و گفته اند بِمَا أُرْسَلْتُمْ ای:

بارسالکم کافرون.

فَآمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبِرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: اما عادیان گردن کشی کردند در زمین بناحق، ای: به باطل و کفر و قالوا مَنْ أَشَدُ مِنَّا قُوَّةً: و گفتند کیست از ما سختر به قوت. و آن آنگه گفتند که هود ایشان را تهدید کرد به عذاب، ایشان گفتند با ما که برآید که ما را عذاب کند کیست از ما سختر به قوت. خدا گفت أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً: ای: نگه نکردند که آن خدای که ایشان را آفرید از ایشان سختر بود به قوت و کانُوا يَا يَاتَّنَا يَجْحَدُونَ: و بودند نشانهای ما را می انکار کردند. گفته اند این آیات پندها است و گفته اند نعمتها است و گفته اند معجزها است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا: بفرستادیم بر ایشان بادی سردی سرد سخت سخت هُرَسْت و جرَسْت کننده فی أَيَّامِ نَحْشَاتِ: در روزگار شوم، آخر چهارشنبه از ماه شوال تا دیگر چهارشنبه شبانگاه لِتُذَيَّقُهُمْ عَذَابُ الْغَزِيرِ فی الْحَيَاةِ الْدُّنْيَا: تا بچشانیم ایشان را عذاب هلاکت و رسایی و خواری در این جهان در این زندگانی نخستین وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى: و هراینه عذاب آن جهان رسواتر وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ: و ایشان را نصرت نکنند و نه یاری دهند و نه از عذاب نگه دارند.

وَأَمَّا ثَمُودٌ فَهَدَيْنَاهُمْ: و اما قوم صالح باز خواندیم ایشان را با حق. این هدی دعوت است نه هدایت فَاسْتَبَّهُوا عَلَى الْهُدَى: برگزیدند کوری را بر راه راست. گفته اند معناه فاختاروا الكفر علی الايمان و گفته اند فاختاروا الباطل علی الحق و گفته اند فاختاروا الجهل علی العلم و الشبهة علی الحجۃ فَأَخَذَنَهُمْ ضَاعِفَةُ الْعَذَابِ آللُّهُوَنْ: بگرفت ایشان را هلاک کننده عذاب خواری بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: بدانچه بودند که می کردند.

وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ أَمْتَثَلُوا وَكَانُوا يَتَّفَوَّنَ: و برهانیدیم ما آن کسان را که گرویده بودند و بودند که می پرهیزیدند از کفر و شرک و معاصی.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ: وَ آن روز که روز قیامت بود بینگیزند آن دشمنان خدای را – یعنی کافران را – سوی دوزخ فَهُمْ يُوْزَعُونَ، ای: محس اولهم لآخرهم: ایشان را می‌پناوند؛ و آن آن بودکه آتش از دوزخ برآید به گرد ایشان درآید فراهم تر می‌آید و ایشان را فراهم تر می‌آرد تا چنان کند ایشان را کالزَّجْ فی الرُّمْح.

حَتَّىٰ إِذَا مَا جَأَوْهَا: تا آنگه که آنجا آیند، ای به دوزخ رسند، گفته‌اند که به عرصات قیامت آیند شَهَدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ: گواهی دهنند بر ایشان شنوای ایشان و بینایی ایشان، یعنی گوشها و چشمها ایشان به هر ۸ چه شنیده باشند و دیده باشند و جُلُودُهُمْ: و پوستهای ایشان، یعنی هفت اندام ایشان؛ گفته‌اند و جُلُودُهُمْ فرجهای ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ: بدانچه بودند که می‌کردند و آن آن بود که خدای تعالی کافران را در دوزخ کند ۱۲ کردارهای ایشان با یاد ایشان دهد، ایشان انکار کند؛ خدای تعالی دنهای ایشان مُهر کند و اندامهای ایشان به سخن آرد تا گواهی دهنند بر ایشان به کردارهای ایشان.

وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا: و گویند مر پوستهای ایشان را و مر اعضاهای ایشان را چرا گواهی دهید بر ما قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ أَكَذَّى أَنْطَقَ ۱۶ گُلَّ شَنِيءٍ: گویند ما نه از خویشتن گفتیم بل که به سخن آورد ما را آن خدای که او به سخن آرد هر گوینده‌ای را و هُوَ خَلَقْكُمْ أَوَّلَ مَرَّةً: و او بیافرید شما را نخست بار و به سخن آورد اول بار و إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: و با وی گردانند شما را روز قیامت. در این آیت ما را حجت است بر آنکه قول ۲۰ مقتضی نیست آلت و جارحت را و ادات و مخارج را زیرا که جوارح روز قیامت سخن گوید و آن را آلت و جارحت نبود و ادات و مخارج نبود. و مَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ آنْ يَشَهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ: و نبودید شما که بپوشیدید – ای نتوانستید که پنهان شدید – از اعضا

خویش که گواهی دهدن بر شما گوش شما و نه چشمهاش شما و نه پوستهای شما، و گفته اند فرجهای شما. و گفته اند تسترون ای تستیقنوں، و گفته اند تسترون ای تمتتعاون ولکن ظنتنم آنَ اللَّهُ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ: بیک پنداشتید که خدا نمی داند بسیاری از آنچه شما می کردید. سؤال: چرا ۴ گفت ظَنَّتُمْ آنَ اللَّهُ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بعد ما که هیچ مشبت صانع را خود این ظن نبود؟ جواب گفته اند معناه پنداشتید که خدای عزوجل معلوم خود آشکارا نخواهد کرد بسیاری از آنچه می کردید. و گفته اند معناه ما ظنتنم آنَ اللَّهُ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ. ۸

وَذِلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَّتُمْ بِرِتَّكُمْ أَزْدِيَكُمْ فَأَضَبَّخْتُمْ مِنْ الْخَاسِرِينَ: و آن تان بود اندیشه شما که اندیشه کردید به خدای شما آن بود که هلاک کرد شما را تا گشتید از زیان کاران.

۱۲ فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَنْوَى لَهُمْ: اگر صبر کنند آتش بود جایگاه ایشان. سؤال: چرا شرط کرد گر صبر کنند آتش بود جایگاه ایشان، بعد ما که اگر صبر نکنند هم آتش بود جایگاه ایشان؟ جواب گفته اند معناه فان یصبروا او لا یصبروا آتش خواهد بود مأوای ایشان، نه چنانکه در دار دنیا ۱۶ گویند الصبر مفتاح الفرج و گویند مَنْ صَبَرَ ظَفَرَ، در دوزخ چنان نبود؛ نبینی که گویند سواءٌ عَلَيْتَا أَجْزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ. و گفته اند این جواب کافران است که گفتند إِمْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى الْهَتَّكُمْ، خدای عزوجل گفت اگر صبر کنند برشک آتش بود جایگاه ایشان وَإِنْ يَسْتَغْيِبُوا ۲۰ فَمَا هُمْ مِنَ الْمُغْتَبِينَ: و اگر بازگشتن خواهند با دار دنیا با آشتی نباشند ایشان از بازگردانید گان با دنیا با آشتی. پیغمبر صلی الله علیه گفت والذی نفس محمد بیده ما بعد الموت مِنْ مستعبد ولا بعد الدنيا داراً لَا الجنة او النار. وَقَيَضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ: و بینگیخته ایم و برگماشته ایم ایشان را یارانی بد فَرَيَّنَا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفُهُمْ: آراسته کرده اند ایشان را آنچه فا پیش

ایشان است و آنچه با پس ایشان است. و گفته اند معناه مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ من انکار القيامة وَ مَا خَلْفُهُمْ من قدم الدنيا؛ و گفته اند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ زينة الدنيا وَ مَا خَلْفُهُمْ نسيان الآخرة؛ و گفته اند مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ما على ظاهرهم مِن الذنوب وَ مَا خَلْفُهُمْ باطنهم من الذنوب وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فی ۴
 اُمِّيْ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْعِنْ وَ الْأَنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ: و سزا گشت بر ایشان گفتار وعید با گروهانی که گذشته اند از پیش ایشان از پریان و آدمیان که بودند ایشان زیان کاران. سؤال: چون خدای عزوجل گفت حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ پس طاعت چه سود دارد؟ جواب گوییم معلوم خدای در بندۀ ۸
 از حسن عاقبت و سوء عاقبت بهانه نباید گرفت و بر آن تکیه نباید کرد که آن سر خدای است، بندۀ را به مقتضای امر و نهی و وعد و وعید کار باید کرد و این همچنان است که خواست خدا و علم او و کتابت او در لوح محفوظ بندۀ را حجت نگردد، بدان همی اقرار باید داد و بس، آنگه متابعت امر و نهی و وعد و وعید باید کرد و بس.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ: و گفتند آن کسان که نگرویدند مشنوید این قرآن را و آلغوا فيه، ای: الغظوا فيه بالشغب: و در او کنید در خواندن محمد سخنهای بیهوده لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ: تا مگر شما بروی غلبه کنید. و آن آن بود که چون مصطفی صلی الله عليه قرآن خواندی بوجهل مر غوغای مکه را گفتی بروید و آواز بردارید به اشعار عرب و ترهات تا خواندن محمد و یاران وی شوریده کنید. ۱۶

فَلَئِنْدِيَقَنَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا: هراینه بچسانیم آن کسان را که نگرویدند عذاب سخت عذاب دوزخ وَ لَتَعْجِزَنَّهُمْ أَسْوَأُ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ: و هراینه پاداش دهیم ایشان را بترين آنچه می کردند و بترا آنچه بودند می کردند. سؤال: این أَسْوَأُ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ فعل ایشان است یا مكافات ایشان، اگر فعل ایشان است چرا گفت بترين فعل ایشان را پاداش دهم

بعد ما که خدای تعالیٰ کافران را به همهٔ فعل او پاداش دهد و اگر این اسوأ مکافات ایشان است چرا گفت بتر از فعل ایشان ایشان را پاداش دهم بعد ما که پاداش هر کسی مانند فعل او بود نه بتر از آن چنانکه گفت **وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا؟** جواب گوییم آسوأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ معاصی ایشان است و همهٔ معاصی ایشان اسوأٌ اعمال ایشان است.

ذِلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ الْكَافِرِ: آن است پاداش دشمنان خدای و آن آتش است که ایشان را بود لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخَلِدِ: ایشان را بود در آن دوزخ سرای جاویدی، یعنی مقام جاویدی در آتش جَزَاءَ بِمَا كَانُوا بِأَيْمَانِنا يَعْجَدُونَ: پاداش بدانچه بودند آیتهای ما را انکار کردندی.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا أَلَّذِينِ أَضَلَّا مِنَ الْجِنِّ وَالْأَنْسِ: و گفتند – یعنی گویند – کافران در دوزخ ای بار خدای ما فرا مانمای آن دو گروه خاصه آن دو تن که ما را گمراه کردند از پریان و آدمیان، یعنی ابلیس و قابیل که در این جهان اول گناه ایشان کردند تَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَفْدَاهِنَا: تا کنیم ایشان را زیر پایهای ما لَيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِینَ: تا باشند از فروترينان در درکات دوزخ؛ و خود فروترينان باشند ولکن دیگر کافران ندانند.

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ أَسْتَقَامُوا: بدروستی که آن کسان که گفتند خدای ما الله است پس بیستادند. این آیت را تفسیرها کرده‌اند پیغمبر صلی الله علیه گفت: هُمْ أَمْتَى وَرَبُّ الْكَعْبَةِ لَآنَ الْيَهُودَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ قَالُوا مَا قَالُوا قَالُوا عُزِيرَ ابْنَ اللَّهِ، وَالنَّصَارَى قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ، ثُمَّ قَالُوا مَا قَالُوا المسيح ابن الله، وَأَمْتَى قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ أَسْتَقَامُوا. بوبکر صدیق رضی الله عنه گوید: ثُمَّ استقاموا ولم یروغوا رَوْغَانَ الشَّعَالِبَ: عمر خطاب رضی الله عنه گوید: ثُمَّ استقاموا على السنة والجماعه. ابن عباس گوید: ثُمَّ استقاموا على اداء فرایضن الله. یحیی بن معاذ گوید: استقاموا افعالاً کما استقاموا اقوالاً، و

وی این قول از قول بوعبدالله کرام گفت رحمة الله عليه که او گوید: کونوا عبیداً بفعالکم کما انتم عبیداً باقولکم. حاتم اصم گوید: ثم استقاموا على الحزن والخوف زیرا که از پس این می‌گوید تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلِئَكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزُنُوا وَأَنَّمَا يقال للخائف الحزين لا تحف ولا تحزن لا للأمن

۴ الفرح تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلِئَكَةُ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزُنُوا: فرو آید بر ایشان فریشتگان به در مرگ أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزُنُوا که مترسید و اندوه مدارید؛ ای لا تخافوا على ما امامکم ولا تحزنوا على ما خلفتم. و گفته اند معناه: لا تخافوا بحلول العذاب ولا تحزنوا على فوت الثواب وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ أَلَّى كُتُّمْ ثُوعَدُونَ: و مژدگان تان باد بدان بهشت که بودید که شما را وعده می‌کردند.

۸ نَعْنُ أَوْلِيَاً وَكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ: ما دوستان شما ایم در زندگانی دنیا و در آن جهان. این سخن ایشان را کرام الكاتبین گویند، و گفته اند این سخن ایشان را فریشتگان بشارت گویند که در آن وقت بر

۱۲ وی فرو آیند، و گفته اند این سخن ایشان را خدای تبارک و تعالی گوید که منم یار و نگه دار شما و دوست و پذیرفتار شما؛ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا گفته اند در این جهان وَفِي الْآخِرَةِ در آن جهان، و گفته اند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در مرگ وَفِي الْآخِرَةِ در گور و لکم فیها ماتشتهی آنفُسُكُمْ: و شما را باشد در آن بهشت آنچه آرزو کند تنهای شما وَلَكُمْ فیها مَا تَدَعُونَ: و شما را باشد در آنجا آنچه خواهید. محمد هیصم رحمه الله گفتی کسی که به سفری شود وی را پنج گونه اندوه بود بر دل: یکی آنکه آذا که راه و سفر چون بود بر من ایمن یا نایمن؟ خدای تعالی در سفر قیامت این اندوه از دل مؤمن بردارد بدانکه گوید لَا تَخَافُوا. دیگر گوید آذا جال مخلفه من چون بود از پس من؟ خدای تعالی این اندوه نیز از دل مؤمن بردارد گوید لَا تَحْزُنُوا ای لا تحزنوا على ما خلفتم. سدیگر گوید آذا منزل گاه من در این سفر چگونه بود؟ خدای تعالی این اندوه نیز از دل مؤمن بردارد گوید

وَابْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. چهارم گوید آذا همراه من چون بود شایسته یا ناشایسته؟ خدای تعالی گوید نَحْنُ أَوْلَيَاٰكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ. پنجم گوید آذا مراد من برآید آنجا که می شوم از این سفر یا نه؟ خدای تعالی این اندوه نیز از دل مؤمن بردارد گوید وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشَهَّدُونَ آنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَعُونَ همه آن بود که شما را باید و آن بود که شما خواهید. آنگه گفت:

۸ **نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ**: این همه نزل است از خدای آمرزگار و بخشاینده؛ در جنب آنچه از پس این خواهد بود مؤمنان را نزل خود کمترین کرامتی بود در جنب ما بعد آن. اگر نُزُلًا به ضم زا خوانی فرو آوردنی و فرو آمدنی بود، وگر نُزُلًا به جزم زا خوانی معناه رزقاً و عطاءً و کرامهً مِنْ غفور رحیم. باشد که مؤمن را فا دل آید که آذا من سزاوار این کرامت باشم، مخاطره که نباشم زیرا که من بد بنده ام؛ چنانستی که خدای تعالی گویدی بنده ۱۲ من چرا که نباشی سزاوار این همه کرامت.

۱۶ **وَمَنْ أَخْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا**: و که باشد نیکو گفتارتر از آن کس که واخوند با خدای و کرد کارنیک وَقَالَ إِنَّمَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ: و گفت من از مسلمانانم، به اسلام بنازید. این آخسن را سه تفسیر کرده اند بر مصطفی علیه السلام رانده اند و بر مؤذنان رانده اند و بر آمران معروف رانده اند. چون بر مصطفی علیه السلام رانی وَمَنْ أَخْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ ای: الى توحید الله والى العمل الصالح و افتخار بالاسلام، و همه مخلسان در این داخل باشند. وگر بر مؤذنان رانی معناه و من احسن قولًا مِمَّنْ دعا الى عبادة الله بالاذان والاقامة، وَعَمِلَ صَالِحًا ای: صلی رکعتین بین الاذان والاقامة، و عمل صالحًا وَقَالَ إِنَّمَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، ای ذکر الشهادة فی الاذان والاقامة. وگر بر آمران معروف رانی معناه: وَمَنْ احسن قولًا مِمَّنْ دعا الخلق الى الله والى طاعته بالامر بالمعروف والنھی عن

المنکر، وَعَيْلَ صَالِحًا ای: عمل بما اُمر به وَقَالَ إِنَّمَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ای: من المسلمين بقضاء الله.

وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ: وَبِرَابِرِ نِيَادِ نِكَوِیِّی وَبَدِیِّی. سُؤَالٌ: چرا نگفت ولا تستوي الحسنة والسيئة، لا چرا درآورد؟ جواب گفته اند: ولا تستوي الحسنة بالسيئة ولا السيئة بالحسنة، و گفته اند مراد از این حسن و سيئه ايمان و كفر است و گفته اند حلم و جفا است اذْفَعْ بِالثَّقَلَيْهِ أَخْسَنْ: بازدار بدانچه آن نکوتر بدی را، يعني با بد کاران به حلم کار کن فَإِذَا أَلَّدَیْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةً كَاهَنَهُ وَلَيْهِ حَمِيمٌ: چون چنین کنی آن کس که میان تو و میان وی دشمنی باشد گویی که وی دوستی است دلسوز و خویش مهربان.

وَمَا يُلْقِيْهَا إِلَّا آلَّذِينَ صَبَرُوا، ای: وما يعطيها، يعني تلك الخصلة، ای مدافعاً السَّيِّئَةَ بِالْحَسَنَةِ: ندهند این هنر مگر آن کسان را که صبر کردند وَمَا يُلْقِيْهَا إِلَّا دُوَحَّقَ عَظِيمٌ، من التوفيق والعصمه: وَاِنْ خَصَّلَتِ الْهَامَ نَدَهَنَدَ مَغْرِبَاً وَنَصِيبَ بَزَرْگَ رَا از خرد و حکمت و عصمت.

وَإِنَّمَا يَنْزَعُ عَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ قَاسِيَّةٌ بِاللَّهِ: وَأَكْرَبَ شُورَانِدَ تَرَا از دیو شورانیدنی، وازاداشت خواه به خدای که خدای عزوجل دانا است در آن وقت که مردم در برابر جافی او فتد دیو در آن وقت در مردم دمد تا خشم گیرد و از حد درگذرد، در آن وقت به استعادت فرمود إِنَّهُ هُوَ الْسَّمِيعُ الْعَلِيمُ: بدرستی که او است که او شنوا و دانا است، يعني الْسَّمِيعُ لاستعادتك الْعَلِيمُ بکید الشیطان و دفعه عنک؛ و گفته اند الْسَّمِيعُ باقول العباد الْعَلِيمُ بافعالهم.

وَمِنْ آيَاتِهِ الْلَّيْلُ وَالنَّهَارُ: وَاز نشانهای وی شب است و روز که حدوث آن دلیل است بر هستی خدای، زیرا که حادث را چاره نبود از محدث و اختلاف آن دلیل است بر قدرت خدای زیرا که آثار مختلف و متعدد

نیود مگر از قادر و تعاقب آن دلیل است بر وحدانیت خدای، زیرا که اگر دو صانع بودی ممکن بودی که یکی گفتی من روز آرم و یکی گفتی من شب آرم، آنگه یا همه روز بودی یا همه شب بودی یا نه شب بودی و نه روز. و زیادت و نقصان آن دلیل است بر کمال حکمت خدای، زیرا که اگر شب و روز به زیادت و نقصان نبودی احوال عالم مستقیم النظام نبودی. اما لیل و نهار، گفته اند شب و روز دو جسم اند لطیف از ظلمت و نور مسخر امر خدای را متعاقب می‌گردد بريکديگر. سلمان فارسی گويد:

شب را فريشته‌اي است بر آن موکل نامش شراهيل، چون وقت شب آيد آن فريشته مهره‌اي سياه فرو گذارد سوي مغرب، آفتاب را فرمان چنان است که فرو نشود تا آن مهره نبيند، چون آن مهره را ببیند فرو شود و آن مهره همچنان معلق می‌بود تا وقت روز آيد؛ فريشته‌اي دیگر بباید نام وی هراهيل، مهره‌اي سپيد فرو گذارد، چون شراهيل آن را ببیند مهره سياه خويش برکشد، آفتاب آن مهره سپيد را ببیند آنگه برآيد. متکلمان اسلام گويند: روز و شب دو لون است به قدرت خدای عزوجل از پس يكديگر می‌افرایند **وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ**: و آفتاب و ماه. ابن عباس از رسول عليه السلام روایت کند که او گفت خدای تعالی آفتاب را بيافریدست از نور عرش چند همه دنيا و ماه را بيافریده است کم از آن؛ آنگه جبرئيل را فرمود تا پری به ماه فرو آورد، روشنایي آن با هفتاد يك از آن آورد که بود تا شب از روز پدید بود. آنگه آفتاب را بردونی از نور بيافرید سیصد و شصت غروه و سیصد و شصت فريشته آن را موکل کرد تا هر فريشته عروه‌اي از آن نگه می‌دارد و بردون ماه را از نور آفتاب بيافرید، آنگه آفتاب را و ماه را مشرقها و مغربها بيافرید در اطراف آن صد و هشتاد چشمه است در مشرق گل آن سيه می‌جوشد چون جوشيدن دیگ و صد و هشتاد چشمه مانند آن در مغرب. و ماه را بیست و هشت منزل بيافریده است. رسول را پرسيدند که

«یا رسول الله ماوراء آفتاب نیز زمین هست؟». گفت «هست، زمین سپید سی روزه راه به روشنی آفتاب هر روز هزار ساله راه، آن زمین سی بار چند همه دنیا است آگنده از خلق، خود ندانند که هرگز کس بود که خدای را آزاد». گفتند «یا رسول الله ایشان آدمی باشدند؟». گفت «ایشان خود ندانند که خدای عزوجل آدم آفریده است». گفتند «یا رسول الله ابليس را بر ایشان هیچ دست بود؟». گفت «ایشان خود ندانند که خدای ابليسی آفریده است». آنگه رسول صلی الله علیه این آیت برخواند و یخلق ما لا تعلمون. لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ: سجود مکنید آفتاب را و نه ماه را، زیرا که آن هر دو مسخراند و مقهوراند و مسخر و مقهور خدای را نشاید و آشجُدُوا لِللهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِنَّ كُنْتُمْ إِيمَانًا تَفْبِدُونَ: و سجود آن خدای را کنید که او آفرید آن را — یعنی شب و روز را و آفتاب و ماه را — گر هستید که او را می پرستید و او را می بندگی کنید.

فَإِنْ آشْكَبُرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَيْكَ يُسْتَحِونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُنْ لَا يَسْمُونُ: اگر گردن کشی کنند کافران از پذیرفتن حق و سجود کردن خدای را آن فریشتگان که نزدیک خدای تواند نماز می کنند و تسبیح می کنند او را شب و روز و ایشان ستوه نگرددند از عبادت. پیغمبر صلی الله علیه گفت آعظت السماء و حُقَّ لها ای ناط ما فيها موضع قدم الا و فيه ملک قائم او را کع او ساجد او قاعد الى يوم القيمة، فادا کان يوم القيمة و رأو جلال الله و عظمته يقولون سبحانك ما عبدناك حق عبادتك.

وَمِنْ أَيَّاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاسِعَةً: و از نشانهای هستی خدای و کمال قدرت او آن است که بینی این زمین را — خاسِعَةً: ساکنة هامدة میته — پژمرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَرَّتْ وَرَبَّتْ: چون بفرستیم ما بر آن زمین آب باران فرا جنبد نبات و بردمد — وربأت — وبرايد ان آلذی آختها لمخی آلمؤتی: بدروستی که آن خدای که زنده کرد زمین پژمرده را هراینه او است

زنده کننده مردگان روز قیامت اَللّٰهُ عَلٰى سُكُنِ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بدرستی که او بر هر چه خواهد که کند توانا است.

۴ *إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَيَّاتِنَا لَا يَخْفَونَ عَلَيْنَا: بِدْرَسْتِي که آن کسان که می پیچند از آیتهای ما سوی اشعار و ترہات – و گریلحدون به ضمّ یا و کسر حا خوانی: پیچ می درآرند در آیتهای ما و بگردانند معنیهای آن لایخفون علینا – پوشیده نباشد بر ما، می دانیم و می شنویم که چه می کنند آفمن یُلْقَى فِي الْكَارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَاُتَى أَهْنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ: ای آن کس که او را در اوکنند در آتش چون کافر او به یا آن کس که می آید ایمن روز قیامت چون مؤمن و مطیع أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ: می کنید آنچه خواهید. لفظ امر است ولکن مراد از این تهدید و وعید است چنانکه مهتری کهتر خویش را بیند بر گناهی گوید: بکن هر چه توانی کرد، بکن هر چه خواهی، با تو بگویم إِنَّهُ يَمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: بدرستی که خدای بدانچه شما می کنید بینا است.*

۸ ۱۲

۱۶ *إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ كُرِّلَمَا جَاءَهُمْ: بِدْرَسْتِي که آن کسان که کافر شدند به قرآن چون آمد بدیشان. سؤال: چرا إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ كُرِّلَمَا جَاءَهُمْ نکرد بعد ما که این را می خبری و جوابی باید؟ جواب گفته اند جواب این آن است که گفت ما یقال لك ، و گفته اند آن است که أُولَئِكَ يُتَأْوَنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ وَإِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ: بدرستی که این قرآن نامه ای شکوهمند. این عزیز را سه تفسیر کرده اند: گفته اند عزیز ای لا نظری له، و گفته اند عزیز ای غالب علی کل کتاب بالنسخ، و گفته اند عزیز ای منیع.*

۲۰

لا يَاُتَيْهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ: نیاید بدین قرآن باطل از پیش این و نه از پس این. گفته اند معناه: باطل را فا لفظ این راه نیست و فا معنی این راه نیست، و گفته اند معناه: اول این مر آخر را مناقض نیست و

آخر این مر اول را منافق نیست، و گفته اند معناه: پیش از این کتابی
نبوده است بر نقض این و از پس این کتابی نخواهد بود بر نسخ این
تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ: سخن گفتی و پیغام فرستادنی است از خدای
درست کار و درست گفتار ستوده و سزاوار ستایش.

۴ مَا يُفَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّشْلِ مِنْ قَبْلِكَ، ای: ما یقال لک من التکذیب
والجفاء والانکار والاذی: نه می گویند ترا یا محمد این کافران از تکذیب و
انکار و جفا و آزار مگر آنچه گفتند در رسولان از پیش تو ان ریثک لذومغفرة و
۸ دُوْعِقَابِ الْيَمِ: بدرستی که خدای تو خداوند آمرزش است و خداوند عذاب
دردنایک. گفته اند معناه: لذومغفرة بتأخیر العذاب و دفع عقاب الیم اذا
عاقبَهُمْ؛ و گفته اند معناه: لذومغفرة لک ولامتک و دفع عقاب الیم
لاعدائک.

۱۲ وَلَوْ جَعَلْنَا قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا: وگر ما کردیمی این قرآن را قرآنی به لغت عجم
لَقَائُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آیَاتُهُ: هر اینه گفتندی کافران چرانه هویدا بگفتند این را و
آیتهای این قرآن را به لغت عرب تا ما دریافتیمی ءاعجمی و غربی: این
قرآن عجمی و رسولی عربی چگونه باشد. و گفته اند که این ابتدا سخن
۱۶ خدای است ای آن می خواهند که این قرآنی باشد هم عجمی و هم عربی
فَلَنْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً: بگویا محمد این قرآن مر آن کسان را که
بگرویده اند راه نمودنی است و بهوانی. گفته اند معناه هدی للخيرات و
شفاء مین الآفات، و گفته اند هدی فی الدین و الشريعة وشفاء للقلوب من
القسوة وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي أَذَانِهِمْ وَقُرْءَ: و آن کسان که نگروند بدین قرآن در
۲۰ گوشهای ایشان گرانی و کری است و هُوَ عَلَيْهِمْ عَمَّى: و این قرآن بر ایشان
پوشیده است تا چون کوران فازین نبینند أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ قَكَانِ تَعِيدِ: ایشان
آنند که گویی ایشان را از جای دور می خوانند که هیچ گونه حق می فرا
نشونند.

وَلَقَدْ أَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَأَخْتَلَفُ فِيهِ: بَدْرَسْتِي كَه بَدَادِيْمَ ما مُوسَى رَا نَامَه – يَعْنِي تُورَاتُ وَالْوَاهِ – خَلَافَ كَرْدَنَدَ در آَن؛ يَعْنِي در مُوسَى وَدر تُورَاتَ كَه گَرَوَهِي مُوسَى رَا جَادُو گَفْتَنَدَ وَ گَرَوَهِي اوْرَا رسُولَ گَفْتَنَدَ، وَ خَلَافَ كَرْدَنَدَ در كِتَابَ وَيِّي بَه بَعْضِي از آَن اَقْرَارَ دَادَنَدَ وَ بَعْضِي رَا انْكَارَ كَرْدَنَدَ چَنَانَكَه جَايِ دِيَگَرَ گَفْتَ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبَذُونَهَا وَ تُخْفُونَ كَيْهِراً وَلَوْلَا كَلِمَةُ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْتَهُمْ: وَ گَرَنَه سَخْنِي بُودَي سَابِقَ شَدَه از خَدَائِي تو بَدانَكَه حَرَمَتَ تَرَا عَذَابَ نَفَرَسْتَه هَرَايَنَه بَرَگَازَارَدَنَدَي مِيَانَ اِيشَانَ هَلَاكَتَ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ: بَدْرَسْتِي كَه اِيشَانَ يَعْنِي كَافِرَانَ در گَمَانِي اند از وَيِّي – يَعْنِي از خَدا وَ از رسُولَ وَ از قِيَامَتَ وَ از تَوْحِيدَ وَ از قَرَآنَ – تمامَ شَكَّي بَه گَمَانَ آرنَدَه.

۱۲ مَنْ عَمِيلَ صَالِحًا فَلِتَفَسِّيْهِ: هَرَ كَه كَرَدَ كَارَنِيَكَ تَنَ اوْرَا بُودَ نَفعَ آَنَ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا: وَ هَرَ كَه بَدَ كَرَدَ بَرَتَنَ اوْ بُودَ گَزَنَدَ آَنَ وَ مَا رَبِّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ: وَ نِيَسْتَ خَدَائِي تو سَطَمَ كَارَ بَرَ بَنَدَگَانَ.

۱۶ إِلَيْهِ يُرْدُ عِلْمُ الْسَّاعَةِ: با خَدا گَرَدَانَدَ دَانَشَ قِيَامَتَ رَا كَه كَي خَواهد بُودَ. اين جَوابَ مَصْطَفِي است عَلَيْهِ السَّلامَ كَه از خَدَائِي در خَواستَ تَا پَدِيدَ كَنَدَ وَقَتَ بُودَنَ قِيَامَتَ وَيِّي رَا از بَسَ كَه كَافِرَانَ گَفْتَنَدَ: هَيَنَ بَگُوتَا قِيَامَتَ كَي خَواهد بُودَ. خَدَائِي گَفْتَ عِلْمَ قِيَامَتَ مَرَا اَسْتَ وَ بَسَ وَ مَا تَخْرُجَ مِنْ نَمَرَاتِ مِنْ أَكْمَامِهَا: وَ بِيرَونَ نِيَادِ هِيَچَ مِيوهَ از غَلَافَهَايَ آَنَ وَ مَا تَخْمِلُ مِنْ أَثْنَيْ وَ لَا تَضَعُ إِلَّا يَعْلَمُهُ: وَ بَارَ بَرَنَگِيرَدَ هِيَچَ مَادَهَ وَ بَارَ بَنَنَهَدَ مَكْرَهَ دَانَشَ اوْ خَدَائِي دَانَدَ كَه كَي بَرَگِيرَدَ وَ كَي بَنَهَدَ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ: وَ آَن رُوزَ كَه رُوزَ قِيَامَتَ بُودَ بَخَوانَدَ اِيشَانَ رَا، گَوِيدَ آَيَنَ شُرَكَائِي: كَجاَانَدَ آَنَ هَنَبَازَانَ منَ، بَه دَعَوَيَ اِيشَانَ؛ يَعْنِي آَنَ كَسانَ كَه مَي دَعَوَيَ كَرْدَنَدَ كَه اِيشَانَ هَنَبَازَانَ منَ اند قَالُوا اذْنَاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ، اذْنَاكَ اي: اخْبَرَنَاكَ: بَكْفَتِيمَ تَرَا كَه نِيَسْتَ از ما هِيَچَ كَسَ گَواهِي دَهَنَدَه بَرَ آَنَكَه تَرَا هَنَبَازَ بُودَ. تَبَرَا كَنَنَدَ از

شِرک، چنانکه جای دیگر گفت وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ. وَ گفته اند
قالُوا أذْنَاكَ حَكَايَتْ سخن بtan وَ مَعْبُودانَ اسْتَ كَه ایشان به سخن آیند
گویند بار خدایا ما می‌گوییم نیست از ما هیچ هنباز ترا مشرکان دروغ
گفتند که ما را هنباز تو گفتند. وَ گفته اند این شهید به معنی مُعین است،
ای: ما مُتَنَا مِنْ مَعْيِنٍ وَ شَفِيعٌ لَهُمْ.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَذْعُونَ مِنْ قَبْلٍ: وَ گم شود از ایشان — یعنی از
مشرکان — آنچه بودند که می خدای خواندند آن را از پیش وَظَلُّوا مَا لَهُمْ مِنْ
مَحِيصٍ، ای: وايقنوا مَا لَهُمْ مِنْ مَلْجَأٍ: وَ بيقين دانند که نیست ایشان را
هیچ پنه‌گاهی از عذاب خدای.

لَا يَسْمُمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ: سیر بر نیاید مردم از خواستن نیکی،
یعنی نعمت و عافیت و صحت و سلامت وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ: وَگر فرا وی رسد
بدی، یعنی محنتی و شدتی و عسرتی و فاقتی فَيُؤْسِفُ فَتُؤْظَى: نومید باشد
سخت نومید. سؤال: گیر که نومید بودن مردم را از خدای عیب است دعا
کردن به خیر باری نه عیب است پس چرا خدای تعالی مردم را بدان مذمت
و ملامت کرد گفت لَا يَسْمُمُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ؟ جواب گوییم این
ملامت و مذمت مردم را نه بدان است که دعاء خیر کند ولکن بدان است
که در وقت محنت نومید گردد، پیغمبر صلی الله علیه گفت از کبایر است
القنوط مِنْ رحمة الله.

وَلَئِنْ أَذْفَاهَ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَغْدِ ضَرَاءَ مَسَّتْهُ: وَ اگر بچشانیم و برسانیم او را
نعمتی به رحمتی از ما از پس گزندی که رسیده بود او را لَيَقُولُنَّ هَذَا لِي وَمَا
أَطْلَنَ الْسَّاعَةَ قَائِمَةً: هراینه گوید این مرا است، بر سه معنی: یکی آن
نعمت از کسب خویش و از حیلت خویش بینند نه از خدای؛ دیگر معنی
گوید هَذَا لِي: این مرا خود چنین رسد و من سزاوار اینم؛ سدیگر معنی
هَذَا لِي: این مرا باقی خواهد بود، دل در آن بندد گوید نمی‌پندارم که

قیامت بودنی است وَلَئِنْ رُجِفْتُ إِلَى رَبِّیْ : وَاگر بازگردانند مرا با خدای من به قیامت إِنَّ لَی عِنْدَهُ لَلْحُسْنَی : هراینه مرا نزد وی از این نیکوترباشد؛ وَگَفْتَهُ اند لَلْحُسْنَی یعنی الجنة، وَگفته اند این صفت بوقطروس است که قصه وی در سورة الكهف گفته آمد فَلَئِنْتَبِّعَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا : هراینه بیاگاهانیم آن کسان را که کافرند بدانچه کردند، یعنی مکافات کنیم ایشان را به هر چه کردند وَلَتُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ : و هراینه بچشانیم ایشان را از عذاب زفت و سخت، و آن عذاب دوزخ است.

وَإِذَا آتَعْنَتَا عَلَى الْأَنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَبِجَانِيْهِ : و چون نکوداشتی کنیم ما مردم را به نعمتی روی بگردانند از ما و طاعت ما – و نَأَبِجَانِيْهِ : و تباعد بقلبه – و دور شود از ما به دل. سؤال : اینجا می گوید مردم چون نعمتی یاود دل از ما بگرداند و جای دیگر می گوید فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ أَظْمَآنَ بِهِ، اگر نعمتی یاود دلش آرام گیرد نه این تناقض بود؟ جواب گوییم اینجا می گوید آعْرَضَ وَنَأَبِجَانِيْهِ دل از ما بگرداند و در آن نعمت بند و آنجا می گوید دلش بدان نعمت آرام گیرد و این هم آن است هیچ تناقض لازم نیاید وَإِذَا مَسَّهُ الْشَّرُّ : و چون بر سد بد و بدی و گزندی و محنتی قَذُوْذُعَاءٍ عریضٍ : خداوند خواندنی باشد بسیار. گفته اند این عریض از پهنا بود یعنی بدین و بدان می دود و حاجت به هر کس می بردارد.

فَلَنْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرُتُمْ بِهِ : بگویا محمد چه بینید و چه گویید اگر این قرآن و این رسول از نزد خدای است و شما کافرمی شوید بدو چه گویید خدای را مَنْ أَصْلَلَ مِنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيْدٍ : که باشد گُم تراز آن کس که او در خلافی بود دور از حق.

سَتْرِيهِمْ أَيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ : زودا که بنماییم ایشان را نشانهای ما در کنارهای جهان وَفِي آنْفُسِهِمْ : و در تنها ایشان. این آیت را تفسیرها کرده اند عبدالله بن عباس گوید فِي الْأَفَاقِ یعنی طلوع الشمس من مغربها

وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي انشقاق القمر. عکرمه گوید آیاتِنا فِي الْأَفَاقِ يَعْنِي الشُّهْبُ الثَّوَاقِ وَآنَ آنَ اسْتَ كَه این ستارگان از جای برفتن چندین هرگز نبوده است از وقت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ آمده است رجوم شیاطین را، و فِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي نَزْولُ الْوَحْى فِيهِمْ. مجاهد گوید آیاتِنا فِي الْأَفَاقِ يَعْنِي فَتْحَ الْقُرْبَى عَلَى يَدِ الصَّدِيقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي فَتْحَ مَكَه عَلَى يَدِ الْمُصْطَفَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ. سعید مسبب گوید آیاتِنا فِي الْأَفَاقِ يَعْنِي احیاء الارض بالبنات چنانکه گفت وَآيَةً لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَهُ أَخْيَيْنَاها، وَ فِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي احیاءهم عند الصباح چنانکه گفت ثُمَّ يَبْعَثُنَا فِيهِ. وَ گفته اند آیاتِنا فِي الْأَفَاقِ يَعْنِي اهلاک القرون الماضية وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي اهلاکهم بدر. وَ گفته اند آیاتِنا فِي الْأَفَاقِ بالقطط والجدویه چنانکه گفت ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَعْرِ، وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي قحطهم خاصَّهٗ چنانکه گفت يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ. وَ گفته اند آیاتِنا فِي الْأَفَاقِ يَعْنِي الدلائل والحجج فِي الْعَالَمِ الْكَبِيرِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ يَعْنِي الدلائل والحجج فِي الْعَالَمِ الصَّغِيرِ، وَاين قول بوعمر و مازنی است؛ وَآن آن است که هر چه خدای سبحانه و تعالی در عالم بنهاده است از دلایل و حجج و عجایب صنع در تن مردم که عالم صغری است هم بنهاده است؛ چنانکه عالم مهین مرکب است از چهار اصل هوا و ماء و تراب و نار، عالم کهین نیز مرکب است از چهار اصل و آن چهار طبع است حرارت و برودت و رطوبت و بیوست، مادام که این چهار اصل معتدل می بود احوال عالم منظم می بود و مادام که این چهار طبع در تن مردم معتدل می بود احوال نفس منظم می بود. چنانکه عالم مهین دونوع است کثیف و لطیف، عالم کهین نیز دونوع است کثیف و لطیف؛ و چنانکه عالم مهین مزین است به شمس و قمر و نجوم، عالم کهین نیز مزین است به عقل و معرفت و علم؛ چنانکه در عالم مهین دریاها است و جویها، در عالم

کهین اوداج است و شریانات؛ همچنین در همه اوصاف و تفصیل آن دراز گردد **حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ**: تا پدید آید ایشان را که او است که خدای حق است. محمد هیصم گفتی الحق الغایة التي لا مقصرونها ولا متجاوزون عنها، او یک خدای است که کم از آن یکی نشاید و بیش از آن یکی نشاید و جز از آن یکی نشاید. و تبیین چیزی به دو طریق بود یا به حسن و صورت بود یا به دلیل و حجت بود و در این جهان خدای را به حسن و صورت نبینند، زیرا که اگر در این جهان دیداردادی از دو بیرون نبودی: اولیا و اعدا را دادی یا اولیا را دادی دون اعدا را. اگر اولیا و اعدا را دادی کرامت مهین فا دشمن داده بودی، و اگر اولیا را دادی دون اعدا، اعدا در قیامت بهانه کردندی که در دنیا از آن نگرویدیم که تراندیدیم و اگر بدیدیمی بگرویدیمی چنانکه مؤمنان دیدند بگرویدند؛ چون چنین بود خدای تبارک و تعالی دیدار با قیامت اوکند و در این جهان دلیل و حجت بنهاد تا خردمند در دلیل و حجت نگرد هستی و یگانگی خدای عزوجل بداند و دیدار به آخرت اومید دارد **أَوَلَمْ يَكُفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ**: ای نه بسنده است خدای تو بر هر چیز از کردار خلق دانا و گواه.

آَلَّا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِّنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ: بدان که ایشان — یعنی کافران — در شکی اند از باز رسیدن به خدای ایشان به قیامت؛ و گفته اند معناه در شک اند از دیدار ایشان مر خدای را عزوجل که ایشان خدای را نبینند الا **إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ**: بدان که او به هر چیز دانا است به همه وجوده. احاطت دانستن چیز بود از همه وجوده؛ و از آنجا است که بنده را به خدای احاطت نبود **وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا**، اما خدای را به بنده احاطت بود که او داند همه را از همه وجوده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة حم عشق
برخواند غبته الملائکة فریشتگان را از حال او آرزو آید و فا وی برهند.

٤ حم عشق، معنی حم گفته آمد اما در این موضع خاص گفته اند: حا
حلمه، میم ملکه، عین علمه، سین سناؤه، قاف قدرته، اقسام الله تعالیٰ
بحلمه و ملکه و علمه و سنائه و قدرته اتی لا اُعذب بالنار ابداً من قال لا الله
الآ الله مخلصاً من قلبه ولقینی بها. و گفته اند حا حلیم، میم مجید، عین
علیم، سین سمیع، قاف قدیر، معناه: گفت آن خدای که حلیم است و
مجید است و علیم است و سمیع است و قدیر است. و گفته اند حا حرب
٨ صحابه، میم ملک بنی امیه، عین ولایت بنی عباس، سین سناء مهدی،
قاف قدرت عیسیٰ. و گفته اند حا کل حرب یکون، میم کل ملک یکون،
عین کل عذاب یکون، سین کل سنّة تكون، قاف کل قذف یکون، و این
علوم فتن باشد که خدای تعالیٰ در این آیت نشان آن پدید کرده است. و
١٢ گفته اند حا سوگند به حلم خدای و حرمت مصطفیٰ، میم ملک خدای و
محبت مصطفیٰ، عین علم خدای و عزّ مصطفیٰ، سین سناء خدای و سنت
مصطفیٰ، قاف قدرت خدای و قدر مصطفیٰ، سوگند بدین چیزها که یاد
کردیم که هر چه آفریدم آن را مانند آفریدم و ترا که مصطفیٰ ای
١٦ نیست همتا آفریدم.

كَذَلِكَ يُوحى إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ، اى: كما وحى اليك هذا و كذلك يوحى الى الذين من قبلك : همچنانکه این حروف تهجی وحی کردند به تو وحی می کردند بدان رسولان که پیش از توبودند اللہ العزیزُ الْحَكِيمُ: آن خدای که نیست همتا است درست کار درست گفتار.

۴ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: او را است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از خلق و عجایب وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ: و او است برتر از همه چیزها و بزرگ و بزرگوار؛ معنیهای علی و عظیم گفته آمد.

۸ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْقَطِرُنَّ مِنْ فَوْقِهِنَّ: خواهد آسمانها که واطرکدی — و تَسْفَطَرُنَّ بِهِ تا و تشدید طا معناه: يتشققن باز شکافدی — زور ایشان. ۱۲ گفته اند معناه يتشققن میں عظمة الرب فوقهن؛ و گفته اند میں فوچین ای میمن فوقهن و هم الملائكة، و گفته اند میں فوچین ای میں فوق الارضین والْمَلِئَكَةُ يُسْتَبِحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ: و فریشتگان تسبیح می کنند به حمد خدای ایشان؛ گفته اند معناه یصلون بأمر ربهم، و گفته اند معناه یسبحون مع حمد ربهم، و گفته اند یسبحون بتوفیق ربهم. و آن آن فریشتگان اند که جای دیگر گفت الذين يحملون العرش ومن حوله الآية وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي ۱۶ الأرضی: و آمرزش می خواهند آن کسان را که در زمین اند؛ یعنی مؤمنان بنی آدم را چنانکه جای دیگر گفت و یستغفرون للذین امنوا الا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الْرَّحِيمُ: بدان که خدای است که او آمرزگار است و بخشاينده بر آن مؤمنان که فریشتگان آسمان ایشان را استغفار می کنند.

۲۰ وَالَّذِينَ أَتَخْدَلُوا مِنْ ذُونِهِ أَوْلِيَاءَ: و آن کسان که فرا گرفتند دون خدای دوستانی، یعنی معبدانی اللہ حَفِيقٌ عَلَيْهِمْ: خدا نگاهبان است بر ایشان و ما آنَتَ عَلَيْهِمْ بَوْكِيلٌ: و نیستی تویا محمد بر ایشان نگاهبان و برگماشته. این آیت منسخ است به آیت قتال.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا: و همچنانکه جبرئیل بر تومی خواند

وَحِيٌّ كَرْدِيمٌ مَا بِهِ تُوقَرَانِيٌّ تَازِيٌّ لِتُنْذِرَ أَمَّا الْقُرْبَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا : تَا بِيمْ كَنِيٌّ اهْلٌ
 مَكَهْ رَا وَآنْ كَسَانْ رَا كَهْ گَرْدَا گَرْدَ آنَنْدَ اهْلَ شَهْرَهَا وَدِيهِهَا دِيَگَرْ. مَكَهْ رَا
 أَمَّ الْقُرْبَىٰ خَوَانَنْدَ زِيرَا كَهْ اَصْلَ هَمَهْ شَهْرَهَا آنَّ اسْتَ لَانَّ الْأَرْضَ دِحْيَتْ مِنْ
 تَحْتَهَا، وَأَمَّ اَصْلَ بُودَ. وَ گَفْتَهْ اَنْدَ آنَّ رَا أَمَّ الْقُرْبَىٰ خَوَانَدَ زِيرَا كَهْ پِيشْ وَايَ وَ
 قَبْلَهْ هَمَهْ شَهْرَهَا اسْتَ وَامَّ وَامَّ يَكِيَ بُودَ. وَ گَفْتَهْ اَنْدَ آنَّ رَا أَمَّ الْقُرْبَىٰ خَوَانَدَ
 زِيرَا كَهْ فَاضْلَتِرِينَ هَمَهْ شَهْرَهَا اسْتَ وَتَنْذِيرَيَّةَمَّ الْجَمْعُ لَازِنَتْ فِيهِ : وَبِيمْ كَنِيٌّ
 خَلْقَ رَا ازْ رُوزْ فَراهِمَ آورَدَنَ وَآنَّ رُوزْ قِيَامَتَ اسْتَ جَایِ شَكِيَ نِيَسْتَ درَ
 آنَّ رُوزَ. وَ گَفْتَهْ اَنْدَ مَعْنَاهَ لَا شَكَ فِيهِ عَنْدَ اللَّهِ وَعَنْدَ رَسُولِهِ وَعَنْدَ الْمُؤْمِنِينَ،
 وَ گَفْتَهْ اَنْدَ مَعْنَاهَ لَا تَرْتَابُوا فِيهِ، وَ گَفْتَهْ اَنْدَ لَا مَوْضِعَ لِلرِّيبِ فِيهِ؛ چَرَا؟ زِيرَا
 كَهْ ما درَايِنْ دَارَ ظَالِمٌ مِي يَا بِيمْ ازَايِنْ جَهَانَ بِيرُونَ مِي شُودَ ازَوِي اَنْتَقامَ
 نَاكَرَدَهْ وَمَظْلُومَ مِي يَا ويِمْ ازَايِنْ جَهَانَ بِيرُونَ مِي شُودَ اَنْتَصَارَنَاكَرَدَهْ، درَ
 حَكْمَتَ حَكِيمَ وَاجِبَ اسْتَ كَهْ ازَ ظَالِمٌ اَنْتَقامَ كَنَدَ وَمَظْلُومَ رَا اَنْتَصَارَ
 ۱۲ كَنَدَ، چُونَ درَايِنْ جَهَانَ نَمِي بُودَ وَاجِبَ آمَدَ كَهْ وَرَايَ اينَ دَارَ دَارِي دِيَگَرْ
 بُودَ تَا آنَجَا ازَ ظَالِمٌ اَنْتَقامَ بُودَ وَمَظْلُومَ رَا اَنْتَصَارَ بُودَ؛ درَستَ شَدَ كَهْ درَ بُودَنَ
 قِيَامَتَ جَایِ شَكَ نِيَسْتَ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي الْسَّعِيرِ: گَروهِي درَ
 ۱۶ بَهْشَتَ باشَنَدَ وَ گَروهِي درَ دُوزَخَ سُوزَانَ.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أَفَةً وَأَحَدَةً : وَأَكْرَحَ خَوَاستِي خَدَائِي كَرْدِيمَ اِيشَانَ رَا
 هَمَهْ يَكَ گَروه وَيَكَ دِينَ، اَيَ: عَلَى مَلَئِ وَاحِدَةٍ وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي
 رَحْمَتِهِ: بِيَكَ درَآردَ آنَ رَا كَهْ خَواهِدَ درَ دِينَ او؛ وَ گَفْتَهْ اَنْدَ مَعْنَاهَ فِي جَنَّتَهِ
 بِرَحْمَتِهِ وَالْظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا تَصِيرُ: وَآنَّ كَسَانَ كَهْ سَتمَ كَارَانَنْدَ بِهِ
 ظَلْمَ شَرِكَ نَبُودَ اِيشَانَ رَا هِيجَ دُوسَتِي وَنهْ هِيجَ يَارِي، اَيَ مَا لَهُمْ مِنْ قَرِيبٍ
 يَنْفَعُهُمْ وَلَا مَانِعَ يَمْنَعُ عَذَابَ اللَّهِ عَنْهُمْ.

آمَّ آتَخَدُوا مِنْ ذُونِهِ أَوْلَيَاءَ: اَيَ فَرَا گَرْفَتَنَدَ ازَ دونَ خَدَائِي دُوسَتَانِيَ، يَعْنِي
 مَعْبُودَانِي قَالَ اللَّهُ هُوَ آتَوْلَيُّ: خَدَائِي اسْتَ كَهْ او مَعْبُودَ اسْتَ وَمَعْبُودَيِ رَا سَزا

است، چرا؟ زیرا که وَهُوَ يُخْيِي الْمَوْتَىٰ: او است که زنده کند مردگان را وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: و او بره چیزی توانا است.

وَمَا آخْتَلَفْتُمُ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ: و آنچه خلاف کنید در آن از چیزی حکم آن به خدای است. سؤال: پس رای و قیاس چرا روا دارید ۴

بعد ما که خدای گفت فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ؟ جواب بوعمر و مازنی گوید رحمة الله که این درباب عقلیات است که هرچه از عقلیات مشکل گردد و در آن خلاف کنند حکم آن به خدای است تا وی بر زبان ولی از اولیای خود برآورد و بیان کند، و آنجا که گفت فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي أَشْيَاءٍ فَرُدُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ، آن درباب شرعیات است که حکم آن از کتاب خدا طلب باید کرد یا از قول رسول. دیگر جواب گوییم هرچه درباب دین و شریعت در آن خلاف افتاد حکم آن به خدای است که خدای را در هر حادثی حکمی است، بعضی از آن در نص قرآن پدید کرده است و بعضی در ضمن قرآن پدید کرده قریب المأخذ و بعضی در قرآن پدید کرده ضمن آن بعيد المأخذ، آن را نظر و قیاس باید تا استخراج کنند ذِلِكُمُ اللَّهُ رَبُّنِي: آتنا است خدای که خدای من است عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ: بروی توکل کردم و با وی گردم به دل. ۱۶

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: هست کننده آسمانها و زمین است. گرفاطر به رفع خوانی راجع باشد با الله ای ذلک الله فاطر السماوات والارض، وگر فاطر به خفض خوانی راجع باشد با ها از پیش، ای: وَالِّيْهِ أُنِيبُ إِلَى فاطر السماوات والارض جعل لکم مِنْ أَنفُسِكُمْ آزْوَاجًا: کرد شما را از تنها شما مانندگان گونا گون؛ و گفته اند ازواجاً زنانی جفتانی وَمِنْ الْأَنْعَامِ آزْوَاجًا: و از چهار پایان نیز بیافرید مانندگان و جفتانی بذرؤکم فیه: می آفریند شما را در آن. سؤال: فیه ها کنایت از چه چیز است بعد ما که هیچ چیز نیست معلوم که ها کنایت از آن باشد؟ جواب گفته اند فیه ای فی الرِّحْم، و

گفته اند معناه یکترکم فيما يخلق بسیار می کند شما را در آنچه می آفریند لئنَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نیست مانند او چیزی. سؤال: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ آن بود که نیست چون مانند او چیزی، از ظاهر این واجب آید که خدای را عزوجل مثلى بود چنانکه کسی گوید لیس کدار زید دار، واجب آید تا ۴ زید را داری بود، پس چرا گفت لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ چون من نفی مثل خواست؟ جواب گفته اند این لفظ در لغت عرب نفی مثل فایده دهد چنانکه گویند لیس کمثل زید شئ نفی مثل معلوم گردد و قرآن بروفاق لغت عرب است؛ و گفته اند این مثل صلت است معناه لیس کهوشی؛ و ۸ گفته اند که این کاف صلت است معناه لیس مثله شئ. محمد هیصم گفتی رحمة الله: تا مادام که هر حرفی را از قرآن فاید تی توانی نهاد آن را صلة نباید شمرد و اینجا این کاف را و این مثل را هریکی فاید تی است معناه لیس کهوشی ولا مثله شئ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ؛ و او است شنو گفتار ۱۲ خلق را بینا به احوال خلق. در این آیت ما را حجت است بر آنکه خدای تعالی شئ است زیرا که اگر او شئ نبودی درست نیامدی که گفتی لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ چنانکه درست نیاید که گویی لیس کمثل القارایض، زیرا ۱۶ که قارنه ایض است.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: او را است – یعنی خدای را است – کلیدهای آسمانها و زمین. گفته اند معناه: بندگشای آسمانها و زمین، مین السماء المطر و مِنَ الارض النبات؛ و گفته اند معناه: خزانین السموات والارض؛ و گفته اند معناه: مقالید جمع مقلاط بود و مقلاط بود و آن کلید ۲۰ بود، و گفته اند این پارسی معریب است اقلید کلید بود یَبْسُطُ الْرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ: بگستراند و فراخ کند روزی بر آنکه خواهد و تنگ کند بر آنکه خواهد إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: بدرستی که او به هر چیز از احوال و مصالح خلق دانا است.

شَرَعَ لَكُم مِّنَ الَّذِينِ مَا وَصَّلَ يَهُوَحَا: بیان کرد شما را از دین آنچه بفرمود
بدان نوح را، و گفته اند شَرَعَ لَكُم ای: اختار لکم، و گفته اند معناه:
برگزید شما را بدان دین که نوح را فرمود وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ: و آنچه
وَحْیٌ كردیم به تو، چون قرآن وَمَا وَصَّلَتِنَا يَهُوا إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى: و آنچه
ابراهیم و موسی و عیسی را بدان فرمودیم؛ ایشان همه را چه وصیت
کردیم؟ آنْ أَقِيمُوا الَّذِينَ وَلَا تَنَقِّلُوا فِيهِ: فرمودیم که پای دارید و نگه دارید
دین مسلمانی را و در آن خلاف ممکنید. سؤال: چرا از همه پیغمبران
گذشته این چهار را خاص کرد بعدما که دین همه پیغمبران یکی بوده
است؟ جواب گوییم ایشان را خاص کرد زیرا که ایشان بودند که
شریعت نو آوردنده به نسخ شرایع، و گفته اند ایشان را خاص کرد برای
فضل ایشان را بر دیگر پیغمبران. در این آیت ما را حاجت است بر آنکه
عمل از ایمان نیست زیرا که خدای تعالی همه پیغمبران را در دین یکسان
و برابر نهاد چون فا شریعت رسید گفت لکل جعلنا منکم شرعاً و منهاجاً،
هريکي را از ایشان شریعتی دیگرگون فرمود چون در دین یکسان بودند و
در عمل مختلف درست شد که عمل نه ایمان است كَبَرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا
تَذَعَّهُمْ إِلَيْهِ: بزرگ آمد و گران و دشخوار بر هنباز آرند گان خدای آنچه شما
ایشان را بازان خوانید، چون توحید خدا و دین اسلام اللَّهُ يَجْعَلُ إِلَيْهِ مَن
يَشَاءُ: خدای برگزینند بدین دین آن را که خواهد، و گفته اند الیه ای: الى
دینه دین الاسلام وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ: و راه نماید بسوی این دین – و
گفته اند يَهْدِي إِلَيْهِ: راه نماید به خود – آن را که بازگردد به نظر و
استدلال، و گفته اند مَنْ يُنِيبُ فی سَابِقِ عِلْمِه.

وَمَا تَنَقَّلُوا إِلَّا مِنْ بَغْيٍ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ: و خلاف و جدایی نکردند مگر از
پس آنکه آمد بدیشان دانش. سؤال: چرا گفت خلاف نکردند مگر از پس
آنکه آمد بدیشان دانش بعد ما که خلاف کسی کند که بشک بود، چون

بدانست نیز خلاف نکند؟ جواب گوییم این آیت را بر کافران مکه رانده‌اند و بر جهودان مدینه رانده‌اند. چون بر کافران مکه رانی معناه: خلاف نکردن در کار محمد مگر از پس آنکه بدیشان آمد حجت نبوت و رسالت او؛ و آن آن بود که اهل مکه پیش از آنکه مصطفی صلی الله علیه دعوی نبوت کرد همه مقرّبودند به فضل وی و امانت و صدق و صیانت وی؛ چون دعوی نبوت کرد و حجت آن بنمود وی را مخالفت کردند به حسد. و اگر بر جهودان مدینه رانی معناه: وما تفرقوا فی نعْتِه و صفتِه الا مِنْ بَعْدِمَا جَاءُهُمْ بِيَانَهَا؛ وَآنَّ آنَّ بُودَ كَه همه اهل کتاب پیش از آمدن رسول اتفاق داشتند بر نعت و صفت نبی اقی عربی هاشمی، چون وی پدید آمد وی را مخالفت کردند بَغْيًا بَيْتَهُمْ، ای: حسدًا بینهم: از حسد میان ایشان که وی نه از بنی اسراییل است وَلَوْلَا كَلِمَةً سَبَقْتُ مِنْ رَبِّكَ إِلَى آجِلِ مُسْمَتٍ: وَگرنه سخنی استی سابق شده از خدای تویا محمد به تأخیر عذاب تا زمان زده نام برده لَفْضَتِ بَيْتَهُمُ الْهَلاَكَ: برگزارندی میان ایشان به هلاکت وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ: بدرستی که آن کسان که میراث دادند ایشان را کتاب از پس ایشان، یعنی از پس نوح و ابراهیم و موسی و عیسی لَفْتَ شَكِّيَّ مِنْهُ مُرِيبٌ: در گمانی اند ازوی – یعنی از نبوت محمد و گفته‌اند از حقی قرآن و حقی دین اسلام و از توحید خدای، مُرِيبٌ تمام شَكِّیَّ به گمان آرنده.

فَلِذِلِكَ فَادْعُ وَأَسْتَقِمْ: بازین دین خوان خلق را – یعنی این دین که نوح را و ابراهیم و موسی و عیسی را بدان وصیت کردم – و خود راست بیست، گفته‌اند علی الدعوة الى هَذَا الدِّينِ، و گفته‌اند وَاسْتَقِمْ علی طاعة ربک کَمَا أَمِرْتَ: چنان که فرموده‌اند ترا وَلَا تَتَّبِعْ آهْوَاءَهُمْ: و پس روی مکن کامهای ایشان را که می‌گفتنند رسول را که یا محمد با ما بسازتا ما با تو بسازیم وَقُلْ أَمْنِثُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ: و بگویا محمد که من بگرویده ام

بدانچه خدای فرو فرستاد یعنی به هر کتاب که فرو فرستاده است وَأَمْرُ
لِأَعْدَلَ بَيْتَكُمْ: و فرموده اند مرا تا داد کنم میان شما، یعنی به توحید فرمایم
شما را چنانکه گفت امرتُ آن أُفَاتِلَ النَّاسَ حَتَّىٰ يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِذَا
قَالُوهَا عَصِمُوا مِنْيَ دَمَائِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ إِلَّا بِحَقِّهَا وَحْسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ؛ وَ
گفته اند لِأَعْدَلَ بَيْتَكُمْ لِأَسْوَىٰ بَيْنَ الوضِيعِ مِنْكُمْ وَالشَّرِيفِ اللَّهُ رَبِّنَا وَ
رَبِّكُمْ: خدای است خدای ما و خدای شما لَنَا أَعْمَالًا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ: ما را
است کارهای ما و شما راست کارهای شما لَا مُحْجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْتَكُمْ:
خصوصت و پیکار نیست میان ما و میان شما در هستی خدا، لکن در منیت
و کمیت هست اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ: خدا فراهم آرد میان ما و
میان شما و بازاو است بازگشتن همه را روز قیامت.

وَالَّذِينَ يُحَاجُونَ فِي آلِهٖ: و آن کسان که خصومت و پیکار کنند در
خدایی خدا مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجْبَتَ لَهُ: از پس آنکه اجابت کردند او را مؤمنان
خُجَّلُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ای: خصومتهم باطلة و شبهتهم زایله: حجت
ایشان باطل است نزد خدای ایشان. این آیت در شأن کافران مکه آمد که
می بستیهیدند با رسول در خدایی خدا، و گفته اند در شأن جهودان مدینه
آمده است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ: و بر ایشان باشد خشمی از خدای وَلَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ: و ایشان را بود عذاب سخت. سؤال: چرا روا دارید مناظره کردن
در خدایی خدای و در صفات او بعد ما که خدای چندین عیب و مذمت و
تهدید کرد آن کسها را که مناظره کنند در خدایی خدا بَعْدَ مَا اسْتُجْبَتَ
لَهُ؟ جواب گوییم این مذمت و عقوبت و تهدید آن کسها را است که
خصومت کنند در خدایی خدا به انکار و تکذیب حق، نه آن را که رد
کنند بر ایشان، پس همچندان که ایشان را عقوبت بود بر خصومت باطل
واجب آید مؤمنان را و حجت گویان اسلام را ثواب و کرامت بود بر حجت
توحید گفتن بعد ما که خدای تعالی صدهزار و بیست و چهار هزار پیغمبر را

به حجت گفتن توحید فرستاد و مصطفی را گفت وَجَادُهُمْ وَ گفت و
بَاهِدُ الْكُفَّارَ وَالْمُتَّاقِينَ.

۴ **اللهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ:** خدای آن است که فرو فرستاد قرآن را
برای اظهار حق و برای تحقیق وعد و وعید. و گفته اند معناه انزل الكتاب الحق
و هو الحق، و گفته اند این بِالْحَقِّ با زایده است معناه انزل الكتاب الحق
وَالْمَيْزَانَ: و ترازو را، و گفته اند مراد از این ترازو عقل است تا بدان بسجد
صواب و خطأ را، و گفته اند این میزان عدل است چنانکه پیغمبر
۸ عليه السلام گفت العدل میزان الله فی الأرض، و گفته اند این آن ترازو
است که میان خلق است تا بدان داد نگه دارند و آن اول از آسمان آمده
است وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ آلَّسَاعَةَ قَرِيبٌ: و چه دانی تویا محمد مگر قیامت
نزدیک است.

۱۲ **يَسْتَغْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا:** بشتاب می خواهند آن را آن کسان که
نگرویدند بدان وَالَّذِينَ أَمْتُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا: و آن کسان که بگرویده اند
ترسانند از آن وَيَقْلُمُونَ آنَّهَا الْحَقُّ: و می دانند که آن حق است الَّا إِنَّ الَّذِينَ
۱۶ يُمَارُونَ فِي آلَّسَاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ: بدان که آن کسان که بشک اند در قیامت
در گمراهی اند دور از حق.

۲۰ **اللهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِه:** خدای نیکوکار است به بندگان او. لطیف در لغت بر
وجهه بود: لطیف بود به معنی رقت و دقّت، چنانکه گویند جسم لطیف،
جوهر لطیف؛ و لطیف بود به معنی قلت تألیفات، چنانکه هوا و آتش و
ملائکه و دیگر اجسام لطیف. نشاید که خدای تعالی لطیف باشد بدین
معنیها؛ پس سخن گفتن در معنی الله لطیف: گفته اند معناه عالم، عالم
بعباده، بصیر بعباده؛ گفته اند ملطفع بعباده عبادته، خدای است
باریک دان و باریک بین و باریک کار و نیکوکار به بندگان او. محمد
بن موسی الواسطی گوید در معنی الله لطیف بِعِبَادِه اللطیف الَّذی نور

قلبك بالهدى و ربى جسمك بالغذا و جعلك من امة المصطفى و
 يحفظك في الشرى ينجيك من اللطى ويدخلك جنة المأوى ويمكنك
 حتى تنظر و ترى هذا لطف اللطيف بالعبد الصعيف. و كفته اند اللطيف
 الحالق ابتداءً والمربي غذاءً والغافر انتهاءً. و كفته اند اللطيف الذى نشر
 احسانك نشراً ثم اعقبها بُشراً، قوله تعالى التائِبُونَ الْعَابِدُونَ؛ و ستر
 عصيانك سترةً ثم اعقبها غفرانً، قوله قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ
 آنفِسِهِمْ الْآيَه؛ و كفته اند اللطيف الذى ينشر المناقب ويستر المثالب و
 يحسن العواقب؛ و كفته اند اللطيف الذى من عليك بالهدایة و رباك
 بالرعاية وتولاك بالكافية حتى تستحق الولاية من البداية الى النهاية.
 محمد كرام رحمه الله كويـد الله لطيف بـعيـادـه انـهم متـى شـاؤـ ذـكرـوهـ و
 متـى ما طـلـبـوهـ و جـدوـهـ، لـطـيفـ باـولـيـاـهـ حتـى عـرـفـوهـ ولو لـطـفـ باـعـدـاهـ ما
 جـحدـوهـ. نـيزـ كـفـتـ اللـطـيفـ الذـى مـن توـكـلـ عـلـيـهـ كـفـاهـ و مـن اـنـقاـهـ وـقاـهـ وـمـن
 ذـكـرـهـ كـفـاهـ ذـكـرـاهـ وـمـن شـكـرـهـ زـادـهـ وـانـمـاهـ وـمـن خـافـهـ آـمـئـهـ بـلـوـاهـ وـمـن دـعـاهـ
 لـبـاهـ وـمـن رـجـاهـ حـقـقـ ما رـجـاهـ وـمـن سـأـلـهـ اـعـطـاهـ وـمـن اـحـبـهـ لـقـاهـ. و كـفـتـ اـنـدـ
 اللـطـيفـ الذـى لا يـرجـى الا فـضـلـهـ وـلا يـخـافـ الا عـدـلـهـ؛ بـعيـادـهـ اـيـنـ عـبـادـ برـ
 خـصـوصـ رـانـدـهـ اـنـدـ وـبرـعـمـومـ رـانـدـهـ اـنـدـ، چـونـ برـخـصـوصـ رـانـىـ لـطـفـ خـدـاـيـ باـ ايـشـانـ
 باـ ايـشـانـ بهـ فـضـلـ وـرـحـمـتـ باـشـدـ، وـگـرـبـرـعـمـومـ رـانـىـ لـطـفـ خـدـاـيـ باـ ايـشـانـ
 بهـ رـوـزـیـ وـنـعـمـتـ باـشـدـ يـرـزـقـ مـنـ يـشـاءـ؛ رـوـزـیـ دـهـ آـنـ رـاـ کـهـ خـواـهـ.
 سـؤـالـ: چـراـ رـوـزـیـ دـادـنـ رـاـ درـمـشـیـتـ بـسـتـ بـعـدـ ماـ کـهـ رـوـزـیـ دـادـنـ اـزـ
 خـدـاـيـ تـعـالـیـ مـقـتضـیـ حـکـمـتـ اـسـتـ، خـودـ نـشـایـسـتـ کـهـ نـدـادـیـ؟ جـوابـ
 كـفـتـهـ اـنـدـ معـناـهـ يـوـسـعـ الرـزـقـ عـلـىـ مـنـ يـشـاءـ، و كـفـتـهـ اـنـدـ معـناـهـ يـرـزـقـ نـعـيمـ الجـنةـ
 مـنـ يـشـاءـ، و كـفـتـهـ اـنـدـ معـناـهـ يـرـزـقـ لـطـفـهـ مـنـ يـشـاءـ وـهـوـ الـقـوـيـ الـعـزـيـزـ؛ و اوـ استـ
 نـيـرـوـمـنـدـ بـهـ فـرـاخـ كـرـدـنـ رـوـزـیـ بـرـآنـکـهـ خـواـهـ اـرـجـمـنـدـ وـبـیـ هـمـتاـ المـنـقـمـ
 مـمـنـ عـصـاهـ.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الْآخِرَةِ نَزِدَهُ فِي حَزْنِهِ: هر که کشت آن جهان خواهد درافزاییم او را در کشت وی؛ و گفته اند معناه مَنْ کَانَ هَمَّتْهُ طَلَبُ الْآخِرَةِ و عمل الآخره نزدله فی توفیقه و فی اضعافه وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَزْنَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا: و هر که کشت این جهان خواهد بدهیم او را از آن وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ ۴
 مِنْ نَصِيبٍ: و نبود او را در آن جهان هیچ برخی. سؤال: این زراغان را و دهقانان را که می کشت این جهان خواهند و آن بزرگ شدن ایشان را در آن ۸
 جهان هیچ نصیب نبود که می گوید وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ؟ جواب گفته اند هر که همت او همه طلب دنیا باشد و هر چه کند برای دنیا کند آنگه او را نصیب آخرت نبود و مؤمن مخلص خود بدین صفت نبود. و ۱۲
 گفته اند معناه مَنْ کَانَ يُرِيدُ بِعَمَلِهِ الْخَيْرَ مَنَافِعَ الدُّنْيَا، وَآنَ مَنَافِقُ وَمَرَابِي باشد نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه مقسوم او بود وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ.

۱۲
 أَمْ لَهُمْ شَرِكُوا شَرَّغُوا لَهُمْ مِنَ الْأَذْنِ مَا لَمْ يَأْذِنْ بِهِ اللَّهُ: یا هست ایشان را هنبازانی که بنها دند و پدید کردند ایشان را از دین آنچه نفرمودست بدان خدای؛ یعنی چیست به دست بتان تا می آن را پرسند وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ ۱۶
 أَمْضَى بَيْنَهُمْ: وَگرنه سخن درست بودی به تأخیر عذاب از ایشان به حرمت تویا محمد برگزارندی هلاکت میان ایشان وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: بدرستی که آن ستمکارانند که ایشان را بود عذاب دردناک.

۲۰
 تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا: بینی ستمکاران را روز قیامت ترسان از آنچه کرده باشند وَهُوَاقِعٌ بِهِمْ: و آن عذاب بودنی باشد بدهیشان وَالَّذِينَ امْتَوا وَعَمِلُوا الْصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ: و آن کسان که بگرویده اند و کردند کارهای نیک به اخلاص در ایمان ایشان در مرغزارهای بهشت باشند. گفته اند این روضات آن مرغزارها است بر در بهشت که مؤمنان را آنجا با هم آرند آنگه در بهشت کنند، و گفته اند این روضات آن مرغزارها

و باغ و بوستانهای بهشت است که ایشان در آنجا باشند لَهُمْ مَا يَشَاؤنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ: ایشان را بود آنچه خواهند نزد خدای ایشان. گفته اند من عند ربهم و گفته اند فی جوار ربهم ذلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ: آن است آن فضل بزرگ از خدای به ایشان.^۴

ذلِكَ الَّذِي يُبَيِّنُ اللَّهُ عِبَادَةَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: آن است آنچه می مژدگان دهد خدای مربندگان او را آن بندگان که بگرویده اند و کردند کارهای نیک به اخلاص در ایمان. این ذلِكَ اشارت است با فضل کبیر، ای: ذلِكَ الْفَضْلُ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى: بگویا محمد نمی خواهم از شما بر این پیغمبری که می گزارم مزدی و جُعلی مگر دوستی در خویشی، بر سه معنی: یکی إِلَّا آن تواذوا الله و تتقربوا اليه بالتوحید، دیگر إِلَّا آن تواذونی فی قرابتی ولا توذهم بسببی، سدیگر معنی إِلَّا آن تواذونی فی الدين الحق بحق القرابة؛ و گفته اند این آیت منسخ است به قول خدای عزوجل قل ما اسئلکم من اجر فهو لكم وَ مَنْ يَقْرَرْ فَحَسَنَةً نَزِدُهُ فِيهَا حُسْنًا: هر که نیکوی کند بیفزاییم او را در آن نیکوی. گفته اند فیها ای: فی الجنة، ای یوققه للزیاده فیها؛ و گفته اند فیها ای فی الآخرة؛ و گفته اند معناه نزد له علیها حسنة بالاضعاف إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ: بدروستی که خدای آمرزگار است و سپاس داری قبل الیسیر و یعطی الكثیر ولا یمُنَّ على العبد الحقیر.

آمِ يَقُولُونَ أَفَتُرِي عَلَى اللَّهِ كَذِبًا: ای می گویند محمد فرا بافته است این قرآن را بر خدای دروغی، توصیر کن یا محمد فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ: اگر خدای خواهد مهر صبر نهد بر دل تو وَ تَفْعَلُ اللَّهُ أَبْلَاطَ: و بردارد از دل تو ضجر و تنگ دلی وَ يُحَقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ: و درست کند مسلمانی را به سخنان وی، یعنی به قرآن بر دست جز تو. بر این قول مخرج این آیت مخرج ذکر مت است؛ قتاده گوید فَإِنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ بِمَحْوِ الْقُرْآنِ عَنْهُ وَ

يَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ اَيْ: يُنْهِبُ الْكُفُرَ وَالشَّرَكَ عَلَى يَدِ غَيْرِكَ وَيُحَقِّقُ الْحَقَّ
بِكَلِمَاتِهِ اَيْ: يُظَهِّرُ الْاسْلَامَ بَعْدًا بِهِ وَهِيَ قَوْلُهُ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الَّذِينَ كُلُّهُمْ اِنَّهُ
عَلِيمٌ بِذَاتِ الْاَصْدُورِ: بِدِرْسَتِيْ كَه او دانا است بدانچه در دلها است که هیچ
دل نیست این وحی رسالت را شایسته تراز دل تو.

٤

٨

١٢

١٦

٢٠

وَهُوَ الَّذِي يَقْبِلُ التَّوْبَةَ عَنِ عِبَادِهِ: وَاو است آن خدای که فراپذیرد توبه از
بندگان او. توبه ترک اختیار گناهی بود که مثل آن در منزلت مقدم شده
بود تعظیماً لِلَّهِ وَحْدَهُ مِنْ سُخْطِهِ . وَعَايِشَهُ رَضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهَا روایت کند از
پیغمبر صلی الله علیه که او گفت التَّدْمُ تَوْبَةٌ يَعْنِي التَّنَدُّمُ پَشِيمانی خوردن
توبه است. وَ گَفْتَهُ اَنَّدْ توبه سه چیز است: النَّدَامَةُ بِالْقَلْبِ وَالاسْتَغْفارُ
بِاللِّسَانِ وَالاَقْلَاعُ بِالْبَدْنِ . اما قبول توبه گفته اند آمرزیدن گناه است بر آن
وَ گَفْتَهُ اَنَّدْ ارادَتْ ثَوَابَ اَسْتَ بِرَ آن وَ گَفْتَهُ اَنَّدْ قَبْولَ توبه ارادت تعظیم و
اَكْرَامَ تَائِبٍ اَسْتَ وَ اَمْرَزَشَ گَناه جَزَ آن است. محمد هیصم گفت چون
خدای تعالی توبه فرمود بندگان را، گفتند: آذا که خدای تعالی ما را چه
دهد چون توبه کنیم؟ خدای تعالی در این آیت گفت توبه شما بپذیرم و بر
آن ثواب دهم. بنده گوید: آذا که با گناهان من چه کند؟ خدای تعالی
گفت وَيَغْفِلُوا عَنِ الْسَّيِّئَاتِ: وَدَرَگَذَارَدْ وَبِاَمْرَزَدْ بَدِيهَا را. بنده گوید: من
ندانم که چه کرده ام از گناهان، از هر یکی چگونه توبه کنم؟ خدای
تعالی گفت بندِ من گر توندانی من دانم وَيَغْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ: من می دانم
آنچه شما کنید، گر به یا خوانی آنچه بندگان کنند؛ توهمی بر جمله
توبه ای بکن، من هر چه توکرده ای آن همه بیامزرم. بنده گوید: گیرم که
گناهان من به توبه آمرزیده گشت، آذا مرا روی آن بود که نیز حاجت به
خدای من بردارم و من او را آزرده؟ خدای گفت

وَيَسْتَجِيبُ اَلَّذِينَ اَمْتَوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: وَپَاسْخَ كَنْدَ دَعَاهُ اَنَّ كَسَانَ رَا
که گرویده اند و کردند کارهای نیک، یعنی توبه کنند. بنده گوید: مرا

حاجتها بسیار است خود به زبان بندانم گفت از بس حاجت که به خدای دارم. خدای گفت بندۀ من تو آنچه دانی بخواه تا بدhem و آنچه ندانی من خود به فضل خود بدhem وَيَرِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ: و بیفزاید ایشان را از فضل خویش. بندۀ گوید: پس چون کار دو جهانی من نیکوبود آن دوزخ بدان صعبی چرا است و کرا است؟ خدای گفت وَالكافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ: و کافرانند که ایشان را عذاب سخت بود آن دوزخ برای ایشان است.

وَلَوْبَسْطَ اللَّهُ الْرِزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوَا فِي الْأَرْضِ: وَكُلُّ خَدَى تَعَالَى بِكَسْتَرَانِدِي
— یعنی فراخ کردی — روزی مر بندگان خود را ایشان از حد درگذشتندی
اندر زمین وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرِ مَا يَشَاءُ: بیک فرو آرد به اندازه آنچه خواهد
چنانکه خواهد بر آنکه خواهد. این جواب تایب است که باشد که تایب
را به دل آید که: خدای تعالی این همه نیکوی با تایب بکند چنانکه از
پیش یاد کرد پس چون است که مرا چنین در محنت و عسرت و فقر و
فاقت می دارد؟ خدای عزوجل گفت من در بندۀ به دانم گر من دنیا بر تو
فراخ کردمی تو از حد درگذشتی و با من بماندی، تو درویش با من بمانده
به از آنکه توانگر و از من باز مانده إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بِصَيْرٌ: بدستی که خدای
به بندگان او هست دانا و بینا، داند که صلاح بندۀ در چیست. این آیت
در شان اصحاب صفة آمد که ایشان می گفتند لَوْ آنَ لَنَا، دریغا گر ما را
دنیا بودی ما خیرها کردیمی. خدای تعالی این آیت بفرستاد و فانمود که
من در کار بندگان به دانم. عمر و بن حُرَيْث گوید چون این آیت فرو آمد
من همی تعجب کردم و به دل می اندیشه کردم که اگر مرا دنیا بودی من
بسیار خیرها کنم، تا اکنون که بدیدم و بیازمودم.

و آن آن بود که عمر و بن حُرَيْث گوید من در میان اصحاب صفة
بودم، چهارصد تن بودیم از یاران رسول غربا مهاجرین در صفة رسول به
توکل نشسته هر گه که کسی ما را چیزی آوردی من گفتمی کاجک آن

منمی که آن صدقه می آرد، کاجک خدای مرا دنیا دهدی تامن آن را همه در چنین چیزبکار بردمی؟ نمی دانستم تا اکنون که غرقه ببودم و آن آن بود که چون خزاین کسری را غنیمت با مدینه آوردنده و مالهای بسیار در دست مسلمانان افتاد به روزگار عمر خطاب رضی الله عنہ، از شادروان کسری بدستی در بدستی نصیب علی رضی الله عنہ رسید، و آن شادروانی بود همه از جواهر و یواقیت ثمین بافته. علی زاهد بود در دنیا گفت من این را همی چه کنم؛ عمر و حریث را هفت اسب نیکورسیده بود؛ علی وی را گفت این اسبان به من فروش بدین پاره شادروان. عمر و بن حریث به وی فروخت و آن پاره شادروان از هم فرو گشاد و آن جواهر از هم جدا و اکرد به چهل هزار درم بداد و آن را در تجارت افکند، مالش بدانجا رسید که چهل غلام وی را کاروان سالاری می کردندی در بازرگانی، خود ندانست که چه دارد از بس مال که وی را فراهم آمد هرگه که براندیشیدی از حال صفة و اصحاب صفة و آن عافیت و آن راحت و سبکباری یاد کردی زار بگریستی، او گوید وَلَوْبَسْطَ اللَّهُ الْرِزْقَ لِعِبَادِهِ در شان من آمده است.

وَهُوَالَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا: وَأَنَّ خَدَائِي اسْتَ كه فرو آرد باران از پس آنکه خلق نومید گشته باشد وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ: وَفَرُو باراند رحمت خود، یعنی باران وَهُوَالْوَلِيُّ الْحَمِيدُ: وَاوْسَتْ دوست و یار مؤمن ستوده سزاوار ستایش و خوانده اند وَهُوَالْوَلِيُّ الْحَمِيدُ: وَآن اسْتَ باران از پس در آینده ستوده؛ وَلَى نیز باران دوم بود وَسَمِی باران اول. و این آیت هم در باب تایب است که بنده گناه کار چون کرامات تایبان در این آیهای پیشین شنید اندیشید که من از توبه دورم مخاطره است که هرگز از من توبه نیاید، خدای گفت جای نومیدی نیست از فضل من خدای که من آن کریم که باران فرستم بندگان را از پس نومیدی ایشان جهان مرده را زنده کنم همچنین چون بنده ای از آزار من بار خدای بازگردد من به نظر

رحمت به وی نگرم همه کارهای او را نیکوبکنم.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ آَسَمَّوَاتٍ وَالْأَرْضِ : وَازْنَانَهَايَ خَدَائِي آفَرِيدَنَ آسمانها و زمین است، آفرینش آن دلیل است بر آفریدگار و ایستادن آن دلیل است
بر آنکه آن را نگه دارنده‌ای است که آسمان را در هوا می‌دارد و زمین را بر روی آب می‌دارد وَمَا بَثَ فِيهِمَا مِنْ ذَابَةٍ : و آنچه بیافرید و بپراکند در آن هر دو از جنبنده. سؤال: چرا نگفت وَمَا بَثَ فِيهَا مِنْ ذَابَةٍ که گفت فِيهِمَا بعد ما که ذابت در زمین است نه در آسمان؟ جواب گفته اند فیهمما به معنی فیها است، و گفته اند لابل ذابت هم در زمین است و هم در آسمان، ذابت زمین اصناف خلق اند و ذابت آسمان فریشتگان وَهُوَ عَلَى جَمِيعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ: و او بر فراهم آوردن ایشان یعنی بربعث خلق چو خواهد توانا است
وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَإِيمَا كَسَبْتُ أَنِيدِيكُمْ : و آنچه فرا شما رسد از رسیده‌ای — یعنی محنتی حتی اختلاج عرق و خدش عود و عثرة قدم — آن همه بدان است که کرد دستهای شما، یعنی کفارت است گناهان شما را. پیغمبر صلی الله علیه گفت هیچ محنت فرا مؤمن نرسد تا خاری که در پای او شود که نه بدان کفارت کنند گناهان او را وَيَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: و فرا گذارد بسیاری و ما یعفوا الله اکثر ممما یأخذ. سؤال: چرا گفت که هر محنت که فرا مؤمن رسد کفارت گنه او بود بعد ما که بسیار محنت باشد که مؤمن را بدان محنت در آن جهان ثواب و عوض باشد چنانکه در اخبار است؟ جواب گفته اند بدان محنت کفارت گناه مؤمن بود و نیز آن جهانی ثواب باشد بعد ما که در فضل خدائی این عجب نبود، و گفته اند هر محنت که مؤمن را رسد در این جهان بدان رنج و الٰم کفارت گناه مؤمن باشد و بدان صبر که در آن کند او را آن جهانی ثواب و اضعاف باشد.
وَمَا آنْتُمْ بِمُفْحِزِينَ فِي الْأَرْضِ : و شما نیستید عاجزیاونده خدائی را از مكافات شما در زمین و نیستید از پیش عذاب وی بشونده وَمَا لَكُمْ مِنْ ذُونٍ

آلله مِنْ وَلِيٌّ وَلَا نَصِيرٌ: وَنِسْتَ شَمَا رَا از دُونِ خَدَا هِيج دُوستِي کَه کار شما را بُسر برد و نه هِيج ياری کَه شَمَا رَا ياری دهد و عذاب خَدَا از شما بازدارد.

وَمِنْ أَيَّاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَخْرِ كَالْأَعْلَامِ: وَازْنَشَانَهَايِ هَسْتِي وَيِكَانَگِي وَ^۴ کمال قدرت خدای کشتیهای رونده است در دریا چون کوهها کَه به یک باد می شود و هم بدان باد می آید.

إِنْ يَسَّا يُسْكِنُ الْرَّيْحَ فَيَظْلَلُنَّ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهِيرَهِ: گَرْ خَواهَدْ بِيَارَامَانَدْ بَادْ رَا تَا رُوزْ گَذَارَندْ آن کشتیها بِرْپَشت آب ایستاده إِنْ فِي ذِلِكَ لَاتِياتِ لِكُلِّ صَبَارِ^۸ شَكُورِ: بدرستی کَه در آن — یعنی در راندن آن کشتیها — نشانها است و عبرتها و حجتها مر هر شکیبایی را سپاس دارند. گفته اند معناه لکل صبار فِي الْمَحْنَةِ شَكُورِ فِي النَّعْمَةِ، وَ گفته اند لکل صبار عَلَى النَّظَرِ وَالْأَسْتَدْلَالِ.
آؤُيُوبِقَهْنَ بِمَا كَسَبُوا: يا گَرْ خَواهَدْ هَلَاكَ كَنَدْ آن کشتیها رَا وَاهَلَ آن^{۱۲} رَا بَدَانِچَه کردنده، ای: به فعل بد ایشان وَيَقْفَعُ عَنْ كَثِيرٍ: وَفَرَا مِي گَذَارَدْ از بسیاری وَيَعْفُ به جزم است لعطفه عَلَى إِنْ يَشَاءِ.

وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي أَيَّاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ: وَبَدَانِدَ آن کسان کَه پیکار می کنند در آیتهای ما کَه نیست ایشان را هِيج پناهگاهی از عذاب^{۱۶} ما. سُؤَالٌ: وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ چرا به نصب است بعد ما کَه فعل مستقبل است، هِيج وجهی نیست نصیبی آن را؟ جواب گوییم وَيَعْلَمُ به رفع خوانده اند وَيَعْلَمُ به نصب خوانده اند وَيَعْلَمُ به کسر میم خوانده اند، چون به رفع خوانی مستقبل مستأنف بود و چون به نصب خوانی کَنْ در او^{۲۰} مضمر بود، ای: وَلَكِي يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ، وَ گفته اند کَه آن در او مضمر بود ای: وَ آن يَعْلَمَ الَّذِينَ؛ وَگر به کسر میم خوانی در اصل مجروم بود عطف بر إِنْ يَشَاءِ وَآؤُيُوبِقَهْنَ ولكن التقاء ساکنین افتاد حرکت بایست داد وَالساکُنْ اذا حَرَكَ حَرَكَ الى الكسر.

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الْأَدُنِيَا: وَآنِّي شَهَادَةُ دُنْيَا
 آنِ همه خنور زندگانی این جهانی است. متاع آن بود که یتمتّع به قليلاً
 کالزجاجة والغضارة والسُّكُرُجَة. خدای تعالی نعمت دنیا را به خنور خانه
 ماننده کرد از سه وجه: یکی در سرعت فنا، دیگر در قلت قدر و منزلت و
 سدیگر در غرور نادان بدان وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى: وَآنِی نزد خدای است
 چون بهشت و کرامات وی به و باقی تر لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ: مر آن
 کسان را که گرویده اند به خدای و به قیامت و بر خدای خویش توکل
 کنند. فضیل عیاض گوید: لَوْ كَانَتْ الدِّنِيَا مِنْ ذَهَبٍ يَقْنِي وَالآخِرَةُ مِنْ
 خَرْفٍ يَبْقَى لِكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَخْتَارَ خَرْفًا يَبْقَى عَلَى ذَهَبٍ يَقْنِي، فَكِيفَ
 وَقَدْ اخْتَرْنَا خَرْفًا يَقْنِي عَلَى ذَهَبٍ يَبْقَى.

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمَ وَالْفَوَاحِشَ: وَآن کسان که به یک سوی
 شوند از گناهان بزرگ و زشت کاریها؛ این آیت راجع است با ماتقدّم
 لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. در وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْأَثْمِ سخن
 گفتند تا کبیر الاثم کدام است و فواحش کدام. گروهی گفتند کبیر
 الاثم و فواحش یکی است ولکن خدای عزوجل معصیت را به هر دونام
 بخواند تمامی قبح آن را، و گفته اند کبیر الاشم کفر است و فواحش
 بدعت، و گفته اند کبیر الاثم بدعت است و فواحش دیگر معاصی، و
 گفته اند کبیر الاثم آن معاصی است که از آن نهی حتم است و فواحش
 آنچه بر آن حد واجب آید، و گفته اند کبیر الاثم آن معاصی است که قبح
 آن در شرع است چون زنا وربا و شرب خمر، و فواحش آن که قبح آن در
 عقل است چون ظلم و کذب و خیانت و کفر و کفران وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ
 يَغْفِرُونَ: و چون خشم گیرند ایشان در گذارند، یعنی برداری کنند و جفا از
 جافیان احتمال کنند.

وَالَّذِينَ آسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ: وَآن کسان که پاسخ کردند به خوش منشی

خدای خویش را وَأَقَامُوا الْصَّلَاةَ: وَبِپای داشتند نماز را. گفته اند آسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ بالایمان وَأَقَامُوا الْصَّلَاةَ یعنی متابعت الحق، و دیگر گفته اند آسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ بالاذان والاقامه وَأَقَامُوا الْصَّلَاةَ یعنی صلوات الخمس وَأَفْرُهُمْ شُوریٌّ تَبَيَّنُهُمْ: و کار ایشان به مشاورت بود میان ایشان، چون بوبکر صدیق که هم پاسخ کرد خدای را در توحید و متابعت کرد حق را و هم پاسخ کرد منادی نماز را و هم کار به مشاورت کردی با رسول خدای و رسول خدای مشاورت با وی کردی وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: و از آنچه روزی کردیم ایشان را نفقه می کنند به زکات و صدقه.

وَالَّذِينَ إِذَا آصَابَهُمُ الْبُغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ: و آن کسان که چون فا ایشان رسد ستم و افزونی جستن از دشمن ایشان کین بازکشند به مكافات.

وَجَرَأُوا سَيِّئَةً سَيِّئَةً مِثْلُهَا: و پاداش بدی بدی باشد مانند آن. سؤال: گیر که جفای ابتدا بد است آن را سیئة خواند، مكافات آن باری نکو است چرا آن را سیئة خواند؟ جواب گوییم مكافات سیئة را سیئة خواند بر سبیل مقابله چنانکه شاعر گوید

الا لا يجهلُن احْدُ عَلَيْنَا فَتَجَهَّلْ فَوْقَ جَهَلِ الْجَاهِلِينَ مكافات جهل جهل نباشد، ولکن آن را جهل خواند بر مقابله فَمَنْ عَفَّ وَأَضْلَعَ فَآجَرْهُ عَلَى اللَّهِ: و هر که در گذارد و ببساماند مزد وی بر خدای است. عفو معلوم است، اما أَضْلَعَ معناه گفته اند آن بود که خویشن را ببراهد تا چنان نکند که با وی کردنده؛ و گفته اند وَأَضْلَعَ ای: وَاحسن الى من جفا، و هر که چنین کند فَآجَرْهُ عَلَى اللَّهِ مزد وی بر خدای است.

ابن عباس گوید إذا كان يوم القيمة نادى مناد آين الَّذِينَ اجورهم على الله؟ فيقوم العافون عن الناس، فيقول الملائكة أدخلوا الجنة فنعم اجر العاملين. و در اخبار است إذا كان يوم القيمة وجمع الله الاوقلين والآخرين نادى مناد ليُقْمِ اهل الفضل في الدنيا فيقوم ناس، فيقول

الملائكة ماذا کان مِنْ فَضْلِكُمْ فِي الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُونَ كَتَأْذِنَّ جُهَلَ عَلَيْنَا حَمَلَنَا وَإِذَا أُسِيَّ إِلَيْنَا عَفَوْنَا وَغَفَرْنَا، فَيَقُولُ الْمَلَائِكَةُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَنَعِمْ أَجْرُ الْعَامِلِينَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ: بَدْرِسْتِي که خدای دوست ندارد ستمکاران را.

٤

وَلَمَنِ آتَتْصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأَوْلَىكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ: وَبَدْرِسْتِي که آن کس که کین باز کشد از پس ستم بروی ایشانند که نیست بر ایشان هیچ راه ملامت در این جهان و نه راه عقوبت در آن جهان. این آیت در شأن بوبکر صدیق رضی الله عنه آمد و آن بود که کافران مکه با وی جفاهای بسیار کردندی و هر چه از رسول صلی الله علیه در دل داشتندی به وی بیرون آورندی. اسماء بنت ابی بکر گوید: بس که من پدر خویش را دیدم که از در درآمدی پوست از سروی می برخاستی چنانکه از خربزه غاب برخیزد از بس که کافران بر سروی زده بودندی به سبب آنکه رسول خدای در پیش کعبه نماز کردی و قرآن خواندی کافران قصد زخم و کشنن وی کردندی، بوبکر خویشن را سپر وی کردی گفتی آتقتلون رجلان آن یقول ربی الله؟ ایشان همه آهنگ به بوبکر دادندی به زخم تا کین رسول از بوبکر بکشیدندی، و بوبکر آن همه احتمال می کردی؛ تاروزی با مصطفی همی رفت، کافری وی را پیش آمد زبان دراز کرد در بوبکر به جفا گفتن و بوبکر خاموش می بود و رسول صلی الله علیه می ایستاد تا آن کافر بسیار بوبکر را جفا بگفت. آنگه بوبکر در جواب آمد، رسول برفت. بوبکر را از آن خواری کرد از پس رسول در رسید گفت «یا رسول الله، تا آن کافر مرا می جفا گفت تو می ایستادی و چون من در جواب آدم تو برفتی؟». رسول صلی الله علیه گفت «یا بابکر، من از آن برفتم که تا تو خاموش بودی خدای عزوجل فریشته ای را برگماشته بود در برابر آن کافر ایستاده جواب وی باز می داد، چون تو در جواب آمدی آن فریشته برفت من نیز بر موافقت

٨

١٢

١٦

٢٠

او برفتم». آنگه رسول با بوبکر عتاب کرد که چرا نه احتمال کردی؟ خدای تعالی این آیت بفرستاد عندر بوبکر را:

إِنَّمَا الْسَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ : بدرستی که راه ملامت در این جهان و راه عقوبت در آن جهان فاز آن کسها باشد که ستم کنند بر مردمان وَيَغْفِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: و افزونی جویند در زمین بنا حق اولیک آنها عذاب آیم : ایشانند که ایشان را بود عذاب در دنا ک یَخْلُصُ وَجَعَهُ إِلَى قلوبِهم.

٨ **وَلَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ**: و هر اینه هر که صبر کند و درگذارد آن از درست ترین کارها است. صبر است و غفران است، صبر ترک جزع بود و غفران تر زلت بود. مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ گفته اند میں افضل الامور، و گفته اند میں احزم الامور.

١٢ **وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٌّ مِنْ بَغْدِهِ**: و هر که خدای او را خذلان گذاشت نباشد او را هیچ دوستی — یعنی هیچ عاصم — از پس خذلان خدای او را وَتَرَى الْقَاطِلِمِينَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ: و بینی ستمکاران را چون بینند عذاب را یقُولُونَ هَلْ إِلَى مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلِ: گویند هیچ هستا سوی باز گردیدن با دنیا هیچ راهی ، تا با دنیا گردیم و توبه کنیم.

٢٠ **وَتَرَاهُمْ يُغَرِّضُونَ عَلَيْهَا خَاسِعِينَ مِنَ الْذُّلُّ**: و بینی ایشان را که عرضه می کنند ایشان را بر آتش — یعنی یساقون الی النار — ترسان از خواری بیچاره فرومانده باشند سر او کنده از خواری یَنْظُرُونَ مِنْ ظَرِيفٍ خَفِيًّا: می نگرند از چشم پوشیده. سؤال: نگریستن از چشم پوشیده چون باشد؟ جواب گفته اند معناه ینظرنون الی النار بقلوبهم، زیرا که چشم سر ایشان کور باشد؛ و گفته اند مِنْ ظَرِيفٍ خَفِيًّا ای: مِنْ تَحْتِ اشْفَارِهِمْ که چشم پهن باز نیارند کرد از هول دونخ که دیدهای ایشان به روی فرو ترکد و قال آنالذین امنوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ حَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ: و گویند آن

کسان که گرویده باشند بدرستی که زیان کاران آن کسانند که زیان
کردند تنهای ایشان را که به ظلم به دوزخ افتادند و مظلوم به بهشت و اهل
ایشان را زیان کردند یعنی حورالعین از ایشان درگذاشته بود روز قیامت و
با دیوقرین باشند در دوزخ الٰا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ : بدان که
ستمکاران در عذاب دائم باشند.

وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أُولَيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ ذُوْنِ اللَّهِ : وَنَبُودِ ایشان را هیچ
دوستانی که یاری کنند ایشان را و باز دارند عذاب خدای از ایشان به دون
خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ : و هر که راه ننماید او را خدای — در
این جهان به حق و حجت و در آن جهان راه جنت — نباشد او را هیچ راه
به نجات.

إِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ : پاسخ کنید خدای شما را به فرمان برداری بطوع مِنْ قَبْلِ
آن یائیَتَیَ يَوْمَ لَا مَرَدَ لَهُ مِنَ اللَّهِ : پیش از آنکه بیاید روزی که نبود آن را
بازگردانیدنی از خدای، و آن روز قیامت است. گفته اند در این مقدم و
مؤخر است ای: مِنْ قَبْلِ آن یائیَتَیَ مِنَ اللَّهِ يَوْمَ لَا مَرَدَ لَهُ مَا لَكُمْ مِنْ مُلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ :
نباشد شما را هیچ پناهگاهی آن روز وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ : و نباشد شما را
هیچ بگردانیدنی؛ و گفته اند مِنْ نَكِيرٍ ای مِنْ انکارِ انکار کردنی کردار
شما را.

فَإِنْ أَعْرَضُوا— ای: عَنْ اجابتک — فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا: اگر اعراض
کنند از اجابت تویا محمد نفرستادیم ما ترا برایشان نگهبانی تا بعیر
ایشان را برایمان داری إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا آللَّاعُ : نیست بر تو مگر رسانیدن پیغام
از خدای بدیشان وَإِنَّا إِذَا أَذْفَنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً : و ما چون رسانیم مردم را از
ما رحمتی و نکوداشتی به رحمت فَرَحَّبَها، ای: بطریها: شادی آرد بدان وَ
إِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمْتُ أَنِيدِيهِمْ : و گرفایشان رسد قحطی و محنتی و
شدّتی بدانچه پیش کرد دستهای ایشان فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ: بدرستی که مردم

ناسپاس بود نعمت فراموش کند و از خدای گله کند.

۴ **لِهٗ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**: خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ: می‌آفریند آنچه خواهد چنانکه خواهد یهث لمن یشاء اناش:
 ببخشد آن را که خواهد مادگان، یعنی دخترکان چنانکه لوط را ویهث لمن
 یشاء اللہ گور؛ و ببخشد آن را که خواهد پسران، چنانکه ابراهیم را.
 آؤیزوجهم ذکرانا و آناش: یا به هم دهد ایشان را پسران و دختران، چنانکه
 مصطفی را و تجعل من یشاء عقیما: و کند آن را که خواهد بسته از فرزند،
 ۸ چنانکه عیسی را إله علیم قدیر: بدرستی که او دانا است به صلاح خلق
 توانا به احوال ایشان.

۱۲ **وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَ اللَّهَ إِلَّا وَخِيَا**: و نسزد هیچ مردم را که سخن
 گوید با وی خدای مگربه وحی آزمین و رای حجایب: یا از پس حجاب آویزسل رسولا: یا بفرستد پیغمبری. سؤال: چرا می‌گویند که مصطفی
 علیه السلام خدای را بدید شب معراج بعد ما که خدای تعالی در این آیت
 می‌گوید که نسزد هیچ مردم را که خدای با وی سخن گوید مگربه وحی
 چنانکه جبرئیل را به رسولان فرستاد، آزمین و رای حجایب چنانکه با
 ۱۶ موسی سخن گفت، آؤیزسل رسولا چنانکه مصطفی را به خلق فرستاد؛
 سخن گفتن خدای تعالی با مردمان این سه قسم نهاد و سخن مواجهه یاد
 نکرد، پس چرا گوید که مصطفی خدای را بدید؟ جواب گفته اند إلأ وَخِيَا معناه اشاره، وحی اشاره بسود در لغت چنانکه گویند
 ۲۰ وحی الحاجب اشارت ابرورا، و این وحی آن است که گفت فَأَوْحَى إلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى دیدار آن وقت بود؛ چون چنین بود اشکال برخاست. و
 گفته اند إلأ وَخِيَا ای مناما، و گفته اند إلأ وَخِيَا: بلا واسطه، چنانکه با
 مصطفی؛ آزمین و رای حجایب، چنانکه با موسی سخن گفت؛ آؤیزسل
 رسولا، چنانکه پیغمبران را به خلق فرستاد قیوچی باذنه ما یشاء: پیغام دهد

به فرمان وی آنچه خواهد اَللّٰهُ عَلٰى حَكِيمٌ او برتر از آن است که در دنیا با
کسی به مواجهه سخن گُوِيد؛ حکیم حکم کرد که در دنیا با کس
مواجهه سخن نگوید. این آیت در شان جهودان آمد که گفتند: یا محمد
گرتو رسول خدایی چرا نه خدای با تو سخن با دیدار بهم گُوِيد چنانکه با
موسى گفت؟ خدای تعالی این آیت بفرستاد گفت: دروغ می‌گویند، که
خدای در دنیا با کس سخن نگوید مگر بر یکی از این سه وجه که یاد
کرد

وَكَذِيلَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَنْفُنَا: وَهُمْ جَنِينَ كَهْ جَبَرَئِيلَ بَرْ تَوْ ۸
می خواند پیغام کردیم به تویا محمد روحی از فرمان ما. سخن گفتند تا
این روح چیست. گفته اند که جبرئیل است چنانکه جای دیگر گفت
قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدْسِ، وَ كَهْ قَوْتَ زِيرَا كَهْ قَوْتَ كَارَ دِينَ بَهْ قَرَآنَ ۱۲
ایمان است و گفته اند که این روح حجت است. اگر این روح را بر
جبرئیل رانی، او را روح گفت لطفاته بین الملائکه؛ وگر این روح را بر
قرآن رانی، قرآن را روح گفت زیرا که قوت کار دین به قرآن است
چنانکه قوت تن به جان است؛ وگر این روح را بر ایمان رانی، ایمان را
روح گفت زیرا که قوت دل به ایمان است چنانکه قوت تن به جان
است؛ وگر این روح را بر حجت رانی، آن را روح گفت زیرا که قوت
همه بدان است مَا كُنْتَ تَذَرِّي مَا الْكِتَابُ وَلَاَ الْإِيمَانُ نبودی تویا محمد که
بدانستی که قرآن چه بود و ایمان چه بود. سؤال: گیر که رسول از پیش
قرآن ندانست ایمان باری دانست، بعد ما که وی همیشه نبی بود و نبی نبود
که ایمان نداند پس چرا گفت وَلَاَ الْإِيمَانُ؟ جواب گوییم بلى هرگز ۲۰
رسول نبود مگر نبی و عارف، و عارف نبود که ایمان نداند، اما این ایمان
مراد در این موضع دعوت اسلام است و آن کلمه توحید است لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ
محمد رسول الله؛ و هر چند رسول پیش از وحی رسول بود و ایمان دانست

ولکن ندانست که موضع دعوت اسلام این کلمه توحید است و لِكِنْ جَعَلْنَاهُ
نُورًا : و بِيَكِ كرديم آن را روشنایي ، يعني جبرئيل را و قرآن را و ايمان را و
حجت را نهدی به مَنْ نَشَاءَ مِنْ عِبَادِنَا : راه نمايسيم بدین قرآن و بدین دين و
بدین حجت آن را که خواهيم از بندگان ما وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ :
و تویا محمد هراینه بازمی خوانی با راه بایسته و راست . هدی از خدای
راه نمودن است و از رسول بازخواندن با حق .

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ : راه آن خدای که او را
است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است . اين صراط دين است ، دين
را صراط خواند زира که چنانکه به راه به منزل رسند بinde به دين به خدای
رسد آلا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ أَلَا مُؤْرُ : بدان که با خدای گردد کارها ، بر سه معنی :
يکی آنکه مراد از اين امور حوادث است که همه به قضا و تقدير خدای
است ، ديگر همه کارهای بندگان با قضای خدای گردد ، سديگر همه
کارهای بندگان روزقيامت با خدای گردد که همه را به حجت با وی
درست باید گرد .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة الزخرف
برخواند وی از آن گروه بود که لَاخُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزَنُونَ.

۴ حُمَّ ای حُمَّ ما هو کائیں: قضا کردنده هر چه بودنی است. **وَالْكِتَابِ**
آلْمُبِینِ: سوگند بدین نامه هویدا کننده. گفته اند مراد از این کتاب قرآن
است که هویدا است به لغت عرب و هویدا کننده دین و شریعت، و
گفته اند مراد از این کتاب لوح محفوظ است.

۸ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا، ای: قُلْنَاه وَوَصْفَنَاهُ قَرآنًا عَرَبِيًّا عَلَى مَجْرِيِ لِغَةِ
العرب: ما بِكَفْتِيم این کتاب را قرآنی به لغت عرب. سؤال: چرا گفت
جَعَلْنَاهُ نَكْفَتْ قُلْنَاه بعدما که جعل کردن بود و قرآن گفته است نه کرده و
مخلوق؟ جواب گوییم جَعَلْنَاه معنی آن است که قُلْنَاه وَوَصْفَنَاه وَانْزَلْنَاه و
آوْحِينَاه، نه کردن است چنانکه جای دیگر گفت و بجعلون لله البناات و
جعلوا لله اندادا، آن جعل گفتن است نه کردن زیرا که کس خدای را
بنات و انداد نتواند کرد اما تواند گفت چنانکه مشرکان گفتند لَقَلَّكُمْ
تَقْرِيلُونَ، ای: تفکهون: تا فراخورد آن آن بود که شما این را دریابید.

۱۲ وَإِنَّهُ فِي أَمْ الْكِتَابِ لَذِينَا لَعْلَىٰ حَكِيمٌ: بدرستی که این قرآن در اصل
کتاب است نزد ما – یعنی در لوح محفوظ، نه آن است که قرآن در لوح
موجود است زیرا که قرآن کلام خدای است و سخن از گوینده جدا نباشد

ولکن در لوح مکتوب است لَعَلِيٌّ لَفَالُّ عَلَى كُلِّ كِتَابٍ بِالنَّسْخِ، وَ
گفته اند لَعَلِيٌّ اى رفیع بمعنى العلو، گفته اند لَعَلِيٌّ برتر است از آنکه
تناقض و باطل را فازان راه بود، حَكِيمٌ: درست، یعنی حاکمٌ عَلَى كُلِّ
كتاب بالنسخ، و گفته اند حَكِيمٌ اى محکمٌ لا يرد ولا يعب، و گفته اند
حَكِيمٌ اى منیع عن الخل.

۸ آقَضَرِبَ عَنْكُمُ الَّذِينَ صَفَحُوا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُشْرِفِينَ: اى ما بگردانیم از
شما پند را بگردانیدنی بدانکه شما گروهی گزاف کارانید. این ذکر
گفته اند پند است و گفته اند که این ذکر عذاب است، اى: ما بگردانیم
از شما پند و عذاب بعد ما که شما گروهی گزاف کارانید.
وَكُمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي آلَّاَوْلِينَ: و چند پیغامبرا که ما بفرستادیم در
پیشینان.

۱۲ وَمَا يَاوِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهِزُونَ: و نیامد بدیشان هیچ پیغمبر که
نیوندی ایشان که به وی استخفاف می کردند.
فَاهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بِظُلْمًا: و هلاک کردیم ما سختراز ایشان به وقت،
یعنی سختراز کفارقریش به کوفتن بنیرو وَقَضَى مَثْلُ آلَّاَوْلِينَ: و گذشت
داستان و صفت و سیرت پیشینان که ایشان چه کردند و ما با ایشان چه
کردیم. گفته اند مخرج این آیت مخرج ترفیه است رسول را که وی
تنگ دل گشت در جهای کافران خدای تعالی وی را گفت تنگ دلی
مکن که همیشه عادت کافران گذشته با رسولان همین بودست. و
۲۰ گفته اند مخرج این مخرج تهدید است مر کفارقریش را، چنانستی که
خدای تعالی ایشان را گفتی نشنیدید که با کافران گذشته چه کردیم گر
شما هم آن کنید که ایشان کردند با شما هم آن کنیم که با ایشان
کردیم.

وَلَئِنْ سَأَلْتُهُمْ مَنْ خَلَقَ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ: و گر پرسی ایشان را یا محمد

که که آفرید آسمانها و زمین را **لَيَقُولُنَّ حَلْقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ** : هراینه گویند آن خدای آفرید آن را که ارجمند است و بی همتا و دانا. آنگه خدای تأکید را گفت:

۴

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا : آن خدای که کرد شما را این زمین بستری، مهاداً ای: فراشاً و مناماً و بساطاً و جعل لَكُمْ فیهَا سُبُلاً : و کرد شما را در این زمین راهها **لَعَلَّكُمْ تَهتَدُونَ**، لکی تهتدوا مِنْ بَلْدِ الی بلد و مِنْ مَنْزِلِ الی منزل، و گفته اند معناه لکی تهتدوا الی الله بالنظر والاستدلال: تا فراخورد آن آن بود که شما راه ببرید به معرفت خدای.

۸

۱۲

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدْرٍ : و آن خدای که فرو آورد از آسمان آبی به اندازه. گفته اند بقدار ای بکیل و وزن، و گفته اند بقدار ای بمقدار الكفاية، و گفته اند بقدار ای: سواء چنانکه ابن مسعود گوید: ما مِنْ عَامٍ امطر مِنْ عَامٍ ولکن اللَّه يصْرُفه حيث يشاء فَإِنْشَرَنَا بِهِ بَلْدَةً مَيِّنَا : زنده کردیم بدان باران آن زمین پژمرده را **كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ**: همچنان بیرون آزند شما را از گور.

۱۲

۱۶

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلُّهَا : و آن خدای که بیافرید همه اصناف را؛ و گفته اند که این ازواج جفتان اند از نر و ماده تا نسل خلق منقطع نگردد و جعل لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَاتِرْ كَبُونَ: و کرد شما را از کشتیها و چهار پایان آنچه می برنشینید بر آن، در دریا کشتی و در بیابان ستوران.

۱۶

۲۰

إِنْشَوْا عَلَى ظُهُورِهِ: تا راست بیستید بر پشتھای آن. سؤال: چرا نگفت علی ظهورها بعد ما که جمع است؟ جواب گوییم زیرا که این ها راجع است با لفظ مَاتِرْ كَبُونَ و لفظ ما وحدان است ثُمَّ تَذَكَّرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إذا آشَوْيُنُمْ عَلَيْهِ: پس یاد کنید نیکوداشت خدای شما را چون برنشینید بر آن و تَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَحَرَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُفْرِنِينَ: و گویید پاکا خدایا آنکه رام کرد این ما را و نبودیم ما براینده بازان گرنه خدا آن را مسخر ما

کردن.

وَإِنَّا إِلَيْ رَبِّنَا لَمُنْقَلِّيُونَ: وَمَا بَا خَدَى مَا بازَ كَرْدَنَدَه اِيمَ؛ بردو معنی:
یکی به دل با خدای گردیم و این نعمتها از خدای بینیم، دیگر انا ایلی
رَبِّنَا لَمُنْقَلِّيُونَ عَلَى مَرْكَبِ الْمَنَابِيَّ يَعْنِي الْجَنَازَةَ، چون برستور نشینید آن
مرکب مردگان یاد کنید و کار مرگ را بسازید.

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا: وَكَرْدَنَدَ— یعنی گفتند— خدای را از
بندگان او نصیبی اَنَّ الْأَنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ: بدروستی که مردم نهمار ناسپاس
است هویدا نعمت همه از یک خدای دارد و با وی هنباز گوید. سؤال: چرا
عیب کرد کافران را بدانکه او را نصیبی گفتند از بندگان او بعدما که او
خود برخی را از بندگان خود برگزید؟ جواب گفته اند جُزءاً ای: بناتاً،
چنانکه بنو ملیح گفتند الملائكة بنات الله؛ و گفته اند معناه: خدای را
فرزند گفتند برخی را از بندگان او چون عُزیز و عیسی، از بهر این را
مدقت کرد ایشان را که اَنَّ الْأَنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ.

آمَّا تَخَذَّدَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَضْفِيكُمْ بِالْبَنِينَ: ای به فرزندی گرفت از آنچه
می آفريند دختران را و برگزید شما را پسران. اين جواب مشرکان است که
ایشان ملائکه را بناتُ الله گفتند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًا وَهُوَ كَظِيمٌ: و چون
خبر آزند یکی را از ایشان بدانچه خدای را وصف کردند بدان— چون
دختران— روز گذارد و روی او سیاه و تاریک گشته از اندوه دختر و او
بُشِّرَتْه از غم و اندوه، حال وی با دختر چنین بود آنگه خدای را به دختر
وصف کند.

أَوْ مَنْ يُشَّوَّفُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ: ای آن کس که او را
بپرورد و برآزند در زیور— یعنی دختر— و او در سخن گفتن و خصومت
کردن نه هویدا کننده حجت باشد، خدای را به فرزندی شاید؟ کلا و

حاشا. سؤال: چرا گفت و هُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ نَّكَفْتُ وَهِيَ فِي
الخصام غير مبين به لفظ تأنيث بعد ما که دختر را می‌گوید و دختر مؤنث
بود؟ جواب گوییم زیرا که از پیش گفت آوَ مَنْ يُتَشَّوْءُ بِلَفْظِ مَنْ يَادَ كَرَدَ
و لفظ مَنْ مذکور است چون لفظ مَنْ مذکور است کنایت از آن همچنان به
لفظ تذکیر آورد.

وَجَعَلُوا آلَّمَلِكَةَ آلَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَّا: وَ گفتند مر آن فریشتگان را
که ایشان بندگان و خاصگان خدای اند که ایشان مادگان اند. وگر عنده
الرَّحْمَنِ خوانی: آن فریشتگان را که نزدیک خدای اند آشَهُدُوا حَلْقَهُمْ: ای
حاضر بودند به آفریدن ایشان و دیده اند خلقت ایشان را. رسول علیه السلام
پرسید کافران را که: شما مشاهد بوده اید خلقت فریشتگان را؟ گفتند: نه
ولکن پدران ما چنین گفتند و ما گواهی دهیم بر صدق ایشان. خدای
عَزَّوَجَلَ گفت سُتُّكَبْ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْلُونَ: زودا که بر ایشان نویسنده گواهی
ایشان — وگر شَهَادَاتُهُمْ خوانی گواهیهای ایشان و پدران ایشان — و
پرسند زیشان تا چرا گفتند چنان سخن.

وَقَالُوا لَوْسَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ: وَ کافران گفتند گر خواستی خدای ما
نپرسیدیمی بتان را؛ خدای گفت مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ: نیست ایشان را بدان
هیچ دانش. سؤال: اگر کفر و شرک به خواست خدای است پس چرا
خدای بر ایشان انکار کرد که گفتند لَوْسَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ ایشان را
به جهل منسوب کرد گفت مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ؟ جواب گفته اند لَوْسَاءَ
الرَّحْمَنُ معنی آن داشتنند که لَوْ أَمْرَنَا الرَّحْمَنُ بِالْتَّوْحِيدِ مَا عَبَدْنَاهُمْ: اگر
خدای از ما درخواستی که فریشتگان را نباید پرسیدیم ما ایشان را
نپرسیدیمی؛ فرق نمی‌کردند میان خواست و درخواست چنانکه قدریان
فرق نکنند. و گفته اند معناه لَوْسَاءَ الرَّحْمَنُ آن لا نعبدهم لعجزنا عن
عبادتها، خدای گفت دروغ می‌گویند که نیست ایشان را بدان سخن که

الملائكة بنات الله هیچ دانشی اِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ نیستند ایشان مگر که دروغ می‌گویند، ای یکذبون علی الله.

۴ آمَ أَتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَفْسِكُونَ : یا داده ایم ایشان را نامه ای پیش از این قرآن تا ایشان دست آویز بدان دارند، در آن سخن که گفتند الملائکه بنات الله.

۸ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا أَبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ : بیک گفتند کافران مکه که ما یافتیم پدران ما را بر دینی و طریقتی؛ و علی اِمَّةٍ به کسر الف: بر حالی و هیئتی، یعنی بر شرک وَإِنَّا عَلَى أَنَّارِهِمْ مُهَتَّدُونَ : و ما بر پیهای ایشان راه برنده ایم.

۱۲ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْبَةِ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتَرْفُوهَا : و همچنین فرستادیم ما از پیش تویا محمد در هیچ شهری و دیهی هیچ بیم کننده ای و هیچ رسولی که نگفتند رای مستان و کامرانان ایشان إِنَّا وَجَدْنَا أَبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى أَنَّارِهِمْ مُهَتَّدُونَ : که ما یافتیم پدران ما را بر دینی و طریقتی و ما بر پیهای ایشان پی برنده ایم.

۱۶ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ أَبَاءَكُمْ : بگویا محمد که گر آوردم من به شما راهی صواب تر و راست تراز آنکه بر آن یافتید پدران شما را فراپذیرید و متابعت بکنید آن را قَالُوا إِنَّا بِمَا أَرْسَلْنَا مِنْ كَافِرُونَ : گفتند ما بدانچه شما را بدان فرستاده اند کافرانیم، یعنی منکرو جاحدیم توحید شما را. و گر قالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ خوانی حکایت بود از قول رسول.

۲۰ فَأَنْتَقْمَنَا مِنْهُمْ : کین کشیدیم ما از ایشان فَأَنْظَرْ كَبْنَتْ گَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَدِّينَ : نگه کن که چگونه بود سرانجام آن دروغ دارند گان حق. وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَأُ مِمَّا تَغْبُّونَ : یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر او را و گروه او را — یعنی قوم نمرود را — که من بیزارم از آنچه شما می‌پرسید.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ : مَكْرَ آنَ خَدَى كَهْ مَرَا آفَرِيدَ كَهْ اوْ مَرَانَگَهْ دَارَد بَرَهْدَى . سَوْالِ : چَرا گَفَتِ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي اسْتَشَنا كَرَد خَدَى رَا از آنْچَه اِيشَان هَمِي پَرَسْتِيدَنَد بَعْدَ ما كَهْ اِيشَان خَودَ نَه خَدَى رَا مَيْ پَرَسْتِيدَنَد ؟
 ٤ جَوابِ گَوِيِيمِ اِينِ إِلَّا بِهِ مَعْنَى لَكَنْ اَسْتَ اِيِّ : لَكَنْ آنَ خَدَى رَا پَرَسْتَمَ كَهْ اوْ آفَرِيدَ مَرَاهِ؛ وَ گَفَتَهُ اَنَّد مَعْنَاهِ وَ لَا عَبْدَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ : زَيْرَا كَهْ اوْ بَدارَد مَرَا بَرَرَاهِ رَاسْتَ وَ زَوْدَا كَهْ رَاهِ نَمَایِدَ مَرَاهِ بَهْشَتَ . سَوْالِ : سَيَهْدِينِ سَيْنَ سَوْفَ اَسْتَ پَسَ اِبرَاهِيمَ بَرَهْدَى نَبُودَ تَا مَيْ گَفَتَ سَوْفَ يَهَدِينِ ؟ جَوابِ گَوِيِيمِ مَعْنَاهِ : سَيُّبَثَتَنِي عَلَى الْهَدَى ؛ وَ گَفَتَهُ اَنَّد مَعْنَاهِ : سَيُّبَجِينِي : زَوْدَا كَهْ بَرَهَانَد مَرَا اِزْ شَمَا وَ اِزْ صَحْبَتَ شَمَا ؛ وَ گَفَتَهُ اَنَّد سَيَهْدِينِ إِلَى الْجَنَّةِ .
 ٨

وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَّةً فِي عَقِبِهِ : وَ كَرَد آنَ رَا — يَعْنِي كَلِمَهُ تَوْحِيدِ رَا — سَخْنِي بَاقِي در نَرْثَاد او . سَوْالِ : چَرا گَفَتِ كَلِمَهُ تَوْحِيدِ رَا بَاقِي كَرْدِيمَ در فَرَزِندَانِ اِبرَاهِيمَ بَعْدَ ما كَهْ عَرَبَ فَرَزِندَانِ اِبرَاهِيمَ بَوْدَنَدْ چَونَ مَصْطَفِي بَدِيشَانَ آمدَ هَمِهِ مَشْرِكَ بَوْدَنَد ؟ جَوابِ گَوِيِيمِ خَدَى گَفَتَ فِي عَقِبِهِ نَكْفَتَ فِي جَمِيعِ عَقْبَهِ ، لَاجِرمَ هَرَگَزَ اَهْلَ عَصْرِي نَبُودَنَد اِزْ فَرَزِندَانِ اِبرَاهِيمَ كَهْ نَهْ گَرَوْهِي اِزْ اِيشَانِ مَوْهَدَ بَوْدَنَد لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ : تَا فَرَاخُورَد آنَ آنَ بُودَ كَهْ هَمْ بَرَآنَ تَوْحِيدَ بَا خَدَى گَرَدَنَد ؛ وَ گَفَتَهُ اَنَّد مَعْنَاهِ : لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ إِلَى التَّوْحِيدِ ، يَعْنِي كَفَارَمَكَهِ .
 ١٢

بَلْ مَتَّعْتُ هُولَاءِ وَ أَبَاءَهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُّبِينٌ : بِيَكَ بَرَخُورَدَارِي دَادِيمَ اِينَهَا رَا وَ پَدَرَانِ اِيشَانِ رَا تَا بَدِيشَانَ آمدَ سَزا وَ درَستَ — يَعْنِي دِينَ حَقَّ وَ كِتَابَ حَقَّ وَ خَبَرَ درَستَ اِزْ قِيَامَتَ — وَ پَيْغَمْبَرِي پِيدَا كَنْنَدَهَ حَقَّ .
 ٢٠

وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَاتَلُوا هَذَا سَخْرُونَ وَ اِنَّا بِهِ كَافِرُونَ : وَ چَونَ بَدِيشَانَ آمدَ حَقَّ گَفَتَنَدَ اِينَ جَادُوِي اَسْتَ ، يَعْنِي اِينَ قَرَآنَ جَادُوِي اَسْتَ كَهْ مَا هَرَائِنَهَ اِز

قلیل و کثیر این عاجزیم و این توحید جادوی است که دلها را می‌بگرداند و این خبر قیامت جادوی است که می‌گوید خلق را از پس مرگ زنده کنند و برانگیزنند وَ إِنَّا بِهِ كَافِرُونَ: وما بَدِينَ قُرْآنَ وَ بَدِينَ خَبْرَ قِيَامَتِ وَ
بدین دین اسلام و بدین محمد کافریم، یعنی جاحدیم.

٤ وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْبَاتِينَ عَظِيمٍ : وَ گفتند کافران مکه چرا نه فرو فرستادند این قرآن را بر مردی بزرگ از این دو شهر مکه و طایف، از مکه ولید مُغیره و از طایف ابو مسعود الثقفى که بریتیم بوطالب فرو فرستادند. خدای تعالیٰ گفت:

٨ آهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ : ای ایشان می بخش کنند رحمت خدای ترا، یعنی نبوت و رسالت ترا نَعْنُ فَسَمْتَا بَيْتَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا: ما ایم که بخش کنیم و کرده ایم روزی را میان ایشان فرو و ز در زندگانی کمترین و نزدیکترین، و این قسمت کم از قسمت نبوت و رسالت است، چون از این
١٢ عاجزاند از قسمت نبوت و رسالت عاجزتر باشند وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ ذَرَحَاتٍ : و برداشته ایم برخی را از ایشان زور برخی به پایگاهها لَيَتَّخَدَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا: تا فرا گیرند برخی از ایشان مر برخی را بخدستانی. و گر سِخْرِيًّا به کسر سین خوانی: زبون و مقهور وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ
١٦ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ: و رحمت خدای تو— یعنی نبوت و رسالت و دین و شریعت و معرفت و مفترت خدای تو— به از آنچه ایشان گرد می‌کنند از دنیا.

٢٠ وَ لَوْلَا آنِ يَكُونَ الْتَّائِسُ أَمَّةً وَاحِدَةً : و گر نه آن بودی که مردمان همه یک گروه بودندی، یعنی یک ملت بودندی بر ملت کفر پنداشتندی که مگر حق آن است لَعَنَنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَيُبُوتُهُمْ سُفَّارًا مِّنْ فِصَّةٍ : هراینه ما کردیمی آن کس را که کافر شود به خدای مهربان مرخانهای ایشان را کازهایی از سیم و مغارج عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ: و پایها و نردهانها که بر آنجا

می شوند همه از زر و سیم.

وَلَيُؤْتِهِمْ آبَوَابًا وَسُرُّاً عَلَيْهَا يَشْكُونَ: و خانهای ایشان را درها کردیمی از زرو تختها که بر آن تکیه می کردندی.

وَزُخْرِفًا: وزر و زیور دادیمی ایشان را چندان که ایشان خواستندی **وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا،** ای: و ما کل ذلک لما متاع الحیة الدنيا: نیست آن همه مگر خنور زندگانی نخستین؛ و گر لاما به تخفیف خوانی ما صله باشد ای: **لِمَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عِنْدَ رِتَكِ الْمُتَقِينَ:** و آن جهان — یعنی بهشت و نعیم آن — نزدیک خدای تو مر پرهیزگاران را است؛ یعنی گرنعیم این جهان از پرهیزگاران درگزد رغم مدارندا که آن جهان باقی ایشان را به از این جهان فانی.

وَمَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الْأَرْخَمِنْ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا: و هر که برگردد از یاد کرد خدای مهربان — عشا یعشوا عشوأ ضعف بصر بود و عشی یعشی عشا شب کوری بود: هر که بدین گردد و برگردد از ذکر خدای، گفته اند این ذکر توحید است و گفته اند قرآن است و گفته اند طاعت خدای است — برگماریم او را دیوی، گفته اند دیو مردم یعنی قرین بد فهوله قرین: تا وی او را یاری باشد در بدی.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ الْسَّبِيلِ: و ایشان یعنی آن دیوان می بگردانند ایشان را از راه راست و یخسبون آنهم مهتدون: و می پندارند که ایشان راه یافتگانند. **حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا:** تا آنگه که با ما آیند، یعنی کافر روز قیامت. و جانا خوانده اند: تا آنگاه که هر دو با ما آیند کافر و دیوقال یا لینت بئنی و بئنیک بعده المشرقین: گوید کافر مر آن قرین بد را کاشکی که میان من و میان تو چندان دوری استی که میان مشرق تابستانی و میان مشرق زمستانی، و گفته اند بعده المشرقین معناه: بعد المشرق و المغرب، و مشرق و مغرب را مشرقین خوانند چنانکه گویند مَا اشراق الظُّرْقَانَ يَعْنِي الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ، و

گویند عدل عمرین یعنی ابابکر و عمر فیض آقرین؛ بد یاری بودی تو مرا در دار دنیا و بد قرینی ای تو مرا در این دوزخ.

وَلَنْ يَنْفَعُكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ : و سود ندارد شما را امروز ملامت و سرزنش کردن یکدیگر را چون ستم کردید بر تنهای شما. آنکم فی العذاب ۴
مشتریکون؛ بد رستی که شما همه در عذاب هنبازانید و آنکم به نصب الف خوانده اند، ای: لانکم فی العذاب مشترکون.

آفانت تسمیع الصمّ : ای تو توانی یا محمد که دریاوانی کران را حق؛ و گفته اند معناه آفانت تسمیع المتصاممین؛ ای تو توانی یا محمد که بشنوانی حق مرآن کسان را که خویشتن را می کرسازند آوتهدی الغمتی؛ ۸
یا تو توانی که راه نمایی کوردلان را وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٌ : و آن کس را که در گمراهی هویدا بود.

فَإِنَّمَا تَنْهَىٰ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُّنْتَقِمُونَ : اگر ببریم ترا یا محمد و جان برداریم و برهانیم ترا از ایشان آنگه ما خود از ایشان کین کشنه ایم. ۱۲
اوْنُرِينَكَ الَّذِي وَعَدْنَا هُنْ : یا بنماییم ترا آنچه وعده کرده ایم ایشان را از عذاب، یعنی در زندگانی تو ایشان را عذاب کنیم فَإِنَّا عَلَيْهِمْ مُّفْتَدِرُونَ : ما بر ایشان کامکاریم، از هیچ حال در این جهان یا در آن جهان از عذاب ما ۱۶
نرهند.

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ : دست در زن بدانچه وحی کرده اند سوی تو چون قرآن، یعنی برخوان آن را برقوق و کار بند؛ و گفته اند بآل ذی اوْحِيَ إِلَيْكَ یعنی قول خدای عزوجل فاستقیم کما امرت تو فرمان خدای نگه دار ائلک علی صراط مُسْتَقِيمٍ؛ بد رستی که تو بر راه راستی. ۲۰

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ : و بد رستی که این قرآن شرفی است ترا و قوم ترا؛ گفته اند مراد از این قوم عرب است که این قرآن شرفی است عرب را که به لغت ایشان است، و گفته اند مراد از این قوم امت محمد است که

این قرآن شرفی است ایشان را زیرا که این قرآن فاضلترین همه کتابها است و در شرف کتاب شرف مکتوب الیه باشد وَسُوفَ تُسْتُلُونَ: و زودا که پرسند شما را از شکر این، و گفته اند عن اداء حقه.

۴ وَأَنْلِنْ مَنْ أَزْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجْعَلْنَا مِنْ ذُونَ الْرَّحْمَنِ إِلَهَةً يُعْبَدُونَ: پرس از آن کسان که بفرستادیم پیش از تور رسولان ما ای هیچ کرده ایم ما از دون خدای نکوکار خدایانی که ایشان را پرستند. سؤال: چگونه پرسیدی مصطفی رسولان گذشته را که او خود ایشان را ندید؟ جواب گفته اند در این ضمیر است معناه وَسَلَ اهل الكتاب عن من ارسلنا مِنْ قبلكَ، و ۸ گفته اند که این آیت در شب معراج آمد، چون خدای تعالی ایشان را حشر کرد و رسول علیه السلام ایشان را دید و امامی کرد در مسجد ایلیا، چون سلام وداد این آیت فرود آمد وَسَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا الْآيَة. سؤال: ای رسول خدای را شگی بود تا می بوایست پرسید یا او را به قول جبرئیل از قول خدای باور نبود تا می از رسولان گذشته ببایست پرسید؟ جواب گوییم رسول خدای خود ایشان را نخواست پرسید، گفت مرا در این هیچ شک نیست چه پرسم؛ جبرئیل گفت هر چند چنین است تو بپرس امر خدای ۱۲ را. چون پرسید ایشان همه گفتند خدای تعالی ما را هرگز جز به توحید ۱۶ نفرمود.

۲۰ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِإِيمَانِنَا إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِه: بدرستی که بفرستادیم موسی را بنشانهای ما سوی فرعون و قوم او. و اشرف قوم را ملاع گویند لانَّهُمْ يملؤن النادی و يملؤن العین فَقَاتَ إِلَيْ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ: گفت من رسول خدای جهانیانم به تو. در آن وقت فرعون به سرتا پای موسی در نگریست، مردی را دید سبوسه سارلاینی پوشیده، برجهی بر سر، نعلینی از پوست خر در پای، باهوی به دست؛ فرعون بروی خندید آنگه بفرمود که: وی را در بازار مصر بگردانید تا رسول خدای دیگر را ببینند و رسولان مرا همی بینند

در زر و زیور و جواهر و یواقیت بر مرکب‌های آراسته با جوش و بوش. موسی را در بازار مصر بردند مقرعه زنان در پیش وی بخندستانی می‌رفتند و خلق ایستاده به نظاره. موسی بدانست که آن استخفاف را می‌کنند، همی عصا را از دست بیوکند، اژدهایی گشت هر کدام صعبتر و سهمگن‌تر، در پیش ۴ موسی برفت دنبال بر زمین می‌زد و بنزید، خلقی را زهره بچکید، هر که او را می‌دید می‌مُرد، مقرعه زنان بعضی بمردند و بعضی بگریختند. خدای تعالیٰ هیبتی و رعیتی بر موسی پوشانید چنان‌که همه اهل مصر ازوی بهراسیدند.

۸

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِأَيَّاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ : چون بدیشان آورد نشانهای ما همی ایشان از آن می‌خندیدند. این آیتها آن نه معجز است که جایی دیگر گفت و لَقَدْ أَتَيْتَنَا مُوسَى تِسْعَ أَيَّاتٍ بَيِّنَاتٍ، طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و ظمس و ید و عصا و سنین.

۱۲

وَمَا تُرِيهِمْ مِنْ أَيَّةٍ إِلَّا هِيَ آكْبَرُ مِنْ أَخْتِهَا، ای: مِنْ شکلها الـذـی کـان قـبلـهـا: نـنمـودـیـمـ اـیـشـانـ رـاـ هـیـچـ نـشـانـیـ کـهـ نـهـ آـنـ مـهـ بـودـ اـزـ آـنـ دـیـگـرـ کـهـ پـیـشـ اـزـ آـنـ بـودـ وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ: وَبَكَرْفَتِيم ایشان را به عذاب این جهانی **لَعْلَهُمْ يَرْجِعُونَ**: تـاـ فـراـخـورـدـ آـنـ آـنـ بـودـ کـهـ اـیـشـانـ بـاـ حـقـ گـرـدنـ؛ وـ گـفـتهـ اـنـدـ تـاـ فـراـخـورـدـ آـنـ آـنـ بـودـ کـهـ اـیـنـ کـافـرانـ بـاـ حـقـ گـرـدنـ وـ بـهـ اـیـشـانـ عـبـرـتـ گـیرـندـ.

۱۶

وَقَالُوا يَا أَيُّهُ الْسَّاحِرُ أَذْعُ لَنَا رَتَكَ بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ : وَ گـفـتهـ اـنـدـ عـهـدـ درمانندی در آن عذاب که ای جادو — مر موسی را، و گـفـتهـ اـنـدـ معـناـهـ: اـیـهاـ الـاسـتـادـ الـعـالـمـ الـجـلـلـ، سـاحـرـ بـهـ لـغـتـ اـیـشـانـ ثـنـایـ نـیـکـوـبـودـیـ — بـخـوانـ اـزـ بـهـرـ ماـ خـدـایـ تـرـاـ بـدـانـ عـهـدـیـ کـهـ اوـراـ اـسـتـ نـزـدـ توـ. گـفـتهـ اـنـدـ کـهـ اـیـنـ عـهـدـ رسـالتـ اـسـتـ وـ گـفـتهـ اـنـدـ عـهـدـ قـربـتـ اـسـتـ، اـیـ: بـدـانـ بـسـتـاخـیـ کـهـ مـیـانـ توـ وـ مـیـانـ خـدـایـ توـ اـسـتـ **إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ**، معـناـهـ: لـئـنـ کـشـفـتـ عـنـاـ العـذـابـ **إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ**: اـگـرـ اـیـنـ عـذـابـ اـزـ ماـ بـرـگـیرـیـ بـدـرـسـتـیـ کـهـ ماـ بـهـ تـوـبـگـرـوـیـمـ وـ

راه یافتگان باشیم.

۴ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ: چون فابر دیمی از ایشان آن عذاب همی ایشان عهد می شکستندی. و آن آن بود که هر عذابی از آن یک ماه برداشتی، ایشان فریاد و زاری کردندی تا موسی دعا کردی خدای تعالی آن عذاب از ایشان صرف کردی؛ ایشان با سر کفر خویش شدنندی تا چهل روز برآمدی عذابی دیگر پدید آمدی و ایشان هر باری عهد می شکستندی. تفصیل آن حال در سوره الاعراف نبشه آمد.

۸ وَنَادَى فِرْعَوْنٌ فِي قَوْمِهِ: و آواز داد فرعون در گروه خویش. و آن آن بود که موسی آن معجزها نمود، قبطیان بدانستند که دین موسی حق است دلهای ایشان مایل گشت به دین موسی؛ فرعون خواست که دلهای ایشان بر دین خویش گرم دارد همه اهل مصر را جمع کرد و این خطبه بکرد بر سر ایشان قاله یا قَوْمَ الَّيْسَ لِي مُلْكٌ مِّضَرٌ: پس گفت ای گروه من نه مرا است پادشاهی مصر، چهل فرسنگ در چهل فرسنگ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي: و این جویها می رود زیر من. سؤال: جویها در زیر فرعون کجا می رفت تا می گفت وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي؟ جواب گفته اند مراد از این جویها است که فرعون در مصر روان کرده بود زیر کوشکها و مسکنهای خویش؛ و گفته اند مراد از این انهار رود نیل است، مِنْ تَحْتِي ای: مِنْ تَحْتِ امْرِي که وی می دعوی کرد که رود نیل در فرمان من است؛ و گفته اند مراد از این انهار افراص است آن مرکبان راهوار که وی را بود آفْلَا تُبَصِّرُونَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ، معناه: افلا تبصرون ام تبصرون انا خیر: ای نمی بینید که من به ام از موسی، و گفته اند معناه افلا تبصرون بل انا خیر، و خوانده اند ام انا خیر، و خوانده اند اما انا خیر: اما بدانید که من به ام، و خوانده اند به وقف معناه: بل تبصرون ام، آنگه ابتدا کرد گفت آنا خیر مِنْ هَذَا اللَّذِي هُوَ مَهِينٌ: من به ام از این کس که او خوار است، یعنی موسی

- وَلَا يَكُادُ يُبَيِّنُ : وَنَمِيَ خَوَاهِدْ وَنَمِيَ تَوَانَدْ كَه سَخْنَ هَوِيدَا كَنْدْ . وَآنَ اَزَ آنَ
گَفْتَ كَه در زبان موسى اثري مانده بود از بستگی اول تا به فصاحت خود
مُعْجَبٌ نَشَوَدْ ، وَسَبَبٌ بَسْتَكَيِ زَبَانِ مُوسَى گَفْتَه آمد در وَاحْلُلْ عُقْدَةَ مِنْ
لِسَانِي . سَؤَالٌ : چَرَا گَفْتَ وَلَا يَكُادُ يُبَيِّنُ بَعْدَ ما كَه خَدَائِي عَزَّوْجَلْ هَيْجَ
پَيْغَامِبَرْ نَفَرْسَتَادْ مُوسَى وَغَيْرَ اَوْنَه فَصَحِيْحٌ؟ جَوابٌ گُويِيم فَرَعُونَ بَدَانَ اَوْلَ
حَالٌ مُوسَى خَوَاسْتَ كَه اَزْبِيشَ بَسْتَه زَبَانِي دَاشْتَ اَمَا در حَالٍ تَبْلِيْغٌ وَحَيٌّ
وَرَسَالَتْ فَصَحِيْحٌ بُودَ .
- ۸ فَلَوْلَا أَلْقَيَ عَلَيْهِ آسِوَرَةً مِنْ ذَهَبٍ ، اَيِّ : فَهَلَا أَلْبِسْ عَلَيْهِ : چَرَا نَه بَرَوِي
افْكَنَنْدَ يَعْنِي در روِي پَوْشَانَنْدَ دَسْتُونَجَنَهَيِ اَزْ زَرْ چَنَانَكَه من رَسُولَانَ خَوَيِشَ
را پَوْشَانِيَدَه اَمَّا اَوْجَاءَمَعَهُ الْمَلِئَكَه مُفَتَّنِينَ : يَا چَرَا نِيَامَدَ بَا وَيِ فَرِيَشَتَگَانَ
هَنِبرَ وَيَارَ .
- ۱۲ فَأَشْتَخَفَ قَوْقَه : سُبُكَ سَارِيَافَتَ قَومَ خَوَيِشَ رَا . گَفْتَه اَنَدَ مَعْنَاهَ فَاسْتَزَلَ
قَوْمَهُ : بَلْغَزِيَندَ قَومَ خَوَيِشَ رَا ، وَ گَفْتَه اَنَدَ فَاسْتَجَهَلَ قَوْمَهُ : سَفِيهَ وَنَادَانَ
يَافَتَ قَومَ خَوَيِشَ رَا دَرْتَكَذِيبَ مُوسَى فَآظَاغُوهُ : فَرَمَانَ بَرَدَنَدَ اوْ رَا اِنَّهُمْ كَانُوا
قَوْمًا فَآسِيقِينَ : بَدْرَسْتَيَ كَه اِيشَانَ بَوْدَنَدَ گَروَهِي نَافَرَمَانَ .
- ۱۶ فَلَمَّا أَسْفَوْنَا ، اَيِّ : اَغْضَبُونَا : چَوْنَ بَه خَشَمَ آورَدَنَدَ مَا رَا اَنْتَقَمَنَا مِنْهُمْ :
کَيْنَ کَشِيدِيَم اَز اِيشَانَ . مُحَمَّدَ هِيَصِم گَفْتَيِ : اَسْفَ اَزْ مَا حُزْنَ بَودَ وَ اَز
خَدَائِي تَعَالَى غَضَبَ ، وَ اَصْلَ آنَ اَسْتَ كَه اَسْفَ اَزْ وَقْوَعَ اَمْرَ بَودَ بَخَلَافَ
مَرَادَ كَسَيَ اِگْرَ اَزِمَه پَيِشَ آيدَ آنَ رَا حُزْنَ گَوِينَدَ وَ اِگْرَ اَزِ كَه پَيِشَ آيدَ آنَ
رَا غَضَبَ گَوِينَدَ ؛ پَسَ اِينَ اَسْفَ بَه مَعْنَى غَضَبَ اَسْتَ فَآغْرِيَنَاهُمْ اَجْعَمِينَ :
۲۰ غَرَقَه كَرَديَم اِيشَانَ رَا هَمَگَانَ .

فَجَعَلْتَاهُمْ سَلَفاً وَمَثَلاً لِلْآخِرِينَ : پَسَ كَرَديَم اِيشَانَ رَا گَذَشتَگَانَ در عَذَابَ
وَعَبْرَتِي مَرْپِسِينَانَ رَا . وَگَرْ سُلْفَاً خَوَانِي بَه ضَمَّ سِينَ وَفَتْحَ لَامَ جَمْعَ سُلْفَهَ
بَاشَدَ ، وَگَرْ سُلْفَاً بَه ضَمَّ سِينَ وَلامَ خَوَانِي جَمْعَ سَلْلِيفَ باشَدَ وَسَلَفَ وَ

سلیف گروه باشد.

وَلَمَّا ضُرِبَ آبْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا، اى: وَلَمَّا وَصَفَ ابْنُ مَرْيَمَ وَصَفًا بِالْعِبُودِيَّةِ:

چون وَصَفَ كَرْدَنَدَ عِيسَى پَسْ مَرْيَمَ رَا به بَنْدَگَى وَمَثَلَ زَدَنَدَ اوْرَا به آدَمَ در
آفَرِينَشِ إِذَا قَوْقَلَكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ، اى: يَضْحِكُونَ وَيَتَعَجَّبُونَ: هَمِي گَرُوهُ تو از
آن بَانَگَ مِيَكَرْدَنَدَ وَشَكْفَتَى مِيَكَرْدَنَدَ. وَآن تَرْسَايَانَ بُودَنَدَ كَه فَا بَانَگَ
آمَدَنَدَ چون شَنِيدَنَدَ كَه عِيسَى بَنَدَه خَدَائِي بُودَ وَآفَرِيدَنَدَ اوْ بَه کُنْ فَيَكُونَ
چون آفَرِيدَنَدَ آدَمَ بُودَ. وَكَفْتَه اَنَدَ يَصِدُّونَ اى يُعْرَضُونَ، وَكَفْتَه اَنَدَ مَعْنَاهَ وَلَمَّا
ضُرِبَ مَثَلَ عِيسَى بَنَ مَرْيَمَ بِالشَّبَهَةِ عَلَى مُحَمَّدٍ. وَآن آن بُودَ كَه چون
مَصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ بِرْ قَرِيشَ خَوَانَدَ كَه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ
حَصَبُ جَهَنَّمَ، كَافَرَانَ مَكَه اَنْدُوهَگَنَ بازْگَشَتَنَدَ؛ اَبْنُ الزَّبُورَا پَيَشَ اِيشَانَ باز
آمد بوجَهَلَ رَا دَيَدَ اَنْدُوهَگَنَ گَفتَ «چرا اَنْدُوهَگَنِي؟». گَفتَ «چ
انْدُوهَگَنَ نِباشَمَ كَه مُحَمَّدَ مَا رَا وَهَمَهُ مَعْبُودَانَ مَا رَا هَيْمَهُ دَرْخَ
مِيَخَوَانَدَ». اَبْنُ الزَّبُورَا گَفتَ «دَرِيَغاً گَرَ منَ آنْجا بُودَمَيِ جَوابَشَ باز
دادَمَيِ». بوجَهَلَ گَفتَ «اِينَكَ مُحَمَّدَ هَنَوْزَ درْپَيَشَ كَعَبَه اَسْتَ بَرَوَ
جَوابَشَ بازَدَه». وَيِ پَيَشَ مَصْطَفَى آمد گَفتَ «يَا مُحَمَّدَ، اِينَچَه مِيَگُوبَيِ
كَه إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ عَامَ اَسْتَ يَا خَاصَ؟». ۱۶
رسُولَ گَفتَ «عَامَ اَسْتَ». اَبْنُ الزَّبُورَا گَفتَ «قَدْ خَصَمْتُكَ يَا مُحَمَّدَ، زِيرَا
كَه اَزْعُومَ اِينَ وَاجِبَ آيَدَ كَه عِيسَى وَعَزِيزَ وَفَرِيَشَتَگَانَ هَمَهُ با عَابِدَانَ
اِيشَانَ درْ دوزَخَ باشَنَدَ». جَوابَ آمدَ كَه إِنَّ الَّذِينَ سَبَقْتُ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَى
الآيةَ، ۲۰

وَقَالُوا إِلَهُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ: وَنِيزَ گَفَتَنَدَ اَيِ خَدَائِيَانَ مَا بَه يَا عِيسَى، گَرْ
گُوبَيِ عِيسَى بَه گَويَندَ گَرَ مَيِ رَوا بُودَ كَه عِيسَى با عَابِدَانَ خَوَيشَ در
دوزَخَ باشَنَدَ رَوا بُودَ كَه مَعْبُودَانَ مَا نِيزَ با ما درْ دوزَخَ باشَنَدَ مَا ضَرَبُوَهُ لَكَ إِلَّا
جَهَنَّمَ: نَزَدَنَدَ مَثَلَ عِيسَى مَرْتَرا يَا مُحَمَّدَ مَگَرْ پِيكَارِي رَا بَلَنَ هُنْ قَوْمَ حَصِيمُونَ:

بیک ایشان گروهی اند پیکارکنندگان.

اَنْ هُوَ اَلَا عِنْدَ آنْعَمْتَا عَلَيْهِ: نیست او — یعنی عیسی — مگر بنده‌ای که نکوداشت کردیم او را بدانکه او را بی پدر آفریدیم و جعلتاه مثلاً لیتنی اسرائیل: و کردیم او را رسولی و حجتی و عبرتی مر فرزندان یعقوب را.

٤ وَلَوْنَشَاءَ لَجَعَلْتَاهُ مِنْكُمْ مَلِئَكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ: وگر خواستیمی هراینه کردیمی بدل شما را فریشتگان در زمین که از پس درآینده بودندی.
وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ: و بدرستی که او — یعنی عیسی — دانشی است

٨ سؤال: علم صفت عالم بود به عالم قائم، عیسی چگونه علم بود؟ جواب گفته اند لعلم لساعه ای: سبب لعلم القيمه که وی مقدمه قیامت باشد چون وی از آسمان به زمین آید قیامت برخیزد؛ و گفته اند و اَنَّهُ يَعْنِي مُحَمَّدُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، و گفته اند یعنی القرآن لعلم لساعه ای:
١٢ فیه خبر القيمه؛ و خوانده اند لعلم به فتح عین ولام ای: علامه للقيمه فلا تَمْرِنُ بِهَا: نگرید که به شک نشود در آن وَأَتَيْبُونَ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ: و مرا که خدایم فرمان برد و قیامت را بسازید که این است راه راست؛ و گفته اند وَاتَّبِعُونِ حکایت از قول عیسی است، و گفته اند حکایت از قول مصطفی است.

١٦ وَلَا يَصُدَّنُكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ: و بمگرداندا شما را دیواز راه راست که وی شما را دشمنی است هویدا.

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيْتَاتِ: و چون آمد و آورد عیسی هویدایها، گفته اند معناه: بالمعجزات والدلایل والحجج قال قد جئتكم بالحکمة: گفت ٢٠ بدرستی که آوردم به شما سخن درست، و گفته اند بالحکمة یعنی بالعلم والحججه؛ و گفته اند آن سخن درست این است که آن الله ربی و ربکم فاعبدون، و گفته اند که مراد از این حکمت آن حکمتها است و مثلها که خدای عزوجل عیسی را داده بود که هیچ پیغمبر را آن نداده بودولای تین لکن



بعض آلَّذِي تَخْتَلِقُونَ فِيهِ : تا پدیدار کنیم شما را برخی از آنچه شما در آن خلاف می‌کنید؛ گفته اند یعنی توحید الله؛ و گفته اند الشرایع، چون گوشت شتر و پیه گاو و گوسپند که جهودان آن را حرام می‌داشتند؛ و گفته اند مراد از این بعض کل است فَأَنَّهُوا اللَّهَ وَآطِيلُونْ : بترسید از خدای و فرمان برید مرا.

إِنَّ اللَّهَ هُوَرَبِي وَرَبُّكُمْ فَاغْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ : بدرستی که او خدای من است و خدای شما به یگانگی پرستید او را این است راه راست و درست و بایسته.

۸

فَاخْتَلَقَ الآخْرَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ : خلاف کردند آن گروهان میان ایشان. و ایشان قوم عیسی بودند که پنج گروه شدند در حدیث عیسی : ملکاییان و نسطوریان و ماریعقوبیان و مرقوسیان و سمعونیان؛ گروهی گفتند عیسی خدای است و گروهی گفتند پاره‌ای از خدای است و گروهی گفتند هنباز خدای است و گروهی گفتند پسر خدای است و گروهی گفتند پسرخوانده خدای است فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْيَمِ : واویلی و عذاب سخت مر آن کسان را است که ستم کردند به ظلم شرک از عذاب روز درناک، و آن روز روز قیامت است و آن عذاب عذاب دونخ است.

۱۲

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَسَاعَةً أَنْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً : هیچ چشم می دارند مگر قیامت نزدیک را که بدیشان آید ناگاه و هُمْ لَا يَشْرُونَ : و ایشان آگاهی ندارند، یعنی چون رسول آمد و کتاب آورد و دلایل و حجج بنمود و ایشان نگرویدند چه چشم می دارند مگر قیامت را.

۲۰

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَغْضُهُمْ لِبَغْضِهِمْ عَدُوُا لَا آمُّقِينَ : دوستان آن روز یعنی روز قیامت برخی از ایشان مر برخی را دشمن باشند مگر پرهیزگاران. گفته اند مراد از این آخلا جهودان و ترسایانند که دعوی دوستی موسی و عیسی کنند همچنین مشرکان دعوی دوستی بتان و فریشتگان کنند روز قیامت

ایشان از ایشان تبرآ کنند و ایشان را دشمن باشند؛ إِلَّا الْمُتَقِينَ یعنی امت محمد، زیرا که دوستی ایشان مصطفی را بر اعتقاد درست بود به حجت. و گفته اند مراد از این همه دوستان دنیا است که روز قیامت با دشمنی گردد مگر پرهیزگاران که دوستی ایشان خدایی باشد آن را زوال نیاید.

٤

٨

١٢

١٦

٢٠

يَا عَبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَخْرُونَ: ای بندگان من نه بیم است بر شما امروز و نه شما اندوهگن شوید. در خبر است که چون روز قیامت ندا آید که يَا عَبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَخْرُونَ همه اهل قیامت سر برآرند پندارند که فرج آمد آنگه ندا آید که:

أَلَّذِينَ أَمْتُوا بِإِيمَانِهِمْ: آن کسان که گرویده اند به آیتهای ما. چون این ندا درآید همه مشرکان سرفو بrnd، جهودان و ترسایان سر برآرند گویند ما اهل کتابیم گرویده به آیتهای خدای. ندا آید که وَكَافُوا مُسْلِمِينَ: و بودند مسلمانان، ایشان همه سرفو بrnd؛ مسلمانان سر برآرند، ایشان را گویند:
أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ: در روید در بهشت آنُتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ: شما و جفتان شما، یعنی هر که مؤمن اید از امتنان دیگر. و گفته اند وَأَزْوَاجُكُمْ ای حلالکم، تُجْبَرُونَ، ای: تسرون و تُکرمون: شاد می دارند شما را و می نوازند جاویدان.

يُظَاهِرُ عَلَيْهِمْ بِصِحَّافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ: می گردانند بر ایشان کاسها و کوزها از زر، کاسها طعام را و کوزها شراب را وَفِيهَا مَا تَشَهَّدُهُ الْأَنْفُسُ: و در آن بهشت بود هر چه آرزو کند تنها، وَكَرْتَشَهِيَهُ خوانی به دوها: هر چه آرزو کند آن را تنها وَتَلَذُّلُ الْأَعْيُنُ: و مزه یاود به دیدار آن چشمها وَأَنْتُمْ فيها خَالِدُونَ: و شما در آن بهشت جاویدان باشید.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَغْمِلُونَ: و آن بهشت آن است که میراث داده باشند شما را بدانچه بودید که می کردید ساز بهشت را. دادن بهشت را به لفظ میراث آورد زیرا که خدای تعالی آن را از کافران باز

گرفته است تا فرا مؤمنان دهد.

لَكُمْ فِيهَا فَآكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ: شما را بود در آن بهشت میوهای بسیار که از آن می خورید.

إِنَّ الْمُخْرِجِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ: بدرستی که بد کاران در عذاب دوزخ جاویدان باشند.

لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُنِيلُونَ, ای: لا یخفف ولا یُرفه: سبک نکند از ایشان عذاب و ایشان در آن عذاب دوزخ نومیدان باشند از نجات. و این صفت کافران است زیرا که در خبر است که ده چیز است که آن کافران را بود در دوزخ، مؤمنان را نبود: تسوید و تزریق و تأبید و لباس قطران و طعام زقوم و شراب غسلین و اغلال و انکار و مقارت شیطان و قطیعت و اblas.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ: و ستم نکرده باشیم ما بر ایشان بیک ایشان ستم کاران بودند بر تن خویش به ظلم شرک و معاصی. پیغمبر علیه السلام گفت لا احد آغیر من الله و من غيرته ان حرم الفواحش ولا اعد العذر احب اليه من الله؛ ثم تلا هذه الآية.

وَنَادُوا يَا مَالِكَ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ: و آواز دهنده دوزخیان در دوزخ که ای مالک بخواه از خدای تو تا قضا کند بر ما مرگ. دوزخیان را در دوزخ هفت ندا بود هر یکی هزار سال، ششم ندا این بود که مالک را گویند یا **مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ**. از پس هزار سال جواب آید قال **إِنَّكُمْ مَا كِتُنَ**: گوید مالک بدرستی که شما درنگ کنند گانید در دوزخ جاویدان.

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ: بدرستی که آوردیم به شما دین حق و کتاب حق **وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلنَّعْقِ كَارِهُونَ**: بیک بیشتر شما حق را دشخوار دارند گان بودید، قبول نکردید آن را.

آمَّا بَرْقُومَا آمِرَا فَإِنَّا مُنِيمُونَ, ای: احتالوا حیله: هیچ چاره ای نتوانند کرد تا

از عذاب دوزخ برهند نه که ما عذاب کننده ایشان باشیم ابدالا بد.
 آمِ تَخْسِبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرْهُمْ وَنَجْوِيهِمْ : یا چه پندارند که ما نمی شنیم
 نهان ایشان را و راز ایشان را که در نهان گویند یکدیگر را در دوزخ بیاید
 ۴ تا صبر کنیم که صبر مفتاح فرج است؛ هزار سال در دوزخ صبر کنند،
 آنگه گویند بیاید تا فریاد خواهیم؛ هزار سال فریاد خواهند، سود ندارند؛
 آنگه گویند سواء علیتنا آجزعننا آم صبرنا ما لتنا مین محیص، و گفته اند آم
 آبرمُوا امرأً فی هلاک محمد ای: احکموا تدبیراً فی هلاکه بدار الندوة فَإِنَّا
 ۸ مُبْرِمُونَ تَدْبِيرُنَا فی هلاکهم. و گفته اند آم آبرمُوا امرأً خبر از بتان است
 یعنی هیچ کاری درست نکرده اند که آن دلیل بود بر خدایی ایشان لا بل
 انا مبرمون بلی و رُسُلُنَا لَدِينِهِمْ يَكْتُبُونَ: آری هر چه می گویند آن کافران از
 نهان و آشکارا ما می نویسیم یعنی رسولان ما کرام الکاتبین نزد ایشان
 ۱۲ می نویسند.

۱۶ قل إِنَّ كَانَ لِرَحْمَنِ وَلَدٌ فَإِنَّا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ: بگویا محمد گر خدای نکوکار
 را فرزند بودی من بودمی اول پرستندگان. سؤال: ای رسول خدای
 رواداشتی که خدای را فرزند بودی تا او را پرستیدی تا این می گفت؟
 جواب گفته اند معناه ما کان للرحمٰن ولد فانا اول العابدین ای: اول
 ۲۰ الموحدين. و گفته اند معناه ما کان للرحمٰن ولد فانا اول الانفین، میں عبد
 بعد ای: آنف یائnf. و گفته اند معناه: اگر شما می گویید که خدای را
 فرزند است من باری نگویم لا بل که من اول پرستندگانم خدای را به
 یگانگی.

سبیحان رب السموات والآرض: پاک است آن خدای که خدای آسمانها
 و زمین است از زن و فرزند و همتا و هنباز رب العرش عما یصیرون: آن خدای
 که خدای عرش است منزه از آنچه می وصف کنند او را بناسزا.

قدَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا: فراگذار ایشان را تا گفت و گویی می کنند و به

بازی مشغول می باشند حتی **يُلْقُوا يَوْمَهُمْ الَّذِي يُوعَدُونَ**: تا فرا رسند و بینند آن روز ایشان که ایشان را هنگام می کنند، گفته اند روز قیامت و گفته اند روز بدر.

وَهُوَالَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ: و او آن خدای است که در آسمان و زمین خدای او است. سؤال : چون گفت فی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ واجب آمد که خدای عزوجل به کل مکان بود چنانکه جهنم و اصحاب فضا گفتند. جواب گوییم خدای تعالی گفت **وَهُوَالَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ**، نگفت فی السماء و فی الأرض، پس معنی آن است که الله من فی السماء والله من فی الأرض، آن واجب آید که خدای آسمان و زمین بود چنانکه گویند فلاں امیر است به هرات و به نشابور؛ واجب نیاید تا بذات به هرات و به نشابور بود بل که امیر به هرات و به نشابور بود. و گفته اند معناه: **وَهُوَالَّذِي يَتَأَلَّهُ إِلَيْهِ فِي السَّمَاءِ وَفِي الْأَرْضِ**. و گفته اند معناه: **وَهُوَالَّذِي يُعْبَدُ فِي السَّمَاءِ وَفِي الْأَرْضِ**، چنانکه گویند هو المعبود بكل مکان المذکور بكل لسان **وَهُوَ الْعَكِيمُ الْقَلِيمُ**: و او است درست کار و درست گفتار دانا به همه.

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنُهُمَا: با برکت است آن خدای که همیشه بود و همیشه باشد آن خدای که برکت همه چیزها از اوست و برتر است از همه چیزها آن خدای که او را است پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آن است **وَعِنْدَهُ عِلْمٌ أَلْسَاعَةٌ**: و نزد او است دانش قیامت نزدیک که کی خواهد بود **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**: و با وی گردانند همه خلق را روز قیامت. اگر به تا خوانی خطاب باشد.

وَلَا يَنْلِكُ الَّذِينَ يَذْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْشَّفَاعَةَ: و پادشاهی ندارند و توانایی ندارند آن کسان که می خدای خوانند ایشان را از دون او به شفاعت کردن، یعنی عیسی و عزیر و فریشتگان **إِلَّا مَنْ شَهَدَ بِالْحَقِّ**: مگر آن کس

که گواهی داده بود به حق، یعنی به گفتار لا اله الا الله وَهُمْ يَعْلَمُونَ، ای: یَعْرُفُونَ وَبَا تَوْحِيدِ عَارِفٍ بَاشَدْ وَمُخْلِصٍ. وَ گَفْتَهُ اَنَّدْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ای: یَعْرُفُونَ مَعْرِفَةَ السَّنَةِ وَالْجَمَاعَةِ زِيرَا که ناستی را شفاعت نبود. وَ گَفْتَهُ اَنَّدْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ صَفَتَ فَرِيشَتَگَانَ اَسْتَ، یعنی فَرِيشَتَگَانَ خُودَ مَیْ دَانَدَ کَه روز ۴ قیامت شفاعت نبود مگر مؤمن عارف سنتی را.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقُهُمْ: وَ اَكْرَرْپَرسِی ایشان را که که آفرید ایشان را لِيَقُولُنَّ اللَّهُ: هراینه که گویند خدای زیرا که کافران بدین مُقرْ باشند که آفریدگار ایشان خدای است فَآتَیْ یُوْفَگُونَ، ای: بائی شبھهٔ یُصرِفُونَ عن ۸ عبادته الی عبادۃ غیره: به کدام شبھت می بگردانند ایشان را از اوی بسوی جزوی. وَ گَفْتَهُ اَنَّدْ معناه: فَآنی یکذبُونَ چَگُونَه دروغ بر ایشان می روا کنند که با خدای خدای دیگر است.

وَقَيْلَهِ يَا رَبِّ إِنَّ هُؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ: وَ گفتار رسول که ای بار خدای من بدرستی که اینها گروهی اند که بنخواهند گروید. سؤال: وَقَيْلَهُ بِهِ ضَمَّ ۱۲ لَام و فتح لام و به کسر لام خوانده اند علت هر قرائت چیست؟ جواب گوییم چون به ضمّ لام خوانی عطف باشد بر علم ساعت معناه: و عند علم الساعه و عنده قیله؛ وَ اَكْرَرْپَرسِی خوانی به خفض لام عطف باشد بر ساعه ای: ۱۶ عنده علم الساعه و علم قیله یا ربِ. و آن آن بود که مصطفیٰ علیه السلام چون در جفاهای کافران مکه درماندی صبرش برسيدی به خدای بنالیدی، خدای تعالیٰ گفت من می دانم و می شنوم گفتار رسول را که می گوید یا ۲۰ ربِ

فَاضْفَعْ عَنْهُمْ: فَاَكَذَّار از ایشان و بگرد از مكافات ایشان تا وقت هلاکت ایشان آید وَقْنَ سَلَامْ: و چون با توجفا کنند گومن بازی با شما به صلح ام. وَ گَفْتَهُ اَنَّدْ معناه: وَ قُلْ قَوْلًا سَالَمًا مِنْ العَيْبِ: توفا ایشان سخن

چنان گوی که فاخورد توباشد پاک از عیب. و گفته اند که این سلام اعراض است فَسُوفَ يَعْلَمُونَ: زودا که بدانند مكافات ایشان روز بدر، و گفته اند روز قیامت؛ و گر به تا خوانی خطاب باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة الدخان
برخواند هفتاد هزار فریشه همه کارگر او گردند به آمرزش خواستن اورا.
لهم قضا کردند هر چه بودنی است حتیٰ یستقر اهل الجنةٰ فی الجنةٰ
و اهل التاریفی التاریف و کتب فی اللوح المحفوظ، و گفته اند حم ای حم ما ۴
هُوَ كَائِنٌ مِّنَ الْحَوْلِ إِلَى الْحَوْلِ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ.

وَالْكِتَابُ الْمُبِينُ : سوگند به نامه هویدا؛ و آن قرآن است، و گفته اند لوح
محفوظ است. و گفته اند که آن نسختی است که شب قدر کنند، و ۸
گفته اند که این نسخت شب برات کنند؛ و آن چهارگونه نسخت بود:
یکی نسخت احوال بود به دست جبرئیل، دیگر نسخت ارزاق بود به دست
میکاییل، سدیگر نسخت آجال بود به دست عزرائیل، چهارم نسخت
اعمال بود به دست اسماعیل. ۱۲

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ : ما بَكْفُتِيمِ این قرآن را و بفرستادیم جبرئیل را
بدین قرآن در شب بیرکت، و آن شب قدر است و گفته اند شب چک است،
و بیشتر مفسران برآیند که آن شب قدر است. ابن عباس گوید خدای
عزوجل قرآن را در یک شب قدر بگفت، جبرئیل همه یاد گرفت و بیاورد
بر سفره و برره خواند، ایشان یاد گرفتند و همی خواندند آن را. از پس آن ۱۶
آیت آیت و سورت سورت می آورد بر مقدار حاجت. شقيق بلخی گوید

- خدای تعالیٰ قرآن در بیست و سه سال گفت آیت آیت سورت سورت.
بوسهل انماری گوید خدای تعالیٰ قرآن را در بیست و سه شب قدر گفت
هر شب قدر چندان بگفتی که جبرئیل تا دیگر سال شب قدر می‌آوردی،
۴ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ : بدرستی که ما بودیم بیم کننده بدین قرآن.
فیهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٌ : در آن شب جدا و اکنند و برگزارند هر کاری
درست از صحت و مرض و حیات و موت و سعادت و شقاوت.
۵ آمِراً مِنْ عِنْدِنَا : فرمانی از نزد ما. سؤال : چرا گفت آمراً به نصب نگفت
آمِر به خفض بعدما که بدَل از آمِر حَكِيم است؟ جواب گوییم آمِر مصدر
است ای نَأَمْرُ آمِرًا مِنْ عِنْدِنَا، و گفته اند نصب علی نزع خافضه است،
ای : بِأَمْرٍ مِنْ عِنْدِنَا اِنَّا كُنَّا مُرِسِّلِينَ : ما باشیم فرستندگان آن فریشتگان بدان
فرمانها در شب قدر، و گفته اند در شب چک؛ و گفته اند: ما ایم فرستنده
۶ تویا محمد.
- رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ : تا رحمتی باشی از خدای تو بر خلق إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ :
بدرستی که او است شنوا و دانا، یعنی السَّمِيع بمقالة الخلق العلیم
با حوالهم و افعالهم.
- ۷ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْتَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُّوقِينَ : خداوند آسمانها و
زمین و آنچه میان آن است گر هستید بی گمانان، یعنی گرمی به هیچ
چیزی یقین اید بدین یقین باشید.
- ۸ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ : نیست خدای مگراو؛ لَا إِلَهَ نفی الأُلوهیَّة عَمَّن لا
یستحقها، إِلَّا اللَّهُ اثبات الأُلوهیَّة لَمَنْ يَسْتَحْقَهَا يُحْيِی وَيُمْیِتُ : زنده کند و
بمیراند. گفته اند يُحْيِی الْبَنِينَ وَالْبَنَاتِ وَيُمْیِتُ الْأَبَاءَ وَالْأُمَّهَاتِ، و
گفته اند يُحْيِی قوماً وَيُمْیِتُ قوماً بالاجل، و گفته اند يُمْیِتُ وَيُحْيِی مقتد و
مؤخر، و گفته اند معناه يُحْيِی قلب المؤمن بالمعرفة و يُمْیِت قلب الكافر
بالنکرة، و گفته اند معناه يُحْيِی الارض وقت الربيع و يُمْیِت ها وقت

الخريف رَبُّكُمْ وَرَبُّ أَبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ : خدای شما است و خدای پدران شما پیشینان.

بَلْ هُمْ فِي شَكٍ يَلْعَبُونَ : بیک آن کافران در گمانی اند از حق بازی می‌کنند، یعنی به شغل دنیا مشغول اند.

فَإِذْ تَقِبُ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِذُخَارٍ مُّبِينٍ : چشم می‌دار آن روز که بیارد آسمان دودی هویدا؛ یعنی آن روز که پدید آید میان آسمان و زمین دودی هویدا و آن قحط و تنگی بود که در زمین حجاز پدید آمد به دعای رسول صلی الله علیه که سنه خواند بر مضر، گفت اللهم اشدد و طائق علی مضر اللهم سنین کسنی یوسف، چنان ببود که در زمین حجاز غباری پدید آمد از خشکی زمین که هر که نگه کردی میان زمین و آسمان چون دودی دیدی؛ این دخان میین آن است. و گفته اند این خبر است از سختی گرسنگی ایشان که گرسنه چون بغايت گرسنه بود تاریکی به رویش فرو آید. و گفته اند این دخان در در قیامت خواهد بود. اما بیشتر مفسران برآند که این دخان آن غبار زمین حجاز است که پدید آمد در آن قحط، یغشی آلتاس هدا عذاب آیم : درآید و بپوشاند مردمان را — هدا ای : یقال هدا — گویند اینست عذاب سخت در دنا ک.

رَأَتَا أَكْشِفَ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ : گویند ای بار خدای ما وابر از ما این عذاب که ما گروید گانیم، گر این عذاب از ما وابری. آتی لَهُمُ الْذِكْرُ : از کجا باشد ایشان را پند گرفتنی وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ : و بدرستی که آمد به ایشان پغمبری پیدا کننده حق. ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ : پس برگشتند ازوی وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْئُونٌ : و گفتند درآموخته ای است دیوانه ای. محمد را گفتند دیوانه ای از جبر و یسار می فروآموزد.

إِنَّا كَاسِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ : ما وابرند عذابیم اند کما یه که

شما واگرديده ايد و اکفر خويش. گفته اند معناه شما بازگرديده ايد با عذاب سخت.

يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَظَّةَ الْكُبْرَىٰ : آن روز که بگيريم گرفتنی سخت ترين و بزرگترین. گفته اند که آن روز بدر است، و گفته اند که آن روز مرگ است، و گفته اند که آن روز قیامت است إِنَّا مُنْتَقِمُونَ: ما آنگاه کين کشنده باشيم.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ : بدرستي که ما آزمون کردیم پيش از قوم تو يا محمد قوم فرعون را به طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و جز آن و جاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ : و آمد بدیشان رسولي بزرگوار، يعني موسى عليه السلام. آن أَدْوَا إِلَيَّ عِبَادَةَ اللَّهِ : که بازگزاريد با من بندگان خدای را، يعني بنی اسرایيل را با من دهيد که ايشان بندگان خدای اند نه بندگان شما. و گفته اند معناه: آدوا حق الله يا عباد الله، و حق خدای اول آن است که اقرار دهيد به خدای او اني لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ: که من شما را رسولي ام زينهاردار وحی خدای.

وَأَنْ لَا تَغْلُوا عَلَى اللَّهِ : و برتری مکنید بر خدای اني اتیکُمْ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ: من آورنده ام به شما حجتی هويدا چون يد و عصا.

وَإِنِّي غَذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ آنَّ تَرْجُمُونِ : و من بازداشت خواهم به خدای خويش و خدای شما از آنكه مرا گشيد. و اين جواب آن است که فرعون تهدید کرد موسى را به کشنن گفت لَئِنْ أَتَخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَآجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ وَ گفت ذُرُونِي أَقْتُلُهُ مُوسِيًّا.

وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُونَ: و گر بمنگرويد به من با يکسو شويد از من. قَدْ عَا رَبَّهُ آنَّ هُؤُلَاءِ قَوْمَ مُجْرِمُونَ: پس بخواند خدای خود را موسى. که اينها گروهي اند بدکاران و مصراان ايستاده بر کفر. فَأَنْسِرِي عِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ: خدای گفت به شب ببر بندگان مرا —

یعنی بنی اسراییل را — که شما از پی بیامد گانید؛ یعنی فرعون و قوم او از پس شما بیایند و خود بینند آنچه سزای ایشان است،

وَأَتُرُكُ الْبَخْرَ رَهْوَاً : و بگذار دریا را — رهواً ای ساکناً — آرامیده، و گفته اند رهواً ای مُنفرجاً: گشاده، و گفته اند رهواً ای ُظرقاً: راه راه، و گفته اند رهواً کما هو: چنانکه هست طاق طاق إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرِقُونَ: بدرستی که ایشان — یعنی قوم فرعون — لشکری اند غرقه کردند.

کُمْ تَرْكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرْعَوْنَ وَقَقَامٍ كَرِيمٍ : ای بس که ایشان فروگذاشتند باغ و بوستانها و چشمهای آب و کشتزارها و جایهای خوش.

وَنَعْمَةٌ كَانُوا فِيهَا فَاكِيْهِنَّ : و نعمت بشافتني که بودند در آن نازندگان.

نَعْمَةٌ بِهِ فَتْحٌ نُونٌ مُصْدِرٌ نِعْمَةٌ بِشَافْتَنِ بُودَ ، وَنِعْمَةٌ بِهِ كَسْرٌ نُونٌ آن بُودَ که بدان تنعم کنند.

کَذَلِكَ وَأَوْرُثُنَا هَا قَوْمًا أَخَرِينَ : همچنان که از ایشان بازستدیم بمیراث دادیم گروهی دیگر را، یعنی بنی اسرائیل را.

فَمَا بَكْتَ عَلَيْهِمْ آسَمَاءُ وَالْأَرْضُ : بنگریست بر ایشان آسمان و زمین.

سؤال: چرا قوم فرعون را خاص کرد بدانکه بنگریست بر ایشان آسمان و زمین، بعدما که آسمان و زمین بر هیچ کس بنگرید؛ زیرا که گریستن آسمان و زمین محال بود؟ جواب گوییم معناه فما بکت علیهم اهل السماء و اهل الأرض، یعنی کس را بر ایشان رحمت نیامد؛ و گفته اند معناه مصیبت ایشان بزرگ نیامد بر اهل آسمان و نه بر اهل زمین؛ و گفته اند معناه بنگریست بر ایشان درهای آسمان و زمین. پیغمبر صلی الله عليه گفت مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَهُ بَابٌ فِي السَّمَاءِ بَابٌ يَنْزَلُ مِنْهُ رِزْقٌ وَبَابٌ يَصْعُدُ فِيهِ عَمَلُهُ فَإِذَا مَاتَ بَكَيَا عَلَيْهِ، وَمَا بَكَى عَلَيْهِمْ ایشان آن بودند که نه درهای آسمان بر ایشان بگریست و نه جایهای زمین وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ: و نبودند ایشان زمان دادگان، چون عذاب در رسید.

وَلَقَدْ نَجَيْتَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ : بدرستی که برهانیدیم ما فرزندان یعقوب را از آن عذاب خوارکننده، یعنی عذاب با خواری و آن بنده گرفتن فرعون بود مرقوم موسی را،

۴ مِنْ فِرْعَوْنَ إِلَهٌ كَانَ عَالِيًّا مِنَ الْمُشْرِفِينَ : برهانیدیم فرزندان یعقوب را از فرعون که او بود — عالیاً ای غالباً و گفته اند متکبراً باعیاً — برتری کننده از گزاف کاران.

۸ وَلَقِدِ آخْرَتْنَا هُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ : بدرستی که برگزیدیم ایشان را — یعنی بنی اسراییل را، علی علیم ای علی علیم میتا بآنهم اهل للاختیار؛ و گفته اند علی علیم میتا بصبرهم — بدانکه دانستیم که اهل اختیاراند و بدانکه دانستیم که صبر کننده اند ایشان بر آزار فرعون برگزیدیم ایشان را بر جهانیان. سؤال : ای بنی اسراییل فاضلتر بودند از امت محمد تا گفت آخْرَتْنَا هُمْ عَلَى عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ؟ جواب گفته اند علی عالی زمانیهم، و گفته اند که این اختیار به زیادت چیزها است که بنی اسراییل را بود که دیگر جهانیان را نبود چون فلق بحر و ارزال من و سلوی و ارزال عمود نور و تظلیل غمام، نه اختیار فضل و شرف.

۱۶ وَاتَّيْنَا هُمْ مِنَ الْأَيَّاتِ مَا فِيهِ بَلُوغٌ مُبِينٌ : وبدادیم ایشان را از نشانها آنچه در آن آزمایشی بود هویدا؛ یعنی حجتهای هویدا دادیم ایشان را بر فرعون، و گفته اند بَلُوغٌ مُبِينٌ یعنی نعمه عظيمة بینه.

۲۰ إِنَّ هُولَاءِ لَيَقُولُونَ : بدرستی که اینها — یعنی کافران — میگویند: إِنْ هِيَ إِلَآ مَوْتَنَا الْأُولَى، معناه ان الموت الا موتتنا الاولی: مرگ نیست مگر مردن ما اول بار، یعنی چون بمردیم ما را نیز زنده نکنند. سؤال : چرا کافران را عیب کرد به انکار ایشان یک مرگ را فا پیش بعد ما که از شرط ایمان نیست بیش از یک مرگ فا پیش اقراردادن، اما بیش از یک حیات اقراردادن شرط ایمان است، چرا نگفت اهْوَلَاءِ لَيَقُولُونَ إِنْ

هی الا حیوتنا الاولی؟ جواب گوییم این عیب کافران را بدان است که می‌گفتند ما را فرا پیش خود بیش از یک مرگ نیست، نه عذاب گور است و نه سؤال گور است و نه بعث است و نه قیامت و نه بهشت و نه دوزخ، ان هی الا موتتنا الاولی وَمَا تَخْنُونُ مُسْتَرِينَ: و نیستیم و نخواهیم بودن زنده ۴ کردگان و برانگیختگان.

فَأَتُوا بِإِيمَانِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بیارید پدران ما را وزنده کنید ایشان را گر هستید راست گویان که مرده را زنده توان کرد.
۸ آهنم خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبَعِّ: ای ایشان به اندی یا قوم تبع، قوم تبع اهل یمن بودند نام ملک ایشان ابوکرب اسعد بن ملکیکرب الحمیری وی را تبع گفتندی از بسیاری تبع وی، او مسلمان بود ولکن قوم وی کافر بودند وَآلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: و آن کسها که از پیش ایشان بودند چون قرون ماضیه و امم خالية ۱۲ اهْلَكْنَاهُمْ: هلاک کردیم ما ایشان را إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ، ای: باآنهم کانوا مجرمین: بدانکه ایشان مجرمان بودند به جرم شرک و معاصی، چون این کافران قوم تو همان کنند با ایشان همان کنیم.

وَمَا خَلَقْنَا آسمَاءَ وَآلَّرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَا يَعْيَنَ: نیافریدیم ما آسمانها و زمین را و آنچه میان آن است و ما بازی کننده. سؤال: چرا نفی کرد بازی ۱۶ کردن خود بعد ما که هیچ عاقل هرگز نگفت که صانع عالم می بازی کرد در آفریدن آسمانها و زمین؟ جواب گوییم لا عبین معناه: بلا غرض صحیح، زیرا که فعلی که در آن غرض صحیح نباشد آن لعب بود. و غرض صحیح از آفریدن آسمان و زمین آن است که مقدمه قیامت است تا بدان استدعای حمد و ثنا بود و اظهار صفات حمیده بود تا همه دلیل و حجت بود بر هستی و یگانگی و کمال صفات وی؛ اگر جز این بودی آفریدن او لعب بودی خدای گفت ما در آفریدن آسمانها و زمین لاعب نبودیم.
۲۰ مَا خَلَقْنَا هُنَّا إِلَّا بِالْحَقِّ: نیافریدیم ما آسمانها و زمین را مگر برای اظهار

- حق را؛ و گفته اند مقدمه لیوم الحق، و گفته اند بقوله الحق گُنْ فیکُون
ولکنَ اکثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: بیک بیشتر ایشان نمی دانند.
۴ **إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ**: بدرستی که روز حکم و داوری وجودایی
میان حق و باطل و عده گاه ایشان است همه،
یَوْمٌ لَا يُغْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا: آن روزبی نیازی نکند دوستی از
دوستی و هیچ کس از کس به چیزی یعنی هیچ کافر را شفاعت نبود ولاهم
يُنْصَرُونَ: و نه ایشان را یعنی کافران را نصرت کنند.
۸ **إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ**: مگر آن کس که رحمت کرده باشد خدای تعالی بر
وی یا شفیعی را در روی شفاعت دهد **إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْرَّحِيمُ**: بدرستی که او
است کین کش از دشمنان و خشاینده بر مؤمنان.
۱۲ **إِنَّ شَجَرَتَ الْزَقْوَمِ طَعَامُ الْآثَمِيْمِ**: بدرستی که درخت زقوم خورش بزه مند
بدکار است. در خبر است که آن روز که رسول علیه السلام این آیت بر
اهل مکه خواند ایشان اندوهگن بازگشتند از نزدیک رسول علیه السلام
عبدالله بن الزبعرا پیش آمد بوجهل را گفت «یا ابا الحکم چرا چنین
اندوهگنی؟». گفت «زیرا که محمد ما را تهدید می کند به زقوم
خوردن». ابن الزبعرا گفت «زقوم نیک چیزی بود گر بود». بوجهل گفت
«زقوم چه بود؟». گفت «الزبد بالتمر». بوجهل گفت «از کجا
می گویی، به کدام لغت؟». گفت «به لغت افریقیه». بوجهل گفت «مرا
کنیزکی است از افریقیه تا ازوی بررسیم». بوجهل با خانه آمد،
ابن الزبعرا و قوم را با خود بیاورد، آنگه مر آن کنیزک را گفت «یا جاریه
زقمینا». کنیزک برفت از خرما و مسکه طعامی خوش بساخت و بیاورد در
پیش ایشان بنهاد. ایشان آن می خوردند و بر رسول خدای می خندهند که
آن زراق و محتاب که محمد است، بر ما چنین تلبیسها می کند. خدای
تعالی گفت نه چنان است که ایشان می پندازند که آن درختی است از

قر دروزخ بر رسته بیخ آن آتشین و شاخ آن آتشین، هیچ درکتی نیست در دوزخ که نه از آن درخت شاخی بدان رسیده بود، میوه آن به زشتی چون سر دیوان، به زهرگنی چون سر ماران، هر میوه‌ای چند سبویی در آن هفتاد گونه زهر. سؤال: چرا ایشان را به لغتی خطاب کرد که ایشان آن را می‌نداشتند چون زقوم بعد ما که گفت بِلسانٰ عربیٰ مُبینٰ؟ جواب گوییم قرآن به هفت لغت است از لغات عرب نه همه به یک لغت، چنانکه در اخبار آمده است که نزل القرآن علی سبعة احرف كلّها شافِ کافِ، افریقی هم لغت عرب است ولکن بوجهل و قوم او مگر آن نشنیده بودند، از آن بود که نداشتند.

كَالْمُهْلِي يَقْلُى فِي الْبَظْوَنِ: چون ڈردنی زیت به گندایی و چون سیم گداخته و گوهرهای گداخته به گرمایی می‌جوشد در شکمهای کافران.

كَفْلَى الْحَمِيمِ: چون جوشیدن آب گرم سوزان.

خَدْوَهُ قَاعِلُوَةُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ: ندا آید که بگیرید آن کافر را و بخواری بشکشد او را تا میان دوزخ.

ثُمَّ صُبُوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ: پس فرو ریزید به زور او از آن عذاب آب سوزان.

دُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ: اورا گویند بچشم که تو عزیزی و کریمی. سؤال: چرا کافر را عزیز و کریم گفت بعد ما که کافر عزیز و کریم نبود و دروغ از خدای تعالی روانبود؟ جواب گفته اند که این سخن مالک و زبانیه گویند مر آن کافر را بر سبیل استهزا چنانکه قوم شعیب وی را گفتند **إِنَّكَ لَا أَنْتَ الْحَلِيمُ الْرَّشِيدُ** یعنی السفیه الغاوی. و گفته اند این بایاد دادن است بوجهل را که وی گفت من عزیز و کریم ام. و آن آن بود که روزی رسول علیه السلام او را تهدید کرد گفت «أولی لك فاولی». بوجهل گفت «ای مرا می‌گویی؟ والله ما فيها احد اعزّ متی انى انا العزيز

الکریم». آن وقت که او را در دوزخ عذاب می‌کنند آن سخن با یاد وی
دهند گویند اِنَّكَ آنَّتِ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ، ای بزرگ.

۴ *إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْرُونَ*: بدرستی که این است آنچه شما بدان می
بگمان بودید یعنی عذاب دوزخ. آن کافران گویند کجا اند محمد و یاران
وی که ایشان را می نبینیم. جواب ایشان باز دهنده که:

۸ *إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ*: بدرستی که پرهیزگاران از کفر و شرک و
معاصی در جایگاهایی باشند ایمن، ای ذات امِنٍ که اهل آن در آنجا
ایمن باشند از دوزخ و ایمن باشند از مرگ و ایمن باشند از زوال.

فی جَنَّاتٍ وَغَيْرِهِنْ: در باغ بستانها باشند و چشمها و جویهای روان.

۱۲ *يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدَسٍ وَإِسْبِرَقٍ*: می پوشند از جامها سندس و استبرق.
سؤال: این چه مژده‌گان است که متقیان را می دهد به پوشیدن سندس و
جامه استبرق بعد ما که پوشیدن آن عیب و نقص است؟ جواب گوییم نام به
نام ماند و بینهما بون بعید، گفته اند السندس ما رق من الدبیاج والاستبرق
ما ثخن من الدبیاج، و رقيق دیباي بهشت چنان بود که هفتاد هزار از آن
برهم چون برگ لاله ای بود. و گفته اند که سندس لباس آزادان بود و استبرق

۱۶ لباس بندگان ایشان باشد. و گفته اند که سندس جامه ای باشد که
استبرق جامه درونی ایشان باشد. و گفته اند سندس جامه ای باشد که
مانند آن در دنیا ندیده باشند و استبرق جامه ای باشد که مانند آن در دنیا
دیده باشند. گویند استبرق پارسی است معرَب مُتَقَابِلِينَ: روی فارویان

۲۰ باشند، و گفته اند با حور العین متقابل باشند. و گفته اند متقابلین عند
الزيارة؛ و آن آن بود که بهشتی چون خواهد که دوستی را بینند در ساعت
تختش فا پریدن آید و تخت آن دیگر فا پریدن آید هر دو در هوا فراهم رسند
یکدیگر را زیارت کنند، چون خواهند که باز گردند همچنان تخت ایشان
با پس شود و ایشان یکدیگر را می بینند تا آنگه که با درجهت خویش

رسند. و گفته اند متقابلين يوم الضيافه؛ و آن آن بود که خدای عزوجل ايشان را بريک خوان بنشاند چنانکه روی يكديگر را می بینند.

کذلک : چنين باشد حال ايشان که ترا بگفتيم يا محمد وَزَوْجُنَا هُمْ بِحُورِ عينٍ : و قرين کرده باشيم ايشان را با حور عين، کنيزکان نکوروی نکوچشم فراخ چشم، حور جمع احور و حورا باشد و احور و حورا آن بود که سپيده چشممش سپيد باشد و سياهه سياه به غايت حسن، و عين جمع اعين و عينا بود و اعين و عينا فراخ چشم بود. و گفته اند معناه بيض الوجه خضر الثياب صفر الحلی، يُلْنَ نحن الناعمات فلا تبوس ابداً و نحن الراضيات فلا نسخط ابداً و نحن المقيمات فلا نظعن ابداً طوبى لمن كتا له و كان لنا.

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ أَمِنِينَ : فرا خواهند در آنجا هر ميوه که ايشان را آرزو کند، چندانکه گفتند بياريد بدريشان رسيده باشد، آمنان باشند از همه آفات.

لا يَدْعُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى : نچشند در آن بهشت هيج مرگی مگر مرگ اول. سؤال : چرا گفت إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى بعد ما که در بهشت هيج مرگ نبود، نه اول و نه آخر؟ جواب گفته اند إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى بعد الموته الاولى، چنانکه جاي ديگر گفت إِلَّا مَا قَدْ سَلَقَ، اي بعد ما سلف. و گفته اند معناه لا يذکرون فيها الموت الا الموته الاولى زيرا که از آن ديگر موت — که در گور بود از پس سوال منکر و نکير — ايشان را آگاهی نبود که ايشان را گفته باشند نَمَ نَوْمَةَ العَرْوَسِ . و گفته اند معناه لا يرون فيها الموت الا الموته الاولى حين يذبح بين الجنة والنار وَقَيْهُمْ عَذَابُ الْجَحِيمِ : و برهاينده بود ايشان را خدای از عذاب دونخ.

فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ، اي بفضلِ من ربک : آن به فضلی بود از خدای تونه به خيرات و هنر ايشان ذلک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ : آن است آن پیروزی بزرگ.

فَإِنَّمَا يَسْرُنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ : بدرستی که ما آسان گردانیدیم خواندن این قرآن را بر زوان تو تا فراخورد آن آن بود که ایشان پند گیرند سؤال : یَسْرُنَاهُ این ها کنایت از خواندن قرآن است یا از قرآن ؟ اگر کنایت از خواندن قرآن است چرا نگفت یَسْرُناها بعدما که قرائت مؤنث است ، وگر کنایت از قرآن است واجب آید تا قرآن بر زبان رسول بود تا گفت یَسْرُنَاهُ بِلِسَانِكَ ؟ جواب گوییم یَسْرُنَاهُ این ها کنایت از قرائت وتلاوت قرآن است و لکن به لفظ تذکیر آورد زیرا که یک نام از نامهای قرائت قرآن است چنانکه خدای تعالی گفت وَقُرْآنَ الْفَجْرِ، ای : و قرائت الفجر . و گفته اند ما لا یتحقّق فیه التذکیر و التأبیث إِن شَئْتَ فَزَكِّرْهُ وَإِن شَئْتَ فَأَنْثِهُ .

فَازْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ : چشم می دار نصرت ترا و هلاکت ایشان را که ایشان چشم دارند گانند هلاکت ترا . و آن گروه که چشم بر مرگ رسول داشتند همه هلاک شدند بر دست رسول و یاران او .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة الجاثیة
برخواند سکن الله روعته و ستر عورته، از آنچه می ترسد خدای عزوجل اورا
ایمن کند و همه عیبهای او را بپوشد.

۴ لَهُمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنْ أَنْ لَهُ أَلْفَرِيزْ أَلْعَكِيمْ : سوگند به حلم خدای و به
ملک او که این سوره فرستادن نامه است از خدای نیست همتا درست کار
و درست گفتار. معنی این آیت گفته آمد.

۸ إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ : بدرستی که در آسمانها و زمین
نشانها است مر گروید گان را. اما نشانهای هستی خدای در آسمانها و
زمین آن است که اگریکی از ما در سرای شود سرایی بیند آراسته و مرافق آن
همه بساخته، خمهای آب نهاده و خوانهای آراسته و مهمانان بیند نشسته،
وی داند که این سرای را کسی بایست که بکرد و کدخدایی بود که
بساخت؛ ما نیز در این جهان نگریستیم آسمانی دیدیم چون کاز خانه
برداشته، زمینی چون بساطی باز کشیده، ستارگان چون چراغهای اور وخته
و در این جهان گوناگون طعام، واژ هرگونه خورنده بدان عیش می کنند،
دانستیم که این بی کدخدایی نتوانست بود. دیگر نشان هستی خدای
عزوجل آن است که عالم همه محدث است و حادث را چاره نبود از
 قادری، و نیز آسمان و زمین مؤلف و مرکب است و مؤلف مؤلف اقتضا

کند چنانکه بنا بانی اقتضا کند و کتابت کاتبی اقتضا کند. و گفته اند نشانهای آسمان شمس و قمر و کواكب است و نشانهای زمین نبت و شجر و جبال و عجایب است.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبْثُثُ مِنْ ذَائِبٍ أَيَّاتٌ لِقَوْمٍ يُوقَنُونَ : و در آفریدن شما و آنچه می پراکند خدای در جهان از جمنده نشانها است مر گروهی را که بی گمان باشند. اما نشان بر کمال قدرت خدا در آفریدن جانوران یکی آن است که همه جانوران را از سه چیز آفرید: آدمیان را از آب آفرید و پریان و دیوان را از آتش و فریشتگان را از هوا؛ و همه صورت گران جهان در صورت کردن چون فازین سه چیز رستد به عجز واگردند، زیرا که از آب و آتش و هوا کس صورت نتواند کرد مگر یک خدای رب العالمین. دیگر نشان بر کمال قدرت خدا در آفریدن جانوران آن است که همه مصوّران جهان در صورت گری چون فراتاریکی رستد به عجز واگردند، گویند در تاریکی صورت نتوان کرد و خدای تعالی به کمال قدرت نکوترین صورتی چون صورت مردم در تاریکترین جایی بیافرید چون رحم. سدیگر آن است که مصوّران عالم چون در صورت گری فاتنگی رستد به عجز واگردند، گویند در تنگی صورت نتوان کرد خدای عزوجل نیکوترین صورتی در تنگترین جایی چون مشیمه بیافرید تا دلیل بود بر کمال قدرت وی. چهارم حجت همه مصوّران جهان در صورت گری چون فا جان در آوردن رستد به عجز باز گردند، خدای عزوجل صورت مردم را بنگارید و جان در وی آورد تا دلیل بود بر کمال قدرت وی. پنجم حجت آن است که همه مصوّران جهان در صورت زیادت و نقصان نتوانند کرد تا اصل را نقص نکنند، خدای عزوجل جانوران را می پالاید به صنع لطیف خود بی آنکه اصل وی را نقص کند.

وَآخْتِلَافِ الْلَّئِينِ وَالنَّهَارِ: و در فاوای شب و روز و شدن و آمدن آن و ما

آنَزَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ : و در آنچه فرو آورد خدای از آسمان از میغ از روزی یعنی از باران فاختیا به آلازض بعده موقتها: زنده کرد بدان باران زمین را از پس مردگی و خشکی آن و تصریف آلتیاج: و در آن فادوا گردانیدن ۴
 بادهای جنوب و شمال و دبور و صبا آیات لِقَوْمٍ يَغْلُونَ: نشانهایی است مر گروهی را که خردمندی کنند و خرد را کاربندند تا حق را دریاوند. اما در شدن آمدن شب و روز هم فایده است و هم حجت؛ اما حجت از آن روی است که اگر گردیدن شب و روز طبیعی بودی بایستی که همه روز بودی یا همه شب بودی زیرا که آثار طبیع یک جنس بود، پس چون گاه ۸ شب تاریک بود و گاه روز روشن پدید آمد که آن صنعتی است نه طبیعی.
 تِلْكَ آیاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ: آن سخنان خدای است که می بر خوانیم بر تویا محمد، یعنی جبرئیل را می فرماییم خواندن آن بر تو و گفته اند تِلْكَ آیاتُ اللَّهِ یعنی دلایل الله و حجته نَتْلُوهَا عَلَيْكَ ای نعرضها ۱۲ علیک بِالْحَقِّ بسزا و درست فیایی حدیث بعده آللله و آیاته یوْمُئونَ: به کدام سخن از پس سخن خدای و به کدام حجت از پس حجت خدای بخواهند گروید که بدین نگرond.

وَيَنْ لِكْلِ آفَاكِ آثِيمِ: واویلی و عذاب سخت هر دروغ زنی را و ۱۶ برگردیده ای از حق بزمندی.

يَسْمَعُ آیاتُ اللَّهِ ثُلْثَ عَلَيْهِ: می شنود سخنان خدای و حجتهای خدای را که بروی می خوانند ثم يُصْرُّ مُسْتَكْبِراً: پس می ایستد و می استیهد بر کفر خویش گردن کشی کان لم یَسْمَعُنَها: گویی که خود نشنیدی آن را فَبَتَّرَهُ ۲۰ بِعَذَابِ آلِيمِ: بیا گاهان او را به عذاب درداک. این آیت در شأن نضر حارث آمد و قصه وی در و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشَرِّى لَهُوا الْحَدِيثَ گفته آمد.
 وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آیَاتِنَا شَيْئاً أَخَذَهَا هُرُواً: چون بداند از آیتهای ما چیزی فرا گیرد آن را به خندستانی أولیکَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ: ایشانند که ایشان را بود

عذاب خوارکننده، یعنی نضر را و مانند او را.

۴ مِنْ وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ : فرا پیش ایشان دوزخ است. سؤال: چرا گفت مِنْ وَرَآئِهِمْ جَهَنَّمُ بعد ما که دوزخ فرا پیش او است نه با پس او؟ جواب گوییم وَرَا خلف بود وَرَا قدام بود، زیرا که وَرَا آن بود که پوشیده بود، از تواری؛ فراپوشیده از کسی باشد که واپس او بود و باشد که فرا پیش او بود و اینجا قدام می خواهد وَلَا يُفْنِي عَنْهُمْ مَا كَسْبُوا شیتاً : و بی نیازی نکند از ایشان آنچه ساخته اند هیچ چیزی وَلَا مَا آتَحَدُوا مِنْ ذُنُونَ اللَّهِ أَوْلَيَاءَ : و نه آنچه فرا گرفته اند از دون خدای دوستانی و معبدانی وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ : و ایشان را بود عذاب دوزخ عذاب بزرگ.

۱۲ هَذَا هُدَىٰ : این قرآن هدی است، بازخواندنی است با حق و راه نمودنی و هویدایی وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِأَيَّاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِبْعِ الْيَمِّ : و آن کسان که کافراند به نشانهای خدای ایشان ایشان را بود عذابی از آن عذاب خوارکننده و دردناک، یعنی عذاب دوزخ.

۱۶ آَللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَخْرَ : خدای آن است که رام کرد از بهر شما دریا لِتَغْرِيَ الْفُلُكَ فِيهِ بِأَفْرِهِ : تا می رود کشتی در آن به فرمان او. و آن رفتن کشتی در دریا از عجایب صنع خدای است که کشتی بدان گرانی بر سر آب می رود و نیز به یک باد از هرسوی آن را می راند وَلِتَبْتَثُوا مِنْ فَضْلِهِ : و تا می جویید از افزونی نیکوی او، یعنی سفرها کنید در طلب علم و عبادت؛ گفته اند این فضل نعمت و معیشت بود وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ : و تا فراخورد آن آن بود که شما شکر کنید.

۴۰ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ : و رام کرد شما را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، بر سه معنی: یکی وَسَخَرَ لَکمْ بالتسبيح، یعنی همه تسبيح می کنند و مزد آن در دیوان مؤمنان می نویسند؛ دیگر معنی سخَرَ لَکمْ بالتَّبَعَ که همه طفیل و تبع شما اند و شما مقصود از آفریدن آن؛

سدیگر معنی سخّر لکم لمصالحکم و معاشکم جمیعاً منه: همه از او است.
گفته اند جمیعاً له همه او را است ولکن برای مصالح شما است این‌فى
ذلک آیات لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ: بدرستی که در آن نشانها و عبرتها است گروهی
را که دراندیشند به نظر و استدلال.

۴

قُلْ لِلَّذِينَ أَمْثَوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ آيَاتَ اللَّهِ: بگویا محمد آن کسان را
که گرویده اند تا درگذارند از آن کسان که می نترسند از عذاب و عقوبت
خدای. سؤال: چرا گفت لَا يَرْجُونَ آيَاتَ اللَّهِ نگفت عذاب الله؟ جواب
گوییم قرآن عربی است و عرب وقایع را آیام گویند. و گفته اند مراد از
این آن روزگارهای گذشته است که خدای تعالی در آن عقوبت کرد
کافران گذشته را. و گفته اند آیام الله الطوال فی النار لیُعَذَّبَ قوماً بِمَا كَانُوا
یَكْسِبُونَ: تا پاداش دهد خدای گروهی را بدانچه بودند می کردند، یعنی
مؤمنان را بدان صبر و احتمال که می کردند و کافران را بدان جفاها که
می کردند. این آیت در شأن عمر خطاب آمد که وی مردی بود زفت در
جاھلیت، چون مسلمان گشت از کافران می فروند. سؤال: لیجزی قوماً
خوانده اند و لیجزی فعل مجھول است پس چرا نگفت لیجزی قوم بعد ما که
مفقول مجھول به رفع بود؟ جواب گوییم براین قرائت مفعول مجھول در
لیجزی ضمیر بود و قوم مفعول ثانی بود، معناه لیجزی الجزاء قوماً، چنانکه
شاعر گوید:

۱۲

۱۶

۲۰

ولو ولدت تفیره جرو كلب لسب بذلك الجرو الكلابا
من عیل صالحاً فلیتفسیه: هر که کرد کارنیک تن خویش را کرد و من
آسأء فتنیها: و هر که بد کرد هم تن او را زیان دارد ثم إلى رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ:
پس آخر شما را با خدای شما گردانند روز قیامت تا داد شما از یکدیگر
بستانند و بدهند.

وَلَقَدْ أَتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالثُّبُورَةَ: بدرستی که ما بدادیم

فرزندان یعقوب را کتاب یعنی تورات **وَالْحُكْمَ** و درستی — یعنی بیان حلال و حرام، و گفته اند فصل خصومات و فرق میان حق و باطل، و گفته اند **الْحُكْمَ** درست کاری و درست گفتاری، یعنی بدین فرمودیم ایشان را — و پیغمبری دادیم ایشان را **وَرَزَقْنَا هُمْ مِنَ الْقَلِيلِ** : و روزی کردیم ایشان را پاکیزها و حلالها، یعنی من و سلوی **وَفَضَّلْنَا هُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ** : و افزونی نهادیم ایشان را بر جهانیان به فضل فضل نه فضل فضیلت، و گفته اند علی العالمین ای علی عالمی زمانهم.

وَأَتَيْنَا هُمْ بَيْتَنَا مِنَ الْآمِرِ : و بدادیم ایشان را هویدایها از کار دین و شریعت **فَمَا آخْتَلَفُوا** : خلاف نکردند **إِلَّا مِنْ تَغْدِيَةٍ مَا جَاءَهُمْ أَعْلَمُ** : مگر از پس آنکه آمد به ایشان دانش، یعنی قرآن و حجتهای حقی اسلام **بَغْيًا بَيْتَهُمْ** : بدخواهی میان ایشان که چرا محمد از بنی اسماعیل است نه از بنی اسراییل **إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْتَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ** **فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** : بدرستی که خدای تو حکم کند میان ایشان روز قیامت در آن خلاف که می کردند در حق و باطل.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَى شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَأَتَيْهَا : پس کردیم ترا یا محمد — ای: **أَمْرَنَاكَ بِفِرْمَدِيْمِ ترا** — به هویدایی از کار دین و شریعت — و گفته اند معناه: وصفناک علی شریعة من الامر — پس روی کن آن را **وَلَا تَتَبَعَّ** **أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** : و پس روی مکن کامهای آن کسان را که ندانند، یعنی کافران که می گویند یا محمد تا کی از این خلاف و اختلاف، توبا ما بساز تا ما با توبسازیم.

إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنِوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا : بدرستی که ایشان بی نیازی نکنند از تو از عذاب خدای چیزی **وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بِعَصْمِهِمْ أَفْلَأَاءُ بَعْضٍ** : بدرستی که ستمکاران برخی زایشان دوستان برخی باشند **وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ** : و خدای دوست دار و یار پرهیزگاران است.

هَذَا بَصَارَتُ لِلنَّاسِ : این قرآن حجتهاهی هویدا است مردمان را که بدین فا
بینند فرا حق وَهُدًی وَرَحْمَةً لِقَوْنَوْنَ : و راه نمودنی و سبب رحمتی است
مر گروهی را که بی گمان باشند.

۴ **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ آخْرَحُوا أَلَّا سَيِّئَاتٍ أَنْ نَجْعَلُهُمْ كَالَّذِينَ أَمْثَوْا وَعَمِلُوا أَصَالِحَاتٍ**
سواء مَحْيَا هُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَعْكُمُونَ : ای چنان پنداشتند آن کسان که
کردند بدیها که ما کنیم ایشان را چنان کسان که بگرویدند و کردند
کارهای نیک تا یکسان و برابر باشند در زندگانی و مرگ ایشان با مؤمنان
بد حکمی است آنچه ایشان می کنند. و گر سوae به رفع خوانی یکسان
۸ است زندگانی ایشان و مرگ ایشان، یک از دیگر بتر.

۱۲ **وَخَلَقَ اللَّهُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ** : و بیافریدست خدای آسمانها و زمین
را بحق، ای مقدمه لیوم الحق، تا چه بود و لنجزی گل نفس بِمَا كَسَبَتْ : تا
پاداش دهنده هرتنی را بدانچه کرد وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ : و برایشان ستم نکنند،
ای لاينقص من ثواب خیراتهم ولا يزاد على جزاء سيئاتهم.

۱۶ **أَفَرَايَتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهَ هَوْيَهُ** : ای دیدی – یعنی چه بینی، ای: چه
گویی – آن کس که فرا گرفت خدای خویش را به هوای او، و آن
بت پرست باشد که هربتی که او را خوشت آید آن را پرستد و اصل
پرستیدن ایشان را هوای بود زیرا که آن را هیچ حجتی نیست. و گفته اند
در این تقدیم و تأخیر است معناه ارایت مَن اتَّخَذَ هَوَاهَ اللهَ، هوا را خدای
گیرد، یعنی چنانکه فرمان خدای رانگه باید داشت وی هوای تن نگه
دارد. و گفته اند این صفت گروهی است از مشرکان که هر چه ایشان را
۲۰ نیکو آید آن را پرستند، مردم و گاو و خرو اسب و درخت و نبات تا سنگی
که ایشان را نیکو آید آن را سجود کنند گویند حسن او از اجزای نور است
وَأَصْلَهَ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ : و گم کرد او را خدای بروفاق علمی که او را بود که
وی سزای آن گمراهی است وَخَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ : و مهر نهاد بر شنوایی

او و دل او تا حق را فرا نشود و در نیا و د و جعل علی بصیره غشاوه: و کرد بر
بینایی دل او پوششی از نکرت فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ: که راه نماید او را از
پس آنکه خدای او را راه ننماید آفلا تَذَكَّرُونَ: ای درنه اندیشید تا بدانید که
بی هدایت خدای کس راه نیابد.

۴

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاةُنَا الْأَلْدُنْيَا: کافران گفتند زندگانی نیست مگر این
زندگانی ما که نزدیک تر است نَمُوتُ وَنَخِيَا: می میریم و زنده می شویم.
سؤال: چرا گفتند زندگانی نباشد مگر اینچه ما در آنیم پس گفتند نَمُوتُ
وَنَخِيَا، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم تناقض در قول کافر غریب
نبود در قول خدای تناقض نبود. و گفته اند نَمُوتُ وَنَخِيَا معناه مادران و
پدران ما می میرند و فرزندان می زینند. و گفته اند معناه گروهی می میرند و
گروهی می زیند. و گفته اند مقدم و مؤخر است نحیا و نموت یک چندی
بزیسم آنگه بمیریم و آنکه بمرد هرگز زنده نگردد وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الَّدَّهُرُ: و
هلاک نکند ما را مگر روزگار وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ: و نیست ایشان را
بدان هیچ دانش اِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُونَ: نیستند ایشان مگر که می اندیشند و به
اندیشه و پنداشت سخن می گویند.

۸

۱۲

وَإِذَا أُتُلِيَ عَلَيْهِمْ أَيَّاً نَّتَابَتِنَاتِ: و چون برخوانند بر ایشان آیتهای ما هویدا
ما کان حَجَّتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَتُنُّتُوا بِأَيَّاً نَّتَابَتِنَاتِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: نبود جواب ایشان
مگر آنکه گویند بیارید پدران و مادران ما را زنده کنید ایشان را اگر
هستید راست گویان. و این نه جواب بود که بهانه بود زیرا که رسولان
نمی گفتند که خدای در این جهان خلق را زنده کند لابل می گفتند روز
قيامت خلق را زنده کند.

۲۰

فَلِلَّهِ يُحِيِّكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ: بگو خدای زنده
کند شما را پس بمیراند شما را پس باهم آرد شما را روز قیامت. گفته اند
اندر این تقدیم و تأخیر است یعنی یمیتکم ثم یحییکم لسؤال منکر و نکیر

ثم يجمعكم الى يوم القيمة لا رتب فيه: جای شک نیست در آن روز لَا
تَرَابُوا فِيهِ: و بگمان مباشد در آن روز و لکنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَغْلُمُونَ: و بیک
بیشتر مردمان می ندانند حقی قیامت.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: و خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین
وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ: و آن روز که برخیزد قیامت يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطَلُونَ: آن روز
بود که زیان کار گردند تبه کاران. گفته اند آن روز پدید آید زیان کاری
ایشان، وزیان کاری کافران آن بود که از بهشت جاوید بازمانند و در
دوزخ جاوید گرفتار آیند.

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً: و بینی هر گروهی را آن روز فاهم آمده و به زانو
درافتاده. و آن آن روز بود که دوزخ را بیارند، چون به عرصات قیامت
نزدیک آید بنزد نریدنی که در همه دشت قیامت کس نماند که نه همه به
زانو دراوفتند و می گویند نفسی نفسی كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَىٰ كِتَابِهَا: هر گروهی
را می بازخوانند با نبسته ایشان. گفته اند آن کتاب روزنامه ایشان باشد و
گفته اند آن کتاب نبسته سعادت و شقاوت باشد و گفته اند آن کتاب
کتاب آن امت باشد چون قرآن و تورات و انجیل الْيَوْمَ ثُجَرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ:
گویند ایشان را امروز پاداش دهند شما را آنچه بودید می کردید.

هَذَا كِتَابُنَا يَنْتِطِقُ عَلَيْنِكُمْ بِالْحَقِّ: این است نامه ما گواهی می دهد بر
شما بسزا و درست. گفته اند که این لوح محفوظ است و گفته اند روزنامه
بندگان است إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: بدرستی که ما بودیم که
می نبستیم آنچه شما می کردید. سؤال: اینجا می گوید که ما می نبستیم
کردار بندگان و جای دیگر می گوید و رسالنا لدیهم یکتبون نه این تناقض
بود؟ جواب گوییم نسخت کردار بندگان جز بود و استنساخ جز بود،
نسخت از حفظه بود و استنساخ آن بود که خدای عزوجل از آن نسخت
حفظه با دیگر گرداند هر چه هزل و خطأ بود و نسیان بیوکند و هر چه جد و

قصد بود اثبات کند.

فَإِنَّمَا الَّذِينَ أَمْتُوا وَعَمِلُوا الْأَصْحَاحَاتِ : اما آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک قَيْدِ خَلْهُمْ رَبِّهِمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَرْزُ الْمُبِينُ : در آرد ایشان را خدای ایشان در بهشت او به رحمت او آن است آن پیروزی هویدا.

وَإِنَّمَا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفْلَمْ تَكُنْ أَيَّاتِي ثُنْلَى عَلَيْنِكُمْ : و اما آن کسان که کافر بودند ایشان را گویند ای نبود آیتهای ما که می برخوانندن بر شما فَآشْكَنْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا مُجْرِمِينَ : و شما گردن کشی کردید از پذیرفتن و بودید گروهی گنه کاران به جرم کفر و معاصی.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ : و چون گفتندی که وعده خدای به بودن قیامت حق است وَالسَّاعَةُ لَا رَبَّ فِيهَا : و قیامت نزدیک است که در آن جای شک نیست بشک مشوید در آن قُلْتُمْ مَا نَدْرَى مَا السَّاعَةُ : شما گفتید که ما ندانیم که قیامت چیست إِنْ نَظَنُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَخْرُ بِمُسْتَيْقِنِينَ : نمی اندیشیم ما مگر اندیشهای که از اندیشه به اندیشه می اوفیم و هیچ گونه به یقین می نرسیم.

وَبَدَالَّهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا : و پدید آید ایشان را آن روز بدیهای آنچه کردند، یعنی هر چه می کردند در دار دنیا همه آن روز ببینند در نامه؛ و گفته اند سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا ای عقوبات ما عملوا پدید آید ایشان را عقوبتهای آنچه می کردند در دنیا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ، ای: دار و لحق و نزل بهم: در رسید بدیشان آنچه بدان می استهزا کردند، و گفته اند معناه در رسد در ایشان عقوبت استهزا ایشان.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسِيْكُمْ كَمَا نَسِيْتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا : و گویند ایشان را که امروز فروگذاریم شما را در عذاب چنانکه فرو گذاشتید شما در دار دنیا ساختن این روز را وَمَأْوِيْكُمْ آلتَارُ : و جایگاه شما دوزخ است وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ : و نبود شما را هیچ یاری کنندگان که شما را از عذاب خدای نگه

دارند.

ذِكْرُمْ بِأَنْكُمْ أَتَحْدَثُمْ إِيَاتِ اللَّهِ هُزُواً وَعَرِثْكُمْ الْحَيَاةُ الْأَلْهَنِيَا : آن عذاب شما را بدان است که شما فراگرفتید در دار دنیا آیتهای خدای را به بازی و فریفته کرد شما را زندگانی نخستین فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا : امروز که روز ۴ عذاب است بیرون نیایید از آن دوزخ و گریخرجون به لفظ مجھول خوانی: بیرون نیارند ایشان را **وَلَا هُمْ يُسْتَغْبَطُونَ** : و نه از ایشان آشتی خواهند، ای نه ایشان را بازگردانند با دنیا تا آشتی کنند.

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ الْسَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ : خدای را است و خدای را سزد سپاس و آزادی و ستایش که خداوند آسمانها و زمین است و مهتر و پروردگار همه جهان و جهانیان است، و گفته اند معناه خدای را حمد واجب است بر اهل هفت آسمان و هفت زمین و بر همه جهانیان.

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ، ای: وله الالوهية والربوبية والعزة ۱۲ والسلطان و القوة: او را سزد بزرگواری و خدایی در آسمانها و زمین. و گفته اند **وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ** او را رسد تکبر بر اهل هفت آسمان و هفت زمین و **هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**: او است نیست همتا درست کار و درست گفتار. مقاتل ۱۶ گوید من قرأ هاتین الآیتین فقد اقر الله بالقدرة فاذا قرأهما فليسأل ربہ سداداً فانه يجاب.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة الاحقاف
برخواند بدهد او را خدای تعالیٰ به عدد هریک دانه که در دنیا است ده
نیکی

۴ حم، ای حُم ما هو کائن، ای قضی ما هو کائن؛ و معانی این گفته
آمد.

تَنزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ : این سورة فرستادنی است و گفتن
نامه ای است از خدای نیست همتا درست کار درست گفتار.

۸ قَالَ رَبُّكَ لِلْجِنَّاتِ إِنَّمَا أَنْتُمْ تَرْكَبُ الْأَسْمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْتَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ : نیافریدیم ما آسمانها و
زمین را و آنچه میان آنست از خلق و عجایب مگر بسزا و درست. گفته اند
الا الا ظهار الحق، و گفته اند بالحق ای لتحقيق الوعد و الوعید، و گفته اند
بالحق ای مقدمه لیوم الحق، و گفته اند بالحق ای بقوله کُنْ فَيَكُونُ وَأَجْلِي
۱۲ مُسْمَىٰ : و زمان زده نام برده وَآلَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا وَمُغْرِضُونَ : و آنکسان که
کافراند از آنچه ایشان را بیم کرده اند روی بگردانید گانند.

۱۶ قُلْ أَرَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ : بگویا محمد ای دیدی آنچه آن را می
خدای خوانید از فرود خدای آزوئی ما ذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ : فرا من نمایید که
ایشان چه آفریده اند از زمین و در زمین تا آن نشان خدای ایشان کند آم لَهُم
شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ : یا هست ایشانرا هنباری در آسمانها ائٹونی بِكِتابِ مِنْ قَبْلِ

هَذَا : بِهِ مِنْ آرِيدَ نَامَهُ اَيْ پِيشَ از اين قرآن حجت خدای ايشان را آزو آثاره مِنْ عِلْمٍ : يَا يَقِينِي از دانش ، و روایت کرده اند از حجت إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ : أَكُرْ هستی راست گویان . یعنی گرهمی دعوی خدایی کنید چیزی را بدون خدای ، حجتی باید از عقل یا از کتاب یا از اخبار چون از این هرسه روی حجت نیست پدید آمد که دروغ می گویند .

وَمَنْ أَصْلَلَ مِنْ يَدِهِ مِنْ ذُوْنَ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَقِيمَةٍ : وَ كَه باشد گم راه ترا آنکس که می خدای خواند دون خدای چیزی را که خود او را پاسخ نکند تا روز قیامت ، بت با بت پرست وَهُمْ غَنِمٌ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ : و

۸ ایشان از خواندن آن بت پرستان بی آگاهی اند وَإِذَا حُشِرَ الْنَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءٌ : وَ چون برانگیزند مردمانرا از گور بباشد آن معبدان مر عابدان را دشمنان که از ایشان تبرآ کند و بر ایشان خصی کنند وَ كَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ : و بباشد به پرستیدن ایشان مر ایشان را انکار کننده ، گویند ما كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ . و گفته اند معناه : عابدان تبرآ کنند از معبدان ، گویند وَاللَّهِ رَبُّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ .

۱۶ وَإِذَا ثُنِلَ عَلَيْهِمْ أَيْاثِنَا بَيِّنَاتٍ : وَ چون برخوانند بر ایشان سخنان ما را هویدا قان آَلَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ : گویند کافران مر حق را چون بدیشان آید ، یعنی قرآن هَذَا سِخْرَمِينْ : این جادوی است هویدا . گفته اند این حق مراد از این قرآن است که کافران می گفتند که قرآن جادوی است که اهل لغت همه از این عاجز آمدند و نیز دلها را بمنی گرداند . و گفته اند مراد از این حق بعث است که کافران چون خبر قیامت شنیدندی گفتندی این جادوی است زنده کردن مرده .

۲۰ آم يَقُولُونَ آفْرِيهُ ، ای بل يَقُولُونَ آفْرِيهُ ، و گفته اند معناه آیقولون افتریه ، و گفته اند این آم مبادله است : یا می گویند که محمد این قرآن را از خویشن فرابافته است قلن إِنِّي آفْرِنَتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا : بگویا محمد گر من

این قرآن را از خویشتن فرابافتہ ام من افتادم و به عذاب خدای گرفتار آمدم
شما پادشاهی ندارید مرا از عذاب خدای چیزی هوَاعْلَمُ بِمَا تُفْيِضُونَ فیه : او
داناتر بدانچه شما گفت گوی کنید در آن از حدیث من کفی بِه شهیداً
٤ بَنِی وَبَنِّئِكُمْ : بسنده است خدای گواه میان من و میان شما بر صدق من وَ
هُوَالْفَقُورُ الرَّحِيمُ : او است آمر زگار به تاخیر عذاب و بخاینه بر مؤمنان.
قلْ مَا كُنْتُ بِذِدْعَاءِ مِنْ آرْثُلِ : بگویا محمد نبودم و نیستم من نوایی از
رسولان که می چندین تعجب باید کرد شما را از آنکه می گوییم که من
رسول خدای ام. گفته اند که این جواب کافران است و گفته اند جواب
مؤمنان است، گر بر جواب کافران رانی سبب آن بود که کافران رسول را
می گفتدند: گر می خبر کنی از آسمان و از قیامت از غیب بگوتا فردا به تو
و به ما چه خواهد بود، این آیت در جواب ایشان آمد. و اگر بر جواب
مؤمنان رانی سبب آن بود که پیغمبر صلی الله علیه خوابی دید هجرت گاه
مؤمنان را، دیگر روز بگفت که: اریتُ مهاجرکم ارضًا سبخةً ذات نخل،
یعنی المدینه. یاران از آنکه در جفاهای اهل مکه درمانده بودند شتاب
می کردند و می گفتدند: یا رسول الله پس کی خواهد بود هجرت گاه ما؟.
١۲ خدای عزوجل این آیت را در جواب ایشان فرو فرستاد گفت بگو و ما آذری
ما يُفْعَلُ بِى وَلَا يُكْمَ : من می ندانم که چه خواهند کرد به من یا به شما این
آتیبُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيْ : پس روی نمی کنم مگر آن را که به من وحی می کنند
وَمَا آنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ : و نیستم من مگر بیم کننده ای هویدا.
١۶
قلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرُتُمْ بِهِ : بگویا محمد ای چه بینید و چه
گویید اگر این قرآن از نزد خدای است وحی و تنزیل او و شما منکرو
کافرید این را و شهید شاهد می بنی اسرائیل علی مثیله: و گواهی داد گواهی از
فرزندان یعقوب بر مانند آن گواهی که خدای داد و رسول داد بر صدق
قرآن. گفته اند این گواه از بنی اسرائیل عبد الله بن سلام است و گفته اند

بُحِيرَى رَاهِب اَسْت وَيَامِينَ بْنَ يَامِينَ فَآمَنَ وَآسْتَكْبَرْتُمْ : وَى بَكْرُوِيد وَشَما
گَرْدَنْ كَشَى كَرْدِيد اَزْ كَرْوِيدِنْ چَنِينْ نَكُوبُود اَنْ آللَه لَا يَهِىءِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ :
بَدْرِسْتِي كَه خَدَى رَاهِ نَنْمَايِد گَرْوَه سَتْمَكَارَان رَا ، مَادَم كَه بَرْ آن ظَلْم
بَاشِنَد وَبَا نَظَرْ نَكْرَدِند . وَ گَفْتَه اَنْد لَا يَهِىءِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ إِلَى الْحَجَةِ ، وَ
٤ گَفْتَه اَنْد إِلَى الْجَنَّةِ .

وَقَالَ آلَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ أَمْتَأْنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ : وَ گَفْتَنَد كَافِرَان
مرْمَؤْمَنَان رَا كَه اَكْرَ اِين دِين مُسْلِمَانِي بَه بُودِي اِينَهَا پِيشْ نَكْرَفْتَنَدِي بَدَان
برْ ما . گَفْتَه اَنْد اِين سخَنْ كَافِرَان مَكَه گَفْتَنَد مرْمَؤْمَنَان رَا كَه اَكْرَ دِين
٨ مُسْلِمَانِي بَه بُودِي چَوْن سَلْمَان فَارِسِي وَبَلَال حَبْشِي وَصُهَيْب رُومِي وَ
بُودَر غَفارِي بَرْ ما مُحْتَشَمَان قَرِيشِي پِيشْ نَكْرَفْتَنَدِي بَدَان . وَ گَفْتَه اَنْد كَه
اِين سخَنْ كَافِرَان اَهَل كَتَاب گَفْتَنَد كَه اَكْرَ اِين دِين اِسْلَام حق بُودِي اِين
١٢ اِجْلَاف اَمِيَان بَدَان بَرْ ما پِيشْ نَكْرَفْتَنَدِي وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسِيقُولُونَ هَذَا إِفْكَرْ
قَدِيمِمْ : وَ چَوْن رَاهِ نِيَا فَتَنَد بَدَين دِين وَ كَتَاب زُودَا كَه گُويِنَد اِين دروغِي
است دِيرِينَه .

وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً : وَ از پِيشْ اِين قَرَآن كَتَاب مُوسَى —
يعْنِي تُورَات — پِيشْ وَا بُود وَ سبَب رَحْمَت بُود وَ گَواه بُود بَرْ صَدَق اِين قَرَآن
١٦ وَ موافق اِين بُود وَ هَذَا كِتَابُ مُصَدِّقُ : وَ اِين قَرَآن كَتابِي اَسْت باورِدارَنَدِه
همَه كَتابَهَايَ اول رَا وَ موافق بازان در اصول دِين لِسَانَ عَرَبِيَّاً : بَه لغَت تازِي
لِيُنْدِرَآلَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشَرِي لِلْمُخْسِنِينَ : تَا بِيمْ كَنِي آن كَسَهَا رَا كَه سَتَمْ كَرَدِند
٢٠ بَرْ خَوِيشْتَنْ بَه شَرَك وَ تَا مَرْدَگَان بُود نَكُوكَارَان رَا .

إِنَّ آلَّذِينَ قَاتَلُوا رَبِّنَا آللَه ثُمَّ آسْتَقَامُوا : بَدْرِسْتِي كَه آن كَسان كَه گَفْتَنَد
خَدَى ما آللَه اَسْت بَس رَاسْت بِيَسْتَادِند فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُنْ يَخْرُجُونَ : بِيمْ
نبُود بَرْ اِيشَان وَنَه اِيشَان اِندُوهَگَن شُونَد . اِين آيت رَا تَفْسِيرَهَا كَرَدَه اَنَّد ،

اقاویل مفسران در این گفته آمد در حم السجدة.
 اولئکَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ : ایشانند اهل بهشت جاویدان باشند در آنجا پاداشی بدانچه بودند که می‌کردند از خیرات. ۴

وَوَصَّيْنَا إِلَيْنَا بِوَالِدَيْهِ حُسْنَاً : بفرمودیم ما مردم را بجای مادر و پدر نیکوی کردن — و اگر احسانًا خوانی: نیکوی کردنی — خاصه بجای مادر، چرا زیرا که حملتنه امهه گرها وَوَضْعَتْهُ گرها : برداشته است مادر او را به دشخواری و بنهاده او را به دشخواری. گرها به فتح کاف مشقت است و گرها به ضم کاف اکراه بود، در این موضع هر دو خوانده‌اند ولکن گرها به فتح کاف به زیرا که در حمل و حبل مشقت است اما اکراه نیست و حمله وَفِصَالَةُ ثَلْثُونَ شَهْرًا : و بار برداشتن اوتا به وقت ولادت و شیر باز کردن او یعنی جمله حمل و فطام او سی ماه بود، شش ماه اقل حمل بود و بیست و چهار ماه اکثر رضاع، جمله سی ماه رنح آن کودک کشیده بود حتیٰ إِذَا بَلَغَ أَشْدَهُ وَبَلَغَ أَرْبَعَنَ سَنَةً : تا آنگه که برسد به قوت خویش از پانزده سالگی تا به سی سالگی و برسد به چهل سالگی. و این آیت در شأن بوبکر صدیق آمد که مادر و پدر و اب و عویش به اول ابا می‌کردند از مسلمانی و بوبکر از آن تنگ دل می‌بود و با ایشان برای اسلام عنف می‌کرد، خدای عزوجل در این آیت وی را وصیت کرد در باب ایشان. چون بوبکر رضی الله عنه نیک فرزندی بجای آورد خدای عزوجل ایشان هر دو را آشنایی داد؛ بوبکر بدان شادیها کرد قات رَبِّ آفیعی آن آشْكُرْ زِعْمَتَكَ اللَّهِي آنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ : گفت ای بار خدای من مرا الهام کن و توفیق ده مرا تا شکر کنم آن نعمت ترا که نکوداشت کردی بدان مرا و مادر و پدر مرا وَآنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضِيهُ : تا کنم کار نیک که

بِسْنَدِيْ تُوَّاَنْ رَاَ وَأَصْلِحْ لِي فِيْ ذَرِيْتِيْ : وَبِسَامَانْ مَرَا دَرْفَرْزَنْدَانْ مَنْ .
كَفْتَه اَنْدَ مَعْنَاهْ : اَفْرَحْ قَلْبِي بَاسْلَامْ ذَرِيْتِيْ ، وَكَفْتَه اَنْدَ مَعْنَاهْ : بَارْكَ لِي فِيْ
ذَرِيْتِيْ إِنَّى ثَبَثَ إِلَيْنَكَ وَإِنَّى مِنَ الْمُسْلِمِينَ : مَنْ بازْگَشْتَه اَمْ بَا تَوْبَهْ تَوْبَهْ وَمَنْ اَزْ
مَسْلَمَانَانْ .

٤

٨

١٢

١٦

أَوْلَئِكَ الَّذِينَ يَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَخْسَنَ مَا عَمِلُوا : اِيشَانَدَ آنْ كَسَانْ كَهْ فَرَا^١
پَذِيرَنْدَ اَزْ اِيشَانْ نِيكَوتَرِينْ آنِچَهْ كَرْدَنْدَ وَيَتَجَاوَزْ عَنْ سِيَاتِهِمْ : وَدَرْ گَذَارَنْدَ
بَدِيهَا اَزْ اِيشَانْ . گَرِيَتَقَبَّلُ وَيَتَجَاوَزْ بَهْ فَتَحْ يَا خَوانِيْ : پَذِيرَدَ وَدَرْ گَذَارَدَ
خَدَائِيْ اَزْ اِيشَانْ ، وَگَرْ نَتَقَبَّلُ وَنَتَجَاوَزْ بَهْ نُونْ خَوانِيْ مَعْنَاهْ : خَدَائِيْ گَفْتَ مَا
فَرَا پَذِيرِيمْ وَدَرْ گَذَارِيمْ اَزْ اِيشَانْ . سَوَالْ : چَرا گَفْتَ يَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَخْسَنَ مَا
عَمِلُوا فَرَا پَذِيرِيمْ اَزْ اِيشَانْ نِيكَوتَرِينْ آنِچَهْ كَرْدَنْدَ بَعْدَ مَا كَهْ هَمَهْ طَاعَتَ
اِيشَانْ اَفْضَلَ وَمَفْضُولَ بَپَذِيرَدَ نَهْ هَمَيْ اَحْسَنَ وَبِسْ؟ جَوابْ گَوِيِيمْ
اَحْسَنَ الاعْمَالَ هَمَهْ خَيْرَاتَ درْ آنْ درَآيَدَ كَهْ بَپَذِيرَنْدَ ، دِيَگَرْ مَعْنَى اَخْسَنَ مَا
عَمِلُوا : آنْ نِيكَوتَرِينْ كَرْدَارِ اِيشَانْ بَهْ ثَوَابْ بَزَرْ گَتَرِينْ بَرْ گَيِيرِيمْ وَدِيَگَرْ
كَارَهَائِيْ مَفْضُولَ اِيشَانْ رَا هَمْ بَهْ نَرَخْ آنْ بَهْيَنْ بَرْ گَيِيرِيمْ فِيْ اَصْحَابِ الْجَنَّةِ ،
اَيْ مَعْ اَصْحَابِ الْجَنَّةِ : بَا اَهَلْ بَهْشَتَ درْ بَهْشَتَ فَرْوَارِيمْ اِيشَانْ رَا وَغَدَهْ
اَصِدْقُوفَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ : اِينْ آنْ وَعْدَه رَاستَ اَسْتَ كَهْ اِيشَانْ رَا وَعْدَه
مَىْ كَرْدَنْدَ .

٢٠

وَالَّذِي قَالَ لِوَالَّدِيهِ أَفِ لَكُمَا : وَآنَكَهْ گَفْتَ مَادَرَ وَپَدَرَ خَوِيشَ رَا كَهْ
بَنْحَشَكَ بَادَا شَمَا رَا . اِينْ وَالَّذِي گَفْتَه اَنْدَ رَاجِعَ اَسْتَ بَا وَوَصِيَّتَا
الْإِنْسَانَ ، اَيْ وَوَصِيَّنَا اِيْضًا الَّذِي قَالَ لَوَالَّدِيهِ . وَكَفْتَه اَنْدَ رَاجِعَ اَسْتَ بَا فِي
اَصْحَابِ الْجَنَّةِ ، اَيْ وَيِزْ درْ بَهْشَتَ بَودَ؛ وَآنْ عَبْدَ الرَّحْمَنْ بَنْ اَبِي بَكْرَ
بَودَ ، بَهْ اَوْلَ مَىْ اَسْتِيهِيدَ بَا مَادَرَ وَپَدَرَ وَ اِيشَانْ رَا مَىْ گَفْتَ اَتَعَدَّ اِنَّى اَنْ اُخْرَجَ .

ای می وعده کنید مرا که مرا از گور بیرون آرند وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی :
بدرستی که گذشت گروهان بسیار پیش از من و هیچ کس از ایشان زنده
نگشت وَهُمَا يَسْتَغْيِثَانِ اللَّهَ وَنَلَكَ أَمِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ : و ایشان فریاد
می خواستند به خدای که یا رب او را آشنایی کرامت کن و او را می گفتند
ای بد بخت تو نیز بگرو که وعده خدای به بودن قیامت حق است فَيَقُولُ مَا
هَذَا إِلَّا آساطِيرُ الْأَوَّلِينَ : و او می گفت نیست این سخن مگر اوسانهای
پیشینان. این آیت در شان عبدالرحمن بن ابی بکر آمد، هر چند به اول ابا
می کرد از مسلمانی، آخر خدای عزوجلت او را به دعای مادر و پدر آشنایی و
مسلمانی کرامت کرد و نکو مسلمان گشت.

۱۲ اُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقُولُ : ایشانند آن کسها که سزا گشتست بر
ایشان گفتار وعید. سؤال : چگونه گویی که عبدالرحمن مسلمان شد، نه
او است که سزا گشت بروی گفتار وعید؟ جواب گوییم اُولَئِكَ یعنی آن
قرون ماضیه که از پیش گفت وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِی فی أَمِّ قَدْ خَلَتْ
مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ : اندر گروهانی که گذشتند پیش از ایشان از
پریان و آدمیان اِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ : که ایشان بودند زیان کاران بهشت از
دست بداده و دوزخ حاصل آمده.

۱۶ وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا : و هری و همه ای را پایگاهها است از آنچه
کردند، یکی کار برای دنیا می کند و یکی برای مولی و یکی برای عقبی.
۲۰ سؤال : چرا گفت وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ بعد ما که بیشتر را در کرات است نه
درجات؟ جواب گفته اند که این درجات تفاوت بندگان است در کردار
در این جهان چنانکه بگفتیم، و گفته اند این درجات آخرت است معناه:
ولکل درجات او در کات ماما عملوا و لِيَوْقَتُهُمْ أَعْمَالَهُمْ : و هراینه تمام بدهد
ایشان را خدا جزاء کردارهای ایشان وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ : و بر ایشان ستم
نکنند.

وَيَوْمَ يُغْرِضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى آنَارِ: وَآنِ روزِ که روز قیامت بود عرضه
کنند آن کسان را که کافرند بر آتش آذہبِتُمْ طَبِیَاتِکُمْ فی حَیَاتِکُمْ آلَدُنَا: ۴
ایشان را گویند ای ببردید خوشیهای شما در زندگانی نخستین. این
خطاب بر مرائیان رانند و بر متوفان رانند، چون بر مرائیان رانی معناه
طیباتکم ای حسناتکم یعنی ثواب حسناکم، و گر بر متوفان رانی طیباتکم
یعنی لذایذکم و شهواتکم من الجنة فی حیوتکم الدنیا، ای: از خویشن
ببردید مژها و راحتهای بهشت در داردنیا بدان تنعم و توسع شما و بدان
کامرانی شما و آسَنَمَّتَعْتَمِ بِهَا: و برخورداری گرفتید بدان فَالْيَوْمَ تُجَزَّوْنَ
عذاب الْهُوْنَ: امروز پاداش دهنده شما را عذاب خواری بِتَكْنُتُمْ تَشَكَّرُونَ
فی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ: بدانچه می کردید گردن کشی در زمین بناحق و بِمَا
کُنْتُمْ تَفْسُدُونَ: و بدانچه می از فرمان خدای بیرون می شدید. در خبر است
که مردی قدحی آب فا دست امیرالمؤمنین عمر خطاب داد با انگبین
شیرین بکرده و سرد بکرده، چون بچشید از دهن باز گرفت. آن مرد گفت
«یا امیرالمؤمنین ما الوته حلاوته و ببرودته». فقال عمر «ذاك يمعنى عن
شربه، اما سمعت قول الله عزوجل آذہبِتُمْ طَبِیَاتِکُمْ فی حَیَاتِکُمْ آلَدُنَا؟». ۸
آن مرد گفت «یا امیرالمؤمنین آن کافران را می گوید». عمر گفت
«أسكت فان الكافر اهون على الله مِنْ ان يعيره بحلال الدنيا». ۱۲

وَآذْكُرْ أَخَا عَادِ إِذْ آنَدَرَ قَوْقَةً بِالْأَحْقَافِ: و یاد کن یا محمد پیغمبر عاد را
— یعنی هود را — چون بیسم می کرد گروه خویش را به احقاف. گفته اند
احقاف نام آن ناحیت ایشان است، و گفته اند احقاف ریگهای بلند بود؛ ۲۰
و آن آن بود که هود بر سر بالایی ریگ بلند بیستادی و ایشان را پند دادی،
ایشان با وی جفا کردنی و ریگ بر روی او پاشیدندی و وی را از آن بالا
در گردانیدندی. آخا عاد مراد از آن آن است که برادر ایشان بود در نسب
و معاملت نه در دین وَقَدْخَلَتِ الْثُدُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ: بدرستی که

گذشت پیش از وی و پس از وی رسولان بیم کننده همچنان همان گفتند
که آلا تغبُّدوا إلَّا اللَّهُ: مه پرستید مگر یک خدای را ای آخاف علَيْكُمْ عذاب
تَوْمٌ عَظِيمٌ: من می بترسم بر شما از عذاب روز بزرگ.

فَالْوَا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِيكَنَا عَنِ الْهَيْثَا: گفتند ای به ما آمدی تا بگردانی ما را از
خدایان ما فَأَنْتَ بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْصَادِقِينَ: به ما آر آن عذاب که وعید
می کنی ما را گر هستی از راست گویان.

فَالَّتِي إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ: هود گفت بدرستی که دانش آن که عذاب کی
خواهد بود و قیامت کی خواهد بود نزد خدای است و أَتَلَغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ: و
من به شما می رسانم آنچه مرا بدان فرستاده اند و لکتی آریکُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ: و
یک می بینم شما را گروهی که نادانی می کنید.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ: چون بدیدند آن میغ را روی به وادی
ایشان نهاده، هود گفت عذاب آمد قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُمْطَرُنَا: ایشان گفتند
این میغی است باران بارنده ما را، و ما خود آرزومند بارانیم. سؤال: چرا
گفت عَارِضٌ مُمْطَرُنَا نکره را به معرفة نعت کرد؟ جواب گفته اند گرچه عارض
عارض ممطرنا، لکن اضافت کردند تقریب را؛ و گفته اند گرچه عارض
نکره است ولکن به هذا معرفة گشت زیرا گفت ممطرنا. خدای گفت بل
هُوَمَا آشْتَجَلْتُمْ بِهِ رِيحُ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ: آن نه میغ باران است بل که آن آن
میغ عذاب است که شما آن را بشتاب فرآخواستی بادی است در آن
عذاب دردنگ.

تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ يَأْفِرِ رَبِّهَا: هلاک کردی هر چه بر آن بگذشتی به فرمان
خدای خویش. سؤال: چرا گفت تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بعد ما که آن باد جز دیار
عاد را هلاک نکرد؟ جواب گفته اند معناه تدمیر کل شیء من املأ کهم، و
گفته اند این کل مراد از این بعض است و کل بود مراد از آن بعض،
چنانکه جای دیگر یاد کردیم فَاضْبَخُوا لَا يُرِي إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ: گشتند چنانکه

نديدي مگر مسكنه‌ای ايشان را. وگر لا تَرَى به تا وبه فتح خوانی:
نديديتی گر آنجا بودی مگر مسكنه‌ای ايشان کذلک نجِزی آلقوم المُجْرِمِينَ:
چنان پاداش دهيم ما گروه بدكاران را.

- قصه هلاکت قوم هود: و ايشان اهل حضرموت بودند به يمن از پس ۴
نوح به هشتصد سال، و ايشان همه بت پرست بودند مردماني بودند بزرگ
ترکيب و قوي، قد و بالاي ايشان كمترین به آرش ايشان شست آرش بودي
و مهين صد و بیست آرش. و عوج بن عنق – و گويند اعوج بن عنق –
امير ايشان بدان بزرگی بود که چون روی زمين طوفان گرفت به روزگار ۸
نوح و آب از همه کوههای جهان چهل ارش برگذشت تا بژول وي بیش
نبود، دست به دريا فرو كردی ماھی برآوردى فا خوشید داشتی بپختی
بخوردی. و آن عاديان را چندان قوت بود که پای بر زمين خاره زندنی تا به ۱۲
زانوفرو بردنی، شتری بگرفتندی به دو دست پای از پای باز دريدندي،
دست به سنگ خاره زندنی در سنگ سولاخ كردنی، عمرهای ايشان
كم بیش هزار سال بودی. گردنوارترین آدميان ايشان بودند. قلعهای عظيم
كردنی منظرهای بلند بر آنجا مجلس فسوق آراستندی، ديگر آدميان را که ۱۶
ضعيفتر بودندی بسخره گرفتندی و چون به مجلس لهو بنشستندی ايشان را
به بندگی بپيش خويش به پای كردنی، و اگر خشم گرفتندی
مي انداختندی تا هلاک شدندي. ايشان را عاديان گفتندی که عادي از
حد درگذرنده بود، و ايشان به پنج چيز از همه آدميان درگذشته بودند: به ۲۰
قوت و نعمت و قامت و مهلت و معصيت. خدای تعالي هود بن عبدالله را
بديشان فرستاد، وي مانندترین همه پيغامبران بود به آدم از پس شیث. وي
ايشان را پند همی داد، هر چند پند بیش می داد ايشان با وي جفا بیش
می كردن. وي ايشان را تهدید کرد، ايشان گفتند «من اشد متأ قوّة، با ما
که برآيد؟». هود گفت «آن خدای که شما را آفرید از شما عاجز نیايد،

مکنید که شما را هلاک کند». گفتند «ما را به چه هلاک کند؟». بر زبان هود برفت که «شما را از قدرت خدای عزوجل پُنی — یعنی بادی — بس بود که شما را به بادی هلاک کند».

خدای تعالی سبب هلاکت ایشان باد کرد، نخست چهل سال باران

۴

از ایشان باز گرفت و نسل ایشان منقطع کرد تا کودکان ایشان همه به

بلاغت رسیدند و گَیل ایشان پُر گشت و حجت بر ایشان لازم گشت. در

آن میان ایشان و فدی را به مکه فرستادند تا دعا کنند و از خدای کعبه آب

۸

خواهند. هفتاد تن بشدنده و مهتر ایشان قیل بن عثه بود و حکیم ایشان

لقمان بن عاد — نه آن لقمان حکیم که خدای تعالی او را در قرآن یاد کرد

— چون به کنار حرم رسیدند نزد معاویه بن بکر فرو آمدند — و آن معاویه

در اصل از ایشان بود، به مکه آمد به کنار حرم مسکن گرفت و خلق بسیار

به وی پیوست، ایشان را عادیان اُخری گفتندی و قوم قیل را عاد اولی

۱۲

گفتندی — و آن معاویه مردی بود محتشم سخن گوی نامدار به

مهمان داری، چون وفد عاد نزد وی آمدند وی ایشان را تکلفهای بسیار

بکرد در میزوانی، یک ماه پیوسته مجلس شراب آراسته داشت ایشان را، و

وی را دو کنیزک بود مغتیه نیست همتا در مطری بیش ایشان را خنیاگری

۱۶

می کردند. چون ماهی برآمد معاویه همی شرم داشت که ایشان را

گفتی که شما مقصودی را آمده اید همی یکسر بدین لهو و طرب مشغول

شده اید و قوم را فراموش کردی و ایشان منتظر دعای شما ند. آخر فازان دو

۲۰

مطری به گفت که در میان اطراب و اسماع با یاد ایشان دهید حدیث قوم تا

بیدار گردند. ایشان در میان خنیاگری برخوانندند:

الا يا قيل ويحك قُم فَهَيْنِيم لعل الله يُصْبِحُنا غَمَاما

فَيَسْقى ارض عاد انّ عادا قد امسوا لا يَبْيِتُون الْكَلامَا

مِن العطش الشديد فليس يرجوا به الشبع الكبير ولا الغلاما

وانتُم ها هُنَا فِيمَا اشْتَهَيْتُم نهارکم ولیلکم تماما
 فاقبُح وفَدَكُم مِّنْ وَفْدَ قَوْمٍ وَلَا لَقَوْا التَّحْيَةَ وَالسَّلَامَ
 ايشان بيدار گشتند، آمدند به در کعبه؛ قيل گفت اللهم إن كان هؤلء
 صادقاً فاسقنا. خدای تبارک وتعالی ايشان را سه میغ پدید آورد برابر،
 ۴ يکی سپید و یکی سرخ و یکی سیاه. آنگه آوازی آمد از میان این میغها
 که: يا قيل اختيار کن از میغها قوم خویش را آنچه خواهی. وی میغ سیاه
 اختيار کرد، پنداشت که آن سیاه از بسیاری آب است و آن خود از عذاب
 بود. چون آن را اختيار کرد آوازی شنید که: اخترت رهاداً رمداً لن یُبُقِّ من
 ۸ قوم عادٌ احداً لا والدًا يترك ولا ولدًا. آنگه آن میغ را هفتاد هزار ماهر
 برگردند، هر مهاری به دست هفتاد هزار فریشه دادند تا بکشیدند بسوی
 حضرموت. اول کسی از قوم هود که آن را بدید زنی بود نام وی مهند،
 ۱۲ بانگی بکرد بیهوش گشت. چون با هوش آمد گفتند «چه افتاد؟». گفت
 «بادی دیدم سیاه وتاریک پارهای آتش از میان آن می جست و مردانی
 صعب آن باد را می کشیدند». گویند آن را ایام عجز از بهر آن گفتند.
 چون لقمان بدانست که قومش را عذاب فرستادند دل از ايشان
 برداشت و خود را دعا کرد از خدای تعالي عمر دراز خواست. آوازی شنید
 ۱۶ که «چند عمر خواهی؟». گفت «عمر هفت کرکس»؛ و هر کرکس را
 سیصد سال عمر بود. آواز آمد که «ارجع مقصى الحاجة». وی برفت و
 کرکس بچه ای را از آشیان برگرفت و می داشت تا سیصد سال برآمد پیر
 ۲۰ گشت و از پیری بمرد، آنگه دیگری را برداشت، همچنان تا هفت کرکس
 را بداشت و عمر ايشان برسید، آخر کرکس نامش لبَد بود، آن را همی
 پرورد تا پیر گشت. لقمان وی را گفتی: یا نسر لقمن کم تعيش و کم
 تجر سعب ذیل الزمان یا لبد. چون آن کرکس را مرگ نزدیک آمد لقمان
 دل بر مرگ خویش بنهاد و هیچ گونه برگ مرگش نمی بود و حیلتها می کرد

تا مگر آن لبد را قوتی باشد سود نمی داشت. وی را برس سر کوهی برد در برابر کرکسان دیگر بنشاند تا بوک با ایشان برپرد، ایشان بر پریدند و لبد بر جای بماند؛ همانجا جان بداد و لقمان با وی جان بداد.

چون میغ عذاب عادیان نزدیک آمد، هود گفت: ای قوم باد عذاب آمد و من رفتم. وی برفت در کوه، در غاری شد در نماز ایستاد؛ و آن قوم او دانستند که هود دروغ نگوید، همه از شهر بیرون آمدند، زنان و فرزندان و مال که نفیس تربود به دشت آوردند در میان بنهادند و گرد آن بیستادند و پایها تا به زانوبه زمین فروبردند دامن در دامن بستند گفتند: باد هود را گوییا تا چه تواند کرد. خدای تعالی فریشته باد را فرمان داد که در خزانه باد را بگشا بمقدار بینی دره گاوی. از پیش چند حلقه انگشتی بودی، آن وقت آن را بگشاد و میغ عذاب در رسید؛ باد غلبه آورد اول جامهای ایشان از ایشان بربود، آنگه ایشان را بجنبانید. ایشان به استهزا گفتند: حرکتنا ریح هود، پنداری هنری خواهد کرد. باد چنان نیرو کرد که ایشان را برخی از زانو فروشکست و برخی را از زمین همی برکند و گوشت و پوست ایشان همی برکند. مبارزی بود در میان ایشان نام وی خُلجان، هول مردی بود بقوت؛ وی گفت من بروم راه گذر باد را فرو گیرم و باد را از قوم خویش باز دارم. در آن دَرَه باد شد که باد از آنجا می آمد، دو دست به دو جانب آن دَرَه زد تا به وارن در سنگ خاره برد و سینه فرا باد نهاد و همی گفت:

لَمْ يَبْقِ إِلَّا خُلْجَانْ نَفْسَهِ يَا لَكَ مِنْ يَوْمِ دَهَانِي لَنْسَهِ
باد چنان نیرو کرد که او را و آن سنگ عظیم را برگرفت و بر هوا برد درهم کوفت و بهم می واژد تا وی را خورد و مورد کرد و بیاورد و بر زور آن قوم اوکند. ریگ بر ایشان می پاشید تا هفت شبان روز، از پس هفت شبان روز هود از غار بیرون آمد، بر ایشان می گذشت و نوحه می کرد؛ هنوز آواز ناله

ایشان از زیر ریگ می شنید که زار می نالیدند. آنگه هود صلوات الله علیه یکسر برفت آهنگ به مکه داد آنجا مجاور می بود تا فرمانش درآمد.

وَلَقَدْ مَكَّنَاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَنَاكُمْ فِيهِ: بدرستی که جایگاه و دستگاه دادیم
ما ایشان را از دنیا در آنچه دستگاه نداده بودیم شما را که اهل مکه اید از
نعمت و مهلت و قوت وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمِعاً وَأَبْصَاراً وَأَفْيَدَةً: کرده و داده بودیم
ایشان را شناوی و بینایی بیش از آنکه شما را و دلهای زیرک تراز شما فما
آغْنَى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْيَدُهُمْ مِنْ شَيْءٍ: چه بی نیازی کرد —
بی نیازی نکرد — از ایشان شناوی ایشان و نه بیناییهای ایشان و نه دلهای
ایشان هیچیز اذ کانوا یخحدون بیات الله: چون بودند که می انکار کردند
نشانهای خدای را وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهِزُونَ، ای دار و نزل و لحق بهم:
فرو آمد و در رسید در ایشان عقوبت استهزای ایشان و آن عذاب که بدان
۱۲ می استهزا کردند.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرْبَى: بدرستی که هلاک کردیم ما آنچه
گرد بر گرد شما بودند از دیهای و شهرها و اهل آن. و گفته اند این خطاب
اهل مکه را است، مَا حَوْلَكُمْ یعنی قبایل عرب. و گفته اند این خطاب
همه کافران را است مَا حَوْلَكُمْ از شهرهای گذشته چون قوم نوح و قوم هود
۱۶ و قوم صالح و جز ایشان وَصَرَفْنَا آلَيَاتِ لَعْنَهُمْ يَرْجِعُونَ: و فادوا گردانیدیم ما
آیتهای وعد و وعید و امثال و قصص تا فراخورد آن آن بود که ایشان
بازگردند با حق و ایمان.

فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ أَتَخْذَلُوا مِنْ ذُونِ اللَّهِ فَرِبَّانَ اللَّهِ: چرا نصرت نکرد ایشان
را آن کسان که بخدایی گرفته بودند ایشان را دون خدای و تقریب می کردند
به ایشان تقریب کردنی بلن ضلوا عنہم و ذلك افکھم: بیک گم شدند از
ایشان چون عذاب در رسد و آن فرابافتہ ایشان بود وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: و آنچه
بودندی که بدروغ فرابافتند

وَإِذْ صَرَقْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ: یاد کن یا محمد چون بسوی تو گردانیدیم گروهی را از پریان می شنیدند قرآن را؛ و ایشان آن نه تن بودند از جن نصیبین که لیله الجن نزدیک مصطفی آمدند. و آن آن بود که لیله الجن مصطفی علیه السلام مر عبدالله بن مسعود را گفت: برو تا به دشت شویم. وی برخاست و مطهره آب رسول صلی الله علیه برداشت و به بطن نخله شدند، و قصه ایشان در سوره الجن گفته آید فَلَمَّا حَضَرُوا قَالُوا أَنْصِتُوا: چون حاضر آمدند به رسول گفتند یکدیگر را خاموش باشید تا چه می خواند فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوْا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذَرِينَ: چون برگزارند — یعنی چون رسول فارغ شد از خواندن قرآن — ایشان گشتند با قوم ایشان آگاه کننده و بیم کننده ایشان را

قَالُوا يَا قَوْمَنَا: گفتند ای گروه ما اینا سمعتنا کتاباً أَنْزَلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ: ما شنیدیم کتابی که فرو فرستادند از پس موسی موافق آن را که پیش او بودست یهدی إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ: می بازخواند و راه می نماید به حق و توحید و سوی راه راست تا به بهشت.

يَا قَوْمَنَا أَجِبُوا دَاعِيَ اللَّهِ: ای گروه ما پاسخ کنید خواننده خدای را، یعنی رسول خدای را وَأَمْشِوْبِهِ: و بگروید به وی يَقْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ: تا بیامرزد شما را گناهان شما و يُعِزِّزُكُمْ مِنْ عَذَابِ الْيَمِ: و زینهار دهد شما را و برهاند از عذاب دردناک.

وَمَنْ لَا يُجِبُ دَاعِيَ اللَّهِ: و هر که پاسخ نکند خواننده خدای را فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ: نبود عاجز یا ونده خدای را از عذاب کردن او را در زمین و نه از پیش عذاب وی بشونده وَلَيْسَ اللَّهُ مِنْ ذُوْنِهِ أَوْلَيَاءُ: و نبود او را از دون خدای دوستانی و یارانی که نگه دارند او را از عذاب خدای اولیئک فی ضَلَالٍ مُبِينٍ: ایشانند اندر گمراهی هویدا.

أَوْلَمْ يَرَوُا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْنِ بِخَلْقِهِنَّ يَقَادِرْ عَلَىٰ أَنْ

يُخْيِي الْمَوْتَىٰ: ای نگه نکردن و بندانسته اند که آن خدای که بیافرید آسمانها و زمین را و مانده نگشت به آفریدن آن توانا است بر آنکه زنده کند مردگان را **بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**: بلی که او توانا است بر هر چیزی.

٤

وَيَوْمَ يُغَرَّضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَىٰ النَّارِ: و آن روز که روز قیامت بود عرضه کنند آن کسان را که نگرویدند بر آتش دوزخ. گفته اند معناه: یُدخلُ
الذينَ كَفَرُوا فِي النَّارِ، و گفته اند معناه: يُحَضِّرُ الظِّنَّ كَفَرُوا إِلَى النَّارِ، و
گفته اند معناه: يُرِي الظِّنَّ كَفَرُوا النَّارِ: فا ایشان نمایند دوزخ را از پانصد
ساله راه آلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ، ای یقال لهم آلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ: گویند ایشان را
این دوزخ و این عذاب نه حق است که شما در دار دنیا می انکار
کردی این را **فَالْوَابَلِي وَرَتِئَا**: گویند هست به خدایی خدای ما که حق
است **قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ**: خدای گوید — و گفته اند
مالک گوید — بچشید عذاب دوزخ بدانچه بودید که می نگروید.

٨

فَاضْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولَوَ الْعَزْمِ مِنَ الْرُّسُلِ: صبر کن یا محمد چنانکه صبر کردن خداوندان عزم. از رسولان عزم است و جزم است، عزم قوت نیت
بود بر کردن کاری، و جزم قوت نیت بود بر ناکردن کاری. اما **أُولُو الْعَزْمِ**
مِنَ الْرُّسُلِ گفته اند آدم بود صلوات الله علیه که بر بلالی شیطان صبر کرد،
و ابراهیم بود که بر بلالی نمrod صبر کرد، و موسی که بر بلالی فرعون صبر
کرد، و نوح که بر بلالی کافران صبر کرد، و ایوب که بر بلالی درد و
بیماری صبر کرد، تو نیزیا محمد بر بلالی دشمن صبر کن **وَلَا تَسْتَغْلِلْ**
لَهُمْ: و شتاب مکن به عذاب ایشان **كَانُهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ**: گویی که
ایشان آن روز که بیینند آنچه وعید می کنند ایشان را **لَمْ يَلْبُثُوا إِلَّا سَاعَةً** می
نهار: درنگ نکرده باشند در دار دنیا مگر ساعتی از روز. همه عمر دنیا
ایشان را در جنب روز قیامت چون ساعتی آید **بَلَغُ**: اینت پند تمام.

١٤

٢٠

گفته اند بَلَّاغٌ ای علیک البلاغ: بر تست یا محمد رسانیدن تمام فَهْلَنْ يُهَلَّكُ
اَلَا آلَّقَوْمُ الْفَاسِقُونَ، ای ما یهَلَّكُ: هلاک نکنند مگر گروه بیرون شده را از
دین و فرمان خدای.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سوره مرا برخواند
خدای تعالیٰ مرا در روی شفاعت دهد و در صد تن از اهل بیت وی.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ: آن کسان که نگرویدند و بگرویدند و
بگردانیدند خلق را از راه خدای یعنی از دین خدای أَصْلَى أَعْمَالَهُمْ، ای ابطل
و احط اعمالهم: ضایع کرد و حبطه کرد همه کارهای ایشان را. گفته اند
این آیت در شأن همه کافران آمده است که همه کافران آنند که از دین
خدای برگشته اند که روز میثاق همه ایمان آورند آنگه در دار دنیا از آن
برگشتند و خلق را از دین حق بگردانیدند؛ یعنی خواهای آنند که همه
خلق کافر باشند. و گفته اند این آیت در شأن مطعمان بدر آمده است؛ و
ایشان گروهی بودند از کافران مکه به حرب رسول آمدند به بدر و مال
بسیار نفقه کردند تا خلق را از مسلمانی باز دارند و اسلام را یکسر بردارند.
و گفته اند این آیت در شأن جهودان مدینه گفتند: این نه آن نبی عربی است
مردمان را از دین محمد بازداشتند همی گفتند: این نه آن نبی عربی است
که ما نعمت و صفت او در کتابها خوانده ایم لابل که وی دجال است.
ایشان همه آنند که خدای تعالیٰ کارهای ایشان را چون حج و صدقه و
بروالدین و احسان فقرا و اداء امانات و جز آن همه حبطه کرد زیرا که
بنیای کار ایشان کفر است چون بُنیا فاسد بود فرع باطل بود.

وَالَّذِينَ أَمْثَوا وَعَمِلُوا الْصَّالِحَاتِ : وَآنَ كَسَانَ كَه بَگْرُويَندَ وَكَرَدَنَدَ
کارهای نیک یعنی اخْلَصُوا فِي إِيمَانِهِمْ، وَ گَفْتَهُ اند اذَا الطَّاعَاتِ فيما
بینهم و بین ربِّهم وَأَمْثَوا بِمَا تُرِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ : وَبَگْرُويَندَ
بدانچه فرو فرستادند بر محمد چون قرآن و آن حق است از خدای ایشان کَفَرَ
عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ : در گذاشت از ایشان بدیهای ایشان. سؤال : چه فرق است
میان کَفَارتِ سَيِّات و مَغْفِرَةِ سَيِّات؟ جواب گَفْتَهُ اند کَفَارت بدلی بود
چنانکه این کس طاعتی کند یا محنتی به وی رسد که بدان کَفَارتی بود
گناه او را، و مَغْفِرَة به فضل و رحمت بود. و گَفْتَهُ اند کَفَارت گناه آن بود
که آن گناه در دیوان او مکتوب بود و بر حفظِه محفوظ بود و روز قیامت
مقرئ بود لکن بنده را بدان عقوبت نبود، و مَغْفِرَة گناه آن بود که در
دیوان مکتوب نبود و بر حفظِه محفوظ نبود و روز قیامت مقرئ نبود وَأَضَلَّعَ
بَآَلَهُمْ، ای حالهم: و به اصلاح آورد کار ایشان، یعنی قبول کند طاعتها
ایشان و ایشان را به ثواب آن رساند.

ذِلِّكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا آتَيْتُهُمُ الْبَاطِلَ، ای ذُلِّكَ إِحْبَاطُ حَسَنَاتِ الْكَافِرِينَ و
تَكْفِيرُ سَيِّاتِ الْمُؤْمِنِينَ: آن جبطه کردن نیکیهای کافران و کَفَارت
بدیهای مؤمنان بدان بود که آن کسان که نگرُويَندَ پس روی کردن باطل
را یعنی بُت را و شبهت را وَأَنَّ الَّذِينَ أَقْسَمُوا آتَيْتُهُمُ الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ : وَمُؤْمِنَان
متابعت کردن حق را از خداوند ایشان. متابعت کردن حق را یعنی قرآن
را و گَفْتَهُ اند این باطل کفر است و این حق ایمان، و گَفْتَهُ اند این باطل
شبهت است و این حق حجت گَذِيلَكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَفَنَأَلَهُمْ، ای کذلک
بیَّنَ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَحْوَالَهُمْ: چنین پدید کند خدای مردمان را حالهای ایشان.
فَإِذَا لَقِيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ آرْقَابِ : چون فا رسید و بینید آن کسان را
که کافراند می زنید گردنها ایشان حتی اِذَا أَلْخَنْتُمُوهُمْ، ای غَلَبَتُمُوهُمْ و
قَهْرَتُمُوهُمْ وَأَكْثَرْتُمُوهُمْ فِيهِمُ الْقَتْلُ: تا آنگه که مقهور کنید ایشان را به کشتن

فَشُدُوا الْوَثَاقِ: آنگه سخت ببندید بند اسیری فَإِمَا مَتَّ بَغْدُ وَإِمَا فِدَاءً: آنگه یا
 منت نهید برایشان به آزادی و گر خواهید باز فروشید ایشان را همچنین
 می کنید حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَفْزَارِهَا: تا آنگه که بنهند اهل حرب سلاح ایشان
 و به اسلام پیش آیند یا به صلح. این آیت در تعلیم حرب آمده است مؤمنان
 ۴ را ذلک، ای الامر ذلک: فرمان خدای در حرب این است که پدید کرد وَلَوْ
 يَشَاءُ اللَّهُ لَا نَتَصَرَّفُ مِنْهُمْ: و گر خواستی خدای خود کین کشیدی از ایشان
 ۸ یعنی از کافران بدانکه ایشان را بیکراه هلاک کردی بی حرب شما با
 ایشان ولکن لَيَنْلُوا بِغَضَّكُمْ بِيَغْضِي: بیک به قتال فرمود شما را تا آزمون کند
 شما را به کشتن ایشان و ایشان را به کشتن شما وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ:
 و آن کسان که بکشتن ایشان را در راه خدای — و قاتلوا: و کارزار کردند
 در راه خدای — یعنی در نصرت دین خدای فَلَنْ يُضْلِلَ أَعْمَالَهُمْ: ضایع نکند
 ۱۲ رنج و کارهای ایشان.
 سَيَهْدِيهِمْ: زودا که راه نماید خدای ایشان را. سؤال: چرا شهدا را وعده
 کرد به هدایت گفت سَيَهْدِيهِمْ بعد ما که از پیش ایشان خود مهتدی باشدند
 که تا خدای ایشان را راه ننمود قتال نکردند و کشته نشدند در نصرت دین
 ۱۶ خدای؟ جواب گفته اند سیهدهیم الى الجنة و کراماته، و گفته اند یثبتهم
 علی الهدی وَيُضْلِلُ بَالَّهُمْ: و به اصلاح آرد حال ایشان به آمرزش و پذیرد
 کردار ایشان، چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت مَنْ غَزَوَةً فِي سَبِيلِ الله
 فقد ادَّى جميع ما افترضَ الله عليه،
 ۲۰ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَقَهَا لَهُمْ: و در آرد ایشان را در بهشت که خوش
 کرده و بیماراسته ایشان را. و گفته اند عَرَقَهَا لَهُمْ ای عرفهم منازلها: شناسا
 گرداند ایشان را به منازل ایشان، تا هریکی از ایشان جای خویش را در
 بهشت شناساتر از آن بود که یکی از ما منزل خویش را چون از نماز آدینه
 باز گردند. و گفته اند عَرَقَهَا لَهُمْ ای وصفها لهم: در آرد ایشان را در آن

بهشت که صفت کرده است ایشان را.

۴ یا آئُهَا آلَّذِينَ أَمْتُوا : ای آنها که گرویده اید و ای شما که گروید گانید
 إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرُكُمْ : گر نصرت کنید خدای را – یعنی دین خدای را
 – نصرت کند خدای شما را. گفته اند معناه ^۸ این تنصروا دین الله بقتلِ
 الْكَفَّارِ يَنْصُرُكُمْ عَلَى الْكُفَّارِ وَيُثْبِتُ أَقْدَامَكُمْ : و بدارد قدمهای شما را در
 حرب، یعنی دل دهد شما را تا به هزیمت نشوید. و گفته اند معناه این
 تنصروا الله بالصلابة فی دینه ينصرکم عند الموت و يثبتت اقدامکم على
 الاسلام. و گفته اند معناه ^۸ این تنصروا دین الله فی الدنيا ينصرکم فی القيامة
 و يثبتت اقدامکم على الصراط وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسَأَ لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ : و آن
 کسان که کافراند نگوساری باد ایشان را حبشه و ضایع کرد کارهای
 ایشان را.

۱۲ ^{۱۶} ذلك بِإِنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ : آن تَعْسَأَ و نحس ایشان را بدان است که
 ایشان دشخوار داشتند آنچه خدای فرو فستاد چون قرآن و توحید و شریعت
 و نبوت و رسالت فَأَعْجَبَتْ أَعْمَالَهُمْ : لا جرم حبشه کرد خدای همه کارهای
 ایشان را. احباطِ عمل آن بود که در این جهان اسماء حُسنی از آن ببرد
 چون اسم طاعت و عبادت، و در آن جهان بران ثواب نبود.

۲۰ ^{۱۷} أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ : ای نرفتند در زمین و برخواندند قرآن را فَيَنْظُرُوا
 كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ : تا نگه کنند که چگونه بود سرانجام آن
 کسان که پیش از ایشان بودند دَمَرَ اللَّهَ عَلَيْهِمْ : هلاک کرد خدای همه
 ایشان را وَلِلْكَافِرِينَ أَمْتَالُهَا : و این کافران را مانند آن هلاکت و عقوبت
 باشد.

ذلك بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ أَمْتُوا، ای الامر ذلك : آن عذاب خدای با
 کافران و فضل وی با مؤمنان بدان است که خدای یار و نگه دار مؤمنان
 است وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ : و کافران را یار و نگه دار نیست. در خبر

است که روزی امیرالمؤمنین علی رضی الله عنہ بر منبر شد محسن خود را به دست فراگرفت پس گفت: سُلُونی قبلَ آن تفقدونی فسلونی فانَ بینَ
الجوانح متى لعلماً جمماً. عبدالله بن الکووا برخاست، وی را مسئلتها
پرسید. وی همه را جواب داد، آنگه وی را پرسید «من رب المؤمنین؟». ۴
قال «الله». قال «من رب الكافرين؟». قال «الله». قال «فمن مولی
المؤمنين؟». قال «الله». قال «فمن مولی الكافرين؟». قال «الله». قال
«كذبٌ ذلك بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَإِنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ». ۵

۶ *إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَلَانِهَا:*
بدرستی که خدای در آرد آن کسان را که گرویده اند به خدای و کردند
کارهای نیک در بهشت‌هایی که می‌رود زیر اشجار و مساکن و غرف آن
جویها شیر و می و انگبین و آب صافی وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَا أَكُلُونَ
کما تا مُكْلٌ الْأَنْعَامُ: و آن کسان که کافراند برخورداری می‌کنند به دنیا و ۷

۸ می‌خورند چنانکه ستوران خورند، یعنی همه به هوا و شهوت خورند نه برای
عُدّت عبادت. اما تمتع آن بود که چرب و شیرین خورند و نرم و باریک
 بشاؤند، لیحمر و جهه و یغله رقبه و یسمن بدنه لیذ کر بذلک؛ و این نه فعل
۹ مؤمنان باشد وَالنَّارُ مَثْوَى لَهُمْ: و آتش است بازگشتن جای ایشان. ۱۰

۱۰ *وَكَاتِنٌ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتَكَ الَّتِي أَخْرَجْتُكَ: وَچندَا شهرا و اهل
شهرا و دیها و اهل دیها که ایشان سختر بودند بقوت از این اهل شهر تو—
یعنی اهل مکه — که بیرون کردند ترا آهله کنناهم: هلاک کردیم ما ایشان
را فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ: هیچ یاری کننده نبود ایشان را، اینها را چه خطر بود.* ۱۱

۱۱ *أَقْمَنَ كَانَ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيْنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ: ای آن کس که بر
هویدایی بود از خدای او به حجت وی چنان کسی بود که برآراسته باشند
او را بدی کردار او وَأَتَبْعُوا هُوَ أَهْمَهُمْ: و پس روی کرده باشند کام و هوای
ایشان را. گفته اند که این مثل رسول است با کافران، و گفته اند که این*

مَثْلُ بُوبَكَر صَدِيقٍ اسْتَ بَا بِوْجَهِلْ، وَ كَفْتَهُ اندَ كَه اينِ مَثَلِ مؤمنانِ اسْتَ با
کافرانِ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ: مَثَلُ آنِ بهشتَ كَه وعدَه کرده اند
پرهیزگارانِ را فیها آنهازِ منْ مَاءِ غَيْرِ اسِنِ، اى غیر متغیر: در آنجا جویها بود
از آب نه گندیده و نه گردیده و آنهازِ منْ لَبَنٌ لَمْ يَتَغَيَّرْ ظَفْمَهُ: وجويها از شير
نگشته طعم آن، زира که آن شيرنه از پستان بود بل که به گُنْ فَيَكُون بود
وَ آنَهَازِ مِنْ خَمْرٌ لَدَّةٌ لِلشَّارِبِينَ: وجويها ازمی مزه دهنده مر آشامندگان را و
آنهازِ منْ عَسَلٌ مُصَفَّى: وجويها از انگبین ویره آفریده وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ
الْثَّمَرَاتِ: و ايشان را بود در آن بهشت از هر ميوها وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَتِّهِمْ: و
آمرزشی از خدای ايشان. سؤال: مثل را چاره نبود از ممثَلِ بِه، چون گفت
مَثَلُ الْجَنَّةِ مَثَلُ بَكْفَتِ مَمَثَلِ بِه کجا است که هیچ جا پدید نیست؟
جواب گوییم این مَثَلِ به معنی صفت است، اى صفة الجنة: نشان آن
بهشت این است که پدید کرد؛ و مَثَلُ بَوَدِ به معنی صفت چنانکه گفت و
لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى، اى: صفة العلیا کمنْ هُوَ خَالِدٌ فِي الْأَنَارِ: آن کس که در
چنین بهشت بود که صفت کرد چنان کس بود که در دوزخ باشد جاوید و
سُفُوا مَاءَ حَمِيَّا: و می چشانیده باشند ايشان را آبی گرم و جوشان فَقَطَّعَ
آفعَاءَهُمْ: تا فروبرد همه رودگانیهای ايشان
وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ: و از ايشان کس است – يعني منافقان – که

نيوشه می کند سوی تو حَقَّيْ! إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ: تا چون بيرون شوند از نزد تو
قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنِفَّا: گويند مر آن کسان را که داده اند ايشان
را دانش که آن خود چه بود که محمد می گفت اکنون. و آن آن بود که
رسول صلی الله علیه روزی معايب منافقان همی گفت بر سر ياران.
گروهی از منافقان حاضر بودند، خویشن را غافل ساختند که ما
می نشویم چون بيرون آمدند از مسجد عبدالله بن مسعود را گفتند آن چه
بود که محمد می گفت، بر سبیل استهزا و سخریت رسول اولیکَ الَّذِينَ قَطَعَ

آلله علی قُلُوبِهِمْ : ایشانند آن کسها که مُهر نهادست خدای بر دلهای ایشان مهر نکرت به شومی معصیت وَأَتَبْعَوْا أَهْوَاءَهُمْ : و پس روی کرده اند هواهای ایشان را.

٤ **وَالَّذِينَ أَهْتَدُوا زَادُهُمْ هُدًى :** و آن کسان که راه یافتند بیفزود و بیفزاید خدای ایشان را راه نمونی. گفته اند معناه: والذین اهتدوا الى الایمان زادهم هدی الى السنة والجماعۃ وَأَتَيْهُمْ تقویہم، ای و اکرمهم بتقویہم: و بدادشان آنچه رستگاری ایشان بود در آن. و گفته اند معناه: والذین اهتدوا الى الله زادهم هدی ای ثبتهم على الهدی وَأَتَيْهُمْ تقویہم ای ثواب تقویہم. و گفته اند معناه: والذین اهتدوا الى سماع قول الرسول زادهم هدی ای علمًا بقول الرسول وَأَتَيْهُمْ تقویہم ای ثواب المتقین.

٨ **قَهْلٌ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ –** ای ماینظرون الا الساعة – آن تَأْتِيهِمْ بَعْثَةً:

١٢ چشم نمی دارند مگر قیامت نزدیک را که بدیشان آید ناگاه فَقَدْ جَاءَ آشراطها: بدرستی که آمد نشانهای آن؛ و آن مصطفی است و کتاب وی و شریعت وی. ابن عباس گوید علامت آن وفات مصطفی است فَإِنَّ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَهُمْ: از کجا و چه سود دارد ایشان را پند و توبه چون آمد بدیشان رستخیز.

١٦ **فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ :** بدان که نیست خدایی مگر یک خدا. سؤال:

چرا گفت فَإِذَا جَاءَ آشراطُهَا فَاعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، چون پدید آید علامتها قیامت آنگه بدان که خدا یکی است بعد ما که از پیش هر وقت خود می باید دانست که خدا یکی است؟ جواب گفته اند معناه فاعلم ان ٢٠ موضوع الدَّعْوَة لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، یعنی آن سخن که بدان مسلمانی از کافری جدا گردد این است. و گفته اند معناه فاعلم انه لا نجاة الا بلا الله الا الله. و گفته اند فاعلم ای فاعلیم: آگاه کن خلق راتا می گویند لا إِلَهَ إِلَّا الله. و گفته اند معناه فاعلم ان افضل الاقوال لا الله الا الله. و گفته اند

معناه فاعلم انه لا اله الا الله يقدر على اقامة القيمة. و گفته اند معناه فاعلم انه لا يقضى ولا يحكم احد في القيمة الا الله. سؤال: چرا مصطفى را گفت فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بعد ما که مصطفى عليه السلام خود می دانست که خدای یکی است؟ جواب این سؤال همان قولها است که بگفتیم در جواب اول سؤال که پیش از این است. سؤال: چرا گفت فَاعْلَمْ امر کرد به علم بعد ما که علم نه مقدور بمنه است و امر به چیزی درست آید که آن مقدور بود؟ جواب گوییم فَاعْلَمْ معناه فانظر حتى تعلم؛ این همچنان است که گویند سواد هذا الشوب و بیض هذا الثوب، این امر به مقدمات تسوید و تبییض بود نه به تسوید و تبییض و آشْفَرْ لِذَنْبِكَ وَ لِمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ: و آمرزش خواه گناه ترا — یعنی می گویی لَا الله الا الله و آمرزش می خواه گناه را، و گفته اند معناه فاخلق بگو که ساز قیامت این دو چیز است گفتار لا الله الا الله واستغفار گناه، تا به توحید می نازند و از گناه می نالند — و آمرزش خواه گروید گان را از مردان و زنان وَاللَّهُ يَعْلَمْ مُتَّقَلِّبَكُمْ وَمَثُوِّيَكُمْ: و خدای داند فادوا گشتن جای شما و باز گشتن جای شما. گفته اند معناه: متقلبکم في اصلاح الآباء و مثويکم في ارحام الأمهات. و گفته اند متقلبکم على وجه الأرض و مثويکم في القبر. و گفته اند متقلبکم في القيمة و مثويکم في الجنة او النار. و گفته اند متقلبکم بالنهار و مثويکم بالليل.

وَيَقُولُ الَّذِينَ أَمْثَلُوا لُولَّا نَزِلتْ سُورَةً: و می گویند آن کسان که بگرویده اند چرا فرو نفرستادند سورتی فَإِذَا أَنْزِلَتْ سُورَةً مُخْكَمَةً، ای مفصلة: چون فرو فرستند سورتی درست گفته وَذِكْرِ فِيهَا الْقِتَالُ، ای و امر فيها بالقتال: و بفرمایند در آن سوره به کارزار کردن با کافران، و طاعة و به فرمان برداری و قول معروف و گفتار نیکو یعنی ثواب طاعت یاد کنند رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: بینی آن کسان را که در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق و

نکرت يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيَّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ : می نگرند سوی تویا محمد
چون نگرستن کسی که تاسه مرگ بروی درآمده بود فَأَوْلَى لَهُمْ : سزا است
ایشان را عذاب. معنی این آیت به تقدیم و تأخیر است چنین که بگفتیم.
 ۴ و گفته اند فاولی لهم ظاغة وَقُولٌ مَعْرُوفٌ : اولیتر است ایشان را فرمان برداری
و گفتار نیکو که سمعاً و طاعهً قَدِّا عَزَمَ الْأَفْرُ، ای جدالمر: چون جد و
درست ببود فرمان به قتال فَلُوْصَدَقُوا اللَّهُ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ : اگر وفا کنندی
خدای را به فرمان برداری هراینه که نیک افتدى ایشان را. و گفته اند
 ۸ معناه: فرمان بردن چون امر آید به قتال به از امر خواستن به قتال و چون امر
جد آید به قتال تقصیر کردنشان. شأن نزول این آیت آن بود که چون وحی
دیرتر آمدید به رسول، مؤمنان مستوحش گشتندی گفتندی چرا است که
می وحی نیاید به امر و نهی و وعد و وعید؛ و چون وحی آمدی به امر و
 ۱۲ نهی، گروهی همی تقصیر کردندی در امثال اوامر؛ و نیز منافقان استدعا
می کردندی و استبطا می کردندی امر را به قتال، چون امر آمد جد
نکردندی، خدای عزوجل از ایشان شکایت کرد.

۱۶ فَهُلْ عَسِيْتُمْ إِنْ تَوَلَّتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَنَفْطِلُوْا أَرْحَامَكُمْ : هیچ
شاید بود که اگر شما ولایت گیرید — یعنی خلافت گیرید — که تباہی
کنید در زمین و ببرید رحمهای شما را در مسلمانی. این خطاب متمردان
بنی امية را است؛ و آن آن بود که پیغمابر علیه السلام به خواب دید که
گروهی از بنی امية یکی از پس دیگر بر منبروی می شدندی بر هیئت
 ۲۰ قرده. مروان حکم از بنی امية آن بشنید، بنی امية را خبر کرد که رسول
چنین خوابی دید؛ و آن خواب را تعبیر کرد بر ولایت بنی امية و آن سر
رسول را آشکارا کرد. چون رسول خدای بدانست که مروان سر رسول را
اظهار کرد و در بنی امية اوکند بروی خشم گرفت و وی را از مدینه بیرون
کرد. آنکه در آن اظهار سر رسول فتنه‌ای عظیم بود، زیرا که بنی امية

همیشه با بنی هاشم به تعصب بودندی و عزّ نبوت و رسالت و ولایت بنی هاشم را می دیدند؛ قومی که منافقان بودند از ایشان آن را می نتوانستند دید، لکن مقهور بودند در دست بنی هاشم. چون آن خواب باز شنیدند متمردان ایشان در دل کردند که کین خویش از بنی هاشم باز کشند؛ خدای تعالی از ضمایر ایشان آگاه بود، آیت فرستاد که فَهُلْ عَسِيْتُمْ إِنْ تَوَلَّتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ، ای: آعرضتم عن امر الله و امر رسوله، هیچ شاید بود شما را اگر ولایت گیرید که اعراض کنید از امر خدای و رسول که تباہی کنید در زمین، به جفا کردن با بنی هاشم. و این خبر حقیقت گشت در منافقان ایشان.

أولیئكَ الَّذينَ لَعَنْهُمُ اللَّهُ: ایشانند آن کسان که بنفریدست ایشان را خدای فَاصَمَهُمْ وَأَعْمَلَ أَبْصَارَهُمْ: و کر کردست ایشان را و کور کردست چشمهای دل ایشان را از دیدن فا حق و شنیدن حق، از آن بود که چون ولایت گرفتند از فرمان خدای و رسول برگشتند و فساد کردند در زمین و رحم ببریدند و کردند آنچه کردند با حسین علی شهید کربلا و جزوی.

آفلا يَتَّبِعُونَ الْقُرْآنَ: ای در نه اندیشنند در این قرآن آمَّ عَلَى قُلُوبِ أَفْلَاهَا: یا بر دلهای ایشان است قفلهای آن. مراد از این قفل نکرت و غفلت است، نه چنین قفلی که بر جایی نهند. خدای تعالی نکرت را در قرآن به ده نام زشت بخواند: غمرت و غفلت و غطاء و غشوت و قسوت و مرض و ختم و طبع و رین و قفل.

إِنَّ الَّذينَ أَرْتَدُوا عَلَى أَذْبَارِهِمْ: بدرستی که آن کسان که برگشتند از حق بر پیهای ایشان مِنْ تَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهَدَى: از پس آنکه پدید آمده بود ایشان را راه راست آشیقان سوئ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ: دیو بر آراست ایشان را آن باطل و فرو گذاشت خدای ایشان را. وگر اُمیلَیَ به ضم همزه و کسر لام خوانی افتح یا: فرا گذاشتند ایشان را. و گفته اند که این آیت در شان

همه کافران است که همه مرتدان اند از ایمان روز میثاق. و گفته اند که این آیت در شأن مرتدان مکه آمد، و ایشان ده تن بودند که از مدینه مرتد با مکه شدند. و گفته اند در شأن جهودان مدینه آمد که ایشان از پیش گرویده بودند به رسول و به نعت و صفت وی، چون وی پدید آمد نه از بنی اسرائیل، بحسد ازوی برگشتند. و گفته اند این آیت در شأن منافقان بنی امية آمده است.

ذِلِكَ يَا أَيُّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ: آن قفل نکرت ایشان را بدان است که ایشان گفتند مرآن کسان را که دشخوار داشتند آن را که خدای فرو فرستاد از وحی و رسالت بر بنی هاشم سُئْطَنِيْعُكُمْ فی بَعْضِ الْأَمْرِ: زودا که ما فرمان بریم شما را در برخی از این کار وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ: و خدای می داند نهانهای ایشان را. و آن آن بود که چون بنی امية خبر یافتند از آن خواب رسول که از پیش یاد کردیم، بدان شادیها کردند که این خلافت با ما خواهد گشت. بنو مغیره مر بنی امية را گفتند: دانید که ما همیشه حلفای شما بودیم چه بود که ما را نصیب کنید چون ولایت فرا گیرید. ایشان گفتند: سُئْطَنِيْعُكُمْ فی بَعْضِ الْأَمْرِ، ما ولایت می داریم و شما عمال باشید. و گفته اند این آیت در شأن منافقان مدینه آمدست که ایشان مرجهودان را و دیگر کافران را می گفتندی که ایشان کاره بودند وحی و رسالت را و قرآن را که سُئْطَنِيْعُكُمْ فی بَعْضِ الْأَمْرِ، ای: فی عداوة محمد و اصحابه و فی اظهار الکفر.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَقَّعُهُمُ الْمَلِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَآتَاهُمْ: چون کنند آن منافقان چون جان بردارند ایشان را فریشتگان عذاب که می زند بر رویهای ایشان و پشتھای ایشان ضربتهاي آتشين.

ذِلِكَ يَا أَيُّهُمْ أَتَبْغُوا مَا أَشَحَّ اللَّهَ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ: آن عذاب ایشان را بدان بود که ایشان پس روی کردند آن را که نپسندید خدای — چون آشکارا

کردن سر رسول — و دشخوار داشتن خشنودی خدای را — یعنی نگه داشتن دل رسول — فَأَخْبِطْ أَعْمَالَهُمْ : ضایع کرد خدای کارهای ایشان را، آم حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ : ای چه پند اشتند آن کسان که در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق و نکرت آن لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَصْغَانَهُمْ : ۴ که خدای بیرون نیارد و پدید نیارد کینها و غلها و غشها دل ایشان وَلَوْنَشَاءُ لَأَرْتَنَا كَهُمْ : وگر خواستیمی فا تونمودیمی ایشان را نامنام، ۸ یعنی آن منافقان را فَلَعْرَفْتُهُمْ بِسِيمَهُمْ : تا بازشناختی ایشان را به نشان روی ایشان وَلَتَغْرِقْنَهُمْ فِي لَخْنِ الْقَوْلِ : و هراینه که خود بدانی ایشان را در معنی گفتار. گفته اند خود بدانست رسول منافقان را به علامات، و گفته اند که این را در مشیت بست اگر خواستیمی نشان ظاهر پدید آوردمی منافقان را تا بدان نشان بدانستی ایشان را، ولکن هر چند نشان ظاهر پدید نیاورد هراینه تویا محمد بشناسی ایشان را در گفتار سخن؛ و ۱۲ آن آن است که إذا حَدَثَ كَذَبٌ وَإِذَا حَضَرَ اثْنَيْ عَلَيْكَ وَإِذَا غَابَ اغْتَابَكَ وَإِذَا اِيْتَمْنَهُ خَانَكَ وَإِذَا وَعَدَ اخْلَفَ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ : و خدای داند کارهای شما.

وَلَنَبْلُونَكُمْ حَتَّى نَفَلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ : و هراینه آزمون کنیم شما را به قتال کافران تا معلوم ما ظاهر گردد خلق را که که اند جهاد کننده از شما و شکیبایان وَنَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ، ای و نظر اسرارکم؛ و آشکارا کنیم نهانهای شما. فضیل عیاض چون این آیت برخواندی گفتی: ۲۰ الهی انک تبلوا اخبارنا ان بلوت اخبارنا فضحتنا و هتک استارنا.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ : بدرستی که آن کسان که کافر شدند و بگردیدند و بگردانیدند خلق را از راه خدای وَشَاقُوا آلَرَسُولَ : و مخالفت کردن رسول را مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى : از پس آنکه پدید آمد ایشان را راه راست. گفته اند که این هدی دعوت حق است و گفته اند

حجه است و گفته اند این هدی هادی است و ایشان جهودان اند که برگشتند از اقرار دادن به رسول از پس آنکه پدید آمده بود ایشان را در تورات نعت و صفت محمد لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا: گزند نکنند خدای را چیزی وَ سَيُخِبِطُ أَعْمَالَهُمْ: وزودا که حبطه کند کارهای ایشان را.

٤

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِّيعُوا اللَّهَ وَ اطِّيعُوا الرَّسُولَ: ای مؤمنان فرمان برید خدای را و فرمان برید رسول را. گفته اند اطیعوا الله بالاقرار بالله و اطیعوا الرسول بالاقرار برسالته، یعنی ثبات کنید براین اقرار. و گفته اند اطیعوا الله فی الفرایض و اطیعوا الرسول فی السنن. و گفته اند اطیعوا الله فی الحلال والحرام و اطیعوا الرسول فی بیان الاحکام وَ لَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ: و ضایع مکنید کارهای شما را.

٨

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَأْتُوا وَهُمْ كُفَارٌ: بدرستی که آن کسان که نگرویدند و بگردانیدند از راه خدای پس بمردند و ایشان ناگروید گان فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ: نیامرزد خدای ایشان را.

فَلَا تَهُنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى الْسَّلْمِ: و سستی مکنید و باز مخوانید ایشان را — یعنی کافران حربی را — با آشتی وَ أَنْثُمُ الْأَعْلَوْنَ: و شما خواهید بود برترینان و به آیند گان وَ اللَّهُ مَعَكُمْ: و خدای با شما است به عون و نصرت و علم و رؤیت وَ لَنْ يَرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ، ای: وَ لَنْ يَنْقُصُكُمْ اعْمَالُكُمْ: و بنکاهند هیچیز از کردار شما، یعنی رنج شما ضایع نکندا اگر در دین خدای صلابت کنید و با دشمنان او حرب کنید.

١٦

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَيْتَ وَلَهُوَ: بدرستی که زند گانی این جهانی بازی است و مشغولی؛ یعنی عمر خویش فاکار دنیا دادن بازی است و شغلی که آن را هیچ سود نبود. کاری بود که بر آن سود نبود و زیان هم نبود و کاری بود که در آن سود بود و زیان بود، اما شغل کار دنیا همه زیان است و هیچ سود نه وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَنْقُوا: و اگر بگرویده باشید به خدای و به رسول

٢٠

بدانکه فرمان خدای و رسول بجای آرید و پرهیزید از آزار خدای و رسول **يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ**: بدهد شما را مزدهای شما بر اداء طاعت و پرهیز معصیت.

سُؤال : چرا گفت **يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ** بدهد شما را مزدهای شما بعد ما که مزد مزدور را واجب آید نه بنده را وبنده را بدانچه کند از خدمت خداوند مزد واجب نیاید؟ جواب گوییم هر چند بنده را به کردار خود بر خدای عزوجل مزد واجب نیاید ولکن چون خدای تعالی بفضل خود بنده را مزد ضمان کرد، برای ضمان او را مزد واجب آید، زیرا که خلف وعد از خدای تعالی روانبود. پس خدای تعالی بنده را هم ثواب دهد و هم اضعاف و رنج بنده را ضایع نکند **وَلَا يَسْئَلُكُمْ أَفْوَالَكُمْ**: و در نخواهد از شما خواستهای شما.

إِنَّ يَسْئَلُكُمُوهَا فَيُخِيفُكُمْ تَبَخَّلُوا: که اگر درخواهدی از شما و تمام درخواهدی شما بخیلی کنید **وَيُخْرِجُ أَضْغَانَكُمْ**: و بیرون آردی و پدید آردی بخلها و بد درونیهای شما را.

هَا آنْتُمْ هُوَلَاءِ نُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ: ای شما که اینها اید می خوانند شما را تا نفقه کنید اnder راه خدای یعنی صدقه دهید برای خدای **فِيمُنْكُمْ** **مَنْ يَبْخَلُ**: از شما کس است که می بخیلی کند **وَمَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلْ** **فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ:** و هر که می بخیلی کند آن بخیلی با تن خویش می کند، زیرا که نصیب مردم از مال بحقیقت آن است که پیش فرستد، چنانکه پیغمبر علیه السلام گفت **مَالُكَ مَا قَدَّمَتْ وَمَا وَارَثَكَ مَا اخْرَتْ وَ اللهُ الْعَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَراءُ:** و خدای بی نیاز است از زکات و صدقه شما و شما نیازمندید به ثواب آن صدقه **وَإِنْ تَشْوِلُوا يَسْتَبَدُّنَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ**: وگر شما برگردید — گفته اند معناه: اگر شما باز ایستید از دادن زکات و صدقه — بدل گیرد خدای تعالی به شما گروهی جزا شما به از شما به دادن زکات و صدقه. و گفته اند معناه: و **إِنْ تَتَوَلَّوْا عَنِ الْإِيمَانِ يَسْتَبَدُّ قَوْمًا غَيْرَكُمْ** اطوع لله **مِنْكُمْ**: اگر شما که عرب اید برگردید از ایمان خدای بدل گیرد به شما

گروهی جز شما ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ : پس نباشد مانند شما بل که به باشند از شما . در خبر است چون رسول علیه السلام این آیت برخواند فا وی گفتند «یا رسول الله آن کدام گروه‌اند که اگر عرب برگرد از ایمان ایشان بیستندی بجای عرب و به از ایشان باشند؟» . سلمان فارسی نزدیک رسول ایستاده بود، پیغمبر علیه السلام دست بر دوش وی نهاد گفت «هذا و قومه لو کان الايمان معلقاً بالثريّا لتناوله رجالٌ مِنْ ابناءٍ فارس .

٤

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة الفتح
برخواند چندانش مزد بود که اهل بیعت رضوان را بود چون بیعت کردند
زیر شجره.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا : ما گشاده کردیم ترا یا محمد گشادن هویدا.
مفسران سخن گفته اند تا این فتح چیست؟ گفته اند این فتح نبوت و
رسالت است. و گفته اند که این فتح مغفرت است چنانکه از پیش گفت
لِيَعْفُرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأْخَرَ . و گفته اند که این فتح مکه
است چنانکه در سورة إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ گفته آید. و گفته اند این فتح
حدیبیه است چنانکه هم در این سورة فروتنر گفته آید، هر چند به حدیبیه
بظاهر فتح نبود و رسول و یاران همه اندوهگن بازگشتند که اهل مکه
رسول را و یاران او را از مکه بازداشتند، ولکن آن را فتح خواند زیرا که
بسیب آن رسول را و یاران او را شادیها رسید در آمدن این سورة به بشارت
مغفرت و اسلام نجاشی و باز رسیدن جعفر طیار بسعادت و غلبه روم بر
پارس و ثواب بیعة الرضوان و فتح خیبر؛ این همه شادیها مسلمانان را از
میان اندوه حدیبیه پدید آمد زیرا که آن را فتح خواند. اما قتاده گوید این
فتح خیبر است.

قصه فتح خیبر: و آن آن بود که چون رسول علیه السلام و یاران از

حدیبیه بازگشتند اندوهگن، کافران مکه و منافقان مدینه بدان شماتت می‌کردند و مؤمنان از آن سخت غمناک بودند و مغبون. چون با مدینه آمدند جبرئیل آمد و امر آورد او را از خدای به رفتن سوی خیر و بشارت آورد به فتح آن. مصطفی علیه السلام برفت با هشت هزار و هفتاد مرد مبارز.
 ۴ جهودان خیر خبر یافتند از آمدن محمد؛ حرب را بساختند، هفتاد هزار و هفت هزار سوار و پیاده عرض کردند. و ایشان را هفت حصار بود هفت باره استوار، میان هر دو باره کنده‌ای عظیم چون دریای پرآب. و قبایل اسد و غطفان یار ایشان بودند، رسول صلی الله علیه همی شکوهید که
 ۸ مبادا که با اهل خیر مظاهرت کنند؛ خدای تعالی رعی در دلهای ایشان اوکند تا لشکر اسلام را منقاد گشتد.

چون رسول علیه السلام بنزدیک خیر رسید چشمش به حسنهای آن اوفتاد گفت: خربت خیر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المُنذرين،
 ۱۲ اللهم لولا انت ما اهتَّنَا ولا تصَّقَنَا ولا أصلَّنَا ان اولئِكَ قد بَعْوا علينا و ان ارادوا فتنَةً آبینا فأنزلن سكينةً علينا و ثبت الاقدام إن لاقيينا. آنگه علم فا عمر خطاب داد، وی را به خیر فرستاد به رسولی تا حجت بر ایشان گیرد و گوید بگروید به خدای و رسول او تا سلامت یاوید. ایشان نامه رسول را بدریزند و عمر را دشنام دادند و رسول خدای را دشنام دادند و افراط کردند، خواستند که عمر را بکشند ولکن زانکه به رسولی آمده بود نکشند. عمر از آن اندوهگن بازگشت و رسول را خبر کرد. رسول گفت لاعطين الرایةَ غَدَأَ رجلاً يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كرتاراً غیر فرار. یاران ندانستند که رسول خدای کرا مراد دارد، هر کسی از یاران طمع می‌داشتند که مگر رسول رایت وی را دهد. دیگر روز رسول رایت به دست گرفت و در یاران همی نگریست یاران هریکی سرمی آوراشتند، طمع رایت می‌داشتند. رسول گفت آینَ علیَّ بن ابی طالب. علی برپای

خاصت و چشمش در گرفته بود و از آن در رنج بود. رسول باد بر چشم وی او کند، در ساعت درست گشت. رایت فرا گرفت و برفت با نامه رسول صلی الله علیه تا دیگر بار حجت بر ایشان گیرد. ایشان به رایت و نامه رسول استخفاها کردند و رسول را و مسلمانان را دشنامها دادند فاحش و نامه رسول بر سرنیزه کردند و به تیر آن را بدربند و قصد کشتن علی گردند. علی به رایت رسول تیغها و نیزهای ایشان را رد می کرد و همی گفت: مکنید که من به رسولی آمده ام نه به حرب و گرلا محاله حرب خواهید کرد آنگه دست منج بینید. ایشان افراط همی کردند در فحش گفتن. علی بازگشت گریان، چنانکه از غم و غبن سخن همی نتوانست گفتن.

اهل خیبر پنج موکب بر ساختند، هر موکبی پانزده هزار سوار و بیرون آمدند و قصد کردند که لشکر اسلام را در میان آرند به کمین. پیغمبر علیه السلام علی را با عبدالله بن رواحة بفرستاد و هزار سوار نام زد کرد تا سر راه ایشان به کنار گنده بگیرند. مبارزی بود ایشان را نام او مُرّة بن مروان، نام دار همه جهودان، به مبارزت بیرون آمد مبارز خواست. محمد بن کعب السلمی از لشکر اسلام به روی وی بیرون شد. مرّة وی را بکشت، مبارزی دیگر بیرون شد مرّة او را نیز بکشت، مبارز سدیگر را نیز بکشت. قال قتاده فکاع المسلمين، مسلمانان چون آن مبارزت مرّة را بدیدند بدان هولی به راسیدند. علی رضی الله عنہ به روی وی بیرون رفت گفت:

إِلَيْكَ رَبِّي لَا إِلَّى سِوَاكَ
أَسْأَلُكَ الْيَوْمَ بِمَا دَعَاكَ
إِيْسَوْبَ إِذْحَلَّ بِهِ بِلَاكَ
إِنْ يَكُ مُتَّقٌ قَدْدَنَا قَضَاكَ
فَبَارِكْنَ الْيَوْمَ فِي لَقاكَ

آنگه حمله برد بر مرّة. مرّة وی را ضربتی بزد، سپر وی را به دونیم کرد و

سر تیغش به یافوخ علی رسید، خون به روی علی فرو دوید. خدای تعالی علی را نصرت داد تا ضربتی زد مرّة را برمیان سر، سرش به دونیم کرد.
 چون مرّة در گردید علی تکبیر کرد، مسلمانان به دلهای شادان و قوی
 ۴ تکبیر کردند. مبارزی دیگر از پس مرّة به روی علی بیرون آمد، علی به یک ضربت دمار از وی برآورد. آنگه مرحباً یهودی آهنگ به علی داد به مبارزت — و وی نامدار همه جهودان بود در عرب به مبارزت و اهل خیبر به مبارزت وی نازیدندی — پیش آمد چهار زره بر هم پوشیده حمله بر علی آورد غرّان و نرّان و این بیت همی گفت:
 ۸ قد علَمْتُ خيبرًا مرحباً شاكى السلاح بطلاً مجرّب
 علی آهنگ به وی داد و همی گفت:
 انا الّذى سَمَّتْنِي أُمّى حيدرة ضراغام آجَامِ ولَيْثَ قَسْوَةَ
 ۱۲ أَكِيلَكُم بالسيف كيلَ السنَّةَ

همی یک ضربت بزد، فطیّر رأسه.

اما در بیشتر اخبار آمده است که محمد بن مسلمہ از یاران رسول صلی اللہ علیه سوی مرحباً به مبارزت بیرون شد که برادر وی را — محمود بن مسلمہ — سنگی از سر حصار خیبر فرو گذاشتند و وی را بکشتند. محمد
 ۱۶ نصرت وانتقام برادر را از رسول دستوری خواست، رسول وی را دستوری داد. محمد با مرحباً به مبارزت در جولان آمد و گفت:

قد علَمْتُ خيبرًا ماضِي حلُّوا إذا شئْتُ و سُمْ قاضِي
 تیغ همی گزاردن به یکدیگر؛ قضا را درختی در میان مضاربیت و مطاردت
 ۲۰ ایشان افتاد، چندان تیغ گزاردن به یکدیگر که آن درخت را از بن و بیخ بکنند و بینجیدند. آنگه محمد بن مسلمہ ضربتی زد او را، سرش به هوا چنان بر شد که لشکر خیبر آن را بدیدند دلهای ایشان بشکست، فریاد و خروش از میان ایشان برآمد و خاک بر سر می‌کردند و هزیمت با حصار

آوردند و راه خندق ویران کردند، همه در حصار گریختند و لشکر اسلام راه نمی‌یافتدند بر خندق تا علی رضی الله عنه در خیبر را برکند و بر آن خندق پل کرد. و آن دری بود در میان خیبر بر در حصن قَمَوص نهاده، چنانکه بورافع مولی رسول گوید من با هفت تن بستم آن در را بر گردانیدیم. علی آن در را سپرخویش گرفت.
٤

چون ربیع بن ابی الحقيق با وی به مبارزت بیرون آمد، علی را ضربتی زد سپرش را به دونیم کرد؛ علی در آن وقت دست بدان در زد و آن را بر گرفت سپرخویش کرد و ضربت ربیع را دفع کرد و وی را بکشت. و وی رئیس خیبر بود، شوهر صفیه بنت حُبَیْبَ بن احطب. و صفیه در شب به خواب دیده بود که ماه آسمان در کنار وی بودی، دیگر روز آن خواب مر شوهر را بگفت. وی گفت «می طمع داری که ملک حجاز ترا در بر گیرد؟»، وی را طپنچه‌ای زد بر روی چنانکه نشان سیاه در روی وی گرفت. دیگر روز چون ربیع به حرب آمد زنش وی را گفت «مشو که از این رفتن توهی بوي خون آيد». ربیع گفت «بروام تا کشته شوم تا تو به مراد خویش رسی به دست این صابی»، یعنی محمد. چون بیرون آمد در ساعت کشته شد بر دست علی.
١٢
١٦

و اول کسی که خود را در حصار خیبر اوکند علی بود و مقداد بن الاسود، همی زند و همی کشتند. لشکر اسلام خویشن را در حصار اوکنند و ناپدید گشتند در میان آن جهودان از بسیاری جهودان و اندکی مسلمانان همی آواز زخم شنیدندی و بس تا به نماز پیشین؛ در آن میان عمار بن یاسر را زخمی رسید بر سر، سرشن مجروح گشت، ابلیس آواز داد که: آلا آن محمدًا قد قُتِل. مقداد اسود آن بشنید حمله می‌برد چپ و راست می‌زد و می‌گفت: إنَّ كَانَ مُحَمَّدًا قدْ قُتِلَ فَإِلَهُ مُحَمَّدٌ لَا يَمُوت. رسول خدای آن سخن بشنید گفت «یا مقداد، چه سخن است که
٢٠

می‌گویی؟ اینک من زنده‌ام». مقداد تکبیر کرد. مقداد و علی هردو در کوشک ربيع بن ابی الحقيق شدند، صفیه را دیدند — و وی خوبترین زنان خیبر بود — علی چادر بر سروی او کند و او را فا مقداد سپرد به نام مصطفی. چون وی را پیش مصطفی آوردند نشان زخم شوهرش بر روی ۴ وی بود. رسول وی را آزاد کرد و به خویشن داد، و او را به وی میل تمام اوفتاد، گویند که عایشه را از آن رشك آمد گفت «یا رسول الله، نکو بود که جهود بچه‌ای را بر ما اختیار کنی؟». رسول گفت «یا عایشه، ندانسته‌ای که جهاد زنان صبر است بر رشك؟».

آن روز چون به نیمه رسید آن جهودان را همه مقهور کردند به کشتن و خستن و بستن و غنایم بسیار با هم آوردن. ویاران رسول همه مانده و گرسنه و تشنه ببودند، زنی نامش زینب بنت الحارث — إمرأة سلام بن مشکم — بزغاله‌ای را بریان کرد و پرسید که «محمد از گوسپند کدام عضو دوستر دارد؟». گفتند «دست». وی آن بزغاله را همه به زهر بیالود و دست او را به زهر بیا کند، آنگه پیش رسول آمد به میزوانی گفت «یا رسول الله، دانم که تو ویارکان تو همه چگونه مانده و گرسنه ببوده‌اند، طعامی ساخته‌ام به نام تتو خاصگان تو». رسول اجابت کرد، به خانه وی ۱۶ شد با گروهی از خاصگان خود. زینب آن بزغاله را پیش رسول آورد، رسول خدا دست فا کرد لقمه‌ای از آن باز کرد در دهان نهاد، همه زهر بود. بزغاله بریان به زبان فصیح با رسول به سخن آمد گفت «یا رسول الله، لا تأکلنی فانی مسمومة». رسول همی آن لقمه که در دهان نهاد بود ۲۰ فرو برد، زهر در تن عزیز وی پراکند. خدای تعالی نظری به رحمت به وی نگریست، آن زهر را در تن او عرق گردانید از وی بیرون تراوید بسهولت بگذشت. رسول مر آن زن را گفت که «این چرا کردی؟». گفت «آزمایش ترا کردم تا ملکی یا رسولی؛ اگر ملکی هلاک شوی تا خلق از

توباز رهند، وگر رسولی زهر ترا زیان نکند». رسول آن را از اوی درگذاشت، آن زن مسلمان گشت. از پس آن هرسالی که بدان وقت رسیدی درد زهر در تن وی بخاستی، آخر مرگ رسول صلی الله علیه در آن بود.

۴

چون خیر را فتح کردند اهل فدک بترسیدند از بأس رسول و شوکت وی گردن نهادند اسلام را و از پیش قصد داشتند که اهل خیر را نصرت کنند اگر حاجت او فتد. چون نصرت خدای مر رسول او را بدیدند بدانستند که کار محمد آسمانی است، کس با خدا بر نیاید، کس فرستادند بسمع و طاعت پیش رسول آمدند و فدک را به رسول تسلیم کردند. پیغمبر عليه السلام غنایم خیر را بر غازیان قسمت کرد و فدک رانگه داشت در شمار بیت المال. در خبر است که رسول را از خمس غنایم خیر خری رسید، خر با رسول به سخن آمد بر رسول سلام کرد. رسول او را گفت «تو چه نامی؟». گفت «من عفیر نامم». گفت «تو آن که بودی؟». گفت «من آن جهودی بودم، هیچیز باقی نگذاشتم از بد کردن با وی از آنکه دشمن خدای رسول بود، به دندانش می‌گزیدمی و لگدش می‌زدمی و هرگه که بر نشستی او را بیوکنمی و حرونی کردمی با وی و وی نیز با من بد بودی مرا می‌زدی و بار گران بر من نهادی و مرا نیکونداشتی او با من درمانده و من با وی درمانده تا اکنون که خدای تعالی مرا فرج آورد و به رسول خدا او کند». رسول گفت «خواهی که ترا جفتی بود؟». گفت «نخواهم یا رسول الله». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که خبر به من رسیدست از اجداد من که از نسل ما هفتاد مرکب باشند پیغمبران خدای را، آخر ما مرکب آخر پیغمبران بود، نیز از ما نسل نماند». رسول آن خر را نیکوداشتی، چون خواستی که یاری را بخواند و کس حاضر نبودی آن عفیر را بفرستادی؛ وی به در سرای آن کس شدی و سر به در

۸

۱۲

۱۶

۲۰

وازدی آن کس فرا درآمدی، خربه سر اشارت کردی که رسول ترا می خواند. و حدیث آن خریکی بود از معجزات رسول.

لِيَغْفِرَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأْخَرَ: تا بیامرزد خدا ترا یا محمد آنچه از پیش بود از گناه تو و آنچه از پس بود. سؤال: گیر که ماتقدّم گناه او بیامرزید ماتأخّر که هنوز نبوده بود چگونه آمرزید بعد ما که تا گناه بحاصل نیاید آمرزش آن محال بود؟ جواب گفته اند ماتقدّم مِنْ ذنبک قبل الوحی و ماتأخّر بعد الوحی. و گفته اند معناه: ماتقدّم من ذنبک اولاً و ماتأخّر من ذنبک آخرًا، یعنی گناه اول و آخر ترا بیامرزد. و گفته اند ماتقدّم من ذنبک یعنی ذنب آدم که زلت آدم به حرمت نام تو آمرزیده گشت و ماتأخّر یعنی ذنب امتك که گناه امت به استغفار رسول آمرزیده گردد. و گفته اند ماتقدّم قبل الهجرة و ماتأخّر بعد الهجرة. و گفته اند ماتقدّم قبل استغفار و ماتأخّر بعد الاستغفار. و گفته اند ماتقدّم مِنْ ذنبک: گناه ظاهر تو و ماتأخّر: گناه باطن. و گفته اند ماتقدّم من ذنبک: آنچه نه به قصد بود و ماتأخّر: آنچه به قصد بود. و گفته اند ماتقدّم: آن گناه که پیش از این آیت بود و ماتأخّر: آنچه از پس این آیت بود و **وَيُتَمَّ نِعْمَةُ عَلَيْكَ**: و تمام کند نکوداشت خود را بر توبه نبوت و رسالت و انواع کرامت و **وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا**: و بنماید ترا راه راست. سؤال: ای رسول بر راه راست نبود تا می وعده کرد او را به هدایت؟ جواب گفته اند معناه و **وَيَهْدِيَكَ** نموده همی دارد ترا راه راست راه نبوت و رسالت؛ و گفته اند معناه و **وَيَهْدِيَكَ** و بنماید ترا راه شفاعت و درجهت وسیلت؛ و گفته اند بنماید ترا راه صواب در همه کارها.

وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا: و نصرت کند خدای ترا نصرت عزیز. گفته اند عزیزًا ای لا نظیرًا له: ترا نصرتی دهد که کس را چنان نصرت نداد. و گفته اند عزیزًا ای منیعاً لا یُلْحِقَهُ ذلّ: نصرتی که هیچ دل را فازان

راه نبود. و گفته اند عزیزاً ای مانعاً یمنع الاعداء عنک .
هُوَالَّذِي أَنْزَلَ الْسَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ : او آن خدای است که فرو آورد آرامی بر دلهای مؤمنان، سال حُدیبیة که آنهمه غبن از اهل مکه بکشیدند و دلهای ایشان بذره ای از اعتقاد مسلمانی بنگشت. و گفته اند **۴**
 این سکینه فریشه ای است بر سان بادی سروی چون سر مردم وی را دو پر، بر هر قوم که فرو آید میان ایشان سکونی پدید آید، سال حُدیبیة بر **۸**
 یاران رسول فرو آمد **لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ** : تا بیفزاید امنی به وعده خدای با امنی ایشان. سؤال : چرا زیادت و نقصان در ایمان رواندارید بعد ما **۱۲**
 که خدای تعالی می گوید **لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ**؟ جواب گوییم این ایمان امن است نه آن ایمان که اقرار است به خدای که در آن ایمان زیادت و نقصان روان نبود چنانکه در خدایی او زیادت و نقصان روان نبود، **۱۶**
 اما آن که امن بود در آن زیادت و نقصان روا بود. و گفته اند معناه **لِيزْدَادُوا يَقِينًا مَعَ يَقِينِهِمْ** ، و گفته اند لیزدادوا تصدیقاً مع تصدیقهم **وَلِلَّهِ جُنُودُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** : و خدای را است سپاههای آسمانها و زمین. این آیت در آن آمد که چون خدای تعالی وعده داد مؤمنان را و رسول را ولايت عرب و عجم و مشرق و مغرب، عبدالله بن ابی آن بشنید گفت: محمد این از **۲۰**
 کجا می گوید به کدام لشکر و قوت می مشرق و مغرب را بخواهد گرفت؟ خدای تعالی این آیت را بفرستاد **وَلِلَّهِ جُنُودُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيًّا حَكِيمًا**: بود و هست خدای دانا به صلاح مؤمنان — که صلاح ایشان در آن بود که از حُدیبیه بازگشتد — حکم کننده به نصرت مؤمنان.
لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَغْرِي مِنْ تَعْجِيْهَا آلتَهَارُ: تا درآرد مؤمنان را از مردان و زنان در بهشت‌هایی که می رود زیر اشجار و مساکن آن جویهای می و شیر انگیز و آب صافی **خَالِدِينَ فِيهَا** : جاویدان باشند در آنجا **وَكَفَرَ عَنْهُمْ سَيِّئَتِهِمْ**: و در گذارد از ایشان بدیهای ایشان **وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا**

عظیماً: و بود و هست آن نزد خدای پیروزی بزرگ. و آن آن بود که چون خدای تعالی در ابتداء این سورة کرامات رسول به فتح و نصرت و مغفرت و اتمام نعمت و هدایت یاد کرد، مؤمنان گفتند «یا رسول الله، هنیأً لك این همه کرامات ترا است، نصیب ما چیست؟». خدای تعالی گفت: هو ^٤ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، تَا إِينَجَا كَه فوزاً عظیماً، چنانستی که خدای تعالی گفت: یا محمد ترا پنج کرامات دادم که هیچ پیغمبر را ندادم فتح و مغفرت و تمامی نعمت و هدایت و نصرت عزیز، امت ترا نیز پنج کرامات دادم که هیچ امت را ندادم سکینه و زیادت بر سکینه و ^٨ بهشت و کفارت گناهان و فوز،

وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ: وَعِذَابٌ كَنَدْ دُورُویان را از مردان و زنان وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ: وَهُنَّبازَگویان را با خدای از مردان و زنان. این راجع است با اول آیت که لیدخیل المُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ، وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ؛ و این هم راجع است با اول سورة إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَيْحًا مُبِينًا، لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ، وَلِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ. الظَّاهِنَ بِاللَّهِ ظَنُّ الْسَّوْءِ: آن اندیشه کنندگان به خدا اندیشه بد. و آن منافقان مدینه بودند که سال حدیبیه چون رسول و مؤمنان به حدیبیه شدند ایشان گفتند: محمد فرو شد فروشدنی که هرگز بر نیاید بازان همه کین و عداوت که اهل مکه ازوی در دل دارند وی را ویاران وی را در مکه بکشند و بگردید بر ایشان دایره هلاکت. خدای عزوجل گفت علیهم ذَآتِهُ الْسَّوْءِ: بر ایشان باد گردند بد و هلاکت و بر ایشان بود وَعَصِيَتَ اللَّهَ عَلَيْهِمْ: و خشم گرفته است خدای بر ایشان وَلَعَنْهُمْ وَأَعَدَّهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا: و بنفریده ایشان را و ساخته است ایشان را دونخ و بد بازگشتن جایی است.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: و خدای را است لشکرهای آسمانها و

زمین وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا: وَ بُودَ وَ هُسْتَ خَدَائِي كَيْنَ كَشَ از دشمنان خود حُكْمَ كَنْنَدَهَ بَهَ هَلَاكَتَ كَافَرَانَ. سَؤَالٌ: چَهَ فَايِدهَ است در تکرار وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بَعْدَ مَا كَهَ از پیش همَ اينَ يادَ كَرَد؟ جواب گفته اند اينَ اولَ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مرادَ از اينَ نصرَتَ مؤمنان است، وَ اينَ دِيَگَرَ وَ لِلَّهِ جُنُودُ مرادَ از اينَ هَلَاكَتَ دشمنان است؛ وَ گفته اند مرادَ از اينَ اولَ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لشکرهای فریشتگانَ آسمانها است، وَ مرادَ از اينَ دِيَگَرَ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لشکرهای غازیان است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا: اى پیغمبر بزرگوار ما بفرستادیم ترا گواهی دهنده و مژدگان دهنده و بیم کننده.

این آیت در جواب سهیل بن عمرو آمد سال حدبیه که در صلح نامه رسول با وی نبشتند که: هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ. سهیل بن عمرو گفت «ما نام توبه محمد رسول الله فرانستانیم که اگر تو رسول خدای بودی ما ترا از خانه خدای و انداریمی، رسول الله بمحای». رسول علی را گفت «یا علی، رسول الله بمحای». علی گفت «مرا از دل بر نیاید که من رسول الله بمحایم». رسول گفت «انگشت من بر آن نه تا من بمحایم»؛ از آنکه رسول امی بود ندانست نبشت و نه از نبیشه بدانست خواند. چون سهیل رسالت رسول را انکار کرد خدای تعالی این آیت بفرستاد در جواب وی گفت انا ارسلناك شاهداً لی بالوحدانية و مُبَشِّرًا للْمُؤْمِنِينَ بِالْجَنَّةِ وَ نَذِيرًا لِلْكَافِرِينَ بِالْعَقُوبَةِ. وَ گفته اند شاهداً معناه: شاهداً لی بالاُلوهیه، چنانکه گفت فَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. وَ گفته اند شاهداً علی الانبياء و الرسل بالرسالة، چنانکه گفت وَجِئْنَاكَ شَهِيدًا علی هُولَاءِ. وَ گفته اند معناه: شاهداً علی امتك بالعدالة، چنانکه گفت لا تَجْتَمَعَ أَمْتَى عَلَى الصَّلَالَةِ. وَ گفته اند شاهداً ای عالمابی، یعنی تویی

داننده من بسزا. و گفته اند شاهدآ ای حاضرآ بقلبك مع الحق و بيدنك مع
الخلق و مبشرآ للمؤمنين بالفضل الكبير، چنانکه گفت وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ
لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا؛ و نذيرآ للكافرين والمنافقين بالثار، چنانکه
گفت وَعَذَّ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ.

٤

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: تا شما که خلق اید بگرويد به خدای و رسول او و
تَغْرِيْرُوهُ وَتُوَفِّرُوهُ: وياري دهيد و نصرت کنيد او را و تعظيم و شکوه داريد او
را وَتُسْبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصْبَلًا: و به پاکی ياد کنيد خدای را بامداد و شبانگاه،
هم به روز و هم به شب زيرا که از وقت صبح تا به زوال همه را بُكْرَة
خوانند و از وقت زوال تا به وقت صبح همه را آصول خوانند؛ و اين امر
است به پنج نماز در پنج وقت. و گفته اند مراد ازین تسبیح توحید خدای
است، بر اين قول اين امر بود به ثبات بر ايمان.

١٢

إِنَّ الَّذِينَ يُتَابِعُونَكَ إِنَّمَا يُتَابِعُونَ اللَّهَ: بدرستی که آن کسها که بیعت
کردند ترا — به حدیبیه تحت الشجره — بدرستی که آن بیعت با خدای
کردند، یعنی به امر خدای و رضای خدای می کردند يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ:
داشت خدای به توفيق و عصمت به عون و نصرت ایشان را به از دستهای
ایشان بود در بیعت. و گفته اند معناه: نکوداشت خدا ایشان را به ثواب و
کرامت و افزونی از آن دستهای ایشان به بود به بیعت فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ
عَلَى نَفْسِهِ: و هر که عهد بشکند بدرستی که آن عهد که می بشکند تن او را
زیان دارد وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ: و هر که بجای آرد آن عهد که با
خدای خویش کرده باشد فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا: زودا که بدھیم ما او را مزدی
بزرگ.

١٦

این آيت در شان **حدیبیه** آمده است و حدیبیه چاهی بود به کنار مکه.
و آن آن بود که سال ششم از هجرت پیغمبر علیه السلام به خواب دید
که وی با یاران در حرم می شدنی عمره را. آنگه با هزار و چهارصد تن از

یاران برفت سوی مکه به قصد عمره و هفتاد شتر می‌برد قربان را؛ چون به نیمة راه رسیدند عمر خطاب گفت «یا رسول الله، دانی که قریش از ما چه کین در دل دارند و به ما چه قصدهای بد دارند و ما چنین مُحرم وار می‌شویم بی سلاح، مبادا که ایشان ناباکی کنند و به چلفای ایشان که ۴ حربیان ماند استعانت کنند و قصد ما کنند، صواب بینی که سلاح با خویشن بریم تا اگر ایشان قصد ما کنند ایشان را دفع کنیم». رسول گفت «صواب دیدی یا عمر». کس با پس فرستادند تا سلاح آوردن، در نپوشیدند از آنکه محرم بودند، لکن فا خویشن می‌بردند. اهل مکه خبر ۸ یافتد از آمدن رسول، پنداشتند که وی به حرب ایشان همی آید، استعانت کردند به قبایل عرب که در حوالی مکه بودند.

رسول را خبر کردند که قریش لشکر فاهم کردند و حرب را بساختند. ۱۲ رسول از آن اندوهگن گشت گفت: ای بدبخت که ایشانند، چرا بر خویشن می‌ستم کنند، حربهای خود ایشان را با اندک آوردست و شوکت ایشان بشکسته است؛ چرا نه بیارامند و مرا با عرب گذارند تا اگر من به آیم عزّ ایشان باشد و اگر بترآیم خود بکام ایشان باشم. آنگه با یاران مشاورت کرد گفت «چه گویید، برویم بر آن قبایل کوبیم که به یاری قریش بیرون آمدند همه را غارت کنیم و مستاصل گردانیم؟». بوبکر صدیق رضی الله عنه گفت «یا رسول الله، ما نه به حرب آمده‌ایم بل که به ۱۶ زیارت خانه آمده‌ایم، اگر کسی ما را از خانه منع کند آنگه معذور باشیم در حرب کردن با وی». خبر به رسول آوردن که ایشان راه بگرفتند. ۲۰ رسول گفت «هیچ کس هست که ما را راه بری کند به راه دیگر سوی مکه چنانکه ایشان ندانند؟». مردی در پیش ایستاد، رسول را و یاران را می‌برد تا به حدیبیه؛ چون آنجا رسیدند ناقه رسول علیه السلام زانوبه زمین زد هر چند کوشیدند از جای فرات نشد. یاران گفتند «یا رسول الله، خلات

القصوی، قصوی حرونی می‌کند»، و هرگز حرونی نکردی. رسول گفت «وی حرونی نمی‌کند ولکن بازداشت او را آن خدایی که فیل اصحاب الفیل را بازداشت از شدن در حرم». فرمان آمد از خدای تعالیٰ که هر چه امسال اهل مکه از تو درخواهند چنان باید کرد تا دیگر سال همه کاربرمداد رسول و مؤمنان بود.

آنگه نایب قریش بُدیل بن وَرَقَةِ الْخُزاعِی نزدیک رسول آمد از مکه، گفت «یا محمد، چرا آمدی که مکیان بیکراه بر تو بیرون آمدند وضعی و شریف و قوی وضعیف همه پوست پلنگ پوشیده اند از خشم و حقد و همه اتفاق کردند که ترا در مکه نگذارند». رسول گفت «من به حرب نیامدم، به زیارت خانه خدای آمده ام، بگذاری تا عمره بکنم و بجای شما نیکوی کنم و بسلامت بازگردم». بدل گفت «نکومی گویی، من همچنین خبر به ایشان برم»، و بازگشت و پیغام رسول به ایشان رسانید. ایشان برجوشیدند گفتند «خود نخواهیم که پیغام وی شنویم، میان ما و میان وی جز شمشیر نیست». آنگه عکرمه بیرون زد با سیصد سوار که ناگاه بر محمد و یاران وی کوبید. جبرئیل رسول را خبر کرد که «قومی بیرون آمدند که بر تو کمین آرند، تو یاران را بفرست تا ناگاه بر ایشان کوبند، خدای تعالیٰ ترا بر ایشان ظفر دهد». رسول خالد را گفت «هین یا خالد، این کارتو است». خالد برسنست با گروهی از یاران ناگاه بر ایشان کوفت نعره‌ای بزد: ها آنا اسد الله و اسد رسوله. رعی در دل ایشان افتاد هزیمت شدند. یاران رسول از آنکه حُرُم داشتند سلاح نتوانستند پوشید، سنگ فا ایشان نهادند ایشان را مقهور کردند و در مکه تاختند و گروهی را از ایشان بگرفتند بند کرده پیش رسول آوردند. رسول ایشان را گفت «شما به کدام شوکت و قوت همی با خدای رسول و رسول وی به حرب آید؟»، ایشان را تشویر داد، پس همه را آزاد کرد آنگه عمر را گفت «پیغام من

بدیشان توانی برد که: مکنید، کس را از زیارت خانه خدای بازمدارید، بگذارید تا در آییم و عمره ای بکنیم، شما را با ما کارنه و ما را با شما کارنه و شما را از ما هیچ رنج نرسد بل که با شما نکویی کنیم، و گرقصد ما کنید آنگه مجرم شما باشید، آخر با خدای و رسول بر زیایید». عمر ۴ گفت «یا رسول الله، من فرمان بردارم فرمان رسول را ولکن من مردی درشت ام، از ایشان فرو نبرم و ایشان مردمانی اند موتور و بتشه، اگر جفایی بگویند من مكافات کنم و مرا آنجا اقاربی نیست که اگر حاجت افتاد مرا یاری دهنده، جان من آنجا حبه ای نه ارزد، گر صواب بینی عثمان ۸ را بفرستی که وی مردی رفیق است و او را در مکه اقارب و عشاير بسیار است، همه اهل مکه او را و قوم او را حرمت دارند».

رسول نامه ای نوشته به ایشان که «من نه حرب را آمده ام، بل که ۱۲ صلت رحم را آمده ام و زیارت خانه خدای را، شما حرب من با عرب گذارید. و این نه از عجز می گوییم زیرا که من و یاران من خواهای ۱۶ حرب ایم که مرا بدان فرستاده اند تا جهاد کنم با کافران در نصرت دین خدای. ما را همه می آن باید که شهید کشته شویم، لکن نصیحتی است که شما را می کنم». عثمان برفت و نامه رسول بدیشان رسانید و ایشان از عثمان بازشکوهیدند و اقارب او به گرد او درآمدند — و دیر بود تا خود آرزومند دیدار او بودند — وی را گفتند «گر خواهی بنقد طوف بکن». ۲۰ وی گفت «من طوف نکنم تا آنگه که آنکه بر خدای از من هزار بار گرامی تراست طوف نکند، معاذ الله». ایشان گفتند «اگر گون که پیغام آوردی کس باشد که پیغام را جواب باز برد، توباش تا ما ترا تمام ببینیم»؛ وی را نگاه داشتند نگذاشتند که به رسول آمدی.

رسول و یاران به حدیبیه به آب درماندند، هیچ آب می نیافتند. رسول ۲۴ را مقداری آب بود، دست و روی بشست و آن آب را در آن چاه حدیبیه

اوکند، آب بر سر آمد چنانکه همه یاران و ستوران ایشان را کفایت بود و زیادت. و در بعضی اخبار آمده است که آنجا چشمه‌ای بود، خشک ببوده بود؛ رسول علیه السلام پیکان تیر خویش بفرمود تا در آن چشمه زند، آب برآمد، روان گشت چنانکه همه یاران را کفایت بود و زیادت. آنگه چون ۴ عثمان دیر می‌آمد یاران اندوه‌گن گشتند، ابلیس خبر اوکند میان یاران رسول که عثمان را بکشتند. رسول از آن سخت اندوه‌گن گشت، سوگند خورد که اگر عثمان را بکشند بازنگردند تا حرب نکنند با مکیان. یاران را همه بخواند، زیر درخت سمره بنشست؛ رسول گفت «همه با من بیعت ۸ کنید که گر عثمان را بکشند بازنگردیم تا تن و جان بدل کنیم حرب را». یاران همه بطوع و رغبت بیعت کردند مگر جد بن قیس که وی منافق بود، زیر پالان شترپنهان شد و بیعت نکرد. یاران همه دست رسول ۱۲ می‌گرفتند و بیعت می‌کردند، رسول گفت «این بیعت رضوان است و اهل این بیعت همه در رضوان خدای اند، دریغ باشد که عثمان از ثواب این بیعت نصیب باشد»؛ دو دست عزیز خود را بیرون کرد گفت «این دست راست من از من و این دست چپ من از عثمان، بدین دست بازان دست ۱۶ بیعت کردم میان خویش و میان عثمان». دو نور از آن دو دست مصطفی برآمد تا به عنان آسمان برشد، از آن بود که عثمان را ذوالتورین گفتند؛ چون از بیعت فارغ شدند خبر آمد که عثمان بسلامت است.

آنگه عروة بن مسعود التقفی بیامد به رسولی از اهل مکه گفت «یا محمد، این قوم تو— یعنی اهل مکه — بر تو چندانی حقد و کین دارند که ۲۰ وصف نتوان کرد و حرب را ساخته اند بجده؛ اکنون از دو بیرون نیست، گر حرب کنی با ایشان یا به آیی یا بترآیی، اگر به آیی قرابتان خویش را یکسر مستأصل کرده باشی، و گر بترآیی این قوم تو— یعنی یاران تو— ترا فا دست دشمنان دهند و بکام ایشان بکنند، نگر که بدین بوش ایشان غرّه

نشوی». بوبکر صدیق نزد رسول نشسته بود صبرش بررسید گفت «باش، ایشان از بهربتان باطل را جان بذل کنند و با خدای و رسول حرب کنند در خشم و لعنت خدای، ما در نصرت دین خدای و نصرت رسول خدای جان خویش دریغ داریم؟ ما نه بنی اسرائیل ایم که موسی را گفتند فاذهب آنَّ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هِيَهُنَا قَاعِدُونَ، اگر کار او فتد ما هریکی هزار جان خواهیم تا فدای جان رسول کنیم». عروه آن بشنید گفت «او کیست که این چنین می‌گوید؟». رسول گفت «بوبکر بوقحافه است». عروه گفت «من وی را حق دارم جوابش باز ندهم». و با رسول سخن می‌گفت و دست به محاسن رسول می‌فرو آورد چنانکه عادت عرب بودی در مخاطبۀ بزرگان. مغیرة بن شعبه نزد رسول ایستاده بود تیغ به دست، عروه را گفت «کُفَّ يدكَ وَالآ أَبْنَتُها عنكَ : دست فرو دار و گرنه هم اکنون آن را از تو جدا کنم». عروه را از آن خشم آمد گفت «هان توبدینجا رسیدی که با من چنین سخن گویی، هنوز دی سر بشسته ای». عروه سخن می‌گفت و در آن میان احوال یاران رسول رانگه می‌داشت؛ ایشان را دید که همه از حشمت و حرمت رسول سر در پیش او کنند و سخن نگفتند مگر نرمان از هیبت رسول خدای، و گر رسول خدای آب دهن بیوکندي آن را از یکدیگر در بودندی بتبرک، و گر قدم بر زمین نهادی تربت قدم وی را می‌درربودندی و همی خوردنده و گرفzman دادی جان بدادندی در مسابقت امثال امر رسول را.

آنگه عروه بازگشت اهل مکه را خبر کرد گفت «کار نه بر آن جملت است که شما پندارید، من همه ملوک جهان را بدیدم من هیچ ملکی ندیدم در میان حشم و خدم بدان محتشمی و محترمی و معظمی که محمد است» — صفت کرد که چه دیدم — «من هیچ صواب نبینم شما را بازیشان حرب کردن، آب خویش مبرید، تدبیر صلح کنید». قریش فرو

ماندند، آنگه سهیل بن عمرو را بفرستادند به طلب صلح. وی پیش رسول آمد. رسول گفت «ما اسمک، نام تو چیست؟». گفت «سهیل». رسول گفت «سهل الامر، هر چند این مرد بد است بسهولت نام وی این کار بیگشايد». وی گفت «یا محمد، چرا آمده ای؟». رسول بگفت که چرا آمده ام. وی گفت «یا محمد، ترا راه نخواهند داد امسال در مکه و همی گویند گر در آیی زنان ما با توحرب بیش از آن کنند که مردان ما، یا محمد ایشان همی ترسند که توبرا این حال در مکه آیی خلقی ترا تبع گردند و می گویند که آن گروه که قصد تو کردند سفهای ما بودند نه به فرمان ما کردند؛ ترا امسال بازباید گردید تا به دیگر سال، آنگه ما ترا سه روز مکه خالی کنیم تا توعمره کنی، تو از ما ایمن و ما از تو ایمن و با تو صلح کنیم که تا ده سال با توحرب نکنیم و با عهديان تو حرب نکنیم و با حر비ات تو يار نگردیم ولکن هر که از ما به شما آید باز فرستید و هر که از شما به ما آید نگه داریم».

رسول بدان رضا داد از آنکه فرمان خدای بود عزوجل و علی را فرمود تا صلح نامه ای بنوشت که «بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما صالح عليه محمد رسول الله سهيل بن عمرو». سهیل گفت «ما رحمن و رحيم ندانیم، برسم ما نبیس که بسمك اللهم». رسول گفت «چنان نبیس». چون سهیل نام محمد رسول الله بدید گفت «نه ما می ترا به رسولی فراتانیم که اگر تو رسول خدای بودی ما ترا از خانه خدای باز نداشتمی، چنین نبیس که هذا ما صالح عليه محمد بن عبدالله سهیل بن عمرو». رسول صلی الله عليه گفت مرعلی را که «رسول الله بمحای». علی را از دل بر نیامد که رسول الله بمحودی، هر چند که رسول می گفت علی می پیچید. رسول گفت «انگشت من بر آن نه تا من بمحایم»، زآنکه رسول امی بود نبشه ندانستی. علی انگشت رسول بر آن نهاد؛ رسول صلی

الله علیه آن را بمحمد، بفرمود تا چنانکه مراد سهیل بود نبشت. بزرگان صحابه نامهای خویش اثبات کردند با دلهای پر درد از غین.

در آن ساعت ابو جندل پسر سهیل می‌آمد در بند آهنین و نعره می‌زد و شهادت می‌گفت. و آن آن بود که وی در مکه مسلمان شده بود پدرش او را بند کرده بود و از هجرت منع کرده بود. چون بوجندل بشنید که رسول به کنار مکه آمده است همچنان در بند بیامد بیانگ شهادت می‌گفت. یاران رسول قصد کردند که او رانگه دارند، سهیل گفت «یا محمد، بینی که عهد براین کردیم که هر که از ما به شما آید باز دهید، هنوز صلح نامه تَر است، پسر مرا با من دهید». رسول گفت «تو دانی، با وی دهید». یاران را نهمار از آن غبن کرد. رسول گفت «دست ازوی باز دارید، اگر خدای به وی خیر و سعادت خواهد زود بود که وی را از ایشان فرج آرد». سهیل رسن در گردن وی کرد، وی را بخواری همی برد، عمر خطاب هم بر وی می‌رفت و وی را دل می‌داد و همی گفت «بینی که خدای تعالی ترا فرج آرد» و قبضه شمشیر سوی وی می‌داشت و همی گفت «کشتن مشرکی کم از کشتن سگی باشد»، یعنی که شمشیر گیر گردن سهیل را بزن. وی را همی از دل بر زیامد که پدر را بکشته؛ با پدر در مکه شد. گروهی مسلمانان بودند که مکیان ایشان را پناfte بودند از هجرت، با بوجندل یار گشتنند، هفتاد تن شدند، راه مکیان بگرفتند؛ هر کاروانی که از مکه می‌آمد خبر به ایشان می‌شدی، همه را کالار می‌ستدندی. تا مکیان در ایشان درمانندند، نامه نبشتند به رسول که: وی را فراپذیر که ما رضا دادیم. رسول وی را و یاران وی را با مدینه خواند.

عمر خطاب گفت «هرگز تا مسلمانم در مسلمانی بشک نشدم مگر آن روز که آن غبنهای دیدم از کافران مکه نزدیک بود که از مسلمانی بیوقتادمی، لکن بوبکر صدیق مرا فرو داشت»، که در آن تافتگی نزدیک

بوبکر رفت گفت «یا بابکر، بینی که این مرد چه می‌کند». گفت «کدام مرد». گفت «محمد». گفت «چه می‌کند». گفت «ما را گفته بود که «لَيَدْخُلَنَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْنِينَ»، وَمَا رَا بَدِينَ خَوَارِي هَمِي بازگردانند، نه سخن وی خلاف شد؟». بوبکر گفت «یا عمر هیچ گفت ۴ که امسال درشویم؟». گفت «نه». بوبکر گفت «اگر امسال درنشدیم سال دیگر درشویم». عمر سکون دل یافت گفت «نه آخر بخواب دیده بود که ما در مکه شویم و می‌گوید که خواب پیغامبران چون وحی بود، پس ۸ چرا درنشدیم؟». بوبکر گفت «نه یوسف صدیق خواب دید که یازده ستاره و آفتاب و ماه او را سجد می‌کردی، آن خواب او کی حقیقت گشت؟ از پس به چهل سال؛ اگر می‌روا بود که خواب یوسف از پس به چهل سال حقیقت گشت چرا روانبود که خواب رسول از پس به سالی ۱۲ حقیقت گردد؟». عمر از آن ساکن تربیود، گفت «ندیدی نبشه رسول الله از عهدنامه بمحمود، اگر رسول است چرا رسالت خویش را بمحمود؟».

بوبکر گفت «او که رسول خدای است نه بدان سیاهی بر سپیدی است تا اگر آن محموده گردد رسالت وی بشود، همچنانکه اگر تونام عمر بر جایی ۱۶ نبیسی و بمحایی همان عمر باشی». عمر را دل قرار گرفت گفت «یا بابکر، در این غبن چه گویی که در پذیرفت که هر که از ایشان به ما آید باز فرستیم و هر که از ما بدیشان رود نگه دارند، اگر ما بر حق ایم و ایشان بر باطل این غبن چرا باید کشید؟». بوبکر گفت «صواب آن است که رسول خدای کرد، چرا؟ زیرا که از ایشان به ما نیاید مگر مؤمن مخلص و ۲۰ ما را خود باید نایبی بود در میان ایشان که اسلام در دل ایشان می‌کارد و ایشان را به اسلام می‌خواند، و از ما بدیشان نشود مگر منافق و منافق آن به که در میان ما نبود». عمر را دل خوش گشت بر مسلمانی، زاینجا گفت:

انا حسنةٌ مِنْ حسناتِ أبي بكر.

آنگه رسول فرمود که قربان بکنید و حُرم بگشایید تا بازگردیم. یاران را از غبن آنکه حرم بگشادندی عمره ناکرده تلکو می‌کردند، رسول از آن تلکو ایشان تنگ دل گشت در خیمهٔ ام سلمه شد گفت «بینی که اینها می‌چه کنند؟ منادی فرمودم که حرم بگشایند نمی‌گشایند». ام سلمه ۴ گفت «یا رسول الله ایشان در تو می‌نگرند، چون تو نخست حرم بگشایی ایشان هم بگشایند». رسول صلی الله علیه حلاق را بخواند و موی سر باز کرد، یاران همه در اوافتادند و حلق و تقصیر می‌کردند تا همه حرم بگشادند و بازگشتد. چنین گویند که رسول خدای تا آن سال همه سرمدی ۸ داشت، آن سال موی باز کرد، زان پس موی فرانگذاشت برسر.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنْ آَغْرَابِ : زودا که گویند ترا آن با پس کرد گان از بیابانیان، و ایشان منافقان مدینه بودند که تخلف کردند از غزا حدیبیه شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا : ما از آن نیامدیم که مشغول کرد ما را خواستهای ما و اهل و فرزندان ما فَاسْتَغْفِرْلَنَا : تو آمرزش خواه ما را يَقُولُونَ بِالْسَّيِّئِمِ مَا لَنِسَ فِي ۱۲ قُلُوبِهِمْ : می‌گویند به زبانهای ایشان آنچه نیست در دلهای ایشان، بر سه معنی: یکی توحید می‌گویند به زبان و به دل آن را حق ندارند، دیگر به زبان عذر می‌آزند و به دل می‌دانند که دروغ می‌گویند، سدیگر معنی بظاهر دوستی می‌نمایند با مسلمانان و به دل دشمن اند قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ ۱۶ شیئاً : بگویا محمد که پادشاهی دارد شما را از خدای به چیزی این آزادیکم ضَرَّاً أَوْ أَرَادَنِكُمْ نَفْعًا : اگر خواهد به شما گزندی یعنی عذابی یا اگر خواهد به شما منفعتی یعنی نعمتی و عافیتی رساند بل کانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا : بیک ۲۰ بود و هست خدای بدانچه شما می‌کنید آگاه و دانا.

بَلْ ظَنَنتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا : بیک اندیشه کردید که هرگز رسول و مؤمنان با مدینه و با اهل خویش نگردد. و آن آن بود که سال حدیبیه چون رسول از مدینه برفت منافقان گفتند این بار است

که محمد فرو شد فروشدنی که هرگز برنیاید که اهل مکه ایشان را هلاک
کنند وَ زِينَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ: و آراسته کردند آن را در دلهای شما.
گفته اند معناه: آراسته کردند آن نفاق را در دلهای شما، زیرا که منافقان
گفتندی صواب و زیرکی این است که ما می‌کنیم به بروزیدن نفاق. و ۴
گفته اند وَ زِينَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ معناه: آن ظن بد که کردند به
مسلمانان. و گفته اند وَ زِينَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ آن خواست خلاف
مسلمانان وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ الْسَّوءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا: و اندیشه کردید اندیشه بد که
محمد و یاران وی همه هلاک شوند و بودی شما گروهی هلاک شوند گان ۸
و سزاوار هلاکت.

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: و هر که نگرود به خدای و رسول او کافربود
و کافر از عذاب نرهد، چرا؟ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا: زیرا که ما
ساخته ایم کافران را آتش سوزان. ۱۲

وَلِلَّهِ مُلْكُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: و خدای را است پادشاهی آسمانها و زمین
يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ: بیامرزد آن را که خواهد و عذاب کند آن را
که خواهد، ای: یغفر لمن یشاء الذنب الكبير و هو فضل منه و یعذب من
یشاء على الذنب الصغير و هو عدل منه وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا: و بود و هست
خدای آمرزگار و خشاینه برمؤمنان. ۱۶

سَيَقُولُ الْمُخَلَّقُونَ إِذَا آنْظَلْقُتُمُ إِلَى مَعَانِيمِ لِتَأْخُذُوهَا: زودا که گویند آن
باپس کرد گان — یعنی منافقان مدینه — چون بروید شما که مؤمنانید
سوی غنیمت‌های خیر تا فرا گیرید آن را ذرُونَا نَتَبَيَّنُكُمْ: دست بدارید ما را
تا پس روی کنیم شما را یُرِيدُونَ آن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ: می‌خواهند که بدل
کنند سخن خدای را که او گفت فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا
مَعِي عَدُوًا قُلْ لَنْ تَسْتَعِنُوا: بگویا محمد پس روی مکنید ما را کَذَلِكُمْ قانَ اللَّهُ
مِنْ قَبْلٍ: همچنین تان گفت خدای از پیش فَسَيَقُولُونَ لَنْ تَخْسُدُونَا: زودا که

گویند لا بل که شما ما را می‌حسد کنید همی نتوانید دید که ما نیز غنیمت گیریم از خبیر، خدای گفت بل کاٹوا لایقْفَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا: بیک ایشانند که می‌درنیاوند حق را مگر اندکی، یعنی اندکی و بسیاری.

۴ فُلْ لِلنُّمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ: بگویا محمد مر آن باپس کردگان را از بیابانیان سُتْدُعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ: زودا که بازخواند شما را سوی گروهی خداوندان حرب سخت، چون بنی حنیفه تُقَاتِلُوهُمْ أَوْسِلِمُونَ: کارزار می‌کنید با ایشان یا مسلمان گرددند.

۸ و آن آن بود که چون رسول علیه السلام و یاران از حدیثیه بازگشتند جبرئیل امر آورد از خدای تعالی که سوی خبیر بروید تا آن را بر دست شما فتح کنم. منافقان مدینه قصد کردند به طمع غنایم. مؤمنان ایشان را منع می‌کردند از بهر قول خدای را که فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَ لَنْ تُقَاتِلُوا مَعِي عَدُوًا. ایشان گفتند لا بل که شما همی نتوانید دید که ما غزو کنیم و دین خدای را نصرت کنیم. خدای تعالی گفت بگو ایشان را که اگر شما را آرزوی حرب است سُتْدُعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ، یعنی: اهل یمامه، قوم مُسیلمه کذاب.

۱۶ و آن آن بود که مُسیلمة الکذاب دعوی نبوت کرد به آخر عمر رسول و با رسول خدای مضاهات کردی، سحر و نیرنچات داشت، مخرقه نمودی، هر گه که خبر معجزه‌ای از مصطفی علیه السلام به وی بردنده وی خواستی که به مخرقه مانند آن بنماید، خدای تعالی این را در نحر وی گردانید. چون خبر به وی رسید که محمد باد بر چشم علی او کند و چشمش درست شد؛ وی یکی را که درد چشم داشت باد بر چشم وی او کند، به دو چشم کور گشت. چون شنید که مصطفی علیه السلام باد بر بیماری او کند درست گشت، وی نیز لختی عزایم بر بیماری خواند، بر جای بمرد. چون شنید که مصطفی علیه السلام دعا کرد مُقعدی را در

حال فا دویدن آمد، وی نیز او سون کرد اوگاری را، در حال مُقعد گشت.
 چون شنید که مصطفی آب دهن در چاه طلخ او کند عذب زلال گشت،
 وی نیز آب دهن پلید خود در چاه آب شور او کند، آب طلخ گشت چنانکه
 ۴ کس پیرامن آن نتوانست گردیدن. چون شنید که مصطفی علیه السلام
 دست به سر اقرعی فرو آورد در ساعت آن اقرع را موی برآمد و درست
 گشت، وی نیز طلسمنی بکرد، یکی را موی دار بیاورد و پوست شکنیه در
 سروی کشید چنانکه با اقرعی مانست، او را بر سر ملا پیا کرد سر بر هنه
 ۸ تا همه او را بدیدند پنداشتند که وی اقرع است، پس گفت «یا قوم، این
 اقرع بدیدی؟». گفتند «دیدیم». گفت « بشنیدی که محمد دست به سر
 اقرعی فرود آورد درست شد و موی بر رُست، نگه کنید تا ببینید که من
 هم اکنون مانند آن و به از آن بکنم»؛ آنگه دست به سر آن موی دار فرو
 ۱۲ آورد از پیش سروی در گرفت آن پوست شکنیه را با پس می برد پنداشت
 که موی سیاه از زیر شکنیه بیرون آید تا فا خلق نماید که آن از برکت
 دست وی بود، نگه کرد هر چند دست شوم وی بدان می گذشت موی از آن
 می شد، گل صرف از زیر همی بیامد؛ آن کس هرگز کل نبوده بود، از
 ۱۶ شومی دست وی در ساعت کل گشت. این و مانند این مساوات نمودی با
 مصطفی علیه السلام.

چون خبر وفات رسول علیه السلام به وی رسید گفت اکنون وقت من
 آمد که مدینه را مهبط وحی گیرم و دارنبوت گیرم و به مقام رسالت آنجا
 بنشینم، نماز باسه کنم، زکات بردارم، روزه باسه روز آرم، خمر حلال
 ۴۰ کنم، زنا حلال کنم. وی را صد هزار سوار بود همه را عرض کرد. در آن
 روزگار زنی بود در آن ناحیت نام وی سجاح ساحره، وی نیز دعوی نبوت
 کردی؛ چون خبر وفات مصطفی شنید آهنگ با مُسیلمه داد، با صد هزار
 سوار پیش وی رفت بروی سلام نبوت کرد، وی را گفت «چیزی از آنچه

بر تو وحی می آید بر من خوان». وی برخواند که «لا اُقْسَمْ بِهَذَا الْبَلْدِ، وَ اَنْتَ مَقِيمٌ بِهَذَا الْبَلْدِ، حَتَّى تَكُونَ ذَا مَالَ وَوْلِيًّا، وَ نَخْلٍ وَعَدْدًا، إِلَى آخِرِ الْاَبْدِ، عَلَى رَغْمِ مَنْ حَسَدَ». سجاح گفت «اَشْهُدُ أَنَّكَ نَبِيُّ اللَّهِ حَقًّا وَ رَضِيَتُ بِكَ زَوْجًا وَ زَوْجَتَكَ نَفْسِي». چون بهم پیوستند مسیلمه مؤذن سجاح را بخواند و آن مؤذن از پیش در بانگ نماز گفتی اشهد آن سجاح نبیة الله. مسیلمه او را فرمود که بانگ نماز باشه کن سه نماز را.

آنگه دویست هزار سوار عرض کردند و قصد مدینه کردند. خبر به بوبکر صدیق آوردند، وی به مقام خلافت نشسته بود؛ چون خبر مسیلمه شنید وی ویاران رسول همه از آن سخت اندوه‌گن گشتند و بترسیدند بر اسلام و اهل آن که روزگار فترت بود. بوبکر گفت: دل قوی دارید تا ببینید که خدای تعالی ما را بروی نصرت دهد، کُمْ مِنْ فِيَّةٍ قَلِيلٍ غَائِبٌ فِيَّةٌ كَثِيرٌ بِإِذْنِ اللَّهِ. آنگه گفت «کیست که ابتدا کند به غزات وی تا من او را دعا کنم». خالد ولید برجست که: آنا لَهُ، مَنْ رَفْقٌ سُوِي وَي. بوبکر او را دعا کرد به نصرت خواستن از خدای عزوجل و لشکر مهاجرین و انصار آنجا بودند قدر چهار هزار مرد با وی بفرستاد. خبر به یمامه بردند که خالد ولید آمد به حرب مسیلمه. مردی بود در بنی حنیفه نامش ثمامه با شوکت عظیم و تبع بسیار عدو مسیلمه بود، پیش خالد آمد زینهار خواست. خالد وی را زینهار داد. وی به خالد پیوست به نصرت، برگشتند تا به زمین یمامه رسیدند؛ خالد دویست سوار را بفرمود که: بگردید درین زمین هر کرا ببینید پیش من آرید. بگشتند و بجستند مردی را نامش مجاعه بن مُراة با بیست و سه سوار بگرفتند بپیش خالد آوردند، بفرمود تا همه را گردن بزدند، مگر آن مجاعه را و یکی دیگر را با خویش ببرد. مسیلمه پیش آمد با دویست هزار سوار از بنی حنیفه، چون خالد را بدیدند همه بیکبار شمشیر برکشیدند و نعره زدند و حمله آوردند و حربی کردند هر

کدام صعبتر، بر جا سیصد تن را از مبارزان مسلمانان بکشند. سلاح ایشان بیشتر شمشیر بود و سلاح مسلمانان بیشتر نیزه بود و تیر، هر دو لشکر تنگ در آمدند و همه بهم در افتادند؛ مسلمانان کامکار نبودند از جولان از زحمت ایشان، خالد خود را همی از لشکر اسلام بیرون زد و در میان ^۴ ایشان رفت و این رجز می‌گفت که:

لَا تَوَاعْدُنَا بِالسَّيْفِ الْمُبْرَقَةِ
إِنَّ السَّهَامَ بِالرَّذَى مَطْرَقَةٌ
وَالْحَرْبُ خَلُوٌّ مِّنْ عَقَالٍ مَطْلَقَةٌ
وَمُسِيلِمَهُ ازْ دِيْكَرْ سُويٌّ سَرْبَرْهَنَهُ مَبَارِزَتَهُ مَىْ كَرَدَ وَ حَمْلَهُ مَىْ آورَدَ بِرْ لَشَكَرَ^۸
اسلام و رجز می‌گفت:

أَنَا الرَّسُولُ وَ ارْتِضَانِي الْخَالِقُ
الْقَابِضُ الْبَاسِطُ وَ هُوَ الرَّازِقُ
يَا ابْنَ الْوَلِيدِ انتَ عِنْدِي فَاسِقٌ
وَ كَافِرٌ مَعْرِبٌ مَنَافِقٌ
بَظَاهِرٍ مَسِيْنَمُودٍ كَهْ خَالِدَ رَا مَىْ جَوِيمَ بَهْ مَبَارِزَتَهُ وَ دَرْنَهَانَ روْبَاهَ بازِي
مَىْ آورَدَ، هَرْ جَا كَهْ صَوْلَتَ خَالِدَ آمَدِي وَيْ بَهْ يَكَ سُوشَدِي.^{۱۲}

و مردی بود در میان مسلمانان نامش براء بن مالک، مبارزی که چون حرب پیش آمدی وی بر فراشیدی چنانکه قرار ازوی بشدی، از زین همی برجستی مگر او را فرو گرفتندی مردان قوی ببستندی به رسن استوار، چون ^{۱۶} با هوش آمدی بشاشیدی و ببول وی چون حنا سرخ، آنگه برجستی چون شیر غرآن حرب می‌کردی و هیچ مبارز را بکس نداشتی در آن وقت همچنان ببود آنگه حرب صعب بکرد و ناپدید گشت. ثابت بن قیس بن شماس الانصاری آن روز مبارزتهای صعب بکرد و با آخر کشته شد. رافع بن خدیج در آن حرب حمله می‌برد و می‌گفت بدانستم که قوم اولی بائیں شدید این لشکر است از صعبی حرب ایشان. چنین گویند که آن روز بیست و اند بار شکست بر لشکر اسلام آمد.

و مسیلمه را حدیقه‌ای بود آن را حدیقة الرحمن گفتندی و خود را

رحمان گفتی، ابوذجانة سماک بن خَرَشَه مبارزی بود که هرگز روی نگردانید در حرب، کلاهی داشتی موی چند در آنجا از گیسو مصطفی تعییه کرده هرگاه که آن کلاه بر سر نهادی رعیتی ازوی در دل اعدا افتادی مقهور وی گشتندی، و تیغی داشتی که آن قضیبی بود که رسول وی را داده بود در حرب بدر به دست وی تیغ بران گشت، به صد دینار مغربی بندادی؛ آن روز مبارزت می‌کرد، چون کار سخت بیستاد خود را در آن حدیقه مسیلمه او کند کلاه از سر ش بیوفتاد، لشکر عدو به گرد وی درآمدند، وی حرب می‌کرد تا کشته شد.

لشکر عدو نعره برآوردند که کشتم سالار ایشان را. خالد آن بشنید خود را در آن باع او کند، چپ و راست می‌زد چون شیر غرَان می‌نرید تا خدای تعالی لشکر اسلام را بر عدو ظفر داد و لشکر عدو پناه بازان باع دادند و همه لشکر اسلام خود را در آن باع او کندند، بنصرة الله و عنده همی زدند تا کار بر مسیلمه تنگ درآمد، آهنگ به کوشک داد. وی را در آن باع کوشکی بود حصین بر سر آن کوشک منظری بلند؛ وی خواست که خویشن را در آن کوشک او کند، وحشی غلام جُبیر بن مُطعم — آنکه روز اُحد حمزه را کشته بود — آن روز در آن لشکر اسلام بود حرب می‌کرد مزراق می‌زد، چشم بر مسیلمه نهاد تا بوک وی را بیاود، آخر در کمین نشست در پس درختی؛ مسیلمه را دید که آهنگ به کوشک داد، همی از کمین بخاست و حربه ای بزد مسیلمه را بر تهی گاه، وی را از اسب بیوکند و سروی را برگرفت و بر بام آن کوشک برد و به هوا برانداخت گفت: «قتلتُ خيَرَ النَّاسِ حمزة و أنا كافرٌ، و قتلتُ شَرَ النَّاسِ مسِيلْمَه و أنا مؤمنٌ، فخَيرَ هذَا بشرَ ذاك ، الله أكْبَرُ الله أكْبَرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ». چون آواز وحشی را بشنیدند و سر مسیلمه را بدیدند لشکر عدو همه تن بدادند به هزیمت و مسلمانان به مراد خویش رسیدند، همی

کشند و همی خستند و همی گرفتند و همی بستند و اسیر همی کردند تا همه را مقهور کردند و غنایم بسیار با هم آوردند، کاروان کاروان همی با مدینه فرستادند از غنایم و سبایا، و هزار و دویست تن از مسلمانان کشته شد در آن حرب، هفتصد تن از ایشان حامل قرآن بودند.

۴

آنگه خالد ولید را خبر کردند که مجاعة بن ماره مکرداشته است با لشکر اسلام که قلعه ای داشت عظیم مردان خود را در کمین نشانده بود و زنان را بر بام آن حصار سلاحها پوشیده تا مسلمانان از آن بترسند و اگر حرب سخت گردد وی کمین آرد. خالد چون بدانست قصد کشتن وی کرد، وی مسلمان شد؛ خالد قول خدا را یاد کرد که *تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ*، وی را امان داد. و وی را دختری بود که در همه نواحی یمامه به جمال او زن نبود، وی را به زنی کرد و با وی خالی بنشست، مهاجرین و انصار چون فائزدیک وی آمدندی زایشان بازنشکهیدی، و چون اعمام و احوال آن زن نزدیک وی آمدندی ایشان را اکرام و تمجیل کردی تا یاران رسول را از آن تاسه کرد، نامه نبشتند به ابوبکر صدیق به شکایت از صنع خالد. بوبکر به وی نامه نبشت به عتاب که «ترا خود دل تمتع و تنعم بود بازان همه کشتگان مسلمانان چه جای تنعم است، چرا نه بر کشتگان گری و ماندگان بزرگ داری و اندیشه اسلام بر دل گماری؟». چون نامه به وی رسید گفت «رحم الله ابابکر، نامه ازوی است ولکن درشتی در آن نامه از عمر است»، یعنی عمر وی را بر این داشته است. خالد جواب نامه باز نبشت که «فرمان خلیفه رسول را است گرفرماید باز آیم و گرفرماید به حرب دیگر روم، این یکی را کفایت افتاد بعون الله و نصرته، و کان الله قویا عزیزا».

۱۶

و خالد را ولوعی بودی به حدیث زنان، هرجا که فتحی برآمدی به تمتع مشغول شدی. عمر را رضی الله عنہ از آن خشم آمدی که چرا نه خود

اندوه مسلمانان و کشتن و خستن ایشان دارد که می تمتع کند؛ ولکن بوبکروی را دوست داشتی از قوت وی در نصرت دین خدا و از آن شهامت و صرامت و مبارزت وی در اسلام و نیز پیغمبر علیه السلام گفته بود که خالد سيف صبه الله علی اعدائه. هرچند کوشیدند تا بوبکر را بر وی متغیر گردانند، نتوانستند که بوبکر به سخن کس باوی کار نکرده. ۴
چنین آمده است در اخبار که از مردانگی خالد تا بدانجا بود که اگر کوزه ای آب بر سروی ریختندي قطره ای آب به زمین نرسیدی، لا بل همه در گوهای تن وی بیستادی، از بس زخم و جراحت که تن وی را رسیده بود در حربها چندان گوافتاده بود بر تن وی که آنهمه آب در آن گوها بماندی؛ و آنهمه جراحتها وی را برپیش بودی، یکی برپس نبودی از آنکه هرگز پشت بنگردانیدی بر عدو.

۱۲ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتُكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنَاً: اگر فرمان برید خدای را بدهد شما را خدای مزدی نیکو، در این جهان غنیمت و شهادت و در آن جهان بهشت و کرامت وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّتُمْ مِنْ قَبْلٍ: وگر برگردید و باز ایستید از حرب آن قوم اولی بأس شدید چنانکه باز ایستیدید از پیش از حرب تبوك و غزو ۱۶ حدیبیه و دیگر غزوها يُعَذَّبَنَّكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: عذاب کند خدای شما را عذابی در دنا ک، در این جهان به کشتن و در آن جهان به دونخ.

۲۰ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ: نیست بر نایینا تنگی و بزهای و نه بر لنگ تنگی و بزهای و لآ علی المريض حرج: و نه بر بیمار تنگی و بزهای. گفته اند که این آیت در شأن معلولان و معذوران مسلمانان آمد؛ و آن آن بود که چون امر آمد مسلمانان را به قتال کافران، معلولان و بیماران گفته: یا رسول الله ما چون کنیم که نمی توانیم آمد به غزو؟ خدای تعالی این آیت را بفرستاد که بر ایشان حرجی نیست گر به غزو نیایند که ایشان معلولند و معلول معذور بود. و گفته اند که این آیت در شأن عبدالله بن

ام مکتوم آمد.

و آن آن بود که رسول علیه السلام منادی فرمود بیرون رفتن را به غزو تبوك، عبدالله بن ام مکتوم مردی بود از یاران رسول صلی الله علیه نابینا، بیامد و نیزه بر در مسجد رسول فرو برد گفت «یا رسول الله، آدم و ساخته ام حرب را». رسول گفت «از تو چه حرب آید که نابینایی؟». وی گفت «یا رسول الله نه خدای گفت قاتلوا فی سبیلِ اللهٰ او ادفعوا، اگر حرب نتوانم کرد انبوھی کنم هم در آن نصرت دین خدای و قهر اعدا بود، بگذارتا بیایم». این آیت بیامد.

و گفته اند که این آیت در شأن ورع یاران رسول آمد؛ و آن آن بود که چون خدای تعالی آن آیت بفرستاد که یا آیهَا الَّذِينَ آمُّنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْتَكُمْ بِالْبَاطِلِ، مسلمانان حرجها فرا گرفتند در حدیث خوردن و یاران رسول — اصحاب صُفَه — از پیش طعام همه بهم خوردنی، میان ایشان بیماران بودند و افگاران و نابینان و اعرجان؛ چون این آیت فرو آمد تن درستان گفتند «ما نیز با بیماران طعام نخوریم که ما تن درست باشیم و ایشان بیمار، و تن درست بر خوردن کامکارتر بود مبادا که انصاف ایشان ببرده آید»، حرج فرا گرفتند. و بیماران گفتند «مبادا که ما با تن درستان طعام خوریم ایشان را کراهیتی بود در خوش بمنش». بینان گفتند «گر ما با شما طعام خوریم بهین ما را خورده آید»، حرج گرفتند. و نابینان گفتند «مبادا که در طعام خوردن دست فرا پیش بینا کرده آید وی را از ما کراهیتی بود»، حرج فرا گرفتند. اعرجان گفتند «مبادا که در نشستن ما را به طعام پای پیش کسی فرو کرده آید کسی را از ایشان کراهیتی بود»، حرجها در آن بغايت دشوار کردند گفتند آن به که طعام جداگانه خوریم. خدای تعالی این آیت بفرستاد وَمَنْ يُطِعَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: هر که فرمان برد خدای را و رسول او را، یعنی فرمان برد خدای را در اقراردادن به خدایی او و

رسول را در اقرار دادن به رسولی او؛ و گفته اند فرمان برد خدای را در احکام او و رسول را در بیان آن، و گفته اند فرمان برد خدای را در فرایض او و رسول او را در سنن او بُدْخَلَةٌ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: در آرد او را در بهشت‌هایی که می‌رود زیر اشجار و مساکن آن و در میان آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی، و گفته اند مِنْ تَحْتِهَا إِلَى قُدَّامَهَا وَقَدَامَ رَا تَحْتَ گویند چنانکه گفت قَدْ جَعَلَ رَبُّكَ تَحْتَكَ سَرِيًّا وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذَّبَةَ عَذَابًا أَلِيمًا: و هر که برگردد از فرمان خدای و رسول او عذاب کند او را عذابی در دنا ک. برگشتن از فرمان خدای و رسول دو است: یکی به استحلال و تدین و دیگر به تقصیر؛ آنچه به استحلال و تدین باشد بر آن عذاب واجب آید و آنچه نه به استحلال و تدین باشد بر آن عذاب منقطع باشد.

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبِعُونَكَ تَحْتَ الْسَّجَرِ: بدرستی که خدا خشنود ببود از آن گروید گان چون بیعت کردند ترا زیر آن درخت سمره؛ و آن بیعت رضوان بود سال حدیبیه، قصه آن از پیش گفته آمد فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ: بدانست — خدای — آنچه در دلهای ایشان بود از تصدیق و اخلاص و معرفت و صلابت در دین خدای و نصرت حق؛ و گفته اند فعلم ما فی قلوبهم من کراهیة الصلح فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَيْهِمْ: فرود آورد بر ایشان آرامی در وقت بیعت که همه در پیش مصطفی سر در پیش افکنده بودند از حرمت و هیبت مصطفی. و گفته اند که این سکینه فریشه‌ای است که سکونت را فرود آمد، بر هر قوم که فرود آید آرامی و قراری پدید آید، صفت آن گروه است که با مصطفی صلی الله علیه بیعت کردند و آنات بُهُمْ فَتُحَّاً قَرِيبًا: و پاداش داد ایشان را بدان اندوه که به دل ایشان رسید به حدیبیه فتحی نزدیک، چون فتح فدک و خیبر و فتح بشارت رسول به مغفرت و بشارت مؤمنان به هدایت و نصرت و ارزال سکینه و اسلام نجاشی و قدوم جعفر طیار به بشارت و غلبه روم بر فارس، و گفته اند این

فتح قریب فتح مکه است.

وَمَفَاعِنَمْ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا : وغニمتهاي بسيار که مى فرا گيرند آن را، يعني غنيمتهاي فدک و خiber و کانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا : وبود و هست خدای کين کش از دشمنان حکم کننده به نصرت مؤمنان.

وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَفَاعِنَمْ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا : وعده کردست شما را خدای غنيمتهاي بسيار که بگيريد آن را، چون غنيمتهاي فارس و روم و هند و سند و ترك و حبشه و زنج و زُط و از مشرق تا به مغرب و همه دنيا که به ملکت بدین امت داد فَعَجَلَ لَكُمْ هُذِهِ : زودتر بقدر بداد شما را اين، يعني غنيمت فدک و خiber وَكَفَ آيِدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ : وبا زداشت دستهاي مردمان را از شما، يعني دستهاي اسد و غطفان که ايشان ياران اهل خiber بودند؛ چون رسول خدای قصد خiber کرد نخست با ايشان عهد کرد که بروي خروج نکنند و با اعدای وي يار نگردن. و گفته اند كَفَ آيِدِيَ النَّاسِ مراد از آن اهل مکه است که دُعَارِيَاشَنْ بِيَرُونَ آمَدَنَدْ تَا بِرِ رسُولِ و ياران وي کوبند، خدای تعاليٰ مؤمنان را بر ايشان ظفر داد. و گفته اند که آيِدِيَ النَّاسِ دستهاي جهودان بود که قصد کرده بودند که بر مخلاف رسول و مؤمنان کوبند در آن وقت که رسول به حديبيه بود خدای تعاليٰ رعيي در دل ايشان افکند وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ : و تا باشد آن فتح و آن غنيمت نقدی نشاني مؤمنان را بر تمامی ديگر وعدها که خدای تعاليٰ ايشان را کرد وَيَهْدِيْكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا : و تا نموده مى دارد شما را راه راست، اي: بدارد شما را بر دين اسلام.

وَأَخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا : وغニمتهاي ديگر که هنوز قادر نگشته ايد بر آن، چون فارس و روم وعده کرد شما را قَدْ أَحَاظَ اللَّهُ بِهَا : بدرستي که دانسته است خدای آن همه را که کي گردد به شما و بهم مى داشته از بهر شما را وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا : وبود و هست خدای بر هر چيز توانا.

وَلَوْفَاتَلَكُمْ آَلَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أَلَّدَبَارَ: وَكُلُّ كَارِزَارٍ كَرِدَنْدَى بَا شَمَا آَن
كَسْهَا كَه نَكْرُوِيدَنْدَ - چَوَاهَلْ مَكَه وَاسَدْ وَغَطْفَانْ - هَرَايَنَه
بَرَگَرَدَنْدَنَه پَشْتَهَا بَه هَرَزِيمَتْ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلَيَّاً وَلَا نَصِيرَاً: پَسْ نِيَاوَنَدَى اَز
دوَنْ خَدَائِي دَوْسَتِي كَه كَارِيَاشَان رَا بَه سَرَبَرَدِي وَنَه يَارِي. وَ گَفْتَه اَنَد
وَلَيَّاً: قَرِيبَاً يَنْفَعُهُمْ، وَلَا نَصِيرَاً: لَا مَانِعَا يَمْنَعُ عَذَابَ اللَّهِ عَنْهُمْ.

سُسَّةَ آَلَّهِ آَلَّتَى فَذَ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ: نَهَادِ خَدَائِي اَيْنَ بُودَسْتَ درَآنَهَا كَه
گَذَشْتَ اَزْپِيشَ كَه هَمِيشَه دَوْسَتَان خَوِيشَ رَا بَرَدَشَمَنَان نَصَرَتْ دَادِي وَ
لَنْ تَعِجَدْ لِسُسَّةَ آَلَّهِ تَبَدِيلَاً: وَنِيَايَيِ نَهَادِ خَدَائِي رَا بَدلَ كَرِدَنَى.

وَهُوَ آَلَّذِى كَفَّ آَيِدِيهِمْ عَنْكُمْ وَآَيِدِيَكُمْ عَنْهُمْ يَبَظُنِي مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ آَنْ أَظْفَرَكُمْ
عَلَيْهِمْ: وَ اوَ آَنْ خَدَائِي اَسْتَ كَه بازِداشَت دَسْتَهَايِ اِيشَان رَا - يَعْنِى
كَافِرَانَ مَكَه رَا - اَزْشَمَا وَ دَسْتَهَايِ شَمَا رَا اِيشَان بَه هَامُونَيِ مَكَه اِزْپِس
آَنَكَه دَسْتَ دَادَ شَمَا رَا بَرَايَاشَان، نَكَه دَاشَت شَمَا رَا تَا درَحَرَم خَدَائِي
كَشْتَنَ نَكَرَدَيَد. وَ اَيْنَ قَصَه آَنْ گَرَوَه اَسْتَ كَه اِزْمَكَه بِيرَونَ آَمَدَنَد تَا نَاگَاه
بَرَرَسُول وَ مَؤْمَنَان كَوبِند، چَنَانَكَه بَكْفَتِيم وَ كَانَ آَلَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرَاً: وَ بُودَ وَ
هَسْتَ خَدَائِي بَدَانِچَه شَمَا مَى كَنِيدَ بِيَا. وَ كُلُّ كَارِزَارٍ بَه يَا خَوَانِي خَبَرَ بُودَ
ای: بَدَانِچَه اِيشَان مَى كَرِدَنَد.

هُمُ آَلَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْعَرَامِ: اِيشَان اَنَدَ كَه نَكْرُوِيدَنْدَ وَ
بازِداشَتَنَد شَمَا رَا بَه حَدِيبَيَه اَزْمَسْجِد شُكْهَمَنَد، يَعْنِى اِزْمَكَه وَالْهَدْيَى
مَفْكُوفَاً: وَ قَرِبَانِيهَا پَنَافَه وَ بازِداشَتَه آَنْ يَبْلُغُ مَقْحَلَه: كَه بَرَسِيدَى بَه قَرَبَانَگَاه
آَنَ، بَه مَنَا وَلَوْلَا رِجَالُ مُؤْمَنُونَ وَ نِسَاءُ مُؤْمَنَاتُ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ آَنْ تَظَرُّهُمْ قَتْصِيَّكُمْ مِنْهُمْ
مَعَرَّهَ بِغَيْرِ عِلْمٍ: وَ كُلُّ كَارِزَارٍ كَه مَؤْمَنَان اِيدَ درَمَكَه اَفْتَادِيدَى بَنَدَانِسْتِيدَى اِيشَان رَا وَ
زَيْرَپَايِ آَورَدِيدَى اِيشَان رَا وَ هَلاَكَ كَرِدِيدَى تَا بَه شَمَا رَسِيدَى بِسَبَبِ
اِيشَان جَنَابَتِي وَ دَيَتِي وَ عَقْوَبَتِي بَه نَادَانِي. گَرَنَه اَيْنَ عَذَرَ بُودَى وَ كُلُّ كَارِزَارٍ

جدا بودندی از اهل مکه هراینه عذاب کردیمی ما آن کسها را که کافر بودند از ایشان — یعنی اهل مکه — عذاب دردناک به دست شما که مؤمنان اید تا درآورده خدای به رحمت خود دربهشت خود آن را که خواستی چون مؤمنان. این است معنی آیت به تقديم و تأخیر لِيَذْخُلَ اللَّهُ فِي
رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَرَكُلُوا لَعَذَبَنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا : تا درآرد خدای در رحمت او آنرا که خواهد اگر بگردند عذاب کنیم ما آنکسها که کافر شوند از ایشان عذابی سخت دردناک، آنگه گفت:

إِذْ جَعَلَ اللَّهُ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمْ الْحَمِيمَةَ حَمِيمَةَ الْجَاهِلِيَّةِ : چون درآوردند در ۸ دلهای ایشان آنها که بنگرویدند آن منک که منک نادان واربود. و آن آن وقت بود که رسول علیه السلام پیغام فرستاد به اهل مکه که: بگذارید تا درآیم عمره بکنیم و بازگردیم. ایشان گفتند: گویی چه؟ آنچه محمد با ۱۲ مهتران ما کرده است به بدر گروی درمکه آید زنان ما با وی حرب بیش از آن کنند که مردان فائزَ اللَّهِ سَكِيْتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ : فرو آورد خدای آرام خود و فریشته سکینه بر رسول خود و بر مؤمنان به حدیبیه و ۱۶ آنْزَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوِيَّ ، : ای والهمه: والهام کرد و توفیق داد ایشان را سخن پرهیزگاری از کفر یعنی کلمه توحید تا همه شب می گفتند لا اله الا الله و کانُوا أَحَقُّهَا وَأَهْلَهَا : و بودند آن مؤمنان سزاوارتر بدان سخن و بودند اهل آن. سؤال: چون گفت و کانُوا أَحَقُّهَا وَأَهْلَهَا چه فایده بود در ذکر و آهله؟ جواب ۲۰ گفته اند و کانُوا أَحَقُّهَا ای: بكلمه التوحید، و آهله ای: اهل التقوی. و گفته اند و کانُوا أَحَقُّهَا فی الابتداء وَأَهْلَهَا فی الانتهاء وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا: و بود و هست خدای به هر چیز از صلاح خلق دانا که صلاح رسول و یاران او در آن بود که ایشان را از حدیبیه بازگرداند آن سال.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ أَرْبُعِيَا بِالْحَقِّ: بدرستی که راست کرد و تمام کرد خدای رسول خود را آن خواب بسرا. و آن آن خواب بود که رسول به مدینه

دیده بود که با یاران در مکه می‌شدی ایمن، دیگر سال عمرة القضا آن خواب را تمام کرد که اهل مکه او را سه روز خالی کردند تا رسول و مؤمنان عمره بمراد بکردند؛ آن است که گفت لَئِذْخُلْنَّ الْمَسْجِدَ الْعَرَامَ: هراینه در شوید در مزکت شکوهمند اِنْ شَاءَ اللَّهُ أَمْنِينَ: گر خدای خواهد بی بیمان مُحَلِّقِينَ رُؤْسَكُمْ وَمُفَقَّرِينَ: سترند گان باشید سرهای شما را گروهی و موی کم کنند گان گروهی، چنانکه در قصه گفته آمد لا تَخَافُنَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا: نترسید دانست خدای آنچه شما ندانستید از صلاح شما در آن صلح حدیبیه فَجَعَلَ مِنْ ذُونِ ذِلِّكَ فَتْحًا قَرِيبًا: پس کرد شما را پیش از عمرة القضا فتحی نزدیک چون فتح خیرتا در آن تسلى بود شما را از آن اندوه که به شما رسید در حدیبیه.

هُوَ الَّذِي أَوْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ: او آن خدای است که بفرستاد پیغمبر خویش را به راه راست و دین بسزا. سؤال: چه فرق است میان راه راست و دین حق تا آن را به دولفظ مختلف یاد کرد؟ جواب گفته اند بالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ معناه: بالدعوه الى دين الحق، و گفته اند معناه: ببيان دین الحق، و گفته اند معناه: بالهدی و هو دین الحق لِظَهِرَةٍ عَلَى الَّذِينَ گُلِّيَّهُ: تا غالب گرداند این دین را بر همه دینها؛ چون کافران بشنیدند از رسول که گفت من رسول خدای ام آمده ام برای اظهار دین خدای را، گفتند گواه کی داری که تو رسول خدایی. خدای گفت وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا: بسنده است خدای گواه بر آن که مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. و گفته اند که این در جواب سهیل عمر و آمد که وی محمد رسول الله در سر عهدا نامه فرا نستد، خدای گفت گروی گواهی ندهد بررسالت محمد من که خدایم می‌گوایی دهم. و گفته اند معناه افضل الخلق مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ؛ محمد ستوده ترین بود و احمد ستاینده ترین، چنانستی که خدای می‌گویدی چون من ستایم ستوده ترین همه خلق محمد است و چون خلق مرا ستایند

ستاینده‌ترین همه احمد است.

چنین گفته‌اند در نامهای بندگان نیکوترین محمد است چنانکه در نامهای خدای نیکوترین الله است؛ و گفته‌اند لا إِلَهَ إِلَّا اللهُ نفی و اثبات است نفی خدایی از دون خدای و اثبات خدایی مر خدای را، همچنین ۴ محمد نفی و اثبات است معناه: مَحَا الْكَفْرَ وَ مَدَّ الْإِسْلَامَ. و گفته‌اند که نام محمد مشتق است از نام خدای محمود چنانکه شاعر گوید:

وَشَقَّ لِهِ مِنْ اسْمِهِ لِيُجْلِهِ فَذُو الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَهَذَا مُحَمَّدٌ

۸ جعفر بن محمد الصادق گفت: محمد میم است و حا و میم و دال، میم امین و مأمون، حا حبیب و محبوب، میم مبارک و میمون، دال دینه المخزون. و هم ازوی روایت است که میم منة الله به علی المؤمنین، چنانکه گفت لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، الآية، و حا حُکْمَه علی المؤمنین، چنانکه گفت فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ؛ و میم مقام ۱۲ المحمود، چنانکه خدای گفت عَسَىٰ أَنْ يَعِثُكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً؛ و دال دلالته فی الدُّنْيَا إلَى الشَّهَادَةِ وَ فِي الْعَقْبَىِ إلَى الْجَنَّةِ. و هم ازوی روایت است که چهار هزار جای مصطفی را در قرآن خدای بستوده است ۱۶ به تصریح و تعریض. وَالَّذِينَ مَعَهُ: و آن کسها که با وی اند از بعد وی فاضلترین همه اند. گفته‌اند مراد از این وَالَّذِينَ مَعَهُ همه یاران رسول اند و همچنین آشَدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ: تا به آخر ثنای همه صحابه است بر عموم.

۲۰ خدای تعالی پانزده جای در قرآن هر چهار یار مصطفی را بستوده است بهم: اول يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ يعني ابابکر، و يُقْيِمُونَ الْصَّلَاةَ يعني عمر، و مِمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ يعني عثمان، اولیثک علی هُدَیٰ مِنْ رَبِّهِمْ يعني علی، رضوان الله عليهم. دیگر و آتی الْمَالَ عَلَى حُبَّهِ يعني ابابکر، و آقامَ الصَّلَاةَ عمر، و آتی الزُّكُوَّةَ عثمان، و الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ علی. سدیگر الصَّابِرِینَ المصطفی، و الصَّادِقِينَ ابابکر، و القانتین عمر، و المنفقین عثمان، و

المستغرين بالاسحار على. چهارم رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بِأَطْلَالِ دُعَاءِ النَّبِيِّ، رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ الْنَّارَ دُعَاءَ ابْنِ بَكْرٍ، رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا دُعَاءَ عُمَرَ، رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا دُعَاءَ عُثْمَانَ، رَبَّنَا وَأَنَّا مَا وَعَدْنَا عَلَى رَسُولِكَ دُعَاءَ عَلَى. پنجم يا آيُهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِصْبَرُوا عَلَى حَبَّ ابْنِ بَكْرٍ، وَصَابَرُوا عَلَى

٤

حَبَّ عُمَرَ، وَرَابطُوا عَلَى حَبَّ عُثْمَانَ، وَاتَّقُوا اللَّهَ فِي حَبَّ عَلَى. شَشَمْ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ آتَنَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ التَّبَيِّنَ يَعْنِي الْمُصْطَفَى، وَالصَّدَيقَيْنَ يَعْنِي ابْنِ بَكْرٍ، وَالشَّهَدَاءِ عُمَرَ، وَالصَّالِحَيْنَ عُثْمَانَ، وَحَسْنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا عَلَى. هَفْتَمُ الْمَصْ، الْفَالِهُ، لَامُ جَبَرِيلَ، مِيمُ مُحَمَّدَ، صَادِ الصَّاحِبَيْنَ

٨

الْأَرْبَعَ، مَعْنَاهُ: قَسْمُ بَدِينَ كَمْ دُوْسْتَ دَارِ خَدَائِي وَجَبَرِيلَ وَمُحَمَّدَ وَصَاحِبَيْهِ در دوزخ جاوید نبود. هَشْتَمَ الْتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ يَعْنِي ابْنِ بَكْرٍ، الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ عُمَرَ، الْرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ عُثْمَانَ، الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهِوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحَدْوَدِ اللَّهِ عَلَى. نَهْمَ وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنَا وَإِذَا خَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا، يَعْنِي ابْنِ بَكْرٍ؛ وَ

١٢

الَّذِينَ يَبِسْتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا، عُمَرَ؛ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرَفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ، عُثْمَانَ؛ وَالَّذِينَ إِذَا آنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا، عَلَى. دَهْمَ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ يَعْنِي ابْنِ بَكْرٍ، أَسِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ عُمَرَ، رُحْمَاءُ يَئِنْهُمْ عُثْمَانَ، تَرَيْهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا عَلَى، يَبِسْتُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرَضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثْرِ السُّجُودِ هِرْجَهَارِيَار. يَا زَدَهُمْ كَزْرَعَ أَخْرَاجَ شَطَأَهُ يَعْنِي مُصْطَفَى، قَازَرَهُ ابْنِ بَكْرٍ، فَأَسْتَغْلَظَ قَاسِتَوْيَ عَلَى سُوقَهِ عُمَرَ،

١٦

يُعْجِبُ الْزَرَاعَ عُثْمَانَ، لِيَغِيَظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ عَلَى. دَوازَهُمْ وَالَّتِينَ يَعْنِي ابْنِ بَكْرٍ، وَالزَّيْتُونَ يَعْنِي عُمَرَ، وَطُورِ سِينِينَ يَعْنِي عُثْمَانَ، وَهَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ يَعْنِي عَلَى. سِيزَدَهُمْ هُمْ دِرَائِنِ سُورَةِ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي ابْنِ بَكْرٍ، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَعْنِي عُمَرَ، فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْتُونٍ يَعْنِي عُثْمَانَ، فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالَّذِينَ يَعْنِي عَلَى. چهاردهم در سورة والعصر، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي ابْنِ بَكْرٍ،

٢٠

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يعْنِي عمر، وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ يعْنِي عُثْمَانُ، وَتَوَاصَوْا
بِالصَّبْرِ يعْنِي عَلَىٰ. پانزدهم الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَاءِ يعْنِي
أَبْكَرُ، وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ يعْنِي عمر، وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ يعْنِي عُثْمَانُ، وَ
اللَّهُ يُحِبُّ الْمُخْسِنِينَ يعْنِي عَلَىٰ . وَاللَّهُ أَعْلَمُ .

٤ اخبار. رُوِيَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْإِنْصَارِيِّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ اصْحَابِي عَلَىٰ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ سَوْيَ النَّبِيِّينَ وَ
الْمُرْسَلِينَ وَاخْتَارَ مِنْ اصْحَابِي أَرْبَعَةً فَجَعَلَهُمْ خَيْرَ اصْحَابِي وَهُمْ أَبْكَرُ وَ
عُثْمَانُ وَعَلَىٰ . وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ
٨ القيمة نادى مناد ليقُمْ أهل الله، فيقوم أبو بكر وعمر وعثمان وعلى؛ فيقول
الله تعالى لا يَبْكِرُ: إذهب الى باب الجنة وادخل الجنة مَنْ شَاءَ وَ
اَصْرَفَ مَنْ شَاءَ؛ ويقول لعمر: اذهب الى الميزان ورجح مَنْ شَاءَ وَ
خَفِيفٌ مَنْ شَاءَ؛ ويقول لعثمان: اذهب الى الحوض واسقِ مَنْ شَاءَ وَ
امْنَعْ مَنْ شَاءَ؛ ويقول لعلى: اذهب الى الضراط واحسِّنْ مَنْ شَاءَ وَ
جاوزَ مَنْ شَاءَ . وَرُوِيَ عَنْ أَبْنَ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: مَنْ
١٢ اَحَبَّ أَبْكَرَ فَقَدْ أَقَامَ الدِّينَ، وَمَنْ اَحَبَّ عُثْمَانَ فَقَدْ أَوْضَحَ السَّبِيلَ، وَمَنْ
اَحَبَّ عُثْمَانَ فَقَدْ اسْتَنَارَ بِنُورِ اللَّهِ، وَمَنْ اَحَبَّ عَلَيَاً فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرُوْةِ
١٦ الْوَثَقِيِّ، وَمَنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ فِي اصْحَابِي إِلَّا حَسِنَأً فَقَدْ نُزِعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ التَّقَاقُ .
وَرُوِيَ عَنْ أَبْوَهُرِيَّةِ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: لِحَوْضِي أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ،
فَرُوكِنُ الْأَوَّلِ فِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ وَالثَّانِي فِي يَدِ عُثْمَانَ وَالثَّالِثُ فِي يَدِ عَلَىٰ وَ
الرَّابِعُ فِي يَدِ عَلَىٰ ، فَمَنْ كَانَ مُبْغِضًا لِعُمَرَ مُحِبًا لِأَبِي بَكْرٍ فَلَا يَسْقِيهِ أَبْكَرُ،
٢٠ وَمَنْ كَانَ مُبْغِضًا لِعَثْمَانَ مُحِبًا لِعُمَرَ فَلَا يَسْقِيهِ عُمَرٌ، وَمَنْ كَانَ مُبْغِضًا لِعَلَىٰ
مُحِبًا لِعَثْمَانَ فَلَا يَسْقِيهِ عَثْمَانٌ، وَمَنْ كَانَ مُبْغِضًا لِأَحَدِهِمْ فَلَا يَسْقِيهِ عَلَىٰ . وَ
رُوِيَ عَنْ أَنَّسَ بْنِ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِأَبِي بَكْرٍ
«أَقْمِ يَا أَبْكَرَ». فَقَامَ، فَقَالَ «تَدْرِي مَنْ أَنْتَ؟». فَقَالَ «اللَّهُ وَرَسُولُ

اعْلَمُ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ «أَنْتَ الَّذِي إِذَا قَمْتَ قَامَتْ لَكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ». ثُمَّ قَالَ لِعُمَرَ «قُمْ يَا عُمَر». فَقَامَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ «يَا عُمَر، تَدْرِي مَنْ أَنْتُ؟». قَالَ «اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ». فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ «أَنْتَ الَّذِي إِذَا سَلَكْتَ فَجَأً سَلَكَ الشَّيْطَانُ فَجَأً آخْرَحْوْفًا مِنْكَ». ثُمَّ قَالَ لِعُثْمَانَ «قُمْ يَا عُثْمَانَ». فَقَامَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ «تَدْرِي مَنْ أَنْتَ يَا عُثْمَانَ؟». قَالَ «اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ «أَنْتَ الَّذِي تَسْتَحِي مِنْكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ». ثُمَّ قَالَ لِعُلَيْ «قُمْ يَا عُلَيْ». فَقَامَ عُلَيْ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ «تَدْرِي مَنْ أَنْتُ؟». فَقَالَ عُلَيْ «اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ». فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَوةُ اللَّهِ عَلَيْهِ «يَا عُلَيْ، أَنْتَ الَّذِي إِذَا مَشَيْتَ عَلَى الْأَرْضِ قَالَتِ الْأَرْضُ مَنْ مِثْلِي وَابْنِ أَبِي طَالِبٍ يَمْشِي عَلَى ظَهْرِي». وَرُوِيَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَعْطَى نَبِيَّهُ إِمَارَةً بِغَيْرِ عِلْمٍ وَمُلْكًا بِغَيْرِ حِشْمٍ وَغَنَاءً بِغَيْرِ دَرْهَمٍ وَكِتَابَةً بِغَيْرِ قَلْمَنْ؛ فَجَعَلَ ابْنَ بَكْرٍ عِلْمَهُ وَجَعَلَ عُمَرَ حِشْمَهُ وَجَعَلَ عُثْمَانَ دَرْهَمَهُ وَجَعَلَ عُلَيَّاً قَلْمَنْهُ. وَفِي الْأَخْبَارِ أَنَّ جَبَرِيلَ صَلَوةُ اللَّهِ عَلَيْهِ نَزَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَوةُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِخَمْسِ تَفَاحَاتٍ مَكْتُوبٍ عَلَى أَحْدِيهَا: مِنَ الْعُلَى الْأَعْلَى لِلنَّبِيِّ الْمُصْطَفَىِ، وَعَلَى الثَّانِيِّ مَكْتُوبٌ: مِنَ الرَّفِيقِ الشَّفِيقِ لِابْنِ بَكْرٍ الصَّدِيقِ، وَعَلَى الثَّالِثِ مَكْتُوبٌ: مِنَ الْعَزِيزِ الْوَهَابِ لِعَمْرَبْنِ الْخَطَابِ، وَعَلَى الْرَّابِعِ مَكْتُوبٌ: مِنَ الرَّحِيمِ الرَّحْمَنِ لِعُثْمَانَ بْنَ عَفَانَ، وَعَلَى الْخَامِسِ مَكْتُوبٌ: مِنَ الطَّالِبِ الْغَالِبِ لِعُلَيَّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فضائل ابی بکر رضی الله عنہ: قوله تعالیٰ وَالَّذِينَ مَعَهُ وَآنکسها که با رسول اند، یعنی ابابکر؛ او را به معیت بستود زیرا که از همه یاران بوبکر بود که از اول تا به آخر با رسول خدای بود، هم در صغرو طفولیت و هم در فتی و شیبت، هم در احوال کهولت، هم در سفر و حضرت، و هم در ریسر و غُسر، هم در سر و علانیت، هم از پیش وحی و رسالت هم بعد وحی و رسالت، هم در تدبیر و مشاورت، هم در وزارت و مصاهرت، هم در

تصدیق و شهادت، هم در جهاد و نصرت، هم در غار و هجرت، هم در مقام خلافت، هم در حیات و معيشت، و هم دروفات و مضاجعت، هم در حشر و قیامت، هم در مقام شفاعت، هم در حوض و سقایت، هم در بهشت و درجهٔ؛ زیرا او را خاص کرد به معیت. دوازده جای خدای تعالیٰ بوبکر را در قرآن بستوده است: اول و لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع، علی و ابن عباس گویند که این آیت در شأن بوبکر آمد تا آنجا که و اولیئک هم المهددون. دیگر فسوفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، ابن عباس و مجاهد و سُدیٰ گویند که این آیت در شأن ابو بکر آمده است.

سیدیگر ثانی إِثْنَيْنِ إِذْهَمَا فِي الْغَارِ. چهارم اتقوا الله و کنوا مع الصادقین. پنجم و لَا يَأْتِلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةُ. ششم وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمُ. هفتم وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدْقِ وَصَدَقَ بِهِ. هشتم وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَتَّصِرُّونَ، الى اربع آیات. نهم وَصَيَّبَنَا إِلَيْنَا بُو الْدَيْنِ حُسْنَنَا الى قوله إنِّي ثُبُّتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ. دهم در این آیت وَالَّذِينَ مَعَهُ، فروتر فَازَرَهُ. یازدهم لا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفُتُوحِ، الآیه. دوازدهم فَآمَّا مَنْ أَعْطَى وَأَنْقَى وَصَدَقَ بِالْحُسْنَىِ. ده جای خدای رسول بوبکر را به الف افضل بخواندست، اول: إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيَكُمْ. دیگر اولیئک آعظَمُ دَرَجَةً. سیدیگر: وَسَيُجَنِّبُهَا الْأَنْقَىِ. چهارم قول جبریل: ابو بکر اعرف فی السماء منه فی الارض. پنجم قول مصطفی: اروف امتی بامتنی ابو بکر. ششم قول مصطفی: امنکم علی ابو بکر. هفتم قول مصطفی: احب الرجال الى ابو بکر. هشتم قوله صلی الله عليه: اصدقکم ابو بکر. نهم قوله صلی الله عليه: اول من صدقني ابو بکر. دهم قوله لا بی ذر: والله ما طلعت الشمس ولا غربت على احد بعد النبيین و المرسلین افضل من ابی بکر. از ابن عباس روایت است که او گفت: نزل جبرئیل علی المصطفی یوم بدر فقال «من الجالس معك فی العریش

فانى رأيت الملا الاعلى يستغفرون له». فقال النبي عليه السلام «صاحبى
 و خليلى و موضع سرى ابوبكر». فقال جبرئيل «اما انك تفاخر به الامم
 يوم القيمة». عطاء السلمى روایت کند: قال الله للجنة يوم ولد ابوبكر يا
 جتنى و عزتى لا يدخلك الا من احب هذا المولود. عبدالله عمر گويد:
 دخل ابوبكر عن النبي و عليه عبا قد خللتها فى صدره بخلال ، فهبط
 جبرئيل ، فقال «السلام عليك يا رسول الله مالى ارى ابابكر عليه عبا». ٤
 فقال رسول الله صلى الله عليه «قد انفق ما له كله». فقال جبرئيل «اقرأه
 من الله السلام وقل له يقول الله: انا عنك راض فهل انت فى فقرك عنى
 راض؟». فبكى ابوبكر وقال «راض راض راض». عايشه گويد «يا
 رسول الله، أكل الناس يحاسبون يوم القيمة؟». قال «بلى ، ماخلا اباك ،
 فانه يوم الحساب، ان شاء وقف و ان شاء مضى». عبدالله بن مسعود
 روایت کند عن النبي عليه السلام انه قال كل مولود يولد ففى سرتة من
 التربة التي خلق منها وانا وابوبكر خلقنا من تربه واحده. روى ابوسعيد
 الخذري عن النبي عليه السلام انه قال: اذا كان يوم القيمة يوضع ثلاثة
 كراسى من ذهب احمر يتلائلاً اهل الجمع، فيجلس ابراهيم على واحد و
 انا على الآخر ويبقى واحد بيني وبينه فيؤتى بابى بكر، فيجلس عليه ثم
 ينادى منادى طوبى لصديق بين حبيب و خليل. روى عن سليمان بن يسار
 قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم «الخير كله ثلاثة و ستون
 خصلة، من كان فيه واحدة منها دخل الجنة». فقال ابوبكر «يا رسول الله،
 هل فى منها شيء؟». قال «كلها فيك يا بابكر». وقال النبي عليه السلام
 ان الله ليرضى برضاء ابى بكر ويسخط بسخط ابى بكر. وقال النبي
 عليه السلام: ما مررت بسماء ليلة المعراج الا يسألونى اولاً عن ابى بكر و
 مالى في الجنة درجة الا و بجنبها درجة لابى بكر. روى عن جابر بن
 عبد الله الانصارى انه قال: قال رسول الله صلى الله عليه اذا كان يوم القيمة

جمع الله الاولين والآخرين نادى منادى من بطنان العرش آين ابوبكر الصديق؛ ففيتى به، فيوقف امام العرش، فيقال له «أدخل الجنة». فيقول «اى رب انا ومحبى؟». فيقول «انهم قد اسرفوا في الذنوب». فيقول «اى رب هبهم لى؟». فيقول رب «ادخل الجنة انت ومحبوك ومحبوك محبتك ، فلقد خلقت فيها قبةً من ذرة بيضاء يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها ، لها اربعه آلاف باب ، من الباب الى الباب مسيرة الف عام ، لا علاقه فوقها ولا دعame تحتها ، تسكنها انت ومحبوك ومحبوك محبتك تنظرون الى متى شئتم». در اخبار است که کان یهودی یحبت ابابکر فوق بباب النبی علیه السلام فقال له النبی يوما «مالك؟». فقال «احب هذا الرجل الذى بجنبك انظر اليه». فاوحى الله اليه «انی قد رفت عنه غل جهنم وقيودها و سلاسلها لحبه ایاه».

قوله تعالى أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ: سخت اند وصلب اند بر کافران، يعني عمر خطاب رضي الله عنه. پائزده جای خدای تعالی عمر را در قرآن بستود به پائزده وحی که بروفاق رای عمر فرستاد. یکی مِنْ کَانَ عَدُوًّا اللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ، الآیه. دیگر وَ أَتَخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصْلَى. سدیگر آلذین آتَيْتَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ. چهارم أَجِلٌ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الْرَّقْبُ. پنجم فَلَا وَرَبَّكَ لَا يُؤْمِنُونَ. ششم إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ. هفتم وَإِذَا جاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا، الآیه. هشتم يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسِيبُ اللَّهِ. نهم ما کانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى. دهم وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبْدًا. یازدهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِيَّسْتَادِنُكُمُ الَّذِينَ مَلَكْتُ أَيْمَانُكُمْ. دوازدهم وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَأَسْلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءَ حِجَابٍ. سیزدهم ذلک بَأْنَ اللَّهِ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا. چهاردهم وَإِنْ تَظَاهِرَا عَلَيْهِ. پائزدهم أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ. اخبار: قال النبی علیه السلام: لو کان بعدی نبیاً لکان عمر. وقال عليه السلام: ان السکينة لينطق على لسان عمر. وقال جبرئيل للنبي: لو

جلسْتُ مَعَكَ عَمِرْنَوْحَ لَمْ أَقْدِرْ أَنْ أَخْبُرَكَ عَنْ فَضَائِيلِ عَمِرٍ. وَقَالَ: أَنَّ
 الْإِسْلَامَ لَيْكَى بَعْدَ مَوْتِكَ عَلَى مَوْتِ عَمِرٍ. وَعَنْ أَبْنَ عَبَّاسٍ: أَنَّ اهْلَ
 السَّمَاوَاتِ اسْتَبَشُرُوا بِالْإِسْلَامِ عَمِرٍ. وَعَنْ أَبْنَ مُسْعُودٍ: لَوْفُضُّعَ عِلْمُ عَمِرٍ فِي
 كَفَّةٍ وَعِلْمُ اهْلِ الْأَرْضِ فِي كَفَّةٍ لَرَجَحَ بِهِمْ عِلْمُ عَمِرٍ. وَقَالَ: كَادَتْ خَوَاطِرُ
 عَمِرٍ تَسْبِقُ الْوَحْىَ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: أَنَّ لَى وَزِيرِينَ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
 وَزِيرِينَ فِي الْأَرْضِ، فَوْزِيرَى فِي السَّمَاوَاتِ جَبَرِئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَفِي الْأَرْضِ
 أَبُوبَكْرٌ وَعَمِرٌ. وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلِبُكُمْ فِي دِينِ اللَّهِ عَمِرٍ. وَقَالَ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ: أَنَّ عَمِرَ قَرْنَ مِنْ حَدِيدٍ. وَرَوْيَ أَنَّهُ كَانَ يَصْلَى وَيَهُودِيَانَ
 خَلْفَهُ يُنْظَرُانَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ «هُوَ هُوٌ». فَقَالَ «مَا ذَهَبَ
 قَلْتَمَا؟». قَالَ «وَجَدْنَا صَفْتَكَ فِي التُّورِيَّةِ قَرْنَ مِنْ حَدِيدٍ». فَقَالَ النَّبِيُّ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَمِرُ مَا لَقِيْكَ الشَّيْطَانُ سَالِكًا فَجَأً إِلَى سَلْكٍ فَجَأً آخَرَ.
 وَقَالَ عَلَى: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: أَنَّ عَمِرَ سَرَاجُ اهْلِ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ. وَقَالَ
 رَجُلٌ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ «مَا رَأَيْتُ خَيْرًا مِنْكَ». فَقَالَ «هَلْ رَأَيْتَ أَبَا بَكْرًا وَ
 عَمِرًا؟». فَقَالَ «لَا». فَقَالَ «لَوْ رَأَيْتَهُمَا وَقُلْتَ هَذَا لَا وَجَعْتَكَ ضَرِبًا». وَ
 قَالَتْ عَائِشَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: زَيَّنُوا مَجَالِسَكُمْ بِذِكْرِ عَمِرٍ. وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ: إِذَا ذَكَرَ الصَّالِحُونَ فَحْيَ أَهْلًا بِذِكْرِ عَمِرٍ. فِي الْأَخْبَارِ: أَنَّ عَمِرَ
 خَرَبَ أَرْبَعَةَ آلَافَ بَيْعَةً وَكِنِيسَةً وَبَنِيَ فِي الْإِسْلَامِ أَرْبَعَةَ آلَافَ مَسْجِدًا. وَ
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَأَيْتُ فِي السَّمَاوَاتِ الدُّنْيَا ثَمَانِينَ الْفَ مَلْكًا يَسْتَغْفِرُونَ
 لِمَحْبِبِي أَبِي بَكْرٍ وَعَمِرٍ، وَرَأَيْتُ فِي السَّمَاوَاتِ الثَّانِيَةِ ثَمَانِينَ الْفَ مَلْكًا يَلْعَنُونَ
 عَلَى مِبغَضِي أَبِي بَكْرٍ وَعَمِرٍ، وَرَوْيَ أَنَسَ بْنَ مَالِكَ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ لَيْلَةَ اسْرَى بِي خَيْلًا مَسْرَجَةً مَلْجَمَةً بِالدَّرَاعِلَاهَا مِنَ الْعَقِيَانِ
 الْأَحْمَرِ وَأَوْسَطُهَا مِنَ الْكَافُورِ الْأَبْيَضِ وَأَذْنَابُهَا مِنَ الْمَسْكِ الْأَذْفَرِ وَقَوَائِمُهَا
 مِنَ الْفَضَّةِ الْبَيْضَاءِ، فَقَلَتْ «لَمَنْ هِيَ يَا جَبَرِئِيلُ؟» قَالَ «لِمَحْبِبِي أَبِي بَكْرٍ
 وَعَمِرَ، يَرْكِبُوهَا فَيَزُورُونَ الْجَنَّارَ». وَقَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ اهْلَ الْجَنَّةِ

٤

٨

١٢

١٦

٢٠

لیتراون اهل علیین کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء و ان ابابکرو عمر لمنهم و انعماً ای زاد فی الفضل.

واز کرامات عمریکی آنست که روز آدینه خطبه می‌کرد، در میان خطبه خدای عزوجل او را دیدار داد تا چهارماهه راه لشکر اسلام را بدید، با کافران حرب می‌کردند و لشکر عدو می کمین خواستند آورده برمسلمانان و ایشان ندانستند، ساریه سپه سالار لشکر عمر بود، در آن میان مبارزت همی کرد؛ عمر او را بدید از سر منبر آواز داد که: يا ساریة الجبل الجبل.
 ۴ ساریه آنجا که بود آواز عمر بشنید، آهنگ به کوه داد و کمین را رد کرد.
 ۸ و از کرامات وی نیز آن بود که روزی در میان یاران نشسته بود، آوازی به گوش او آمد که: واعمراء. عمر جواب داد: والبیکاہ، اللہم اغث من استغاث بی. و آن آن بود که به یک ماhe راه قومی در کشتی بودند، یکی از ایشان از دیگری کینی داشت در دل، همی او را دستی زد و در آب افکند. کشتی چون باد همی رفت، آن مرد همی سراز آب برداشت گفت: واعمراء، فریاد ای عمر. خدای تعالی آواز او را به گوش عمر رسانید تا در مینه آن آواز بشنید، دعا کرد. آنجا که آن مرد سراز آب بر زد در حال به دعای عمر دو دست در هوا پدید آمد، او را از آب برآورد ۱۲ بسلامت و به کشتی آورد. خبر به عمر آورده که چنین بود، عمر بر اهل آن کشتی خشم گرفت؛ چون با مینه آمدند عمر ایشان را یک ماه در شهر نگذاشت، عقوبت آنرا. و نیز از معجزات وی آن بود که به مینه در ۱۶ روزگار اول زلزله افتادی صعب تا به روزگار عمر زلزله ای بیفتاد هول، چنانکه خواستی که همه مینه ویران گرددی؛ عمر دره بر زمین زد گفت: ۲۰ هی، ای زمین آرام گیر. زمین به فرمان عمر آرام گرفت و هرگز نیز در مینه زلزله نیفتاد. و دیگر از معجزات عمر آن است که چون کسری با چهارصد هزار سوار بیرون آمد، لشکر اسلام در مانند، از میان ایشان

چهارهزار سوار بیرون زند خویشتن را در بیابان افکنند که یکسر به مدینه شوند و امیرالمؤمنین را هلاک کنند. سرای امیرالمؤمنین طلب کردند.
 نشان دادند. به سرای وی نگه کردند، در سرای وی دیدند از هم بشده و
 به رشته فراهم گرفته، گفتند «این دین شما این همه استخفاف است،
 سرای امیرالمؤمنین می‌نشان خواهیم، شما ما را می‌اینچنین نشان
 دهید؟». مردمان گفتند که «اگر سرای امیرالمؤمنین عمر خواهد این
 است». سواری فرود آمد در سرای شد، هیچ کس را ندید، حصیری دید و
 مصحفی بر کنار آن نهاده. بیرون آمد گفت «در این سرای هیچ کس
 نیست، امیرالمؤمنین کجاست؟». گفتند «وقت آنست که عمر به دشت
 بیرون رفته باشد به قیلوله». بر اثر برفتند، بر کنار مدینه دکانی دیدند زیر
 درخت خرمابنی، مردی بر آنجا خفته مرقعه‌ای خلقان پوشیده، دره‌ای در
 زیر سرنهاده، گفتند با یکدیگر که «چندان عدل کرد تا چنین این
 بخفت»، و رسالت تبلیغ کردند. و معجزات عمر بسیار است با این همه
 فضل گفت: انا حسنة من حسنات ابی بکر. و گفت: لیتنی کنت شعرة
 علی صدر ابی بکر.

رُحْمَاءَ بَيْتِهِمْ: مهریان و بخشاینده میان ایشان، یعنی عثمان بن عفان،
 وی از رحیم دلی تا بدآنچای بود که جان عزیز خویش را در رحیم دلی به باد
 کرد که روز حصار نگذاشت که مولاان وی غوفا را ازوی بازداشتندی که
 نباید که کسی ازوی بیازارد، تا ویرا بکشند. خدای تعالی در قرآن ده
 جای پروی ثنا کرده است: یکی **أَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ كَه**
 هزار سوار برشاند در جیش العسره به غزو تبوک. دیگر **إِنَّمَا يُعَمَّرُ**
 مساجد الله در شأن وی آمد که چهل ستون در مسجد رسول زیادت کرد تا
 مسجد مسلمانان را بر سید. سدیگر **إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَّقَى**
الْجَمِيعَانِ. چهارم **لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ**. و پنجم

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِولَيْهِ سُلْطَانَا، الآية. ششم ضرب الله مثلاً عبداً مملاوكاً، الى قوله فَهُوَ يُنْفِقُ مِثْمَةً سِرّاً وَجَهْرًا. هفتم إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ، هشتم إِنَّ الَّذِينَ يَتَّلُونَ كِتَابَ اللَّهِ در شأن او آمد که هر شبی همه قرآن در نماز ختم کردی. نهم آمن هُوَ قَاتِلُ أَنَاءَ الْلَّيْلِ ٤ ساجداً وَقَائِمًا. دهم رُحْمَاءَ بَيْتِهِمْ.

اخبار: قال النبي عليه السلام زوجت عثمان ابنتي هاتين ولو كانت عندي ثلاثة لزوجتها اياته وما زوجتها الا بمحى من السماء. وقال النبي عليه السلام: اشدكم حباء عثمان. وقال: الا استحيي من يستحيي منه ملائكة السماء. وقال يوماً لاصحابه: ان الله اقالني حساب عثمان. وقال يوماً لاصحابه: ليأخذ كل واحد منكم بيد جليسه فانه جليسه يوم القيمة، فعلوا و اخذ رسول الله بيد عثمان وقال انه جليسى و رفيقى فى الدنيا و الآخرة. وقال: اللهم ارض عن عثمان فانى عنه راض. وقال لابنته رقية: اكرميها فانه من اشبه اصحابى بي خلقاً. وقال: اخبرنى جبرئيل ان نور عثمان يضئ لاهل السماء كما يضئ الشمس لاهل الارض. وقال: يشفع عثمان يوم القيمة فى مثل ربىعه و مضر. وعنده عليه السلام انه لم يصل على جنازة رجل، فقيل له فى ذلك ، فقال: لانه كان يبغض عثمان. وقال: دخلت الجنة ليلة اسرى، فدفع الى تفاحة فانفلقت فخرحت منها جارية حسنا فقلت لها «من انت؟. فقالت حوراً خلقت من نور العرش». قلت «من انت؟». فقالت «للخليفة المظلوم عثمان».

٢٠ و او را ذوالنورین گفتند زیرا که او را دوسخاوت بود یکی در جاهلیت و دیگر در اسلام. و گفته اند او را ذوالنورین از آن گفتند که دو قرة عین مصطفی بحکم او بود رقیه و ام کلثوم. و گفته اند او را ذوالنورین گفتندی زیرا که همه شب در نماز قرآن خواندی، آن نماز و قرآن خواندن او را دو نور بود. و گفته اند او را ذوالنورین گفتندی از آن دو نور بود که از

دو دست رسول برآمد روز حُدیبیه که بدان از عثمان بیعت کرد و نور از آن
برآمد تا به عنان آسمان او را ذوالنورین گفتندی. و گفته اند او را
ذوالنورین از آن گفتندی که بشب در نماز ایستادی و در برابر او در آسمان
مثال شئت وی در نماز ایستادی فریشتگان آسمان به نور او روشنایی
داشندی تا او را دو نور می تافتند یکی در آسمان و یکی در زمین. و او
را معجزه ای بود، یکی از آن آن است که انس بن مالک به مجلس وی
می آمد در راه چشمش به زنی نامحرم افتاد، از در درآمد عثمان او را گفت
«تدخلون علیّ باعین زانیه؟». انس گفت «سبحان الله اعاد الوحی بعد
رسول الله». عثمان گفت «لا ولكن فراسة صادقة». و سنگ ریزه در
دست وی تسیح می کرد، چنانکه در دست مصطفیٰ علیه السلام. و در
مجلس جابر بن عبد الله مردی مر عثمان را بد گفت، فنهاد عن ذلك، فلم
ینته عن ذلك؛ فسُوْدَ اللَّهِ وَجْهُهُ. وَ آنَ رُوْزَكَهُ او را بکشتن قاتل خود را
گفت شلت یداک ، دو دست او خشک شد.

ترَبِّيْهِمْ رُكَعًا سُجَدًا : بینی ایشان رکوع کنان و سجود کنان، چون علی
مرتضی که شبی در رکوع کردی و شبی در سجود کردی. ده جای خدای
تعالیٰ علی را در قرآن بستوده است: يَكَيْ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَ
الثَّهَارِ سِرًّا وَ عَلَيَّهِ دِيْكَرِ إِنَّمَا وَلِيُكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ . سَدِيْكَرِ وَ نَزَغَتَا مَا فِي
صُدُورِهِمْ مِنْ غَلِّ . چهارم آجَعَلْتُمْ سِقَائِيَةَ الْحَاجَ . پنجم آفَمْ كَانَ مُؤْمِنًا
كِمَنْ كَانَ فَاسِقًا . ششم إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لَيُدْهِبَ عَنْكُمُ الرَّجُسِ اهْلَ الْبَيْتِ .
هفتم قُلْ لَا أَسْلِكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةُ فِي الْقُرْبَى . هشتم در این آیت
گفت تَرَبِّيْهِمْ رُكَعًا سُجَدًا . نهم يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَأْجِيْتُمُ الرَّسُولَ . دهم
يُوقُونَ بِالنَّذْرِ، إِلَى آخر السورة.

اخبار: قال النبي عليه السلام: يا على لا يحبك الا مؤمن تقى ولا
يبغضك الا كافر شقى. وقال: من زعم انه يحبنى ويبغضك فقد كذب. و

قال: حق على المسلمين كحق الوالد على ولده. وقال: حب على يأكل السيئات كما تأكل النار الحطب. وقال: يا على الجنة اشوق اليك منك اليها. وقال: يا على انا سيد ولد آدم وانت سيد العرب. وقال:
 ٤ الكعبه تؤتي ولا تأتى وعلى منزله الكعبه يؤتى ولا تأتى. وقال شرار امتى ثلاثة حامل القرآن مصر على شرب الخمر، وعالم لزم باب سلطان جائز، ومبغض على بكل قلبه وهو شر الثلاثة فانه لا يبغضه حتى يبغضني ومن ابغضني لعنه الله في الدنيا والآخره. وقال: من احب علياً بقلبه ولسانه
 ٨ فله ثواب ثلاثي هذه الامة ومن احب علياً بقلبه ولسانه وبذنه فله ثواب جميع هذه الامة. وقال عليه السلام: اخبرني جبرئيل ان السعيد كل السعيد من من احب علياً في حيويته وبعد وفاته، الا وان الشقى كل الشقى من ابغض علياً في حيويته وبعد وفاته. وسئل عن ابي حنيفة رحمة الله
 ١٢ عن على فقال: ما اقول في رجل اسلم اكثر الناس من خوفه واسلم هو من خوف الله. وسئل ابو عبدالله عن على فقال: لو لا اتى اتهم بالرفض لذكرت تمام فضل علي. وقال عليه السلام: من اراد ان يتضرر الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في شدته والى عيسى في زهده والى محمد في مهابته والى جبرئيل في امانته والى
 ١٦ ميكائيل في رأفته والى الشمس المنير والى البدار المضي والى الكواكب الدري فلينظر الى هذا الفتى، يعني على بن ابي طالب. وعن على انه قال: يدفع الى يوم القيمة عمود من نور ويقال لى قم على الحوض واسق الناس فاسقيهم من حوض الرسول، ثم يجيئ قوم فأريد ان أُسقيهم فيصير ذلك قطراناً. فيقولون «هذا قطران»، فاقول «لعلكم ابغضتم الوزيرين»، فيقولون «بلى»، فاقول «سحقاً لمن ابغضهما». فینادی منادي من تحت العرش «انا وانت منهم برئ فانظر خلفي»، فإذا هم قردة و
 ٢٠ خنازير.

استاد اسحاق محمشاد روایت کرد که هنگامی که اهل بهشت در بهشت بر مایده خلد باشند در میان خوردن آن نعیم فریشتگان مقرّب بر سر به خدمت ایستاده و غلمان و ولدان ساقی در پیش ایستاده، مرغان بر شاخ طوبی آوازهای به الحان داوی می‌سرایند، همی در آن وقت نوری پدید آید از بطنان بهشت چنانکه همه اهل بهشت تعجب بمانند پندارند که مگر نور تجلی است مگر وقت دیدار مولی است؛ همه دست از طعام باز کشند.
 ۴ ندا آید از بطنان عرش که: یا اهل الجنة شأنکم، به کارخویش شوید که این نه نور تجلی است که این نور گماریدن فاطمه زهرا است که در روی
 ۸ علی گمارید. هم استاد اسحاق محمشاد روایت کند که: بینا اهل الجنة علی مائدة الخلد يأكلون ويشربون ويطربون فيظهر لهم نور يضي الجنة فيمسكون ظناً بأنه نور التجلی وأنه وقت رؤية المولى، فيناديهم مناد يا اولیاء الله شأنکم وتنعمکم فليس هذا بنور التجلی وليس هذا وقت رؤية
 ۱۲ المولى ولکنه نور نعلی ابی بکر الصدیق يتاخر من درجة الى درجة. آنکس که نور نعلین او در بهشت چنان بود بنگر که نور او در بهشت چون بود و نور دوستی او در دل سنتی چه نور بود.
 ۱۶ **يَتَفَعَّلُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا:** می‌جویند افزونی نیکویی از خدای و خشنودی. این صفت همه یاران باشد بر عموم و صفت هریکی از ایشان بر خصوص **سِيمِيْهِمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ آثَرِ آسْجُودَ:** نشان بزرگواری ایشان در رویهای ایشان از اثر فروتنی ایشان و گردن نهادن ایشان مرحق را. این اسجد به معنی خضوع باشد، بر این قول؛ و گفته اند که این سیما نور روی ایشان است از بسیاری نماز شب چنانکه در خبر است که مَنْ كثَرَ صلوٰتَه بالليل حسن وجهه بالنهار ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي الْتَّوْرِيَةِ: این است داستان و نشان ایشان در تورات، یعنی چنین ستوده است خدای ایشان را در تورات موسی **وَمَثَلُهُمْ فِي الْأَنْجِيلِ:** و داستان و صفت ایشان در انجلیل عیسی صلوات

عليها كَرْزِعٍ أَخْرَجَ شَظَاءً: چون کشتی که بیرون آرد تر آن، و این مثل مصطفی است صلوات الله عليه فَازَرَة: پس یاری دهد آن را، و این مثل بوبکر صدیق است در وزارت رسول فَاسْتَغْلَظَ: تا استوار و قوی گردد، و این مثل عمر است که اسلام به وی قوی گشت فَاسْتَوْى عَلَى سُوقَه: تمام بیستاد
۴ برساقهای آن، و این مثل عثمان عفان است که کار دین به سعی وی تمام شد و راست بیستاد يُعْجِبُ الْرِّزَاعَ: بشکفت آرد و خوش آید بزرگران را، و این مثل علی است که همه دین ورزان را حال علی و مبارزت و
۸ مردانگیهای وی در دین خوش آید لیغیظ بِهِمُ الْكُفَّارَ: تا به گرم آرد بدیشان کافران را، بردو معنی: یکی پدید آورد ایشان را در نصرت مسلمانی تا به گرم آرد و مقهور کند بدیشان کافران را، چنانکه کرد؛ دیگر معنی لیغیظ بِهِمُ الْكُفَّارَ چنین بستود و جلوه کرد خدای تعالی ایشان را در قرآن و تورات و انجیل گرم بی دینان را، تا جهانیان بدانند که از ایشان کسی کین در
۱۲ دل دارد که بی دین بود. گروهی بدین حجت کنند بر آنکه دشمن صحابه کافر بود زیرا که خدای گفت لیغیظ بِهِمُ الْكُفَّارَ و این آیت که خدای تعالی یاران مصطفی را بدین بستود آیتی است که همه حروف هجا در این
در است، خدای تعالی یاران مصطفی را در این آیت به همه حروف تهجی بستود و جلوه کرد تا جهانیان بدانند که ایشان به همه لغتها ستوده اند زیرا که لغتها گویندگان از این بیست و هشت حرف هجا است، چون ایشان بدین ستوده خدای گشتند اگر کسی خواهد که ایشان را بنکوهد آنکس را لغتی باید آوردن بیرون از این حروف تهجی و بیرون همه لغتها جهانیان؛ پس چون این محال است، محال بود ایشان را دشمن داشتن و نکوهیدن و یا دریکی از ایشان طعن آوردن وَعَذَّ اللَّهُ الَّذِينَ أَمْثَوْا
۱۶ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا: وعده کرده است خدای آنکسها را که بگرویدند و کارهای نیک کردند از ایشان آمرزشی و مزدی بزرگ.

سوال : چرا گفت وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ بعد ما که
مِنْ تبعیض را است، از اینجا واجب آید که بعضی را از ایشان آمرزش و مزد
بزرگ بود و نیز از ظاهر این آیت واجب آید تا گروهی از یاران رسول مؤمن
و مصلح بودند نه همه زیرا گفت آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ. جواب
گوییم این مِنْهُمْ مِنْ تفسیر است نه مِنْ تبعیض، این همچنان است که
گفت فاجتبنا الرجس من الاوثان، مِنْ تفسیر است ای: فاجتبوا الرجس
الَّذِي هو الاوثان. و گفته اند وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مراد
از این همه مؤمنان را است که بسبب یاران رسول کارنیک کنند بدانکه
ایشان را دوست دارند تا دوستی یاران رسول از ایشان عمل صالح بود که
بدان سُتی و جمعی باشند، و چون سُتی و جمعی باشند مؤمن و مصلح
باشند، و چون مؤمن و مصلح باشند سزاوار مغفرت و اجر عظیم باشند،
چنانکه در این آیت یاد کرد.

در خبر است از مصطفیٰ صَلَّی اللّٰہُ عَلٰیہِ وَسَلَّمَ که وی گفت: هر که سوره الحجرات برخواند خدای عزوجل او را به عدد هر کسی که طاعت کرده است و هر کسی که معصیت کرده ده حسنات بنویسد.

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

۱ یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، اٰی : أَقْرُوا وَحْدَوْا وَصَدَقُوا وَقُولُوا لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ
رسُوْلُ اللّٰهِ: اٰی آنکسها که گرویده اید و اٰی شما که گروید گانید لَا تُقْدِمُوا
۲ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ: پیشی مگیرید پیش از فرمان خدای و رسول او، وَأَنْقُوا
۳ اللّٰهَ: وَبِتَرْسِيدِ از خدای و بپرهیزید از آزار خدای إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ: بدرستی
۴ که خدای است شنوای همه شنیدنیها دانا به همه دانستنیها. در سبب
۵ نزول این آیت مفسران را قولها است: عایشه الصدیقه رضی الله عنها گوید
۶ این آیت در شأن روزه داران روزشک آمد. مسروق گوید روزشک در
۷ حجره مادر مؤمنان عایشه شدم، جاریه را فرمود تا طعام پیش من آورد،
۸ گفتم «یا ام المؤمنین من روزه دارم». عایشه گفت «مه، نگر امروز روزه
۹ مداریا که روزشک است، در وقت رسول عليه السلام گروهی روزشک
۱۰ روزه داشتند خدای تعالی این آیت در شأن ایشان بفرستاد». حسن بصری
۱۱ رحمة الله عليه گفت: این آیت در شأن بوبرده بن نیارالاسلمی آمدست که
۱۲ وی روز عید اضحیه پیش از نماز عید قربان کرد و گروهی از مسلمانان
همچنان پیش از نماز عید قربان کردند. چون رسول عليه السلام بدانست او

را گفت «اعد اصحابیتک، قربان دیگر بار کن». بوبده گفت «یا رسول الله، مرا جز بزغاله‌ای نماندست». رسول گفت علیه السلام «آن بزغاله را قربان کن، ترا روا بود اما کسی دیگر را روا نبود؛ آنگه این آیت فرو آمد. و گفته اند که نزول این آیت در آن بود که پیغمبر صلی الله علیه به آخر عمرش گران گشت، گروهی از یاران بروی پیشی می‌گرفتند در رکوع و سجود و در برآمدن از آن؛ پیغمبر علیه السلام گفت: لا تبادروني بالركوع و السجود فانی قد بذلتُ، و نیز گفت: مَنْ يَرْفَعْ رَأْسَهِ قَبْلِ الْإِمَامِ إِفْلَا يَخْشَى أَنْ يَحُولَهُ اللَّهُ خَنْزِيرًا؟ آنگه این آیت فرو آمد. ابن عباس گفت رضی الله عنه این آیت در شأن دون آمد از یاران رسول علیه السلام که ایشان دون را بکشتن بخطا و غلط از آنکه ایشان انتساب به بنی عامر کردند. و آن آن بود که ابویبرا عامر بن مالک مهتر بنی عامر بود، نزد رسول علیه السلام آمد تا احوال وی و دین وی و کتاب وی تأمل کند. رسول قرآن بروی خواند. وی را آن خوش آمد، گفت «یا محمد، گروهی از یاران خود به قوم بنی عامر فرستی تا ایشان را به اسلام خواند ایشان اسلام آرند». رسول گفت علیه السلام «نباید که ایشان با یاران من جفا کنند که ایشان با من به حرب اند». عامر گفت «یا محمد، من یاران ترا زنها را دادم و نگذارم که کس ایشان را بیازارد از قوم من». پیغمبر علیه السلام چهل تن را از قرایان یاران خویش اختیار کرد — و به دیگر روایت هفتاد تن — همه حاملان قرآن روزه دار و شب خیز، ایشان را با عامر بفرستاد. بنو عامر خبر یافتند که یاران محمد می‌آیند تا ما را از دین ما بگردانند قصد کردند که بیش از ایشان بیرون آیند و ناگاه بر ایشان کوبدند و ایشان را بکشند. پیران ایشان گفتند که «این صواب نیست زیرا که ایشان در زنها بوبرا اند، عهد وی را بنتوان شکست»؛ بر فتند بنی سلیم را خبر کردند، چهارصد مرد با سلاح تمام بیرون آمدند. یاران رسول بر سر چاه معونة فرو آمده بودند گرمگاه تا

بیاسایند و نماز کنند آنگه در بنی عامر شوند، ناگاه لشکر بنی سلیم بر ایشان زدند. مسلمانان حرب در پیوستند و حرب می‌کردند تا همه کشته شدند مگر سه تن که اشتراک ایشان رمیده بود، بطلب شتر غایب بودند. چون بازآمدند، زنی ایشان را دید گفت «شما از این قوم هستید که همه را بر سر ۴ چاه معونة بکشتند؟». آن سه تن بر سر بالا شدن نگه کردند، یاران خود را دیدند همه بر سر آن چاه کشته و لشکر عدو فرو آمده و شراب می‌خوردند.

گفتند صواب آن است که ما به مدینه شویم و رسول را علیه السلام خبر ۸ کنیم از این حال. یکی از این سه گفت: *وَاللَّهِ لَا أُرْجِعُ حَتَّىٰ اتَّغَدَّا بِمَا تَغَدَّيْهِ اصْحَابِيٌّ*؛ تیغ برکشید و سپر در روی آورده و حمله برد و نعره بزد و لشکر عدو به گرد وی درآمدند، می‌زد و می‌گرفت تا وی نیز کشته شد. آن دو تن روی سوی مدینه نهادند، چون بنزدیک مدینه رسیدند دو تن را دیدند ۱۲ که می‌آمدند از مدینه از نزد رسول علیه السلام، گفتند «شما از کجا اید؟». گفتند «ما از بنی عامرایم»، و خود نه از بنی عامر بودند ولکن انتساب به بنی عامر کردند از بهرام را، اندیشیدند که اگر گوییم که ما از بنی عامرایم ما را نیازارند بسبب آنکه یاران ایشان به بنی عامرند. یاران پیغمبر گفتند که از این دو تن باری کین باز کشیم که از بنی عامرند؛ هر ۱۶ دو را بکشتند و سلب ایشان بستند و با نزد رسول علیه السلام آوردهند، و ایشان خود به رسولی نزد رسول آمده بودند، رسول علیه السلام ایشان را باز گردانیده بود و خلعت داده، و آن خلعت از ایشان بستند و با نزد رسول آوردهند و رسول را علیه السلام خبر کردند که چه حال افتاد به بئر معونة. ۲۰ رسول از آن سخت اندوه‌گن گشت و ماتم گرفت و زاربگریست بر مصیبت آن بزرگان و نگاه کرد آن جامه که آن رسولان را داده بود با این دو یار خویش دید گفت «این چیست؟». قصه بگفتند که «ما دو تن را دیدیم که می‌آمدند از بنی عامر، کین خود از ایشان بازکشیدیم و ایشان را

بکشیم و کالا هایشان بستدیم». رسول گفت علیه السلام «ایشان نه از بنی عامر بودند، بد کردید که ایشان را بکشید بنا دانی»؛ و با ایشان عتاب کرد. این آیت در شأن ایشان آمد. سؤال: چرا گفت لا تُقْدِمُوا نَكْفَتْ لَا تَقْدِمُوا بعد ما که این نهی از تقدّم است نه از تقديم؟ جواب گفته اند قدم و تقدّم در لغت یکی بود چنانکه فکر و تفکر و بین و تبیّن، یقال قد بین الصبح لذی عینین، ای: تبیّن؛ و همچنین وقف و توقف، شاعر گوید:

٨

اذا نحن سرنا سارت التاس خلفنا و ان نحن آومانا الى الناس وقفوا
ای: توقفوا. و گفته اند معناه: لا تقدّموا فعلاً قبل امر الله و رسوله.

یا آیُهَا الَّذِينَ أَمْثَوْا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ: ای آنکسها که بگرویده اید و ای شما که گروید گانید بر مدارید آوازهای شما زبر آواز پیغمبر ولا تجھروا الله بالقول گجهه بغضكم ليقضى: و بلند مگويند و به نام مخوانيد او را چون بلند گفتن و به نام خواندن شما يکديگر را که يا احمد و يا محمد آن تخطّط أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ، کی لا تخطّط اعمالکم: که بباد شود و حبّطه گردد کارهای شما به شومی آن و شما آگاهی ندارید. این آیت در شأن ثابت بن قیس الانصاری آمد؛ و آن بود که وفدی از بنی تمیم نزد رسول علیه السلام آمدند، هفتاد سوار آراسته بر سرم محتشمان عرب، مهتر ایشان آقرع بن حابس و خطیب ایشان عطارد بن الحاجب الفزاری و شاعر ایشان زیرقان بن بذر، چون در مدینه آمدند یکسر نزدیک رسول علیه السلام شدند و آواز دادند که «یا محمد، اخرج إلينا نفاخرک و نشاعرک». مصطفی علیه السلام از حجره بیرون آمد گفت حسان ثابت را بخوانید. وی را بخواندند و ثابت بن قیس را بخوانندند. خطیب ایشان برخاست و خطبه ای در مدایع و مفاخر قوم خویش برخواند و گفت: نحن الکرام فلا حیٰ یفاخرنا متا الملوك وفيينا يقسم الرابع

چون قصیده تمام کرد، پیغمبر علیه السلام حسان ثابت را گفت «برخیز جواب او بازده، جبرئیل ترا تأیید کند» حسان در حال جواب ایشان باز داد گفت:

۴ آنَ الْمَكَارِمِ مِنْ فَهْرِ وَ أَخْوَتِهِمْ قَدْ شَرَعُوا سَتَّةً فِي النَّاسِ تُتَبِّعُ
قصیده ای نیکوترازآن ایشان برخواند؛ ایشان همه فروماندند گفتند: و الله
آن محمدآ لمؤتی له، و الله که این کار محمد را بیامده است، شاعره اشعر
میں شاعرنا و خطیبه اخطب من خطبینا. آنگه درمناظره آمدند با یاران
رسول. ثابت بن قیس با ایشان هم زانو بیستاد به مناظره و مفاخرت و
۸ مجاوبت، و ثابت مردی بود گران گوش سخن بلند گفتید چنانکه
گران گوشان گویند، آواز او از آواز رسول علیه السلام بگذشت، و نیز رسول
چون خواستی که سخن گوید ثابت گفتی «یا محمد، تو خاموش باش تا
من جواب ایشان بازدهم». این آیت در شأن وی آمد. سؤال: چون رفع
۱۲ صوت و جهريکی بود چرا فرق کرد میان آن که گفت لا ترفعوا ولا
تجهروا؟». جواب گفته اند معناه: آواز زبر آواز رسول برمدارید چون با
یکدیگر پیش وی سخن گویید و لا تجهروا له بالقول: و آواز بلند برمدارید
چون با وی سخن گویید؛ و گفته اند ولا تجهروا له بالقول: او را به نام
۱۶ مخوانید که یا محمد و یا احمد، ولکن گویید یا نبی الله و یا رسول الله و
یا ابا القاسم. سؤال: چرا گفت آنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ بعد ما که به معصیت
طاعت محبط نگردد؟ جواب گفته اند معناه: بی حرمتی مکنید رسول را
که مبادا شومی آن فا شما رسد به کفر افتد آنگه طاعت شما محبط
۲۰ گردد. و گفته اند آنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ ای: اضعاف اعمالکم.
کرده باشید چون او را بی حرمتی کنید نیکویها که با وی کرده باشید نزد
وی ضایع گردد. و گفته اند آنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ ای: اضعاف اعمالکم.
۲۴ آنَ الَّذِينَ يَغْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ: بدرستی که آن کسها که

فرودارند آوازهای ایشان نزدیک رسول خدای اولئکَ آلَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ فُلُوْبَهُم
 لِتَقْوِيْ: ایشانند آن کسها که پاک کرده و برگزیدست خدای تعالی دلهای
 ایشان را مرپرهیزگاری را لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَآجْرٌ عَظِيمٌ: ایشان را بود آمرزشی و مزدی
 بزرگ. گفته اند این آیت در شأن ثابت بن قیس آمد که وی آن روز آواز
 زبر آواز رسول علیه السلام برداشت، خدای تعالی این آیت بفرستاد که لا
 تَرْقُوا أَصْوَاتَكُمْ. ثابت بگریست گفت «یا رسول الله، واللَّهِ لَا أُكَلِّمُ بَعْدَ
 هَذَا الْيَوْمِ إِلَّا كَأْخِي سَرَارٍ»، آنگه گفت «یا رسول الله، ترسم که خدای
 تعالی بر من خشم گرفت بدان بی حرمتی که کردم و مرا به دوزخ کند». ۸
 رسول گفت علیه السلام «دل شاددار که نکند، ارجو که تو از اهل
 بهشتستی». آنگه از بعد مرگ رسول علیه السلام در حرب مسیلمه کذاب
 شهید کشته شد، یاران رسول بدانستند که وی آمرزیده از این جهان بیرون
 رفت. و گفته اند که این آیت در شأن بوبکر الصدیق آمد رضی الله عنہ که
 وی از حرمت رسول علیه السلام با وی چنان سخن گفتی که راز گویند؛ ۱۲
 خدای تعالی بروی بر آن ثنا کرد تا خلق ازوی بیاموزند حرمت داشتن
 رسول را. ۱۶

إِنَّ الَّذِينَ يُتَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجَرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ: بدرستی که آن
 کسها که آواز می دادند ترا یا محمد از بیرون حجرها بیشتر ایشان خرد
 انسانیت و مرقوت و معاملت ندارند. این آیت در شأن بنی عنبر آمد که
 ایشان قومی بودند با رسول به حرب. پیغمبر علیه السلام عُيَيْتَةَ بْنَ حِصْنَ
 الْفَزارِ را با سرتی از یاران به حرب ایشان فرستاد. ایشان غایب شده
 بودند و زنان و کودکان را فرو گذاشته. لشکر اسلام زنان و فرزندان ایشان
 را همه برده آوردند. چون مردان ایشان بازآمدند یکسر می تاختند تا به
 مدینه، خود را در شهر اوکنند فریاد کن و خاک بر سرمی کردند و
 می گفتند: یا محمد الامان الامان اخرج الینا فادنا اهالینا و ذرارینا. و

رسول علیه السلام خفته بود گرمگاه، از بانگ و فریاد ایشان بیدار شد، زود بیرون آمد متغیر به ایشان گفت «چه خواهید؟». گفتند «زنان و فرزندان ما را به ما فروش». رسول گفت «بر حکم کی؟». گفتند «بر حکم سمرة بن عمرو». و این سمرة مردی بود از بنی عنبر؛ وی را حاضر کردند،
وی گفت «والله که من حکم نکنم تا عم من اعور بن بشاعه بر جای بود». رسول گفت «تو حکم کن، گریه حکم تو رضا می دهند». همه گفتند «رضا دهیم». وی گفت «من حکم بر آن کنم که نیمی از این زنان و فرزندان بدیشان بخشی و نیمی را باز فروشی». بر آن برگشتند، این آیت در شأن ایشان فرو آمد، آنگه گفت:

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ : اَكْرَأْتَهُمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ : اَكْرَأْتَهُمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ :

تا تو که رسولی خود برخاستی و سوی ایشان بیرون شدی و خواب بر توبه شوریدندی هراینه که آن به بودی مرایشان را، که خدای تعالی ترا بر ایشان مهریان کردی تا همه زنان و فرزندان ایشان را بدیشان بخشیدی و آللہ غفور رحیم: و خدای تعالی امرزگار است و بخشاینده آن را که توبه کند خاصه مؤمنان را.

یا آیه‌ها آل‌الذین امئوا ان جاءَكُمْ فَاسْقُبْ بِتَبَاعٍ فَتَبَيَّنُوا : ای آن کسها که گرویده اید و ای شما که گروید گانید اگر به شما آرد نافرمانی خبری بررسید و معلوم گردانید، ای فتشیتو: فرو استید تا بدانید آن تُصَبِّيُوا قَوْمًا بِجَهَاهَةٍ: کی لا تصبیوا: تا نرسانید گروهی را بدی بنادانی فَتُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلُمُتُمْ تَأْدِيمَنَ : که آنگه گردید بدانچه کرده باشید پشیمانان. این آیت در شأن ولید عقبه آمد که وی مردی بود میان یاران رسول علیه السلام براسته. رسول علیه السلام او را به جبایت صدقات بنی مصطلق فرستاد، چون ایشان بشنیدند که عامل رسول می آید موکبی بیاراستند و بیش وی بازآمدند شکوه وی را. وی پنداشت که ایشان قصد هلاکت من دارند؛ از

آنکه در جاهلیت میان ایشان و آن او تعصب بوده بود. چون ایشان را بدید
بترسید، یکسر عنان بگردانید، می تاخت تا به مدینه نزد رسول آمد گفت
«یا رسول الله، خدای نگه داشت مرا ببرکت رسول که ایشان قصد کشتن
من کردند و همه مرتد شدند». یاران رسول آن بشنیدند از جای بشدنده و
می ساختند تا به حرب بنی مصطلق شوند ستور و سلاح حاضر می کردند، در
آن ساز بودند که بنی مصطلق در رسیدند گفتهند «یا رسول الله، چه افتاد که
قادص تو می آمد و ما به استقبال وی می آمدیم، وی بتعجیل بازگشت، ما را
همه دل به گلو رسید تا چه افتاد مگر رسول بر ما خشم گرفت یا در شان ما
آیتی آمد». یاران رسول چون این سخن بشنیدند فرو ماندند از سخن آن
فاسق، این آیت فرو آمد. در این آیت حجت است بر آنکه به خبر آحاد
عمل واجب آید چون راوی آن ثقة بود، زیرا که خدای عزوجل گفت چون
فاسقی خبری آرد در آن برسید، نشان است که چون راوی ثقة باشد قبول
باید کرد. و شرایط قبول خبر آحاد چهار چیز است: یکی آنکه راوی آن ثقه
بود، دیگر آنکه موافق بود با کتاب خدای و اخبار رسول و اجماع امت و
حجت عقل، سدیگر آنکه متناقض خبری دیگر نبود، چهارم آنکه در چیزی
بود که عنایت خلق در آن خاص بود نه عام؛ هر گه که این شرایط بجای
آمد خبر آحاد را قبول باید کرد و بدان کار باید کرد

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ: بدانید که رسول خدای در میان شما است،
شما را برجاتر از آن باید بود لَوْيُطِيعُكُمْ فی کثیرِ مِنَ الْأَمْرِ لَعِيْثُمْ: اگر فرمان
برد شما را در بسیاری از کارها — لَعِيْثُمْ: لاثتم و هلکتم — شما بزه مند
شوید و هلاک گردید. سؤال: چرا گفت لَوْيُطِيعُكُمْ فی کثیرِ مِنَ الْأَمْرِ
بعد ما که طاعت امثال امر بود و از امت امر نبود رسول را، زیرا که امر
قول قابل بود لمن دونه افعل و رسول علیه السلام دون امت نبود، لا بل که
امت دون وی باشند در رتبت، پس چرا گفت لَوْيُطِيعُكُمْ؟ جواب

گفته اند مراد از این امر عمل است، چون عمل را امر گفت موافقت آن را نیز طاعت گفت، زیرا گفت **لَوْيُطِيعُكُمْ**. دیگر گفته اند موافقت او ایشان را طاعت گفت بمجاز، و این روا بود چنانکه شاعر گوید:

الا لِلَّهِ فِي الدِّنِيَا عَبَادٌ اطاعوه وَإِيَاهُمْ اطَّاعُوا
 فعل خدای را طاعت گفت بمجاز. سؤال: چرا گفت **لَعَنِتُمْ** نگفت لعنت
 بعد ما که جرم رسول او را زیان دارد نه امت را که هر گوسپندی را به پای او آویزند؟ جواب گوییم خطاء رسول مغفوعه بود، او را بدان مؤاخذت نبود، اما یاران را که او را بقصد برناصواب دارند ایشان را مؤاخذت بود. و
 گفته اند **لَعَنِتُمْ** ای لهملکتم، زیرا که رسول مؤید بود به تأیید آسمانی،
 خدای تعالی زلت او را تدارک کند و او را تنبیه کند، ایشان را برترافت که او را بر آن داشتند **وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّتِ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ**: بیک خدای دوست گردانید به شما ایمان را. سؤال: **وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّتِ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ** چه تلفیق دارد با ما تقدم؟ جواب گفته اند معناه فا ترکوا عادة الجahلیة **فَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَتَرَكْكُمْ عَلَى عَادَةِ الْجَاهِلِيَّةِ** و لکن الله حبب اليکم الایمان. و گفته اند معناه: فاثبتو فی الامور كما هي الاليق بالایمان فان الله حبب اليکم الایمان **وَزَيَّنَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ**: و آراسته کرد آن را در دلهای شما و **كَرَّةِ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ**: و دشخوار گردانید به شما کفر و بدعت و معصیت را **أُولَئِكَ هُمُ الْأَرَادُونَ**: ایشانند آن کسها که کار فراخورد ایمان و سنت و جماعت کنند و ایشانند که ایشان صواب کاران اند. سؤال: چرا گویید ایمان به زبان است بعد ما که خدای عزوجل گفت **وَزَيَّنَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ**? جواب گوییم برای آنکه تزیین ایمان در دل بود واجب نبود که ایمان در دل بود چنانکه خدای گفت **رُزْيَنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْظَرَةِ مِنَ الدَّهَبِ وَالْفِضَّةِ** برای آنکه تزیین این چیزها در دل بود واجب نیاید تا این چیزها در دل بود. و گفته اند و

زَيْنَةٌ فِي قُلُوبِكُمْ کنایت از حب ایمان است نه از ایمان، معناه: ولکن الله حبب الیکم الایمان و زین حبّه فی قلوبکم. سؤال: چه فرق است میان فسوق و عصیان تا خدای تعالی فرق کرد میان آن؟ جواب گفته اند فسوق آن گناهی بود که بدان سقوط عدالت واجب آید چون شهادت زورو کذب و زنا و لواطه و شرب خمر و مانند آن، و عصیان همه معا�ی بود. و گفته اند مراد از این فسوق بدعت است و از این عصیان سایر معا�ی. منازل شرّ سه قسم است: کفر و بدعت و سایر معا�ی؛ ومنازل خیر سه قسم است: ایمان و سنت و جماعت و سایر طاعات. سؤال: چرا از اول آیت تا بدینجا به لفظ خطاب آورد آنگه گفت اولئک هم الراشدون، از خطاب به خبر شد؟ جواب گوییم در لغت روا بود از خبر به خطاب آمدن و از خطاب به خبر شدن چنانکه در فاتحة الكتاب پدید کرده آمد. دیگر جواب قیل ان الله تعالى لو قال انتم الراشدون لعله خطر ببال احد ان هذا خاص باصحاب محمد صلی الله عليه وسلم نحوی الخطاب ای الغایب ليدخل فيه الماضي والحاضر والغابر كقوله و ما آتیتُمْ مِنْ رِبًا لَيَرَبُّوَا فی آموالِ النَّاسِ إلَى قَوْلِهِ هُمُ الْمُضْعِفُونَ. و گفته اند در این ضمیر است معناه: من فعل هذه الافعال اولئک هم الراشدون.

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً: آن دوست گردانیدن ایمان و سنت و جماعت و استقامت طاعت به دلهای مؤمنان و دشمن گردانیدن کفر و بدعت و معصیت به دلهای ایشان فضلی بود از خدای و نیکو داشتی وَالله عَلِیْمٌ حکیم: و خدای دانا است به صلاح بندگان درستکار و درست گفتار. سؤال: چرا گفت وَكَرَةٌ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بعد ما که بنده در کفر و معصیت مکره نباشد نه در ایمان؟ جواب گوییم خدای تعالی نگفت و اکره کم تا این اشکال بودی بل که گفت وَكَرَةٌ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ ای بعض و بعض الیکم الکفر، در برابر آن که گفته بود وَحَبَّتِ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ.

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَلُوا فَاضْلِحُوا بَيْنَهُمَا: اَكْرَدُو گروه از
گرويد گان به هم کارزار کنند صلح دهيد ميان ايشان **فَإِنْ تَفْتَأِلْهُمَا عَلَى**
اَلْآخْرِي فَقَاتِلُوا آَلَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفْتَأِلْهُمَا عَلَى اَلْآخْرِي: اَكْرَسْتَمْ کنند و او زونی
جويند يك گروه از ايشان بر دیگری کارزار کنيد بازان گروه که افزونی
۴ می جويند تا باز گردنند با فرمان خدای عزوجل **فَإِنْ فَاعَلْهُمَا فَاضْلِحُوا بَيْنَهُمَا**
بِالْعَدْلِ وَأَفْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ: اَكْرَبَاز گردنند صلح کنيد ميان ايشان
به داد و داد کنيد که خدای تعالي دوست دارد داد گران را. اين آيت در
۸ شائی عبدالله بن رواحة و عبدالله بن ابی آمد. و آن آن بود که رسول
علیه السلام روزی در مدینه به سر کوی عبدالله ابی بگذشت، وی بر در
سرای خود بر دکانی نشسته بود و تنی چند از مولایان وی پیش وی
ایستاده، چون وی را چشم بر رسول افتاد برجست و پیش وی بازآمد.
۱۲ رسول علیه السلام بحق عشیرت سوی وی گشت و بر آن دکان وی فرو
آمد. آن منافق وی را بر جای خود بشاند و خود در پیش وی بنشست و
سخن می گفت و عبدالله بن رواحة فراتر خر رسول را علیه السلام بر در
سرای آن منافق نگه می داشت، مگر خرسگین آوکند و گند کرد، منافق
۱۶ گفت «حَ عَنَا هَذَا الْحِمَارُ فَانْهَ قَدْ آذَانَا بِنَتْنَهُ» عبدالله بن رواحه گفت
«أَلِحِمَارِ رَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ هَذَا، وَاللَّهِ أَنَّهُ لَا طَيْبٌ عِرْضًا مِنْكَ وَمِنْ أَبِيكَ
الَّذِي وَكَرَهُ». منافق را از آن خشم آمد قصد عبدالله رواحه کرد؛ وی از
وی فرو نبرد، جوابش بازداد و نعلین بکشید و فرا یکدیگر رفتند بزم.
۲۰ گروهی از مردمان یاروی گشتنده و گروهی یار منافق، و آن دور بکشید؛
خدای تعالي اين آيت را بفرستاد آنگه گفت:
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ: بدرستی که مؤمنان برادران اند بردو معنی يکی
مؤمنان برادرانند در دین، دیگر مؤمنان را برادر وار باید بود چنانکه رسول
گفت علیه السلام لا تدابر و لا تحاقدوا ولا تحاسدوا ولا تقاطعوا و کونوا

عبد الله اخوانا فَاضْلِحُوا بَيْنَ أَخْوَيْكُمْ : صلح دهید میان برادران شما؛ ویتن آخوئیکم : میان دو برادر شما چون با هم خصومت کنند. در خبر است که لقمان بن عامر گفت دو خروه را دیدم که جنگ می‌کردند، میان ایشان صلح دادم، آنگه بود را دیدم وی را بگفتم که چنین کاری کردم. وی گفت: طاعتی در دیوان توبنوشتند، و اگر دو مسلمان بودندی که میان ایشان صلح داده بودی ده نیکی در دیوان توبنوشتندی و ده بدی از دیوان تو محو کردندی، و اگر دو بسامان بودندی در ساعت ترا بیزارنامه‌ای از آتش بنوشتندی وَأَتَّقُوا اللَّهَ لَعْلَّكُمْ تُرْحَمُونَ : و بترسید از خدای و پیرهیزید از آزار خدای و بر خلق خدای رحیم باشد تا فراخورد آن آن بود که بر شما رحمت کنند، فانه مَنْ لَا يَرْحَمْ لَا يُرْحَمْ.

یا آیه‌ها آلَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ : ای آن کسها که گرویده اید و ای شما که گروید گانید خندستانی مکناد گروهی از گروهی عَسِّیَ آن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ : شاید بود که باشند ایشان به از اینها که سخریت می‌کنند. قوم جماعتی باشند از مردمان و جماعتی را از مردان و زنان بهم قوم گویند، اما زنان را جدا قوم نگویند. این آیت در شأن ثابت بن قیس آمد که وی مردی بود اصم، چون به مجلس رسول حاضر آمدی وی را در پیشین ببایستی نشست تا سخن رسول بشنیدی و یاران از عادت وی بدانسته بودندی وی را جای کردندی در پیش رسول. روزی بیگاهتر آمد، یاران همه جای بگرفته بودند، آخر وی را جای همی کردند تا بدانجا رسید که میان وی و میان رسول یک تن ماند، ورنایی انصاری بود؛ ثابت وی را گفت «مرا راه ده». وی گفت «اصبَّتْ مَكَانًا فَاجْلِسْ». ثابت را از آن خشم آمد فرو نشست پس قفاي آن مرد را بگرفت گفت «من انت؟».

گفت انا فلان بن فلان. ثابت گفت «یا ابن فلانه»، وی را به مادر باز خواند، در جاهلیت که اگر نه از آن بودی شایستی آن ورنا تشویر خورد، خدای تعالی این آیت فرستاد **وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِسَاءٍ عَسِيٌّ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ** : و نه زنان را از زنان — یعنی زنان را هم خندستانی نباید کرد — که شاید بود ۴ که ایشان به باشند از اینها که می سُخّرت کنند. این آیت در شأن زنی آمدست از زنان رسول که روزی با مصطفی علیه السلام نشسته بود، زنی دیگر از زنان رسول بر آنجای بگذشت دامن جامه وی دور فرو گذاشته بود؛ آن زن بسُخّرت گفت «آن دامن از ارش نگر چون زُفَان گاو از پس ۸ می کشد». رسول علیه السلام گفت «غیبتش کردی» فتهو عن فخرج من جوفها کجروا سود. سؤال : چون گفت لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ مَرْدَانَ وَ زَنَانَ در آن درآمدند، پس زنان را چرا جدا یاد کرد گفت **وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِسَاءٍ**؟ جواب گوییم مراد از این قوم مردان اند، ایشان را قوم گویند زیرا که ۱۲ ایشان باشند که قیام کنند به کارهای بزرگ و قوم از قیام است، چون مردان را یاد کرد زنان را از پس یاد کرد. و گفته اند زنان را جدا یاد کرد تأکید را در نهی از سُخّرت زیرا که غیبت و تعنت بیشتر زنان کنند **وَلَا تَلْمِرُوا أَنفُسَكُمْ** : و غیبت مکنید تنها خویش را، ای یکدیگر را طعنه ۱۶ مزنید. این آیت در شأن عبدالله بن حدرد الأسلمی آمد و بومالک الانصاری که میان ایشان لجاجی رفت، بومالک مر عبدالله را گفت «یا اعرابی». عبدالله او را گفت «یا یهودی». بومالک به شکایت به رسول علیه السلام آمد گفت «عبدالله مرا یهودی گفت». رسول مر عبدالله را ۲۰ گفت «چرا او را یهودی گفتی، بعد ما که خدای تعالی او را مسلمانی کرامت کرد؟». گفت «زیرا که او مرا اعرابی خواند». رسول گفت «بد کرد که ترا به نامی خواند که ترا از آن کراهیت بود و اگر نیز وی ترا اعرابی خواند تو چرا او را یهودی خواندی؟»، و با وی عتاب کرد، این

آیت فرو آمد وَلَا تَأْبِرُوا بِالْأَلْقَابِ : وَيَكْدِيْكَرَ رَبِّ لَقْبٍ مُخْوَانِيْدِ بِسَ الْإِسْمُ
الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ : بِدَنَامِي اسْتَنَامِي نَامَ فَاسِقِي از پِسِ ایمان؛ بر دو معنی
 ۴ یکی بِدَنَامِي بود نَامَ جَهُودِي بر کسی نَهادِن از پِسِ مُسْلِمَانِي چنانکه
 عَبْدَ اللَّهِ بُومَالِكَ رَأَى گَفْتَ، دِيْكَرَ معنی بِدَنَامِي اسْتَنَامِي نَامَ فَاسِقِي بر خویشتن
 نَهادِن زیرا که خَدَائِي تَعَالَى نَهَى كَرَدَ از لَقْبِ. چون چَنِين بود آن کس که
 ۸ کسی رَأَى لَقْبَ گَوِيدَ از فَرْمَانِ خَدَائِي عَزَّوَجَلَّ بِيرُونَ آمَدَه بود و نَامَ فَاسِقِي بر
 خویشتن نَهادِه پس از نَامِ مُسْلِمَانِي. و لَقْبَ آن بود که کسی رَأَى به نَامِي
 بِخَوَانِي که او آن را كَارَه بود وَمَنْ لَمْ يَتَبَّعْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ : و هر که
 تَوبَتْ نَكَنَدَ از سُخْرِيَّتِ و لَقْبَ كَرَدَنِ ایشانِند که ایشانِ سَتَمَ كَارَانِدَ بِرْتَنَ
 خویشتن. سَؤَالُ : چون خَدَائِي تَعَالَى نَهَى كَرَدَ از لَقْبَ كَرَدَنِ پس چرا
 ۱۲ گَرَوَهِي را قَدْرِي خَوَانِدَ و گَرَوَهِي را رَافِضِي و گَرَوَهِي را خَارِجي؟
 جَوابَ گَوِيمَ هر که او باطَلِي را تَقوِيتَ مِيَكَنَدَ و بِرَآنَ مِيَسْتَهَدَ شَايِدَ کَه
 او را بِدانِ نَامَ بِخَوَانِي چنانکه خَدَائِي عَزَّوَجَلَّ گَفْتَ وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَ
 الْصَّارَى وَ گَفْتَ حَلَافَ مَهِينَ، هَمَازَ مَشَاءَ بِنَمِيمَ، وَيَغْمِبرَ گَفْتَ صَلَى
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَرْعَونَ عَنْ ذَكَرِ الْفَاجِرِ كَيْ يَعْرَفَهُ النَّاسُ أذْكُرُوهُ بِمَا فِيهِ
 ۱۶ کَيْ يَحْذِرُهُ النَّاسُ. پس این نوع از تسمیت اسْتَنَامِي از لَقْبِ.
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَفْتَوْا أَجْنَانِيْوَا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ : ای آن کسها که گَرَوَهِيَدَ و
 ای شما که گَرَوَهِيَگَانِيدَ بِيَكْسو شَويَدَ از بِسِيارِي اندِيشَه و پِنْداشتَ إِنَّ
 ۲۰ بَعْضَ الظَّنِّ إِنَّمَا: زیرا که برخی از اندِيشَه بَزَه اسْتَ. سَؤَالُ : چون برخی از
 اندِيشَه و پِنْداشتَ بَزَه اسْتَ چرا گَفْتَ كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ نَكَفَتْ بِعْضًا مِنَ
 الظَّنِّ؟ جَوابَ گَوِيمَ زیرا که چون بَعْضِي از ظَنِّ بَزَه اسْتَ وَتَوبَنَدَانِي کَه
 بَزَه در کدام اسْتَ از بِسِيارِي حَذَرَ بِایدَ کَرَدَ تا از آنچَه بَزَه اسْتَ حَذَرَ کَرَدَه
 باشَيَ، هَمَچَنانکه اگر طَبِقَي خَرَما پِيشَ تو آرنَدَ و در بَعْضِي از آن زَهَرَ بَزَه و
 تو نَدَانِي آن بَعْضَ کدام اسْتَ از بِسِيارِي حَذَرَ بِایدَ کَرَدَ تا زَانچَه زَهَرَ اسْتَ

حضر کرده باشی وَلَا تَجْسِسُوا : و جست وجوی مکنید عیب مردمان را. چنین گویند که مؤمن آن بود که هنرجوی بود نه عیب جوی، صلح جوی بود نه جنگ جوی، عذرجوی بود نه زلت جوی وَلَا يَغْتَبْ بِغَضْكُمْ بَعْضًا : و غیبت مکناد برخی شما برخی را، زیرا که هر که غیبت کند طاعت خویش ^۴ فازان کس می دهد و غیبت گفتن عیب کسی بود در غیبت وی؛ وگر آن عیب در روی نبود آن خود بهتان بود. مصطفی گفت علیه السلام هر که بمیرد تائب از غیبت آخر کسی بود که در بهشت شود و هر که بمیرد و او مصر باشد بر غیبت اول کسی که در دوزخ شود او بود آیُحَبُّ أَحَدُكُمْ آن ^۸ یا ئَكُلَّ لَحْمَ أَخْيَهِ مَيْتًا فَكَرِهَتُمُوهُ : ای دوست دارد یکی از شما که بخورد گوشت برادر خود را مرده نه که دشخوار دارید آن را همچنین باید که دشخوار دارید غیبت کردن او را زیرا که غیبت کردن او با گوشت او مرده بخوردن برابر است. مصطفی علیه السلام روزی با یاران نشسته بود گند ^{۱۲} مرداری بخاست چنانکه یاران را نفس فرو گرفت گفتند «اذا که این چیست؟». رسول علیه السلام گفت «گروهی از منافقان گروهی از مسلمانان را غیبت کردند، این گند از آن است». نگه کردند گروهی از منافقان جایی نشسته بودند گروهی را از مسلمانان غیبت می کردند؛ ^{۱۶} فکرهتموه ای: فحرَّمْتُمُوهُ وَأَتَقْوَا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَابُ رَحِيمٌ : و بترسید از خدای تا غیبت نکنید بدرستی که خدای توبه دهنده و توبه پذیرنده است چون غیبت کننده توبه کند و بحلی خواهد و بخشاینده است که رحمت کند بر آنکه او را غیبت کنند. این آیت در شأن سلمان فارسی آمد و دو برادر ^{۲۰} انصاری. و آن آن بود که رسول علیه السلام عادت داشتی که چون با یاران به سفر شدی هر که را از یاران که ضعیف حال تربودی در صحبت کسی کردی که ساخته تر و توانگرتر بودی تا آن درویش به تن مر آن توانگر را یاری دادی و توانگر مر درویش را به ستور و نفقه یاری دادی. وقتی در

سفری سلمان فارسی را با دوبرادر انصاری صحبت داد، ایشان پیش از آنکه به منزل رسیدندی سلمان را پیش بفرستادندی تا جای بسازد و طعام و شراب بیرگ کند که اگر بی وقت به منزل رسند کار ناساخته نباشد. قضا

۴ را یک روز سلمان فارسی از پیش برفت، خوابش غلبه کرد از راه با یکسو

شد بخفت؛ در خواب بماند تا همه لشکربروی گذر کرد و برفتند و به منزل رسیدند و آن دوبرادر بی وقت فرارسیدند، هیجای سلمان فارسی را ندیدند، متحیر فرو ماندند که نه طعام ساخته بود و نه علف ستور. چون ساعتی برآمد سلمان فارسی می‌آمد گفتند «ویحک کجا افتادی؟».

۸

گفت «خوابم بگرفت». ایشان گفتند «اکنون برو نزد اُسامه بن زید شوتا

هیچیزیابی». بشد اسامه گفت «دیر آمدی، هر چه بود برسید». سلمان

۱۲

دست تهی می‌آمد، چون ایشان وی را دیدند که دست تهی می‌آمد وی را

غیبت کردند گفتند لو بعثناه الی بئر سُمیحة لقال لیس فیها ماء؛ و در

۱۶ اُسامه ظن بد کردند که وی طعام داشت و از ما دریغ داشت، و نیز

تجسس می‌کردند احوال اسامه را، این آیت در شأن ایشان فرو آمد و اسامه

خازن رسول بود علیه السلام. آنگه خدای گفت عزوجل:

۱۶ یا آیه‌ها آنّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَرَّةٍ وَأَنْشَأْنَا: ای مردمان ما بیافریدیم شما را

از نری و ماده‌ای چون آدم و حوا و جعلناکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ: و کردیم شما را

گروهان چون ربیعه و مُضَر و کنانه و بنگاهها، قبایل کمتر از شعوب بود

چون مُزَيْنَه و جُهَنَّمَه و خُزَاعَه. إِنَّعَارَفُوا: تا یکدیگر را بازشناسید، لا

۲۰

لتفاخروا إِنَّكُمْ أَكْرَمُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْيِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ: بدروستی که

گرامی ترین شما نزد خدای تعالی پرهیزگارترین شما است بدروستی که

خدای تعالی دانا است به احوالها و آگاه که از شما فاضلترین کیست.

این آیت گفته‌اند هم در شأن ثابت بن قیس آمد چون او برنای انصاری را

سرزنش کرد و گفته‌اند که در شأن عرب آمدست که ایشان عادت

داشتندی که چون حج بکردنی به مزدلفه بیستادنی و نسبهای خویش می‌گفتندی که آنا فلان بن فلان، و بدان مفاخرت می‌کردندی؛ خدای تعالی این آیت را بفرستاد. پیغمبر گفت: يا ایها الناس ان اباكم واحد و ان امکم واحدة فلا فخر لعربي على عجمي ولا لعجمي على عربي الا بالتفوى الاهل بلغت فلا تتكبروا على عباد الله بحسب ولا نسب فتكونوا اهون على الله من الجعلان. در اخبار است که موسی عليه السلام در مناجات فرا خدای گفت: الهی من ابغض خلقك اليک. قال: من تکبر قلبه و غلظ لسانه و صفت عینه وبخلت يداه و سآء خلقه. در این آیت ما را حجت است بر آنکه بوبکر صدیق رضی الله عنه فاضل ترین همه یاران بود بر خدای بدانکه در قرآن بوبکر را اتقی خواند آنجا که گفت سیجنتیها الاتقی الذی و در این آیت گفت إن اکرمکم عنده الله اتقیکم درست شد که بوبکر گرامی ترین بود بر خدای عزوجل.

قالَتِ الْأَغْرَابُ أَمَّنَا قُلْ لَمْ ظُمِّشُوا وَلِكِنْ قُولُوا أَسْلَمُنا : گفتند بیابانیان که گرویده ایم ما بگویا محمد شما نگرویده اید بیک گویید سلامت گرفته ایم و به صلح آمده ایم. شأن نزول این آیت آن بود که اهل بادیه را تنگی افتاد برخاستند و اهل و فرزندان را به مدینه آوردند و در شهر می بودند و اهل بادیه رسوم و آداب شهر ندانستندی، راهها الوان داشتندی و سرهای چاه آلوهه می داشتندی، مردمان با ایشان درمانندن چون ایشان را گفتندی که این چرا می کنید گفتندی امّنا، و نزدیک رسول آمدنی گفتندی: يا محمد مردمان دیگر نزدیک تو آمدند یک یک و گاه گاه، و آتیناک بذرارینا و اهالینا ما را نیکوترباید داشت؛ و متت بر رسول نهادندی و می نمودندی که ما ایمان آورده ایم و خود نه آورده بودند. خدای تعالی این آیت در شأن ایشان بفرستاد. سؤال: چرا گویند که ایمان و اسلام یکی بود و مؤمن و مسلم یکی بود بعد ما که خدای تعالی ایمان

ایشان نفی کرد و اسلام ایشان اثبات کرد؟ جواب گوییم معناه: قالت
الاعراب صدقنا بقلوبنا قل لَمْ تَصْدِقُوا، دعوی تصدیق دل می‌کردند و
نداشتند، اما اسلام ظاهر داشتند؛ لاجرم اسلام غیر تصدیق دل بود. و
گفته اند که ایشان خود ایمان نیاورده بودند ولکن سلامت یافته بودند،
لا جرم خدای تعالی گفت قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا، ای طلبنا
السلامة و وجدنا السلامه چنانکه در لغت گویند اسلم الرجل اذا دخل في
السلامة و آشتی اذا دخل في الشفاء و أصبح اذا دخل في الصباح وَلَمَا
يَذْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ: و خود در نیامدست ایمان در دلهای شما. سؤال:
اگر محل ایمان نه در دل است پس چرا خدای تعالی ایمان از دل ایشان
نفی کرد؟ جواب گفته اند ای: ولم يخطر الإيمان بقلوبكم: و خود به
خاطر شما نگذشت که ایمان باید آورد. و گفته اند معناه: ولم يدخل معرفة
حب الإيمان في قلوبكم، چنانکه گویند فلاں کس در دل من نمی شود،
ای: دوستی وی در دل من نمی شود. و گفته اند معناه: ولما يدخل معرفة
الإيمان و تصديق الإيمان و الأخلاق الإيمان في قلوبكم وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَ
رَسُولَهُ لَا يَأْتِيْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا: و اگر فرمان برید خدای را و رسول او را در
دین و شریعت بنکا هد از کردارهای شما چیزی، ای: رنج شما ضایع نکند
لا یالتكم ولا یلتكم به ضمّ يا ولا یلتكم به فتح الیا هرسه خوانند به یک
معنی بود، ای: لا ینقصكم إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ: بدروستی که خدای آمرزگار
است و بخشاینده بر مؤمنان.

۲۰ **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ:** بدروستی که گروید گان آن کسها
باشدند که گرویده اند به خدای و رسول او ثُمَّ لَمْ يَرْتَبُوا: پس به شک نشوند
در حق ایمان و حق آنچه بدان ایمان باید آورد و به شک نشوند در ایمان و
جاهدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْصَادِقُونَ: و کوشش کردند
به خواستهای ایشان و تنهای ایشان در راه خدای از بهر خدای ایشانند که

ایشان مصدقاند در ایمان. در این آیه ما را حجت است که استشنا در ایمان شرط نیست زیرا که خدای تعالی گفت **ثُمَّ لَمْ يَرْتَأِبُوا**. سؤال: چرا گویند که عمل غیر ایمان است بعد ما که خدای تعالی عمل شرط کرد در ایمان چنانکه در این آیت پدید کرد؟ جواب گوییم **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ** معناه:
 ۴ مؤمنان حق ایمان بجای آورده آنها باشند که چنین باشند؛ این همچنان است که گویند مرد آن است که صبر کند و گویند اخوک من صدقک و
 ۸ گویند muslim مَن سلمَ المسلمين مِن یده و لسانه، نه آن است که اگر صبر نکند مرد نباشد و اگر راست نگوید برادر تونباشد، یا کسی را به دست و به زبان بیازارد نه مسلمان باشد؛ ولکن معنی آن است که فراخورد مردی صبر است و فراخورد برادری راستی است و فراخورد مسلمانی کم آزاری است، اینجا نیز همچنین **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَّنُوا**، معناه: فراخورد ایمان آن است که این چیزها بجای آرد. سؤال: چرا منافق را در توحید
 ۱۲ راست گوی گویند بعد ما که خدای تعالی راست گوی آن کسها را گفت که این شرطها بجای آرند و منافق بجای نیارد. جواب گوییم ما شهادت منافق را صدق برای آن گفتهیم که اقرار است به وحدانیت خدای عزوجل و رسالت رسول و این جز صدق نبود، اما آنچه خدای گفت **أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ** معناه اولئک هم الصدیقون، و گفته اند معناه اولئک هم الوافون حق الایمان.

فَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ : بگویا
 ۲۰ محمد ایشان را ای شما می بیاگاهانید خدای را به ایمان شما و خدای خود می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از خلق و عجایب و شاهد و غایب وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ : و خدای به هر چیز دانا است. این آیت در حدیث اعراب آمد که همه روز می گفتندی آمتا آمتا و بدان مت بر خدای رسول و مؤمنان می نهادند، گفت

يَمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا : همی مت نهند بر تویا محمد بدانکه اسلام
 آوردنده قُلْ لَا تَمُثُوا عَلَيَّ إِشْلَامَكُمْ : بگویا محمد که هیچ مت بر من منهید به
 اسلام شما بَلِ اللَّهُ يَمْنُ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدِيْكُمْ لِإِيمَانٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ : بیک
 خدای را مت آید بر شما که شما را راه نمود به ایمان اگر هستید
 راست گویان؛ از دو بیرون نیست یا ایمان آورده اید یا نه، اگر آورده اید
 مت خدای را است عزوجل بر شما که شما را راه نمود به ایمان، و اگر
 نیاورده اید چرا می گویید آمنا. در این آیت ما را حجت است بر آنکه
 امعرفت و هدایت عطاء خدای است عزوجل، اگر فعل بنده بودی بدان
 مت نیامدی خدای را بربندگان.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ : بدرستی که خدای داند ناپیدایی
 آسمانها و زمین. گفته اند یعلم اسرار قلوب اهل السموات والارض، و
 گفته اند غیب السموات المطر و غیب الارض النبات، و گفته اند غیب آن
 است که بندگان ندانند، و گفته اند غیب آن است که بندگان آن را به
 دلیل بدانند، و گفته اند غیب آن است که بنده نتواند دانست وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا
 يَغْمَلُونَ : و خدای بینا است بدانچه ایشان می کنند و اگر تعقلون به تا
 خوانی : بدانچه شما می کنید.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة ق برخواند
خدای تعالیٰ او را سکرات الموت آسان گرداند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ق، سخن گفته اند در معنی این قاف، گفته اند معناه قل يا محمد، و
گفته اند معناه اقرأ يا محمد، و گفته اند قدر و قضی ما هو کائن، و
گفته اند معناه قِفْ بِهُشْ باش، و گفته اند قال الله، و گفته اند مراد از این
کوه قاف است و آن کوهی است محیط به زمین از زبرجد سبز که سبزی
آسمان از آن است، و گفته اند قاف نام این سورة است: سوگند به حق این
سوره وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ: و به حق قرآن بزرگوار. سؤال: قسم درست نیاید تا آن
را موضع قسم نباشد، پس موضع این قسم چیست؟ جواب گفته اند موضع
قسم در این ضمیر است معناه: و القرآن المجید آنهم مبعوثون بعد الموت؛ و
گفته اند ضمیر آن است آنهم لم یؤمنوا؛ و گفته اند که موضع این است که
قد علمنا ما تنقص الأرض.

بَلْ عَجِيبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِّنْهُمْ: نگرویدند بیک شگفتی کنند که آمد
بدیشان بیم کننده ای هم از ایشان، یعنی رسولی چون محمد علیه السلام
فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ: گفتند کافران که این چیزی عجیب است و
شگفت، یعنی زنده کردن از پس مرگ، عجیب مبالغه عجب باشد.
عَيْدًا مِنْتًا وَ كُنَّا ثُرَابًا: ای چون بمرده باشیم و ببوده باشیم خاکی نبعثُ و

نَرَجَعُ ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ: آن برانگیختن است دور از وهم. خدای گفت:

فَأَذْعِلُمُنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ: بدرستی که ما می‌دانیم آنچه بکاهد زمین از ایشان، زنده کردن بر کسی دشخوار باشد که بازنداند اجزاء ریزیده را و ما همی دانیم اجزاء ریزیده را وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِظٌ: و نزد ما است نبشهای نگه‌دارنده و نگه‌داشته یعنی لوح محفوظ،

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَا جَاءَهُمْ: بیک بدروغ داشتند حق را چون بدیشان آمد. گفته‌اند این حق رسول است و گفته‌اند قرآن است و گفته‌اند خبر قیامت است و گفته‌اند توحید است. اگر این حق را بر رسول رانی فَهُمْ فِي آفِرِ مَرِيقٍ: ایشان در کار شوریده‌اند از حدیث رسول که گروهی می‌او را ساحر خوانند و گروهی می‌شاعر خوانند و گروهی مجنون. و اگر این حق را بر قرآن رانی فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيقٍ: ایشان در کار شوریده‌اند در حدیث قرآن، گروهی آن را می‌سحر خواند و گروهی اساطیر الاولین و گروهی شعر. و اگر این حق را بر قیامت رانی فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيقٍ: آن است که گروهی گفتند که خود نخواهد بود و گروهی گفتند باشد و لکن هر که امروز عزیز و توانگر است آن روز عزیز و توانگر باشد و هر که امروز درویش است آن روز درویش و خوار باشد و دیگر خلاف و اختلاف ایشان در حدیث قیامت. و اگر این حق بر دین رانی فَهُمْ فِي أَمْرِ مَرِيقٍ: ایشان در کار شوریده‌اند که هفت‌صد ملت‌اند در دین.

آفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى الْسَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْتَاهَا: ای نگه نکردن به آسمان زور ایشان که چگونه برداشته و بیفراشته ایم آن را وَزَيْنَاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ: و بیاراسته ایم آن را به شمس و قمر و کواکب و نیست آن را هیچ شکافی و درزی و خللی، آن خدای که بر آن قادر بود بر احیاء موتی هم قادر بود. وَالْأَرْضَ مَدَدَنَا وَالْقَيْنَاتِ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتَنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَفْجٍ تَهْبِيجٍ: و زمین را بازکشیدیم بر روی آب و دراوکنديم در زمین کوههای بیخاور و

خاره و برویانیدیم در زمین از هرگونه نبات زیبا و شادکننده آن را که در آن نگرد.

تَبَصَّرَةٌ وَذِكْرٌ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ: تا آن حجتی باشد هویدا که بدان فا بینند
فا حق و پندی و یادگاری مر هر بنده ای را با خدای گردندۀ به دل. و
گفته اند مُنِيب راجع الى النظر والاستدلال.

وَنَزَّلَنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا: و فرو آوردیم ما از آسمان و از میغ آبی
بپرکت؛ و آن باران بهاران است، خدای آن را مبارک خواند زیرا که سبب
آبادانی جهان است و رستن نباتها و زندگی خلق فَأَنْبَثْنَا يَهُ جَنَّاتٍ وَحَبَّ
الْحَصِيدِ: و برویانیدیم بدان آب باع و بستانها و دانهای ذروفنی. سؤال:
چون حَبَّ است که حصید است چرا آن را به حصید اضافت کرد بعد ما
که دو چیز باید تا اضافت یکی به دیگری درست آید؟ جواب گوییم در
لغت اضافت چیزی به نفس آن درست آید چنانکه گویند صُنْ نفسَك و
اکرم عرضک، خدای گفت عَزَّوجَلَ قول الحق، وعد الصدق، ولَدَارُ
الآخرة، این همه اضافت به نفس است.

وَأَنْتَخْلَ بِاسْقَاتٍ، ای طویلات: و برویانیدیم خرمابنان دراز بالیده لَهَا
ظلْعَ نَضِيدُ: مر آن را باری و کاردوی بر هم نشانده.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ: تا آن روزی باشد مر بندگان را، حبوب و فواكه نصیب
آدمیان و برگ و کاه نصیب ستوران وَأَخْيَنْتَا يَهُ بَلَدَةً قَمِيتَا: و زنده کردیم
بدان باران زمین را مرده و پژمرده و افسرده کَذَلِكَ الْخُرُوجُ: همچنان باشد
بیرون آمدن از گور. پیغمبر گفت عليه السلام: اذا رأيتم الربيع فاذکروا
النشر و ما اشبه الربيع بالنشر، همچنانکه بهاران نباتهای گوناگون از
زمین برآید نیز روز قیامت بارانی بیارد کمنی الرجال چهل شبان روز
می بارد چهل ارش آغار به زمین فروبرد آنگه خلق بیکبار سر از گور
برکنند، پیغمبر گفت کانی انظُرُ الى اهل لا الله الا الله يخرجون من

قبورهم و ينفضون التراب من رؤسهم ويقولون الحمد لِهِ الَّذِي صدقنا
وعَدَهُ.

كَذَبْتُ قَبْلَهُمْ قَوْمٌ نُوحٌ: بدروغ داشتند پیش از ایشان — یعنی پیش از
۴ قوم تویا محمد — گروه نوح را علیه السلام وأَضْحَابُ آرْسَى: و خداوندان
آن چاه؛ گفته‌اند که ایشان قوم شعیب بودند، خدای تعالیٰ یکجا ایشان را
اصحاب الرس خواند و یکجای اصحاب الائمه خواند زیرا که ایشان
چهار پاداران بودند، تابستان به بیشه بودندی و زمستان به سرچاه فرو
آمدندی. و گفته‌اند که اصحاب الرس اهل بلخ بودند همه کافرومشرک؛
۸ خدای تعالیٰ پیغمبری بدیشان فرستاد نام وی حنظله، وی را بکشند و
گویند پیغمبران بسیار بدیشان آمدند همه می‌کشند و در چاه می‌اوکنند تا
آن چاه را پر کردند از استخوانهای پیغمبران، رس آن چاه بود. و در لغت
رس چاهی را گویند که آن را فروبرده باشند و کنارهای آن نبریده
باشند. و گفته‌اند اصحاب الرس اهل بئر معطلة بودند و قصه ایشان در
۱۲ سوره الحج گفته آمد وَثَمُودٌ: و قوم صالح نیز صالح را تکذیب کردند، و
ایشان را ثمود گفته‌اند لشمد مائهم و ثمد آب انداز باشد.

وَعَادٌ: و قوم هود را تکذیب کردند، ایشان را عاد گفتند از اعتداء
ایشان که به پنج چیز از همه جهانیان درگذشته بودند به قوت و قامت و
نعمت و مهلت و معصیت وَفِرْعَوْنٌ: و آن فرعون نیز بدروغ داشت موسی و
۲۰ هارون را نامش ولید ریان، و گفته‌اند ریان بن ولید، و گویند مصعب بن
الولید وَإِخْوَانُ لُوطٍ: و برادران لوط، ای: قوم لوط نیز لوط را تکذیب کردند.
وَأَضْحَابُ الائِمَّةِ: و آن اهل بیشه یعنی قوم شعیب حق را تکذیب
کردند وَقَوْمٌ نُوحٌ: و گروه تبع نیز حق را تکذیب کردند تبع ملک یمن بود
نام وی ابوکرب اسعد بن ملکی کرب الحمیری، او را تبع گفتند لکثره
تبעה؛ وی مسلمان گشت، قوم وی او را بکشند گُلْ كَذَبَ الْرَّسُولَ فَحَقٌّ

وَعِيدٌ: این همه آن بودند که رسولان را بدروغ داشتند سزا گشت و عید من بر ایشان به عقوبت.

آفَعَيْتَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ: ای ما درماندیم در آفریدن اول تا در آفریدن آخر درخواهیم ماند؛ هر که تواند که بنایی از اول برآرد، چون آن را از هم فرو ۴ گشایند تواند که دیگر بار برآرد، و هر که تواند که جامه‌ای از اول بدوزد چون باز کند دیگر بار تواند که بدوزد بل هُمْ فِي لَبِسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ: بیک ایشان در پوششی اند از آفریدن اول.

وَلَقَدْ خَلَقْتَا إِلَيْنَا نَاسًا: بدرستی که ما بیافریدیم مردم را وَنَفَلْمُ مَا تُوَسِّعُ يَهُ ۸ نَفْسُهُ: و می‌دانیم آنچه اندیشه کند بدان او، یعنی اندیشه دل وی؛ هیچ چیز نیست پوشیده‌تر از اندیشه دل، آن خدای که آن را می‌داند وی اجزاء ایشان را هم داند و چون بریزد تواند که آن را فراهم آرد وَنَغْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ ۱۲ حَبْلِ الْوَرِيدِ: و ما نزدیک تریم به مردم از رگ جان او، یعنی وَنَحْنُ أَقْرَبُ الْيَهِ عِلْمًا مِنْ حبل الورید مکاناً: ما نزدیک تریم به وی به علم از حبل ورید به مکان. و گفته‌اند تعلق مصالح وی به ما بیش از آن است که به حبل ورید. و گفته‌اند معناه در مهربانی ما به وی نزدیک تریم از رگ ۱۶ جان وی، زیرا اگر تن هزاران لذت فا جان دهد چون یک کار بخلاف جان کند جانش بشود و ازوی تبرآ کند، و اگر هزار جفا با خدای عزوجل بکند به یک عذر ازوی درگذارد.

إِذْ تَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الْشِّمَاءِ قَعِيدُ: چون فراهم رسند آن دو فراهم رسنده یکی از راست و یکی از چپ نشسته؛ یعنی فرشته حفظة کرام ۲۰ الکاتبین، فرشته راست نیکی نویسد و فرشته چپ بدی. فرشته چپ در فرمان فرشته دست راست بود، چون بنده طاعتی کند در ساعت فرشته دست راست آن را بنویسد و چون معصیتی کند فرشته چپ در فرمان فرشته راست بود قصد کند که آن را بنویسد فرشته راست گوید «باش تا

ساعتی، بود که توبه کند»، او را هفت ساعت می‌دارد؛ اگر بنده توبه نکند آنگه یک بدی در دیوان وی بنویسد. سؤال: چرا نگفت عن اليمين و عن الشمال قعيدان بعد ما که دو قعيداند؟ جواب گوییم معناه: عن اليمین قعید و عن الشمال قعید، ولکن به لفظ وحدان آورده برای فاصله آیت را که فواصل این سوره بر این وزن است.

ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدِيْهِ رَقِيبٌ عَنِيدٌ: بیرون نیوکند بنده هیچ گفتار از دهن که نه نزد او بود نگهبان حاضر. ابن عباس گوید ما یتکلم العبد بكلمة الا سیکتب له او عليه، ان کان خیراً فله وإن کان شرآً فعلیه. در این آیت حجت است بر آنکه فعل بنده از دو بیرون نیست: له، او عليه.

وَجَاءَتْ سَكَرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ: همنگار که آمد و آورد تاسه مرگ آن سزا، اما سعادت الابد و اما شقاوت الابد. و گفته اند معناه: آمد آن تاسه مرگ بحق ذلیک ما گنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ: او را گویند این است آنچه تو از آن می پرهیزیدی، یعنی مرگ.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ: و همنگار که در دمیدند در صور. اما صور چیزی است بر هیئت شبوری اسرافیل بر دهن دارد، چنانکه پیغمبر گفت صلی اللہ علیه وسلم کیف انعم و صاحب الصور قد التقامه و جنا جبهته و اضعی اذنه یانتظر متی یؤمر فینفح. و گفته اند که این صور جمع صورت است: همنگار که در آوردند جانها در كالبدها ذلیک یَقْمُ الْوَعِيدِ: آن است روز هنگام کرده که خلق را بدان تهدید و وعید می‌کنند.

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ: و همنگار که آمد هر تنی روز قیامت بازان تن بوده راننده ای و گواهی. گفته اند سائق فرشته بود و شهید نامه، و گفته اند سائق شیطان بود و شهید فرشته، و گفته اند سائق خصم بود و شهید هفت اندام که بروی گواهی دهنند.

لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا: گویند او را بدرستی که بودی تو در غفلتی

از این روز و از این حال فَكَشَفْتَا عَنْكَ غِطَاءَكَ : وا بر دیم از تو پوشش تو
فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ : بینائی تو امروز نهمار تیز است تا می بینی هر چه
می شنیدی .

وَقَالَ قَرِئَةُ هَذَا مَا لَدَى عَتِيدٍ : و گوید یار وی — یعنی آن فرشته که بر ۴
وی مؤکل بود — این است آنچه نزد من حاضر است، یعنی نامه کردار او .
أَقْيَا فِي جَهَنَّمَ : ندا آید که در او کنید در دوزخ . سؤال : چرا گفت
أَقْيَا بِهِ لِفَظٍ تَشْيِيهٍ بَعْدِ مَا كَه این خطاب مالک را است؟ جواب گوییم
این بر عادت عرب گفتست که در لغت عرب یک تن را به لفظ تشیه ۸
خطاب کنند، شاعر گوید:

فقلت لصاحبی لا تحسبا بابنوع اصوله و اخبر سحا؛
و آن زان بود که عرب در روزگار اول با یکدیگر بحرب بودندی کسی
که به سفر شدی کمترین یار دو تن بایستید شد یا جماعتی بودندی آن ۱۲
یک تن آن دو یار خویش را به لفظ تشیه خطاب کردیدی، بر آن برفت که
یک تن را و دو تن را و جماعتی را به لفظ تشیه خطاب کنند؛ زیرا گفت
أَقْيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَارٍ عَنِيدٍ : هر ناس پاسی را جحود کننده حق را .
مَنَاعَ لِلْخَيْرِ، ای عن الخیر: باز زننده ای از نیکی که خود نکردی و ۱۶
دیگران را نیز منع کردی . و گفته اند مَنَاعَ لِلْخَيْرِ ای: للمال بالبخل:
با زدارنده صدقه و زکوٰه مُعَنِّد مُرِيبٍ: از حد در گذرنده گمان مند در حق .
الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا أَخَرَ: آنکه گفت با خدای خدایی دیگر فالقیاه
فِي الْعَذَابِ الْسَّدِيدِ: در او کنند او را در عذاب سخت، و آن عذاب دوزخ ۲۰
است .

قالَ قَرِئَةُ رَبَّنَا مَا أَظْفَيْتُهُ: گوید آن فرشته که با وی بهم بودی ای بار
خدای ما بر وی افزونی نجستم و از حد در نگذشتم بر وی در نبشن . و آن
آن بود که روز قیامت کافرنامه خود را بیند همه پر معصیت گوید یا رب

فرشته بر من شتاب کرد در نبیشتن که بیش از من نبشت و او زونی نبشت
که من هیچ طاعتنی نکرده ام که او همه معصیت بر من نبشه و هیچ طاعت
من نبشت. پس فرشته گوید در جواب وی رَبَّنَا مَا أَطْغَيْنَاهُ وَلِكِنَ كَانَ فِي
ضَلَالٍ بَعِيدٍ: بیک وی در گمراهی بود دور از حق، و هر که در ضلالت بود
دیوان وی پر معصیت بود زیرا که طاعت نکند و آنچه کند محبط بود.

فَإِن لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيْ وَقَدْ قَدَّفْتُ إِلَيْنَكُمْ بِالْوَعِيدِ: خدای گوید خصومت
مکنید نزدیک من که نه جای خصومت است بدرستی که من پیش
فرستاده بودم بسوی شما وعید و بیم کردن از این روز.

مَا يُبَدِّلُ الْقُولُ لَدَيْ: بدل نکنند گفتار را نزد من؛ ای: چنان بر تو خوانند
که تو املا کردی، و گفته اند مَا يُبَدِّلُ الْقُولُ لَدَيْ: خلاف نکنند وعید من
وَمَا آتَا بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ: و نیستم من ستمکار بربندگان، هرچه شما را به روی
اید مکافات جرم شما است. درین آیت ما را حجت است که اخلاق
وعید از خدای تعالی روانبود، و عید وی اگرچه بر عموم باشد خاص بر
آن کس بود که معلوم خدای بود در روی رسد.

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ آفَلَاتِ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدِ: آن روز گوییم دوزخ را
هیچ پُر بودی و دوزخ گوید هیچ هست نیز. و آن آن بود که خدای تعالی
دوزخ را از زیرترین درکت درگیرد و پر بمی آکند تا زبرترین درکت، و
می گوید هل آفَلَاتِ تا آنگه که به زورین درکت رسد آنرا از گناهکاران
مؤمنان پر کند، فتروی اطرافها و يقول فقط سؤال: چرا گفت نَقُولُ
لِجَهَنَّمَ وَنَقُولُ بعد ما که خطاب و مجاوبت عاقل را بود؟ جواب گوییم
دوزخ خود حیوان عاقل است و ازوی سخن بود، و گفته اند نَقُولُ لِجَهَنَّمَ
ای: لخزنه جهنم.

وَأَرْلَفَتِ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ: و نزدیک آرند – ای: همنگار که نزدیک
آوردند – بهشت مر پرهیزگاران را. سؤال: چرا گفت بهشت را نزدیک

آرند بعد ما که بهشت را از جای آن فراتر نیارند؟ جواب گوییم معنی آن است که متقیان را به بهشت نزدیک بزند، این همچنان است که کسی به مکه نزدیک رسد گوید مکه نزدیک آمد یعنی این کس بدان نزدیک شد.

و گفته اند معناه بهشت را به متقیان نزدیک آفریده اند زیرا که میان متقی ۴ و میان بهشت یک طرفه العین بل که یک نفس بیش نیست غیربعید: نه دور است. سوال: چون گفت وَأَرْلَفَتِ الْجَنَّةَ ای: قربت، چه فایده بود در آنکه گفت غیربعید بعد ما که وَأَرْلَفَتِ این فایده بداد؟ جواب گفته اند معناه: نه دور است و نه دیر است از نزدیک آوردن، و گفته اند غیربعید و ۸ نیز هم نه دور است بهشت از عاصیان که آخر بحرمت ایمان به بهشت رسند.

هَذَا مَا تُوعِدُونَ لِكُلِّ أَوَابٍ حَفِظِ: اینست آنچه وعده می‌کردند هر بازگردیده را نگه دارند از کفر. و گفته اند لِكُلِّ أَوَابٍ ای: تواب حفظ ای: حافظ علی التوبه. و گفته اند لِكُلِّ أَوَابٍ رجاع عن المعصية حفظ علی الطاعة مَنْ خَشِيَ الْرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ: آن کس که بترسد از خدای مهریان به غیب. گفته اند بِالْغَيْبِ ای بالقلب، و گفته اند بالغیب ای فی حال الغیب عن الخلق، و گفته اند بالغیب ای فی دارالدنيا، و گفته اند این غیب صفت رحمٰن است، و گفته اند صفت بهشت است وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: و بیارد دلی بازگردنده با خدای تعالی، ای: به قیامت آید با دل مخلص.

أَذْخُلُوهَا سَلَامٌ: ایشان را گویند در روید در بهشت بسلامت. گفته اند ۲۰ این سلام آن تحيّت است که ایشان را گویند آفرین باد بر شما در روید مسلم از عذاب ذلك يَوْمَ الْخُلُود: آن است روز جاودانی.

لَهُمْ مَا يَشَاؤنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ: ایشان را بود آنچه خواهند در آن بهشت و نزد ما بود افروزی. گفته اند این مزید دیدار خدای است، و گفته اند این

مزید اضعاف است، و گفته اند این مزید آن است که وهم خلق بدان نرسد از ثواب و کرامت.

وَكُمْ أَهْلَكُتَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنِ هُنْ أَشَدُ مِنْهُمْ بَظْشًا: ای بسا که ما هلاک ۴
کردیم پیش از ایشان از گروهانی ایشان سختربودند از این کافران مکه به قوت فَنَقَبُوا فِي الْبِلَادِ هُنْ مِنْ مَعِيشٍ: فادوا گشتند در شهرها هیچ پناه گاهی یاوند از عذاب خدای عزوجل. و خوانده اند فَنَقَبُوا به کسر قاف یعنی بگردید در شهرها تا هیچ پناه گاهی یا وید از عذاب خدای اَنَّ فِي ذَلِكَ ۸
لَذِكْرِي لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ: بدرستی که در آن — ای: در خبر آن قرون ماضیه و در جمله قرآن — پند است آن را که او را دلی بود بدان پند گیرد. سؤال: ۱۲
چرا گفت لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ بعد ما که همه جانوران را دل بود و پند نبود مگر عاقل ممیز را؟ جواب گوییم این قلب به معنی عقل است، عقل را قلب خواند زیرا که محل عقل قلب است اَوْأَلَقَى الْسَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ: یا گوشی که فرا پند دارد و خود به دل حاضر بود، و گفته اند شهید ای: عالم، و گفته اند شهید صفت خدای است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا آسَمَّوَاتٍ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: بدرستی که بیافریدیم ما آسمانها را و زمین را و آنچه میان آن است از خلق و عجایب در شش روز. گفته اند در شش روز از روزهای آن جهان هر روزی هزار سال، و گفته اند در شش ساعت از شش روز، و گفته اند در شش روز از روزهای این جهان اول آن روز یکشنبه و آخر آن روز آدینه. سؤال: چرا گفت آسمانها و زمین را در شش روز آفریدیم بعد ما که روز از گردش آفتاب است و آفتاب را خود از پس آسمان و زمین آفرید، پس آن وقت که آسمان و زمین آفرید خود نه شب بود و نه روز، چرا گفت فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ؟ جواب گفته اند معناه فی مقدار ستة ایام، این همچنان است که گفت و لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا، ای: علی مقدار البكرة و العشی. و گفته اند

پیش از آفریدن آسمان و زمین خود روز و شب بود، زیرا که روز آن قدر روشنایی است که در دوزخ بود و شب آن قدر تاریکی است که در بهشت بود و بهشت و دوزخ پیش از آسمان و زمین آفرید، پس روشنایی روز و تاریکی شب خود پیش از آفریدن آسمانها و زمین بود وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبِ: و٤ نرسید ما را هیچ ماندگی. این جواب جهودان است که ایشان گفتند که چون خدای عزوجل آفریدن آسمانها و زمین ابتدا کرد روزیک شنبه بود، روز آدینه را همه تمام کرد، در روز شنبه استلقا کرد در عرش و وضع احتمی رجیله علی الآخری حتی استراح؛ تعالی اللہ عن ذلك علوأً کبیراً.
۸ فَاضْرِبْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ: تو صبر کن یا محمد بر آنچه می گویند کافران از تکذیب و انکار و جفا و آزار و سبیغ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ ظُلُوعِ الْشَّمْسِ: و تسبیح کن و حمد کن خدای ترا – یعنی نماز کن – پیش از برآمدن آفتاب، و این امر است به نماز بامداد وَقَبْلَ الْقُرُوبِ: و پیش از فرو شدن آفتاب، و ۱۲ این امر است به نماز پیشین و نماز دیگر،
وَمِنَ الْلَّئِلِ فَسَبِّخَهُ: و به شب نماز کن خدای را، و این امر است به نماز شام و خفتن وَأَذْبَارَ الْسُّجُودِ: و این امر است به نماز وتر از پس نماز خفتن، و گفته اند آذبار السجود امر است به نماز خفتن از پس نماز شام. ۱۶ و گفته اند این امر است به دو رکعت نماز از پس نماز شام در اول رکعت آللحمد و قل يا ايها الكافرون و در دوم آللحمد و قل هو الله احد؛ این امر ترغیب باشد نه امر حتم و ایجاب.
۲۰ وَأَسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ: و ساخته باش و گوش می دار آن روز که آواز دهد و بخواند خواننده ای از جای نزدیک. و آن منادی قیامت است که آواز دهد خلق را به حشر قیامت از عقبه بیت المقدس، آن را مکان قریب خواند زیرا که از همه روی زمین آن نزدیک تر است به آسمان به هژده میل از همه روی زمین برتر است. و گفته اند این مکان

قریب آنست که هر کس آواز منادی قیامت چنان نزدیک شنود که پندارد
که از زیر پای وی می آید آن آواز.

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ: آن روز بشنوند آواز کره و آن آواز قیامت
باشد که اسرافیل علیه السلام در صور دهد، بِالْحَقِّ ای: بالبعث. سؤال:
چرا گفت يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بعد ما که چون اسرافیل در صور دهد خلق
هنوز مرده باشند، آواز نفخت چون بشنوند؟ جواب گفته اند يَسْمَعُونَ
الصَّيْحَةَ آن صیحت آواز منادی قیامت باشد که خلق را به شمارگاه خواند
و آن وقت زنده گشته باشند. و گفته اند که آن صیحت آواز اسرافیل باشد
که آن چهل سال بردارد که خلق زنده گشته باشند و آن را می شنوند ذلک
يَوْمُ الْحُرُوجِ: آن است روز بیرون آمدن از گور.

إِنَّا نَعْنُ نُخْيِي وَنُمِيتُ: ما ایم که ما زنده کنیم و بمیرانیم. گفته اند
معناه ما زنده داریم جانور را تا اجلش فرا رسد پس بمیرانیم او را. و
گفته اند معناه: زنده می کنیم گروهی را و می میرانیم گروهی را. و
گفته اند نُحیی قلب المؤمن بالمعرفة و نُمیت قلب الكافر بالنکرة. و
گفته اند نُحیی الارض وقت الربيع و نُمیتها وقت الخريف. و گفته اند
نُمیت و نُحیی مقدم و مؤخر است: بمیرانیم خلق را آنگه زنده کنیم.
سؤال: چرا اماتت و احیا به خود اضافت کرد گفت إِنَّا نَعْنُ نُخْيِي و
نُمِيتُ بعد ما که از دون خدای عزوجل اماتت بود گرچه احیا نبود زیرا که
قاتل مقتول را اماتت کند. جواب گوییم اماتت اثبات موت و اعدام
حیات باشد و آن از دون خدای عزوجل محال بود، اما قتل فساد بنیت
است نه اماتت که آن مقدمه اماتت باشد وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ: و با ما است
بازگشتن همه را.

يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا: آن روز که باز شکافد زمین از ایشان
شتابنده باشند سوی منادی قیامت ذلک حشر علیئنا یسیر: آن انگیختنی

است بر ما آسان، چنانکه جای دیگر گفت وَمَا أَمْرُ الْسَّاعَةِ إِلَّا كَلْمَحٌ
الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ : ما داناتریم بدانچه ایشان می‌گویند، از تکذیب و
انکار و جفا و آزار. و آن آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم سیزده سال
به مکه بود از پس آنکه بد وحی آمد، در آن مدت او را امر نبود از خدای
تعالی به حرب کردن با کافران؛ و آن کافران با وی و با یاران وی جفاها
می‌کردند. یاران را طاقت بر سید به رسول علیه السلام بنالیدند، خدای
گفت عزوجل من به دانم که ایشان ترا چه می‌کنند و چه می‌گویند وَمَا أَنْتَ
عَلَيْهِمْ بِجَارٍ، ای بمسئله : نیستی تویا محمد بر ایشان گماشته ای تا مکافات
کنی ایشان را. و گفته اند بجبار ای: بِمُجْبِرٍ يَجْبَرُهُمْ عَلَى الْإِيمَانِ فَدَكَرَ
بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدًا: پند می‌ده بدین قرآن آن را که بترسد از عذاب و وعید
من. سؤال : چرا گفت پند خدای ترس را ده، بعد ما که پند خدای ناترس
را باید داد تا بترسد؟ جواب گوییم معناه: پند می‌ده همه را تا پند تو سود
دارد آن کسی را که از وعید من بترسد.

خبر است از رسول صلی الله علیه که او گفت: هر که سوره والذاریات برخواند خدای تعالی او را به عدد هربادی که بجهد در جهان ده نیکی بنویسند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالذَّارِيَاتِ ذَرْواً: سوگند بدان بادهای بپاشنده پاشیدنی و انگیزندۀ انگیختنی، و آن آن بادها است که میغ می انگیزد و دانه از کاه جدا می کند.

٤ فَالْحَامِلَاتِ وِفْرًا: و بدان بردارند گان بار گران، و آن میغها است که آب از دریا برگیرد و می برد تا آنجا که فرمان خدای باشد بیارد.
فَالْجَارِيَاتِ يُشْرَا: و بدان روند گان باسانی، و آن کشتیها است که در دریا باسانی می رود.

٨ فَالْمُقَسِّمَاتِ آفْرًا: و بدان بخشش کنند گان کار، و آن فریشتگانند که احول خلق را به فرمان خدای تعالی بخش می کنند. در خبر است که علی رضی الله عنه روزی بر منبر شد و قبض علی لحیته البيضاء: و محاسن سپید خود را بگرفت گفت: سلوانی قبل آن تفقدونی: بپرسید مرا پیش از آنکه خواهید که بپرسید و مرا نیاوید، سلوانی فان بين الجوانح متنی لعلماً جماً: بپرسید که در این دل من علم بسیار است که به گور خواهم برد. فقام ابن الكوا وقال «يا امير المؤمنین، ما الذاریات ذروا؟». فقال علی

«سَلَّ مَا يَعْنِي وَلَا تَسْأَلُ عَنْ مَا لَا يَعْنِي». فَقَالَ «يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا مِمَّا يَعْنِي». فَقَالَ عَلَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ «وَيْلَكَ هِيَ الرِّيَاحُ». فَقَالَ «مَا الْحَامِلَاتُ وَقَرَاءُ؟». فَقَالَ عَلَى «وَيْلَكَ هِيَ السَّحَابُ». فَقَالَ «وَمَا الْجَارِيَاتُ يَسْرَا؟». فَقَالَ عَلَى «وَيْلَكَ هِيَ السَّفَنُ». فَقَالَ «وَمَا الْمَقْسَمَاتُ امْرَاً؟». فَقَالَ «وَيْلَكَ هِيَ الْمَلَائِكَةُ».

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ: سوگند بدینچه یاد کردیم که آنچه شما را وعده می‌کنند از بودن قیامت راست است

وَإِنَّ الَّذِينَ لَوَاقُوا : و شمار و قضا و جزا بودنی است و افتادنی است. ۸
سؤال : چرا گفت **إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ**، وعده را صادق گفت بعد ما که صادق واعد بود نه وعده؟ جواب گوییم مراد از صادق صدق است، فاعل به معنی مصدر، واعد به معنی وعده کننده چنانکه گویند لحقته الائمه یعنی اللوم. و گفته اند این صادق به معنی مصدق است. ۱۲

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ : سوگند به آسمان خداوند استواری و نیکوی و آرایش و راههای توبرتوبه یکدیگر،

إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ : که شما در گفتاری اید فادوا؛ یعنی در خدای خدای و رسولی رسول و در حقی قیامت. شأن نزول این آیت آن بود که چون رسول علیه السلام به مکه دعوی رسولی کرد خبر وی به اطراف و نواحی بیفتاد، از قبیلهها و شهرها کس فرستادند به مکه و اهل مکه را گفتند که: شما قومی اید معروف در همه عرب و چنین مردی در میان شما پدید آمد و دینی آورد و ما وی را و دین وی را نمی دانیم و شما اهل بیت وی اید، او را و اهل دین او را بهتر دانید، فاما بگویید که وی چه مردی است تا ما وی را بدانیم تا وی رسول خدای است به وی ایمان آریم. چون رسولان به مکه آمدند اهل مکه در رسول علیه السلام قولهای مختلف گفتند. گروهی گفتند ساحرات است، و گروهی گفتند شاعر است،

گروهی گفتند عاشق است، گروهی گفتند کاهن است، تا مردمان را از حق وی بگردانیدند. اگر این قول مختلف را در خدایی خدای گویی آن بود که خلق به هفتصد ملت اند در خدایی خدای. و اگر بر قیامت رانی قول مختلف آن بود که گروهی گفتند قیامت خود نخواهد بود، و گروهی گفتند باشد و لکن عز و ناز آن توانگران دنیا را بود. و این قول مختلف را نیز بر قرآن رانده اند و گروهی آنرا سحر گفتند و گروهی اساطیر الاولین گفتند و گروهی مفترئ بشر.

يُوقِلُ عَنْهُ مَنْ أَفِيكَ : بگردانند از اقرار دادن به وی آن را که بگردانیده اند اند در سابق علم خدای عزوجل؛ و گفته اند عنه ها کنایت از قرآن است، و گفته اند که از توحید است، و گفته اند که از خبر قیامت است، و گفته اند معناه: بگردانند بحرمان از ساختن قیامت را آنرا که بگردانیدند از اقرار دادن بر آن.

فَثُلَّ الْخَرَاصُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي غَمَرَةٍ سَاهُونَ، اى لُعْنَ الْكَذَابِونَ: بنفرینند و بنفریدند آن دروغ زنان را آن کسانی که در پوشش اند و جهالتی و نکرتی، ساهون ای: غافلون معرضون، غافل و برگشته اند از حق.

يَسْلُونَ إِيَّانَ يَوْمَ هُمْ عَلَى الْتَّارِيُّقْتَنُونَ : می پرسند که کی خواهد بود روز شمار و قضا و جزا آن روز بود که ایشان را بر آن آتش دوزخ می سوزانند. سؤال: چه جواب بود در یوْم هُمْ عَلَى الْتَّارِيُّقْتَنُونَ مر سؤال قیامت را؟ جواب گوییم خدای جواب نداد آن سؤال ایشان را زیرا که وی آن خواهد که وقت قیامت بر خلق پوشیده بود. و گفته اند که این جواب ایشان است از آن روی که ایشان می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود، بر طمع آنکه ایشان را در قیامت فوز و کرامت خواهد بود. خدای گفت عزوجل یوْم هُمْ عَلَى الْتَّارِيُّقْتَنُونَ.

ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَغْجِلُونَ ، اى يقال لهم ذوقوا: گویند

ایشان را بچشید سوختن شما، این است آن عذابی که شما بودی آن را
بزودی خواستید.

إِنَّ الْمُفَقِّيْنَ فِي جَنَّاتٍ وَغَيْرِهِمْ : بدرستی که پرهیزگاران از کفر و شرک و
معاصی در بهشتها و چشمها باشند. سؤال : چرا گفت متقيان در عيون
باشند بعد ما که عيون چشمهای آب باشد و ایشان در آب نباشند؟ جواب
گوییم معناه جایی باشند که آنجا باعث و بوستانها و چشمهای آب بود، نه
آن است که در میان آب باشند

۸ **أَخِدِيْنَ مَا أَتَيْهُمْ رَبِّهِمْ :** فاگیرنده باشند آن را که بداده بود ایشان را
خدای ایشان، بر سه معنی : یکی عاملین بما امرهم ربهم. دیگر قاعین
بما آعطاهم ربهم، در دار دنیا خرسند بودندی بدانچه خدای عزوجل ایشان
را دادی، افزونی نجستندی. سه دیگر معنی : فراغیرنده باشند آن نعمتها را
که داده باشند ایشان را در بهشت تا ابدالا بد آن نعمتها را می شتاوند **إِنَّهُمْ**
کانوا قبلاً **ذِلِكَ مُحْسِنِينَ :** آن بدان باشد که ایشان بودندی بیش از آن — ای
در دار دنیا — نیکوکاران. گفته اند **مُحْسِنِينَ** ای : مطیعین لیله عزوجل، و
گفته اند محسنین مع خلق الله، و گفته اند مخلصین، و گفته اند مؤمنین.

۱۶ **كَانُوا قَلِيلًا مِنَ الْلَّئِيْنِ مَا يَهْجَعُونَ :** بودندی که اندک از شب بخفتدی،
ای : کم به شب بودی که ایشان را خواب بودی. و گفته اند اندکی بودی
از شب خواب ایشان، یعنی بیشتر در عبادت بودندی. و گفته اند معناه ما
یهجنون قليلاً و لا كثيراً، خود هیچ نخفتندی به شب لا بل که همه شب
عبادت کردندی.

۲۰ **وَبِالْأَسْحَارِهِمْ يَسْتَغْفِرُونَ :** و سحرگاهان آمرزش خواستندی و فی افواهِهِمْ
حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَخْرُومِ : و در خواستهای ایشان حقی بودی چون زکوة و صدقه
مر خواهنه را و بی روزی را. و گفته اند المحروم الذی لا یسائل. و
گفته اند محروم آن بود که کاری نداند کرد که از آن قوتی بدست آرد.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ : وَدَرْ زَمِينَ نَشَانَهَا اسْتَ وَحْجَتْهَا وَعَبْرَتْهَا
مَرْبَى گَمَانَانَ رَا از گَشْتَنَ حَالَهَا وَاخْتِلَافَ اثْرَهَا وَاصْنَافَ خَلْقٍ .
وَفِي آنْفِسِكُمْ أَفْلَاثٌ بِصُرُونَ : وَدَرْ تَنْهَاهِي شَمَاءِ مَنْ نَبِيَّنِيدَ هَرَّقَهَ دَرْ عَالَمَ
بِتَفْصِيلِ بَنْهَادَتْ ، دَرْ تَنْ مَرْدَمَ مَانِدَ آنَ بَرَاجِمَالَ بَنْهَادَتْ ؛ چَنَانَكَهَ دَرَ
سُنْرِيَّهِمْ آيَاتِنَا يَادَ كَرْدَهَ آمَدَ .
وَفِي الْسَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ : وَدَرَآسَمَانَ اسْتَ رُوزِيَ شَمَاءِ وَآنِچَهَ
شَمَاءِ رَا وَعْدَهَ مَنْ كَنَندَ از نَصْرَتَ وَثَوَابَ . سَؤَالَ : رُوزِيَ خَوارَهَ دَرَزَمِينَ وَ
رُوزِيَ دَرَآسَمَانَ چَگُونَهَ باشَدَ ؟ جَوابَ گَفْتَهَ اندَ مِنَ السَّمَاءِ يَائِيَ سَبَبَ
رِزْقَكُمْ ، چَوْنَ بَارَانَ وَبَرَفَ وَفَرْشَتَگَانَ . وَ گَفْتَهَ اندَ عَلَى رَبِّ السَّمَاءِ
رِزْقَكُمْ ، رُوزِيَ شَمَاءِ دَرَآسَمَانَ اسْتَ زَيْرَا كَهَ رُوزِيَ بِحَقِيقَتِ غَذَا اسْتَ وَ
آنَ از آسَمَانَ اسْتَ بَهَ نَبَاتَ زَمِينَ مَتَصَلَّ گَرَددَتَا بَهَ رُوزِيَ خَوارَهَ رَسَدَ
فَوَرَبَتِ الْسَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ : وَبَهَ خَدَائِيَ آسَمَانَ وَزَمِينَ كَهَ اينَ
ضَمَانَ حَقَّ اسْتَ مِثْلَ مَا آنَكُمْ تَنْطِقُونَ : چَنَانَكَهَ شَمَاءِ سَخْنَ مَنْ گَوَيَّدَ . سَؤَالَ :
اَكَرَ ضَمَانَ رُوزِيَ از خَدَائِيَ چَوْنَ سَخْنَ گَفْتَنَ مَا اسْتَ پَسَ دَرَ گَفْتَارَ مَا كَمَ
وَبِيشَ وَخَلَافَ مَمْكَنَ بُودَ چَهَ گَوَيَّيَ دَرَضَمَانَ رُوزِيَ از خَدَائِيَ مَمْكَنَ
بُودَ ؟ جَوابَ گَفْتَهَ اندَ معَناَهَ : مَثْلَ مَا آنَكُمْ تَنْطِقُونَ لَا إِلَهَ غَيْرِيَ ، چَنَانَكَهَ
تَوْحِيدَ بَنَدَهَ خَدَائِيَ رَا حَقَّ اسْتَ ضَمَانَ رُوزِيَ از خَدَائِيَ بَنَدَهَ رَا حَقَّ اسْتَ .
وَدِيَگَرَ گَفْتَهَ اندَ معَناَهَ : كَمَا اَنْ نَطَقْتُكَمِ مِنْ قِيلَى فَكَذَلِكَ رِزْقَكُمْ مَنْ قِيلَى .
مُحَمَّدَ كَرَامَ گَوَيَّدَ رَحْمَةَ اللهِ : فَكَمَا لَا يَؤْدِي اَحَدُكُمْ تَوْحِيدَ اَحَدَكُمْ فَكَذَلِكَ
لَا يَأْكُلُ اَحَدُكُمْ رِزْقَ اَحَدٍ .

هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِنْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ ، اَيْ قَدَّ آتَيْكَ : بَدْرَسْتَيَ كَهَ آمَدَ بَهَ
تَوْيَا مُحَمَّدَ خَبَرَ مَهْمَانَانَ اَبْرَاهِيمَ آنَ نَواخْتَگَانَ . وَ آنَ جَبَرَئِيلَ بُودَ
عَلَيْهِ السَّلَامَ بَا دَوازَدَهَ فَرِيشَتَهَ كَهَ مَنْ شَدَنَدَ تَاقَوْمَ لَوْطَ رَا هَلَاكَ كَنَندَ ،
نَخَسَتَ بَهَ خَانَهَ اَبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَرَوَ آمَدَنَدَ تَا اوْ رَا بَشَارَتَ دَهَندَ بَهَ پَسَرَ .

و ایشان را مُکرَّمین خواند زیرا که ابراهیم علیه السلام از اول عادت داشتی
که به نام هر مهمانی گوپنده قربان کردی، خدای وحی فرستاد که: یا
ابراهیم اکرم ضیفک؛ ابراهیم از آن پس به نام هر مهمانی که آمدی
گاوی قربان کردی. وحی آمد که: یا ابراهیم اکرم ضیفک؛ ابراهیم
علیه السلام از آن پس به نام هر مهمانی اشتراحتی قربان کردی. وحی آمد
که: یا ابراهیم اکرم ضیفک؛ ابراهیم گفت: بار خدایا مه از اشتراحتی
ندانم که قربان کنم مگر خود را بخویشن قربان کنم. خدای گفت
عزوجل: اخْدُمْهِمْ بِنَفْسِكِ، از آن پس هر مهمان که رسیدی بتن خویش او
را خدمت کردی؛ از آن است که ایشان را مُکرَّمین خواند. و گفته اند ایشان را
ایشان را مُکرَّمین خواند زیرا که ناخوانده آمدند. و گفته اند ایشان را
مُکرَّمین خواند زیرا که فریشتگان مقرّب بودند، چنانکه گفت بل عِبَادُ
۱۲ مُکرَّمُونَ.

إِذَا دَخَلُوا عَلَيْهِ: چون در شدن بروی فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلامٌ: گفتند سلام
علیکم، ابراهیم گفت علیکم السلام، یعنی جواب ایشان بازداد. سؤال:
چرا اول سلام را به نصب کرد و دیگر را به رفع؟ جواب گوییم اول به
نصب کرد زیرا که مفعول است قول برآن واقع است — و گفته اند که
۱۶ مصدر است ای: سَلَمُوا سَلَاماً — و دیگر سلام به رفع کرد حکایت قول
ابراهیم علیه السلام. و گفته اند که خبر ابتدا است، ای: جوابی سلام فَوْم
مُنْكَرُونَ: گروهی اید شما ناشناخته، زیرا که لباس و هیئت ایشان بازان
شهریان نه مانست و نه شهری بودند.

فَرَاغَ إِلَى أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعْجَلٍ سَمِينٍ: پنهان بازگشت — ابراهیم علیه السلام
— با اهل خویش پس بیاورد گوساله ای فربه.

فَقَرَبَةُ إِلَيْهِمْ: نزدیک آورد بدیشان آن را قَالَ أَلَا تَأْتُكُلُونَ: پس گفت: ای
می نخورید. ایشان گفتند: ما طعام نخوریم مگر به بها. ابراهیم گفت:

بهای طعام من آن باشد که چون دست فرا کنید بگویید بسم الله و چون
فارغ شوید بگویید الحمد لله. ایشان گفتند: حق لهذا آن یتخدنہ اللہ
خلیلًا: سزا است این چنین بنده‌ای را که خدا او را به دوستی گیرد.

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيَةً: در دل گرفت از ایشان بیمی، چون دید که ایشان
طعم فرا نگرفتند؛ زیرا که عادت عرب آن است که چون مهمان دست فرا
طعم نکند گویند قصد بد دارد، زانست که ابراهیم علیه السلام بترسید
قالُوا لَا تَحْفَ: گفتند مترس که ما فریشتگانیم آمده‌ایم تا ترا مژدگان دهیم
وَبَشَّرُوهُ بِغُلَامِ عَلِيِّ: و مژدگان دادند او را به پسری دانا و زیرک.

فَأَقْبَلَتِ آَفْرَاتُهُ فِي صَرَّةٍ: در استاد زن او – یعنی ساره – در بانگی،
چنانکه عادت زنان باشد چون کاری عجب بینند واه وايه کنند فَصَكَّتْ
وَجْهَهَا: گرد کرد انگشتان خویش و میزد بر روی خویش وَقَالَتْ عَجُوزْ
عَقِيمٌ: و گفت پرزنی را نازاینده به پیران سرفزند باشد، اینت
عجب کاری.

قَالُوا كَذِيلِكِ قَالَ رَبِّكِ: گفت – جبرئیل علیه السلام و فرشتگان – که
چنین گفت خدای تو رَبُّهُ الْحَكِيمُ الْعَلِيُّ: بدرستی که او است درستکار و
درست گفتار دانا به صلاح بندگان داند که فرزند کی را باید داد.

قَالَ فَمَا حَظِيْكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ: گفت ابراهیم نیز چیست کار شما ای
فرستادگان.

قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ: گفتند ما را فرستاده‌اند بدان گروه
بدکاران، یعنی قوم لوط؛ ما را به دو کار فرستاده‌اند به بشارت و عقوبت،
بشارت شما را و عقوبت دشمنان شما را،
إِنْرِسَلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ: تا فرو فرستیم بر ایشان سنگهایی از گل –
یعنی سنگهایی بسختی چون سنگ و بگرانی چون گل؛ و گفته‌اند
سنگهایی از گل کرده چون خشت پخته،

- ۴** مُسَوْمَةً عِنْدَ رِتَّكَ لِلْمُسْرِفِينَ : نشان کرده نزد خدای تو—ای: نام ایشان بر آن رقم کرده—مرگزاف کاران را، یعنی قوم لوط را. و گفته اند مُسَوْمَةً ای: مخطّطه که بر آن سنگها خطها بود عجب. و گفته اند مُسَوْمَةً از پس یکدیگر فرداشته. در اخبار است که آن سنگها نخست بر قوم لوط فرو آمد.
- ۸** آنگه ایشان را هلاک کردند. و گفته اند آن سنگها بر مسافران و پراکنده‌گان ایشان فرو آمد سنگی بودی چند اشتربی و بودی چند گاوی و بود چند گوسپندی و بود چند سبویی.
- ۱۲** فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ :
- ۱۶** بیرون آوردیم هر چه بود در آن شهرها از گرویدگان خود نیافتیم در آن شهرها جزیک خاندان از مسلمانان؛ و آن خاندان لوط بود، وی و دو دختر وی زعورا و زیتا؛ و گفته اند که دوازده دختر بود وی را. و در این آیت ما را حجت است بدانکه ایمان و اسلام یکی است، زیرا که خدای گفت بیرون آوردیم هر چه در آن شهر مؤمنان بود، خود نیافتیم مگریک خاندان از مسلمانان. اگر ایمان غیر اسلام بودی این درست نیامدی، نبینی که اگر کسی گوید «بیرون آوردم هر چه در آن سرای مردم بود، خود نبود مگریک خر» درست نیاید زیرا که خرنه مردم بود، اما اگر گوید خود نبود مگریک مرد درست آید.
- ۲۰** وَتَرَكْنَا فِيهَا أَيَّهَا لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ أَلَيْهِمْ : و بگذاشتیم در آنجا نشانی و عبرتی مر آن کسها را که بترسند از عذاب دردنگ، و آن نشانها آب سیاه است که بر زبر ایشان استادست و آن سنگها که بر ایشان آمدست همچنان برجاست. سؤال: چرا گفت و ترکنا فیهَا آیهً بعد ما که آن شهرها برجا نیست، پس نشان در آن چون برجا بود؟ جواب گفته اند فیهَا کنایت از آن ناحیت و از آن بقعت است. و گفته اند فیهَا ای علیها.
- وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِ فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ، ای و فی موسی ايضاً

عبرةٌ: و در حديث موسى نیز عبرت است چون بفرستادیم او را به فرعون به
حتجتی هویدا چون ید و عصا.

فَتَوَلَّ يِرْكُنِيهِ، ای فاغرض بجانبه: فرعون برگشت به هواخوش از حق
وَقَالَ سَاحِرُ اَوْ مَجْنُونٌ: و گفت این موسی جادو است یا دیوانه. این
سخن از کوردلی گفت زیرا که جادوی زیرک ترین مردمان بود و دیوانه
نادان‌ترین خلق، پس چون تواند بود یک تن هم جادو و هم دیوانه. و وی
موسی را علیه السلام از آن جادو گفت که وی چنان معجزها می‌نمود، و
دیوانه از آن گفت که می‌خدای دیگر گفت جز فرعون. و گفته اند دیوانه
از آن گفت که موسی علیه السلام بر هیئت بشولیده بود، لاینی پوشیده و
پوستی به پای بازبسته و کلاهی پشمین بر سرولتی به دست و گردی و
خاکی به روی نشسته.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَبَيْدَنَاهُمْ فِي الْكَيْمِ وَهُوَ مُلِيمٌ: فا گرفتیم او را و لشکرهای
او را و دراوندیم ایشان را همه در دریای قلزم و او سزای ملامت بود. ملیم
آن بود که سزای او ملامت بود گرچه او را ملامت نکنند، و ملوم آن بود
که او را ملامت کنند اگرچه سزای ملامت نبود.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ الْرَّيْحَ الْعَقِيمَ: و در حديث عادیان نیز عبرتی
است چون بفرستادیم بر ایشان آن باد بی نفع، و آن باد صرصر بود و قصه
هود و عاد در سوره إل‌احقاف گفته آمد.

مَا تَدْرِي مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالْرَّمِيمِ: بنه گذاشت هیچیز از عادیان
که بگذشت بر آن که نکرد آن را چون ریزیده‌ای پاشیده.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قَيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حَيْنٍ: و در حديث قوم صالح نیز جای
عبرت است چون گفتند ایشان را برخورداری گیرید تا هنگامی، ای: تا
سه روز بیش شما را بقا نبود. و آن آنگه بود که ناقه صالح را بکشتند، بچه
آن به هوا برشد سه بانگ بکرد؛ خبر با صالح آوردند، وی گفت تا سه

روز بیش شما را بقا نبود. بامداد برخاستند رویهای ایشان زرد بود، دیگر روز رویهای ایشان صرخ گشت، سدیگر روز رویهای ایشان سیه گشت، آنگه عذاب درآمد و آتش از زیر پای هر یکی برآمد، همه بر جا هلاک شدند به فرمان خدای ایشان.

فَعَتُوا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَنَهُمُ الصَّاعِقَةُ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ : از حد در گذشتند از فرمان خدای ایشان بگرفت ایشان را عذاب آتشی و ایشان چشم می داشتند سوی آن عذاب.

فَمَا آسْطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ مَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ : نتوانستند از ایستادن بنشستن و از نشستن برخاستن – یعنی چون عذاب در رسید چندانی مقام نبود که استاده بنشستی – و نبودند یاری کردگان و نصرت یافتگان و نه کین بازکشندگان. و قصه صالح در جایهای دیگر و خاص در سوره الاعراف گفته آمد.

وَ قَوْمٌ نُوحٌ مِنْ قَبْلِ إِنْتَهِمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ : و یاد کن گروه نوح را علیه السلام که هلاک کردیم از پیش که ایشان بودند گروهی بیرون شونده از دین و فرمان خدای عزوجل. و قصه نوح هم یاد کرده آمد در سوره الاعراف و باقی در سوره نوح گفته آید.

وَ الْسَّمَاءَ بَتَّيْنَاهَا بِأَيْشِدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ : و آسمان را برداشتم و بیفراشتم به قوت و مایم فراخ کننده، که بزرگی و فراخی آسمان تا بدان جایگاه است که هفت زمین در جنب آن چون حلقه‌ای است در بیابانی. و گفته اند این مُوسع به معنی غنی است ای: ما بی نیازیم از آسمان و زمین لکن برای خلق آفریدیم.

وَ الْأَرْضَ فَرَشَنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ : و زمین را واگسترانیدیم نیک گستراننده ایم، که زمین را بدین بزرگی بر روی آب بازکشیدیم که نه فرو شود و نه برآید و نه بگردد. لفظ جمع موسعون و ماهدون تعظیم فایده دهد

نه کثرت.

وَمِنْ كُلٍّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِي : وَازْهَرْ چیزی بیافریدیم دوگونه، تا اختلاف آن دلیل بود بر هستی خداوند جل جلاله، زیرا که اگر بطبع بودی یک جنس بودی و دُوی آن دلیل بود بر وحدانیت خدای عزوجل که ۴ اگرا او را همتا بودی خدایی را نشایستی، چنانکه این چیز که آن را همتا است خدایی را نشاید لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ : تا فرا خورد آن آن بود که شما دراندیشید به نظر و استدلال و اعتبار. سؤال : چرا گفت وَمِنْ كُلٍّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ بعد ما که عرش یکی است و لوح یکی و شمس یکی و قمر ۸ یکی؟ جواب گوییم مراد از این کل شئ آسمان و زمین است که ذکر آن مقدم است که گفت وَالسَّمَاءَ بَتَّيْنَاهَا، وَالْأَرْضَ فَرَشْتَاهَا؛ وَ گویند مراد از این آن چیزها است که ما مشاهد آنیم چون شب و روز و شتا و صیف و ۱۲ حیات و موت و خیر و شر، و این کل مراد از این بعض است

فَإِنْرُوا إِلَى اللَّهِ : باز گریزید با خدای، از شرک با توحید او و از معصیت با طاعت او و از طاعت شیطان با فرمان رحمان. سؤال : جای دیگر گفت وَيُحَدِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ از من بر حذر باشید و اینجا گفت فَإِنْرُوا إِلَى اللَّهِ، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنجا که گفت وَيُحَدِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ معناه: ۱۶ بر حذر باشید تا از خدای دور نمایند، و اینجا گفت در من گریزید، در این تناقض نبود. و گفته اند آنجا که گفت فَإِنْرُوا إِلَى اللَّهِ معناه: از عقوبت من با رحمت من گریزید، وَيُحَدِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ ای: مِنْ عَقْوَبَتِهِ، در این تناقض لازم نیاید. اینی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ : من شما را ازوی بیم کننده ام ۲۰ هویدا به لغت عرب.

وَلَا تَغْتَلُوا قَعَدَ اللَّهِ إِلَهًا أَخَرَ : مکنید و مگویید با خدای خدایی دیگر اینی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ : که من شما را ازوی بیم کننده ام هویدا. سؤال : چون از پیش بگفت که اینی لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ چه فایده بود در تکرار آن هم

اینجا؟ جواب گوییم تکرار در چنین موضع تأکید فایده دهد و تأکید در معنی تهدید نیکو باشد. و گفته اند اول نَذِيرٌ مُبِينٌ آن را است که از عقوبت خدای عزوجل با رحمت او نگریزد، و دیگر نَذِيرٌ مُبِينٌ آن را بود که با خدای انباز آرد، پس این تکرار بلا فایده نبود.

۴

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ : همچنین نیامد بدان کسها که از پیش ایشان بودند — یعنی کافران گذشته — هیچ پیغامبری که نگفتند او را که او جادو است یا دیوانه. این آیت تعزیت است رسول را بر صبر.

۸

آتُوا صَوَابِهِ بَلْ هُمْ قَاتِلُونَ : ای همی یکدیگر را بر این وصیت کردند — که رسول خدای را ساحر یا مجنون باید خواند — بیک ایشان گروهی اند از حد درگذشته.

۱۲

قَوْلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ : برگرد از ایشان — یعنی از مکافات ایشان — نیستی تو ملامت زده بدانکه ایشان بنه گروند. سؤال: چرا گفت فما آنت بِمَلُومٍ بعد ما که ملوم آن باشد که او را ملامت کنند گرچه اهل ملامت نبود و مصطفی را علیه السلام همه کافران بررسالت سرزنش می کردند. جواب گفته اند معناه: فما آنت بِمَلُومٍ عند الله و ملائیکتیه و عند المؤمنین، و گفته اند بِمَلُومٍ إنَّ لَمْ يُؤْمِنُوا، و گفته اند فما آنت بِمَلُومٍ على اعراضك بمكافاتهم.

۱۶

وَذَكَرْ فِيَنَّ الَّذِي كُرِيَ تَنَفُعُ الْمُؤْمِنِينَ : و توپند می ده یا محمد که پند سود دارد گروید گان را، اگر چه سود ندارد کافران را.

۲۰

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِتَعْبُدُونِ : و نیافریدیم پریان و آدمیان را مگر تا مرا بیگانگی پرستند. سؤال: چرا انکار کنید بر قدریان بدانچه گویند که خدای عزوجل همه پریان و آدمیان را از برای طاعت آفریدست لکن ایشان عبادت نمی کنند، بعد ما که خدای گفت عزوجل مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ

الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ؟ جواب گوییم نشاید که خدای تعالیٰ فعلی کند برای غرض را و آن غرض بحاصل نیاید، زیرا که در آن سفه لازم آید و نقصان قدرت؛ اما سفه از آن روی لازم آید که هر که اوکاری کند برای غرضی را و می‌داند که آن غرض بحاصل نخواهد آمدن، کردن آن کار ازوی سفه بود. چنانکه اگر کسی تخم در آتش می‌اوکند برای نبات را و می‌داند که از آنجا نبات نبروید، آن تخم اوکندن از او سفه باشد. و نقصان قدرت از آن روی لازم آید که خواست او را نفاذ بباید و هر که چیزی خواهد و آن نباشد ناقص القدرة باشد. بس در معنی این آیت سخن گفته‌اند: ابن عباس گوید – رضی الله عنهمَا – وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ، ای: لیوحوتون، وقد وحدوہ یوم المیثاق. و گفته‌اند و ما خلقتُ الجنَّ والانس الا على هیئتٍ و صورۃٍ يُمْكِنُهُمْ أَنْ يَعْبُدُونِ. و گفته‌اند ما خلقتُ الجنَّ و الانس الا لَمْرَهُمْ وَأَكْلَفَهُمْ أَنْ يَعْبُدُونِ. و گفته‌اند ما خلقتُ الجنَّ و الانس الا لیکونوا عبیداً لی. و گفته‌اند ما خلقتُ الجنَّ و الانس من المؤمنین الا لیعبدونی: نه آفریدم پریان را و آدمیان را که گرویده‌اند مگر تا ایشان مرا پرستند؛ لفظ عام است و مراد از آن خاص، لاجرم غرض بحاصل آمد. و گفته‌اند ما خلقت الجنَّ و الانس الا لیعبدنی المؤمنون: نیافریدم جمله پریان و آدمیان را مگر تا آنچه از ایشان مؤمنان‌اند خاص مرا پرستند، زیرا که مقصود از همه پریان و آدمیان مؤمنان‌اند دیگر همه طفیل‌اند.

۲۰ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُظْعِمُونِ: نمی‌خواهم از ایشان هیچ روزی و نمی‌خواهم که مرا طعام دهنند. سؤال: چون گفت مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ چه فایده بود در تکرار و مَا أُرِيدُ أَنْ يُظْعِمُونِ، بعد ما که طعام و رزق یکی است؟ جواب گفته‌اند مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ ای: من عون و طعمه؛ مهتران دنیا کهتران را از بهر آن خواهند تا از ایشان عون و منفعت

گیرند، نه از بهر ایشان که از ایشان طعمه گیرند. خدای عزوجل گفت من
بندگان را نه از بهر آن دارم که از ایشان عون و منفعت گیرم و نه از بهر
آنکه از ایشان طعمه گیرم، زیرا که حاجت به عون کسی را بود که ناقص
بود و حاجت به طعمه کسی را بود که اجوف بود، مرا که نقص را فا من راه
نيست به عون کسی حاجت نیست، و چون جوف مرا محال بود پس
به طعمه کس حاجت نه. و گفته‌اند معناه: ما اُرید مِنهِم مِن رزقِ لانفسهم و
ما ارید آن یطعمن خلقی؛ این همه چرا؟

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ: زیرا که خدای است که او روزی دهنده بسزا است
و بس. گفته‌اند الرزاق کامل الرزق؛ و گفته‌اند الرزاق رازق الرزق،
ای: رزقَكَ و رزقَ مَنْ رزقَكَ و رزقَ رزقَ رزقَكَ: ترا روزی دهد چون
حیوان و روزی ترا روزی دهد چون نبات و روزی روزی ترا روزی دهد
چون باران، خداوند نیرو است که کس با وی برآید و وی را
به کس حاجت نه، آلتینِ: استوار است که هیچ خلل و آفت را به وی
راه نه.

فَإِنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا ذَنُوبًا مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ: بدرستی آن کسها را که ستم
کردند بر خویشن به ظلم شرک نوبتی است از عذاب ساخته همچنانکه
یاران ایشان را از کافران گذشته. و گفته‌اند ذنوبًا ای: نصیباً مِن متع الحیوة
الدنيا، و اصل ذنوب دلو بزرگ بود پر آب، و آن آن بود که عرب بر سر
چاهها بنوبت آب کشیدندی به دلو، از آنجا نام ذنوب برفه است فَلَا
يَسْتَغْلِلُونِ: شتاب مکنندا بر من به عذاب. این مثل است که گفته‌اند رسن
گرچه دراز باشد گذرش به چنبر بود، و شتاب به عقوبت کسی کند که ترسد
که از دست درگزدد، خدای را عزوجل این بیم نبود.

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَنْمِيهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ: واوایلی و عذاب سخت مر
آن کسها را بود که کافرند در آن روز قیامت که ایشان را وعید می‌کنند.

گفته اند وَيْل خبر است از آن واویلی و فریاد که کافران کنند روز قیامت
 چون گرفتار آیند در عذاب. و گفته اند وَيْل وادی است در دوزخ قعر آن
 دورتر و آتش آن گرمتر و ماران و کژدان آن بیشتر و آوازمی دهد هر روز که
 بار خدایا قعر من دور بر سید و گرمای من بغايت ببود و ماران و کژدان من
 بسیار ببود و طاقتمن بر سید إلی اهلی، اهل مرا به من رسان. آن ویل کافران
 را بود.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که وی گفت هر که سورة والطور
برخواند از هول روز بزرگ خدای عزوجل او را ایمن کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالظُّورُ: سوگند به کوه. گفته اند مراد از این همه کوههای روی زمین
است، و گفته اند مراد از این طور سینا است، و گفته اند مراد از این آن
کوه است که غار مصطفیٰ در آن بود نام آن ثور، و گفته اند معناه: وَخالق
الظُّورُ، و گفته اند معناه: وَالْمُسْتَدِلُونَ بِالظُّورِ

وَكِتَابٌ مَشْفُورٌ: سوگند به نامه نبشه. گفته اند کتاب مسطور لوح
محفوظ است، و گفته اند نامه کردار بندگان است، و گفته اند مراد از این
قرآن است،

۸ فی رَقِّ مَنْشُورٍ: در تنکی پوست بازکرده،
وَالْبَيْتُ الْمَقْمُورٌ: سوگند بدان خانه آبادان کرده به اهل بسیار. و آن
خانه‌ای است در آسمان چهارم نام آن صُراخ برابر کعبه، آن قبله فرشتگان
است چنانکه کعبه قبله مؤمنان است؛ آن را چهار رکن است: یکی از
زبرجد سیز و یکی از یاقوت صرخ و یکی از نقره سپید و یکی از زر صرخ.
۱۲ هر روزی هفتاد هزار فرشته آن را زیارت کنند تا روز قیامت نیز نوبت به
ایشان نرسد. گفته اند آن خانه آن است که شیث بنا کردست، چون

طوفان نوح بود آن را به آسمان بردند؛ و گفته اند که آدم علیه السلام آن را
بنا کرده بود،

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ: سوگند به آسمان برداشته، و گفته اند سقف مرفوع
۴ سقف بهشت است و آن عرش است **وَالْبَخْرِ الْمَسْجُورِ**: وبدان دریایی بر
کرده و تافته. گفته اند این دریایی است زیر عرش خدای ماؤه کمنی
الرجال. و گفته اند آن دریا است که زیر زمین است و زمین بر روی آن. و
گفته اند دریایی است در هوا موج مکفوف. علی گوید رضی الله عنه:
۸ بحر مسجور دوزخ است پُرکرده از عذاب و تافته. سوگند بدینچه یاد کردیم،
إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ: که عذاب خدای تو— یا محمد—
افتادنی و بودنی است کافران را نبود آن را هیچ بازدارنده ای و
گرداننده ای.

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا: آن روز که می گردد آسمان
۱۲ گردیدنی و می گردانند اهل آن را گردانیدنی و از جای می رود کوهها
رفتنی؛ و آن آن وقت بود که زمین لرزیدن گیرد و کوهها را همه بر روی
اوکند و در هوا می رود، پس ریگ گردد و بر زمین هامون گردد.

فَوَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلنُّكَذِّبِينَ: واویلی و عذاب سخت آن روز مر
دروغ دارندگان حق را بود،

الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ: آن کسها که ایشان در گفت و گوی بازی
۲۰ می کنند، ای: فی خوض من حدیث القيمة. و گفته اند فی خوض من
اشغال الدنيا و مراد از این لعب استغال ایشان است به دنیا از آخرت
چنانکه جای دیگر گفت **إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوُ**.

يَوْمَ يُدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ ذَعَّاً: آن روز بخواری می رانند ایشان را سوی
دوخ بخواری راندنی. و آن آن وقت بود که در عرصه قیامت درمانند، ندا
آید مؤمنان را که **وَأَمْتَازُوا الْيَوْمَ أَيْهَا الْمُجْرِمُونَ** چون زبانیه در خلق افتیده

بود چنانکه سارملخ را می‌چیند اهل دوزخ را جدا می‌کند و بجفا می‌کشند سوی دوزخ.

هَذِهِ الْنَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَدِّبُونَ: این است آن آتش که شما آن را و خبر آن را بدروغ می‌داشتید،

أَفِسْخَرْ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ: ای جادوی است این یا هنوز فا نمی‌بینید. و آن آن بود که کافران چون در دنیا حدیث دوزخ شنیدندی گفتندی که این جادوی است، روز قیامت ایشان را بدان تعییر کنند؛ آنگه ایشان را گویند:

إِلْضَلَّوْهَا، إِلْأَى أُدْخِلُوهَا وَ احْتَرِقُوا بِهَا : در روید و سوزان باشید بدین آتش **فَاضْبِرُوا أَوْلًا تَضْبِرُوا سَوَاءً عَلَيْكُمْ**: گر صیر کنید یا نکنید یکسان است بر شما که سودتان ندارد **إِنَّمَا تُخْرُجُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**: بدرستی که پاداش دهند شما را بدانچه بودید می‌کردید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَعِيمٍ: بدرستی که پرهیز گاران از کفر و شرک و معاصی در بهشت‌هایی باشند و نعمتهای گوناگون.

فَاكِهِينَ بِمَا أَتَيْهُمْ رَبِّهِمْ: نازان و شادان باشند — و فاکهین میوه‌داران باشند و نعمت شتاوند گان باشند — بدانچه داده بود ایشان را خدای ایشان **وَوَقِيلِهِمْ رَبِّهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ**: و نگه داشته بود ایشان را خدای ایشان از عذاب دوزخ، و آن کرامت ایشان را مه بود ازدادن بهشت. چهار چیز است در بهشت که مه از بهشت بود و به از آن بود: وفا و رضا و بقا و لقا.

كُلُوا وَآشِرُوا هَنِئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: می‌خورید و می‌آشامید نوشتان باد بدانچه بودید می‌کردید. و این ندا ایشان را آن وقت بود که چهل سال بر مایده خلد می‌خورند، آنگه این ندا به گوش ایشان آید؛ هرچه خورده باشند عرق گردد از تن ایشان بیرون تراود چنانکه هشت بهشت از آن خوش‌بوی گردد.

مُتَكَبِّئُ عَلَىٰ سُرُرِ مَضْفُوقَةٍ: تکیه کرده باشند بر تختهای برسته نهاده و زَوْجَنَاهُمْ بِحُورِ عَيْنٍ: و قرین کرده باشیم ایشان را با کنیزکان خوب روی نیکوچشم، فراخ چشم؛ صفت حورالعین در سوره الواقعه گفته آید. سؤال: چرا گفت وَزَوْجَنَاهُمْ بِحُورِ عَيْنٍ بعد ما که حور العین بهشت ملک یمین باشند نه بمعنى زوجیت نکاح؟ جواب گوییم زَوْجَنَاهُمْ ای قرنَاهُمْ، این تزویج مقارنت است نه تزویج مناکحت، این همچنان است که در لغت گویند زوجت ایلی ای قرنت بعضها بعض.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَأَتَّبَعُتُهُمْ دُرَيْتُهُمْ بِإِيمَانٍ: و آن کسها که گرویده باشند و پس روی کرده باشند ایشان را فرزندان ایشان به گروشی، یعنی به ایمان روز میثاق. و آن آن بود که روز میثاق خدای تعالی همه فرزندان آدم را از پشت وی بیرون گرفت و عهد ایمان بر ایشان گرفت، همه فرزندان کافران تا به بلوغ نرسند مؤمن باشند بدان ایمان روز میثاق، و هر که از ایشان پیش از بلوغ بمیرد در بهشت شود بدان ایمان، اما ایشان را طاعتنی دیگر نبود که بدان ثواب یابند. اما خدای تعالی اطفال مؤمنان را به درجات مادران و پدران ایشان رساند شادی دل ایشان را؛ از آن است که گفت أَلْحَقْنَا بِهِمْ دُرَيْتُهُمْ — و خوانده اند دُرَيْتُهُمْ — برساننده باشیم بدیشان فرزندان ایشان را. اما اطفال کافران خادمان اهل بهشت باشند چنانکه خدای عزوجل گفت يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلَدَانُ مُخَلَّدُونَ، و پیغمبر گفت صلی الله عليه اطفال المؤمنین فی الجنة ملوک يُخدمون فی درجات آبائهم و اطفال الکفار خدم المؤمنین اهل الجنة فی الجنة. سؤال: چرا نگویید که اطفال مؤمنان مؤمن باشند به ایمان مادر و پدر بعد ما که خدای تعالی در این آیت گفت وَأَتَّبَعَتُهُمْ دُرَيْتُهُمْ بِإِيمَانٍ، ایشان را تبع مادر و پدر نهاد در ایمان؟ جواب گوییم اگر این بِإِيمَان ایمان مادر و پدر بودی بایستی که گفتی بالایمان به لفظ تعریف، زیرا که در لغت عرب چیزی را که

ذکر آن مقدم شده بود چون از آن خبر کنند به تعریف یاد کنند؛ چنانکه حدیث مردی کنند، وی پدید آید گویند جاءَ الرِّجُلُ، پس اگر مردی بر ابتدا پدید آید گویند جاءَ رِجُلٌ به لفظ نکرت. و اینجا که خدای گفت باِيمان نَكْفَت بالِإِيمَانِ واجب آید که این ایمان ایمانی باشد جز ایمان مادر و پدر، و آن نیست مگر ایمان روز میثاق. و در این آیت ما را حجت است بر اثبات روز میثاق چنانکه بگفتیم، و حجت بر آنکه اطفال همه مؤمن اند به ایمان روز میثاق نچنانکه خارجیان گویند که اطفال کافران کافراند به کفر مادر و پدر مخلد در دوزخ و اطفال مؤمنان مؤمن اند به ایمان روز میثاق مادر و پدر مخلد در بهشت. سؤال: اگر اطفال مؤمنان مؤمنندی به جز ایمان مادر و پدر، چرا گفت الْحَقْنَا بِهِمْ دُرِيَّتُهُمْ: ایشان را به درجات مادر و پدر رسانیم، چرا خود ایشان را درجات و کرامات جداگانه ندهد بعد ما که ایشان خود جداگانه ایمان دارند؟ جواب گوییم ایشان را به درجات مادر و پدر از آن رساند که ایشان را طاعتی نبود که بدان مستوجب درجات و کرامات باشند، و نیز از بهر آن را تا شادی مادران و پدران ایشان تمامتر باشد وَمَا أَلَّتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ: و بنه کاسته باشیم از کردار ایشان — یعنی از طاعتهای آن مادران و پدران — چیزی، بدانکه فرزندان ایشان را بدیشان رسانیم در درجات. در این آیت ما را حجت است بر آنکه اطفال مؤمنان نه به ایمان مادر و پدر مؤمن باشند زیرا که خدای گفت عَزَّوْجَلَ وَمَا أَلَّتَنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ اگر رسانیدن فرزندان ایشان بدیشان در درجات به ایمان ایشان بودی آنگه از ثواب ایشان بکاسته بودی که بعضی فرا فرزندان ایشان دادی. كُلُّ أَمْرٍ يُعِيبُ
کَسَبَ رَهِينُ: هر مردی بدانچه کرده باشد گروگان است. سؤال: چرا گفت كُلُّ أَمْرٍ يُعِيبُ بِمَا كَسَبَ رَهِينُ، بعد ما که حال بهشتیان را وصف می‌کند و بهشتیان به کردار خود رستگار باشند نه گروگان؟ جواب گوییم

این کُلُّ امْرِيٍّ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ در این موضع عارض است و این صفت دوزخیان است، معناه: در آن وقت که هر مردی بدانچه کرده بود گروگان بود و در عذاب گرفتار ما بهشتیان را کرامت بر کرامات می افزاییم؛

وَأَفْدَذْنَاهُمْ بِقَاهِهٖ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشَهُونَ: و می افزاییم ایشان را میوه های گوناگون و گوشتی از آنچه آرزو خواهند، و گفته اند این گوشت آن گاو بود که هفت زمین برپشت او است چنانکه در خبر است که اول طعام بهشتیان جگر آن گاو باشد که یاد کردیم، و گفته اند لحم طیر باشد، و گفته اند از هر گوشتی که ایشان را آرزو کند.

يَتَنَازَعُونَ فِيهَا كَاشًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْثِيمٌ: فرا می گیرند در آن مجلس جامها از خمر صافی شراب بیهوده نباشد در آن مجلس و نه بزه کردنی و نه در بزه اوکندنی، چنانکه در مجلسهای لهودنیا. و گفته اند لَا لَغْوٌ فِيهَا در آن شربتها هیچ عیب نبود و نه در مستی افکند.

وَيَظُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَانُهُمْ لُؤلُؤٌ مَكْثُونٌ: و می گردند بخدمت بر سر ایشان کودکانی که مر ایشان را بود گویی که ایشان مرواریدندی در صدف نگه داشته و پنه داشته. ایشان را بدان مروارید مانند کرد که در صدف باشد زیرا که هنوز باد و گرد بد نرسیده باشد. غلامان بهشت آن غلامان باشند که ایشان را خود در بهشت آفریده باشد، و ولدان آن غلامان باشند که ایشان را در دار دنیا زاده باشند و ایشان کافر بچگان باشند.

وَأَقْبَلَ بَغْضُهُمْ عَلٰى بَغْضٍ يَتَسَاءَلُونَ: و در استند و روی فا کنند برخی از ایشان فا برخی همی پرسند یکدیگر را از حالها، گویند چه سبب بود ما را که به بهشت رسیدیم بعد ما که ما طاعت بسزا نداشتمیم.

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ: گویند ما بودیم از پیش – ای: در دار دنیا – در گروهی ما ترسان و هراسان از عذاب خدای، و گفته اند ترسان از عاقبت.

فَمَنْ أَلَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَيْنَا عَذَابَ الْسَّمُومِ: نِيكُوداشت کرد خدای بر ما و برهانید ما را از عذاب دوزخ.

۱ **إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَذْعُوهُ: بودیم ما که از پیش می خواندیم او را که یا رب ما را از آتش دوزخ برهان و به بهشت برسان **إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الْرَّحِيمُ**: بدروستی که او است که او نیکوکار است و بخشاینده. چنانستی که سبب رسیدن بهشتیان به بهشت دو چیز نهادی یکی ترسیدن از عاقبت و عقوبت، دیگر دعا و تضرع. سؤال: چرا گفت **إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الْرَّحِيمُ**، بعد ما که **إِنَّهُ هُوَ قَصْرٌ وَ حَصْرٌ فَائِدَه دَهْدَه وَ مَعْلُومَه مَا اسْتَ** که دون خدای عزوجل هم بر و رحیم بود ۸ چنانکه خدای گفت عزوجل عیسی را علیه السلام و بَرَّا بِوَالِدَتِی، و یحیی را گفت و بَرَّا بِوَالِدَتِی و پارسان را گفت **إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ** و نیز گفت مؤمنان را که **رُحْمَاءُ بَيْتِهِمْ** و مصطفی را گفت علیه السلام **بِالْمُؤْمِنِينَ زَنْوُفُ رَحِيمٌ**، پس چگونه درست آید حصر بر الرحیم؟ جواب گوییم بِرَّ در صفات خدای تعالی به معنی بار است به خلق و رزق و تعریف و تشریف، و ۱۲ رحیم به معنی غافر و غفار، و بَرَّ و رحیم بدین صفت و بدین معنی جز خدای نباشد.**

۱۶ **فَذَكِّرْ قَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ: تویا محمد پند می ده — گر چه ترا ساحر و شاعر و کذاب می خوانند — و نیستی تویا محمد به نعمت خدای تو اخترگوی و نه دیوانه. سؤال: معلوم است که هیچ کس به نعمت خدای کاهن و مجنون نباشد، پس چه تخصیص بود مصطفی را در این که گفت **فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ؟** جواب گفته اند معناه: فما انت مع نعمة ربک، بازان نعمت که خدای ترا است بر تو از عقل و علم و نبوت و رسالت و خصال ستوده و حمیده کاهن و مجنون نباشی. و گفته اند معناه: فما انت بحمد ربک بکاهن ولا مجنون، والحمد لله تونه کاهنی و نه مجنون. و این جواب کافران است که رسول خدای را عزوجل**

می کاهن و مجنون گفتند از کور دلی.

۴ آم يَقُولُونَ شَاعِرٌ تَرَبَّصُ بِهِ رَبِّتَ الْمَئُونَ : یا می گویند — بل که می گویند — که محمد قافیه گوی است چشم می داریم او را حوادث گیتی، ای: مرگ. و آن آن بود که ایشان همه مکر و حیلت می کردند در کار مصطفی علیه السلام تا مگر او را مقهور کنند، آخر بتر می آمدند؛ گفتند درماندیم با وی اکنون چشم بر مرگ وی نهیم تا مگر بمیرد از وی باز رهیم. خدای گفت عزوجل:

۸ فُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبَّصِينَ : بگویا محمد چشم دارید مرگ مرا من نیز از چشم دارند گانم با شما مرگ را که بمیرم تا از شما باز رهم. و گفته اند معناه شما چشم می دارید مرگ مرا و من چشم می دارم اسلام شما را.

۱۲ آم تَأْمُرُهُمْ أَخْلَامُهُمْ بِهُذَا: ای خرد های ایشان می فرماید ایشان را و خردمندان ایشان ایشان را می فرمایند بدین که حق را بدروغ دارید و حق گوینده را دروغ زن خوانید و گویید چشم بر مرگ محمد باید نهاد آم هُمْ قَوْمٌ ظَاغُونَ: بیک ایشان گروهی اند از حد درگذرند گان.

۱۶ آم يَقُولُونَ تَقَوَّلَةً : یا می گویند ای محمد این قرآن را از خود فرابافته ای بل لا یُؤْمِنُونَ: بیک بنخواهند گروید، از آن است که چنین بهانها می جویند. فَلِيَأُثُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ : بیاریدا سخنی مانند این قرآن اگر هستید راست گویان که محمد این قرآن از خویشتن فرابافته است؛ اگر او توانست بخودی خود این چنین قرآنی صد و چهارده سوره بر ما فرابافت، بایستی که ایشان با همه فصحا و بلغا و شعراء و خطباء ایشان سورتی مانند این بیاوردی.

۲۰ آم خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ: بل که آفریده اند ایشان را از ناچیز، یعنی از نیست هست کرده اند ایشان را، و کسی را که از نیست هست کرده

باشند وی را برآفرید گار خود چه اعتراض آید. کلبی گوید آم خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ مَعْنَاهُ: أَخْلِقُوا مِنْ غَيْرِ رَبٍّ؛ وَ گفته اند که ایشان را از چیزی ناچیز آفریده اند، یعنی از نطفه و کسی که او را از قطراهای آب گنده آفریده باشند وی را تکبر نماند. و گفته اند معناه آم خُلِقُوا لغیر شیء: یا ۴ ایشان پندارند نه از بهر چیزی و کاری بزرگ آفریده اند بل که ایشان را از بهر کاری بزرگ آفریده اند چون قیامت و سؤال و حساب و ثواب و عقاب آم هُمُ الْخَالِقُونَ: یا ایشانند آفرینند کان تا تدبیر خویش می‌کنند و از عاقبت خویش خبر دارند، و گفته اند هُمُ الْخَالِقُونَ بتان را می‌گوید.

۸ آم خَلَقُوا آسمَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ: یا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را تا می‌تدبیر آن کنند بل که بی گمان نیستند که ایشان را آفریده اند و چرا آفریده اند.

۱۲ آم عِنْدَهُمْ خَرَائِنُ رِتَكَ: یا نزد ایشان است خزینهای خدای تو، و گفته اند که این خزاین روزی است، و گفته اند این خزاین نبوت است گفته اند خزاین و کرامت است تا می‌قسمت کنند از خود که نبوت نه محمد را باید که بوالحکم هشام را باید آم هُمُ الْمُصْنِطُرُونَ: یا ایشانند برگماشتگان. گفته اند المسيطران، الارباب: یا ایشانند خدایان تا تدبیر ۱۶ عالم می‌کنند.

۲۰ آم لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ: یا ایشان را است نرdbانی که می‌برشوند بدان نرdbان و فراشنوند که در آسمان چه می‌رود از احوال زمین و تدبیر خلق قلیانِ مُسْتَمِعُهِمْ إِسْلَطَانٍ مُبِينٍ: بیاردا شنوند ایشان حجتی هویدا.

آم لَهُ الْأَبْنَاثُ وَلَكُمْ أَبْنَيْنَ: یا خدای را باشد دختران و شما را پسران. این جواب بنی مليح است که ایشان می‌گفتند الملائكة بنات الله. خدای گفت: ای خدای را دختران گویید و خود را پسران پسندید.

آم تَسْلِلُهُمْ أَجْرًا قَهْمٌ مِنْ مَغْرِمٍ مُشْقَلُونَ: یا می‌خواهی ای محمد از ایشان

مزدی و جعلی و رشوتی براین رسالت که می‌گزاری تا ایشان ازتابان آن گران‌بارند که پند تو فراموشند.

۴ **أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ**: یا نزد ایشان است ناپیدا — یعنی لوح محفوظ — تا ایشان از آنجا می‌نویسند احوال عالم تا از آنجا خبر کنند از سعادت عاقبت خویش.

۸ **أَمْ يُرِيدُونَ كَيْنَادًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكْبُدُونَ**: یا می‌خواهند — بل که می‌خواهند — سگالش بد هلاکت رسول را آن کافرانند که سگالش بد در ایشان رسیدست. و آن چهل تن بودند از قریش که بسگالیدند کشتن رسول را علیه السلام، خدای تعالی ایشان را به بدر گرفتار کرد تا همه را بکشند.

۱۲ **أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ**: یا هست ایشان را خدایی جز خدای که او را می‌پرستند تا عذاب از ایشان بازدارد پاک است و دور است و بیزار است خدای عزوجل از آنچه هنباز می‌آزند با وی.

۱۶ **وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ آلَسَمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابَ مَرْكُومٍ**: گر بینند پاره‌ای از آسمان فرو افتیده هم بنگردوند گویند میغی است برهم نشانده. این جواب آن است که ایشان گفتند فاسقط علينا کسفاً من السماء.

۲۰ **فَذَرُهُمْ حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يَضْعَفُونَ**: فراگذار ایشان را تا فرا رسند و بینند آن روز ایشان که در آن روز هلاک شوند، و یضعفون به ضم یا: تا هلاک کنند ایشان را.

۲۰ **يَوْمَ لَا يَعْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ**: آن روز بی نیازی نکند از ایشان سگالش ایشان چیزی و نه ایشان را یاری کند. گفته‌اند و هم لا یمنعون من عذاب الله، و آن روز گفته‌اند روز بدر بود، و گفته‌اند که روز قحط بود، و گفته‌اند روز مرگ است.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا ذُوْنَ ذِلْكَ: بدروستی که آن کسها که ستم کردند

— بر خویشن به ظلم و شرک و ستم کردند بر اهل حق به تکذیب — عذابی باشد بیش از آن روز. اگر آن روز را بر روز بدر رانی این عذاب بیش آن عذاب قحط بود که ایشان را بیفتاد هفت سال، و اگر آن روز را بر روز قیامت رانی این عذاب گور باشد و هر عذابی که از پس از مرگ و پیش از بعثت باشد آن را عذاب گور گویند ولیکنَّ أَكْثَرُهُمْ لَا يَقْلُمُونَ: بیک ۴ بیشتر ایشان ندانند که کافران را چه عذاب باشد در گور و در قیامت.

وَأَصِيرْ لِحُكْمٍ رَّبِّكَ: و شکیایی کن بر حکم خدای تو. سؤال: چرا نگفت وَاصِرَ عَلَى حُكْمٍ رَّبِّكَ، بعد ما که در لغت صبر را به عَلَى مقید ۸ کنند نه به لام؟ جواب گفته اند اصیر لِحُكْمٍ ای: لامر ربک: صبر کن از بهر فرمان خدای تو. و صبر برسه قسمت است: صبری است بر طاعت و صبری است بر معصیت و صبری است بر محنت، و این هرسه به امر خدای است عَزَّوْجَلَ ابن عباس گوید اصیر لِحُكْمٍ رَّبِّكَ، ای: ارض بقضاءِ ۱۲ ربک فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا، ای: بحیث نراك و تحفظک: که توبیدار مایی. سؤال: این اعین جمع عین بصر است یا جمع عین چشم است؟ اگر بصر است بصر خدای یکی است صفت قدیم است، چرا گفت بِأَعْيُنِنَا؛ و اگر اعین جمع عین چشم است خدای را خود آن محال است، پس چه معنی بود ۱۶ این اعیننا را؟ جواب گفته اند این اعین به معنی بصر است لکن آن را به لفظ جمع آورد تعظیم و تفحیم را زیرا که آن بصر فایده همه بصرها بدده، و گفته اند این اعین به معنی رؤیت است و رؤیت خدای تعالی فضل او بود و آن خود بسیار بود وَسَيْحَ بِحَمْدِ رَّبِّكَ حِينَ تَقُومُ وَمِنَ الْلَّيلِ فَسَبِّحْهُ وَادْبَارَ ۲۰ آللّجوم: و تسبیح کن به حمد خدای تو آن هنگام که برخیزی. سؤال: چرا گفت وَسَيْحَ بِحَمْدِ رَّبِّكَ بعد ما که بنده تسبیح خدای را به قدرت کند نه به حمد نه برنماز. جواب گفته اند معناه: وَسَيْحَ مَعَ حَمْدِ رَّبِّكَ، این با بجائی مَعَ باشد چنانکه گویند أَكْلُتُ الْخَبْزَ بِالثَّمَرِ، ای: مع التمر؛ کلبي

گوید معناه: صَلَّى بِاِمْرِ رَبِّكَ گُرَائِنْ تَسْبِيْحَ رَا بِرْ سَبِّحَه رَانِيْ نَه بِرْ نَمازِيْ: سَبِّحَ حَيْنَ اَنْتِهَتَ مِنْ نُومَكَ، يَعْنِيْ: بِكَوْلَا اللَّهُ اَلَا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اَنِيْ كَنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، گَفْتَنِ اِنْ تَسْبِيْحَ سَنَتَ اَسْتَ چُونَ اَزْ خَوَابَ بِيدَارَ گَرْدِيَ. وَ ۴
 گَفْتَه اَنْدَ سَبِّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ حَيْنَ تَقْوَمَ مِنَ الْمَجْلِسِ: چُونَ اَزْ مَجْلِسَ فَارَغَ شَوَى بِكَوْسَبِحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَ اَشَهَدَ اَنْ لَا اللَّهُ اَلَا اَنْتَ اسْتَغْفِرُكَ وَ اَتُوبُ اِلَيْكَ. پِيَغَمْبَرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گَفْتَ: اَخْرَ هِرْ مَجْلِسِي اِنْ بِيَادِ ۸
 گَفْتَ، اَكْرَ آنْ مَجْلِسِ خَيْرَ بُودَ اِنْ مَهْرِي بُودَ آنَ رَا، وَ اَكْرَ مَجْلِسِ شَرِيْ باَشَدَ اِنْ كَفَارَتِي بُودَ آنَ رَا. وَ گَرَائِنْ رَا بِرْ نَمازِ رَانِيْ اَمْرَ بُودَ بِهِ نَمازِ بَامَ وَ ۱۲
 نَمازِ پِيشِينَ وَ نَمازِ دِيَگَرَوْ مِنَ الْلَّيْلِ فَسَبِّيْحَهُ: وَ اَزْ شَبَ نَمازَ كَنَّ. اِنْ اَمْرَ اَسْتَ بِهِ نَمازِ شَامَ وَ نَمازِ خَفْتَنَ، وَ گَفْتَه اَنْدَ وَ مِنَ الْلَّيْلِ فَسَبِّيْحَهُ اَمْرَ اَسْتَ مَصْطَفِيَ رَا عَلَيْهِ السَّلَمَ خَاصَ بِهِ نَمازِ شَبَ كَه بِرَوِيِ فَريْضَه بُودَ، وَ ۱۶
 گَفْتَه اَنْدَ وَ سَبِّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ حَيْنَ تَقْوَمُ اَمْرَ اَسْتَ بِهِ سَبِحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ بِحَمْدِكَ گَفْتَنِ چُونَ درْ نَمازِ اَسْتَيَ كَه آنَ سَنَتَ اَسْتَ درْ اِبْتِدَاءِ نَمازَ وَ اِذْبَارَ الْنُّجُومِ، اَيِّ: وَعِنْدَ اِذْبَارِ النَّجُومِ: وَ نَمازَ كَنَّ بِهِ وَقْتَ فَرَوْشَدَنَ ستَارَگَانَ. اِنْ اَمْرَ بُودَ بِهِ نَمازِ بَامَ، گَفْتَه اَنْدَ اَمْرَ تَرْغِيبَ اَسْتَ بِهِ دُورَكَعَتَ نَمازِ بَامَ پِيشَ اِنْ نَمازِ فَريْضَه كَه آنَ سَنَتَ مُؤَكَّدَ اَسْتَ بِهِ هِيَچَ روَيِ درْ آنَ تَقْصِيرِيَ رَوَا نَبُودَ. پِيَغَمْبَرِ گَفْتَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: صَلُوهَا وَ لَوْطَرِيقِكُمُ الْخَيْلُ، وَ نَيزَ گَفْتَ مَنَ فَاتِيهِ رَكَعَتَا الْفَجْرَ فَكَانَمَا وَتَرَ اَهْلَهُ وَ مَالَهُ. اَمَا اِذْبَارَ الْنُّجُومِ بِهِ ۲۰
 فَتَحَ الْفَ خَوانَدَه اَنْدَ وَ بِهِ كَسْرَ الْفَ خَوانَدَه اَنْدَ، چُونَ بِهِ فَتَحَ الْفَ خَوانَيِ اَزَ پَسَ فَرَوْشَدَنَ ستَارَگَانَ بُودَ، وَ چُونَ بِهِ كَسْرَ الْفَ خَوانَيِ اَيِّ: عَنْدَ اِذْبَارِ النَّجُومِ. بِهِ پِنجَ جَايِ خَدَايِ تَعَالَى درْ قَرَآنَ بِهِ پِنجَ نَمازَ فَرمُودَ: اَوْلَى اَقِيمَ الْصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ. دَوْمَ وَ اَقِيمَ الْصَّلَاةَ طَرْفَيِ الْهَاهَارَ. سَدِيَگَرَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ حَيْنَ تُمْسُونَ وَ حَيْنَ تُضْبِحُونَ. چَهَارَمَ فَسَبِّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ ظَلُوعِ الشَّمْسِ. پِنجَمِ اِينِجا كَه گَفْتَ وَ سَبِّحَ بِحَمْدِ رَبِّكَ حَيْنَ تَقْوَمُ. وَ اِنْ پِنجَ

نماز این امت را یادگار است از پنج پیغمبر علیهم السلام: نماز بامداد از آدم صفوی، و نماز پیشین از ابراهیم، و نماز دیگر از یونس، و نماز شام از عیسی، و نماز خفتن از موسی، و ترسّت مؤکد یادگار مصطفی است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که هر که سورة وَالنَّجْمِ بخواند
خدای عزوجل او را ده نیکی دهد به شمار آنکسانی که پیغمبر را
علیه السلام راستگوی داشتند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ : سوگند به ستاره چون فرو شود. این را ده تفسیر
کرده اند: گفته اند این نجم ستارگان آسمان است که دائم فرومی شوند،
خدای تعالی سوگند بدان یاد کرد از بھرسه چیز را یکی اظهار شرف آن
را، و دیگر از بھر اظهار نعمت را بدان، سدیگر از بھر اظهار حجت را در
آن. گروهی گفته اند این نجم ثریا است، آن را خاص کرد به سوگند از
بھر آن را که فرا دیدار آمدن آن سبب امن است از آفات، عرب گویند إذا
طلع النجم أَمَنَ الْعَاهَاتُ، إذا هَوَىٰ اي: اذا غاب و آن چهل روز بود که
ثریا غایب بود در سال. و گفته اند این نجم ستاره زحل است، آن را یاد
کرد به سوگند زیرا که فلك آن بلندتر است و دوران آن تمام تر، إذا هَوَىٰ:
اذا دار في الفلك که به هرسی سال دوری بگردد و احوال زمین بگردد.
گفته اند این نجم قرآن است، آن را نجم گفت لاته نزل نجماً نجماً، إذا
هوى: اذا نزل به جبرئيل آية آية و سورة سورة. و گفته اند این نجم نبات
زمین است ما لا يقوم على ساق، سوگند بدان یاد کرد زیرا که سبب
معیشت خلق است و حجت خالق است و عبرت عقلاء است، آن را خاص

کرد از میان درختان زیرا که آن ضعیف تر است و خدای یار ضعیفان است. و گفته‌اند مراد از این نجم علماء است، ایشان را نجم خواند زیرا که علماء زینت زمین اند چنانکه ستارگان زینت آسمان اند مصطفی گفت علیه السلام: الکواكب زینت السماء و العلماء زینت امتی. و گفته‌اند و آلتَّجْمِ معناه و خالق النجم. و گفته‌اند المستدلّین بالتلّجم. و گفته‌اند و الناظرين بالتجم، و ایشان خاصگان خدای باشند عزوجل که منتظر شب باشند تا به عبادت و مناجات خدای عزوجل خالی گردند. و گفته‌اند مراد از این نجم مصطفی است علیه السلام، إِذَا هُوَ مِن السَّمَاء لَيْلَةً^۱ المراج يك جا خدای عزوجل او را به آفتاب ماننده کرد گفت و سراجاً مُبِّنِراً، و یک جا به ماه شب چهارده چنانکه گفت طه، و اینجا او را به ستاره ماننده کرد زیرا که زینت ایمان است چنانکه ستاره زینت آسمان است. وی را به آفتاب و ماه و ستاره مانند کرد و او را نور خواند گفت قد جَاءَ كُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ، زیرا که از اول احوال وی تا به انتها همه نور بودست. طاوس کیسان روایت کند از ابن عباس از رسول صلی الله علیه وسلم که وی گفت که: جبرئیل گفت که چون خدای تعالی مرا بیافرید هژده هزار سال مرا زیر عرش بازداشت، آنگه مرا ندا کرد که «یا جبرئیل». گفتم «لیک یا رب». گفت «من آنا». گفتم «انت الله الواحد القهار العزيز الجبار». آنگه هژده هزار سال دیگر مرا بگذاشت، پس ندا کرد «یا جبرئیل، من کیم؟». گفتم «یا رب، انت خالقی و رازقی و مُحِبِّی و مُمیتی و باعشی و وارثی». خدای عزوجل گفت «صدقت یا جبرئیل، انا ذاک». گفتم «یا رب، پیش از من هیچ بنده‌ای آفریده‌ای؟». گفت «بلی، فا پیش نگر». فا پیش نگه کردم نوری دیدم چنانکه خواست که از جمال آن بصر من بربايد و از راست آن نور نوری دیدم و از چپ آن نوری و از پس آن نوری و از پیش آن نوری. گفتم «یا

رب، آن نور چه نور است که به جمال آن بصرها در می‌رباید؟». گفت «آن نور حبیب من و صفحی من و نبی من و گزیده من است از خلق من، آنکه ترا که آفریدم از بهرا او را آفریدم، و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمان و زمین و این جهان و آن جهان از بهرا او را آفریدم، نام وی محمد». گفتم «یا رب آن دیگر نورها حوالی او چیست؟». گفت «آن نور چهاریار او است، ابوبکر و عمر و عثمان و علی». گفتم «یا رب آنت فضل که او را بر خلق عالم نهادی». گفت «بلی یا جبرئیل، این خود در این جهان است چون روز قیامت بود آولیٰہم جتنی و آبَحْتُهِم رؤیتی و آدخلُ محبیهم و مُحَبَّی مُحَبِّیهم الجنة و أنا الجواب الکریم. وهبِ منبه گوید: چون خدای تعالیٰ خواست که زمین و آسمان را بیافریند اول گوهری بیافرید پانصد ساله راه بالای آن. آنگه به نظر هیبت بدان نگرست، آن گوهر از نظر هیبت خدای آبی گشت. آنگه خدای تعالیٰ زیر آن آتشی بیافرید و بر آن گماشت تا آن را بجوشانید، نور مصطفیٰ علیه السلام چون خرشید از میان آن گوهر و از میان آن آب همی تافت، آن آب کفی بر سر آورد و بخاری از آن برآمد، از آن کف زمین را بیافرید و از آن بخار آسمان را بیافرید؛ نور مصطفیٰ علیه السلام از میان زمین می تافت چنانکه خرشید از آسمان تابد. چون آدم را از زمین بیافرید نور مصطفیٰ را علیه السلام در پیشانی آدم آورد؛ چون خدای را عزوجل سجود کرد، نخست نور مصطفیٰ سجود کرد، آنگه آدم، آنگه دیگر پیغمبران در قفاء آدم بر متابعت نور مصطفیٰ سجود کردند و دیگر امتنان در پشت آدم بر متابعت انبیا سجود کردند. ندا در ملکوت افتاد که وال سابقون السابقون اوئلک المقربون. چون آدم علیه السلام سر از زمین برداشت شعاع نور مصطفیٰ دید بر زمین افتاده همه حوالی آدم از آن روشن گشته، گفت: یا رب این چه نور است که از پیشانی من می تابد. ندا آمد که: این نور

فرزندی است از فرزندان تو خاتم الانبیاء نبی امی عربی، آن است که ترا و همه پیغمبران را از بھر او آفریده ام، روز قیامت همه انبیا در زیر علم او باشند و همه امتنان تبع امت او باشند و تا امت او را در بهشت نیارم هیچ امتی را به بهشت راه نباشد. آدم را علیه السلام صبر بر سید در آرزوی دیدار ۴ او گفت: یا رب چه بود که مرا به وی دیدار دهی. ندا آمد نور مصطفی را علیه السلام که از پیشانی آدم به سر انگشت مسبحه او شو. نور مصطفی را علیه السلام آهنگ بسوی راست آدم داد، ندا در ملکوت افتاد که و اصحاب اليمين ما اصحاب اليمين. چون به سر انگشت مسبحه وی ۸ رسید، آدم آن انگشت را برآورد و شهادت گفت که: اشهدان لا اله الا الله و اشهد انَّ محمداً رسول الله؛ آنگه بر آن نور مصطفی علیه السلام سلام کرد. خدای تعالیٰ به نیابت مصطفی جواب سلام آدم بازداد؛ از آنجا است که سلام کردن ست است که از آدم درآمد و جواب فریضه است که از ۱۲ خدای تعالیٰ درآمد. آنگه خدای تعالیٰ آن نور مصطفی را علیه السلام با پیشانی آدم گردانید و از پشت آدم آن را به شیث رسانید و از شیث به یک یک پدر می‌رسانید تا به نوح رسانید، تا آن نور در پیشانی وی بود کس ۱۶ از کافران با وی جفا نکردنده. چون از نوح علیه السلام جدا شد و به سام رسانید، از آن پس با نوح جفاهای کردنده و طپانچه بر روی نوح زندنی چنانکه خون به روی وی فرو کردنده. آنگه نور مصطفی علیه السلام از سام بن نوح به یک یک پشت می‌آمد تا به ابراهیم علیه السلام آمد، و هم آن نور بود که برآتش تافت تا سرد با سلامت گشت، و از ابراهیم به ۲۰ اسماعیل رسید. کعب الاخبار گوید آن وقت که ابراهیم از مادر بزاد علمی از نور در هوا پدید آمد چنانکه از مشرق تا به مغرب همه جهان روشنایی گرفت، ندا در ملکوت افتاد که هذا نور محمد. چون هاجر مادر اسماعیل بار گرفت به اسماعیل، نور مصطفی از ابراهیم به اسماعیل

رسید. ابراهیم علیه السلام روزی خویشان خویش را حاضر کرد و تابوت آدم را پیش خواست و سرباز کرد، نگه کرد در آن تابوت به عدد همه پیغمبران خانها دید، در آخر خانه رسول را دید صلی الله علیه وسلم از ۴ یاقوت صرخ، نور مصطفی در آن خانه بر هیئت مردی هر کدام نیکوتر در نماز ایستاده و بر راست وی صورت کهنه بر پیشانی وی نبشه که هذا اول من تبعه مین امته، و از چپ وی صورت فاروق نبشه بر پیشانی وی ۸ هذا قرن مین حديد، و از پس او نوری بر پیشانی نبشه هذا باز البریة، و در پیش نور مصطفی علیه السلام نور علی بر پیشانی او نبشه که هذا اخوه و ۱۲ ابن عممه و المؤید بالنصرة مین عند الله. آنگه چون اسماعیل بزاد نور مصطفی در پیشانی وی پدید آمد، ابراهیم در مهر او چنان بی صبر گشت که بی وی یک ساعت صبر نداشتی، و هم از آن نور بود که کارد ابراهیم بر اسماعیل کار نکرد و کبش آمد از آسمان فدای اسماعیل را، چون ۱۶ اسماعیل علیه السلام فرا رسید گفت: بخی زینهار که زن نخواهی مگر از پاک ترین همه عرب. آنگه نور مصطفی از اسماعیل به یک یک پشت می آمد تا به عبدالطلب رسید، وی روزی در سایه کعبه خفته بود خوابی دید هول، از هولی آن بیدار گشت لون وی متغیر گشته بود، بدويد نزد کاهن قریش آمد، چون کاهن وی را بیدار گفت «چه بودست مهتر ما را که متغیر اللون شدست؟». بگفت که «در حجر اسماعیل به خواب دیدم که درختی از پشت من برآمدی نورانی سر آن به آسمان رسیدی و شاخهای آن از مشرق تا به مغرب بررسیدی نور آن هفتاد بار چند نور آفتاب همه عرب ۲۰ و عجم او را سجود می کردند و هر ساعت نور آن زیادت می شدی، نگه کردمی گروهی از قریش در شاخهای آن می آویختندی و قومی قصد بریدن آن می کردندی؛ من قصد کردمی که شاخی از آن بگیرم و رنایی بانگ بر من زدی که برو ترا از آن نصیب نیست؛ من گفتمی کرا است

نصیب؟ گفتی اینها را که دست در روی زده‌اند». کاهن قریش چون آن سخن از عبدالطلب بشنید لون او متغیر گشت گفت «اه، اگر چنین که مرا بگفتی بدیدی، از پشت تو زود بود که فرزندی پدید آید چنانکه از مشرق تا به مغرب بگیرد و عرب و عجم را مقهور کند». بوطالب گفت «به خدای که آن درخت محمد بود». او را گفتند «پس چرا به وی ایمان نیاری؟». گفت «احذر سبة نار و لا عار». و هم از آن نور مصطفی بود که در پیشانی عبدالطلب بود که می‌رفتی بازان مانستی که خرشید از روی وی می‌تابد. آنگه نور مصطفی علیه السلام از عبدالطلب به عبدالله رسید و ۸ وی کهین پسران عبدالطلب بود و وی نذر کرده بود که اگر وی را ده پسر تمام گردد، دهم قربان کند شکر آن ده پسر را. قضا را دهم پسر عبدالله آمد، نور مصطفی علیه السلام در پیشانی او بود. عبدالطلب را هیچ گونه از دل بر نیامد که او را قربان کرده، نزدیک کاهن قریش آمد گفت «چنین ۱۲ نذری کرده‌ام، اکنون از دلم برنمی‌آید». گفت «برو ده اشتربرابر او بدار و میان او و اشتaran قرعه زن، اگر قرعه بر اشترا آید آن ده اشترا را قربان کن بجای پسر و اگر قرعه بر پسر آید ده اشترا دیگر زیادت کن، همچنین تا آنگه که قرعه بر اشترا آید می‌افزای؛ آنگه اشتaran قربان کن». ۱۶ عبدالطلب همچنان کرد، قرعه بر عبدالله می‌افتاد، وی اشترا زیادت می‌کرد تا اشترا به صد رسید، آنگه قرعه بر اشترا افتاد، هر صد را قربان کرد فدای عبدالله؛ از آنست که رسول گفت علیه السلام: انا ابن الذبیحین.

چون عبدالله بزرگ شد نیکوترین همه بر نیامان قریش بود از آنکه نور ۲۰ مصطفی علیه السلام در پیشانی وی بود. دختری ملک زاده‌ای از یمن در کتابها خوانده بود که سید اولین و آخرین نبی عربی در این روزگار خواهد بود هنوز از پشت پدر به رحم مادر نرسیدست، و می‌دانست که مولد وی به مکه خواهد بود؛ از یمن برخاست با تجمل بزرگ از مهدها و

عماریها با زر و جواهر و یواقیت و جواری و غلمان بسیار به مکه آمد به
بطحا مکه فرو آمد. اهل مکه هرگز چنان تجمل ندیده بودند، همه بنظاره
بیرون شدند چنانکه مکه خالی گشت؛ و آن ملک زاده در مهد نشسته بود و
نگه می‌کرد در میان مردمان مکه تا نشان محمد بر که یاود، چشمش بر
روی عبدالله افتاد، نور مصطفی علیه السلام در روی وی بدید بدانست که
او خواهد بود پدر محمد. بنهان کسی به وی فرستاد که «مرا بخواه تا من
ترا باشم، این همه تجمل و املاک اسباب من ترا باشد». عبدالله را از آن
سخت عجب آمد، در شهر آمد عبدالمطلب را بگفت که «این ملکه به من
کس فرستاد بدین حدیث چه گویی؟». پدرش گفت «کودکی مکن آن
خندستانی بود، زیرا که او ملک زاده یمن بازان همه تجمل بتوجه کند».
عبدالله از آن اندوهگن گشت، قضا را در خانه شد؛ وی را با اینمه مادر
مصطفی صحبت افتاد، نور مصطفی علیه السلام ازوی جدا گشت به رحم
ایمنه رسید. دیگر روز با اهل مکه به نظاره شد، آن زن از روزن خیمه وی
را بدید و آن نور در پیشانی وی ندید، گفت «آه کار از دست درگذشت،
نور نبی امی عربی به رحم مادر رسید و من بی نصیب ماندم». فا وی
گفتند خاصگان وی «چه گویی در آن حدیث که دی می‌گفتی؟».
گفت «من برای امیدی اینجا آمدم مگر آن عز و شرف مرا باشد، چون به
کسی دیگر رسید من نومید گشتم»؛ و اندوهگن بازگشت.

مولد مصطفی صلی الله علیه وسلم: در اخبار چنین آمدست که مولد
مصطفی علیه السلام روز دوشنبه بودست از ماه ربیع الاول دوازده روز
گذشته، عام الفیل در روزگار نوشروان ملک عادل. اما محمد هیصم
رحمه الله در کتاب فنون آورده است که مولد مصطفی علیه السلام در ماه
رمضان بودست وقت صبح دوازده روز از ماه گذشته نه سال مانده از ملک
نوشروان و دو سال مانده از ملک عمرو بن الهند ملک حیره، و دو ماهه بود

که از پدر بازماند و چهار ساله بود که از مادر بازماند؛ و این درست. صفتیه
 بنت عبدالمطلب عمه رسول گوید که وقت ولادت مصطفی علیه السلام
 بیست و پنج علامت دیدم که هر یکی از آن دلیل نبوت او بود: یکی آنکه
 راست از مادر بزاد نه نگون، و در حال که از مادر بزاد به سجود افتاد
 ۴ خدای را، و در آن ساعت که وی خدای را عزوجل سجود کرد هر چه در
 روی زمین چیزی بود از جانور غیر آن همه خدای را سجود کردند بر
 متابعت وی، و از مادر ختنه کرده زاد و ناف بریده و شسته آمد خواستیم
 ۸ که وی را بشویم آوازی شنیدیم که مشویید که ما او را شسته و شایسته
 فرستادیم، به زبان فصیح می گفت لا اله الا الله و آواز فرشتگان شنیدیم که
 السلام علیک یا رسول الله. صفتیه گوید خواستم که بنگرم که پسر است یا
 دختر، نوری به گرد او درآمد تا هیچ کس را چشم به عورت او نیفتاد؛ و
 ۱۲ هنوز تاریکی بود چون از مادر جدا شد، نگه کردم همه خانه روشن گشت
 چنانکه نیم روزان، بهراسیدم و بیرون آمدم همه جهان از مشرق تا مغرب
 روشن گشته بود از نور مصطفی علیه السلام. و در آن ساعت همه روی
 زمین سبز گشت به نبات و همه درختان برگ و شکوفه بیرون آوردند و
 ۱۶ همه چشمها زمین آب روان گشت و همه دردمدان راحت یافتند و همه
 بیماران شفا یافتند و همه بیقراران قرار یافتند و همه آبستان بارینهادند، ندا
 در ملکوت هفت آسمان و زمین افتاد که ولد النبی الامقی العربی
 الهاشمی خاتم الانبیاء، در همه روی زمین بت نماند که نه همه به روی
 ۲۰ در افتادند، و در همه روی زمین آتش مجوس نماند که نه همه فرو مرد، و
 در همه روی زمین چلیپا نماند که نه نگوسار گشت، در همه روی زمین
 بت خانه ای نماند که نه زلزله در آن افتاد، ایوان کسری بشکست، همه
 کنشتها بلرزید، همه دیوان بهراسیدند که چه افتاد؛ ابلیس در جزیره دریا
 بر تخت بلرزید و تختش نگوسار شد و وی از تخت در افتاد و بانگی بکرد

که همه دیوان روی زمین بشنیدند و روی به وی نهادند، چهل روز تخت
وی نگوار بود لرزه بر همه دیوان افتاد، دیوان ستبه گفتند چه کنیم چه
افتادست؟، ابلیس گفت: بزاد آن کس که از بهروی مرا سجود آدم
فرمودند، بزاد آن کس که بسبب وی مرا بلعنت کردند، بزاد آن کس که
بسبب وی بدین روز افتاده ام، بزاد آن کس که کوئین و عالمین برای او
آفریده اند، یغیر الادیان و یکسر الاوثان و یطرد الشیطان و یوحد الرحمن. و
همه وحش جهان روی سوی یکدیگر نهادند به بشارت که محمد صلی
الله علیه وسلم آمد. و نیز از علامات نبوت وی در اخبار آمده است که میغ
بر سروی سایه داشتی و از لطافت وی سایه او بر زمین نیفتادی و مگس بر
وی ننشستی و مرغ به زور روی نپریدی. و مهر نبوت بر کتف وی بودی بر
آن نوشته که لا اله الا الله. و از همه مردان بسر برتر بودی. هرگز خواب به
دل او نرسیدی، زانکه دل وی به آب حیوان شسته بودند، چنانکه در تفسیر
السم نشرح گفته آید. هرگز بر هیچ ستوری ننشستی که نه او را پشت فرو
داشتی و هر ستوری که وی بر آن نشستی پیر نگشته. هرگز مار او را
نگزید. عرق او بوی مشک دادی، آب دهن وی شفاء همه بیماران بودی،
نفس وی راحت همه دردها بودی، هرگز دیو پیرامن وی نگشته و به چهل
پیغمبر وی را قوت بودی. هرگز بول و غایظ او پدید نیامدی زیرا که زمین
آن را فروبردی، هرگز کس او را بربول و غایط ندیدی. شب گرسنه
بخوفتی روز را سیر گشته بودی. همچنانکه از پیش بدیدی از پس نیز
بدیدی. هر عضوی را از اعضاء وی گرامت دیگر بودی: سروی از عقل
بود، چشم وی از عبرت بود، گوشش از حکمت بود، زبانش از ذکر
خدای بود رویش از رضا بود، گردنش از تواضع بود، شکمش از علم بود
پشتش از توکل بود، صدرش از حلم بود، دلش از یقین بود، دستش از
سخاوت بود، پایش از جهد و عبادت بود. هر عضوی را از اعضاء او

معجزه‌ای بود: معجزه سرش آن بود که با هر کسی که می‌رفتی به سر از
وی بلندتر بودی؛ از همه آدمیان الیاس به بالا مه بود، به زیارت مصطفی
آمد با وی استاده بود مصطفی علیه السلام به سرازوی بلندتر بود. معجزه
چشمش آن بود که از هرسوی خویش می‌دیدی، جبرئیل را و آدمیان را
۴ بهم می‌دیدی. معجزه گوشش آن بود که سخن جبرئیل و سخن مردمان بهم
 بشنیدی که سخنی او را از سخنی مشغول نکردی. معجزه زبانش آن بود
 که اخرس را خطاب کردی اخرس با وی به سخن آمدی، اگر سنگ خاره
 را خطاب کردی به سخن آمدی، تا سوسماربا وی به سخن آمد، آهوبا
 ۸ وی به سخن آمد، درخت با وی به سخن آمد، بزغاله بربیان با وی به سخن
 آمد، حصی در دست وی تسبیح کرد. معجزه دستش آن بود که به ماه
 اشارت کرد بشکافت، به درخت اشارت کرد بیامد. معجزه دلش آن بود
 که هرگز از یاد کرد خدای تعالی غافل نبودی زیرا کش خواب نبودی، هر
 ۱۲ چه بدیدی یاد گرفتی و هر چه یاد گرفتی هرگز فراموش نکردی. معجزه
 پایش آن بود که به زور هرستور که درآوردی اگر پیر بودی جوان گشتی و
 اگر جوان بودی چون برآق گشتی. فصلش تا بدانجا بود که خدای تعالی
 او را در قرآن به هفتصد جای یاد کرد و بستود بتصریح و تعریض تا بدانجا
 ۱۶ که صدهزار و بیست و چهار هزار پیغمبر هر یکی قطره‌ای بودند از نور وی،
 چنانکه جعفر بن محمد الصادق گوید رضی الله عنہ: پیش از آنکه خدای
 تعالی این جهان را بیافرید به صد هزار و چهل هزار سال نور مصطفی را
 بیافرید و دوازده حجاب از نور بیافرید، آنگه نور مصطفی را در اول حجاب
 ۲۰ از آن دوازده درآورد، دوازده هزار سال خدای را تسبیح می‌کرد که سبحان
 ربی الاعلی و آن حجاب قدرت بود. آنگه او را در دوم حجاب عصمت
 درآورد، یازده هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان عالیم السرّ والخفیات.
 آنگه در حجاب مشیت ده هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان الرفیع

الاعلى^۱. آنگه در حجاب رحمت نه هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان الله و تعالی^۲. آنگه در حجاب سعادت هشت هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان من^۳ هو دائم لا يسهو. آنگه در حجاب کرامت درآورد هفت هزار سال تسبیح می‌کرد که سبحان رب العرش العظیم. دریک یک حجاب خدای را تسبیح می‌کرد تا از همه حجابها بیرون آمد، آنگه آن نور را به ده قسمت کرد از یکی عرش را بیافرید و از دیگر کرسی را بیافرید، از سدیگر لوح را بیافرید، از چهارم قلم را بیافرید، از پنجم بهشت را بیافرید، از ششم آسمان را بیافرید، از هفتم ملایکه را بیافرید، از هشتم آفتاب را بیافرید، از نهم ماه را بیافرید، از دهم روح مصطفی را بیافرید. آنگه او را به دریای شکر درآورد، آنگه به دریای صبر درآورد، آنگه به دریای صلابت درآورد، آنگه به دریای قدرت درآورد، آنگه به دریای قناعت، آنگه در دریای زهد درآورد، آنگه به دریای یقین درآورد، آنگه به دریای توکل درآورد، آنگه به دریای قربت درآورد. آنگه بفرمود او را تا خود را بیفشناد؛ صد هزار و بیست و چهار هزار قطره آب ازوی بچکید، از هر یکی خدای تعالی پیغامبری را بیافرید. آنگه آن پیغمبران بیکبار آواز برآوردنده که اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ أَمَّةِ مُحَمَّدٍ، از آنست که سوگند به جان مصطفی یاد کرد ل عمرک یا محمد، قوله: وَالنَّجْمٌ إِذَا هَوَى یعنی هوی لیله المراج مین السماء الى الارض. سه جای در قرآن خدای تعالی حدیث معراج مصطفی یاد کردست: در سورة سبحان الذی اسری و در آمن الرسول و در این سورة؛ در سورة سبحان یاد کرد بردن او را از مکه تا بیت المقدس، و در این سورة یاد کرد بردن او از بیت المقدس تا به قاب قوسین او ادنی، و در آمن الرسول یاد کرد بعضی از آنچه گفت در مقام قاب قوسین او ادنی. در خبر است که چون رسول علیه السلام این سورة را بر اهل مکه خواند عتبة بن ابی لهب عم زاده مصطفی گفت: أنا کافر بالنجم إذا هوی.

رسول علیه السلام آن سخن بشنید گفت: اللہم سلط علیه کلباً من کلابک. آن وقت کاروان قریش میساخت که سوی شام برود بولهب کار عتبه بساخته بود تا با کاروان بفرستد، چون بشنید که محمد بروی دعاء بد کرد پشمیان گشت از فرستادن وی. اهل مکه نزد وی آمدند که «چرا وی را نمی فرستی؟». گفت «زیرا که محمد مردی شوم سنه است بر عتبه دعاء بد کردست». گفتند «تولد مشغول مدار که ما ترا ضمان کنیم که در نگه داشت وی تن و جان فدا کنیم نگذاریم که او را هیچ مکروهی رسد». بولهب عتبه را با ایشان بفرستاد و خود تا منزلی با ایشان بیرون رفت و ایشان را وصیتها کرد در حدیث عتبه. برگفته؛ وبارها هر شب بر هم نهادندی، وی را بر سر آن خوابانیدندی و بارهای خویش را گرد آن بنهادندی و بر آنجا بخفتندی و پاس می داشتندی. چون نیم شب شد خدای تعالی خوابی بر ایشان اوکند؛ شیری بیامد میان ایشان درشد، عتبه را برگرفت و از میان ایشان بیرون آورد و با یکسوبرد و دقه مِن قرنه الی قدمه و لم یدق منه شيئاً تقدراً منه، وی را خرد و مرد گرد و ازوی نچشید از پلیدی کفروی. سؤال: چرا گفت وَالْتَّجِمِ إِذَا هُوَ نَكَفَتْ اذا علا بعد ما که بردن مصطفی به قاب قوسین او ادنی در اکرام وی به از فرو آمدن بود؟ جواب گوییم زیرا که شرف و نواخت مصطفی آنگه تمام ببود که بازگشت از مقام قربت به انواع خلعت و کرامت.

ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى: سوگند بدینچه یاد کردیم که نه گمراه است یار شما — یعنی رسول شما — و نه بی راه. سؤال: ضلالت و غوایت یکی بود چه فایده بود در تکرار ضلال و غوی؟ جواب گفته اند هر چند ضلالت و غوایت یکی باشد ولکن به دو لفظ یاد کرد تزیین و تحسین لفظ را چنانکه گویند حسن جمیل، عاقل لبیب، علیم خیر، و گفته اند معاذ الله من کذب و مین. و گفته اند معناه: ما ضَلَّ صَاحِبَكُمْ فِي قَوْلِهِ وَمَا غَوَى فِي

فعله، این جواب آن است که کافران مکه گفتند محمد از راه بیفتادست و دلش به عشق کسی بجفته است زانست که قرآنی بدین فصاحت می‌گوید. خدای عزوجل گفت:

۴

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ : نمی‌گوید از هوا دل. سؤال: چرا روا دارید رسول را که به رای و قیاس سخن گوید بعد ما که خدای گفت وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ؟ جواب گوییم خدای گفت وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ نگفت و ما ینطق عن الرای و القیاس، هوی جدا باشد از رای و قیاس. و گفته اند معناه: وَمَا يَقْرَأُ عَنِ الْهَوَىٰ، این که محمد می‌خواند از قرآن نه از خویشن می‌خواند.

۸

إِنْ هُوَ إِلَّا وَخَيْرٌ يُوحَىٰ : نیست این قرآن که می‌خواند مگر پیغام نهانی که به وی می‌گزارند.

۱۲

عَلَمَةُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ : درآموخت او را قرآن آن که سخت قوت است. گفته اند که این صفت خدای است ای: عَلَمُ اللَّهِ جَبَرِيلُ الْقُرْآنِ . و گفته اند صفت جبرئیل است ای: عَلَمُ جَبَرِيلٍ مُحَمَّداً الْقُرْآنِ . و گفته اند صفت محمد است ای: عَلَمُ مُحَمَّداً امْتَهَ الْقُرْآنِ . سؤال: چرا خدای عزوجل خود را شَدِيدُ الْقُوَىٰ گفت بعد ما که قُوَىٰ جمع قوت است و قوت خدای قدرت او است و قدرت او یکی است چرا آن را به لفظ جمع یاد کرد؟ جواب گوییم از بهر تعظیم و تفحیم را و نیز از برای آن را که فایده قدرتها بسیار بدهد. محمد هیصم گفتی رحمه الله اصل قوت در لغت تو بود چنانکه قوّةالحبل گویند توی را از آن، ولکن چون قوت ما به تاو و ترکیب باشد قدرت ما را قوت گویند و اگر خبر نیامدی به قوت خدای را عزوجل ما او را به قوت وصف نکرد یعنی به قدرت وصف کردیمی، دُوْمَرَةٌ خداوند قوت است، و اصل مرّة در لغت هم تاو باشد چنانکه گویند حَبْلٌ مَرِيرٌ، و این اسم مرقدرت را مجاز است در لغت، لکن چون قرآن

بدان ناطق است بدان اقرار باید داد فاستوی: استوی کرد. اگر این دو مرّه بر صفت خدای رانی عزوجل فاستوی آن است که استوی علی العرش، وگر این دو مرّه بر صفت جبرئیل رانی فاستوی ای: فاستوی فی تمام هیئته بالافق الاعلى، وگر این دو مرّه بر صفت مصطفی علیه السلام رانی: ۴ فاستوی بقاب قوسین او ادنی.

وَهُوَ بِالْأَفْقَى الْأَعْلَى: و او به کناره برترین جهان بود، شب معراج، گفته اند جبرئیل و گفته اند مصطفی. افق کناره باشد اما افق اعلى زور هفت آسمان است، و آن فضایی است چندانی که هفت آسمان و هفت زمین در جنب آن چون حلقه ای بود در بیابان. مصطفی صلی الله عليه و سلم هرگز جبرئیل را در تمامی هیئت وی در دنیا بندیده بود، زیرا که جبرئیل از آن بزرگتر است که در مضيق افلاک گنجد بتمامی هیئت خود؛ شب معراج چون به افق اعلى رسید در آن فضا جبرئیل را بتمامی هیئت او بدید. ۱۲

ثُمَّ ذَنَا فَتَدَلَّى: پس نزدیک آمد آنگه نزدیکتر آمد. گفته اند معناه ذنا محمد مبنی العرش، و گفته اند ذنا محمد مبنی جبرئیل که فروتر می گوید ولقد راه نزله أخرى، و گفته اند ذنا محمد من ریه قرب المكانة لاقرب المكان، و گفته اند که این قرب مصطفی رفع وسایط و حجاب بود میان او و خدای عزوجل، و گفته اند ذنا: پس نزدیک آمد محمد فتدلی: بنازید بدان قربت، و براین قول فتدلی در اصل فتدل بود، و گفته اند فتدلی ای: فسجده. ۱۶

فَكَانَ قَابَ قَوْسِينِ آؤَذْنِي: تا بود به مقدار دو کمان یا نزدیک تر. گفته اند قاب قوسین چند دو خانه کمان، و گفته اند چندانی که قبضه ای که میان دو خانه کمان باشد، و گفته اند قدر قوسی الحاجب چند دو کمان ابرو، والله اعلم. سؤال: چرا گفت آؤاذنی بعد ما که آؤحرف شگ است و شگ از خدای عزوجل روان باشد؟ جواب گفته اند که این آوتخیر است

یعنی خواهید آن قرب را به قاب قوسین ماننده کنید و گر خواهید به ادنی، چنانکه گویند گل الجنز او التمر، این آوتخیر بود نه آوشگ. و گفته اند این آو به معنی بل است، یعنی بل ادنی. و گفته اند معناه فکان قاب قوسین ثم صار ادنی. و گفته اند این آوتشکیک است، در شک اوکند خدای تعالی خلق را که نخواست که خلق واقف باشدند بر گننه آن قربت زیرا گفت آو آدنی.

فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى : وحی کرد به بنده خویش آنچه وحی کرد.

رسول را علیه السلام پرسیدند که: چه رفت در آنچه گفت **فَأَوْحَى إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى**? گفت: هزار حاجت بخواستم از خدای خود، همه مرا بداد و هزار کرامت نیز ناخواسته در باب امت بداد و هزار در باب من. سفیان

ثوری را پرسیدند که: چه رفت در آن مقام **مَا أَوْحَى**? گفت: مقامی که

جبرئیل امین را فازان راه نبود سفیان ثوری را فازان چه علم بود. ابوبکر

صدیق رضی الله عنه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم پرسید که: چه رفت در آن مقام؟ رسول گفت که: خدای گفت عزوجل که یا محمد اگر نه

آنستی که من عتاب با دوستان دوست دارم و گرنه هرگز با امت تو شمار

نکنمی. عمر خطاب گفت رضی الله عنه: یا رسول الله در آن مقام چه

رفت؟ گفت: خدای من از امت من به سه چیز گله کرد، یکی آنکه

گفت من کردار فردا از ایشان در زمی خواهم و ایشان از من روزی فردایین

در خواهند، دیگر آنکه مُعَزٌ و مذلٌ منم و ایشان عز از دون من جویند،

سديگر آنکه من به نام ایشان هیچ درکتی نیافریده ام در دوزخ و ایشان

می کوشند تا خویشن را در دوزخ اوکنند. عثمان عفان رضی الله عنه پرسید

که: یا رسول الله در آن مقام چه رفت؟ گفت: خدای من به سه چیز گله

کرد از امت من، یکی آنکه روزی من می خورند و شکر کسی دیگر را

می کنند، دیگر آنکه من دوست ایشانم و ابلیس دشمن ایشان دوست را

۴

۸

۱۲

۱۶

۲۰

آزرده می‌دارند و دشمن را خشنود می‌دارند، سدیگر من روزی ایشان فا
کس ندهم و ایشان کار من فا کسی دیگر دهند. علی رضی الله عنه
پرسید که: یا رسول الله چه رفت در آن مقام؟. گفت: من چهار حاجت از
خدای بخواستم: یکی آنکه گفتم آن منازعتها که در میان یاران من رود
۴ در کار من کن، گفت آن بود که تو خواهی؛ دیگر گفتم کافرزادگانی که
پیش از بلوغ بمیرند ایشان را در کار من کن و خدمتکاران امت من کن در
بهشت، گفت آن بود که تو خواهی؛ سدیگر گفتم یا رب اگر وقتی از من
در تنگ دلی سنی خوانده آید بر کسی از امت من آن را بر ایشان رحمت
۸ کن، گفت آن بود که تو خواهی؛ چهارم گفتم یا رب شمار امت من با من
گذار، گفت یا محمد هر چند تور رسول رحیمی اما ارحم الراحمین نه ای،
یعنی گرتون گناهان امت را ببینی از ایشان تبرآ کنی، بگذار تا مطلع بر
گناهان امت تو من باشم که آن رحمت من است که همه را فرا رسد، و
۱۲ لکن ترا در این حاجت هم بی قضا حاجت نکنم از تو شفاعت و از من
رحمت تا گناهان امت تومیان شفاعت تو و رحمت من آمرزیده گردد.
فاطمه زهرا رضی الله عنها پرسید که: ای پدر چه رفت در آن مقام؟.
۱۶ گفت: خدای تعالی گفت یا محمد من سببی و بهانه ای خواهم تا امت
ترا بی امرزم. عایشه رضی الله عنها پرسید: که چه رفت در آن مقام؟.
گفت: خدای مرا گفت یا محمد چهار کار بکنم با امت تو در گناهان
ایشان بخلاف آنکه با امتنان دیگر کردم: یکی آنکه امتنان گذشته را اگر
۲۰ گناه کردندی بر ایشان آتش فرستادمی، بر امت تو ستر فرستم؛ دیگر امتنان
گذشته را از حال بگردانیدم امت ترا بر جای بدارم و گناهان ایشان را
بگردانم؛ سدیگر امتنان گذشته را چون گناه کردند به زمین فرو بردم و
امت ترا بدارم بر جای و گناهان ایشان به زمین فرو برم؛ و چهارم بر امتنان
گذشته سنگ بارانیدم و بر امت تو رحمت بارانم.

ما کَذَبَ الْقُوَادِمَارَعَائِی، ای: ما قصر فواد محمد فی تفہم ما رأی: هیچ تقصیری نکرد دل محمد مصطفی در دریافت آنچه دید، که هر چه به چشم بیدید به دل یاد گرفت. و گفته اند معناه: ما کذب فواد محمد ما رأی قبل ان رای: هرچه آن شب بیدید پیش از دیدار آن را مصدق بود. سؤال: چه شرف بود در تصدیق آنچه مردم به چشم می بینند بعد ما که در عین اليقین جای شک نباشد؟ جواب این دو قول است که یاد کردیم.

آَقْتَمَازُونَةَ عَلَىٰ مَا يَرُىٰ: ای می ستيهيد با وی در آنچه وی دید، و افتارونه ای: افتح حدونه، می انکار کنید آن را که وی دید. چنین گفته اند که اول کسی که معراج رسول را تصدیق کرد بوبکر صدیق بود؛ هر که تا به قیامت معراج مصطفی را تصدیق کند و اقرار دهد بوبکری است، با وی در بهشت بود. اول کسی که معراج مصطفی را علیه السلام انکار کرد بوجهل بود؛ هر که از آن انکار کند تا به قیامت بوجهلی است، با وی در دوزخ بود.

وَلَقَدْ رَأَاهُنَّ لَهُ أُخْرَىٰ: بدرستی که بیدید او را بار دیگر، گفته اند جبرئیل را دید بار دیگر. و آن بود که چون مصطفی علیه السلام به سدرة المنتھی رسید، جبرئیل باز ایستاد. مصطفی گفت «چرا فرو استادی؟». گفت «یا محمد، وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ، مرا از اینجا زاستر جای نیست». رسول را از آنجا ببرندند تا به قاب قوسین، چون بازگشت جبرئیل را دید دیگر بار هم آنجا مثل الوضع چون سیسک صعوه به ضعیفی رسول گفت «یا جبرئیل، این توی؟». گفت «بلی». گفت «چرا چنین ببودی؟». گفت «یا محمد، هذا مقام الهيبة، من چون فازین مقام رسول رسم از هیبت خدای عزوجل آنچنین گردم». و گفته اند رَأَاهُنَّ لَهُ أُخْرَىٰ رسول مرخدای را بیدید. ابن عباس گوید بیدید، و عایشه گوید ندید، میان صحابه در این خلاف بود؛ و آن خلاف ایشان دلیل است بر آنکه دیدار حق است، زیرا

که اگر محال بودی صحابه در آن خلاف نکردندی که دید یا ندید، چنانکه خلاف نکردند در آن که خدای به خانه ام هانی بود یا نبود، زیرا که آن بر خدای محال است.

عِنْدِ سَدْرَةِ الْمُتْهَى: نزد آن درخت که نام آن سدرة المنتهى است. و آن درختی است زور آسمان هفتم، آن را سدرة المنتهى گویند زیرا که منتهای فرشتگان است، و گفته اند زیرا که منتهای خلق است که خلق را از آن فراتر راه نیست، و گفته اند منتهای وهم خلق است، و گفته اند زیرا که فرا رسیده است به همه بهشت که هیچ درجتی نیست در بهشت که نه از آن درخت شاخی بر آن درجت سایه دارد.

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى: نزد آن درخت است بهشت مأوى.

إِذْ يَغْشَى الْسَّدْرَةَ مَا يَنْهَى: چون بپوشانید آن درخت را آنچه بپوشانید. گفته اند یغشیها جراذ مِنْ ذهب، خدای تعالی ملخ زرین بر آن درخت گماشت تا آن را بپوشانید تا نور حجب بر بصر مصطفی علیه السلام غلبه نکرد. و گفته اند یغشیها الملائكة، و آن آن بود که چون فرشتگان دیدند که مصطفی را از سدرة المنتهى ببردنده گفتند «اینت بزرگوار بنده ای که وی را از اینجا برتر بردنده»؛ فرشتگان بر آن درخت گرد آمدند چندانکه بپوشیدند آن را تا بشونند که خدای او را چه گوید و او خدای را چه گوید.

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا قَلَّفُ، ای ما مال بصر محمد و ماتجاوز الحد: بنه گشت بینایی وی و نه از حد درگذشت، یعنی به چیزی ننگرست که نباید ننگرست و به هر چه ببایست ننگرست بننگرست.

لَقَدْ رَءَى مِنْ أَيَّاتِ رَبِّهِ الْكَبُرِيِّ: بدروستی که بدید از نشانهای خدای او بزرگترین، چون عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و جز از آن. سؤال: چرا گویند که محمد شب معراج ملکوت هفت آسمان و هفت

زمین و از عرش تا به تحتالثری بدبید بعد ما که آیات کبری دید و بس؟
 جواب گوییم خدای تعالی گبری را یاد کرد تا خلق بدانند که هیچیز را بر
 وی پوشیده نماند؛ پیغمبر گفت زویت لی الارض فأریتُ مشارقها و
 مغاربها همه زمین را بمثل چون سفره‌ای فاهم کشیدند و فرمان نمودند و
 هر چه در آسمانها است فرا من نمودند، تا من همه را بدبیدم و معلوم خود
 گردانیدم و به قاب قوسین بودم و گفتم با خدای خود آنچه گفتم و شنیدم
 آنچه شنیدم و رفت آنچه رفت، آنگه مرا باز گردانیدند تا به زعین آمدم هنوز
 از شب سیکی باقی بود. و در اخبار آمده است که خدای تعالی آن شب را
 دراز گردانید تا چند شش ماه بود و خلق را از آن آگاهی نه، والله اعلم.^۸

آفرَأَيْتُ الْلَّاتَ وَالْعَزِيزَ وَمَنْوَةَ الْثَالِثَةَ الْأُخْرَى : ای دیدی – یعنی چه بینید و
 چه گویید – که لات و عزی و منات که سیم دیگر است هنبازان خدای
 باشند، اینت محال سخنی. در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 این سوره را بر می‌خواند، قریش حاضر بودند و سمعان می‌کردند، چون رسول
 فازین جا رسید بر زبان وی برفت «تلک الغرانیق العلیٰ منها الشفاعة
 تُرْتَجِي»، یعنی آن چنان بزرگواران باشند که به شفاعت ایشان امید باید
 داشت. کافران پنداشتند که محمد این سخن بحقیقت گفت، از آن در
 غلط افتادند، چنانکه قصه آن در فیذا قرأت القرآن نبشه آمد. اما لات بتی
 بود ثقیف را که آن را پرستیدندی و منات بتی بود که هذیل آن را
 پرستیدندی و عزی بتی بود غطفان را، سال فتح مکه رسول علیه السلام
 خالد ولید را بفرستاد تا آن را هلاک کرد چنانکه در آلیسَ اللَّهِ يَكَافِ
 عَبْدَهُ گفته آمد. سؤال: آفرَأَيْتُ الْلَّاتَ وَالْعَزِيزَ ابتداء سخن خدای است،
 جواب کو؟ جواب گفته اند که جواب در این مضمر است، معناه: افرَأَيْتُ
 الْلَّاتَ وَالْعَزِيزَ وَمَنْوَةَ الْثَالِثَةَ الْأُخْرَى بنات الله و انداده. و گفته اند جوابش
 آن است که بر زبان مصطفی برفت، از آن بود که کافران در غلط افتادند.

که بی نیازی نکند شفاعت ایشان چیزی **إِلَّا مِنْ بَغْدِ آنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ**
أُخْرَى دِيَگَرْ وَ يِكْ چیز هم سدیگر و هم دیگر محال باشد؟ جواب
گفته اند معناه افرایتم الات الأولی و العزی الأخری و منوہ الثالثة، ولكن
آخری را به آخر اوکند از بهر فاصله را که فواصل این سوره هم براین وزن ۴
است. و گفته اند منات را ثالثة خواند در اضافت به أولی يعني به لات و
عزی، وأخری گفت آن را در اضافت به دوم. و گفته اند این آخری
در خست و دنائت است و بترين را بتائيث آخری گويند.
الْكُمُ الَّدَكْرُوَلَهُ الْأَنْشِي: ای شما را نرباید و خدای را ماده، يعني
خويشن را پسر خواهيد و خدای را دختر.
تِلْكَ إِذَا قِسْمَةً ضَيْزِي: آنگه این قسمتی باشد کم و کاست و ناشایست و
نامانست.

۱۲ **إِنْ هَيَّ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَيَّتُهُا أَنْتُمْ وَأَبَاوْكُمْ مَا آنْزَنَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ:** نیست
 این لات و عزی و منات مگر نامهایی که شما نام کردید آن را و پدران
 شما فرو نفرستادست خدای آن را هیچ حجتی **إِنْ تَتَبَعُونَ إِلَّا الظَّنُّ وَمَا تَهْوَى**
الْأَنْفُسُ: پس روی نمی کنید مگر پنداشت را و آنچه بدان چفسد و دوست
 دارد تهای شما، يعني به هوای تن می پرستید آن را نه به حجت، و گر
يَتَبَعُونَ به یا خوانی خبر بود **وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهَدَى:** بدروستی که آمد
 بدیشان از خدای ایشان راه راست و دین حق و راه نماینده ای چون محمد،
 اگر فرا پذیرند.
 ۲۰ **أَمْ لِلنِّسَانِ مَا تَمَّى:** یا مردم را بود آنچه آرزو خواهد، ای خدایی را به
 آرزوی دل و هوای تن می گیرید لا بل که به حجت باید گرفت و حجت
 خدایی الله را است، چرا؟ زیرا که:

فَلِلَّهِ الْأَخِرَةُ وَالْأُولَى: خدای را است آن جهان و این جهان.
وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي الْآسمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا: بسا فرشته در آسمانها

سؤال : چرا گفت وَمَنْوَةُ الْثَالِثَةِ الْأُخْرَى بعد ما که ثالثه سدیگر باشد و
 یَرْضِى : مَكْرَ از پس آنکه دستوری می دهد خدای آن را که خواهد تا
 شفاعت کند آن را که او خواهد و بپسندد گفتار او را به توحید و ست و
 جماعت. این جواب کافران مکه است که می گفتند ما بت را از بهر آن
 می پرستیم که بر هیئت فرشتگان اند تا روز قیامت ما را شفاعت کنند. در
 این آیت ما را حجت است بر اثبات شفاعت روز قیامت که اگر شفاعت
 نبودی این استشنا درست نیامدی که إِلَّا مِنْ بَعْدِ آنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ
 یَرْضِى . سؤال : چرا گفت وَيَرْضِى بعد ما که آن کس که خدای از او
 راضی بود او را شفاعت چه باید کرد؟ جواب گفته اند این رضا مر شفیع را
 است، یعنی شفاعت نکند مگر آن کس که خدای از او خشنود بود. و
 گفته اند این رضا اقرار آن کس است که اقرار ست و جماعت و توحید
 دارد. ۱۲

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْتُؤْمِنُونَ الْمَلِئَكَةَ تَسْمِيَةً الْأَنْثَى : بدرستی که آن
 کسها که نگرویدند بدان جهان نام می کنند فرشتگان را نام کردن ماده.
 و آن آن بود که مشرکان گفتنی الملائكة بنات الله و آن تسمیت انشی
 چون لات و عزیز و منات است که گفتند لات تأییث الله است و عزیز
 ۱۶ تأییث عزیز است و منات تأییث منان.

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّسِعُونَ إِلَّا الظُّنُنُ وَإِنَّ الظُّنُنَ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا :
 نیست ایشان را بدان هیچ دانش پس روی نمی کنند مگر پنداشتی را
 بدرستی که پنداشت بی نیازی نکند از حق چیزی. سؤال : چرا گویند که
 به قیاس عمل واجب آید بعد ما که خدای گفت وَإِنَّ الظُّنُنَ لَا يُغْنِي مِنَ
 الْحَقِّ شَيْئًا ، نگفت ان القیاس لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؟ جواب گوییم
 مراد از این ظن هوا است، لاجرم حق به هوای تن نتوان دانست، اما به نظر
 واستدلال و قیاس صحیح بتوان دانست

فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّ عَنْ دِيْنِكُنَا : روی بگردان از آن کس که بگشته است از
یاد کرد ما، یعنی از توحید ما و فرمان ما و پند ما وَلَمْ يُرِدِ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا : و
نخواست مگر زندگانی نخستین، یعنی دنیا را بر آخرت و بر حق اختیار
کرد. سؤال : چرا گفت فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّ بعده ما که رسول را که
فرستاد بدان فرستاد تا ایشان را با حق و توحید خواند؟ جواب گوییم معناه
فَاعْرِضْ عنْ مَكَافَاتِهِ وَمَوَالَتِهِ . این سوره مکی است، تا رسول علیه السلام
به مکه بود اذن نبود به مكافایت کفار و نه نیز دوستی داشتن با کافران.

٤ ذِلِّكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ : آن است تمامی رسیدن ایشان از دانش که
می‌گویند الملائكة بنات الله و می‌پندارند که دنیا از آخرت به. سؤال : ای
آن از ایشان خود علم بود تا گفت ذِلِّكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ بعد ما که علم
علی ماهوی بود، پس آن از ایشان جهل بود نه علم. جواب گفته اند مراد از
این علم ظن است، چنانکه شاعر گوید: *وَلَا عِلْمَ إِلَّا حُسْنٌ ظَنٌّ بَغَايِبٌ*. و
گفته اند این بر سبیل انکار است چنانکه کسی دعوی علم کند و خود هیچ
نداند تو گویی دانش تا بدانجا است که هر از بر وانداند، این بر سبیل
انکار باشد نه بر سبیل تحقیق *إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ*
۸ آهندی : بدرستی که خدای تو او است داناتر بدانکه گم شد از راه وی و او
۱۲ است داناتر بدانکه راه یافت، او به داند که کیست سزاوار هدایت و
کیست سزاوار ضلالت.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ : و خدای را است آنچه در آسمانها
و آنچه در زمین است، بر آن سه معنی که جایهای دیگر گفته آمد *لِيَغْرِيَ*
۲۰ آئَذِنَ آسَاوًا بِمَا عَمِلُوا : تا پاداش دهد آن کسها را که بدی کردند بدانچه
کردند *وَيَجْزِيَ آئَذِنَ آخْسَثُوا بِالْحُسْنِيَ* : و پاداش دهد آن کسها را که نیکوی
کردند بدانچه نیکوترين است یعنی بهشت، و گفته اند *بِالْحُسْنِيَ اِيَ*:
با حسانهم.

الَّذِينَ يَعْتَبِرُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ: آن کسها که بیکسو شوند از
گناهان بزرگ، و کبیره الاثم گناه بزرگترین بود و أَلْفَوَاحِشَ: و
زشتکاری. ابن عباس گوید گناه بزرگ چهار است: الاشراك بالله و
الأَمْنِ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ وَالْقَنْوَطِ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَالْأَيَاسِ مِنْ رُوحِ اللَّهِ. و
گفته اند کبائر الاثم آن گناهان بود که بدان حد و نکال واجب آید و
فواحش آن بود که برآن حد و نکال نبود. و گفته اند کبائر الاثم آن
گناهان بود که قبح آن درشرع بود چون زنا وربا وشرب خمر، وفواحش
آن بود که قبح آن هم درعقل بود وهم درشرع چون ظلم و کذب و
خیانت وکفر ونفاق وعقوق والدين إِلَّا اللَّمَّ: مگر گناهی که جز آن
باشد، و گفته اند اللَّمَ الصَّغَایرُ كَالنَّظَرَةُ وَالْفَكْرَةُ وَالْهَفْوَةُ وَ گفته اند اللَّمَ
الخطا والنسيان، و گفته اند اللَّمَ مَا يُلْمَ به الانسان ثم لا يعود اليه. کلبي
گوید إِلَّا اللَّمَ اى: الا ما قد سلف إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ: بدستی که
خدای تو فراخ آمرزش است هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذَا أَنْشَأْتُمْ مِنَ الْأَرْضِ: او داناتر بود
به شما چون می آفرید شما را از زمین دانست که از شما گناه آید وَإِذَا أَنْتُمْ
آجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ: و چون شما کودکان خرد بودید درشکمهای
مادران شما، ای آن وقت که شما را صورت می کرد دانست که از هر کس
چه آید فَلَا تُرْزُكُوا أَنْفُسَكُمْ: مه ستایید تنها شما را، ای: فلا تبروأً انفسکم
مِنَ الذُّنُوبِ وَإِنْتُمْ مُذْنَبُونَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ آتَقَى: او داناتر است بدان کس که
پرهیز گارتر بود.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلََّ: ای دیدی آن را که برگشت از حق و صدقه دادن.
وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدُى: و بداد اند کی و بريده کرد آن را. گفته اند این آیه
در شأن مشرکی آمدست از مشرکان عرب که وی می آمد و بدره ای درم
می آورد نزد رسول تا مسلمان گردد و آن مال بر درویشان نفقه کند،
بوجهل وی را پیش آمد گفت «کجا می شوی؟». گفت «نژدیک محمد

می شوم». گفت «تا چه کنی؟». گفت «تا مسلمان گردم». بوجهل گفت «تا چه بود؟». گفت «تا خدای گناهان مرا بیامرزد و مرا در بهشت کند». بوجهل گفت «نادانی مکن، تو خود رئیسی در میان قوم تو، همی خواهی که خود را از عزّبه ذل آری و برتبع یتیم بوطالب بندی، نگر ۴ این عاربرنپذیری»، وی را از اسلام منع کرد. وی گفت «این مال بگیر به مسکینان مکه رسان که من این را از مال خود بیرون کرده ام»، و بازگشت؛ این آیت در شان وی آمد. کلبی گوید این آیة در شان عثمان بن عفان آمد که وی چون مسلمان گشت مال بسیار بر مسلمانان خرج ۸ کرد و آنکه گفت وَأَغْطِي قَلِيلًا مال دنیا است لکن آن را اندک خواند زیرا که همه دنیا خود قلیل است چنانکه گفت قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ. و آن آن بود که عثمان بن عفان روزی می آمد و شتروواری بار می آورد نزد رسول ۱۲ علیه السلام تا آن را بر درویشان مسلمانان صدقه کند، عبدالله بن سعد بن سرح وی را پیش آمد گفت «کجا می برسی این مال؟». گفت «می برم تا بصدقه بدhem». گفت «تا چه بود؟». گفت «تا کفارت و طهارت گناهان من بود». عبدالله گفت «این اشتر و این بار به من ده تا من همه ۱۶ گناهان که تو کرده ای و خواهی کرد از تو برگیرم و بر پذیرم». عثمان مهار اشتر به دست وی داد، با خانه آمد، بنشست و روزی چند دست از صدقه دادن بداشت، این آیت در شان وی آمد. و گفته اند که این آیت در شان بونخیشة الانصاری آمد که وی روزی اشتر باری خرما می آورد تا بصدقه بدهد، این پسر سعد بن سرح با وی همان معاملت کرد که با ۲۰ عثمان بگفتیم، این آیت آمد.

اعنده علم الغائب فهوي: ای نزديک او است دانش ناپيدايی — يعني دانش لوح محفوظ — تا فرا وی نمایند که گناه وی برگرفتند و وی از گناه برسی گشت.

آمَّا لِمْ يُبَيِّنَ مِمَّا فِي صُحْفِ مُوسَى وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَقَى : يا خبر نکردن او را
بدانچه در صحف موسی است – یعنی در تورات موسی – و صحف
ابراهیم آنکه وفا بجای آورد، در آنچه خدای تعالی او را گفت وَإِذَا بَتَلَى
إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ، آن ده چیز که خدای او را فرمود بجای آورد؛
و گفته اند وفای ابراهیم بجای آوردن شرط دوستی بود.

آلَّا تَرُوا زِرَّةً وَزَرَّا أُخْرَى : که بر نگیرد هیچ برگیرنده ای بار و بزه کس
دیگر. سؤال : چرا گویند که خدای تعالی روز قیامت نیکی خصم با
خصم دهد و بدی و گناه خصم بر خصم نهد بعد ما که خدای گفت آلَّا
تَرُوا زِرَّةً وَزَرَّا أُخْرَى؟ جواب گوییم بلی هیچ کس بار گناه کسی
بخودی خود بر نگیرد، لکن بدی مظلوم بر ظالم نهند، چنانکه هیچ ظالم به
مظالم نیاید لکن او را به مظالم آرند و هیچ ظالم بخودی خود در دونخ
نشود ولکن او را در آرند. سؤال : نه ظلم باشد که بدی مظلوم بر ظالم نهند
و او را بدان عقوبت کنند و او خود آن بدی ناکرده؟ جواب گوییم ظلم
ظالم کرده بود جرم او را بود تا او را مكافات کنند و البادی اظلم، پیغمبر
گفت صلی الله عليه وسلم «هیچ دانید که مفلس از امت کی باشد؟».
یاران گفتند «یا رسول الله، ما مفلس او را دانیم که او را نه درم بود نه
متاع». گفت «لا، مفلس از امت من آنکس بود که به قیامت آید با نماز
وروزه و صدقه بسیار، لکن یکی را بزده بود و یکی را دشنام داده بود و
یکی را مال بستده بود و یکی را بیازرده بود، آنگه نیکی او را فازین
می دهند و فازان می دهند؛ اگر همه نیکیهای وی برسد پیش از آن که
خصمان خشنود شوند، بدیهای خصم بروی نهند پس او را به دونخ
فرستند».

وَأَنْ لَيْسَ لِإِنْسَانٍ إِلَّا مَا سَعَى : و نبود مردم را مگر آنچه کرده بود. سؤال :
چرا گویند که بدی مظلوم بر ظالم نهند بعد ما که خدای تعالی گفت وَ

آن لَيْسَ لِإِنْسَانٍ إِلَّا مَا سَعَى؟ جواب گوییم بظاهر این آیت نتوان گرفت، زیرا که از ظاهراً این آیت واجب آید که مردم را سمع و بصر نبود و قدرت و حیات نبود زیرا که وی از این هیچیز نکردست و هیچ کاری نکردست که این نعمت وی را واجب شدی و ما دانیم که چنین نیست،
 ۴ پس معنی آیت آن است که وَأَنَّ لِيْسَ لِإِنْسَانٍ عَلَى سَبِيلِ الْوَجُوبِ إِلَّا مَا سَعَى. ما را در این آیت حجت است بر آنکه اطفال کافران کافر نباشند به کفر مادر و پدر و جاوید بازیشان به دوزخ نباشند. سؤال: اگر اطفال
 ۸ کافران کافر نیستند به کفر مادر و پدر پس چرا ایشان را بگذارید به مادران و پدران تا ایشان را شریعت کفر می تعلیم کنند و چرا می روای بود دفن ایشان در مقابر کفار؟ جواب گوییم از برای عهدی که میان مصطفی بودست علیه السلام و کافران. سؤال: چرا اگر اطفال کافران چون
 ۱۲ مسلمانانند چون به بلوغ رسند و کافر شوند بر ایشان احکام مرتدان نرانید؟ جواب گوییم احکام مرتدان بر آن کافری باید راند که کفر آرد پس از ایمانی که بدان ایمان داخل بود در احکام مؤمنان، نبینی که اگر کافری در دار کفر ایمان آرد بعد از آن مرتد گردد آنگه مسلمانان دست یاوند بر
 ۱۶ ایشان، بر آن مرتد احکام مرتدان نرانند زیرا که وی بدان ایمان داخل نبود در احکام مؤمنان؛ همچنین اطفال کافران هر چند مؤمنند بدان ایمان ایشان داخل نیستند در احکام مؤمنان، زانست که چون به بلوغ رسند کافر شوند بر ایشان احکام مرتدان نرانند.

۲۰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سُوقٌ يُرُى: و کردار مردم زود بود که بیینند و فرا وی نمایند؛ چنانکه جای دیگر گفت فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ. در این آیت ما را حجت است بر آنکه افعال بندگان مکلف باقی است تا آن را روز قیامت بازبینند.

ثُمَّ يُبَخِّرُهُ الْعَذَابُ الْأَوْفَى: پس پاداش دهنده اورا بر آن کردار پاداش

تمامترین.

وَأَنَّ إِلَيْ رَبِّكَ الْمُنْتَهِيُّ : بدرستی که با خدای تو است باز رسیدن و بر خدای تو است تمامی پاداش دادن **وَأَنَّهُ هُوَ أَصْحَاحُكَ وَأَنْكِي :** بدرستی که او است که او بخنداند و بگریاند. گفته اند **أَصْحَاحُكَ أَهْلُ الْجَنَّةِ** فی الجنة و **أَبْكِي أَهْلَ النَّارِ فِي النَّارِ**. و گفته اند **أَصْحَاحُ الْوَالِدِينَ بِالْوَلَدِ وَأَبْكِي الْوَلَدِ فِي الْوِلَادَةِ**. و گفته اند **أَصْحَاحُ الْأَرْضِ بِالْبَنَاتِ وَأَبْكِي السَّحَابِ بِالْمَطَرِ**. **مُحَمَّدٌ هِيَصِمْ** گفتی رحمه الله: مراد از این صبح و بکا است بحقیقت که خنده و گریه از عجایب صنع خدای است عزوجل، هر دو بظاهر به یکدیگر سخت ماننده اند لکن در معنی دور، یکی دلیل غایت فرح کند و دیگر دلیل غایت طرح کند.

وَأَنَّهُ هُوَ أَقَاتَ وَأَخْيَا : و او است که بسیراند و زنده کند. گفته اند آمات الآباء والآمهات وأحیا البنین والبنات. و گفته اند آمات عند الاجل و أحیا عندبعث. و گفته اند آمات الأرض عند الخريف واحیا عند الربيع. و گفته اند آمات قلب الكافر بالنكارة واحیا قلب المؤمن بالمعرفة. **وَأَنَّهُ خَلَقَ الْرُّجُونَ إِلَذَكَرَ وَالْأَنْثَى مِنْ نُطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى :** و او است که بیافرید دوگونه نر و ماده را از آب پشت چون بیوکنند آن را. و گفته اند **تُمْنَى :** چون اندازه کنند آن را مردمی.

وَأَنَّ عَلَيْهِ الْنَّشَاءُ الْأُخْرَى : و بر او است آفریدن دیگر، یعنی زنده کردن آن از پس مرگ. دیگر بار آفریدن از اول بار صورت کردن عجیتر نیست زیرا که اول او قطره‌ای آب بودست و دیگر بار خاک شد و از آب صورت کردن عجیتر از آنکه از خاک.

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنِيٌّ وَأَقْنَى : و او است که او توانگری دهد و درویشی دهد. گفته اند **أَغْنَى** توانگری دهد و **أَقْنَى** قنیت دهد یعنی مال اصلی دهد چون ضیاع و مستغل و جز آن. و گفته اند معناه: **أَغْنَى وَأَقْنَى** یکی را توانگری

مال دهد و یکی را توانگری خرسندی.

وَآتَهُ هُورَبْ آلِشَغْرِيٌّ: و او است که او خداوند شعری است. و شعری ستاره‌ای است که از پس جوزا رود، گروهی از عرب آن را پرستیدندی،
۴ خدای تعالی گفت خدای آن است که خداوند شعری است.

وَآتَهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ: و او است که هلاک کرد عادیان اول را. و
ایشان قوم هود بودند، ایشان را عاد اولی خواند زیرا که ایشان اول گروه
بودند از خلق خدای که از حد درگذشتند در فسق و در مال و در قوت و در
۸ عمر و در کالبد. و گفته اند ایشان را عاد اولی از بهر آن خواندند که از
نسل ایشان قومی دیگر بودند چون قوم معاویة بن بکر که به کنار حرم
بودندی، هم کافر بودند لکن بدان متمردی نبودند که قوم هود بودند؛ این
قوم را عاد اخْرَى گفتند و قوم هود را عاد اولی گفتندی، و ایشان سخترین
خلق بودند. چون ایشان را هلاک کردند دیگران را چه خطر باشد.
۱۲

وَئُمُودٌ فَمَا آتَقُيٌّ: و قوم صالح را هم وانگذاشت و هلاک کرد.
وَقَوْمٌ نُوحٌ مِنْ قَبْلٍ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمٌ وَأَظْفَغُيٌّ: و قوم نوح را از پیش هلاک
کرد که ایشان بودند ستمکارتر و از حد درگذرنده‌تر که هیچ قوم بر پیغمبران
۱۶ چندان ستم نکردند که ایشان بر نوح کردند علیه السلام.

وَالْمُؤْنِفَكَةَ أَهْوَىٰ: و آن شهرهای درگردیده را فربد یعنی شهرهای لوط
را به آب سیاه.

فَغَشِيَهَا مَا غَشَّىٰ: پس بر پوشانید بر آن آنچه بر پوشانید، یعنی آب سیاه.
۲۰ فَبِأَيِّ الِّاءِ رَبِّكَ تَشَمَّرَىٰ: کدام نعمت از نعمتهای خدای تو می انکار
کنی و در کدام نیکو داشت خدای تو می به شک شوی که آن نه از خدای
است. سؤال: چه جای ذکر نعمت است در این موضع بعد ما که همه
عذاب و عقوبت یاد کرد تا می گوید فَبِأَيِّ الِّاءِ رَبِّكَ تَشَمَّرَىٰ؟ جواب
گوییم معناه: ای آنکه به حال ایشان عبرت نگیری و هر چه بتزمی کنی و

خدای تعالی عذاب تأخیر می کند به چه چیز غرّه می شوی و در غلط می افتد تا آلاء خدای را به تأخیر عذاب می انکار کنی.

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ الْأَنْذِيرِ الْأُولَى : این رسول یعنی محمد بیم کننده ای است از بیم کنندگان اول و این قرآن بیم کردنی است از بیم کردنهای اول. و گفته اند معناه: این خبر که برخواندیم از گذشتگان بیم کننده ای است از مثل حال ایشان.

آَرِقَتِ الْأَرْفَةِ، ای: قربت القيامة: نزدیک آمد آن قیامت نزدیک.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ أَكْلِهِ كَاشِفَةٌ: نیست آن را جز خدای پدیدآرنده ای.

گفته اند معناه: نیست آن را جز خدای باپس برزنده ای و باپس دارنده ای.

أَقِمْنَ هَذَا الْحَدِيثَ تَفْجِبُونَ وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ: ای از این سخن – یعنی از این قرآن – شگفتی می کنید – ای انکار می کنید – و خندستانی می کنید و می بنگرید. و گفته اند **تَعْجَبُونَ** ای: از نظم و فصاحت این قرآن شگفتی می کنید **وَتَضْحَكُونَ**: و از وعده این می بخندید **وَلَا تَبْكُونَ**: و از وعید آن بنگرید و شما سزاوار این وعیداید. حسن بصری **گَوِيدَ وَاللهُ مَا فِي هَذِهِ الْآيَةِ إِلَّا الْأَمْرُ بِالْبَكَاءِ**.

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ، ای: لا هون معرضون: و شما روی از این قرآن بگردانیده اید. گفته اند **سَامِدُونَ** ای: مغتون، در برابر این قرآن سرود می گویید. و گفته اند **سَامِدُونَ** ای: ساكتون، شما خاموش می باشید آنجا که قرآن می خوانند که هیچ اثر بر شما پدید نیاید

فَاسْجُدُوا لِلَّهِ، ای: فاخضعوا لله بالتوحید: گردن نهید خدای را به اسلام و آعبدوا: و به یگانگی پرستید او را. گفته اند این امر است به سجدۀ تلاوت؛ و چهارده جای در قرآن سجدۀ تلاوت است، چهار از آن عزایم است: در الم تنزیل و در حم السجده و در این سوره و در اقراء.

خبر است از رسول صلی الله علیه و سلم که وی گفت هر که سورة القمر برخواند چون از گور برخیزد سپیدروی خیزد روی تابان چون ماه شب چهارده بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِفْتَرَاتِيَّةُ الْشَّاعِةُ: نزدیک آمد آن قیامت نزدیک. آن روز را ساعت خواند از نزدیکی که آن است چنانستی که میان بند و میان آن روز ساعتی بیش نیستی و آتشَ القَمَرِ: و بشکافت ماه. عبد الله بن مسعود گوید شکافتن ماه آن بود که شبانگاهی رسول علیه السلام مرا گفت روتا به ۴ بطحاء مکه رویم که قریش آنجا اند تا ایشان را به اسلام خوانیم. بوجهل با گروهی بر سر آن بالا بودند، رسول علیه السلام فازیشان گفت «پیغامی دارم به شما از خدای». گفتند «چیست؟». گفت «بگویید لا اله الا الله تا از دوزخ برهید». بوجهل گفت «تا کی از این دعوی باطل تویا محمد، ۸ چه حجت داری بر رسولی خویش». رسول علیه السلام گفت «چه حجت خواهی؟». گفت «آن خواهم که آن ماه را در آسمان به دونیم کنی»، و در آن وقت ماه بر می آمد، شب چهارده بود. مصطفی صلی الله علیه وسلم ۱۲ به انگشت اشارت کرد گفت: ایها القمر اتفلق باذن الله. ماه به دونیم شد یک نیمه بایستاد و دیگر نیمه برآمد، چنانکه ما کوه حررا در میان دو نیمه ماه بدیدیم. ایشان بتعجب می نگرستند آنگه گفتند «یا محمد، اکنون

فراهم آر». رسول علیه السلام به انگشت اشارت کرد سوی ماه گفت: ایها القمر التیم باذن الله. ماه فراهم آمد. ایشان گفتند «احسنست یا محمد، تا اکنون بظن می‌گفتیم که تو جادوی اکنون بعین اليقین بدانستیم که تو نهمار جادوی که جادویت تا به آسمان بمی‌رسد». خدای تعالی این آیت و گفته‌اند این انشقاق قمر در قیامت باشد که ماه بشکافد و تاریک گردد و فرو ایستد، آنگه آفتاب را و ماه را هر دو به دریا افکنند.

سؤال: اگر این انشقاق قمر بودست چنین که می‌گویند، پس چرا خلق جهان را از آن خبر نیست و بتواتر نقل نکردن و معلوم است که چنین حادثه‌ای افتاد در جهان برآحاد بنماید. جواب گوییم خدای تعالی خواست که انشقاق قمر معجزه مصطفی باشد و نخواست که اهل همه جهان را بر آن مطلع گرداشد که اگر بدیدندی گفتندی: سبب آن از افلاک چنین و چنین بودست آن نه معجزه محمد است و نه به اشاره وی بشکافت. آن را همی خاص بدان گروه نمود که درخواستند از محمد علیه السلام تا معجزه وی بود برایشان، زانست که نقل آن متواتر نگشت. و گفته‌اند نقل آن متواتر است و از این ظاهرتر کدام بود که نص قرآن بدان ناطق باشد و نیز خدای تعالی از پس این آیت بگفت وَإِنْ يَرَوْا آیةً يُغَرِّضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌ، اگر این انشقاق قمر در قیامت باشد کس از آن انکار نکرده و آن را سحر مستمر نخواندی، چنانکه گفت:

وَإِنْ يَرَوْا آیةً يُغَرِّضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌ: وَأَكْرَبَيْتَنِي نَشَانِي چنانکه پدید آمد روی بگردانند از حق و گویند که این جادوی است قوی و دائم. و گفته‌اند سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌ ای: گذران، که این جادوی است او را بقا نباشد. در این آیات ما را حجت است بر آنکه انشقاق قمر آن است که در وقت مصطفی بودست، زیرا که خدای تعالی این را به لفظ ماضی یاد کرد و نیز خبر کرد که کافران آن را سحر خوانند و این جز بر ماضی حمل نتوان

کرد.

وَكَذَبُوا وَأَتَيْعُوا أَهْرَاءَهُمْ: وبدروغ داشتند حق را وپس روی کردند کام و هوای ایشان را وَكُلُّ أَفْرِمُسْتَقِرٌ: وهر کاری که محمد از آن خبر می‌کند همه بودنی است. محمد هیصم گفتی خدای تعالی صدق خبر را مُستقر ۴ خواند زیرا که خبر تا صدق آن پدید نیاید در دل سامع متعدد بود، چون صدق آن پدید آید قرار گیرد و دل در آن ساکن گردد.
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ أَلَانِبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ: بدرستی که آمد بدیشان از خبرها آنچه در آن باز استادن است از باطل. ۸

حِكْمَةُ بِالْيُغَةِ قَمَا ثُغِنِيَ الْثُدُرُ: این قرآن سخنی است درست و پندی است تمام چه بی نیازی کند – بل که بی نیازی نکند – بیم کندگان و بیم کردن از آن کس که بنگرود. سؤال: چرا قرآن را حکمت خواند بعد ما که حکمت صفت حکیم بود و قرآن قول خدای است عزوجل نه صفت او؟ جواب گفته اند معناه: حکمت تمام است خدای را عزوجل در امهال کافران که همی واگذارد ایشان را تا کیل ایشان پُر گردد، پند ایشان را سود ندارد لکن پند می‌باید داد الزام حاجت را. گفته اند مراد از این حکمت قرآن است، لکن آن را حکمت خواند زیرا که سخنی است موافق حکمت و قولی را که موافق حکمت بود آن را حکمت گویند. ۱۲

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الَّذِاعِ إِلَى شَنِئُونَكُرِ: روی بگردان از مكافات ایشان و چشم می‌دار آن روز را که بخواند خواننده قیامت سوی چیزی هول و صعب، یعنی سؤال و حساب قیامت و عذاب و عقوبت. سؤال: چه معنی بود در تولی رسول از ایشان یَوْمَ يَدْعُ الَّذِاعِ؟ جواب گفته اند معناه: آعرض عن مكافاتهم و انتظر يوم یدع الداع، چشم می‌دار مكافات ایشان را آن روز که داعی قیامت ایشان را به حشرگاه خواند، و گفته اند يوم یدع الداع متصل است به ماتآخر. ۲۰

خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ: آرامیده بود چشمهاي ايشان و حيران گشته. سؤال: چرا خُشَّعًا به نصب کرد نه به رفع، بعد ما که صفت ابصار است و ابصار به رفع است؟ جواب گويم خُشَّعًا فعلی است مقدم بر اسم، معناه: تخشع ابصارهم، چنانکه لِأَهِيَّةً قُلُوبُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنْتَشِرٌ: بیرون می آیند از گورها گویی که ملخ اند پراکنده. و آن آن وقت باشد که خلق را برانگیزنند بهم درمی شوند چون ملخ.

مُهْطِعِينَ إِلَى الَّذِاعَ: شتابنده باشند بسوی داعی قیامت یقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا
یوْمَ عَسِيرٌ: گويند کافران که اين است روزی دشخوار.

كَدَّبْتُ قَبْلَهُمْ قَوْمً نُوحٍ: بدروغ داشتنده پيش از قوم تويا محمد قوم نوح را و توحيد را فَكَدَّبُوا عَبْدَنَا: بدروغ داشتنده بندۀ ما را نوح عليه السلام. سؤال: چه فايده بود در تكرار فَكَدَّبُوا عَبْدَنَا بعد ما که از پيش بگفت که كَدَّبْتُ قَبْلَهُمْ قَوْمً نُوحٍ؟ جواب گويم اول تکذيب ايشان توحيد را بود، ديگر نوح را، و گفته اند اول تکذيب حق را بود و دوم تکذيب نوح را عليه السلام و قالوا مَنْجُونُ: و گفتند ديوانه است نوح. و نوح را عليه السلام ديوانه از آن گفتند که زن نوح مر ايشان را گفتی که «وی ديوانه است، نداند که چه می گويد»؛ پنداشتی که آن کاري است که بجاي نوح می کند که غوغاء را بدان می باز دارد تا او را نزنند. همي آن سخن ازوی فرا گرفتند، او را يکسر ديوانه نام کردن و آزدِجر: و باز زندن او را از حق گفتن.

فَدَعَارَيَهُ آتَى مَغْلُوبَ فَانْتَصِرِ: بخواند خدای خود را که من درمانده ام دستم گير. وی تنگ دلی در همه عمر آن روز کرد که سنگ به روی او زندن و خون به روی او فرو دوید بیهوش بیفتاد، چون با هوش آمد گفت: يا رب فريادم رس.

فَفَتَّخْتَا آبَوَاتَ الْسَّمَاءِ بِمَاءٍ مُّنْهَمِرٍ: گشاده کردیم ما درهای آسمان را به آب بسيار فرو آينده. سؤال: چرا فاء تعقيب درآورد میان دعاء نوح و میان

طوفان بعد ما که فاء تعقیب تردیف واجب کند و میان دعاء نوح و طوفان چهل سال در میان بود تا جبرئیل تخم نوز آورد و نوح بکارید و فا رسید. جواب گفته اند نوح علیه السلام این دعا آن روز کرد که عذاب نزدیک آمد. و گفته اند فاء تعقیب نه همه تعقیب را بود باشد که بدان تقلیل تراخی خواهند چنانکه **أُغْرِقُوا فَإِذْخَلُوا نَارًا، ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَفْبَرَهُ**، مراد از این فا تقلیل تراخی است.

وَفَجَرْنَا لِلأَرْضَ عَيْنَوْنًا فَالْتَّقَى الْمَاءُ عَلَى أَفْرِقَدْ قُدَرَ: گشاده کردیم زمین را و روان کردیم چشمها فاهم آمد آب آسمان و آب زمین به فرمان و بر حدى که اندازه کرده بودند، که هر کوه که آن بلندتر چهل ارش آب از سر آن برگذشت. سؤال: چرا نگفت فال تقی الماءان بعد ما که مراد از آن آب آسمان و آب زمین است و نیز التقامیان دو چیز باشد، پس چرا گفت فال تقی الماء؟ جواب گفته اند مراد از این ماء جنس است، و گفته اند مراد از این آب زمین است خاصه که فا آب آسمان رسید، چنانکه ابن عباس گفت که: آن روز آب زمین چنان برآمد بسوی آسمان که اگر آب آسمان پیش آن بازنیامدی آب زمین تا به آسمان برسیدی؛ و آب آسمان چنان به نهیب آمد که اگر آب زمین پیش وی بازنشدی، آب آسمان همه زمین را ویران کرده.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ الْلَوْحِ وَذُسِرِ: وَبِرْدَاشْتِيمْ نوح را در آن کشته که خداوند تختها بود و رستهای زفت. و گفته اند دُسُر مسامیر آن کشته بود از چوب چnar، و گفته اند از چوب نوز بود، چهارصد ارش درازنای آن، سیصد ارش بالای آن، هشتاد ارش پهنای آن، سه پوشش: در زیرین چهار پایان، در میان وحوش، و در زیرین آدمیان همه بقیر بکرده.

تَخْرِي بِأَغْيِيْتَنا: می رفت به دیدار ما. دهم روز ماه رجب بود که در کشته نشستند و فرا رفتن آمد، روز عاشورا بود که بر جودی فرو آمد، جمله

شش ماه جَرَأَةً لِمَنْ كَانَ كُفِيرًا: پاداشتی بود مرآن را که بودند ناسپاس و انکار می‌کردند، یعنی نوح را علیه السلام.

وَلَقَدْ تَرْكُنَا هَا آيَةً: بدرستی که بازگذاشتیم آن را نشانی. و آن آن بود که از تختهای آن یکی باقی مانده بود تا آنگاه که از اوایل این امت آن است که بر بدیدند بر جودی. و گفته اند این بازگذاشت نشان کشته آن است که بر مثال آن کشتهایها کردند در دریاها، و قصه آن طوفان نوح در سوره هود علیه السلام گفته آمد فَهَلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ: هست هیچ خواننده‌ای و یادگیرنده‌ای و پند پذیرنده‌ای و پند دهنده‌ای و پند گیرنده‌ای بدین قرآن.

فَكَيْفَتَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ: چگونه بود عذاب من ایشان را و تهدید من آن کسها را که بیم کردند ایشان را رسولان و ایشان بترسیدند و بنگرویدند.

وَلَقَدْ يَسَرَنَا الْقُرْآنَ لِلذَّكْرِ: و بدرستی که ما آسان گردانیدیم قرآن مر خواندن را و مر یاد گرفتن را و پند دادن و پند پذیرفتن را فَهَلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ: هست هیچ خواننده‌ای و یادگیرنده و پند پذیرنده و پند دهنده‌ای و نظر و استدلال کننده بدین قرآن.

كَذَبْتُ عَادًا: بدروغ داشتند عادیان یعنی قوم هود هود را و حق را. و بگفتم که آن قوم را چرا عادیان گفتند، و ایشان به حضرموت بودندی و همه مشرک و بت پرست بودند. هود علیه السلام ایشان را با توحید خواند، ابا کردند. خدای تعالی باران از ایشان باز گرفت سه سال، ایشان درمانندند، هفتاد مرد را به مکه فرستادند تا دعا کنند و باران خواهند. آن وفد نزد معاویه بن بکر فرو آمدند، و قصه ایشان در سوره الاحقاف گفته آمد فَكَيْفَتَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ: چگونه بود عذاب من و تهدید من آن کسها را که بیم کردند ایشان را رسولان و بنگرویدند.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسِيْ مُشَيْرٍ: ما بفرستادیم بر ایشان بادی سرد و سخت با هرست و حرست در روزی شوم دائم بر ایشان،

و آن آخر چهارشنبه ماه شوال بود تا دیگر چهارشنبه شبانگاه.

٤ **تَنْزِيعُ الْنَّاسَ كَانُوهُمْ أَعْجَازُ نَحْلٍ مُنْقَعِرٍ:** بر می کند آن مردمان را گفتی که ایشان بُنهای خرما بنان اندی از بیخ برکنده. سؤال : چرا نگفت آعجاز نخل منقعره به تأثیث بعد ما که مُنْقَعِر صفت آعجاز است و آعجاز مؤثر است؟ جواب گوییم این مُنْقَعِر صفت نخل است و لفظ نخل مذکور است، و گفته اند مُنْقَعِر گفت از بهر فواصل آیات را که فواصل آیات این سوره همه بر این وزن است.

٨ **فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَرْتَا الْقُرْآنَ لِلَّذِكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِّرٍ،** تفسیر این گفته آمد.

١٢ **كَذَّبَتْ ثَمُودٌ بِالنَّذْرِ:** بدروغ داشتنند قوم صالح و رسولان بیم کننده را. گفته اند ثمود نام پدر ایشان بود، ایشان را به وی باز خواندنندی؛ و گفته اند ایشان را ثمود خواند یشمد مائهم، و ثمد آب اندک باشد؛ و رسول ایشان صالح بود و لکن خدای تعالیٰ نُذر گفت زیرا که هر که یک رسول را تکذیب کرد همه رسولان را تکذیب کرده بود در توحید. و صالح مردی بود که همه عمر پای بر هنر رفتی و گلیم پوشیدی، هرگز در نهفت ننشستی، چون قوم وی هلاک شدند وی به مکه شد و مجاور می بود تا بُمرد.

٢٠ **فَقَالُوا أَبَشَرَاً مِنَا وَاحِدًا تَنْبِعَةً إِنَّا إِذَا لَفِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ:** گفتند ای ما آدمی را از ما یک تن پس روی کنیم او را بدرستی که ما آنگاه در گمراهی و دیوانگی باشیم، و گفته اند سُعْر جمع سعیر است ای: آنگه ما بسوخته باشیم.

إِنَّ الْقِيَّـةَ الَّذِـكْرُ عَلَيْـهِ مِنْ بَيْـنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّـابٌ أَشِـرُّ: ای همی راست بروی فرو آوردند وحی از میان ما بل که او دروغ زنی است دنه گرفته.
سَيَغْلَمُونَ غَدَـاً آلـكَذَّـابُ الـأَشِـرُّ: زودا که بدانند فردا که کیست دروغ زن دنه گرفته.

۴ **إِنَّا مُرْسِلُوا آلَّا نَاقَةٍ فِتْنَةً لَهُمْ**: ما ایم فرستنده آن ناقه و پدیدآرنده آن ماده شتر از سنگ خاره — آزمونی مرایشان را. و آن ماده شتری بود سیاه و بزرگ، ازیک پهلوی اوتا به دیگری صد و بیست و دوازش سهمگین چنانکه هیچ چهار پای زهره نداشتی که دروی نگرستی؛ و قصه ناقه صالح و پدید آمدن آن و کشتن آن در سوره الاعراف در قصه صالح گفته آمد **فَاتَقْنِهُمْ وَأَضْطَبِرُهُمْ**: نگه می کن یا صالح بدیشان تا چه کنند و صبر می کن تا هر چه بتوانند کرد بکنند.

۸ **وَتَبِعُهُمْ آنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرِبٍ مُخْتَصَرٌ**: و بیا گاهان ایشان را که آن آب ببخشش است میان ایشان و میان ناقه هر نوبت آ بشخوری حاضر آمده باشد، یک روز ایشان را و یک روز ناقه را.
 ۱۲ **فَتَادُوا صَاحِبَهِمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرُ**: آواز دادند یار ایشان را — یعنی قدار بن سالف را تا سلاح برگرفت و ناقه را پی کرد و بکشت، چنانکه در هذه ناقه الله بگفته آمد.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ، تفسیر این نبشه آمدست.

۱۶ **إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْنَحَةً وَاحِدَةً**: ما بفرستادیم برایشان یک بانگ. و آن آن بود که فرشته ای بیامد و بانگ برایشان زد، بر جای همه خشک بمردند **فَكَاثُوا كَهْشِيمُ الْمُخْتَظِرِ**: گشتند چون کوفتی شبانگاهی. و اگر مُختَظَر به فتح ظا خوانی چون فرو شکسته شبگاه کرده؛ و آن برگ آن شاخها بود که حظیره کنند، روزگار برآید فرو ریزد، چهار پای آن را زیر پای آرد و خرد و مُرد کند. **مُخْتَظَر** به کسر ظا دو چیز بود: شبگاه بود و شبیگاهی بود.

۲۰ **وَلَقَدْ يَسَرَنَا آلَّفُرَانَ لِلَّذِي كُرْفَهَلْ مِنْ مُدَّ كِيرِ**، تفسیر این نبشه آمدست.
 کَدَّبَتْ قَوْمٌ لُوطٌ بِالثُّدُرِ: بدروغ داشتند قوم لوط بیس کنندگان را، ای: لوط را. و لوط برادرزاده ابراهیم بود، لوط بن هارن بن آزر، و قوم وی اهل

پنج شهر بودند: سدوم و دادوما و صبوایم و عمورا و صغیر، و در صغر لواطه نکردنی و در آن دیگر شهرها لواطه پیشه داشتندی — و سبب لواطه ایشان در سوره الاعراف در قصه لوط نبسته آمد — و هلاکت ایشان آنگه بود که زمین و آسمان به خدای بنالیدند از فعل بد ایشان. خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد تا پری به زمین فروبرد، آن شهرها را از بیخ برکند و بر هوا بُرد تا نزدیک آسمان، آنگه درگردانید و به آب سیه فروبرد و بر ایشان سنگ پارانید.

۸ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا أَنْ لُوِظَ نَجَيْنَاهُمْ بِسَحِيرٍ: ما بفرستادیم بر ایشان سنگ بارانی مگر لوط و دختران وی برها نیدیم ایشان را سحرگاهان، نِفَمَةً مِنْ عِنْدِنَا: نیکوداشتی بود از نزد ما لوط را کذلک نَغْزِی مَنْ شَكَرْ: چنان پاداش دهیم آن کس را که شکر کرد.

۱۲ وَلَقَدْ آنَدَرَهُمْ بَظْلَشَتَا فَمَازَرُوا بِالثُّدُرِ: بدرستی که بیم کرده بود ایشان را لوط از سخت گرفتن ما بشک شدند در تهدید ما و رسولان ما و انکار کردند آن را.

۱۶ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ ضَيْفِهِ فَظَمَسْتَا أَعْيُنَهُمْ فَدُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ: بدرستی که درخواستند مهمانان لوط را ازوی بمحودیم ما چشمهای ایشان را گفتیم بچشید عذاب مرا و بیم کردن مرا.

۲۰ وَلَقَدْ صَبَّحُهُمْ بُكْرَةً عَذَابِ مُسْتَقِرٌ: بدرستی که با مداد گرفت ایشان را بامدادی عذابی دائم.

۲۰ فَدُوقُوا عَذَابِي وَنُذُرِ وَلَقَدْ يَسَرَنَا آلُّقُرْآنَ لِلَّهِ كِرْفَهْلَ مِنْ مُدَّكِرِ: تفسیر این گفته آمد.

وَلَقَدْ جَاءَ أَلَّا فِرْعَوْنَ آلَّثُدُرِ: بدرستی که آمد به قوم فرعون بیم کنندگان، چون موسی و هارون. سؤال: چرا موسی و هارون را نُذُر گفت و نُذُر جمع است و ایشان دو تن بیش نبودند؟ جواب گفته اند این نُذُر به معنی انذار

است، و گفته اند اقل جمع دو است، و گفته اند مراد از این نذر موسی و هارون و جبرئیل بودند.

کَذَّبُوا يَا يَأٰتِنَا كُلِّهَا فَآخِذُنَاهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُفْتَدِرٍ: بدروغ داشتند نشانهای ما را همه — آن نه معجزه بود که موسی را بود علیه السلام — بگرفتیم ایشان را گرفتني کينه کش کامکار.

۴
آكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي آلِرَبِّ: ای کافران عصر شما به اند از ایشان تان — یعنی از کافران گذشته — یا هست شما را بیزاری از عذاب درنبشتها، یعنی در لوح محفوظ.

۸
آمِ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُشْتَصِرٌ: یا می گویند ما خود گروهی ایم خویشن نگاهدارنده از عذاب و کین کشند از هر که قصد ما کند.

۱۲
سَيْهَرُمُ الْجَمْعُ وَيُؤْلُونَ الَّذِبْرُ: زودا که بشکنند آن گروه را و پشت بگردانند به هزیمت، چون روز بدر؛ و آن خود چیست در جنب آن عذاب که ایشان را بود روز قیامت.

۱۶
بَلِ الْسَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَى وَأَمْرُ: بیک قیامت است و عده گاه ایشان و قیامت صعب تر و تلخ تر و عذاب آن سخت تر.

کی بود ایشان را آن عذاب دوزخ؟
۲۰
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْيٍ: بدرستی که بد کاران — یعنی کافران — در گمراهی اند و دیوانگی، ای دربی خردی اند که هیچ گونه خرد را متابعت نکنند. و گفته اند معناه: فی ضلالٍ فی الدُّنْيَا و سُعِيرٍ فی العَقبَیْ.

یَوْمَ يُسَحَّبُونَ فِي الْأَنَارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ: آن روز که می کشند ایشان را در آتش بر رویهای ایشان. و آن آن بود که ایشان را در دونخ بر رویها می کشند از جحیم به حمیم و از حمیم به جهنم، چنانکه گفت يَطْلُقُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنِ. واللَّهِ كَه اگر آن بر روی کشیدن بر روضه بودی هم دشوار بودی، پس چگونه بود که بر آتش بود ذوقوا قسّ سفر، ای: حرقة سفر: ایشان

را گویند بچشید سوختن این سقر آتش سوزنده. سقر نام چهارم در کت دوزخ است، و نیز همه دوزخ را سقر خواند زیرا که دوزخ سوزنده است و معنی سقر سوزنده بود.

- ۴ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدْرٍ: بدرستی که ما هر چه بیافریدیم از عذاب دوزخ باندازه آفریدیم، یعنی فاخورد قدرت و هیبت خود آفریدیم نه فاخورد ضعف و حقارت بندۀ. و گفته اند معناه: بچشید سوختن سقر زیرا که ما هر چه در دنیا بود بیافریده بودیم به قضا و قدر و شما قضا و قدر را انکار می‌کردی. چون بر این قول رانی این صفت قدریان بود که ایشان قضا و تقدير ۸ خدا را انکار کنند تا در سقر گرفتار آیند. سؤال: چرا گفت خلقناه بقدر بعد ما که خلق چیزها از خدای به قدرت وی باشد نه به تقدير، زیرا که اگر به تقدير بودی آن تقدير را تقدير دیگر بایستی تا سخن بی کناره شدی. جواب گفته اند خلقناه بقدر این ها صلة است و این با به معنی علی است ۱۲ ای: انا کل شی خلقناه علی قدر، هر چه آفریدیم فراخورد آفریدیم. و گفته اند در این ضمیر است معناه: انا کل شی خلقناه و قدرناه بقدر. و گفته اند مراد از این کل شی افعال بندگان است ای قدرناها بتقدیر، در این ما را حجت است بر آنکه افعال بندگان مخلوق است به خلق تقدير و ۱۶ تيسير.

- وَمَا أَفْرَنَا إِلَّا وَاحِدَةً: ونباشد فرمان ما — به بودن قیامت — مگر یک فرمان، به کن: قیگون؛ و گفته اند مراد از این امر است به عذاب گلنجه بالبصر: چون چشم زدنی. و فرمان خدای به عذاب و به بودن قیامت زودتر از چشم زدنی بود، ولکن آن را بدان ماننده کرد زیرا وهم ما فا کمترین آن نرسد.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاءَ عَكْمٌ: بدرستی که ما هلاک کردیم مانندگان شما را، چون کافران گذشته. در این آیت ما را حجت است بر آنکه شیعت

اهل بیت رسول آن گروه باشند که بر سیرت ایشان روند نه گروهی که به دعوی تولی بدیشان دارند فَهُلْ مِنْ مُّدَّكِرٍ: هست هیچ پندگیرنده و عبرت گیرنده به حال ایشان.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعْلُوهُ فِي الْرُّبُرٍ: و هر چه کردند و می‌کنند همه نبشه است در نبشه است. گفته اند این زُبُر لوح محفوظ است، و گفته اند زُبُر نامهای بندگان است و گفته اند سه نسخت است: یکی لوح محفوظ، و دیگر روزنامه کردار بندگان است، سدیگر آن نسخت که نزد خدای است چنانکه گفت إِنَّا كُنَّا نَسْتَشْسِحُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. در این آیت ماراجحت است بر آن گروه که ایشان گویند قرآن در لوح محفوظ است از آنکه خدای تعالی گفت بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَخْفُوظٍ، ما ایشان را گوییم اگر برای آنکه خدای گفت بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ واجب آید تا قرآن در لوح محفوظ بود پس گوییم اینجا که گفت وَكُلُّ شَيْءٍ فَعْلُوهُ فِي الْرُّبُرٍ واجب آید تا کردار بندگان در زبر بود. اگر گویند معناه مکتوب فی الزُّبُر کردار به فاعل قایم بود ولکن در لوح نبشه بود، گوییم همچنین قرآن به خدای قایم بود ولکن در لوح نبشه بود و در دلها دانسته و به زبانها خوانده، سخن خدای عزوجل قایم بدو.

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُشَطَّرٌ: و هر خُردی و بزرگی از کردار بندگان و جز آن همه نبشه است در لوح محفوظ.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ: بدروستی که پرهیزگاران در بوستانها و جویهای روان باشند. سؤال: چرا گفت فی جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ بعد ما که ایشان در آب نباشند؟ جواب گوییم معناه: در جایهای خوش باشند که آنجا آبهای روان باشد. و گفته اند فی نَهَرٍ ای: فی سعة مِن العيش، و نَهَر سعت بود در لغت گویند انهرت الشئ اذا وسعته.

فِي مَقْعِدٍ صِدقٍ: در نشستگاهی براستی و سزا باشند. مَقْعِدٍ صِدقٍ آن

جای باشد که هر چه جایی را بباید از فراخی و روشنایی و آراستگی و پاکیزگی دوام همه آن را باشد، چنانکه گویند فلان کس مردی براستی است یعنی هر چه بباید از هنرها او را هست **عِنْدَ مَلِيكٍ مُّفْتَدِرٍ**: نزدیک پادشاه کامکار. گفته اند که این **عِنْدَ قُرْبَتِ** است و گفته اند این عند ضمانت است چنانکه گویند لک عندي کذا. در این آیت ما را حجت است بر آنکه خدای تعالی به کل مکان نیست زیرا که اگر به کل مکان بودی خاصیتی نبودی اهل بهشت را بدین **عِنْدَ مَلِيكٍ مُّفْتَدِرٍ** که دیگران را نبودی.

۴

در خبر است از مصطفی علیه السلام که گفت هر که سورة الرحمن
برخواند او را بود به عدد هر آدمی و پری کوشکی و بستانی وجویی و
حوری در بهشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرَّحْمَنُ عَلَمُ الْقُرْآنَ: خدای نیکوکار است که در آموخت این قرآن را.
گفته اند این جواب کافران مکه است که گفتند: این قرآن نه وحی آسمان
است بل که تعلیم جبر و یسار است. و گفته اند این جواب آن کافران
است که گفتند: لَا نعْرَفُ الرَّحْمَنَ إِلَّا رَحْمَنُ الْيَمَامَه؛ خدای گفت
عزوجل رحمان آن است که قرآن درآموخت در جبرئیل و جبرئیل در محمد
علیهم السلام. سؤال: چرا گفت که رحمان آن است که قرآن درآموخت
بعد ما که از دون خدای هم تعلیم قرآن بود؟ جواب گوییم تعلیم بحقیقت
اثبات علم بود چنانکه تسوید بحقیقت اثبات سواد بود، اما عبارت اصوات
را که عقب آن علم حاصل گردد تعلیم گویند بمجاز، پس تعلیم بحقیقت
از خدای بود. دیگر گوییم این جواب کافران است که می گفتند این قرآن
محمد را می دیوی درآموزد، و گروهی می گفتند جبر و یسار می درآموزند؛
خدای تعالی گفت دروغ می گویند قرآن محمد را خدای درآموخت.

خَلَقَ إِلَّا نَسَانَ عَلَمَهُ الْبَيَانَ: بیافرید مردم را، درآموخت او را هویدایی.
گفته اند این انسان آدم است علیه السلام که خدای عزوجل او را بیافرید و

۴

۸

۱۲

نام چیزها در روی آموخت. و گفته اند این انسان آدمی است که خدای عزّوجلّ او را بیافرید و درآموخت او را عبارت و گفته اند زبان و نام چیزها او را درآموخت. و گفته اند این انسان محمد است علیه السلام، عَلَّمَهُ^۴ البیان: درآموخت او را دین و شریعت و بداد او را تمامترین فصاحت.

الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يُحْشِيَان: آفتاب و ماه می‌روند به شماری، یعنی به تقدیر و اندازه‌ای.

وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَا: و ستاره و درخت سجود می‌کنند. گفته اند مراد از این نجم ستارگان آسمان است و این شجر نبات زمین، سجود ستارگان رفتن و گشتن است و سجود درخت جنبیدن و سایه کردیدن. و گفته اند النجم ما نجم مِن الأرض ولا يقوم على ساقٍ، و سجود آن گفته اند تسبیح آن است و گفته اند تسخیر آن است و گفته اند دلالت آن است بر هستی و یگانگی خدای تعالیٰ، یعنی رَحْمَن آن است که این همه صنایع ازوی^{۱۲} است.

وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ: و آسمان را برداشت و بیفراشت و بنهاد ترازو را. سؤال: ترازو با آسمان چه تلفیق دارد تا آن را بهم یاد کرد؟ جواب گوییم این میزان عقل است؛ خدای تعالیٰ یاد کرد که آسمان و زمین را و شمس و قمر را و نجم سما را و نبات زمین را بیافریدم و ترازوی عقل خلق را بدادم تا به عقل خویش نظر کنند و حق و باطل را بررسنجند و صواب از خطأ بدانند، کدام تلفیق باشد از این نیکوتر؟ و گفته اند این میزان عدل است چنانکه رسول گفت علیه السلام: العدل^{۲۰} میزان الله في الأرض فمن أخذ به قاده إلى الجنة. و گفته اند میزان این ترازو است که در میان خلق است تا بدان داد یکدیگر بدهند در معاملات. و گفته اند این میزان آن سلسله است که در روزگار داود بود علیه السلام که وی حکم بدان کردی و آن از عجایب صنع خدا بوده

۱۳-۸ آَلَا تَظْفَعُوا فِي الْمِيزَانِ : وَفَرَمَوْدَ كَه از حد در مگذرید در ترازو و سختن.
طغيان در وزن و ميزان خيانت کردن بود در آن.

۱۴ وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ : راست بسنجد بداد و مکاهيد
ترازو را و سختن را. سؤال: چون گفت آَلَا تَظْفَعُوا فِي الْمِيزَانِ، چه فایده
بود در تكرار وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ و در تكرار وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ؟ جواب
گفته اند فایده در تكرار تأکيد آن است، و گفته اند فایده در آَلَا تَظْفَعُوا آن
است که ترازو راست سنجد و به دست خيانت مکنيد و فایده در لَا
تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ آنسست که سنگ ترازو راست داريده و در آن خيانت
مکنيد.

۱۵ وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلَّاتَامْ : و زمين را فرونهاد و باز کشيد بر روی آب از بهر
خلق را.

۱۶ فیها فاکهه: در اين زمين از هرگونه ميوه است تا به طعم آن انتفاع کنند
و به احوال آن نظر و استدلال کنند وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْنَامْ: و آن خرمابنان که
خداؤند غلافها و کاردوها است، و آن آن غلافها است که خوش در آنجا
باشد.

۱۷ وَالْحَبْ ذُو الْقَضْفِ وَالرَّيْحَانُ : و آن دانه که خداوند برگ و سپر است،
همه رحمن آفرید. اگر به نصب خوانی معناه: خلق العصف و الريحان،
وگر الريحان به خفض خوانی عطف باشد بر عصف. و گفته اند اين
ريحان روزی است، يعني تا برگ نصيب ستوران باشد و دانه نصيب
آدميان.

۱۸ فِيَّيِ الْأَءِ رَتِّكْمَا تُكَذِّبَانِ: کدام نعمت را از نعمتهاي خدai شما توانيد
گفت که آن نه از خدai است اي شما که پريان و آدميانيد. پيغامبر
عليه السلام چون اين آيت برخواندي گفتی ولاشئ من الائک يا رب
نکذب. سؤال: چرا گفت تکذباني نگفت تکذبون بعد ما که اين خطاب

همه آدمیان را است؟ جواب گوییم مراد از این تُکَدِّبان خطاب آدمیان و پریان را است زیرا که خطاب قران هر دو گروه را است و مصطفی علیه السلام به هر دو گروه رسول بود. سؤال: چگونه توان گفت که تُکَدِّبان خطاب آدمیان و پریان را است بعد ما که ذکر ایشان مقدم نشده است در این موضع تا این تُکَدِّبان کنایت از ایشان باشد؟ جواب گوییم هر چند ذکر آدمیان و پریان مقدم نشست در این موضع ولکن از ظاهر بر آن دلیل است، چنانکه گفت خلق الانسان من صلصال کافع خار و خلق الجانِ من مارجِ نار. سؤال: چرا گفت فبایِ الاءِ ربِّکُما تُکَدِّبان، آلاء یاد کرد نه نعما، نگفت فبایِ نعماء ربِّکُما تکذیبان، بعد ما که آلا دفع بلا بود و در این سوره ذکر نعما است نه دفع بلاها؟ جواب گوییم آلا در لغت دو چیز بود: نعمت بود و دفع بلا بود، آلا یاد کرد تا تمامتر بود هم ایصال نعمتها بود و هم دفع بلاها. سؤال: چه فایده است در تکرار فبایِ الاءِ ربِّکُما تُکَدِّبان چندین در این سوره بعد ما که تکرار در سخن نه ممدوح باشد که آلکلام اذا تکررتکر، و گفته اند المردد مردود و المعاد معاد. جواب گفته اند فایده در تکرار تقریر است چنانکه گویند آلکلام اذا تکررتقرر. و گفته اند در این خود تکرار نیست که تکرار سخن آن بود که سخن معاد بود و معنی آن یکی و در این سوره هریکی را از فبایِ الاءِ ربِّکُما تُکَدِّبان معنی دیگر است، پس این تکرار نبود؛ این همچنان است که مهتری در عتاب فا بنده خود گوید آلم تکن ضایعاً فاشتریتُک، افتنکر ذلك؟ الْم تکن طریداً فاویتُک، افتنکر ذلك؟ الْم تکن عاریاً فکستُک، افتنکر ذلك؟ الْم تکن مريضاً فداویتُک، افتنکر ذلك؟ الْم تکن هزیلاً فربیتُک، افتنکر ذلك؟ الْم تکن مهجوراً فقرّبتُک، افتنکر ذلك؟ این و مانند این می‌گوید و هریکی را می‌گوید افتنکر ذلك، آن تکرار بلافایده نباشد بل که هریکی را از آن فایده‌ای دیگر باشد. همچنین فبایِ الاءِ

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ هریکی را از آن در این سوره فایده‌ای دیگر است و آن با یاد دادن آلا و نعما است که از پیش یاد کردست.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَارِ: بیافرید مردم را از لوش خشک ببوده چون سفالی. و آن مردم آدم بود که صلصال بود چهل سال نهاده میان مکه و طایف تا آن وقت که جان در روی آورد.

وَخَلَقَ الْجَانَ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ: و بیافرید پریان را از پاره‌ای آتش. گفته اند جان ابلیس است، و گفته اند جان ابوالجهن است جز ابلیس.

فَبَأَيِّ الْأَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، تفسیر این آیت گفته آمد تا به آخر سوره.

رَبُّ الْمَشْرِقِينَ وَرَبُّ الْمَغْرِبِينَ / فَبَأَيِّ الْأَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: خداوند دو مشرق و دو مغرب است. سؤال: یک جا گفت رب المشرق و المغرب ویکجا گفت رب المغارب و المغارب و اینجا گفت رب المشرقین و رب المغاربین، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنجا که گفت رب المشرق و المغرب مراد از آن مشرق و مغرب آفتاب است مطلق، و اینجا که گفت رب المشرقین و رب المغاربین مراد از آن آفتاب و ماه است، و گفته اند مراد از آن مشرق تابستان است و مغرب آن و مشرق زمستان است و مغرب آن، و آنجا که گفت رب المغارب مراد از آن مشارق و مغارب آفتاب و ماه و ستارگان است و آن بسیار است، پس تناقض لازم نیاید.

مَرَاجُ الْبَخْرَنِ يَلْتَقِيَانِ: در هم گشاد دو دریا را تا فاهم می‌رسند بیهتما بزخ لا یبنیان: میان آن دو دریا حجابی است که بریکدیگر از حد درنگذرند و طعم یکدیگر بنگردانند، گفته اند این دو دریا دریای پارس و روم است فراهم می‌رسند و میان آن حجابی از قدرت بنهاده که کشتی را و دست را حجاب نکند و چشم را، اما آب را حجاب کند تا در هم نیامیزد.

فَبَأَيِّ الْأَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ، معنی این گفته آمد به اول.

يَخْرُجُ مِنْهُمَا الْلُّؤْلُوُءُ وَالْمَرْجَانُ : بیرون می آرند از آنجا مروارید شهوار و
 دیگر مروارید خرد و جز آن. سؤال : چرا گفت يَخْرُجُ مِنْهُمَا الْلُّؤْلُوُءُ
 الْمَرْجَانُ بعد ما که لُؤْلُو و مرجان از دریای طلخ برارند نه از هر دو دریای
 طلخ و خوش. جواب گوییم این لُؤْلُو و مرجان از دریای طلخ برآرند ولکن
 ۴ گذر آن بر دریای عذب بود، زیرا گفت مِنْهُمَا و این همچنان است که در
 لغت گویند رأیتُ رجلین معهم رمح، یا گویند معهم سيف هر چند آن
 رمح یا آن شمشیر جز با یکی از ایشان نبود لکن درست آید که گوید
 ۸ معهم. و گفته اند مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ مراد از این دو دریا شب و روز است
 بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ مراد از این حجاب مَدْ ظلَّ است از صبح بام تا طلوع شمس،
 و يَخْرُجُ مِنْهُمَا الْلُّؤْلُوُءُ وَالْمَرْجَانُ مراد از آن آفتاب و ماه است. و گفته اند
 مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ مراد از این بحرین این جهان و آن جهان است، و آن برزخ
 ۱۲ گور است چنانکه گفت وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبَعَثُونَ، و این لُؤْلُو و
 مرجان فعل و جزا است. و گفته اند مراد از این بحرین طاعت است و
 معصیت، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ توحید است، و این لُؤْلُو و مرجان خوف و رجا است.
 و گفته اند مراد از این بحرین حجت و شبہ است، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ عقل و
 ۱۶ نظر است، و این لُؤْلُو و مرجان ایمان و سنت است و جماعت. و گفته اند
 مراد از این بحرین حیات و مرگ است، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ اجل است، و لُؤْلُو و
 مرجان طاعت و تقوی است. سعید جبیر گوید مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ مراد از این
 فاطمه است و علی، بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ مصطفی است، لُؤْلُو و مرجان حسن و
 ۲۰ حسین است.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَاتُ فِي الْبَحْرِ كَأَلَّا عَلَمٌ قَبَّايَ الْأَءِ رَبِّكُمَا ثُكَّدِبَانِ: و او را
 است — ای: خدای را است — کشتیهای فا رفتن آورده در دریا —
 الْمُنْشَات به کسر شین: فا رفتن آمده در دریا — چون کوه کوه.
 گُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانِ: هر که بر زمین است از جانوران همه مردنی است و

نیست شدنی.

وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَلِ وَالْإِكْرَامِ : باقی یک خدای تو ماند که خداوند بزرگواری و بزرگواری کردن است. خدای تعالیٰ بندگان را به سه چیز رقم کرد از بھر سه چیز را : همه را رقم نیاز کرد تا بی نیاز بحقیقت او بود و بس، و همه را رقم عیب کرد تا بی عیب او بود و بس، و همه را رقم فنا کرد تا باقی او بود و بس. سؤال : چرا گفت کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ بعدما که خلق بمیرند و لکن نیست نشوند که اگر نیست شدنی دیگر بار اثبات ایشان ثواب و عقاب را محال بودی زیرا که اعادت معادوم محال بود؟ جواب گوییم این فانی یعنی میت است و فنا باشد به معنی موت چنانکه شاعر گوید تفانوا جمیعاً فما مخبر، ای: ماتوا جمیعاً. فِيَأَيِ الْأَعْرَبُ كُمَا تُكَذِّبَانِ.

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ : از او خواهد هر که در آسمانها و زمین است. گفته اند مراد از این حاجت همه حاجت خواهان است، و گفته اند مراد از این آن چهار فرشته اند که بر صورت چهار چیز چهار گروه را روزی می خواهند بزیر عرش خدای تعالیٰ، یکی از ایشان بر صورت آدمی آدمیان را روزی می خواهد، یکی بر هیئت گاو ستوران را روزی می خواهد، و یکی بر هیئت شیر سباع را روزی می خواهد، و یکی بر هیئت کرکس مرغان را روزی می خواهد کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاءٍ، ای: مِنْهُ شَاءَ: هر روزی از وی کاری است. ابن عباس گوید مِنْ شَاءَ أَنْ يَحْيِي وَ يَمْتَدِّ وَ يَخْلُقُ وَ يَرْزُقُ وَ يَعْزِّزُ وَ يَذْلِّ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْلِلُ مَنْ يَشَاءُ. فِيَأَيِ الْأَعْرَبُ كُمَا تُكَذِّبَانِ.

سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَئِيَةُ الْشَّقَالَانِ : زودا که شمار شما را فاگیریم ای شما دو گروه که پریان و آدمیانید. سؤال : چرا گفت سَنَفْرُغُ لَكُمْ بعدما که فراغت پرداختن بود از کاری که بدان مشغول بود و خدای را خود کاری از کاری مشغول نکند تا او را از آن فراغت بودی، پس چرا گفت سَنَفْرُغُ

لَكُمْ؟ جواب گوییم فراغت در لغت خلوت باشد چنانکه گویند فَراغت
الذلو اذا صبت و آن از ما پرداختن بود از کاری شاغل اما از خدای تعالیٰ
ابتدا کردن بود به کاری. سؤال : چرا است که از همه خلق آدمیان و پریان
۴ را ثقلان خواند؟ جواب گوییم زیرا که این دو گروه‌اند که بارگران دارند
چون امر و نهی و تکلیف، و ثقل بارگران باشد و گفته‌اند این دو گروه را
ثقلان خوانند زیرا که ایشان گرانی باشد بر زمین از گناهان
ایشان.

۸ يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ إِنْ أَشْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْنَاطَارِ آلَّسْمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا إِسْلَاطَانٌ : ای شما که جمله پریان و
آدمیانید اگر توانید که بگذرید از کنارهای آسمان و زمین بگذرید، نگذرید
مگر به حجت. گفته‌اند این خطاب در این جهان است، یعنی اگر توانید که
از ولایت من بیرون شوید تا از بندگی برهید و نتوانید شد مگر به قدرت و
قوت، و آن ندارید، پس بنده‌وار فرمان ببرید. و گفته‌اند این خطاب روز
۱۲ قیامت بود آنگه که آتش به گرد خلق درآید خدای گوید هین ای شما که
جمله پریان و آدمیانید گر توانید که بگذرید و بگریزید بگریزید و نتوانید
۱۶ مگر به حجت که حجت کردار خویش بیارید آنگه بگذرید سوی بهشت.
فَبِأَيِّ الْأَعْرَبِ كُمَا ثُكَّذَبَانِ .

۲۰ يُوْسُلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِنْ نَارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرُوا : بفرستند بر شما پاره‌ای
از آتش و دودی – و اگر نُحَاسٌ به رفع خوانی عطف باشد بر شواظ، فلا
تَنْتَصِرُوا ای: فلا تمنعان – نتوانید که خویشن را از آن نگه دارید. و آن
آن بود که روز قیامت زبانه‌ای آتش از دوزخ برآید با دود آمیخته به گرد
خلق درآید و ایشان را فاهم دیگر می‌کند کالزج فی الرمع و به عرصات
قیامت حاضر کند. فَبِأَيِّ الْأَعْرَبِ كُمَا ثُكَّذَبَانِ .

فَإِذَا آتَيْتُ الْسَّمَاءَ فَكَانَتْ وَزْدَةً كَالْدَهَانِ : چون باز شکافد آسمان پس

گردد گلگون چون روغنهاي گوناگون. گفته‌اند الدهان: الا ديم الا حمر، و
گفته‌اند وردة اسب كميٰت باشد که بهاران كميٰت زرد باشد، چون زمستان
آيد كميٰت صرخ گردد، چون سرما سخت گردد كميٰت اغبر گردد، آسمان
آن روز از هول قيامت از حال به حال می‌گردد كالدهان چون دردي زيت،
چنانکه جاي ديگر گفت يوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ. فَيَايِ الْأَءِ رَبِّكُمَا
ثُكَّلْبَانِ.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْشٌ وَ لَا جَانٌ: آن روز نپرسند از گناه وی هیچ
آدمی و پری را. سؤال: نه جای ديگر گفت فو رَبَّكَ لَتَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ و
اینجا گفت لا يُسْئَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْشٌ وَ لَا جَانٌ، نه اين تناقض بود؟ جواب
گوييم روز قيامت را حالها باشد، اول سيصد سال بر سر گور ايستاده باشند،
ايشان را آن وقت از هیچ چيز نپرسند، آن است که گفت فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْئَلُ
عَنْ ذَنْبِهِ إِنْشٌ وَ لَا جَانٌ، آنگه از پس آن چون به شمارگاه رسند بپرسند. و
گفته‌اند معنى لا يُسْئَلُ آن است که لا يُسْئَل سؤال الاستعلام لكن يُسْئَل
سؤال التقرير و التنكير، نپرسند که چه کردي و لكن بپرسند

يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ سِيمِيهُمْ: بشناسند بدکاران را به نشان روی ايشان چون
سياه روبي و ازرقی فَيُؤْخَذُ بِالثَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ: بگيرند موی پيشانيها و پاشنها
را. و آن آن بود که کافران را بيارند و موی پيشاني وی را برا پاشنه وی
پيچند واشگونه و آنگه وی را چون گوز گرداند و به دوزخ فروگذارند.
فَيَايِ الْأَءِ رَبِّكُمَا ثُكَّلْبَانِ.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ: گويند ايشان را اين است آن
دوزخ که بدروغ می‌داشتند آن را و خبر آن را بدکاران يعني کافران.
يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ أَنِّ: می‌گرددند ميان آن آتش و ميان آن آب گرم
سوزان. و آن آن بود که دوزخی را ميان آتش و ميان آب گرم می‌گرددند از

جحیم به حمیم و از حمیم به جحیم. ابن عباس روایت کند که چهار کلمه در قرآن معنی آن نیک بندانسته بودم که رسول خدای از این جهان برفت: معنی فتاح و معنی فاطر و معنی يحور و معنی آن، تا روزی دو اعرابی را دیدم که به هم خصوصت می‌کردند یکی مر دیگری را گفت «بینی و بینک الفتاح»، بدانستم که فتاح حاکم باشد. و روزی دو اعرابی را دیدم که در حدیث چاهی خصوصت می‌کردند یکی آن چاه را فراگرفته بود و می‌کنده به آب نمی‌رسیده بود آن را بگذاشته بود، دیگری آن را به آب برد بود، هر یکی در آن دعوی می‌کردند؛ به تحاکم به من آمدند یکی گفت «انا حفترها». دیگری گفت «انا فطرتها» بدانستم که فاطر ابتدا کننده بود. پس روزی در بادیه دختری را دیدم که آواز می‌داد گوواله‌ای را که از وی رمیده بود و همی گفت «حوری، حوری» ای: ارجاعی، بدانستم معنی آن لَنْ يَحُورَ ای: آن لن یرجع. و روزی دخترکی تنور تافته بود بغایت آنگه مادر را آواز می‌داد که «یا اماه قد آنیت التنور»، بدانستم که آن به معنی غایة الحَرَّ بود چنانکه خدای گفت عَزَّوجَلَ بَيْنَ حَمِيمِ أَنِّي أَلَّا رَبَّكُمَا شَكَّبَانِ.

سؤال: در حدیث دوزخ و عذاب و عقوبت آن باری چه نعمت است تا از پس ذکر آن گفت فَبَأَيِّ الْأَرْبَكُمَا شَكَّبَانِ؟ جواب گوییم آلا دفع بلا بود، چون خدای تعالی صفت دوزخ بکرد فاکافران نمود که عذابی بدان صعبی و شما سزاوار آن گشته و من آن را تأخیر می‌کنم و از شما دفع می‌کنم چرا شکر این تأخیر عذاب را و دفع عذاب را نکنید؟

وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ: آن کس که بترسد از استادن جای وی به شمار با خدای او را دو بهشت باشد. سؤال: چرا همی دو بهشت و عده کرد خایف رانه بیش و نه کم؟ جواب گوییم زیرا که بنده را دو مقام باشد در دنیا مقام طاعت و مقام معصیت، چون در مقام طاعت بترسد از

استادن جای تقصیر نکند و چون در مقام معصیت بترسد بر آزار خدای دلیری نکند، وی را به مكافات آن دو مقام دو بهشت باشد. **فِيَأَيِ الْأَءِ رَبِّكُمَا ظَكِيرَةٌ**.

ذَوَاتَا أَفْنَانِ : آن دو بهشت خداوندان درختها و شاخهای بارور باشند.
۴
گفته‌اند معناه: ذواتاً اَنْوَاعُ النَّعِيمِ وَ الْكَرَامَاتِ . سؤال: چراً گفت ذَوَاتَا
آفْنَانِ نَكَفَتْ که ذاتاً افنانِ، بعد ما که ذوات جمع است و جمع را تشنيه
نگويند چنانکه نگويند جايی رجالان یا اشتريت ثيابين؟ جواب گفته‌اند
ذوات خود اسم وحدان است كالنواه و الدواه، چون وحدان باشد تشنيه آن
راست آید. و گفته‌اند تشنيه جمع خود روا بود در لغت چنانکه شاعر
گويد:

تَبَقْلَتْ فِي اُولِ التَّبَقْلِ بَيْنَ رَمَاحِ دَارِمِ وَ نَهَشْلِ
رماح را تشنيه کرد و اگر چه جمع است. و گفته‌اند که در لغت خود تشنيه
ذات ذواتان آید، يقال امرأة ذات مالٍ و امرأتان ذواتاً مالٍ، نگويند که ذاتا
مالٍ. **فِيَأَيِ الْأَءِ رَبِّكُمَا ظَكِيرَةٌ**.

فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ : در آن دو بهشت دو چشمۀ روان باشد که دائم
می‌رود در هوا به امر و ارادت و اشارت بهشتیان. **فِيَأَيِ الْأَءِ رَبِّكُمَا ظَكِيرَةٌ**.

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةِ زَوْجَانِ : در آن دو بهشت از هر میوه‌ای دو گونه
باشد، یکی آن که از جنس آن در دنیا دیده باشند دیگر آنکه از جنس آن
ندیده باشند. و گفته‌اند که زَوْجَان آن بود که نوعی از میوه آن درختان باز
می‌کنند و خدای تعالی نوعی دیگر به کُنْ فَيَكُون می‌آفربند دست کس
بدان نارسیده. و گفته‌اند این زوجان آن میوه بهشت است که در نوعی از
آن عجم بود در نوعی دیگر از آن عجم نبود، و آن عجم کنیزکی باشد، یا
غلامي آفریده از لطافت چنانکه زبان ما به وصف آن نرسد. **فِيَأَيِ الْأَءِ**

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

تَشَكَّلَنَّ عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ اسْتَبْرَقٍ : تکیه کردگان باشند بر فرشها یی
که آسترهاي آن از ديبای سطبر باشد. سؤال: چرا فرشهاي بهشت را بدان
بستود که آستر آن از ديبای سطبر باشد نه بدان بستود که آستر آن تُک
باشد تا از آنجا معلوم گشته که ظاهر آن لطیف تر و تنک تر باشد؟ جواب
گوییم استبرق بهشت در رقت و دقت چنان بود که هفتاد از آن بر هم نهی
چون برگ لالهای بود. و گفته‌اند این بطائین حشو آن باشد که استبرق بود و
استبرق پارسی است معرب و جَنَّةً الْجَنَّاتِ مِنْ ذَانِ : و میوه آن دو بهشت
نzedیک بود؛ بر سه معنی: یکی در فراگفتن نzedیک بود که گر بهشتی
خواهد بر پای بازکند و اگر خواهد نشسته بازکند و اگر خواهد تکیه کرده،
خواهد به دست، خواهد به دهن. دیگر معنی نzedیک باشد بر درخت نه
چنانکه در دنیا میوه‌ای بر این شاخ و دیگری بر آن شاخ. سدیگر معنی
نzedیک باشد به بار آوردن که میوه‌ای بازکنی در ساعت دیگری پدید آمد
فَيَأَيِ الْأَءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ .

فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الظَّرْفِ : در آن بهشت کنیزکان خوابانیده چشمان
باشند؛ چشم از هم برنگیرند تا آن وقت که بهشتی بدیشان رسد. گفته‌اند
معناه: غاضبات الظرف عن غیر ازواجهن. و گفته‌اند معناه: غاضبات الطرف
عن شدة الحیاء. سؤال: چرا گفت فیهِنَّ نگفت فیهمما بعدما که صفت دو
بهشت می‌کند چنانکه از پیش گفت و لِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتِ؟
جواب گوییم آن دو بهشت که از پیش یاد کرد در نام جنتان است در معنی
جنات بسیار است زیرا که هر یکی از آن باعها و بستانها باشد. و گفته‌اند
فیهِنَّ مراد از آن جمله بهشت است نه هم از آن دو و بس. و گفته‌اند که آن
جنتان که یاد کرد یک خایف را باشد، اما جمله خایفان را جنات باشد زیرا
گفت فیهِنَّ قَاصِرَاتُ الظَّرْفِ لَمْ يَطْمَئِنُ إِنْ قَبْلَهُمْ وَلَا جَاءُنَّ :

بدیشان نرسیده بود هیچ آدمی پیش از شوهران ایشان و نه هیچ پری.
 سؤال : ارایت اگر پیش از ایشان کس بدان زنان رسیده باشد در بهشت
 نشوند اگر چنین بود پس واجب آید تا هیچ کالمی در بهشت نشود؟ جواب
 ۴ گوییم خدای عزوجل ایشان را بکر گرداند چنانکه گفت إِنَّا أَنْشَأْنَا هُنَّ
 إِنْشَاءٌ فَجَعَلْنَا هُنَّ أَبْكَارًا ، چون بکر باشند کسی بدیشان نرسیده باشد.
 سؤال : چرا گفت ولأَ جَانَ بَعْدَ مَا كَه هیچ پری به زنان آدمی نرسد
 به مجامعت، پس چرا زنان بهشت را بدان خاص کرد؟ جواب گوییم مراد
 از آن زنان پریان باشند که ایشان نیز هم در بهشت باشند چون مؤمن باشند
 ۸ و سزاوار بهشت ولأَ جَانَ ایشان را می گوید. فِيَأَيِ الْأَئِرَبْكُمَا ثُكَلَّبَانِ .

کائهن آنیاقوْثُ وَالْمَزْجَانُ : گویی که ایشان بگونه یاقوت صرخ و مرجان
 سپیدندی. سؤال : این دو لون ضداند و جمع ضدین روانبود، پس چون
 ۱۲ تواند بود یک چیز بگونه یاقوت صرخ و مرجان سپید؟ جواب گوییم معناه
 صرخ سپید باشند در جمال، از اینجا جمع ضدین در یک محل واجب
 نیاید. و ایشان خود نیکوتر باشند از یاقوت و مرجان، زیرا که در اخبار
 آمده است که زنان بهشتیان با شوهران ایشان بدان لطافت باشند که جگر
 ۱۶ زنان آینه مردان باشد و جگر مردان آینه زنان باشد از غایت لطافت. فِيَأَيِ
 الْأَئِرَبْكُمَا ثُكَلَّبَانِ .

هل جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ : هیچ پاداشی بود نیکوکاری را مگر نیکو
 کردن. پیغمبر گفت صلی الله عليه وسلم : هل جزاء التوحيد إلا الجنّة.
 ۲۰ ابن عباس گوید: هل جزاء من انعمنا عليه بالتوحيد إلا الجنّة. و گفته اند: هل
 جزاء الاحسان في الدنيا إلا الاحسان في الآخرة. و گفته اند: هل جزاء
 اليمان إلا لقاء الرحمن. فِيَأَيِ الْأَئِرَبْكُمَا ثُكَلَّبَانِ .

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ : و فرود آن دو بهشت که یاد کرد دو بهشت دیگر
 بود. گفته اند این دون در مکان است و گفته اند در شرف است، آن دو

بهشت که از پیش یاد کرد مسکن ایشان بود و این دو بهشت دیگر نزهتگاه و تماشاگاه ایشان بود. فَيَايِ الْأَءِ رَبِّكُمَا ثُكَدِبَانِ.

٤ مُذْهَآمَتَانِ، ای: خُضراوان یضرب خُضرتها می‌الی السواد: دو سوز، چنانکه از طراوت سوزی با سیاهی زند. فَيَايِ الْأَءِ رَبِّكُمَا ثُكَدِبَانِ.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَصَّاَخَتَانِ: در این دو بهشت دو چشم بود آب برآرنده که هرگز باز نه است. سؤال: چون چشمهای بهشت نه از زمین برآید چرا گفت نَصَّاَخَتَان ای: فوارتان بالماء؟ جواب گوییم معنی آن است که آب برآرنده بر درختها و منظرهای ایشان، در پیش ایشان در هوا ۸ به فرمان و اشارت و ارادت ایشان می‌رود. فَيَايِ الْأَءِ رَبِّكُمَا ثُكَدِبَانِ.

۱۲ فِيهِمَا فَاكِهَةُ: در آنجا باشد میوه، نه چون میوه‌های دنیا زیرا که میوه دنیا لطیف نبود و میوه بهشت لطیف بود و میوه دنیا را ثفل بود و آن را نبود و این را دانه و خسته بود و آن را نبود و این میوه از حال بگردد و آن نگردد و این میوه همه غذا نگردد و آن همه غذا گردد و این میوه را یک طعم بود و میوه بهشت را هفتاد طعم بود و نَخْلُ و رُمَّانُ: و خرمابنان باشد، چنانکه تمرة منها اثنا عشر ذراعاً بلانواة، و انار باشد، چنانکه پیغمبر گفت صلی اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يک نار از آن به از دنیا و هر چه در دنیا چیز است. سؤال: ۱۶ چرا نخل و رمان را از فاکهه جدا کرد، بعد ما که خرما و نار هم از جمله فاکهه است؟ جواب گفته‌اند آن را جدا کرد تخصیص و تفضیل آن را، چنانکه گفت حَافِظُوا عَلَى الْأَصْلَوِ وَالْأَصْلُوَةِ الْوُسْطَى، صلوة وسطی را جدا یاد کرد تخصیص و تفضیل آن را. و گفته‌اند خرما و نار خود نه از جمله ۲۰ فاکهه است به حکم این آیت. و گفته‌اند نخل و رمان را به آخر افکند زیرا که آیات این سوره همه بر این وزن است. فَيَايِ الْأَءِ رَبِّكُمَا ثُكَدِبَانِ.

۲۴ فِيهِنَّ خَيْرَاتُ حِسَانٍ: در آن بهشتها کنیز کانی باشند گزیده و نیکوترين، و ایشان زنان دار دنیا باشند که ایشان را فضل بود بر حور العین از برای آن

را که ایشان رنج و محنت دنیا کشیده باشند حورالعین بهشت در جنب ایشان چنان باشند که امروز ایشان در جنب حورالعین. فَيَايِ الْأَعْرَبِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

٤ **حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخَيَامِ**، ای: وَلَهُمْ حُورُ: ایشان را بود نیکوچشماني
بداشته در خيمها. وخيمه بهشت از يك دانه مرواريد سپيد بود ميان تهي،
و باشد که از يك تا ياقوت صرخ بود و باشد که از يك تا زبرجد سبز بود.
سؤال: چرا حورالعین را پنافته خواند بعد ما که پنافته آن کنيزک را دارند
که خود خويشن دارنباشد، وي را پنافته دارند از بيرون شدن و حورالعین
بهشت نه چنان باشند، پس چرا ایشان را مقصورات خواند؟ جواب گويم
ایشان را خود در نهفت برآورده باشند باد و گرد بدیشان نارسيده از نازکي،
چنانکه جاي دیگر گفت كَانَهُنَّ بِعِضٍ مَكْثُونُونْ. فَيَايِ الْأَعْرَبِ
لَمْ يَظْهِئُنَّ إِنْسَ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانُ، ای: لم يجامعن: بدیشان نرسيده بود
پيش از جفتان ایشان هيق آدمي ونه هيق پري، چنانکه بگفتيم.

١٤ **مُتَكَبِّئَ عَلَى رَفِيفِ خُضْرِ وَعَبْقَرِيِّ حِسَانِ**: تکيه زده باشند بر مرغزارها و
فرشهای سبز و بساطهای گرانمايه و نيكو، و آن روز تماشا و نزهت باشد،
در مرغزارهای بهشت می خرامند و آنجا شادر و انها فرو گذاشته باشند
ایشان را و مستدها نهاده و فرشهای نيكو گونا گون برای ایشان بگستره، بر
آن تکيه کنند و مرغان بيايند پيش ایشان پرواز و بازي می کنند و بهشتيان
بر ایشان نظاره می کنند. ررف گفته اند مرغزاری است و گفته اند فرش
است و گفته اند تختی است و گفته اند مسندي است. و عقری بساطهای
گرانمايه باشد، عرب چيزی را که بغايت نيكو بود عقری گويند و در شاذ
خوانده اند: عَلَى رَفَارِفِ خُضَارِ وَعَبَاقِرِيِّ حِسَانِ، جمع بود. فَيَايِ الْأَعْرَبِ
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ: کدام نعمتی را از نعمتهاي خداي شما را توانيد گفت که
اين نه از خدای است ای شما که دو گروه ايد پريان و آدميان.

تَبَارَكَ أَسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ : بَا بَرَكَتْ اسْتَ نَامْ خَدَائِ تَوَآنْ
خَدَائِ کَهْ خَداونَدْ بَزَرَگَوارِی وَبَزَرَگَوارْ كَرْدَنْ اسْتَ .

در خبر است از مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم که وی گفت هر که سوره الواقعه را برخواند او را نیاز نبود و به هر خانه‌ای که او را خوانند درویشی نبود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ : چون بیفتند آن افتیدنی و ببود آن بودنی، و آن روز قیامت است.

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَادِبَةً : نیست خبر بودن آن را دروغی؛ و گفته اند معناه:
نباشد بودن آن را بازداشتی و باز پس بردنی. سؤال: چرا گفت لَيْسَ
نَكْفَتْ لَيْسَتْ بَعْدَ مَا كَه لَيْسَ فَعْلَ كَادِبَةٍ اسْتَ وَ كَادِبَةٌ مُؤْنَثٌ اسْتَ؟
جواب گوییم هر چه تأثیث و تذکیر آن را حقیقتی نباشد خواهی آن را به
لفظ تذکیر یاد کن خواهی به لفظ تأثیث؛ خلیل بن احمد چنین گوید.
سؤال: چرا کاذبة گفت بعد ما که خبر خود کاذب نباشد و اگر باشد
کذب باشد نه کاذب؟ جواب گفته اند این کاذب به معنی مکذوب به
است چنانکه گویند لیل نایم، ارض ساهرة، عیشة راضیة، فاعل به معنی
مفقول؛ و این ها در کاذبة هاء مبالغت است چنانکه گویند راویة، رجل
نسابة علامه، ها مبالغت را درآرد. و گفته اند این ها از بهر فاصله است.

خَافِضَةُ رَافِعَةٌ : فروبرنده و برآرنده است، بر سه معنی: یکی خاضضة
رؤس قوم و ایشان مجرمان باشند، و رافعة رؤس قوم و ایشان سعدا باشند.

۴

۸

۱۲

و گفته اند خاface میزان قوم بالسیثات، و رافعة میزان قوم بالحسنات. و گفته اند خاface قوماً الى اسفل السافلین، و رافعة قوماً الى اعلى علیین.
کی بود آن روز؟

إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجَّاً : چون بجهنم زمین را جنبانیدنی. و آن آن وقت ۴
بود که زمین زلزله گیرد از سدیگر نفخت صور.
وَبُسْتَيْ أَلْجِيَالُ بَسَّاً : و خرد و مرد کنند کوهها را خرد و مرد کردنی.
فَكَانَتْ هَبَاءَ مُنْبَثَةً : و گردد گردی پراکنده. هباء هباء منثور است و ۸
هباء منبت، هباء منثور آن گردی بود که در خانه پدید آید چون آفتاب به روزن در افتاد، و هباء منبت آن گردی بود که از زیر سنب ستور برآید و به هوا بر شود.

وَكَنْتُمْ آَزْوَاجًا نَّلَّةً : و باشید شما آن روز سه گروه.
فَاضْحَابُ الْمَيْمَةِ مَا أَضْحَابُ الْمَيْمَةِ، ای: اهل اليمن والسعادة: اهل ۱۲
برکت و سعادت چون بزرگوار باشند آن اهل یمن و سعادت. ایشان آن گروه اند که روز میثاق از سوی راست آدم بودند و روز قیامت بر راست عرش باشند و نامه ایشان به دست راست دهنند و از سوی راست ایشان را ۱۶
به بهشت برنند.

وَاضْحَابُ الْمَشْمَةِ مَا أَضْحَابُ الْمَشْمَةِ : و آن اهل شومی و بداختری چون بد بخت باشند. و آن آن گروه باشند که روز میثاق از چپ آدم بودند و روز قیامت از چپ عرش باشند و نامه ایشان به دست چپ دهنند و از سوی چپ ایشان را به دوزخ برنند. ۲۰

وَالسَّابِقُونَ أَسَابِقُونَ : و آن پیشی گیرندگان پیش آهنگان، گفته اند به ایمان، و گفته اند به هجرت، و گفته اند به جهاد، و گفته اند پیشی گیرندگان به همه طاعتها، اولیئک المقرئون: آن پیشی گیرندگان ایشانند نزدیکان و

نزدیک کردگان و نواختگان در دنیا و آخرت. سؤال: چه فایده است در تکرار و **السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ**? جواب گفته اند سابقون فی الدنیا الی الخیرات هم السابقون فی العقبی الی الدرجات. ابوسهل انماری گوید و **السَّابِقُونَ** راجع است به اول کلام که گفت و **كُنْتُمْ آزْوَاجًا ثَلَثَةً** فاصحاء **الْيَمِنَةِ وَاصْحَابُ الْمَشَامَةِ وَالسَّابِقُونَ**، اینجا قسمت تمام باشد، آنگه عاقبت هر گروهی از این سه گروه پدید کرد، نخست سابقان را گفت **السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ**،

۸ فی جَنَّاتِ الْنَّعِيمِ : در بستانها باشند پر نعمتها.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ: گروهی از پیشینان باشند و اندکی از پیشینان. گفته اند این پیشینان امتنان گذشته اند و پیشینان این امتنان. و گفته اند این اوپین و آخرین هم از این امتنان و این از پیغمبر روایت است. ۹۲

عَلَى سُرِّ قَوْضَوَةِ: بر تختهایی باشند بافته به ذُرُّ و یاقوت و مرجان. **مُتَكَبِّئُنَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ**: تکیه کردگان باشند بر آن تختها روی فارویان. گفته اند این آن روز مهمانی بود که همه بر مایده خلد نشسته باشند روی فارویان، و گفته اند متقابلين مع الحورالعين، و گفته اند آن روز زیارت بود که چون بهشتی خواهد که دوستی را از دوستان خود بیند تخت وی فا پریدن آید و تخت آن دیگر دوست فا پریدن آید، در هوا فا هم رسند، یکدیگر را می بینند تا به درجه خویش آیند. ۱۶

يَظْوَقُ عَانِيهِمْ وَلَدَانُ مُخَلَّدُونَ: می گرددند بر سر ایشان به خدمت زادگانی. و این اطفال کافران باشد و غلمان آن کودکان باشند که ایشان را خود در بهشت آفریده باشند، **مُخَلَّدُونَ**: جاوید کردگان. سؤال: چرا ولدان را خاص کرد به خلود بعد ما که همه اهل بهشت مخلد باشند در بهشت؟ جواب گفته اند معنی آن است که ابدالا بد همه بر صفت غلامی باشند که

هرگز ملتحی نگرددند؛ و گفته اند مخلدون ای مقرطون: گوشوار و پیرایه بر کرده باشند آراسته، خلد گوشوار بود؛ و گفته اند مخلدون ای مفرطون: قباها بسته باشند برسم خدمت.

ياڭواپ و آتابارىق و كايس مېن معىن: با كوزها و آب دستانها از زر و گوهر و جامهایی از شراب طاهر که چشم از آن بر نتوان گرفت از لطفات.
لا يُصَدَّغُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْرَفُونَ: باز نپراکنند ایشان را از آن مجلس شراب و در دسر نخیزد ایشان را از آن شراب هر چند خورند مست نشوند. چون يُنْرَفُونَ به کسر زا خوانی: بنرسد

وَفَاكِهَةٌ مِمَّا يَتَحَبَّرُونَ: و میوه از آنچه ایشان گزینند، وَلَعْمٌ ظَبْرٌ مِمَّا يَشْتَهُونَ: و گوشت مرغ از آنچه ایشان آرزو خواهند. و آن آن بود که بهشتی بر خوان نشسته بود، مرغ بسیاید در پیش وی بر شاخ طوبی نشیند و به العان خوش می سراید و خویشتن را می ستاید، گوید «هیچ چشمها ای نیست در بهشت که نه من از آن چشیده ام و هیچ مرغزاری نیست در بهشت که نه من بر آن پرواز کرده ام، طعم من خوشترين همه طعمها است». چندان خویشتن را بربهشتی بستاید که وی را از گوشت او آرزو کند. مرغ در گردد و در پیش وی بر خوان افتاد به سه قسمت پخته و بریان و قدید، تا بهشتی چندان که خواهد از آن کش باید بخورد. آنگه مرغ در ساعت زنده گردد بقدرت خدای عزوجل و برخیزد و همی پرد و همی گوید: «بخ بخ چون من کیست که حبیب مولی از من بخورد»، و بدان بر دیگر مرغان بهشت فخر کند و با جای خویش شود.

وَخُوْزِعَيْنُ، اى ولهم حور عین: و ایشان را بود کنیز کان خوب روی و سیاه چشم و فراخ چشم،

کَآفِنَالِ اللَّهُؤُلُوِّهِ الْمَكْثُونِ: مانند گان مروارید در صدف نگاه داشته باد و
گرد بدان نارسیده.

اما صفت حورالعين: پیغمبر را صلی الله عليه وسلم پرسیدند که
چگونه باشند؟ ۴ گفت: خدای عزوجل وی را بیافریدست از اطيب
الطيب، خوشترين چيزی. گفتند: یا رسول الله آن چگونه بود؟ ۵ گفت: از
انگشتان پای وی تا سرزانواز زعفران باشد، و از زانوتا به سینه از مشک
اذفر باشد چنانکه مثقالی از آن به از همه دنيا، و از سينه تا به گردن از
عنبر اشهب، و از گردن تا به چکاد سراز کافور ابيض باشد، و از يك
دوش ساره وی تا به ديگر دوش فرسنگي در فرسنگي، و در هر سرون وی
يا قوتی مرگب باشد چنانکه ناخن در تن آدمی، اگر يكی از آن به دنيا آرند
از مشرق تا به مغرب روشنایي دهد، و از لطافت تا بدان غایت باشد که
هفتاد هزار حله پوشیده باشد مغز استخوانهای وی از درون آن همه حلها و
از درون گوشت واستخوان پیدا باشد. گرقطره ای آب دهن وی در دریاى
طلخ افکنند آن همه دریا از آب دهن وی خوش گردد. وی را هفتاد هزار
گيسو باشد همه به گوهر و مرواريد بهشت بافته هر گيسوی را وصيفتی
برگرفته، چون بخرامد گيسوها فرو گذارد و در زمين بهشت می کشد؛ و
زمین بهشت همه مشک و زعفران باشد چنانکه مثقالی از آن به از دنيا و
هر چه در دنيا چيز است. و از دست راست وی دوازده هزار وصيفت باشد
هر يكی با مجمری زرين و سيمين، و در پيش وی دوازده هزار وصيفت
حلی و حلل وی برگرفته باشند و آن حور همی گويد هذا ثواب الله
لا ولیانه. پیغمبر گفت صلی الله عليه وسلم: من صفت حور العین چگونه
توانم کرد که اگر کمترین جامه ای از جامه های وی در دار دنيا باز کنند
هر که بدان نگرد دیده وی به روی فرو گردد از نور و جمال آن. چون
صفت جامه چنین بود صفت خداوند جامه چون توان کرد.

جزءِ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ : پاداشتی بدانچه بودند می‌کردند.
 لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَفْوًا وَلَا تَأْثِيمًا : نشوند در آن بهشت هیچ بیهوده‌ای و
 نافرجامی و نه هیچ بزه‌ای و نه بزمند گرددن چنانکه در مجلسهای لغو دنیا.
 إِلَّا قِيلَّا سَلَامًا : مگر یک گفتاری شنوند بی عیب و بی آزار و بر ۴
 یکدیگر سلام می‌کنند و خدای تعالیٰ بر ایشان سلام می‌کند. و گفته‌اند که
 این سلام آن است که فریشتنگان در می‌آیند و سلام خدای عزوجل بر
 ایشان می‌رسانند چنانکه جای دیگر گفت و الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ
 كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ . سؤال : چرا سلام باستثنای کرد از لغو بعد ما که ۸
 مستثنی از جنس مستثنی عنه باید تا استثنای درست آید، نبینی که اگر
 کسی گوید «در این سرای هیچ مردمی نیست مگر خری» درست نیاید
 زیرا که خر نه از جنس مردم است؛ همچنین سلام خدای عزوجل یا سلام
 فریشتنگان نه از جنس لغوباشد پس چرا استثنای کرد که إِلَّا قِيلَّا سَلَامًا ۱۲
 سَلَامًا؟ جواب گوییم این استثناء مقطوع است معناه: لکن یسمعون
 سَلَامًا، و در استثناء مقطوع مجانست شرط نباشد زیرا که آن نه استثناء
 حقیقتی باشد.
 وَاصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَضْحَابُ الْيَمِينِ : و آن اهل یمن و برکت و اهل دست ۱۶
 راست چون نیک بخت باشند این اصحاب یمین،
 فَيَسْدِيرُ مَخْضُودٍ : در گنارهایی باشند خار باز کرده، و آن درختی باشد
 در عرب نیکوترين همه درختان ولکن در زمین با خار باشد و در بهشت
 بی خار باشد، ۲۰
 وَظَلْجٌ مَنْصُودٌ : و موزی بر هم نشانده،
 وَظِلْلٌ مَمْدُودٌ : و سایه‌ای کشیده و پیوسته، و آن درختی باشد که سواری
 بر اسب تازی در سایه کمترین برگی از آن صد سال می‌تازد به یک گنار
 آن نرسد، و اگر بر برگی کلاع بچه کند و آن بچه فرا پریدن آید همی پردازد

تا پیر گردد و موش بریزد هنوز به کنار آن نرسیده باشد. گفته اند این ظلی ممدوذ آن است که سایهای بهشت پیوسته بود، نه چنانکه در دار دنیا یک جا سایه و یک جا آفتاب تا زمان زمان سایه بود و زمان زمان آفتاب، در بهشت همه سایه بود نه از آفتاب ولکن از نور عرش،

۴

وَمَاءِ مَسْكُوبٍ : و آبی روان کرده، در هوا به فرمان بهشتی می رود چنانکه او خواهد،

وَفَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ : و میوه بسیار،

لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَقْتُوْعَةٌ : نه بریدنی که برسد و نه بازداشته از ایشان، بل که چون میوه باز کنند در ساعت دیگری پدید آید و هر گه که خواهند باز کنند،

۸

وَفُرْشٌ مَرْفُوعَةٌ : و فرشهای بلند برداشته، گفته اند این فرشهایی باشد بر تختهای بلند برداشته پانصد ساله راه بالای آن در هوا. و گفته اند فرش مرفوعه زنان باشند و آن این زنان دنیا باشند که ایشان را در بهشت فضل نهند بر حور العین، مرفوعه ای مفضله؛ چنانکه نوار را که زن فرزدق بود — و فصیح تر از فرزدق بود — پرسیدند که فرش مرفوعه چه باشد؟ گفت هن النساء فخیرها الینها،

۱۲

إِنَّا أَنْشَأْنَا هُنَّ إِنْشَاءً : ما بیافریده باشیم ایشان را نوآفریدنی. در خبر است که پیرزنی بود نزد عایشه رضوان الله علیها بسیار آمدی، دوست خدای؛ روزی پیغمبر علیه السلام درآمد آن پیرزن را دید گفت العجز لا يدخلن الجنَّةَ : پیرزنان در بهشت نشوند. آن ضعیفه آن بشنید اندوهگن گشت و زار بگریست. عایشه گفت: یا رسول الله اندوهگن کردی اورا. رسول گفت علیه السلام عایشه را: أما سمعت قول الله عزوجل: إِنَّا أَنْشَأْنَا هُنَّ إِنْشَاءً : ما نو بیافرینیم ایشان را و بپراهیم و بیاراییم ایشان را، فَجَعَلْنَا هُنَّ أَنْكَارًا : کرده باشیم ایشان را دوشیزگانی،

۲۰

غُرْبَيَا آثْرَابَا : شوی دوستانی و هم زادانی
 لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ : مر خداوندان دست راست و اهل یمن و برکت را
 ثُلَّةُ مِنَ الْأَوَّلِينَ : گروهی از پیشینان، یعنی از امتنان پیشین: وَثُلَّةُ مِنَ
 الْآخِرِينَ : و گروهی از پسینان، یعنی از این امت. و گفته اند هر دو گروه
 ۴ از این امت باشند گروهی از اول این امت و گروهی از آخر این امت.
 وَأَصْحَابُ الْشَّمَاءِ مَا أَصْحَابُ الْشَّمَاءِ : و آن خداوندان دست چپ چون
 بدیخت باشند آن خداوندان دست چپ،
 ۸ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ : در تف باد دوزخ و در آب گرم سوزان باشند،
 وَظِلَّيْ مِنْ يَخْمُومٍ : و در سایه ای از دود دوزخ باشند،
 لَا يَأْرِدُ وَلَا كَرِيمٌ : نه خنک و نه خوش،
 إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُشْرِفِينَ : آن عذاب ایشان را بدان باشد که ایشان
 ۱۲ بودندی پیش از آن رای مستان و کامرانان. و مُشْرِفِينَ به کسر را:
 گزاف کاران بود،
 وَ كَانُوا يُصِرُّونَ عَلَى الْجِنْتِ الْعَظِيمِ : و بودندی سخت استاده بر آن گناه
 بزرگ، یعنی بر کفر و شرک. سؤال: چرا گناه را حنث خواند بعد ما که
 ۱۶ حنث نقض قسم بود و در گناه و کفر چه نقض قسم بود؟ جواب گوییم
 خدای تعالی روز میثاق عهد ایمان بر همه آدمیان گرفتست، هر که در دار
 ذنبا کفر آرد آن عهد را نقض کرده باشد و حنث نقض عهد باشد.
 وَ كَانُوا يَقُولُونَ إِذَا مِنْتَ وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَاماً إِنَّا لَمَبْغُوثُونَ : و بودندی که
 ۲۰ می گفتندی ای چون ما بمیریم و ببودیم خاک ریزیده و استخوانی بپوسیده
 ما برانگیختگان خواهیم بودن،
 آَوَابُونَا الْأَوَّلُونَ : یا پدران ما پیشینیان.
 فَلَنِ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمَ مَغْلُومٍ : بگویا محمد حقا
 که پیشینیان و پسینان همه فراهم آورده خواهند بود مر آن وعده گاه روز

دانسته را، و آن روز قیامت است.

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الْأَصْلَاثُونَ الْمُكَذَّبُونَ : پس ای شما که گمراهان اید و
بدروغ دارندگان حق اید،

لَا كُلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقْوَمٍ : هر اینه شما خورنده خواهید بود از آن درخت
زقّوم، و آن درختی است آتشین در قعر دوزخ برسته هیچ درکتی نیست در
دوزخ که نه از آن درخت شاخی بدان رسیدست، میوه آن به زشتی چون
سر دیوان، به زهرگنی چون سر ماران، به بزرگی چند سبوی بود به زهر
آکنده ۸

فَمَا لِوْنَ مِنْهَا الْبُطْلُونَ : پر کنندگان خواهید بود از آن شکمها، و آن آن بود
که گرسنگی بر دوزخیان غالب گردد هزار سال فریاد می خواهند از
گرسنگی، آنگه زقّوم بدنهند ایشان را تا شکمها از آن پر کنند، آنگه
تشنگی بر ایشان غلبه کند تا هزار سال دیگر فریاد می خواهند از تشنگی. ۱۲

فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ : آشامنده باشند بر زور آن از آب گرم سوزان.
سؤال: چرا منها البطون به لفظ تائیث آورد و عليه به لفظ تذکیر بعد ما که
هر دو کنایت از زقّوم است؟ جواب گوییم منها کنایت از میوه آن درخت
است و ثمره مؤثر است، وروا بود که کنایت از شجر بود و شجر جمع
شجره بود و آن مؤثر بود، و این دیگر «ها» کنایت از اکل بود، وروا بود
که کنایت از لفظ شجر بود و لفظ شجر مذکور است. ۱۶

فَشَارِبُونَ شُربَ الْهَمِيمِ : آشامنده باشند چون آشامیدن اشتaran هوشازده که
هر چند آب می خورند سیر نگردند. گفته اند هیم ریگ گرم نرم باشد که
هر چند آب بر آن ریزی سیر نگردد. شرب مصدر بود و شرب به فتح شین
جمع شارب بود. ۲۰

هُدَىٰ نُرِّلُهُمْ يَوْمَ الْدِينِ : این بود نصیب روزی ایشان روز شمار و جزا و
قضا.

نَعْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصِدِّقُونَ : ما آفریدیم شما را چرا باور نمی دارید.
سؤال : چرا گفت فلولاً تُصِدِّقُونَ بعد ما که کافران مصدق بودند آن را که
خدای آفریده است ایشان را، چنانکه گفت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقُهُمْ
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؟ جواب گوییم معناه فلو لا تصدقون بالبعث بعد الموت.

٤

آفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْثِنُونَ إِنَّكُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَعْنُ الْخَالِقُونَ : چه بینید و چه گویید آن
آب پشت که شما می اوکنید ای شما همی آفرینید آن را مردم یا مایم
آفریننده و نگارنده آن مردم.

٨

نَعْنُ قَدَّرْنَا بَيْتَكُمُ الْمَوْتَ : ما اندازه کردیم میان شما مرگ. گفته اند این
تقدیر مرگ آن است که قضا کردست میان همه جانوران که می میرند. و
گفته اند این تقدیر مرگ آنگه باشد که خلق را صورت می کنند مرگ را در
میان خلقت او درج کنند که تا فلاں وقت بیش نزید وَمَا نَعْنُ يَمْسُوْقِينَ : و
نیستیم ما از پیش عذاب ما و از پیش قضاء ما بشده.

١٢

عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ : قادریم بر آنکه بدل کنیم مانند گان شما را، و
گفته اند معناه: و ما نحن بعاجزین علی ان ببدل امثالکم: ما عاجز نه ایم
از آنکه شما را هلاک کنیم و به از شما بند گان بیافرینیم. و گفته اند
عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ آن است که شما را از پس مرگ مانند این که
هستید بیافرینیم وَنَنْشِكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ: و می بالانیم شما را چنانکه شما
ندانید که فرزند در پیش مادر و پدر می بالد چنانکه مادر و پدر را فازان راه
نه. و گفته اند معناه ما بیافرینیم شما را در آن گور چنانکه شما ندانید.

٢٠

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الْنَّشَاءَ الْأُولَىٰ : بدرستی که شما بدانسته اید آفرینش
نخستین را فلولاً تَدْكَرُونَ : چرا در نیندیشید و بدان پند نگیرید تا بدانید که
آن خدای که قادر بود بر آفریدن اول قادر بود بر آفریدن ثانی.

آفَرَأَيْتُمْ مَا تَخْرُبُونَ : چه بینید و چه گویید آن کشت که شما می کارید،
إِنَّكُمْ تَزَرَّعُونَ أَمْ نَعْنُ الْأَزَارِغُونَ : ای شما همی رویانید و می بالانید آن را

يا ما ايم روياننده وبالاننده آن، بل که ما ايم روياننده وبالاننده لا بل که
محال باشد که شما باشيد زيرا که شما خود ندانيد که آن تخم در زمين
کجا باشد و کي بريزد و کي برويد و چگونه برويد. و اين مثالی است
که خدای تعالی بنموده است انگیختن را از گور، چنانکه آن تخم را در
زمین پنهان کنند مردگان را در زمين پنهان کنند و چنانکه دانه در زمين
پوسد آنگه برويد مرده در زير زمين پوسد آنگه او را برانگيزند، و همچنان
که آنچه در زمين کنند آن برآيد از گندم گندم و از جو جو همچنين از گور
چنان خيزند که در گور شوند، و همچنانکه نبات سر از زمين برکند
مختلف سپيد و سياه و صرخ و سبز خلق نيز از گور برآيند سپيدروي و
سياه روی، و همچنان که نبات لختی زهر بود و لختی پاي زهر همچنين
خلق سر از گور برکند لختی سعيد و لختی شقی، و چنانکه نبات از زمين
برآيد برخی برپاي و برخی بر زمين افتاده خلق از گور برآيند بعضی بر
براقها بر کشیده خدای سوي علیين وبعضی را بروي می کشنند سوي
اسفل السافلين، و همچنان که نبات را فاهم کنند و خرمنی کنند تا کاه
از دانه جدا کنند خلق را روز قیامت جمع کنند تا نیک را از بد جدا کنند
که ليَمِيزَ اللَّهُ الْخَيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ، و همچنانکه دانه از کاه جدا گردد دانه
را جدا در جای کنند و کاه را جدا، همچنين خلق را چون نیک از بد جدا
کنند نیکان را در بهشت کنند و بدان را در دوزخ فريق في الجنة و فريق
في السعير.

لَوْنَشَاءَ لَجَعْلَنَاءَ حُظَاماً: گر خواستيمی کردیمی آن کشت را کوفته و
ريزидеه فَظَلْنُمْ تَفَكَّهُونَ: تا روز گذاشتيدی شما تعجب می کردیدی و
پشيماني می خورديدي،
إِنَّا لَمُعْرِمُونَ: که ما توان زده ايم،
تَلَنْ نَحْنُ مَخْرُومُونَ: بل که ما بي روزی مانده ايم که غله ما بشد.

آَفَرَأَيْتُمْ الْمَاءَ الَّذِي تَشَرَّبُونَ: ای دیدید و چه گوید آن آبی که شما می‌آشامید و می‌خورید،

إِنَّمَا تَنْهَىٰ عَنِ النَّحْنُ أَمْ نَحْنُ عَنِ الْمُتَنَزَّلِوْنَ: ای شما فرو آورید آن را از میغ

۴ یا ما ایم، بل که ما ایم فروآرنده آن از میغ. خدای تعالی در این آیت بارانیدن باران را یاد کرد اذکار نعمت را و اظهار قدرت را تا بندگان بدانند و شکر آن آب خوش بکنند. حسن بصری گوید رحمة الله عليه: نعمة الله علينا في الماء البارد اكثرا منه في الفالوذج. و نيز بدانند که آن خدای که قادر است که چنین میغ فرا دیدار آرد قادر است بر آنکه خلق را ۸ از گور برانگیزد.

اما آمدن باران، گفته اند که میغ آب از دریا برگیرد تا آنجا که فرمان خدای بود بیارد. و گفته اند که دریاها است در آسمان فرشتگان به کیل آب از آن بر میغ پیمایند تا میغ بیارد. و گفته اند که خدای تعالی آب به ۱۲ گن: **قَيْكُونْ** در میغ بیافریند.

لَوْتَشَاءُ جَعَلْتَاهُ أَجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ: گر خواستیمی کردیمی آن آب را طلغ اکنون که نکردیم چرا شکر نکنید خدای را بر آب خوش.

آَفَرَأَيْتُمُ الْنَّارَ الَّتِي تُورُونَ: ای دیدید چه گوید آن آتش که شما بیرون ۱۶ آرید از آتش زنه،

۲۰ **إِنَّمَا تَنْهَىٰ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ عَنِ الْمُنْشَقِوْنَ**: ای شما آفریدید و پدید آوردید درخت آن را یا ما ایم پدیدآرنده و آفریننده آن، ای: محل بود که شما باشید زیرا که اگر همه جهان فراهم آید و بکوشید ذرهای آتش در میان آن چوب باز نیابید، پدید آمد که ما ایم آفریننده و پدیدآرنده آن.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكَّرَةً وَمَتَاعًا لِلْمُفْقِوْنَ: ما کردیم آن آتش را میان چوب پندی و حجتی و برخورداری مرتوشه بر سیدگان را و فروآیندگان را به زمین خالی. و آن آن است که عرب در بادیه به سفر شوند و دو چوب با خویشتن

می بزند آن را مرخ و عفار گویند آتش زنہ ایشان آن باشد، چون درمانند یک چوب را از آن بر دیگر مالند آتش بیرون آید و سوسماری یا ماری یا یربوعی بگیرند و بریان کنند و طعام سازند. چون بدانستید کمال قدرت خدای بدین حجتها که یاد کرد،

فَسَبِّحْ يَا سِمْ رَبِّكَ الْعَظِيمِ : به پاکی و بی عیبی یاد کن نام خدای ترا که خداوند بزرگ است. سؤال : چه فایده بود در این با و اسم دریاشم ربک، چرا نگفت فسبح ربک العظیم؟ جواب گوییم معناه: فسبح ربک بتوحید اسمه، و این خود از جوامع الكلم است. و گفته اند این با زایده است تحسین سخن را درآورد چنانکه شاعر گوید: نضرب بالسیف و نرجوا بالفرج.

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ الْأَنْجُومِ : سوگند یاد کنم به فروشدن جای ستارگان. و اگر مواقیع خوانی جمع بود، و گفته اند مواقیع النجوم آسمانها است، و گفته اند موقع النجوم گور علما است، و گفته اند موقع النجوم منازل وحی قرآن است نزل نجماً نجماً. سؤال : چرا گفت فلَا أُقْسِمُ نگفت فأقسم بعد ما که لا نفی فایده دهد و مراد از این اثبات قسم است نه نفی قسم؟ جواب گفته اند مراد از این فلا لام تأکید است آن را اشباع کرد چنانکه گویند فلا کرمن زیدا، این لام تأکید را بود. و گفته اند این لا زایده است ولا زایده درآرند در سخن، چنانکه شاعر گوید

فی بیر لا هور سوی وما شعر نافکه حتى اذا الصبح حشر و گفته اند این لا حجد است معناه: لا كما زعموا أقسم بموضع النجوم.
وَإِنَّهُ لَقَسْمٌ لَوْتَعْلَمُونَ عَظِيمٌ : بدرستی که این سوگندی است اگر بدانید بزرگ سوگندی،

إِنَّهُ لِقُرْآنٌ كَرِيمٌ : که این قرآنی است بزرگ و بزرگوار
فِي كِتَابٍ مَكْتُونٍ : در نبیشه نگه داشته. گفته اند این کتاب مکنون لوح
 محفوظ است، و گفته اند کتاب سفره و برره است، و گفته اند مصاحف
 آدمیان است. سؤال : چرا گویند قرآن به خدای قایم است بعد ما که
 خدای گفت **إِنَّهُ لِقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْتُونٍ** خبر کرد که قرآن در
 کتاب مکنون است. جواب گوییم **فِي كِتَابٍ مَكْتُونٍ**، معناه: مکتوب فی
 کتاب مکنون، و برای آنکه قرآن در کتاب نبیشه بود واجب نیاید تا در
 آنجا موجود بود، چنانکه اگر کسی هزار دینار برق دست خویش
 بنویسد واجب نیاید تا هزار دینار در کفش باشد، یا الله را برناخن بنویسد
 واجب نیاید تا الله برناخن وی باشد، لا بل که آنجا مکتوب باشد نه
 موجود. سؤال : چرا گویند که کتاب مکنون به معنی مکتوب است بعد ما
 که خدای نگفت مکتوب فی کتاب مکنون، بل که گفت **قُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي**
كِتَابٍ مَكْتُونٍ؟ جواب گوییم ما ظاهر را به دلیل قاطع صرف کردیم و آن
 آن است که اگر قرآن در کتاب بودی نعت بدان کتاب را بودی نه خدای
 را تا کتاب را گفتندی تکلم بالقرآن نه خدای را عزوجل و ممثل اوامر قرآن
 مطیع کتاب بودی نه مطیع خدای و مرتكب نواهی قرآن عاصی در کتاب
 بودی نه در خدای تعالی. و دیگر حجت : اگر قرآن در کتاب بودی از سه
 بیرون نبودی یا همه قرآن در یک مصحف بودی، در دیگر مصاحف چه
 بودی؟ و اگر در هر مصحفی بعضی بودی از قرآن، اولیتر نبودی از آن دیگر
 بعض که در دیگری بودی، بعد ما که در هر مصحف همه مکتوب است.
 و اگر در هر مصحفی قرآنی بودی خدای تعالی یک قرآن بیش نگفت پس
 آن دیگر چه بودی و در این مصحفها قرآن نیست. اما حجت آن است که
 در مصحف قرآن نبیشه است نه نهاده و به دلها دانسته است و به زبانها
 خوانده و به گوشها شنیده. قرآن سخن خدای است عزوجل و سخن از

گوینده جدا نه.

لَا يَمْسِهُ إِلَّا الْمُظْهَرُونَ : نخوانند آن را — یعنی قرآن را — مگر پاک کرد گان. گفته اند این لا نهی است و گفته اند لا نفی است. اگر بر لاء
نهی رانی بر دو وجه بود: نهی حتم و نهی تأدیب بود، و اگر بر نهی حتم
رانی مر کافران را و جنب را و حایض را و نفسا را باشد که ایشان را نشاید
قرآن خواندن یا دست به مصحف قرآن کردن مگر در غلاف. و اگر بر نهی
تأدیب رانی، امر بدان خداوند حدث را بود که ادب قرآن خواندن آن است
که بر طهارت خواند و دست بی طهارت فا مصحف قرآن نکند و اگر کند
فا حاشیه کند فا نبشتة قرآن نکند حرمت قرآن را؛ و اگر این لا را بر لاء
نهی رانی مراد از این مطهرون فرشتگان باشند که ایشان پاک کرده اند از
گناه.

تَنْزِيلٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ : سخن گفتن و پیغام فرستادنی است این قرآن از
خدای جهانیان. سؤال: چرا یکجا قرآن را مُنْزَل خواند گفت إِنَّهُ مُنْزَلٌ مِّنْ
رَبِّكَ و اینجا تنزیل خواند بعد ما که تنزیل فعل بود و منزل مفعول، و یک
چیز هم فعل و هم مفعول محال بود؟ جواب گوییم قرآن بحقیقت تنزیل
است بر آن معنی که تکلیم است؛ و تنزیل در لغت تکلیم بود چنانکه
گویند فلان قال فی تنزیله کذا، ای: فی تکلیمه. و آنجا که گفت مُنْزَلٌ
مِّنْ رَبِّكَ مراد از آن جبرئیل است علیه السلام. و نیز روا بود که منزل قرآن
بود بر آن معنی که انزال جبرئیل است، و مُنْزَل به معنی انزال بود چنانکه
مُدخل به معنی ادخال بود قال الله تعالى آذخْلُنِي مُدْخَلَ صِدقِی — ای:
ادخال صدق — وَآخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدقِی، ای: اخراج صدق؛ و گفته اند
آنزلنی مُنْزَلًا مُبَارَكًا، ای: انزا لا مبارکاً. سؤال: چه گویی خدای تعالی
قرآن فرستاد یا نه؟ اگر فرستاد واجب آمد که ازوی باین بود و هر چه از
وی باین بود مخلوق بود؛ و اگر نفرستاد، چه فرق بود میان تو و میان مالک

صیف که گفت مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ بَشَرٍ مِّنْ شَئٍ؟ جواب گوییم خدای تعالیٰ قرآن فرستاد بر آن وجه که سخن فرستند، اما فرستادن چیزی بر چهار وجه بود: یکی آن بود که او را امر کند به شدن نزد کسی چنانکه کسی رسولی فرستد به جایی به کسی. دیگر آن بود که کسی را امر کند ۴ به رفتن با وی چنانکه ستوری را یا بنده‌ای را به جایی می‌فرستد کسی دیگر را امر کند به رفتن با وی. سدیگر آن بود که کسی را امر کند به حمل و نقل وی چنانکه کسی نامه‌ای یا جامه‌ای به جایی فرستد. چهارم فرستادن پیغام بود که مرسل بگوید رسول یاد گیرد به مرسل^۱ الیه برد و بر ۸ وی خواند. فرستادن قرآن نه بر آن معنی بود که خدای آن را امر کرد به آمدن، زیرا که نه حتی و نه عاقل است که به پای خویش رود. و نیز نه بر آن معنی بود که کسی را امر کرد به حمل و نقل آن، زیرا که نه جسمی است تا حمل و نقل او ممکن بود. پس فرستادن قرآن بر آن معنی باشد که ۱۲ خدای عزوجل بگفت و جبرئیل علیه السلام یاد گرفت و بیامد و بر مصطفی علیه السلام بخواند تا مصطفی بر خلق خواند و خلق می‌خوانند. و قرآن خود سخن خدای و پیغام خدای است و به وی قایم.

آقِبَهُذَا الْحَدِيثِ آتَتُمْ مُذْهِنُونَ: ای بدین سخن – یعنی بدین قرآن – شما ۱۶ می‌مداهنت کنید که بظاهر می‌شنوید و به دل آن را بدروغ می‌دارید. و گفته اند مُذْهِنُون ای: کافرون، چنانکه گفت وَوَدُوا لَوْتُدِهِنُ فَيَذْهِنُونَ، و گفته اند مُذْهِنُون ای: منافقون.

وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ: و همی کنید نصیب شما از این قرآن ۲۰ آنکه این را بدروغ می‌دارید. و گفته اند معناه و تجعلون شکر رزقکم التکذیب، خدای تعالیٰ شما را قرآنی فرستاد که در آن شرف شما بود شما شکر آن را آن می‌کنید که این را تکذیب می‌کنید؟ مقاتل گوید این آیت در آن آمد که پیغمبر صلی الله علیه وسلم با یاران به غزوی شد، مسلمانان

را تشنگی رسید صعب. یاران گفتند «یا رسول الله، چه بود که ما را از خدای آب خواهی؟». رسول گفت علیه السلام «نباید که من از خدای آب خواهم، آب دهد، شما گویید سقینا بنوفلان»؛ چنانکه عادت عرب بود که چون باران آمدی گفتندی سقینا بنوکندا. یاران گفتند «یا رسول الله نه وقت انوا است». پیغمبر صلی الله علیه وسلم دورکعت نماز کرد و دعا کرد، در ساعت بارانی ببارید چنانکه سیل برفت. رسول خدای مردی را دید که آب به قدر برمی‌گرفت و می‌گفت سقینا بنوکندا، این آیت فروآمد.

۸ **فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومُ : چرا نه چون برسد جان به چنبر گردن،**

وَأَنْتُمْ حَيَّئُنَّ تَنْظُرُونَ : و شما آن وقت می‌نگرید بدان محضر،

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ : وما نزدیک تریم به وی از شما، به دانستن حال وی و دیدن زاری وی و شنیدن ناله وی. و گفته اند معناه فرشتگان ما نزدیک تر باشند به وی از شما **وَلِكِنْ لَا تُبَصِّرُونَ** : بیک شما می‌نبینید.

۱۲ **فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِنَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِنَ : چرا نه آن جان را بازگردانید با جای آن اگر شما نه مقهورانید بگویید اگر راست گویانید.**

فَأَقَاتَ إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ فَرْحُ وَرِيحَانَ وَجَنَّتَ نَعِيمَ : اگر آن کس از نزدیک کردگان بود و از نواختگان او را روح و ریحان بود و در بهشت با

نعمتهای جاودان بود. خدای تعالی در اول این سوره یاد کرد که خلق سه گروه اند: سابقان و اصحاب یمن و اصحاب شمال، اینجا در آخر سوره عاقبت هر سه گروه یاد کرد. فَرْحُ وَرِيحَانَ را سه تفسیر کرده اند: یکی فروح ای فراحة فی الموت، و ریحان فی القبر، و جنت نعیم یوم القيمة: در

در مرگ راحت و ریحان باشد، در گور روضه و رضوان باشد، در قیامت بهشت جاودان باشد. و گفته اند فروح راحت و بشارت بود، و ریحان سپرمه بهشت بود، و آن آن بود که مقرب را به در مرگ بشارت دهد و سپرمه بهشت فا بینی او دارند و جای وی در بهشت فرا وی نمایند و در آن میان

جان وی بسهولت بردارند. و خوانده اند فَرُوحٌ به ضم را، ای: فَحِيْوَةٌ لا
موت فيها، وريحان: رزق الجنة، وجنة نعيم: بهشت پر نعمت.
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ: اما اگر آن
محضر از خداوندان دست راست باشد گويند سلام ترا است از اصحاب
یمين، برسه معنی: يك فسلام لك من اصحاب اليمين، ای: يقال له
سلام لك، و اين آن بود که چون مؤمن فا در مرگ رسد فرشته ای پيش وی
آيد گويد: سلام ترا است از اصحاب يمين ای آن نيكبختان که همه در
بهشت منتظر تواند، زود باش تا بدیشان رسی. و گفته اند فَسَلَامٌ لَكَ ای:
بشراء لك، مژگان ترا که از اصحاب يمينی به بهشت و کرامات خدای.
و گفته اند فسلام لك: ما وصفنا لك من ثواب اصحاب اليمين، از آنجا که
گفت في سدر مخصوص تا به آخر
وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الظَّالِمِينَ: اما اگر باشد آن کس از
دروغ دارند گان حق و از گمراهان،
فَثُرْلَةٌ مِنْ حَمِيمٍ، ای: فعداب من حميم: او را بود عذابی از آب گرم
سوزان در دوزخ. و گفته اند معناه فرزق من حميم،
وَتَضْلِيلَةٌ جَحِيْمٌ: و درآوردنی در آتش دوزخ و عقوبت.
إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ: بدروستی که این حق است بى گمان. و
گفته اند معناه: اين ثواب که ثواب مقربان است و اين ثواب که ثواب
اصحاب يمين است و اين عذاب که عذاب مکذبين و ضالين است همه
حق و يقين است. سؤال: چرا نگفت لهو الحق اليقين بعد ما که اين حق
و يقين يکي است و اضافت ميان دو چيز درست آيد؟ جواب گفته اند
معناه لهو اليقين حق اليقين، و گفته اند که اين اضافة الشئ الى نفسه
است و اين روا بود در لغت، چنانکه گويند نفسه و عرضه و جسمه و
اسمها.

فَسَبِّحْ يَا سِمْ رَبِّكَ الْعَظِيمِ : به پاکی یاد کن نام خدای ترا که بزرگ است
 و بزرگوار. ابن عباس گوید چون این آیت فروآمد پیغمبر علیه السلام گفت
 اجعلوها فی رکوعکم و قولوا ثلثاً سبحان ربی العظیم، و این تسبیح این
 امت را یادگار است از جبرئیل. و آن بود که جبرئیل ب حاجت از
 خدای عزوجل درخواست تا عظمت عرش را به وی نماید. خدای گفت:
 عزوجل: توطافت آن نداری. جبرئیل گفت: یا رب مرا اذن ده و مدد کن.
 خدای تعالی او را ده هزار پر بداد تا ده هزار سال زیر عرش می پرید نگه
 کرد ندانست که چند پریدست و ندانست که چند ماندست. مدد
 خواست. خدای تعالی او را ده هزار پر دیگر بداد تا ده هزار سال دیگر
 همی پرید، هم بندانست که چند پریدست و چند ماندست. سدیگر بار
 مدد خواست. خدای تعالی او را ده هزار پر دیگر داد، او تا ده هزار سال
 دیگر همی پرید، هم نگه کرد ندانست که چند پریدست و چند ماندست،
 همچنان سرفرو داشت به رکوع و این تسبیح می گفت که سُبْحَانَ رَبِّي
 الْعَظِيمِ، خدای تعالی این را از روی ما را یادگار داد. رسول علیه السلام این
 را سنت نهاد در رکوع.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة الحديد
برخواند خدای تعالیٰ او را چندان ثواب دهد که همه گرویدگان را به
خدای و رسول.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ : به پاکی و بی عیبی یاد کرد خدای را
آنچه در آسمانها و زمین است، بر سه معنی: یکی نماز می‌کند خدای را
عزو جل آنکه در آسمانها و زمین است از مؤمنان. دیگر معنی سبّح لِلَّهِ ای
دل علی وحدانیه الله. سدیگر معنی تسبیح کرد خدای را تسبیح جبری
چنانکه جای دیگر گفت وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَهُوَ أَعْزَىُ
الْحَكِيمُ : او است ارجمند و بی همتا. عزیز را سه معنی باشد: عزیز باشد
به معنی غالب، چنانکه گویند من عزیز ای: من غالب سلب. و دیگر
معنی عزیز آن باشد که وی را نظیر نباشد چنانکه گویند ولد عزیز ای:
لانظیر له. سدیگر العزیز المنیع الذی لا یلتحقہ قهر و لا یناله آفة، چنانکه
گویند ارض عزار ای لا ینجع فيها المطر. الْحَكِيمُ : درست کار و
درست گفتار صواب کار راست دان، بر سه معنی: یکی الحکیم المحکم.
دیگر الحکیم الحاکم علی خلقه بما شاء. سدیگر معنی الحکیم المنیع
الذی لا یلتحقہ قهر و لا یناله آفة.

لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ : او را است و او را سزد پادشاهی آسمانها و

زمین یُخی وَیُمیت: زنده کند و بمیراند، ای: یحیی البنین والبنات و یمیت الآباء والامهات. و گفته اند مقدم مؤخر است ای: یمیت و یحیی: بمیراند پس زنده کند از پس مرگ. و گفته اند یحیی قلب المؤمن بالمعرفة و یمیت قلب الكافر بالنكرة. و گفته اند یحیی الارض وقت الربيع و یمیتها وقت الخريف وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: او بر هر چه خواهد که کند قادر است.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالآخِرُ: او است آن خدایی که همیشه بود و همیشه باشد و ۸
الظاهر: و پیدا به هستی و الباطن: و نهان از چونی وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: او و به هر چیزی دانا است. گفته اند معناه: هو الاول قبل کل شیء و الآخر بعد کل شیء و الظاهر الغالب على کل شیء و الباطن العالم بكل شیء. و گفته اند الاول: القديم، والآخر: الباقی، والظاهر فلا يعلوه عالی، و ۱۲
الباطن فلا يخفی عليه خافی. و گفته اند هو الاول بالازلیة والآخر بالابدیة و الظاهر بالحجۃ و الباطن عن الكیفیة. و گفته اند هو الاول ماؤل کل اول و الآخر مؤخر کل آخر و الظاهر مظهر کل ظاهر و الباطن مبطن کل باطن. و گفته اند هو الاول فلا يسبقه بادی، والآخر فلا يعقبه باقی، والظاهر فلا ۱۶
يغلبه غالب، و الباطن فلا يعزب عنه عازب. و گفته اند معناه: هو الاول بالهدایة، والآخر بالوقایه، والظاهر بالکفایة، و الباطن بالولاية. و گفته اند هو الاول بلا ابتداء، والآخر بلا انتها، والظاهر المتجلی لمن شاء بما شاء كما شاء كما قال وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ تَأْصِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ، و الباطن المتجھ عن من شاء بما شاء كما شاء كما قال كَلَّا أَنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ. و گفته اند معناه: هو الاول بالاحسان، والآخر بالغفران، و ۲۰
الظاهر بالبرهان، و الباطن عن مشاهدة العیان.

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ: او آن خدایی است که بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز، اول آن روز یک شنبه و آخر آن

روز آدینه ثُمَّ آسْتَوْى عَلَى الْعَرْشِ : پس استوا کرد — بی چون و بی چگونه — بر عرش. این استوا را تأویل نباید کرد، همی بر ظاهر باید گذاشت، چنانکه مالِک انس را پرسیدند که: استواء خدای عزوجل بر عرش چون است؟ گفت: الاستواء معلوم والايمان به واجب والكيفية مجہول و السؤال عنه بدعة ولو عدت الى هذا لامتنا بضرب عنقك، ومن که مصنف این تفسیرم بوبکر سوریانی تفسیر این آیت را بنظم گفته ام:

رحمان على العرش استوى قرآن است اقرار ده اقرار بدان ايمان است
 تأویل مکن که علم آن پنهان است تأویل مجو که راه بی راهان است
 تشبيه مکن که کار نادانان است برخوان و بدان که هرچه او گفت آن است
 مفزا و مکاه از آنچه در قرآن است

۱۲ هفت جای خدای عزوجل این آیت استوا یاد کردست: در سورة الاعراف گفت إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ آسْتَوْى عَلَى الْعَرْشِ. در سورة یونس همچنین إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ آسْتَوْى عَلَى الْعَرْشِ. در سورة الرعد ۱۶ اللهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ آسْتَوْى عَلَى الْعَرْشِ. در سورة طه گفت الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ آسْتَوْى. و در سورة الفرقان گفت ثُمَّ آسْتَوْى عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ. و در این سورة هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ آسْتَوْى عَلَى الْعَرْشِ. و در سورة الم تنزيل اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْتُهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ آسْتَوْى عَلَى الْعَرْشِ. سؤال: ۲۰ ای روا بود که مهتری خطابی کند به کهتران که ایشان آن را ندانند؟ جواب گوییم خطاب دو است امثالی و اعتقادی، خطاب امثالی باید که معلوم بود زیرا که امثال مبهم ممکن نباشد، اما خطاب اعتقادی روا بود که کهتر را معلوم نباشد زیرا که اعتقاد مبهم ممکن باشد؛ چنانکه

خدای تعالی در این آیتها ما را از عرش خبر کرد و ما خود تفصیل آن
 ندانیم، زیرا که مقاتل بن سلیمان گوید عرش خدای را سیصد و شصت
 هزار قندیل است از نور آویخته به سلسلهای زرین از نور منور، هفت آسمان
 و هفت زمین و هر چه در آن است در یک قندیل از آن است، در دیگرها
 خدای غیب دان داند که چیست. چون وهم ما به تفصیل و کیفیت قندیلی
 از آن سیصد و شصت هزار قندیل نرسد، به تفصیل کیفیت عرش کی
 رسد. و چون وهم ما به تفصیل عرش نرسد، به تفصیل استواء خدای علی
 العرش کی رسد، و ما یعلم تأویله الا الله. ابن عباس گوید عرش خدای
 را هزار زبان است هرزبانی به لغتی دیگر، به هر لغتی خدای را عزوجل
 یاد می‌کند و تسبیح می‌کند که این بدان نماند و آن بدین نماند. چون ما
 یک لغت از آن ندانیم عجب نبود اگر معنی استواء خدای عزوجل ندانیم.
 ۱۲ مجاهد گوید عرش خدای را شصت هزار پایه است، در پیش هر پایه ای
 شصت هزار شارستان و در هر شارستانی شصت هزار امت از روحانیان،
 طرفه العینی از تسبیح ملک العرش بنیاسایند. و در اخبار آمدست که عرش
 خدای را عزوجل سیصد و شصت هزار برج است، بعضی از زر سخ و
 بعضی از نقره سپید و بعضی از زبرجد سبز و بعضی از یاقوت صرخ و هفتاد
 هزار حجاب ظلمت در پیش آن که اگر آن نیستی شاع نور آن بروج همه
 عالم بر هم سوختی. کعب الاخبار گوید بر کنار عرش خدای ماری است
 هفتصد هزار ساله راه بالای او، سرش از یک دانه مروارید سپید، تنش از
 زر صرخ، دو چشم از یاقوت زرد، دو گوش او از زمرد سبز، از این چشم
 او تا بدان چشم صد ساله راه، آن مار را چهل هزار بال است، هر بالی از
 گوهری دیگر، از بالی تا بالی هزار ساله راه؛ او را دنبالی از یاقوت طول
 آن سیصد ساله راه، بر هر پری از بال وی فرشته ای استاده با حربه ای از
 نور، آن حربه را هشتاد هزار شاخ، از شاخی تا به شاخی صد ساله راه، آن

فرشتگان تسبیح می‌کنند خدای را برقی که اگر آن رفق نمی‌کنندی در تسبیح از نزست ایشان هفت آسمان بریزدی و فریشتگان هفت آسمان هلاک شدنندی. پس اگر می‌روا باشد که ما کیفیت عرش بندانیم و کیفیت قنادیل عرش و کیفیت بروج عرش و کیفیت حیله عرش و کیفیت قوایم عرش و کیفیت عظمت و کیفیت رفعت عرش و کیفیت حمله عرش این همه بندانیم، چه عجب اگر کیفیت استوی علی العرش بندانیم، و ما یعلم تاویله الا الله. محمد هیصم گفتی رحمة الله سه آیت است در قرآن که آن خبر محض است عقل و توهمن را در آن مجالی نیست همی بر ظاهر آن بباید گذاشت و تاویل آن نباید جست که تاویل آن جستن زیغ دل باشد چنانکه خدای گفت عزوجل فَإِنَّ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَبَعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ أَبْتَغَاءَ الْفِتْنَةِ، یکی آیت اتیان و مجئ و جاءَ رَبَّكَ، دیگر آیت ید لِمَا خَلَقْتُ يَدَيَّ، سدیگر آیت استوی، ثُمَّ أَسْتَوْيَ عَلَى الْعَرْشِ، در این آیتها عقل را هیچ مجالی نیست. اما در اثبات فوقیت خدای تعالی حجتها است بسیار: یک حجت آن است که خدای موجود است و عالم موجود و موجود با وجود غیر از آن بیرون نبود که بجنب او بود یا یمین او بود یا یسار او بود یا خلف او بود یا قدام او بود یا تحت او بود یا فوق او بود. و نشاید ۱۶ که خدای عزوجل به جنب عالم بود، زیرا که گربه جنب عالم بودی آمیخته بودی به اقدار و انجاس و اختلاط به اقدار و انجاس عیب است و معیوب خدایی را نشاید. پس درست شد که خدای تعالی به جنب عالم نیست. و باتفاق همه مسلمانان نشاید که تحت عالم بود یا یمین عالم بود یا یسار عالم بود یا خلف عالم بود یا قدام عالم بود. درست شد که فوق عالم است به علوذات و کمال صفات. دیگر حجت آنست که خدای تعالی سرشت همه عقلا بر آن نهادست که وقت ثنا و دعاء خدای قصد به فوق کنند، اگر وی فوق نبودی، نهاد عقلا بر این از خدای اصلال عام

بودی و اضلال همه خلق از خدای عزوجل روان نبود. پس درست شد که خدای تعالی فوق است تا این قصد از عقلا حکمی باشد. و این نه چون استقبال قبله است زیرا که استقبال قبله شرعی است، نبینی که منکران شرع آنرا انکار کنند اما استحسان این قصد به فوق وقت دعا و ثنای خدای آنست که همه حکما و عقلا، مثبتان شرع و منکران شرع، همه بر آن متفق‌اند. دیگر حجت آنست که همه حکما و عقلا و عظاما در تساوی حال فوق را بر تحت اختیار کنند چنانکه علم را بر جهل اختیار کنند و حکمت را بر سفه اختیار کنند و عدل را بر جور اختیار کنند، چرا؟ زیرا که علم مدیح است و جهل قبیح و حکمت مدیح است و سفه قبیح و عدل مدیح است و جور قبیح، همچنین فوق مدیح است و سفل قبیح؛ پس خدای تعالی احکم الحاکمین است و اعلم العالمین است چنانکه علم او را واجب و از جهل منزه و حکمت او را واجب و از سفه منزه و عدل او را واجب و از جور منزه، همچنین فوقیت او را واجب و از تحت منزه. دیگر حجت آنست که خدای تعالی در این عالم نیست، زیرا که اگر در این عالم بودی محاط به بودی، خدایی را نشایستی؛ چون در این عالم نیست واجب آمد که جدا از این عالم بود و هر که او اقرارداد که خدا جدا از عالم است اقرارداد که خدای تعالی فوق عالم است. دیگر حجت آنست که خدای تعالی چند جای خود را در قرآن به فوق وصف کرد گفت وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ، يُخَافُونَ رَبَّهُم مِنْ فَوْقَهُمْ، وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيهِ يَضْعُدُ الْكَلِيمُ الظَّيِّبُ، يَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ. اما فوق در قرآن برده معنی است فوق است به معنی علم و حکمت، چنانکه گفت وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيهِ. و فوق است به معنی قهر و غلبه، چنانکه گفت وَإِنَّا فَوْقَهُمْ فَاهِرُونَ. و فوق دلیل و حجت است، چنانکه گفت وَجَاعِلُ الَّذِينَ أَتَبَعْوَكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا. و فوق عذاب و عقوبت است، چنانکه گفت زِدْنَاهُمْ

عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ. وَفُوقَ درجت وَكِرامَتِ اسْتَ، چنانکه گفت لَهُمْ
عُرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عُرْفٌ. وَفُوقَ زَحَامٍ وَكِثْرَتِ اسْتَ، چنانکه گفت ظُلُمَاتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ. وَفُوقَ دُونٍ وَحَقَارَتِ اسْتَ، چنانکه گفت مَا بَعْوَضَةً فَمَا
فَوْقَهَا. وَفُوقَ مَكَانٍ وَجَهَتِ اسْتَ چنانکه گفت أَفَلَمْ يَتَظَرُّرُوا إِلَى السَّمَاءِ
فَوْقَهُمْ. وَفُوقَ تُوفِيقٍ وَعَصْمَتِ اسْتَ چنانکه گفت يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ. وَ
فُوقَ عَلَوَذَاتٍ وَرَفْعَتِ اسْتَ چنانکه گفت وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ. يَقْلُمُ مَا
تَلَيْحٌ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا : مَنْ دَانَدَ آنچه درآید در زمین وَآنچه بیرون آید
از آن، چون آبها وَتَخْمَهَا وَگَنْجَهَا وَمَرْدَگَانَ وَآنچه بیرون آید از زمین
چون آبها وَنبَاتَهَا وَدَفِينَهَا وَمَرْدَگَانَ وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ : وَآنچه فرو آید از
آسمان، چون برف وَباران وَفَرْشَتَگَانَ وَنَسْخَتَهَا روزی بندگان وَمَا يَقْرُبُ
فِيهَا : وَآنچه بر شود بر آسمان، چون فَرْشَتَگَانَ وَدُعَاهَا وَكَرَدار بندگان وَهُوَ
مَعْكُمْ آئِنَّ مَا كُنْتُمْ : وَاوْبا شَمَاءِ اسْتَ هر كجا كه باشيد وَاللهِ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ : وَخَدَائِي بَدَانَچه شما می کنید بینا اسْتَ . سُؤالٌ : چرا گویند که
خَدَائِي تَعَالَى مُنْفَرِدٌ اسْتَ از عَالَمِ بعد ما که خَدَائِي تَعَالَى گفت وَهُوَ
مَعْكُمْ آئِنَّ مَا كُنْتُمْ؟ جواب گوییم وَهُوَ مَعْكُمْ به معنی علم وَقَدْرَت وَ
سمع وَبَصَر اسْتَ نه به هستی ذات، این همچنان اسْتَ که کسی فا
کسی گوید حیثُ ما كنَتْ كنَتْ بقلبِی معک : هر جا که توباشی من با
توام، یعنی به مراعات احوال تو، نه آن بود که این کس بنفس خود با وی
باشد.

۲۰ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ : او را اسْتَ وَاوْرا سَرْدَ پَادِشاَهِي آسمانها وَ
زمِينَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ : وَبا خَدَائِي گَرَدد کارها، وَتُرْجَعُ بِهِ ضَمَّ تا وَفَتح
جِيمٌ : با وی گردانند کارها، بر سه معنی : یکی که همه به قضا و تقدیر او
اسْتَ، دیگر معنی همه با وی درست باید کرد بحجهٔ سدیگر معنی
گفته اند این امور حوادث اسْتَ که همه آفریده اوسْتَ.

يُولِجُ الَّلَّيْلَ فِي الَّنَّهَارِ وَيُولِجُ الَّنَّهَارَ فِي الَّلَّيْلِ : می در آرد شب را در روز و در می آرد روز را در شب، بر دو معنی: یکی آن را می برد و این را می آرد، و دیگر معنی از این در آن می افزاید و از آن در این می افزاید. سؤال: چرا گفت يُولِجُ الَّلَّيْلَ فِي الَّنَّهَارِ وَيُولِجُ الَّنَّهَارَ فِي الَّلَّيْلِ، بعد ما که ایلاج ادخال بود و شب را در روز آوردن محال بود زیرا که ضد یکدیگراند، ایلاج آن در هم روا نبود. جواب گوییم این ایلاج از یکی در دیگری افزودن است که از روز در شب می افزاید تا شب به پانزده ساعت رسد و روز به نه ساعت آید، و از شب در روز می افزاید تا روز به پانزده ساعت رسد و شب به نه ساعت آید و هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الْصَّدُورِ: و او دانا است بدانچه در دلها است.

أَمْئُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: بگروید و گرویده می باشید به خدای و به رسول او و آنِفُقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَحْلِفِينَ فِيهِ: و نفقه کنید از آنچه کرد شما را خلیفتان و خلف داد گان در آن، یعنی زکوة و صدقه فَالَّذِينَ أَمْئُوا مِنْكُمْ وَآنِفُقُوا لَهُمْ آخِرُ كَبِيرُ: آن کسها که بگرویده اند از شما و نفقه کردند — یعنی زکوة و صدقه دادند — ایشان را بود مزد بزرگ، به یکی ده تا هفتصد هزار تا چندانکه خدای داند و بس.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَذْغُوكُمْ لَتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ: چه بودست شما را که بنگروید به خدای و این رسول شما را همی بازخواند تا بگروید به خدای شما وَقَدْ أَخَذَ مِثَاقَكُمْ: بدرستی که بر شما گرفتست عهد و پیمان استوار شما روز میثاق که گفت اعبدونی و لَا تُشْرِكُوا بِي شَيْئًا. و اگر أَخِذَ به لفظ مجھول خوانی: برگرفته اند بر شما عهد استوار شما به ایمان این گشتمن مُؤْمِنِينَ: اگر هستید شما گروید گان. سؤال: چرا گفت وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ آنگه گفت این گشتمن مُؤْمِنِينَ، چون بودند مؤمن ایمان چرا می بایست آورد؟ جواب گوییم معناه: این گشتمن مؤمنین بموسى و التوریة،

این خطاب جهودان را است. و گفته اند معناه: **إِنْ كَنْتُم مُّمْنِين بِمِيثَاقِ**
اللَّهِ عَلَيْكُمْ. و گفته اند معناه: **أَكْرَهْتُمْ إِنْ كَنْتُمْ** گروید گان یعنی اگر
 می بخواهید گروید هیچ بهانه نماند.

٤ **هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ**: او است آن خدایی که فرو فرستاد
 بر بنده خود محمد نشانها – یعنی سخنان – هویدا **لِيُخْرِجَ حُكْمَ مِنَ الظُّلُمَاتِ**
إِلَى الْنُّورِ: تا بیرون آورده می دارد شما را از تاریکیهای کفر به روشنایی
 ایمان و از تاریکیهای دنیا به روشنایی بهشت **وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرُؤْفَةٌ رَّحِيمٌ**:
 بدرستی که خدای به شما مهربان است و بخشناینده.

٨ **وَقَاتَكُمْ أَلَا تَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ**: و چه بودست شما را که نفقه نمی کنید
 در راه خدای از بھر خدای را **وَلِلَّهِ مِيرَاثُ آلَّمُوَاتِ وَالْأَرْضِ**: و خدای را است
 مُردماند آسمانها و زمین؛ ای: اهل آسمان و زمین همه بمیرند تا آن همه او
 را ماند، امروز که در دست شما است عاریتی، بدھید تا شما را ملک
 ١٢ گردد پیش از آنکه همه از شما باز استانند **لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ آتَقَقَ مِنْ قَبْلِ**
الْفَتْحِ وَقَاتَلَ: برابر نبود از شما آنکس که مال نفقه کرد از پیش فتح مکه و
 کارزار کرد، یعنی ابابکر الصدیق رضی الله عنہ که وی چهل هزار دینار
 ١٦ بداد — و به دیگر روایت صد هزار و بیست هزار دینار نفقه کرد — بر رسول
 علیه السلام و درویشان و خان و مان فدای فرمان رسول خدای و دین خدای
 کرد؛ هر گاه که کافران مکه قصد رسول کردندی به زخم، ابوبکر خود را
 سپر وی کردی و گفتی **أَتَقْتَلُونَ رجُلًا** ان يقول ربی الله. ایشان هر چه از
 رسول در دل داشتندی به بوبکر باز کشیدندی. اسما بنت ابی بکر گوید:
 ٢٠ بسیار بودی که پدرم از در درآمدی، پوست از سروی برمی خاستی چنانکه
 از خربزه غاب برخیزد از بس که کافران بر سروی زده بودندی. سؤال:
 چون پیش فتح مکه امر نبود و اذن نبود به قتال با کافران چه شرف بود
 بوبکر را به قتال پیش از فتح مکه؟ جواب گوییم پیش از فتح مکه خود

امر بود به قتال، نبینی که حرب بدر واحد و احزاب پیش از فتح مکه بود؛
اما پیش از هجرت امر نبود به قتال و خدای تعالی گفت مِنْ قَبْلِ الْفَسْحَاج
نگفت مِنْ قَبْلِ الْهِجْرَة. سؤال: چرا گفت برابر نبود از شما آنکه نفقه کرد
و قتال کرد قبل الفتح و نگفت که با کی برابر نبود؟ جواب گوییم معناه:
لا یستوی منکم مَنْ انفق مِنْ قَبْلِ الفتح و قاتلَ مَعَ الذِّينَ انفقوا مِنْ بَعْدِهِ و
قاتلوا، چنانکه از پس یاد کرد. أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ آنفَقُوا مِنْ تَبَعَّدَهُ و
قاتلوا: ایشانند — یعنی ابابکر الصدیق رضی الله عنہ — بزرگتر به پایگاه هم
در این جهان و هم در آن جهان از آن کسها که نفقه کردند از پس فتح
مکه و کارزار کردند از پس آن وَ كُلًاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى: و همه را وعده
کردست خدای عزوجل ثوابهای نیکوترين، ولكن فضل بوبکر بيش بود در
دین از آن همه ياران وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدای بدانچه شما می کنيد
آگاه است. در این آیت ما را حجت است برآنکه فضل بوبکر رضی الله
unge بيش بود از دیگر ياران. سؤال: چرا اين آيت را بر على نرانی بعد ما
که او بود معروف به قتال که مبارز صحابه او بود نه بوبکر؟ جواب گوییم
قتال نه همه مباشرت بود به حرب، نبینی که مصطفی صلی الله علیه و
سلم به مباشرت حرب کم از على بود زیرا که به دست خویش یک کافر
بیش نکشته بود — ابی بن خلَف الجهمی را — اما على صد هزار و شست
هزار کافر را بکشته بود و ما دانیم که حظ مصطفی علیه السلام از قتال
بیش از آن على بود؛ زیرا که آمر و امیر او بود و تأثیر امیر در حرب بیش از
آن مبارز بود، اگرچه مباشرت قتال از مبارز بود. و گفته اند که مباشرت
به حرب از بوبکر کم از آن بودی که رسول علیه السلام او را دستوری
ندادی به مبارزت با قریش از شفقت او بروی، چنانکه روز بدر چون قصد
کرد که به مبارزت قریش بیرون شود رسول علیه السلام او را گفت ابق لنا
نفسک یا بابک لاغنی بی عنک انت متی بمنزلة السمع والبصر. سؤال:

چون خدای عزوجل گفت وَكُلًاً وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ حَسْنَى نِيكوترين باشد، همه را ثواب نيكوترين ياد کرد، همه در آن متساوي باشند؛ چون در فضل متساوي باشند بوبکر را چرا فاضل ترين گويي؟ جواب گويم اين حُسْنَى بِهَشْتَ أَسْتَ چنانکه جاي دیگر گفت لِلَّذِينَ أَخْسَسُوا الْحُسْنَى، وَ پیغامبر گفت الحسنی الجنة؛ و در بهشت تفاوت بسيار باشد به درجات، چنانکه پیغامبر گفت علیه السلام إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَرَوُنَ أَهْلَ عَلِيِّينَ كَمَا ترُونَ الْكَوَافِرَ الدُّرِّيَ فِي أَفْقِ السَّمَاوَاتِ وَ إِنَّ أَبَابِكَرَ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَانعْمَاءُ، پس هر چند که همه را بهشت وعده کرد لکن نصیب بوبکر بيش بود در درجات. و نیز در میان ياران رسول معروف بود که اول من اسلام ابوبکر، و اول من تشهید ابوبکر، و اول من دعا الى الاسلام ابوبکر، و اول من انفق المال ابوبکر، و اول من فک الاسیر ابوبکر، و اول من تهجد بالقرآن ابوبکر، و اول من قاتل في سبیل الله ابوبکر، و اول من هاجر الفرض ابوبکر، و اول من اعتق الرقاب ابوبکر.

قَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا: کیست آنکه وام دهد خدای را وام نیکو، مراد از این قرض زکوه و صدقه است و لکن آن را به لفظ قرض ياد کرد سکون دل مؤمنان را تا بدانند که هر چه بدنهند باز خواهند یافت، زیرا که گويند وام پرشود و برآيد و ملت در میان بماند. اما وام نیکو آن بود که بهین دهد و برای رضاء خدای دهد و بی ملت دهد فَيُضَاعِفَهُ اللَّهُ: تا افزون باز دهد او را وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ: واورا بود مزدى بزرگوار، يعني الجنة؛ و گفته اند خلف در اين جهان.

چون اين آيت فرو آمد بود حداد گفت «يا رسول الله، خدای ما از ما همی وام خواهد؟». رسول گفت «آري». گفت «گواه باش که من آن خرمستان خود را بوم به خدای دادم»؛ و وي را حایطی بود در آنجا ششصد بُن خرما بود همه پر بار. آنگه به در حایط آمد و آواز داد زنش را که

«يا ام الدجاج، بيرون آي که من اين حايط به وام فا خدای دادم». آن زن جامه‌اي فرو کرده بود و لختی خرما برچیده برآنجا کرده، چون آواز بودجاج بشنید گفت «احسنست، نیکو کردن و نیکونگرستی ما را و خود را»، همی کنار آن جامه گرفت و فرو ریخت و بیرون آمد و کلید برگرفت و نزد رسول علیه السلام آورد. رسول علیه السلام گفت «ای بسا خرمابنان با خوشهاي فروآويخته دربهشت که به نام شما کردند». کي بود آن؟

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبَأَيْمَانِهِمْ : آن روز که بینی گرویدگان را از مردان و زنان که رود روشنایی ایشان درپیش ایشان و از راست ایشان. گفته اند این نور ایمان بود و گفته اند نور طاعت بود و از راست ایشان نور بهشت بود بُشْرِيْكُمُ الْيَوْمُ جَنَّاتُ، ای: یقال لهم بُشْرِيْكُمُ الْيَوْمُ: گویند ایشان را که مژد گان تان باد امروز بهشت‌هایی تجربی مِنْ تَعْيِثِهَا آلَّا نَهَارُ: که می‌رود زیر اشجار و مساکن و قصور آن جویهای شیر و می و انگکیں و آب صافی خالیدین فیها: جاودان باشند در آنجا ذلك هو آل فوز آعظیم: آن است که آن پیروزی بزرگ. کی بود آن؟

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ أَمْتَوْا أَنْظُرُونَا نَقْبَسِنِ مِنْ نُورِكُمْ : آن روز که گویند دور ویان از مردان و زنان مر آن کسها را که گرویده باشند از دل که چشم دارید ما را و فرو استید تا ما فرا گیریم از نور شما. و آن آن بود که روز قیامت مؤمنان را بسوی بهشت برنده در روشنایی ایمان و طاعت، منافقان با ایشان بهم می‌روند چون فا صراط رسند باره‌ای فا دید آید میان مؤمنان و منافقان، آن را دری بود در دون آن روشنایی بهشت و بیرون آن تاریکی دوزخ. مؤمنان در آن روشنایی بروند، منافقان در آن تاریکی بمانند، پس آواز دهنده مؤمنان را که: باز استید تا ما نیز از نور شما نصیبی گیریم. مؤمنان جواب دهنده که: باز پس شوید با قیامت و با دنیا شوید و نور از آنجا آرید. این است که گفت قيل آزِجُهُوا وَرَاءَ كُمْ فَالْتَّمِسُوا نُورًا

۴

۸

۱۲

۱۶

۲۰

فَضِّرِبَ بَيْنَهُمْ سُورٌ لَهُ بَابٌ : گویند بازگردید باپس شما پس فرا گیرید نور —
یعنی با دنیا گردید و با قیامت — بزنند و پدید آرند میان ایشان بارویی که
آن را دری بود باطئهٔ فیه آرخمهٔ : درون آن رحمت بود یعنی نور بهشت و
ظاهرهٔ مِنْ قِبْلِهِ الْعَذَابُ : و بیرون آن — یعنی از این سو که منافقان باشند —
۴ عذاب بود و تاریکی دوزخ .

يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ : آواز دهنده ایشان را — یعنی منافقان مؤمنان را
— که ای نه ما با شما بودیم بهم در دار دنیا و در قیامت قَالُوا إِلَىٰ وَلَكُنَّكُمْ
۸ فَتَنَتَّمْ أَنفَسَكُمْ : مؤمنان گویند آری بیک شما آزمون کردید تنها شما را
به نفاق بزریدن وَتَرَبَّصْتُمْ : و چشم داشتی هلا کت رسول علیه السلام و
مؤمنان را وَأَرْبَثْتُمْ : و به شک بودید در حق وَغَرَّتُكُمُ الْآمَانِيُّ : و فریفته کرده
بود شما را بیوسها و آرزوها و دروغها حتیٰ جاءَ أَفْرُّ اللَّهِ : تا بیامد فرمان
خدای به مرگ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْفَرُورُ : و فریفته کرد شما را به خدای فریفت،
۱۲ که گویند خدای رحیم است توبه توان کرد گناه زیان ندارد با توبه و
فریبندگان چون دیو و دنیا و قرینان بد

قَالُوا لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِي ذِيَةٍ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا : امروز فرا نپذیرند از شما
۱۶ فدایی و نه از آن کسها یی که کافر بودند قَاتُوكُمْ آلتَائُ : جایگاه شما دوزخ
است هی مَوْلِيَّكُمْ، ای : مرجعکم : آن است بازگشتن جای شما و سزای
شما وَإِنَّ الْمَصِيرَ : و بد بازگشتن جایی است دوزخ .

آلَمْ يَأْتِي لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَغْشَى فُلُوْبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَّلَ مِنَ الْحَقِّ : ای گاه
۲۰ نیامد آن کسها را که گرویده اند که بترسد دلهای ایشان مریاد کرد خدای
را عزوجل و آنچه فرو فرستاد از حق، یعنی وعد ووعید قرآن و اگر نَزَّل به
تخفیف خوانی : و آنچه فرو آمد از حق وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ
قَبْلِ : و نباشد چون آن کسها که داده اند ایشان را نامه از پیش یعنی اهل
تورات و انجیل فَظَالَ عَلَيْهِمْ الْأَمْدُ : دیر آمد بر ایشان بیوس زندگانی فَقَسَتْ

فُلُوْبُهُمْ : تا سخت شد و تاریک شد دلهای ایشان وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَأَسْقُونَ : بسیاری از ایشان بیرون شوند گانند از فرمان خدای عزوجل. این آیت را برابر منافقان رانده اند و بر مخلصان رانده اند چون بر منافقان رانی آن تَخْشَع ۴ **فُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ أَلَّهِ** ای : تخلص قلوبهم لتوحید الله و امره و نهیه. و اگر بر مخلصان رانی ای : يخاف قلوبهم لوعد الله و وعیده. کلبی گوید شان نزول این آیت آن بود که میان یاران رسول علیه السلام وقتی مزاحی و طربی پدید آمد که از پیش نبود، خدای عزوجل ایشان را زود بیدار کرد ۸ بدین آیت. چون این آیت فرو آمد ایشان سخت اندوهگن گشتند، چنانکه هر کسی بر خویشن زاری می کرد و می گفت: آوخ دلهای ما سیاه گشت، مخاطره است که خدای عزوجل ما را از رحمت نومید کرد. آنگه خدای تعالی این آیت بفرستاد:

۱۲ **إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُخْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا** : نومید مباشد از فضل و رحمت خدای و بدانید که خدای زنده کند زمین مرده را از پس مردگی و خشکی آن؛ آن خدای که زمین مرده را زنده کند از پس مردگی آن، ازوی عجب نبود که دلهای شما را روشن کند از پس تاریکی آن قَدْ بَيَّنَ لَكُمْ الآياتِ : بدرستی که پدید کردیم شما را نشانها لَعَلَّكُمْ تَغْفِلُونَ : تا فراخورد آن آن بود که شما خردمندی کنید و خرد را کار بندید.

۲۰ **إِنَّ الْمُضَيِّقِينَ وَالْمُضَدِّقَاتِ**، به تخفیف صاد خوانده اند و به تشدید خوانده اند، چون به تخفیف خوانی تصدیق کنند گان بود، و اگر به تشدید خوانی صدقه دهنده گان بود از مردان و زنان وَأَفْرَضُوا اللَّهَ فَزْضاً حَسَنَاً : و آن کسها که وام دادند خدای را وام نیکو یضا عافت لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ : افزونی باز دهنده ایشان را و ایشان را بود مزد گرامی، یعنی بهشت و نعیم آن.

وَالَّذِينَ أَمْتُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ : و آن کسها که گرویده اند به خدای و رسولان او ایشانند که ایشان راست آهنگان اند، صدیق مبالغت

صدق بود. سؤال: چرا گویند که از پس نبوت اعلى درجات صديقان را است بعد ما که خدای تعالی همه مؤمنان را صديقان خواند؟ جواب گويم صديق مبالغت صدق بود و مبالغت صدق باشد که به كثرت صدق بود که همه اقوال و افعال و احوال وی صدق و پيراسته بود، و باشد که به ۴ کمال صدق بود، و اينجا مراد از اين کمال صدق است و آن توحيد است و آلسَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ: و آن گواهان نزد خدای ايشان، گفته اند که اين شهدا نعمت مؤمنان است که ايشان گواهان اند، و گفته اند أُولَئِكَ هُمُ الْصَّدِيقُونَ، ۸ تم الكلام؛ وَالسَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ ابتدا است لَهُمْ أَجْرٌ هُمْ وَنُورٌ هُمْ خبر آن. و گفته اند مراد از اين شهدا رسولان اند، و گفته اند مراد از اين شهدا آن مؤمنان اند که فرشتگان گواهی دهنده برnick بندگی ايشان لَهُمْ أَجْرٌ هُمْ وَ ۱۲ نُورٌ هُمْ: ايشان را بود مزد ايشان و روشنانيي ايشان. گفته اند اين نور روی ايشان است، و گفته اند آن نور است که روز قيامت در پيش ايشان می رود تا به بهشت وَاللَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ: و آن کسها که کافر شدند و بدروغ داشتند سخنان ما را و نشانهای ما را ايشانند اهل آتش بزرگ، ای: اهل دوزخ. سؤال: چرا گويند اهل کباير را اهل ۱۶ توحيد و عيده است بعد ما که خدای تعالی وعيده به دوزخ کافر مکذب را کرد؟ جواب گويم اصحاب الحجيم آن گروه باشند که جاويد در دوزخ باشند و ايشان خود کافران باشند. و گفته اند حجيم ششم دركت بود از دوزخ و در آنجا خود کافران باشند، و اهل کباير در اول دركت دوزخ باشند نام آن جهتم، يكچندی برآيد آخر ايشان را بحرمت ايمان به بهشت ۲۰ آرند و آن دركت را طبقی گردانند بر دیگر دركتهای دوزخ إعْلَمُوا أَنَّمَا آلِحَيَةُ آلِذِيْنَا لَعِبٌ وَلَهُوْ: بدانيد که اين زندگانی نخستین بازی است و مشغولي. سؤال: چرا زندگانی را لعب خواند بعد ما که لعب فعل لاعب بود و زندگانی نه فعل است؟ جواب گويم مراد از اين

زندگانی گذاشتن در شغل دنیا است، و گفته اند معناه: ما فی الْحَيَاةِ
 الدُّنْيَا لَعْبٌ. اما لعب کاری را گویند که نه فاخورد حکمت بود و آن را
 حاصلی نباشد، چون بازی کودکان؛ و لهو آن بازی را گویند که در آن
 طربی بود وَزِيْتَهُ وَتَفَاخُرُتِيْتُكُمْ: و آرایشی و نام نوری میان شما و تکاثر
 فی الْأَفْوَالِ وَالْأَوْلَادِ: و بیشی خواستن در خواستها و فرزندان. ابن عباس
 ۴ گوید لعب کلubb الصبيان و لهو کلهو الشبان وزینه کرینه النسوان و
 تفاخر کتفاخر النشوان و تکاثر کتفاخر الدھقان گمثَلٌ غَيْثٌ أَغْجَبَ الْكُفَّارَ
 نَبَأْتُهُ: مانند بارانی که خوش آید بزرگران را رستن نبات آن ثُمَّ يَهْبِطُ قَرَائِبَهُ
 ۸ مُضَفِّرًا: پس خشک گردد تا بینی آن را زرد ببوده ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً: پس
 بباشد کوفته و بریزیده. محمد هیصم گفتی رحمه الله مثل زندگانی دنیا
 ۱۲ چون باران بهاری است همچنانکه باران بهاری قطره قطره آید که اگر
 بیکبار آمدی در آن ویرانی جهانی بودی و تباہی خلق بودی، و مثل احوال
 مردم چون نبات بیهاری است، و مثل پیری مردم چون خشک شدن نبات
 است، و مثل مردن مردم چون مثل فرو ریزیدن آن نبات است وَفِي الْآخِرَةِ
 ۱۶ عذاب شدید: و در آن جهان عذاب سخت مرآن کسی را است که به
 زندگانی دنیا فریفته شود وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ: و آمرزشی از خدای و
 خشنودی مرآن کسی را که به زندگانی دنیا فریفته نشود، چرا؟ زیرا که وَ
 ما آَلَحَيْهُ اللَّهُنَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ: و نیست زندگانی نخستین مگر خنور فریفتند.
 ۲۰ سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رِتَكْمُ: پیشی گیرید به آمرزشی از خدای شما.
 سؤال: چرا گفت سابقوا بعد ما که مسابقت میان دو تن بود چنانکه مناظره
 و مخاصمه و مقابله و اینجا کس نیست که با وی مسابقت کند پس چرا
 گفت سابقوا؟ جواب گوییم چنان است که حق تعالی می گویدی که
 ملک الموت قصد جان شما دارد، پیشی گیرید به طلب آمرزش پیش از
 آنکه وی جان شما بردارد. و گفته اند که معناه ابليس قصد اسیر بردن

شما دارد، پیشی گیرید پیش از آنکه وقت جان کندن با وی مردامرد افتید. و گفته اند مفاعله در یک تن هم اعتبار کنند چنانکه گویند سافر الرجال و عالت المکان و طارقت النعل. ابن عباس گوید الى مغفرة ای: الى توبة. و گفته اند الى التکبیرة الاولی، و گفته اند الى الجهاد، و ۴ گفته اند الى الاستغفار و جنّة عرضها كعرض السماء والارض: و به بهشتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است. سؤال: اگر بهشت چند آسمان و زمین بیش نیست تنگ که آن خواهد بود بر اهل آن زیرا که ما ۸ دانیم که اگر خدای تعالی همه مؤمنان را که بوده اند و هستند و خواهند بود جمع کنند آسمان و زمین برایشان تنگ باشد. جواب کلبی گوید معناه عرضها کعرض السماء والارض لو الصق بعضها الى بعض، اگر هفت آسمان و زمین تنگ باز کشند چون برگ سیر، بهشت به فراخنای آن است. سدی گوید لوجعلت السموات والارض خردلة خردلة فیله بكلّ ۱۲ خردلة جنة عرضها کعرض السماء والارض. و گفته اند خدای تعالی عرض بهشت را یاد کرد طول را یاد نکرد پس طول آن را خدای داند و بس. و گفته اند اول که خدای تعالی بهشت را بیافرید فراخنای آن چند هفت آسمان و زمین بود، ثم قال لها توسعی فهی توسعی الى یوم القيمة. ۱۶ محمد هیصم گوید رحمة الله: خدای تعالی جنة به لفظ نکره یاد کرد چنانکه مغفرة را به لفظ نکره یاد کرد، چنانکه هر مؤمنی را مغفرتی بود جداگانه، همچنین هر مؤمنی را جنتی بود جداگانه، عرضها کعرض السماء والارض. سؤال: چرا اینجا گفت کعرض السماء والارض، ۲۰ عرض بهشت را به یک آسمان و یک زمین ماننده کرد و جای دیگر گفت عرضها السمواتُ والارضُ، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم سما اسمی است بروزن مصدر و ارض اسمی است بروزن مصدر، سما یسموا سماء و ارض یارض ارضًا، و هر اسمی که بروزن مصدر بود ثنیه و جمع و وحدان

در آن یکسان باشد؛ پس این سما مراد از این جنس سماوات است و این ارض به معنی ارضین، در این تناقض لازم نیاید **أَعِدْتُ لِلّذِينَ أَمْتُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ**؛ ساخته اند مر آن کسها را که گرویده اند به خدای و به رسولان او.

۴ در این آیت ما را حجت است بر آنکه بمجرد ایمان بهشت بود، زیرا که **كَفَتْ أُعِدْتُ لِلّذِينَ أَمْتُوا بِاللّهِ وَرُسُلِهِ**؛ و در این ما را حجت است که ایمان غیر معرفت و اخلاص و عمل است زیرا که ایمان را به با مقید کرد و معرفت و اخلاص و عمل را به با مقید نکنند **ذَلِكَ فَضْلُ اللّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ**؛ آن افزونی نیکوی خدای است بدهد مر آن را که خواهد **وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ**؛ و خدای خداوند فضل بزرگ است با مؤمنان.

۸

۱۲ **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي آنَّفِسِكُمْ**؛ نرسد هیچ رسنده ای در زمین – چون تنگی و فراخی و گرما و سرما و نعمت و شدت – و نه در تنها شما، چون بیماری و تن درستی و مرگ و زندگانی **إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَبْرَأَهَا**: که نه در نوشته ای است – یعنی در لوح محفوظ – پیش از آنکه بیافریدیم آن را؛ یعنی تن را، و گفته اند مصیبت را، و گفته اند زمین را **إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللّهِ يَسِيرٌ**: بدرستی که نبشن آن و نگه داشتن آن بر خدای آسان است، و گفته اند معناه: نگه داشتن آن بی نبشن بر خدای آسان است لکن نوشت.

۲۰ **لِكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ**؛ تا اندوه نخورید بر آنچه درگذشت از شما دنیایی چیزی **وَلَا تَقْرَبُوا بِمَا أَتَيْكُمْ**؛ و شادی نکنید بدانچه داد و رسید به شما. ابن عباس گوید رسول گفت عليه السلام مرا: **لَوَاجْتَمَعَ الْخَلَاقِ كَلَّهُمْ عَلَى أَنْ يَنْفَعُوكَ لَنْ يَنْفَعُوكَ الْأَبْشِرُ**، کتب الله لك، و لواجتمع الخالقين **كَلَّهُمْ عَلَى أَنْ يَضْرُوكَ لَنْ يَضْرُوكَ الْأَبْشِرُ** کتب الله لك، **طُوْيِت الصَّحْفُ وَجَفَّتِ الْأَقْلَامُ وَاللّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ**: خدای دوست ندارد هر کشی کننده نازنده ای را به دنیا

الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَيَا مُرْوَنَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ: آن کسها را که بخیلی کنند و بفرمایند مردمان را به بخیلی. گفته اند معناه یبخلون بالتوحید و یأمرتون الناس بالکفر. و گفته اند یبخلون بنعت محمد و صفتة. و گفته اند یبخلون فی المال بالزِّكْرَةِ وَ الصِّدْقَةِ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ. و نیز مردمان را به بخیلی فرمایند وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ: و هر که برگردد از حق زیان او را دارد نه خدای را زیرا که خدای است که او بی نیاز است و ستوده و سزای ستایش.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا إِلَيْبِنَاتٍ: بدستی که بفرستادیم ما رسولان ما را به هویدایها، ای بالدلایل والمعجزات والحجج الواضحات وَأَنْزَلْنَا مَقْهُومً^۸ آلِكِتَابَ وَآلِمِيزَانَ: و فرو فرستادیم با ایشان نامه وبدادیم ایشان را ترازو. و ایشان سیصد و سیزده رسول بودند با سیصد و سیزده کتاب. سؤال: گیر که کتاب از آسمان فرو آمد ترازو باری نه از آسمان آمده است پس چرا آن را مُنْزَل خواند؟ جواب گفته اند این میزان عقل است، و گفته اند این میزان عدل است، و گفته اند این میزان آن است که به روزگار داود بود عليه السلام، و آن سلسه ای بود از آسمان فرو گذاشته که داود حکم بدان کردی میان خلق، و گفته اند که مراد از آن این ترازوها است که میان خلق است و اصل آن از آسمان آمدست از بهر داد خلق را لِيَقُوْمُ الْنَّاسُ بِالْقِنْطِيطِ: تا بیستند مردمان به داد وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْثُرٌ شَدِيدٌ: و فرو فرستادیم آهن وبدادیم خلق را آهن در آن است قوت سخت ای آلت حرب وَمَنَافِعُ الْنَّاسِ: و منفعتها است مردمان را. و آن آهن که از آسمان آمدست مراد از آن سندان است و کلبتین و خایسک که خدای عزوجل آدم را از آسمان بفرستاد تا وی دیگر آلتها بساخت تا آدمیان بدان حرب کنند با دشمنان وبدان معاش سازند وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرَسُلُهُ بِالْغَنِيبِ: و تا معلوم خدای خلق را پدید آید که کیست که او نصرت کند دین خدای

را و رسولان او را در غیب، یعنی در دار دنیا **إِنَّ اللَّهَ فَوْيٌ عَزِيزٌ**: بدرستی که خدای است نیرومند و کین کش از دشمنان بی حرب مؤمنان، لکن به حرب فرمود مؤمنان را تا صلابت ایشان در دین خدای پدید آید تا ایشان را غنیمت و شهادت بود.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِرْهَبِيمَ: بدرستی که بفرستادیم ما نوح را و ابراهیم را و جعلنا فی ذِرَّتِهِمَا الْثُّبُوتَ وَالْكِتَابَ: و کردیم و نهادیم در فرزندان ایشان پیغامبری و بدادیم ایشان را نامه **فَيَنْهُمْ مُهَمَّدٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ**: از ایشان کس بود که راه یافته بود و بسیاری از ایشان نافرمان بودند، گر قوم تویا محمد همچنان باشند نه عجب.

نُمَّ فَقَيْنَا عَلَى أَثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا: پس از پس ایشان فراداشتیم بر پیهای ایشان رسولان ما را و **فَقَيْنَا بِعِيسَى أَبْنِ مَرْئَتِهِ**: و از پی فراداشتیم عیسی پسر مریم را و **أَتَيْنَاهُ الْأَنْجِيلَ**: و بدادیم او را آن کتاب اصلی و **جَعَلْنَا فِي قُلُوبِ** آن‌دین **آتَيْنَاهُ رَأْقَةً وَرَحْمَةً**: و کردیم در دلهای آن کسها که پس روی کردند او را مهربانی و بخشایشی و **رَهْبَانِيَّةً أَبْتَدَعُوهَا**: و ترسکاری و قرانی نوآوردن از خویشن **مَا كَتَبْنَا هَا عَلَيْهِمْ إِلَّا آتَيْنَاهَ رِضْوَانَ اللَّهِ**: نه نبشه بودیم و فریضه نکرده بودیم ما آن را بر ایشان مگر جستن خشنودی خدای را **فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ** ریغایتها: نگاه نداشتند ایشان آن را بسزای نگاه داشتن آن **فَاتَيْنَا آلَّذِينَ أَمْتَوْا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ**: بدادیم ما آن کسها را که گرویده بودند از ایشان مزد ایشان و بسیاری از ایشان نافرمان اند و بیرون شونده از دین خدای.

یا **أَيُّهَا الَّذِينَ أَمْتَوْا أَنْقُوا اللَّهَ وَأَمْتَوْا بِرُسُولِهِ**: ای آن کسها که گرویده اید و ای شما که گروید گانید بترسید از خدای و بگروید به رسول او. سؤال: چرا مؤمنان را به ایمان فرمود بعد ما که مؤمن را دیگر بار ایمان نباید آورد، پس چرا گفت **أَمْتَوْا بِرُسُولِهِ؟** جواب گفته اند معناه یا ایها الذین آمنوا يوم

المیشاق اتّقوا الله و آمنوا برسوله فی الدنیا. و گفته اند یا ایها الذین آمنوا
بموسى و عیسی آمنوا بمحمد. و گفته اند یا ایها الذین آمنوا فی العلانیة
آمنوا فی السّرّب-تصدیق القلب. و گفته اند معناه اثبتو علی الایمان، بدین
قول امر بود مؤمنان را به ثبات برایمان **يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ**: تا بدهد شما
۴ دو نصیب از رحمت او، یکی برایمان و دیگر بر ثبات برایمان **وَيَعْجَلُنَّ**
لَكُمْ نُورًا تَنْشُونَ بِهِ: و کند شما را نوری تا می روید بدان در این جهان و در
آن جهان، در این جهان نور حجت و در آن جهان نور معرفت و شهادت،
چنانکه جای دیگر گفت یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ وَبِغَيْرِ لَكُمْ وَ
۸ **اللهُ عَفْوُرٌ رَّحِيمٌ**: و بیامرزد شما را و خدای آمر زگار است و خشاینده
إِلَّا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ: تا بدانند اهل
نامه که ایشان توانا نیستند بر چیزی از فضل خدای چون نبوت و رسالت. و
۱۲ این جواب جهودان است و ترسایان که می گفتند: محمد نه اهل نبوت و
رسالت است، ما ایم که اهل کتاب و شریعت ایم. خدای گفت: من به
دانم که کیست از شما سزای نبوت و رسالت و کتاب و شریعت و آن
محمد است. سؤال: چرا نگفت لیعلم اهل الكتاب، این لا چرا در آورد؟
۱۶ جواب گفته اند این لا صلت است معناه لیعلم اهل الكتاب. و گفته اند
معناه لئلاً یظن اهل الكتاب انهم یقدرون علی شئی من فضل الله ایشان را
می بایست که نبوت و رسالت در بنی اسراییل بود، خدای گفت عزوجل
آن بود که من خواهم و من خواستم که نبوت و رسالت و ختم کتاب و
شریعت در ولد اسماعیل بود، و آن محمد است علیه السلام وی را نبوت و
رسالت دادم و ایمان به موسی و عیسی علیهم السلام در ایمان به وی
بستم، گر اهل کتاب به وی ایمان آرند ایشان را دو نصیب بود از ثواب و
اگر نیارند ایمان ایشان را به موسی و عیسی از ایشان قبول نکنم تا بدانند
که ایشان قادر نیستند بر هیچیز از فضل خدای عزوجل یعنی نبوت و

رسالت. سؤال: چرا اهل کتاب را خاص کرد که آلا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ^۱
 مِنْ فَضْلِ اللَّهِ، بعد ما که هیچ کس خود برفضل خدای قادر نباشد نه همی
 اهل کتاب و بس؟ جواب گوییم مراد از این فضل نبوت و رسالت است و
 اهل کتاب بودند که می دعوی کردند که نبوت و رسالت آن را باید که ما
 خواهیم چون بنی اسرائیل. خدای گفت عَزَّوجَلَ وَأَنَّ الْفَضْلَ يَبْدِئُ اللَّهُ يُوْنَيهِ مَنْ
 يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ: بدرستی که فضل به خدای است آن را دهد که
 خواهد و خدای است خداوند فضل بزرگ بر مصطفی علیه السلام به دادن
 نبوت و رسالت، چنانکه گفت وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا.

خبر است از رسول صلی الله علیه که او گفت هر که سورة المجادلة
برخواند او را هزار حاجت روا کند کمترین آن آمرزش گناهان وی باشد
و بالله التوفيق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قد سمعَ اللَّهُ قَوْنَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ: بدرستی
که بشنید خدای گفتار آن زن که پیکار می کرد با تو یا محمد در حدیث
شهر وی و می نالید به خدای وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا: و خدای می شنید
سخن گفتن شما با یکدیگر إنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ: بدرستی که خدای شنا
است و بینا است.

این آیت در شأن خوله بنت ثعلبه آمد و شهروی اوس بن صامت که
اوی او را ظهار کرده بود، آن زن نزد رسول آمد به حجره عایشه — و عایشه
در آن وقت سر رسول می شست — گفت «یا رسول الله تا جوان بودم اوس
مرا می داشت و مرا و مال مرا می ستافت تا اکنون که مالم بررسید و رحم بر
وی فشاندم و پیر و ضعیف گشتم و کودک بسیار بیود مرا برخویشن
حرام کرد چون مادر خویش، بناللم به رسول خدای». رسول گفت
علیه السلام «ندانم که چه گوییم ترا مگر آنکه توب روی حرام ببودی». آن
زن از نزد رسول علیه السلام بازگشت اندوهگن و فراتر شد روی سوی
آسمان کرد دو دست به دعا برداشت و به خدای عزوجل بنالید گفت الهی

از رسول تونومید گشتم راه فاتودانم که چاره بیچارگان تویی، مرا فریاد رس». در ساعت جبرئیل آمد و این آیتها وحی آورد. چون اثر وحی بر رسول پدید آمد رنگ رویش صرخ گشت و عرق بروی نشست. عایشه مر آن زن را گفت «ای زن، دم زن، نبینی که اثر وحی بر رسول پدید آمد؛ باش تا چه وحی آمدست، مگر درباب تو آمدست». چون جبرئیل وحی بگزارد و بازگشت رسول با جای خویش آمد و آن زن را بخواند گفت «برو شوهرت را بخوان». او س بیامد. رسول این آیتها بروی خواند گفت «بدان که حکم ظهار با کفارت افتاد، ظهار را کفارت کن وزن را می دار؛ برو بنده ای آزاد کن». او س گفت «یا رسول الله بنگرتا بینی که دستم شغه بسته است ازبس که کار بکنم، بنده از کجا آرم تا آزاد کنم؟». رسول گفت «برو دو ماه پیوسته روزه دار». او س گفت «یا رسول الله، من همه سال دراندوه ما رمضاً باشم که روزه چگونه دارم من که در روزی دو بار چیزی نخورم فا نبینم». رسول گفت صلی الله علیه و سلم «برو شست درویش را طعام ده». او س گفت «یا رسول الله، ما را خود دوش شام نبودست، این خصوصت میان ما از آن افتاد مگر تویاری خواهی داد». در ساعت رسول را زنبیلی خرما آوردن شانزده صاع شست و چهار من. رسول گفت «برگیر آن را به درویشان ده وزن را نگاه دار». او س گفت «یا رسول الله، در این همه مدینه هیچ کس را این خرما فرآخوردتر از آن نیست که ما را». رسول گفت «اگر چنین است برگیر و بخور و بر کود کان بکاربر»؛ و در بعضی اخبار است که آن را به درویشان داد.

الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ: آن کسها که ظهار کنند از شما زنان خویش را مَا هُنَّ أَمَّهَاتِهِمْ: نیستند آن زنان مادران ایشان **إِنْ أَمَّهَاتِهِمْ إِلَّا اللَّاتِي وَلَدْنَاهُمْ:** نباشند مادران ایشان مگر آن زنانی که زادند ایشان را وَ

إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَزُورًا : بدرستی که ایشان می‌گویند ناشایستی از گفتار و دروغی وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌ غَفُورٌ : بدرستی که خدای سهولت کننده است — که حرامی زن به ظهار برداشت و حکم ظهار پدید کرد — و آمرزگار است تاییان را.

۴

بدان که ظهار آن بود که مرد زن خویش را گوید تو بر من چون پشت مادر منی، یا گوید چون بطن مادر منی، یا گوید چون فخذ مادر منی، یا چون فرج وی، یا وی را به جایی ماننده کند از مادر خویش که نشاید نگرستن بدان، یا به جای کسی از زنان محرم خویش؛ آن همه ظهار بود.

۸ و ظهار زن آزاد را بود. و اگر بعضی از زن خود را گوید مثلاً رأسک علی مثل ظهر اتمی یا بطنک یا ظهرک علی کبطن او کظهر اتمی، هم ظهار باشد.

۱۲ وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ : و آن کسها که ظهار کنند زنان ایشان را ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَاتُلُوا : پس بازگردند و بازاستند از آنچه گفته باشند؛ و گفته اند يَعُودُونَ لِمَا قَاتُلُوا بازانکه او را ظهار کرده باشند، و گفته اند يَعُودُونَ لِمَا قَاتُلُوا آن است که کلمه ظهار عادت کنند فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ آنْ يَتَمَّاَ : آزاد کردن گردنی — یعنی آزاد کردن بنده ای — باید پیش از آنکه با هم رسند؛ هر بنده ای که باشد در کفارت ظهار روا باشد ذلِكُمْ ثُوعَظُونَ يَهُ : آنтан است که پند می دهند و می فرمایند شما را وَاللَّهُ بِمَا تَغْمَلُونَ خَيْرٌ : خدای عزوجل بدانچه شما می کنید از فرمان برداری و نافرمانی آگاه است.

۱۶ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَنِ مُسَّاَبِعِينِ مِنْ قَبْلِ آنْ يَتَمَّاَ : هر که این نیابد روزه داشتن دو ماه پیوسته بباید — چنانکه در آن میان هیچ بنگشايد مگر به عذری — از پیش آنکه به زن رسد فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِي طَعَامٍ يَسِّئَ مِسْكِينًا : هر که این نتواند طعام دادن شست درویش بباید. و اگر بارها ظهار کند زن خویش را پس یکدیگریک کفارت بیش واجب نیاید ذلک

۲۰

لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: این فرمان شما را برای آن است که شما گرویده اید به خدای و به رسول او وَقُلْنَكَ حَدُوذُ اللَّهِ: و این اندازها و فرمانهای خدای است. سؤال: چرا گفت لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بعد ما که حکم ظهارنه برای آن است که بگروند به خدای و رسول او، لا بل که این حکم بعد ایمان باشد؟ جواب گفته اند معناه ذلك حکم الظهار لتومنوا بالله ورسوله فی قبوله؛ مراد از این قبول آن است. و گفته اند معناه این حکم ظهار و احکام شرعی شما را برای آنست که شما به خدای و رسول او گرویده می باشید شریعت بر شما واجب باشد وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابُ الْيَمِّ: و مر کافران را است — که فرمان خدای و رسول او را فرا نپذیرند — عذاب دردناک.

۱۲ إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِثُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: بدرستی که آن کسها که مخالفت کنند خدای را و رسول او را گبیتو کما گبیت الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ: خسته جگر کنند و نگوسار کنند و هلاک کنند ایشان را چنانکه خسته جگر و نگون و نگوسار کردند آن کسها را که پیش از ایشان بودند. چرا؟ زیرا: وَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْهِمْ بَيِّنَاتٍ: بدرستی که فرو فرستادیم ما آیتهای هویدا، و کافران آن را قبول نکردند وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابُ مُهِينٍ: و مر کافران را عذابی بود خوارکننده. کی بود آن عذاب؟

۲۰ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا: آن روز که برانگیزد ایشان را خدای تعالی جمله فَيُبَيِّنُهُمْ بِمَا عَمِلُوا: پس بیا گاهاند ایشان را — یعنی پاداش دهد ایشان را — بدانچه کردند أَخْصِيَةُ اللَّهُ وَنَسْوَةُ: بر شمرده و بدانسته آن را خدای و ایشان فراموش کرده اند آن را وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: و خدای بر هر چیز گواه و دانا است.

آَلَمْ تَرَأَنَّ اللَّهَ يَغْلِمُ مَا فِي الْأَسْمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ: ای نگه نکردنی تا بدانی که خدای است که می داند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَأِيُهُمْ: نباشد هیچ سه راز کننده ای که نه

خدای چهارم ایشان باشد به دانستن و دیدن و شنیدن نه به ذات وَلَا خَمْسَةٍ
 إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ: و نه هیچ پنج تنی که نه او ششم ایشان بود به دانستن و
 دیدن و شنیدن نه به ذات وَلَا أَذْنِي مِنْ ذِلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ: و نه کم از
 آن و نه بیش که نه او با ایشان بود، به دانستن و شنیدن و دیدن نه به ذات
 آئینَ مَا كَائِنُوا: هر جا که باشند. سؤال: چرا ظاهر قرآن را می صرف کنید
 نه بر ظاهر بروید گوید خدای تعالی به کل مکان است، چنانکه در این
 آیت گفت؟ جواب گوییم زیرا که اگر خدای عزوجل به کل مکان بودی
 مختلط بودی با اقدار و انجاس و اختلاط با اقدار و انجاس صفت ذم است
 و خدای منزه است از صفات‌های ذمایم. حجت دیگر: اگر خدای تعالی
 به کل مکان بودی از دو بیرون نبودی، بذات در هر مکانی بودی یا در هر
 مکانی بعضی بودی ازوی؛ اگر بذات در هر مکانی بودی ذات و آله و
 ارباب لازم آمدی، و اگر بعضی ازوی بودی در هر مکانی اجزا و ابعاض
 لازم آمدی، و تعالی الله عن ذلك علوأً کبیراً. دیگر حجت: اگر خدای
 تعالی به کل مکان بودی اولیتر نبودی که یکی از ما به وقت دعا و سؤال و
 حاجت قصد به فوق کردی از آنکه سربه چاهی فرو کردی، خدای را
 عزوجل از بُنْ چاه خواندی، و دانیم که این محال بود؛ پدید آمد که خدای
 تعالی به کل مکان نیست. سؤال: چرا به نجوى ثلثة را خاص کرد و دو را
 و یکی را یاد نکرد بعد ما که خدای تعالی با یک رازکننده و با دو
 رازکننده باشد به معنی علم و سمع و بصر؟ جواب گفته‌اند چون گفت وَلَا
 أَذْنِي مِنْ ذِلِكَ وَلَا أَكْثَرُ، یکی و دو و همه عددها در آن درآمد؛ زان بود که
 یکی را و دو را یاد نکرد. و گفته‌اند یکی را و دو را یاد نکرد زیرا که اگر
 خود را دوم دورازکننده گفتی ماننده بودی به قول ثویان که گفتند الله
 ثانی اثنین، و اگر خود را سیم سه خواندی ماننده بودی به قول نصاری که
 گفتند إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ ثُمَّ يُتَبَيَّنُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ: پس بیا گاهاند

ایشان را و مکافات کند بدانچه کردند روز قیامت **إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**:
بدرستی که خدای به هر چیز دانا است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَهَوُا عَنِ النَّجْوَى: ای نگه نکردی بدان کسها که باز زند ایشان را از راز بد **ثُمَّ يَغُوَّذُونَ لِمَا نَهَوُا عَنْهُ**: پس بازگردند بازانچه باز زند ایشان را از آن، چون راز کردن بد **وَيَتَّاجِزُونَ بِالْأُثْمَ وَالْعَدْوَانِ**: و رازکنندگان باشند به بدی و به بزهکاری و از حد درگذشتن **وَمَفْسِطِيَّةِ الْرَّسُولِ**: و نافرمانی پیغمبر. و آن آن بود که منافقان مدینه عادت داشتند که هر جا یکی را از مؤمنان بیدیند سرفا سربردندی فا یکدیگر راز میکردند و سوی آن کس اشارت میکردند تا آن کس اندوهگن میبودی، پنداشتی که مگر دروی عیبی میبینند یا مگر از غایبان وی خبری مکروه آمدست. یاران به رسول علیه السلام بنالیدند، این آیت فرو آمد. **وَإِذَا جَاؤكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحِيطُكَ بِهِ اللَّهُ**: و چون آیند به تویا محمد بستایند ترا بدانچه نستودست ترا خدای بدان **وَيَقُولُونَ فِي أَنفُسِهِمْ لَوْلَا يَعْذِبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ**: و میگویند یکدیگر را پس چرا عذاب نکند خدای ما را بدانچه میگوییم محمد را گروی رسول خدای است. خدای گفت **حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَضْلُّنَّهَا قَبِيسَ الْمَصِيرُ**: بسنده است ایشان را دوزخ که درشوند در آنجا و بد بازگشتن جای است دوزخ.

این آیت بر منافقان رانده اند و بر جهودان رانده اند. چون بر منافقان رانی آن بود که ایشان نزد رسول آمدندی و بروی ثناها کردندی از حد بیرون و به دل از آن هیچ چیز نداشتندی، چون بیرون آمدندی یکدیگر را میگفتندی که گروی رسول خدای است چرا بر سرما مطلع نگردد با چندین نفاق که ما با وی میبرزیم و عذاب خدای در ما نرسد بدينچه ما با رسول وی میکنیم. خدای گفت **حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ**. و گر بر جهودان رانی آن بود که ایشان نزد رسول آمدندی گفتندی «السلام عليك يا

محمد»، و سام در لغت مرگ باشد. رسول گفتی «علیکم». چون بیرون آمدنندی یکدیگر را گفتندی **لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ** گربا موسی هزار یک این بگفتیم که این مرد را می‌گوییم در ساعت صاعقه در ما رسیدی، اگر این مرد رسول خدای است چرا هیچ عذاب در ما نرسد ۴ بدینچه وی را می‌گوییم.

در خبر است که روزی گروهی جهودان نزد رسول آمدند در حجره عایشه گفتند «السام عليك يا محمد». پیغمبر علیه السلام گفت ۸ «علیکم». عایشه آن بشنید گفت «السام والذام واللعنة عليك يا اخوان القردة والخنازير». رسول گفت علیه السلام «مه يا عایشه، فان الله يبغض الفواحش». عایشه گفت «يا رسول الله نشنیدی که ایشان ترا چه گفتند؟». رسول گفت «تونشنیدی که من ایشان را چه گفتم که ۱۲ علیکم». این آیت فروآمد و **إِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحِيطَ بِهِ اللَّهُ**: چون به تو آیند یا محمد ترا نه چنان تحیت کنند که خدای ترا تحیت کرده است. و در تورات تحیت مصطفی چنین است که: السلام على محمد في الأولين والسلام على محمد في الآخرين والسلام على محمد الى يوم الدين. ۱۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَنَاجِحُوا بِالْأَثْمَمْ وَالْعُدُوانِ: ای مؤمنان چون راز کنید راز مکنید به بزه و از حد درگذشتن و مغصیت آرزوی: و نافرمانی رسول را. راز بزه آن بود که در آن آزار خدای بود و عدوان آن بود ۲۰ که در آن آزار خلق بود و **تَنَاجِحُوا بِالْبَيْرَوَاتِقُوْيِ**: و راز که کنید به نیکوکاری کنید و پرهیزگاری. راز نیکوکاری آن بود که گروهی با هم راز کنند تا در نهان مبرتی کنند بجای مستحقی و متعاقبی تا وی درست بماند، و راز تقوی آن بود که راز کنند تا کسی را از بد کردن باز دارند و **أَنْقُوا اللَّهَ الَّذِي** **إِلَيْهِ تُخَشِّرُونَ**: و بترسید از آن خدای که شما را بدو انگیزند.

إِنَّمَا الْكَنْجُوِي مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَخْرُنَ الَّذِينَ أَمْتُوا: بدرستی که راز بیهوده از دیو بود — ای به فرمان دیوبود، و دیوبدان از بهر آن فرماید — تا اندوهگن کند آن کسها را که گرویده اند وَلَيْسَ بِضَارٍ هُمْ شَيْئًا إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ: و نیست زیان کننده مؤمنان را به چیزی مگر به فرمان خدای عزوجل وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَسْتَوْكِلِ الْمُؤْمِنُونَ: و بر خدای توکل کنندا مؤمنان، و گفته اند معناه: وعلی المؤمنین آن یتوکلوا علی الله.

بِإِيمَانِهَا إِلَّذِينَ أَمْتُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسُحُوا يَفْسِحَ اللَّهُ لَكُمْ: ای مؤمنان چون گویند شما را که جای فراخ کنید در مجلس تا جای فراخ دهد خدای شما را در بهشت، و گفته اند هم در آن جایگاه و در آن مجلس؛ و اگر فی الْمَجَالِسِ خوانی: در مجلسها جای فراخ کنید، که اگر در مجلس کسی را جای تنگ باشد، چون قصد کند که کسی را جای کند خدای تعالی فراخی برندارد.

در نزول این آیت قولها گفته اند: بعضی از مفسران گفته اند این آیت در شأن مهاجرین و انصار آمدست. و آن آن بود که رسول علیه السلام در مجلس مهاجرین را تقدیم کردی بر انصار و بدریان را تقدیم کردی بر همه؛ روزی به مجلس تنگ نشسته بودند گروهی از بدریان، مهاجرین بیامند جای نمی یافتند. رسول می گفت جای کنید ایشان را. ایشان همچنان می بودند، تا رسول یک یک را گفت قم يا فلان، قم يا فلان؛ تا قومی را از انصار برانگیخت چنانکه کراهیت آن در روی ایشان پدید آمد، این آیت فرو آمد. و گفته اند این آیت در شأن ثابت بن قیس آمد که قصه وی در سوره الحجرات بگفته آمد. و گفته اند این آیت در شأن علی آمد رضی الله عنہ، و آن آن بود که وی روزی دیرتر رسید به مجلس رسول،

جای نمی‌یافت بر کناره بیستاد تا مگروی را جای کنند؛ کس وی را
جای نمی‌کرد. بوبکر صدیق رضی الله عنه از راست رسول علیه السلام
نشسته بود به علی اشارت کرد که ها هنا یا اباالحسن. علی بر کنار قوم
بگذشت تا بنزدیک بوبکر رسید، بنشست. رسول علیه السلام از آن شاد
گشت گفت: احسنت یا بابکر، لا یعرف فضل اهل الفضل الا اولا
الفضل. این آیت فروآمد و اذا قیل آنُشُرُوا فَانْشُرُوا: و چون گویند شما را
که برخیزید، برخیزید. گفته اند مراد از این هم در مجلس است، و
گفته اند مراد از این در غزا است، و گفته اند مراد از این در نماز است که
چون مؤذن بگفت قد قامت الصلوة به نماز برخیزید یعنی اللہ الّذین امْثُوا
مِنْكُمْ وَالّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ: تا بردارد و برکشد خدای آنکسها را که
گرویده اند از شما و آنکسها که داده اند ایشان را دانش پایگاهها. محمد
هیصم رحمه الله گفتی: خدای تعالی مردان را برقزان یک درجه فضل
نهاد گفت وللرجالی علیهنهن دَرَجَةٌ، با بسیاری تفاوت که میان مردان و زنان
است، و عالم را بر ناعالم درجات نهاد چنانکه در این آیت گفت تا
جهانیان بدانند که فضل عالم بر ناعالم بیش است از فضل مرد برقزن. و
نیز علم را با ایمان نهاد تا خلق بدانند که همچنانکه هیچ کس فضل مؤمن
بر نامؤمن بتمامی نداند هیچ کس فضل عالم بر ناعالم بنه داند. در این
آیت ما را حجت است بر آنکه علم نه فعل ما است زیرا که خدای تعالی
گفت اُوتُوا الْعِلْمَ، علم را به ایتاء خود نهاد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ: و خدای
بدانچه شما می‌کنید آگاه است.

بَا اِيَّهَا الَّذِينَ امْثُوا اِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْنِ نَجْوِيْكُمْ صَدَقَةً:
ای آن کسها که گرویده اید و ای شما که گروید گانید چون راز کنید با
رسول خدای پیش دارید پیش از راز شما صدقه ای ذلیک خیزیلگُم وَأَظْهَرُ:
آن به شما را و صواب تر فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ: اگر نیاوید خدای

آمرزگار است و بخاینده که شما را بدان نگیرد چون ندارید. شأن نزول این آیت آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم عادت داشتی که وحی که به شب آمدی بامداد آن را بگزاردی و آنچه به روز آمدی شبانگاه ادا کردی تا یاران آن را فرا گرفتندی و می خوانندی، منافقان بیامندی با رسول علیه السلام رازها می کردندی و با خود می گفتندی محمد گوشی است، بدان رازها رسول را علیه السلام از یاران و خواندن علم و قرآن باز همی داشتندی. یاران را از آن سخت کراهیت می آمدی، و رسول را هم دشوار آمدی ولکن به کریم طبیعی از ایشان درمی گذاشتی و با ایشان عنف نکردی، تا خدای تعالی این آیت بفرستاد گفت هر که با رسول راز خواهد کرد نخست صدقه به درویش باید داد؛ و مقصود آن بود که منافقان راز کم کنند. چون یاران رسول بشنیدند بدانستند که مقصود این است، خود نیز راز نکردندی با رسول علیه السلام — راز دنیابی — مگر علی رضی الله عنه که وی را سخنان بودی در حدیث فاطمه در آن وقت که خواستاری وی بر دست داشت. روزی ده درم به دست آورد به درویش داد و ده فصل سخن براز در حدیث فاطمه بگفت. و منافقان همچنان رازهای بیهوده می کردند با رسول و می نمودند که ما صدقه می دهیم، ۱۶ خدای تعالی از ایشان شکایت کرد.

عَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوِيْكُمْ صَدَقَاتٍ، ای ابخلتم: از دلتان برنمی آید که فا پیش گیرید پیش از رازهای شما صدقها فا ذلم تَفَعَّلُوا: ۲۰ چون نکردید و تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، ای: رجع الله علیکم بالتجاوز و النسخ: خدای تعالی آن از شما برداشت و منسوخ کرد و بپذیرفت توبه آنکس که توبه کرد از آن تقصیری که کرد فَأَقِمُوا الْصَّلَاةَ وَأُتُوا الْأَزْكَرَةَ: باری نماز به پای دارید و زکوة مال بدھید گر صدقه راز ندادید وَأَطْبِعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ: و فرمان بردار باشد خدای را و رسول او را وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و خدای

تعالی آگاه است بدانچه شما می‌کنید.

۱۴ آَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَوَّلُوا قُومًا غَيْضَتِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ : ای نگه نکردنی یا محمد بدان کسها که دوستی داشتند با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان، و آن منافقان مدینه بودند که دوستی داشتندی با جهودان مَا هُمْ
منْكُمْ وَ لَا مِنْهُمْ : نیستند ایشان — یعنی منافقان — از شما و نه از ایشان، ۱۵ یعنی از کافران و جهودان؛ ای: ما هُمْ مِنْكُمْ بالباطن وَ لَا مِنْهُمْ بالظاهر، بل که بظاهر با شما اند و به باطن با ایشان. و گفته اند معناه: خود نه از شما اند و نه از ایشان، لا الی هُؤلَاءِ وَ لَا الی هُؤلَاءِ وَ يَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ ۱۶ هُمْ يَقْلِمُونَ : و سوگند می خورند بدروغ که ما به دل با شما ایم و می دانند ایشان که دروغ می گویند.

۱۷ أَعَدَ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا : ساخته است خدای عزوجل ایشان را عذاب سخت دردناک در درکت اسلف إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ : بدرستی که ایشان را بد است آنچه بودند ایشان می کردند.

۱۸ إِنَّهُمْ دُنْدُبُوا إِيمَانَهُمْ جُنَاحٌ : فرا گرفته اند سوگندان ایشان را سپری؛ و اگر ایمانهم به کسر الف خوانی مراد از آن توحید ایشان بود فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ ۱۹ اللَّهِ : بگردیده اند و بمی گردانند خلق را از راه خدای فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ : ایشان را بود عذاب خوارکننده، و آن عذاب دوزخ است.

۲۰ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَفْوَالُهُمْ وَ لَا أَوْلَادُهُمْ مِنْ أَلَّهِ شَيْئًا : بی نیازی نکند ایشان را خواستهای ایشان و نه فرزندان ایشان از خدای و از عذاب خدای چیزی اولیئک آصحابُ الْأَنْارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ : ایشانند اهل آتش که ایشان در آنجا جاودان باشند.

۲۱ يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا : آن روز که روز قیامت بود برانگیزد خدای آن منافقان را جمله فَيَخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ : سوگند می خورند او را چنانکه سوگند می خورند شما را امروز. و آن بود که چون منافقان را از

گور برآزند گویند شما در دار دنیا نفاق می بروزیدید. ایشان انکار کنند و سوگندان می خورند که ما هرگز منافق نبودیم؛ چنانکه در دار دنیا سوگندان می خورندی که والله ان ایماننا کایمانکم و تصدیق قلوبنا کتصدیق قلوبکم، روز قیامت همچنان پندارند که زرق و نفاق بر خدای روا کنند و **يَخْسِبُونَ آئَهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ**؛ و می پندارند که ایشان بر چیزی اند که آن نفاق ایشان بر خدای روا خواهد شد، خدای گوید **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ**؛ بدان که ایشانند ایشان دروغ زنان. گفته اند این سخن خدای تعالی روز قیامت گوید که بدانید که ایشان دروغ زنان اند، و گفته اند این تکذیب ایشان را امروز است در دنیا. سؤال: چرا گویند که توحید منافق صدق است بعد ما که خدای تعالی می گوید **أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ**؟ جواب گفته اند الا انهم هم الکاذبون بقلوبهم، و گفته اند هم الکاذبون فی حلفهم. در این آیت ما را حجت است بر آنکه کافران چنانکه در این جهان کافر باشند در آن جهان هم کافر باشند و ایشان در آن جهان معرفت خدای عزوجل نیابند.

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: بدروستی که آن کسها که مخالفت کنند خدای را رسول او را، خدای را در خدایی و رسول را در رسولی. دیگر معنی: مخالفت کنند خدای را در فریضهای او و رسول را در ستنهای او؛ سدیگر معنی: مخالفت کنند خدای را در احکام و رسول را در بیان **أُولَئِكَ** فی الْأَذَلَّين: ایشانند در خوارترینان.

كَتَبَ اللَّهُ لَآغْلِيَنَّ أَنَا وَرُسُلِي: قضا چنان کردست خدای که هراینه من به آیم و هم رسولان من. کتابت از خدای در قرآن بر چهار وجه است:

كتابت است به معنى نوشتن، چنانکه گفت وَ كَتَبْتَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ وَ
كتابت است به معنى فريضه کردن، چنانکه گفت كُتِبَ عَلَيْكُمْ
الصِّيَامُ. وَ كَتَبْتَ اَسْتَ بَهْ مَعْنَى نَشَانَ كَرْدَنْ، چنانکه گفت كَتَبَ فِي
فُلُوِيْهِمُ الْإِيمَانَ. وَ كَتَبْتَ اَسْتَ بَهْ مَعْنَى حَكْمَ وَ قَضَا، چنانکه گفت
٤ كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ، اَى: قَضَى اللَّهُ، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ: بَدْرَسْتِي که خدای
نیرومند است و نیست همتا به کین کشیدن از دشمنان. در اخبار است
قال الله تعالى فی بعض الكتب: عبادی لو ان اولکم و آخرکم و حیکم و
میتکم وجنتکم و انسکم و رطبکم و یابسکم و شاهدکم و غایبکم و
٨ صغیرکم و کبیرکم اجتمعوا علی قلب اتقی عبید من عبادی لم یزدد ذلك
فی ملکی جناح بعوضة، و لو ان اولکم و آخرکم و حیکم و میتکم وجنتکم
وانسکم و رطبکم و یابسکم و شاهدکم و غایبکم و صغیرکم و کبیرکم
اجتمعوا فی صعید واحد فسائل کل واحد ما بلغت امنیته و اعطیته ذلك لم
١٢ ینقص ذلك مین ملکی کما ان احد کم مر علی شاطی البحر فغمس فيه ابرة
ثم انتزعها و ذلك لاتی واجد ماجد عطایی کلام و عذابی کلام اذا اردت
شیئاً قلت له گن فیکون.

١٦ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ: نیابی — ای نباید که یاوی —
گروهی را که گرویده باشدند به خدای و به روز باز پسین یوادون من حادَ اللَّهَ
وَرَسُولُهُ: که دوستی دارند بازانکه مخالفت کنند و کرند خدای را و رسول
اورا وَلَوْ كَانُوا أَبْيَاءَ هُمْ أَوْ أَبْنَاءَ هُمْ أَوْ أَخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ: وَ گرچه باشدند
پدران ایشان یا پسران ایشان یا برادران ایشان یا خویشاوندان ایشان، زیرا
که نشان دوستی کسی آن بود که دوست او را دوست داری و دشمن او را
دشمن داری. پس مؤمن دوست خدای است و کافر دشمن خدای، باید
که با مؤمن دوستی گیری و از مبتدع و فاسق و کافر بپرهیزی و از قرین بد
دور باشی. پیغمبر گفت صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ الْمُؤْمِنُ وَ الْكَافِرُ لَا يَتَرَأَّسُ

ناراهما: از آتش این به آتش او دیدار نباشد **اولیئک کتب فی قلوبِهم**
 الایمان: ایشانند که نشان کردست خدای تعالی در دلهای ایشان ایمان که
 هرگز ایمان بر ایشان زوال نیارد. زیرا که زوال ایمان بر در مرگ از آن
 باشد که این کس در دین خدای عزوجل نه صلب بوده باشد، چون فا در
 مرگ رسد، سکرات مرگ بروی سخت گردد و ابليس او را گوید «ای
 بیچاره این سختی بر تو از آن است که دین مسلمانی داری آن را دست
 بدارتا برهی». گروی در دین صلب نبوده باشد نعوذ بالله در آن وقت دین
 دست باز دارد. و اگر در دین صلب بوده باشد گوید «ای ملعون، مرا امید
 به خدای خود بدین دین مسلمانی است کاشکی هزار جان دارمی تا فدای
 مسلمانی کنمی»، ابليس نومید باز گردد. وی بر مسلمانی از این جهان
 بیرون شود. گفته اند **اولیئک کتب** – ای: قضی – فی **قلوبِهم** الایمان.
سؤال: چرا گویید که ایمان نه در دل است بعد ما که خدای گفت
 عزوجل کتب فی **قلوبِهم** الایمان؟ جواب گوییم کتابت چیزی در
 جایی وجود آن چیز در آنجا واجب نکند، چنانکه خدای تعالی مصطفی را
 گفت عليه السلام **يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي الْتَّوْرِيهِ وَالْإِنْجِيلِ**،
 واجب نیاید تا مصطفی عليه السلام به ذات خویش در تورات و انجیل بود.
 و گفته اند مراد از این ایمان تصدیق دل است و تصدیق و معرفت و
 اخلاص این همه در دل باشد؛ اما ایمان اقرار است به زبان **وَأَيَّدُهُمْ بِرُوحٍ**
 مِنْهُ: و نیرومند کرد ایشان را به معرفت او. گفته اند **بِرُوحٍ مِنْهُ** ای: بحجه
 منه؛ و گفته اند **بِرُوحٍ مِنْهُ** ای: بنور و رحمه منه و **وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ** تجری من
 تختهای **الآنَهَارُ خَالِدِينَ** **فِيهَا**: و در آرد ایشان را در بهشت‌هایی که می‌رود زیر
 اشجار و مساکن آن و قصور آن جویها – و گفته اند **مِنْ تَحْتِهَا**: در میان
 آن – جاودان باشند در آن بهشت رضی **اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ**: خدای از
 ایشان خشنود و ایشان از خدای خشنود. و آن آن بود که در بهشت بر مقدار

بامداد و شبانگاه فریشته‌ای می‌آید نزدیک بهشتی در درجه وی و سلام و تحيّت خدای عزّوجلّ می‌آرد و می‌گوید: خداوندت می‌سلام کند و می‌گوید من از تو خشنودم تو از من خشنود هستی؟ أَوْلَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ: ایشانند سپاه خدای دوستان و خاصگان خدای أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ:
 ٤ بدان که سپاه خدای ایشانند رستگاران، الناجون مِنْ سخط الله و العذاب والباقيون فِي الْجَنَّةِ وَالثَّوَابُ الَّذِينَ وَجَدُوا مَا طَلَبُوا وَنَجَوا مِنْ شَرِّ مَا مَنَه هربوا.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سوره الحشر
برخواند خدای عزوجل او را روز قیامت در سایه عرش فرود آرد و او را از
گرمای قیامت آگاهی نبود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ أَعْلَمُ الْحَكَمِ : تفسیر این
آیت گفته آمدست.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَقْرَبَ الْحَشْرِ: او
است آن خدای که بیرون آورد آن کسها را که کافربودند از اهل نامه — ۴
یعنی جهودان بنی نصیر را — از سراهای ایشان به اول انگیختن، یعنی اول
گروه که از خان و مان جلا کردند و بخواری براندند در این امت ایشان
بودند؛ و گفته اند معناه به اول انگیختن که مؤمنان را بر ایشان برانگیخت.
و آن آن بود که چون مصطفی علیه السلام به مدینه آمد جهودان مدینه با
وی صلح کردند که ما با توحرب نکنیم و با دشمنان تویار نگردیم، آخر
عهد بشکستند و قصد هلاکت وی کردند؛ در آن وقت که رسول را حاجت
افتاد بیست هزار درم دو دیت دو کافر عهدی که بر دست یاران رسول
علیه السلام کشته شده بودند، رسول برخاست با بوبکر و عمر و علی رضی
الله عنهم، نزدیک بنی نصیر آمدند بر کنار مدینه تا از ایشان وام خواهند.
در دارندوه ایشان فرو آمدند و قومی را از بنی نصیر بخواندند و ایشان را

بگفتند که «چنین حاجتی افتادست مالی ما را وام دهید که بیت المال
حالی است، ما چون غنیمتی آریم مال شما بازدهیم.» ایشان گفتند
«این مال را خطری نباشد ولکن ما بی مهتر ما کعب اشرف کاری نکنیم،
تا وی را بگوییم». بیرون آمدند گفتند به از این دست نیاویم محمد را و ۴
یاران وی را، حالی بیاید تا وی را هلاک کنیم. برفتند مرد و سلاح با
هم می آوردند. در ساعت جبرئیل بیامد و مصطفی را خبر کرد. رسول
برخاست و بیرون آمد و بر دربیستاد. بوبکر را دل مشغول گشت به ۸
مصطفی، برخاست و بیرون آمد رسول را بر درسرای دید. رسول وی را
گفت که «جبرئیل مرا خبر کرد، من رفتم، توباش تا عمر بیرون آید آنگه
از پس من بیا». عمر را نیز دل مشغول گشت برخاست و بیرون آمد،
بوبکر را دید بردر. بوبکر قصه وی را بگفت و برفت. عمر همی بود تا ۱۲
علی را نیز دل مشغول گشت، بیرون آمد. عمر قصه وی را بگفت، هردو
برفتند نزد رسول آمدند. رسول علیه السلام منادی فرمود در مدینه که به
حرب بنی نضیر روید که عهد بشکستند. و در اخبار آمدست که عهد با ۱۶
رسول علیه السلام نخست کعب اشرف بشکست که به مکه شد و با مکیان
عهد کرد به حرب کردن با رسول. چون باز آمد، رسول کس فرستاد وی را
بکشتند و قصد بنی نضیر کرد. و ایشان را حصنهای استوار بود، در آنجا
شدند و حرب در پیوستند. خدای عزوجل رُعی در دلهای ایشان اوکند تا از ۲۰
یک حصار در دیگر میگریختند، آخر در مانند، صلح خواستند. رسول
گفت «با شما صلح بر آن کنم که نیز اینجا نباشد». گفتند «کجا
شویم؟». گفت «الی نار الله، بروید به زمین شام شوید». گفتند «این
مالها چه کنیم؟»، و ایشان را مالهای بسیار بود. رسول گفت «لکم ما
حملته الابل الا الحلقة: هر چه اشتران شما برگیرد می بردید مگر زره».
ایشان اشتران بسیار داشتند همه را پر بار کردند و برفتند. و در بعضی اخبار

آمدست که هر خاندانی یک شتروار بیرون بردنده، و آمدست که هر سه خاندانی اشترواری بار ببردنده. کودکان مسلمانان بیرون آمدند و دبه در پای اشتران می‌افکنندند تا اشتران ایشان برمی‌جستند و بارفو
 می‌افکنندند، هر چه فرو افتادی کودکان برگرفتندی **فَأَظَلَّنُتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا:**
 ۴ نه اندیشیدید شما که مسلمانانید که ایشان بدان آسانی بیرون شوند از خانهای خویش **وَظَلَّوْا أَنَّهُمْ قَاتِلُتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ:** و پنداشتند که بازدارنده و نگه دارنده بود ایشان را آن حصارهای ایشان از عذاب خدای **فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَخْسِبُوا:** بدیشان آمد عذاب خدای از آنجا که نبیوسیدند ایشان. و این اتیان عذاب است و هر اتیانی از خدای عزوجل در قرآن که آن به فعل مفسّر است آن اثبات فعل باشد **وَقَدَّفَ فِي قُلُوبِهِمْ**
الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ بِاَنْدِيهِمْ وَأَنْدِيَ الْمُؤْمِنِينَ: و دراوکند در دلهای ایشان بیم
 ۱۲ تا ویران می‌کردند خانهای ایشان را به دستهای ایشان و به دستهای مؤمنان. و آن آن بود که چون مسلمانان ایشان را در پناختند ایشان یک یک حصار از کنگره باز می‌کردند و در مسلمانان می‌انداختند و همی گریختند؛ پس مسلمانان باقی باز می‌کردند و در ایشان می‌انداختند تا ایشان را مقهور کردند **فَاغْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ:** عبرت گیرید ای خداوندان بینایهای دل، تا بدانید که کس با خدای عزوجل برنیاید. در این آیت ما را حجّت است بر صحّت قیاس، زیرا که خدای تعالی امر کرد به اعتبار و اعتبار قیاس بود، و هورّد الشیء الى نظریه، چنانکه در لغت گویند
 ۱۶ اعتبرتُ هذا الثوب، ای: قومته بقیمة مثله.
 ۲۰ **وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَدَّبَهُمْ فِي الْأَلْدَنِ:** اگر نه آن بودی که خدای تعالی قضا کرد بر ایشان رفتن از خانمان هراینه ایشان را عذاب کردی در دنیا به شمشیر مسلمانان **وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ أَلَّا تَرِ:** و ایشان را بود در آن جهان عذاب آتش دوزخ.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ : آن
عذاب ایشان بدان بود که مخالفت کردند خدای را ورسول او را و هر که
مخالفت کند خدای را در دین و فرمان بدرستی که خدای او را سخت
عقوبت است.

۴

مَا قَطْغَتْنُمْ مِنْ لِيَنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أَصْوْلِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِي
الْفَاسِقِينَ : آنچه شما ببریدید از خرمابنان گوناگون یا بگذاشتید آن را
ایستاده بر بُنْهای آن همه به رضا و قضای خدای بود تا به گرم آرد آن
نافرمانان را . و آن آن بود که چون یاران رسول علیه السلام بنی نضیر را در
۸ حصار پنافتند و با ایشان حرب می کردند گروهی از یاران آن خرمابنان
نیکوترین ایشان را می بردند گرم ایشان را . چون ایشان را جلا کردند و
آن خرماستانها به دست مسلمانان افتاد، آن گروه که می بردند پشمیان
گشتند، و آن گروه که نمی بردند ایشان را ملامت کردند که: چرا
۱۲ می بردید؟ . ایشان اندوهگن می بودند تا خدای تعالی این آیت بفرستاد
که آنچه ببریدید و آنچه نبریدید همه به فرمان و رضای خدای بود و صواب
کردید تا به گرم آرد آن فاسقان را .

وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَحْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ : و
آنچه بازگردانید خدای تعالی از مال جهودان با رسول او و شما که
مسلمانانید نتاخته بودید سوی آن هیچ اسباب و نه هیچ جمازگان تا آن شما
را غنیمت بودی و لَكِنَّ اللَّهَ يُسْلِطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ : بیک خدای دست
دهد رسولان خود را بر آنکه خواهد از بندگان و دشمنان خود وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
۲۰ شَئِيهِ قَدِيرٌ: و خدای تعالی بر هر چیزی توانا است. و آن آن بود که چون
خانهای بنی نضیر به مسلمانان افتاد مسلمانان در آن خلاف کردند،
انصاریان گفتند: آن به ما اولیتر. مهاجرین گفتند: نه، به ما اولیتر که ما
را در مدینه نه ضیاع است و نه عقار. خدای تعالی این آیت بفرستاد و

طمع ایشان از آن بریده کرد و حکم آن بسوی رسول کرد، آنگه پدید کرد که آن کرا است.

قَاتَّاءَ اللَّهَ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْبَى فَلِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ: آنچه بازگردانید خدای عزوجل با رسول او از مال قریظه و نصیر حکم در آن خدای را است ۴ و رسول او را ولذی القربی: و مر قرباتان رسول را است که درویش باشند والیتامی والمساکین و آبنآلسبیل: و بی پدران و درویشان مسلمانان را است و راه گذری را است کنی لا یکون دُولَةَ بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ: تا نباشد دست گرдан میان توانگران از شما، که اگر آن را فاتوانگران دهند ایشان آن را در مزایده اوکنند، درویشان از آن بی نصیب مانند و ما آتیگُمْ آرَّسُولَ فَخُذُوهُ: و آنچه به شما آورد رسول از فرمان فرا گیرید آن را و کاربندید و ما نهیگُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا: و آنچه باز زد کرد شما را از آن باز ایستید و آنْقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ: و بترسید از خدای که خدای سخت عقوبت است آنرا که مخالفت کند فرمان خدای و رسول را. آنگه پدید کرد که غنایم بني قریظه و نصیر کرا است:

لِلْفَقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ: مر آن درویشان را است که هجرت کنند گانند آنها که بیرون کردند ایشان را از سراهای ایشان و خواستهای ایشان. سوال: کی بیرون کرد یاران رسول را از سراهای ایشان؟ لاجرم که اکثر مهاجرین به طوع و رغبت به هجرت می آمدند. جواب گوییم معنی بیرون کردن ایشان از اوطان آن بود که بنمی گذاشتند ایشان را که کار دین و شریعت برزیدندی در میان اقارب و عشایر ایشان تا ایشان را بنا کام می بایست رفت از میان ایشان برزیدن دین و شریعت را. و گفته اند این أَخْرَجُوا آن است که خدای تعالی ایشان را بیرون آورد از اوطان ایشان که ایشان را به هجرت فرمود يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا: می جویند فضلی از خدای و خشنودی یعنی مزد و ثواب و

خشنودی خدای در آن هجرت کردن وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ : و نصرت می‌کنند دین خدای را و رسول او را أَوْلَئِكَ هُمُ الْمَصَادِقُونَ : ایشانند که ایشان راست آهنگان اند. و این ثناها مهاجرین را است، آنگه انصاریان را گفت:

۴

وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الْدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ : و آن کسها که بساختند سرای و ایمان آورند از پیش ایشان، یعنی پیش از آمدن مهاجرین بدیشان و ایشان انصار بودند يُجِبُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ : دوست دارند آن را که هجرت کند بسوی ایشان و لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا : و نیاوند در دلهای ایشان تنگی و دشخواری از آنچه دادند ایشان را، یعنی مهاجرین را؛ و گفته اند بذل کردند آنچه داده اند ایشان را، ای: مهاجرین را وَبُؤْثِرُونَ عَلَى آنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَاصَّةً : و اختیار کنند برخویشن دیگران را و اگر چه ایشان را گرسنگی بود و نیاز و مَنْ يُوقَ شَعَّ نَفْسِهِ فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ : و ۱۲ هر که او را نگه داشتند از بخیلی تن او ایشانند رستگاران.

نزول این آیت گفته اند در آن بود که چون رسول علیه السلام به هجرت به مدینه آمد، مهاجرین روی به مدینه نهادند. رسول علیه السلام فا انصار گفت «یا معاشر الانصار، اکنون من به مدینه آمدم و مسلمانان روی بدین شهر نهادند ایشان را اینجا مسکنی و ضیاعی نباشد، شما مخیرید میان دو چیز: خواهید از آنچه خدای عزوجل شما را دادست با مهاجرین مواسا کنید تا ما که مهاجرین ایم از غنیمتها که از غزوآریم شما را نصیب کیم، و اگر خواهید که با مهاجرین مواسا نکنید به آنچه دارید، ایشان شما را نیز از غنیمت کافران نصیب نکنند». انصار گفتند «یا رسول الله، تن و جان و خان و مان و سود و زیان ما فدای مهاجرین، هر چه ما را هست بذل ایشان کنیم و با مهاجرین به غزوها آیم و جان فدا کنیم و هر غنیمت که باشد بدیشان ارزانی داریم»؛ و همچنان بکردند، تا کس بود

که او را دوزن بود یکی را دست بازداشت تا مهاجرین به زنی کردند، تا
بدانجا که مردی را یک ایزارپای بودی به دونیم کردی یک نیم به
مهاجری دادی و یک نیم فرا بستی به میان. خدای تعالی این آیت فرستاد
در شان ایشان که وَيُوْبِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ
۴

و گفته اند این آیت در شان سر گوسپندي آمد، و آن آن بود که یکی را
از یاران رسول سر گوسپندي هدیه آوردند، وی اندیشید که فلان همسایه
مگر وی از من حاجتمندتر است، آن را به وی فرستاد. وی نیز اندیشید که
فلان همسایه مگر از من محتاج تر است، آن را به وی فرستاد؛ تا به نه
خاندان بگشت، آخر به اول خاندان باز رسید، این آیت فرو آمده.
۸

و گفته اند نزول این آیت در آن بود که شبی رسول را مهمانی آمد،
انس بن مالک را به حجرهای خویش فرستاد که «بنگرتا در کدام حجره
چندانی طعام یابی که امشب این مهمان را میزبانی کنیم». انس برفت و
باز آمد گفت «یا رسول الله، به همه حجرها شدم همه سوگند یاد کردند
که در خانه ما جز آب نیست». رسول خدای برپای خاست و دست
مهمان بگرفت و گفت «الا رجل یضیف هذا الضیف: هستا مردی که
این مهمان ما را میزبانی کند؟». مردی از انصار گفت «یا رسول الله انا
له: من او را مهمان دارم». وی را به خانه برد و زن را گفت «هین بکوش
تا مهمان رسول را نیکوداریم». زن گفت «به خدای که ما را بیش از آن
طعام نیست که کودکان بخورند». مرد گفت «حیلتی بکن و کودکان را
به بهانه ای به خواب کن و طعامی که داری پیش آر، آنگه برخیز به بهانه
آنکه من چراغ راست می کنم چراغ را فرونشان تا ما دست می بریم و
می آریم و خود نخوریم تا مهمان رسول سیر بخورد». همچنان بکردند، در
ساعت جبرئیل آمد و رسول را خبر کرد از حال و نیاز آن مرد و آن زن و
ایشان را مژدگان آورد به خشنودی خدای عزوجل از ایشان بدانچه کردند
۱۶

بجای مهمان، آنگه این آیت بیامد وَيُؤْتُرُونَ عَلَىٰ آنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةً.

وَالَّذِينَ جَاءُ مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا آفِرْلَنَا وَ لَا خَوَانِتَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ :

- ۴ آن کسها که بیایند از پس ایشان ای از پس مهاجرین و انصار گویند ای
بار خدای ما بیامرز ما را و آن برادران ما را که پیشی گرفتند بر ما به
گرویدن و لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلَّا لِلَّذِينَ أَمْتُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَوْفٌ رَّحِيمٌ : مکن در
دلهای ما بدخواهی مر آن کسها را که بگرویدند ای بار خدای ما تویی
مهریان و بخشاینده. در این آیت ما را حجت است بر آنکه از یاران رسول
کسی را نشاید بد گفتن، و آن آن است که خدای تعالی در این آیتها
نخست مهاجرین را یاد کرد و فضل ایشان به هجرت نهاد، آنگه انصاریان
را یاد کرد و فضل ایشان به نصرت و اتفاق مال نهاد، آنگه ما را که از پس
در آیم یاد کرد و فضل ما بدان نهاد که ایشان را دعا کنیم و بد نگوییم.
۱۲ دیگر حجت آن است که پیغمبر گفت: لَا تَسْبُوا اصحابی لعَنَ اللَّهِ مَنْ سَبَ
اصحابی، اصحابی کالنجوم با یهم اقتدیتم اهتدیتم. سدیگر حجت آن
است که در بد گفتن ایشان نجات بشک است و در بد نا گفتن ایشان
نجات بیقین است و بیقین گرفتن او لیتر از آنکه بشک. دیگر حجت آن
۱۶ است که پیغمبر گفت علیه السلام: خیر القرون الَّذِينَ بُعْثُتُ فِيهِمْ ثُمَّ
الَّذِينَ يَلُونَهُمْ؛ ایشان را بهین خلق خواند، واجب آمد که نشاید ایشان را بد
گفتن.
- ۲۰ آلم ترالی الَّذِينَ نَاقَفُوا يَقُولُونَ لَا خَوَانِيهِمْ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ : ای
نگه نکردن یا محمد بدانکسها که دور وی کردند — یعنی منافقان —
می گویند مر آن برادران ایشان را که کافرند از اهل نامه، یعنی جهودان
قریظه و نضیر لَيْئِنْ أَخْرِجْتُمْ لَتَخْرُجُنَّ مَعَكُمْ : اگر بیرون کنند شما را هراینه
بیرون آییم ما با شما، یعنی اگر محمد شما را از مدینه بیرون کند ما نیز

بیرون آییم گوییم اگر ایشان در مدینه نتوانند بود ما هم نتوانیم بود و لَا تُطْبِعَ
فِيْكُمْ أَخْدًا أَبَدًا : و فرمان نبریم در حدیث شما کس را هرگز وَإِنْ قُوْتَلْتُمْ
لَتَنْصُرَنَّكُمْ : و اگر کارزار کنند با شما هراینه که نصرت کنیم شما را وَ
اللَّهُ يَشَهِدُ إِنَّهُمْ لَكَادُّيُونَ : و خدای می داند و گواهی می دهد که ایشان
دروغ زناند. این آیت در شأن گروهی از منافقان مدینه آمد چون جَدَ بن
قیس و مُعَتَّب بن فُشَيْر و جُلَاس بن سُوَيْد که نزدیک جهودان قریظه و
نصیر شدند آن وقت که ایشان عهد رسول بشکستند ایشان را گفتند
«نَگَرِيدَ که فرمان محمد نکنید دل قوی دارید گر شما را بیرون کنند ما با
شما بیرون آییم و اگر با شما حرب کنند ما شما را یاری دهیم به تن و
سلاح و اگر از شما جزیت خواهند ما به مال یاری دهیم». خدای تعالی
گفت دروغ می گویند،

لَئِنْ أَخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ : اگر بیرون کنند آن جهودان را بیرون
نشوند آن منافقان با ایشان وَلَئِنْ قُوْتَلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ : و اگر کارزار کنند
با ایشان ایشان را یاری نکنند وَلَئِنْ نَصْرُوهُمْ لَيُؤْلَمُ الْأَذْبَارُ ثُمَّ لَا يُنْصُرُونَ : و
اگر نیز یاری کنند ایشان را — یعنی اگر کوشند که یاری دهند ایشان را —
هراینه بگردانند پشتها بهزیمت پس نصرت نکنند ایشان را.

لَا نَسْتُمْ أَشَدُ رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذِلِّكَ بِإِنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ :
هراینه بیم و ترس شما در دلهای ایشان سخترازبیم خدای آن بدان است
که ایشان گروهی اند که می درنیاوند حق را، و بدین بددل بود.

لَا يُقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرْيَ مُحَضَّةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ : کارزار نیازند
کرد با شما که مسلمانانید همه مگر در دیهها — یعنی در حصارهای استوار
کرده — یا از پس دیوارها، یعنی حصنی قوی بِإِنَّهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ
تَخَسِّبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى : حرب ایشان میان ایشان سخت بود لکن با
مسلمانان سست پنداری که ایشان بهم ساخته اند و دلهای ایشان پراکنده

و از هم رمیده ذلک بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَغْقِلُونَ: آن بدان است که ایشان گروهی اند که خرد را کار نبندند.

كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا: داستان ایشان یعنی بنی قریظه چون

۴ داستان آن کسها است که پیش از ایشان بودند یعنی بنی نضیر که عقوبت ایشان پیش از آن بنی قریظه بود به دو سال ذاقوا وَبَالَّهِ أَفْرِهْمْ: بچشیدند عقوبت کار ایشان به جلا کردن قریظه، نیز زود بود که بچشند عقوبت کار ایشان به شمشیر مسلمانان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و ایشان را بود عذاب دردناک در آن جهان در دوزخ جاودان.

۸ **كَمَثَلِ الشَّيْقَانِ إِذْ قَاتَ إِلَّا نَسَانٍ أَكْفَرْ:** داستان منافقان مدینه با جهودان بنی قریظه و بنی نضیر چون داستان دیو است با برصیصاء عابد چون گفت مر آن مردم را یعنی برصیصا را که کافر شو فَلَمَّا كَفَرَ قَاتَ إِتَى بَرَىءُ مِنْكَ إِنَّى آخَافَ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ: چون کافر شد گفت من بیزارم از تو که من می ترسم از خدای خداوند جهانیان. سؤال: خوف از خدای تعالی مرتب است بر معرفت او، چون دیو را معرفت نبود خوف خدای اورا چون بود؟ جواب گوییم دیو این سخن بر سبیل سخریت گفت نه بحقیقت. و ۱۶ گفته اند دروغی بود که بگفت و از دیو دروغ عجب نبود.

و آن آن بود که برصیصای عابد مردی بود در بنی اسرائیل پایگاه دارو مستجاب الدعا، از میان مردمان بیرون صومعه ای داشت در آنجا عبادت می کردی و خداوندان حاجتها و علتها از جایهای دور به وی آمدندی تا وی دعا کردی، دعاء وی را اجابت آمدی. در آن روزگار ملکی بود در بنی اسرائیل، وی را مرگ آمد از وی دو پسر ماند و دختری که در روزگار وی به جمال وی کس نبود. پسران به مقام پدر بنشستند. و آن دختر را گاه گاه صرع افتادی. وقتی وی را صرع افتاد دائم، چنانکه همه معزمان و اطبا در آن عاجز آمدند. حکیمان گفتند این را هیچ حیلت نیست مگر

آنکه این را نزد برصیصای عابد بربید تا وی دعا کند مگر بهتر شود. وی را برگرفتند و نزد برصیصا بردند. ابلیس آن بدبید گفت اکنون وقت آن است

که برصیصا را از راه ببرم. بیامد بر در صومعه وی بیستاد، چون کسان ملک آنجا رسیدند گفت «کنون وقت نیست که وی را پیش برصیصا

بربید که وی در نماز دراز است بروی نتوان بشولید، صواب آن است که او را اینجا بگذارید و خود باز گردید تا چون برصیصا از نماز خود بپردازد من او را بگوییم تا دعا کند و شما فردا باز آیید». دختر را آنجا بگذاشتند و

خود بازگشتند. و ابلیس خود دیوی را فرا کرده بود تا آن دختر را صرع کرده بود، برصیصا را گفت «هین هرگز چنین دیگر کی بدست آری دختر

بکر با چندین جمال بی هوش، می نداند که با وی چه می بود، هین مراد خویش از اوی برآر و کس را از آن خبر نبود». آن دختر در آن بیهوشی

جامه از خود باز اوکند، برصیصا او را برهنه دید، هوای تن بروی غالب گشت، خذلان خدای عزوجلت در اوی رسید، ابلیس به وسوسه جد کرد تا

برصیصا به فاحشه قصد کرد بازان دختر. چون به آخر رسید، دختر با هوش آمد گفت «ای نا حفاظ فاجر، بینی که چه کردی با من، با توبگوییم فردا

که چه باید کردن». برصیصا اندوهگن و پشمیمان فروماند. ابلیس وی را گفت «اکنون که چنین کردی کاریکباره کن وی را بکش و پنهان کن،

چون برادران وی را طلب کنند تو گو: من هنوز در نماز بودم آن دیو که بر وی مسلط بود وی را ببرد و من ازوی خبر ندارم». برصیصا همچنان بکرد و چون کس بطلب دختر آمد وی گفت «من هنوز در نماز دراز بودم که

وی برفت». ابلیس فا دیدار آمد بر هیئت پیری گفت «دروغ می گویی، بل که با وی زنا کردی، چون بترسیدی که وی بگوید وی را بکشتی و

فلان جای پنهان کردی». بجستند دختر را کشته باز یافتند. در ساعت رسنی در گردن برصیصا کردند و به شهر آوردند، داری بزدند و خلقی

روی بنهاد به نظاره. چون وی را بردار کردند ابليس بیامد در هوا پیش
وی آمد گفت «مرا می دانی؟ این همه من کردم که ترا در اینجا اوکندم،
هم من توانم که ترا از اینجا برهانم گریک کار بکنی». برصیصا گفت
«هین چکنسم؟ حیلتنی کن». گفت «نکنم مگر تا مرا سجود کنی».
۴ عابد گفت «بر سر دار چون سجود کنم، مرا برهان تا مراد تو برأرم».
ابليس گفت «همچنان که هستی سری در من جنبان». برصیصا سرفرو
آورد، ابليس را سجود کرد و کافرشد. ابليس گفت «مرا این بس، انى
بریء منک». آنگه بر سبیل سخريت گفت «انى اخاف الله رب
۸ العالمين». ابليس ناپدید شد و عابد را بکشند بر کفر.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَتَّهُمَا فِي الْأَثَارِ: بُودَ سِرْجَامَ هَرْ دُو يَعْنِي ابليس و
برصیصا آنکه هر دو در آتش دوزخ باشند خالدین فیها : جاودان در آنجا و
ذلِكَ جَرَاؤُ الظَّالِمِينَ: وَ آنَ اسْتَ پَادَاشَ سَتَمْ كَارَانَ وَ كَافَرَانَ كَه هر کافری
۱۲ را با دیوی قرین کنند و در زنجیر کشند به دوزخ جاوید فرو گذارند.
يَا آيُهَا الَّذِينَ أَمْثُوا آنَّقُوا اللَّهَ: ای آنها که گرویده اید و ای شما که
گروید گانید بترسید و بپرهیزید از آزار خدای و لَتَنْظُرْ نَفْسُ مَا قَدَّمْتُ لِغَدِ: و
۱۶ نگه کناد هر تني که چه پیش فرستادست فردا را، یعنی روز قیامت را.
سؤال : چرا روز قیامت را فردا خواند بعد ما که فردا آن روز را گویند که
میان امروز و میان آن شبی بیش نباشد؟ جواب گوییم قیامت را فردا
خواند تقریب آن را، چنانستی که میان ما و میان آن شبی بیش نیستی. و
۲۰ گفته اند که قیامت را غد خواند بر آن معنی که همه احوال این جهان را
چون یک روز نهاد و قیامت را فردای آن. پیغمبر گفت صلی الله عليه
وسلم اعملوا لليلة صبيحتها يوم القيمة، و آن شب شب مرگ است. و نیز
گفت اعمل یومک لغدک . وَ آتَئُهُمَا إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و بترسید از
خدای که خدای آگاه است به هر چه شما می کنید.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نُسَا أَلَّهَ: وَمْبَاشِيدْ چون آن کسها که دست باز
داشتند و فراموش کردند فرمان و طاعت خدای را فَأَنْسَيْهُمْ أَنفُسَهُمْ:
فراموش گردانید بر ایشان نگرستن تنها ایشان را أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ:
ایشانند که ایشان نافرمانان اند.

۴

لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ الْتَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ: برابر نباشند اهل آتش با اهل
بهشت، نه در این جهان و نه در آن جهان، در این جهان اهل بهشت موفق
و معصوم باشند و اهل دوزخ مخدول و محروم باشند، و در آن جهان اهل
آتش در آتش باشند می سوزند و اهل بهشت در بهشت می نازند **أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِرُونَ**: اهل بهشت ایشان باشند رستگاران از دوزخ پیروزان
به بهشت.

۸

لَوْأَنْرَلْتَنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى حَبْلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَحْشِيَّةِ أَلَّهِ: اگر
فرو فرستادیمی ما این قرآن را بر کوهی هراینه بدیدی آن کوه را ترسنده و
شکافیده از بیم خدای تعالی. سؤال : چون روا بود فرستادن قرآن بر کوه
بعدما که قرآن خطاب است و خطاب عاقل را درست آید و کوه نه عاقل
است؟ جواب گفته اند این بر سبیل مثل است چنانکه گویند اگر این
سخن فا سنگ خاره گفتیمی نرم ببودی. و گفته اند این خود حقیقت
است، خطاب از خدای کوه را روا بود و در آن حال که او را خطاب کند
او را عقل دهد، بعدما که حیات و عقل مقتضی بنیت نیست. در خبر
است از جعفر طیار رضی الله عنه که او گفت: روزی با مصطفی
علیه السلام در راهی می رفتم، رسول علیه السلام بدانست که من سخت
تشنه ام؛ برابر کوهی رسیدیم، رسول مرا گفت «رو نزد آن کوه شو و او را
از من سلام کن و بگو اگر آب داری مرا آب ده». شدم نزد آن کوه گفتم
«ایها الجبل». کوه به آواز فصیح جواب داد که «لبیک بیا رسول رسول
الله». سلام رسول به وی رسانیدم، گفتم «رسول خدای می گوید اگر آب

۱۲

۱۶

۲۰

داری جعفرِ مرا آب ده که تشنه است». کوه گفت «رسول خدای را سلام برسان و از من پیغام ده که به عزت آن خدای که ترا براستی به خلق فرستاد که از آن روز باز که توبخوانده‌ای فَاتَّقُوا آثَارَ اللَّهِ وَقُوَّدُهَا الْنَّاسُ وَالْجِهَارُ، من از بیم آنکه مبادا که من از آن سنگها باشم که هیمه دونخ خواهند بود چندان بگریسته ام که در من قطره‌ای آب نماندست.» جعفر جواب آن با رسول آورد. رسول گفت «عجب از دل کافربدان سختی که این قرآن بر سنگ خاره اثر کند و بر دل کافره‌ی چ اثر نمی‌کند.» و گفته‌اند این جبل مراد از این امم ماضیه است یعنی اگر ما این قرآن را بر امم ماضیه فرستادیمی همه بترسیدندی و دلهای ایشان بتركیدی از بیم خدای، همین قرآن بر شما می‌خوانند و دلهای شما هر روز سختر. سؤال: خشوع و خشیت از کوه چگونه روا بود بعدما که این مرتب است بر حیات و کوه را حیات نبود؟ جواب گفته‌اند این خشوع نرم شدن است و این خشیت پهن شدن و آن مرتب نیست بر حیات. و گفته‌اند خشیت و خشوع نه از باب متعلقات است مرتب نباشد بر حیات. و گفته‌اند اگر بودی با حیات بهم بودی بعد ما که در قدرت خدای عجب نبود که حیات و خشوع و خشیت بهم در کوه بیافریند وَتَلْكَ الْأَفْتَالُ تَضْرِبُهُم لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ: و این مثلها پدید می‌کنیم مردمان را تا فراخورد آن آن بود که ایشان دراندیشند در این قرآن و پند گیرند.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ: او است آن خدای که نه خدایی، مگر او عالم **الْفَيْبِ وَالشَّهَادَةِ:** داننده ناپیدا و پیدا است، و معنیهای غیب و شهادت دیگر جاها گفته آمد **هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ:** او است مهربان و بخشاینده.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهٌ إِلَّا هُوَ: او است آن خدای که نه خدایی مگر او **الْمَلِكُ:** پادشاه بسزا الْقُدُّوسُ: پاکیزه از همه وصفهای ناسزا آللَّا مُ: **بَعْيَدُ الْمُؤْمِنِ:** آرام‌دهنده خلق و تصدیق کننده مؤمنان به شهادت ایشان

او را المُهَمِّينُ: گواه راست العَزِيزُ: ارجمند و بی همتا الجَبَارُ: بزرگوار و
 کامکار الشَّكَرُ: یکی به بزرگواری و بی نیاز از یاران سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا
 يُشْرِكُونَ: پاک است و بیزار است خدای از آنچه می هنباز گویند او را.
 ۴ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِيُّ الْمُصَوِّرُ: او است خدای آفریدگار و هست کننده
 و نگارنده خلق به آفرینش. سؤال: چون خالق و باری یکی بود چه فایده
 بود در تکرار باری؟ جواب گفته اند در معنی میان خالق و باری فرق است
 خالق مقدار بود و باری موجود بود. و گفته اند خالق محول بود و باری
 مکون. و گفته اند خالق اول بار آفریننده بود و باری دیگر بار آفریننده لَهُ
 آلاسْمَاءُ الْحُسْنَى: او را است نامهای نیکو، چون الله و رحمَنْ و رحِيمْ و
 ملک و قدوس. در اخبار آمدست که خدای را عزوجل چهار هزار نام نیکو
 است، هزار نام از آن او داند و بس، و هزار در لوح محفوظ است اسرافیل
 داند، و هزار دیگر فرشتگان دانند، و هزار آدمیان دانند، از این هزار سیصد
 در تورات است و سیصد در انجیل است و سیصد در زبور و صد در قرآن،
 نود و نه ظاهر و یک نام مهین پنهان. و در بعضی اخبار است که خدای
 عزوجل هزار لغت آفریدست و در هر لغتی او را هزار نام است جمله آن
 هزار هزار نام نیکو، از این است که گفت لَهُ آلاسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسْتَبِّعُ لَهُ
 ما فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: به پاکی و بی عیبی یاد می کنند او را آنچه در
 آسمانها و زمین است. سؤال: چرا گفت به پاکی و بی عیبی یاد می کنند
 او را آنچه در آسمانها و زمین است بعد ما که در زمین همه کافران و
 مشرکان او را ناسزا می گویند و هیچ کس از ایشان او را به پاکی یاد
 نمی کند؟ جواب گفته اند این تسبیح دلالت است، این همه دلیل است بر
 هستی و وحدانیت و تنزیه وی. و گفته اند مراد از این تسبیح مؤمنان
 است. و گفته اند که ما فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اجزاء آسمانها و زمین
 است که ذرَه ذرَه خدای را تسبیح می کنند، چنانکه گفت وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ

إِلَّا يُسْتَبِّعُ بِحَمْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: وَأَوْاسِتْ ارجمند وبی همتا درست کار و درست گفتار.

- بدان که نامهای نیکو خدای سه قسم است: بعضی آن است که خدای را سزد و دون او را نشاید، چون الله و رحمٰن و صمد و قدوس. و بعضی آن است که او را حقیقت است و دون او را مجاز، چون خالق و باری و مصوّر. وببعضی آن است که کمال در آن اورا است و دون اورادر آن نقص است، چون عالم و قادر و سمیع و بصیر. سؤال: اگر خدای راتعالی اسماء است و اسماء او است کثرت او لازم آید زیرا که اسماء کثیر است.
- جواب ابن عباس گوید مراد از این اسماء خدای تعالی صفات او است، چون علم و قدرت و سمع و بصر، و کثرت در صفات او روا بود اما در ذات او روا نبود. و گفته اند اسماء خدای در حقیقت یکی است ولکن آن را به لفظ جمع یاد کرد تعظیم و تفحیم را. محمد هیصم گوید رحمه الله آن نیکوتر که گوییم خدای را اسماء است چنانکه گفت لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، و اسماء او است چنانکه گفت هُوَ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ، و او یکی است چنانکه گفت قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ؛ چون چنین گوییم قول ما با ظاهر قرآن موافق باشد. سؤال: چون خدای تعالی گفت لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى نامهای او همه حُسنی است، چرا شما همی او را شئ و موجود و نفس و ذات گویید بعد ما که این نامها نه حُسنی اند؟ جواب گوییم اسماء حسنی خدای آن است که او را بدان ندا درست آید، چنانکه گویی یا خالق یا باری یا مصوّر، اما شئ و موجود و نفس و ذات اسماء اثبات است و نص قرآن بدان ناطق، چنانکه گفت لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، قُلْ آئُ شَيْءٌ أَكْبَرُ شَهَادَةً، موجود چنانکه گفت وَجَدَ اللَّهَ عَنْهُ، يَعْلَمُ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا، و نفس چنانکه گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَأَضْطَنْتُكَ لِنَفْسِي تَغْلِمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَغْلِمُ مَا فِي نَفْسِكَ، و ذات چنانکه

دُوْالْجَلَلِي وَالْإِكْرَام. سؤال: چون اسم خالق مشتق از خلق است و بارئ از برأ و مصوّر از تصویر و در ازل خلق و برأ و تصویر نبود، چرا گویند که در ازل خالق و بارئ و مصوّر بود؟ جواب گوییم اسماء افعال اگرچه در لغت مشتق از فعل بود نه از برای فعل را بود، از بهر صفاتی بود که مناسب آن فعل بود؛ اسم خالق هر چند مشتق از خلق است، نه از بهر خلق است لا بل که از بهر صفاتی است مناسب خلق و آن خالقیت است و خالقیت علم کامل وقدرت کامله و مشیّت نافذه او باشد و علم وقدرت و مشیّت خدای ازلی است، پس واجب آمد که نام خالق ازلی بود چنانکه صفات او ازلی بود. همچنین در همه اسماء افعال دیگر گوییم آن اسماء برای صفات را بود و صفات خدای ازلی است. و این همچنان بود که اینجا نام جبار هر چند مشتق از جبر است نه برای جبر است، نبینی که اگر کسی قرصی بپزد او را خبازنگویند زیرا که صفات خبازیت ندارد؛ و همچنین اگر کسی دورا از سه بازداشت او را محاسب نگویند، و اگر نام خود بنبیسد او را کاتب نگویند تا آنگه که او را صفاتی باشد مناسب آن فعل، و صفات خدای عزوجل ازلی است.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة الممتحنة
برخواند روز بزرگ مؤمنان شفیع وی باشند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۰ یا آیُهَا الَّذِينَ آمَنُوا، ای: اقروا و وحدوا و صدقوا و قالوا لا اله الا الله: ای
آن کسها که گرویده اید و ای شما که گروید گانید لا تَخِذُوا عَدُوِي وَ
عَدُوُكُمْ أَوْلِيَاءَ: مگیرید دشمنان مرا و دشمنان شما را — یعنی کافران را —
دوستانی. این آیت در شأن حاطب بن ابی بَلْثَعَه آمد. وی مردی بود از
یاران رسول و از یاران بدربالی بود — و یاران رسول بدربیان را فضل نهادندی
بر همه یاران — ولکن وی را خطایی بیفتاد؛ و آن بود که پیغمبر
علیه السلام می خواست که ناگاهی بر مکیان کوبد چنانکه ایشان را
آگاهی نبود، و در آن وقت زنی از مکه به مدینه آمد نزد رسول نام وی
ساره. رسول وی را گفت «چرا آمده رغبت مسلمانی را یا به طمع
دنیایی؟». گفت «به امید نیکوکاری تو آمده ام تا بجای من نیکوی کنی
که درویشم و درمانده ام». رسول او را چیزی فراهم کرد و بازگردانید.
۱۱ چون باز می گشت حاطب وی را گفت «کاری بجای من بتوانی کرد تا
من ترا حقی شناسم و اهل مکه بدان از توبسی مت دارند و بدان ترا حق
گزارند؟». گفت «آن چیست؟». گفت «نامه ای از من به اهل مکه
رسانی». گفت «کار من است». حاطب نامه ای بنیشت بسوی مردمان

مکه که: گوش به خویشتن دارید که محمد قصد شما دارد تا ناگاه بر شما کوبد. ساره آن نامه را فرا گرفت و پنهان کرد و برفت سوی مکه.

جبرئیل آمد و رسول را خبر کرد که: حاطب چنین کاری بکرد، تو کس فرست تا ساره را به روضه حاج دریابد و آن نامه را بازستاند و باز آرد.

پیغمبر علیه السلام علی را وزیر را بفرستاد. آنجا که رسول علیه السلام نشان داده بود آن زن را دریافتند گفتند «نامه بیار». وی انکار کرد که «من هیچ نامه ندارم». ایشان رخت وی بجستند نامه نیافتند، نویسند بازگشتند. علی مرزییر را گفت «به هیچ حال رسول خدای را تکذیب نتوان کرد و پیروزی را تصدقیق، بازگرد تا وی را تهدید کنیم به کشتن که آن نامه وی دارد». با وی گشتند، علی تیغ برکشید گفت «نامه بازدهی والا هم اکنون به ذوالفقار گردن توبزنم». گفت شما «روی بگردانید».

روی بگردانیدند. وی نامه از گیسو بیرون کرد به ایشان داد. چون ایشان نامه بنزد رسول آورده بود رسول حاطب را بخواند و با وی عتاب کرد گفت «آنافقَتْ، منافق شدی که چنین نامه‌ای نوشته‌یی». گفت «لا والذی بعثک بالحق، ولكن مرا به مکه زن و فرزند است و ایشان را کس نیست، می خواستم که کاری بکنم بجای اهل مکه که ایشان بدان از من منتی بدارند و اهل مرا تعهدی کنند و خود دانستم که آخر ایشان با خدای و رسول بر زیارتند». عمر رضی الله عنہ پیش رسول ایستاده بود گفت «یا رسول الله، افلا اضرب عنق هذا المنافق». رسول گفت «نه یا عمر، تو چه دانی مگر خدای تعالی نظری به بدريان نگرسته است و گفته است هر چه کنید من شما را بدان نگیرم». یاران روی به ملامت به حاطب نهادند. خدای تعالی این آیت فرستاد **تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ**: می فرستید نامه بدبیشان به دوستی وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ: و بدستی که ایشان کافراند بدآنچه آمد به شما از حق، یعنی قرآن و رسول و اسلام بُخِرِجُونَ آلَّرَسُولِ وَإِيَّاكُمْ: یاد

دارید که بیرون می‌کردند رسول را و شما را از مکه؛ به چه جرم؟ آن تؤمنوا
بِاللهِ رَبِّکُمْ، ای: بآن تؤمنوا بالله ربکم: بدانکه شما گرویده اید به خدای
که خداوند و پروردگار شما است اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِ وَآيْنَعَاءَ
۴ مَرْضَاتِي تُسْرِعُونَ إِلَيْهِم بِالْمُؤْذَنَه: اگر هستید بیرون آمده از خانمان خویش برای
کوشش در راه دین من و جستن خشنودی مرا مگیرید دشمنان مرا و
دشمنان شما را به دوستی، ای: با ایشان بهانه دوستی می‌دارید وَأَنَا أَعْلَمُ
بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ: ومن که خدایم داناترم بدانچه شما پنهان کردید
چون نامه فرستادن و آنچه آشکارا کردید چون انکار کردن وَمَنْ يَفْعَلْهُ
۸ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ الْسَّيِّلُ: و هر که آن کند که شما کردید بدستی که
گم شد از راه راست، ای از صواب بگردید.

۱۰ اِنْ يَشْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً: اگر دست یاوند بر شما باشند شما را
دشمنان، یعنی با شما معاملت دشمنان کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيهِمْ وَ
۱۲ الْسَّيَّئَهُمْ بِالشُّوءُ: و بگسترانند و دراز کنند سوی شما دستهای ایشان و
زبانهای ایشان به بد کردن و بد گفتن شما را وَوَدُوا لَوْتَكُفُرُونَ: و خواستند
و دوست داشتند که شما کافر شوید.

۱۴ لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمةَ: سود ندارد شما را خویشان
شما و نه فرزندان شما روز قیامت يُفْصِلُ بَيْتُكُمْ: جدا و کنند میان شما؛
و اگر يُفْصِلُ به کسر صاد و فتح یا خوانی: حکم کند میان شما خدا وَالله
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ: و خدای بدانچه شما می‌کنید بینا است. این جواب
۲۰ حاطب است که وی عذر می‌آورد درنوشتن آن نامه.

۲۲ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُشْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ: بدستی که بود و
هست شما را به ابراهیم بی بردن نیکو و بدان کسها که مؤمن بودند با

وی، ای در صلابت **إِذْ قَالُوا لِقَوْفِهِمْ إِنَّا بُرَاوُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ:**
 چون گفتند مر گروه خویش را ما بیزاریم از شما و از آنچه شما می پرستید
 از دون خدای **كَفَرْنَا بِكُمْ**: کافریم ما به شما، ای منکر و جاحدیم دین شما
رَأَبَدَا بَيْتَنَا وَبَيْتَكُمُ الْعَذَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا: و پدید آمد میان ما و میان
 شما دشمنی و زشتی همیشه **حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ**: تا آنگه که بگروید به
 خدای و به یگانگی او **إِلَّا قَوْنَ إِبْرَاهِيمَ لَأَبِيهِ لَا سَتَغْفِرَنَ لَكَ**: مگر گفتار ابراهیم
 مر پدر او را آزر که آمرزش خواهم ترا **وَمَا أَفْلِكُ لَكَ مِنْ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**: و خود
 پادشاهی ندارم ترا از خدای به چیزی، یعنی اگربنگروی به خدای من
 خدای را باز نتوانم داشت از عذاب کردن تو **رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَتْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ**: ای باری خدای ما بر تو توکل کردیم و پشت و پناه به تو
 دادیم و به دل با تو گردیم و با تست بازگشتن همه خلق. نزول این آیت در
 ۱۲ تعلیم صلابت است مؤمنان را که در دین صلب باشند چنانکه ابراهیم
 علیه السلام و قوم او که در دین صلابت کردند و از قوم خود تبرآ کردند
 صلابت دین را، شما نیز به ابراهیم و مؤمنان قوم او اقتدا کنید در صلابت
 دین؛ مگر آن یک سخن که ابراهیم علیه السلام پدرخویش را گفت
لَا سَتَغْفِرَنَ لَكَ که آن ازوی خطایی بود، پس چون ازوی این مقدار
 سخن خطای بود شما را بباید دانست که با کافران دوستی نباید داشت.
رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا: ای بار خدای مامکن ما را آزمونی مر
 آنکسها را که کافرنده، ای: ما را بکام دشمنان مکن که آنگه ایشان
 پندارند که ایشان بر حق اند و ما بر باطل **وَأَغْرِلْنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**: و بیامرز ما را ای بار خدای ما که تویی ارجمند و بی همتا
 درست کار و درست گفتار.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُشْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ: بدرستی
 که بود و هست شما را در ایشان پی بردن نیکو— ای به ابراهیم و یاران

وی — خاصه مرآن کسها را که اميد دارند به خدای و به روز واپسین.
 گفته اند **يَرْجُوا اللَّهَ إِيْخَافُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ**
الْحَمِيدُ: هر که برگردد از حق زيان او را دارد نه خدای را، زيرا که خدای
 تعاليٰ بي نياز است از ايمان و طاعت بندگان و ستوده است و سزاوار
 ستايش.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادُتُمْ مِنْهُمْ مَوَدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ:
 شايد بود که کند خدای تعاليٰ ميان شما و ميان آن کسها که دشمني
 داريid شما با ايشان — يعني بنی امية و بنی هاشم — دوستي.

۸ و آن آن بود که ميان بنی امية و بنی هاشم عداوت بود و سبب عداوت
 بنی امية و بنی هاشم آن بود که عبد مناف را دو پسر آمد به يک شكم
 عبدالشمس و هاشم، پيشاني ايشان بهم پيوسته. در آن وقت وی غایب
 بود، شمشير وی برگرفتند و آن دو پسر را پيشاني از هم جدا کردند به
 شمشير. چون عبد مناف باز آمد وی را بگفتند. گفت آه بد کردي که
 شمشير ميان پسران من آوردی که آن ميان ايشان بماند. و خود همچنان
 بود، تا عبدالشمس بود ميان وی و ميان هاشم حرب و عداوت بود و از پس
 ۱۶ ايشان ميان امية و ميان عبدالمطلب حرب و عداوت بود، از پس ايشان
 ميان بوسفيان حرب و ميان مصطفى عليه السلام حرب و عداوت بود و آخر
 آن عداوت بسبب ام حبيبه بنت ابی سفيان برخاست. و آن آن بود که
 رسول عليه السلام ام حبيبه را به زنى کرد بدان سبب هزار تن از بنی امية در
 اسلام آمدند و ميان ايشان و بنی هاشم الفت افتاد. و سبب آن الفت
 ۲۰ صلابت ام حبيبه بود که چون نجاشی ملک حبشه او را به رسول داد به
 چهارصد دينار کاوين، وی را به مدینه فرستاد نزديک رسول عليه السلام.
 بوسفيان حرب آن وقت هنوز کافر بود بشنيد که ام حبيبه را به مدینه بردنده و
 دير بود تا او را نديده بود، آرزومند ديدار وی بود، برخاست و به مدینه آمد

به زیارت و دیدار فرزند. چون در حجره ام حبیبه در شد فرشی و بساطی ندید که بر آنجا نشستی، نطعی دید در گوشه‌ای فرو کرده و آن خود مصلی رسول بود علیه السلام. قصد کرد که بر آنجا نشیند ام حبیبه آن را در نور دید و گفت «این مصلی رسول خدای است، روان باشد که تو بر آنجا نشینی که تو کافری و مشرک و مشرکان نجس باشند». بوسفیان را از آن خواری کرد گفت «ای فرزند مرا فراموش کردی و آن فرشها و بساطهای ما در سرای ندیده‌ای؟». ام حبیبه گفت بلی، ولکن این مصلی رسول خدای است کسی که نجاست کفر و شرک دارد نشاید که بر این نشیند»، و رسول علیه السلام خود به مسجد بود. بوسفیان برخاست و یکسر برفت سوی مکه. چون وی برفت ام حبیبه در گریستن ایستاد. مصطفی صلی الله علیه وسلم از در درآمد، وی را گریان دید گفت «چه افتاد؟». ام حبیبه قصه رسول را بگفت. رسول از آن اندوه‌گن شد. جبرئیل آمد از خدای تعالی سلام آورد مصطفی را علیه السلام، گفت «دل شاددار که بدان صلاحت که ام حبیبه بکرد من بنی امیه را اسلام دهم». هزار تن از بنی امیه در اسلام آمدند وَاللهُ قَدِيرٌ؛ و خدای توانا است که سبب سازد کارها برآید وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ؛ و خدای امرزگار است و بخشنده بر مؤمنان.

لَا يَنْهِيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الَّذِينِ : می بازندارد شما را خدای از آن کسها — یعنی از دوستی بازان کسان — که کارزار نکردند با شما در دین وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ : و بیرون نکردند شما را از خانمان شما آن تَبَرُّهُمْ وَتُفْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ : که نیکویی کنید با ایشان و داد کنید با ایشان بدستی که خدای تعالی دوست دارد داد کنان را.

إِنَّمَا يَنْهِيْكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الَّذِينِ : بدستی که آنچه نهی می کند شما را خدای از آن کسها می کند که کارزار کردن با شما در دین

وَآخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وَظَاهِرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ: وَبِيَرْوَنْ كَرْدَنْ شَمَا رَا از خانمان شما و هم پشت گشتند بر بیرون کردن شما که دوستی دارید با ایشان وَمَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: و هر که دوستی دارد با ایشان ایشانند که ایشان ستم کاران اند بر تن خویش. سبب نزول این آیت ۴ آن بود که چون خدای تعالیٰ مؤمنان را به صلات فرمود در دین، یاران رسول علیه السلام حرج سخت فرا گرفتند و احسان خویش از قرباتان بازگرفتند تا بدانجا نیز که زبان از ایشان بازگرفتند صلات دین را و آن ۸ همی سخت آمد بر ایشان؛ خدای تعالیٰ این آیت فرو فرستاد. آنگه گفت:

بَأَيْهَا الَّذِينَ أَقْنَوْا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ: ای مؤمنان چون به شما آیند زنان گرویده به هجرت بیازمایید ایشان را تا خود مؤمن هستند. سؤال: اگر ایمان ظاهر است چرا گفت بیازمایید ایشان را و امتحان چیزی را باید که باطن بود؟ جواب گوییم این امتحان بر رسیدن است تا به چه قصد آمده اند به قصد هجرت یا به طمع دنیا. و گفته اند این امتحان در خواستن شهادت است یعنی گویید تا کلمه توحید بگویند تا بدانید که مؤمن اند. سؤال: چون گفت إذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ ۱۶ چرا گفت فامتحنوهنَّ بعد ما که خود مؤمن باشند و مؤمن را دیگر بار ایمان آوردن شرط نیست؟ جواب گفته اند فامتحنوهنَّ بتکرار الایمان تا بدانید که مؤمن اند؛ و گفته اند فامتحنوهنَّ ای فاستحلفوهنه: سوگند خواهید از ایشان که بقصد دین بزریدن آمدند نه به خشم از شوهران و اهل بیت الله ۲۰ آعلم بایمانهنه: خدای تعالیٰ داناتر است به ایمان آن زنان. سؤال: اگر به کلمه توحید ایمان ایشان معلوم ما گردد پس چرا گفت الله آعلم بایمانهنه؟ جواب گوییم معناه الله اعلم بتصدیق قلوبهنه که شما را فا تصدیق دل ایشان راهی نیست، آن خدای داند، شما بر ظاهر این شهادت

کار کنید و ایشان را بدان مؤمن دانید و با دار کفر مگردانید. و گفته اند معناه الله اعلم بمستقر قلوبهن من الايمان فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ: اگر دانید که ایشان مؤمن اند بازمگردانید ایشان را با کافران و با دار کفر. در این آیت حجت است ما را بر آنکه ایمان اقرار ظاهر است زیرا که اگر ایمان باطن بودی ما را آن از کس معلوم نگشته تا بروی احکام مؤمنان راندیمی لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُنَّ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَأُثُوْهُمْ مَا آنفُّهُوا: نه آن زنان مؤمن حلال باشند مرآن کافران را و نه آن مردان حلال باشند مر آین زنان را باز دهید بازان مردان ایشان آنچه فازین زنان داده باشند و لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ: و حرجی نیست بر شما که بزنی کنید ایشان را چون بدھید ایشان را کاوینهای ایشان. و نکاح زنی که از دار کفر با دار اسلام آید و مسلمان گردد روا باشد مسلمان را چون عدت بدارد از آن شوهر که او را بود در دار کفر. و گفته اند که بروی عدت نیست، لکن استبراء حیض بباید، آنگه روا باشد مسلمانان را که او را بزنی کنند؛ و اگر شوهرش نیز مسلمان شود نکاح میان ایشان باقی باشد، بو حنیفه گوید رضی الله عنه نکاح نوباید کرد میان ایشان و لَا تُمْسِكُوا بِعِصْمٍ آلَّكَوَافِرِ: و دست در مزنيد در بندهای زنان کافر شده، یعنی در ایشان میاوزیزید چون به دار کفر شدند و آشُلُوا مَا آنفَقْتُمْ: و باز خواهید از ایشان آنچه داده باشید و لَيَسْلُوا مَا آنفَقُهُوا: و ایشان باز خواهد آنچه فا زنان داده باشند، یعنی اگر زنی از دار کفر به دار اسلام آید و مسلمان گردد آن کاوین که شوهر به وی داده باشد اگر باز خواهد باز باید داد از بیت المال ذِلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَخْكُمْ بَيْنَكُمْ: آنтан است حکم خدای که می حکم کند میان شما و آللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ: و خدای دانا است بتمامی درست کار و درست گفتار حکم کننده بصلاح بندگان. این آیت در شائی سُبیعۃ بنت الحارث آمد و شوهر او ظفر بن راهب؛ و

آن آن بود که سبیعه از مکه به مدینه آمد از پس آنکه رسول علیه السلام با اهل مکه صلح کرده بود بر آنکه هر که از شما به ما آید باز دهیم و هر که از ما به شما آید باز مدهید. پس از آن سبیعه نزد رسول آمد، رسول او را گفت «چرا آمدی رغبت اسلام را یا طمع دنیا را یا بسبی دیگر؟». ۴
 گفت «لا، بل که به رغبت اسلام آمدم، خاک بر سر دنیا، مرا دنیا بسیار است فرا اسلام کردم». رسول شهادت بروی عرضه کرد، مسلمان شد.
 شوهرش از پس بیامد گفت «یا محمد، زن من بازده که صلح براین کرده ایم». آن زن نزد بوبکر شد که «مرا فریادرس که مرا با دارکفر می‌برند». بوبکر گفت «عهد براین است من این را حیلت ندانم». نزد عمر شد، همان گفت. بنزد رسول باز آمد. رسول در آن فروماند و آن زن زاری می‌کرد. جبرئیل آمد گفت «یا رسول الله، آن عهد بر مردان است نه بر زنان نشاید که زن مسلمان زیر دست مرد کافرباشد». رسول آن مرد را رد کرد. وی دعوی کرد به مالی بر سبیعه که فاوی داده ام. رسول گفت «چون درست کنی مالت باز دهم، ترا با زن کاری نیست». آخر مال وی از بیت المال بداد و زن به وی نداد.

۱۵ وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ: وَأَگْرَبْشُودَ كَسِي از زنان شما سوی کافران فَعَاقَبْتُمْ، ای: فغمتم: چون غنیمت گیرید فَأَثْوَآلَّذِينَ ذَهَبْتَ آز واجهم مِثْلَ مَا آنْفَقُوا: بدھید مر آن شوهران را که به دارکفر شده باشد زنان ایشان همچنانکه ایشان نفقه کرده باشند وَأَنْقُوا آلَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ يَهُ مُؤْمِنُونَ: و بترسید از آن خدای که شما به وی گرویده اید تا حکم او را مخالفت نکنید. این آیت در شأن ام الحکم آمد و شوهر وی عثمان بن العاص، که ام الحکم از اسلام مرتد شد و به طایف شد. شوهر وی گفت من مالی وی را داده ام. پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن مال را از سر غنیمت به وی داد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَارِّئُنَّهُنَّا بِاللَّهِ شَيْئًا: اى
پیغمبر بزرگوار چون به تو آیند زنان گرویده و بیعت کنند با توبر آنکه هنباز
نیارند با خدای چیزی و لَا يَسْرِقُنَ وَ لَا يَتَزَبَّنَ وَ لَا يَقْتُلُنَ أَوْلَادَهُنَّ: و دزدی
نکنند و زنا نکنند و نکشند فرزندان ایشان را و لَا يَأْثِيْنَ بِيُهْنَانِ يَفْرَرُنَةَ بَيْنَ
آیندهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ: و فرا دید نیارند فرا باfte ای میان دستها و پایهای ایشان،
یعنی حرام زاده فرا دید نیارند بر شوهران باfte و لَا يَعْصِيْنَكَ فِي مَعْرُوفٍ: و
نافرمانی نکنند ترا در نیکوی که ایشان را فرمایی بَيْأَغْهُنَّ وَ آشَغَفِرَلَهُنَّ
الله: بیعت کن با ایشان و آمرزش خواه ایشان را از خدای اَللَّهُ عَفْوُرُ
رحیم: بدرستی که خدای آمرزگار است و بخاینده. ۸

این آیت در روزفتح مکه آمد که مردان مکه اسلام آوردند، و زنان
مکه خواستند که جداگانه بیایند و اسلام آرند؛ هند زن بوسفیان حرب مهتر
زنان مکه بود، برخاست با دیگر زنان نزد رسول آمد و رسول بر کوه صفا بود
نشسته قدحی آب در پیش نهاده. چون شب تاریک شد زنان مکه آمدند و
هند در پیش ایشان، و همه در پیش رسول علیه السلام بنشستند. رسول
گفت «شرطها بر شما خواهم گرفت». هند گفت «فرمان خدای را است
و رسول او را است». رسول گفت «چنان باید که نیز هرگز شرک
نیارید». هند گفت «نیاریم». رسول گفت «هرگز دزدی نکنید، یعنی
کالای شوهر مبرید». هند گفت «یا رسول الله، بوسفیان مردی سخت
است، اگر بی دستوری وی چیزی فرا سایلی دهم که به درسرای آید روا
بود؟». رسول گفت «آن قدر روا بود». گفت «پذیرفتم». رسول گفت
«باید که هرگز زنا نکنید». هند دست به روی بازنهاد و گفت «اوتنی
الحرّة؟». رسول گفت «فرزندان خویش را نکشید»، زانکه در جاهلیت
دختران را زنده در گور کردندی. هند گفت «ربناهم صغاراً فقتلتہم
کباراً»، یعنی تو خود به بدر فرزندان ما را بکشتی. آنگه عهدها در
۱۲ ۱۶ ۲۰

پذيرفتند. رسول گفت دستها در آن قدر آب کنيد استواری عهد را. و در بعضى اخبار است که رسول ردى خويش را فرو كرد تا کناره آن همى گرفتند؛ و گويند که سر آستین رسول مى گرفتند استواری عهد را. سؤال : چرا خداي تعالى بيعت زنان مكه فرمود و بيعت مردان ايشان را نفرمود، بعد ما که مردان و زنان در ايمان و شرياط ايمان برابرنند؟ جواب گوييم اين معاصى که رسول بترك آن بر ايشان عهد گرفت زنان گردندي که شوهران را انبازان خداي داشتندي در داشت خويش وزنا حلال داشتندي و گلای شوهران بذريديندي و دختران خود را زنده در خاک گردندي و سندره و حرام زاده فراديدار آوردندي و بر شوهران بستندي، زان بود که ايشان را خاص کرد بدین. سؤال : بيعت با زنان چون بود که گفت فباعتهن؟ جواب گوييم بيعت ايشان ضمان استغفار بود مر ايشان را بر شرط آنكه ايشان اين کارها بكنند.

۱۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا قَوْمًا غَضِيبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ : اى مؤمنان دوستي مداريد با گروهي که خشم گرفتست خداي بر ايشان چون کافران قد
يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُوْرِ: بدرستي که ايشان نوميداند از آن جهان — اى : از بودن قيامت — چنانکه نوميد بودند از نعيم و ۱۶
كرامات آن جهان آن کافران که اهل گورها اند؛ به دو معنى يکي نوميداند از بودن قيامت چنانکه نوميداند از بازآمدن مردگان با ايشان، ديگر معنى نوميداند از بودن قيامت و منكريانند آن را چنانکه نوميد بودند سلف ايشان که در گوراند از بودن قيامت. آخر اين سورة راجع است به اول سورة که گفت يا آيُهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَخَذُوا عَدُوِّي وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ . رسول گفت عليه السلام لو وافق احد کم يوم القيمة بعمل سبعين نبياً وحب في الله و بغض في الله ليس ما نفعه ذلك .

۲۰

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة الصف
برخواند روز قیامت عیسی علیه السلام او را از خدای عزوجل بخواهد و
شفاعت کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ : به پاکی و بی عیبی یاد کرد
خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین اند. سؤال : چرا گفت سَبَّحَ لِلَّهِ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ بعدما که عموم اهل زمین خدای را به پاکی
و بی عیبی یاد نمی کنند چون کافران و مشرکان و منکران صفات؟ جواب
۴ گفته اند این تسبیح به معنی صلوات است و این مَا فِي الْأَرْضِ مراد از این
مؤمنانند. و گفته اند این تسبیح جبری است چنانکه گفت وَإِنْ مِنْ شَئْ
إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ. و گفته اند این تسبیح به معنی دلیل است بر هستی و
یگانگی و کمال صفات خدای عزوجل وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَكِيمُ، معنی این گفته
۸ آمد.

۱۲ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَمْثَلُوا إِلَمْ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ : ای مؤمنان چرا می گویید آنچه
نمی کنید. این آیت را بر منافقان رانده اند و بر مخلصان رانده اند؛ چون بر
منافقان رانی آن بود که منافقان می گفتند ما نماز می کنیم و از دل می کنیم،
می کردند ولکن از دل نمی کردند، خدای تعالی این آیت را در شأن ایشان
بفرستاد. و اگر بر مخلصان رانی آن بود که یاران رسول در مکه با جفاهای

اهل مکه درمانده بودند، حرب بآرزو می خواستند و می گفتند کاشکی که خدای تعالی ما را به حرب فرمایدی تا ما جان فدا کنیمی در قهر کافران تا شهید کشته شویمی؛ چون به مدینه آمدند گروهی در ضیاع و مستغل دنیا افتادند، چون امر آمد به حرب ایشان تقسیر می کردند، این آیت فرو ۴ آمد.

كَبُرَ مَفْتَأٰ عِنْدَ اللَّهِ – ای: عظم بُعْضًا عند الله – آن تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ: بزرگ بود خشمی نزدیک خدای که گویید آنچه نکنید. پیغمبر گفت ۸ صلی الله علیه وسلم: المؤمن يصدق قوله فعله والمنافق يكذب قوله فعله. إنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَّاً: بدترستی که خدای دوست دارد آن کسها را که کارزار کنند در راه او برای او با دشمنان او پیوسته ۱۲ گانه‌هم بُنْيَانَ مَرْضُوضٍ: گویی که ایشان بنایی اند درهم رسته. گفته اند مراد از این صفاتی نماز است، چنانکه پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم تراصوا فِي الْصَّلَاةِ كَيْلًا يَتَخَلَّ بَيْنَكُمْ الشَّيْطَانُ، وَ نَيْزَ كَفْتَ حَادُوا بَيْنَ الْمَنَاكِبِ وَ سُدُّوا الْخَلَلَ وَ لَا تَدْعُوا فُرَجَاتَ لِلشَّيْطَانِ وَ مَنْ وَصَلَ صَفَّاً وَ صَلَةَ اللَّهِ وَ گفته اند مراد ازین صفاتی غازیان است در حرب، چنانکه در ۱۶ اخبار است إِنَّ اللَّهَ جَدَارُ أَنِ لا يَرْضِي هَدْمَهُمَا: صَفَّ الْصَّلَاةِ وَ صَفَّ الْغُزَاةِ، وَإِذْ قَاتَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمَ لِمَ تُؤْذِنُنِي وَ قَدْ تَغْلَمُونَ أَنِي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ: یاد کن چون گفت موسی مر گروه خویش را که ای گروه من چرا می آزارید ۲۰ مرا و بدترستی که می دانید که من رسول خدایم به شما فلتما زاغوا آزانگ الله فلوبهم: چون بگشتند بگردانید خدای دلهای ایشان را وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي آلَّفَاقَمْ: و خدای راه ننماید گروه فاسقان را در دین.

اما آزرن بنی اسرائیل موسی را آن بود که با وی باشگونگیها کردندی چنانکه اگر در راهی با ایشان می رفتی اگر در پیش رفتی گفتندی وی را امیری آرزو می کند که از پیش می رود، اگر از پس رفتی

گفتدی ما را چون رمه در پیش کرده و از پس ما می‌آید، و اگر در میان ایشان رفتی گفتدی که بمی‌ترسد ما را جان دار خود کردست، و اگر بر کناره رفتی گفتدی از ما ننگ می‌دارد. و گفته اند آزردن ایشان موسی را علیه السلام آن بود که وی را ادر گفتدی از آنکه وی عادت داشتی که دور بشدی به فراغت گاه تا کس او را ندیدی و همه پیغمبران خدای چنین بودند، بنی اسرائیل پنداشتند که وی از آن دور می‌شد که ادر است، تا روزی موسی علیه السلام بر سر چشمهاش غسل می‌کرد، جامه بر سر نگی نهاده بود، چون برآمد تا جامه در پوشید سنگ بدويید، موسی علیه السلام به یک ازار از پس وی می‌دوید عصا را می‌انداخت و می‌گفت ثوبی حجر، ثوبی حجر، جامه من بازده ای سنگ. آن سنگ همچنان میان اسباب بنی اسرائیل فرو شد، تا ایشان بدانستند که همی دروغ می‌گفتند. پیغمبر گفت علیه السلام اَنَّ الْحَجَرَ نَبَأٌ مِّنْ ضُرْبِ مُوسَى إِيَّاهُ. و گفته اند آزار ایشان موسی را آن بود که وی را به کشن هارون متهم کردند، گفتد: تو هارون را بکشتی از حسد که وی از تونیکوروی تربود و فصیح تربود و مرزوق تربود. تا آنگاه که موسی دعا کرد تا خدای تعالی هارون را زنده کرد تا وی بگفت که «من به اجل زیستم و به اجل مردم و موسی را در مرگ من جرم نبود». سؤال: چرا گفت فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بعد ما که تا نخست از خدای تعالی ازاغت نبود از بندۀ زیغ نتواند بود، و تا از خدای اصلال نبود از بندۀ ضلالت نبود؟ جواب گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه فَلَمَّا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ زَاغُوا. و گفته اند معناه فَلَمَّا زَاغُوا عن امر موسی و عن حرمة موسی ازاغ الله قلوبهم عن امر الله و عن دین الله. وَإِذْ قَالَ عِيسَى أَنْبُنُ مَرْتَمْ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ: وَيَادَ كَنْ چون گفت عیسی پسر مریم ای فرزندان یعقوب من رسول خدایم به شما مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيَ مِنْ آتَتْوْرِيَةٍ: باور دارنده آن را که از پیش من بود از تورات

وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي آسْمُهُ أَخْمَدُ : وَمِرْدَگَانْ دهنده ام به پیغمبری
که بیاید از پس من نام وی احمد. سؤال: چرا نگفت اسمه محمد، بعد ما
که مصطفی علیه السلام به نام محمد معروف است؟ جواب گوییم عیسی
نام مصطفی چنان گفت که در انجلیل بود و نام وی در انجلیل طاب طاب
بود معناه ستاینده ترین همه ستاینده گان خدای را عزوجل، و در تورات میوز
میوز معناه عزیزترین همه عزیزان بر خدای عزوجل، و در زبور نام وی
فارقلیطا بود، و در قرآن محمد، معناه ستوده ترین همه خلق خدای. و
گفته اند نام احمد مصطفی را علیه السلام در آسمان است و نام محمد در
زمین. پیغمبر گفت: لی خمسة اسماء انا محمد و انا احمد و انا ماحی و
انا حاشر و انا عاقب. معنی محمد ستوده ترین و احمد ستاینده ترین و
ماحی محاینده کفر و حاشر حشرکننده خلق سوی دین خدای و عاقب آخر
همه پیغمبران فلتما جاءهُم بِالْبَيِّنَاتِ : چون بیامد و آورد بدیشان حجتهای
هویدا، چون انشقاق قمر و حنین جذع و تکلم ضب و تکلم جدی مشوی و
انفجار الماء عن ادواته قالوا هدا سخر مبین: گفتند که این جادوی است
هویدا. سؤال: چرا نگفت هذه سحر مبین بعد ما که اشارت فا بیانات است
وبیانات مؤثث است؟ جواب گفته اند هذا اشارت فا هریکی از ایشان
است که کافران هریکی را از آن معجزه مصطفی همی سحر گفتند. و
گفته اند هذا اشارت است فا سحر و سحر مذکور است.
وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ آفَرَتِي عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الإِسْلَامِ : و کی بود
ستم کارتر از آن کس که فرابافت دروغ بر خدای که او را هنبا و همتا
است و او را بازمی خوانند با مسلمانی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: و
خدای تعالی راه نماید گروه ستم کاران را در این جهان به راه معرفت و
حجت و در آن جهان به راه مغفرت و جنت.
يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِإِفْوَاهِهِمْ : می خواهند که فرو نشانند نور خدای را

به دهنهاي ايشان. گفته اند اين نور اسلام است، و گفته اند نور قرآن است، و گفته اند نور حجت است وَاللَّهُ مُتِمٌ نُورٌ: و خدای تمام کننده است نور او را؛ و اگر مُتِمٌ نُورٍ به اضافت خوانی: تمام کننده نور خود است به حجت وَلَوْكَرَةُ الْكَافِرُونَ: و اگرچه دشخوار دارند کافران. اين آيت رد است بر آن کسانی که گفتند نور همه مشرق و متلائی بود و خدای را نور به معنی مشرق و متلائی گفتند در آنکه او خود را نور گفت اينک در اين آيت قرآن را و اسلام را و حجت را نور گفت و آن نه به معنی مشرق و متلائی باشد.

۸

هُوَ اللَّهِ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ: او آن خدایی است که بفرستاد رسول خود را به راه راست و دین حق. سؤال: چرا فرق کرد میان هُدَى و دین حق بعد ما که هُدَى خود دین حق است؟ جواب گفته اند این هُدَى به معنی دعوت است معناه بالدعوه الى دین الحق. و گفته اند این هُدَى بيان است ای ارسل رسوله ببيان الحجۃ و دین الحق. و گفته اند معناه بالهدی و هو دین الحق لِيُظْهِرَ عَلَى الَّذِينَ كُلِّهُ: تا آشکارا دارد و غالب دارد اين دين را برهمه دينها وَلَوْكَرَةُ الْمُشْرِكُونَ: و اگرچه دشخوار دارند هنباز آرند گان با خدای. در اين آيت ما را حجت است بر آنکه ايمان ظاهر است. سؤال: چرا نگفت علی الإديان كلها، بعد ما که مراد از اين همه دينهاي باطل است؟ جواب گوئيم اين دين اسم جنس است جمع فايده دهد، چنانکه گويند کثر الدرهم في ايدي الناس.

۱۲

يَا آيُهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَذْلَّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُشْجِيْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ: اى مؤمنان هيچ دلالت کنم شما را بربازگانی که برهاند شما را از عذاب درداک.

۱۶

۲۰

تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ: گرویده می باشد به خدای و رسول او و تجاهیدون
فی سبیلِ اللَّهِ بِاَقْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ: و کوشش کنید در راه خدای – یعنی
کارزار کنید در نصرت دین خدای برای خدای با دشمنان وی – به
خواستهای شما و تنهای شما ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ: آن تان
۴ نیک افتاد شما را اگر هستید که بدانید. سؤال: تجارت بدل عینی باشد به
عینی و در ایمان و جهاد چه بدل عینی است به عین تا آن را تجارت
خواند؟ جواب گوییم تجارت بدل چیزی بود به چیزی برای سود و در
۸ ایمان و جهاد این معنی حاصل است، زیرا که بنده همی تن خود را بدل
کند به بهشت و مغفرت.

يَغْفِرُ لَكُمْ ذُنُوبُكُمْ: تا بیامرزد شما را گناهان شما و يَدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْيَهَا الْأَنْهَارُ: و در آرد شما را در بهشتها یی که می رود زیر اشجار
و غرف آن جویهای شیرومی و انگبین و آب صافی؛ و قیل می تحتها
۱۲ ای میں قدامها و مسایکن ظیبیه: و جایگاههای خوش و پاکیزه فی جَنَّاتٍ
عَذْنِ: در بهشتها بایستگی ذلک الفوز العظیم: آن است پیروزی بزرگ، تن
فانی حقیر بداده و بهشت باقی بستده.

وَآخْرَى تُحِبُّونَهَا: و تجارت دیگر و مكافات دیگر که دوست دارید آن
را، آن چیست؟ نضر میں اللَّهِ وَفَتْحُ قَرْبَتْ: نصرتی از خدای و گشايشی
نژدیک و بَشَرِ الْمُؤْمِنِينَ: و مژدگان ده گرویدگان را.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَمْتَوا كُوُنُوا انصارَ اللَّهِ: ای مؤمنان نصرت کنندگان باشد
خدای را. سؤال: چرا گفت کونوا انصارَ اللَّهِ بعد ما که نصرت ضعیفی را
باشد کرد و خدای تعالی اقوی الاقویا است اورا نصرت چه باید؟ جواب
گفته اند معناه کونوا انصار دین الله، و اگر انصاراً لِلَّهِ خوانی به تنوین
معناه: باشد نصرت کنندگان رسول خدای را از بهر خدای را کما قال
عیسی آبُنْ مَرْتَمَ لِلْحَوَارِتَينَ: چنانکه گفت عیسی پسر مریم مر خاصگان

خود را مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ: که اند یاران من و نصرت کنندگان من برای خدای؛ و گفته اند معناه مَنْ أَنْصَارِي مَعَ اللَّهِ: که اند یاران من چنانکه خدای یار من است به نصرت قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ: گفتند خاصگان او که مَا الْيَمِنْ نَصْرَتْ كنندگان دین خدای. سخن گفته اند تا این حواریان کسی بودند، گروهی گفتند ایشان دوازده گازر بودند گازری می‌کردند، عیسیٰ علیه السلام بر ایشان می‌گذشت ایشان را گفت «چه می‌کنید؟». گفتند «جامه سپید می‌کنیم». عیسیٰ گفت «باید تا دل سپید کنیم به افتاد شما را». ایشان گازری بگذاشتند و یکسر با وی برفتند. و گفته اند ایشان دوازده صیاد بودند ماهی گرفتندی، عیسیٰ ایشان را گفت «چه می‌کنید؟». گفتند «صید می‌کنیم». عیسیٰ ایشان را گفت «باید تا تن خویشن را از شیطان صید کنیم و بهشت خدای را صید کنیم اولیتر». ایشان با وی برفتند. و گفته اند حواریان دوازده ملک بودند در بني اسرائیل، عیسیٰ علیه السلام ایشان را پند داد. پند وی در دل ایشان اثر کرد، همه ملکت فرو گذاشتند و زاهد گشتند در دنیا و با عیسیٰ برفتند، وی را نصرت کردند. ایشان خاصگان عیسیٰ بودند؛ چون وی را به آسمان برند ایشان خلیفتان وی بودند، تا ایشان بر جای بودند قوم عیسیٰ از دین نگشتند. حواری در لغت خالصه بود، از آن است که نان میده را حواری گویند. پیغمبر گفت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: زیر ابن عمتی و حواری من امّتی فَأَمَّتْ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ: بگرویدند گروهی از فرزندان یعقوب وَكَفَرَتْ طَائِفَةً: و کافر شدند گروهی فَأَيَّدْنَا آلَّذِينَ أَمْثُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ: نیرومند کردیم آن کسها را که بگرویدند بر دشمنان ایشان فَأَضَبَحُوا ظَاهِرِينَ، ای: فصاروا غالیین: گشتند به آیندگان از دشمنان ایشان.

در خبر است از رسول علیه السلام که گفت هر که سوره الجمعة
برخواند فضل نماز آدینه باید چندانکه همه مؤمنان را ثواب بود وی را
همچندان بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بُسْتَحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ : به پاکی و بی عیبی یاد
می کند خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است **الْمَلِكُ الْقَدُوسُ**
الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ : پادشاه بسزا پاکیزه از همه وصفهای ناسزا ارجمند بی همتا
حکم کننده و راست داور.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأَمَمِينَ رَسُولًا مِنْهُمْ : او است آن خدای که بفرستاد در
نانبیسنندگان پیغمبری هم از ایشان. و ایشان عرب اند ایشان را اُمی خواند
زیرا که اکثر ایشان هم بر آن صفت باشند که از مادر زادند ندانند نبشت و
نه از نبشه بر دانند خواند. اُمی این بود منسوب به ام. رسول از ایشان ۸
فرستاد تا شرفی بود ایشان را برهمه جهان؛ چنانکه پیغمبر صلی الله علیه
و سلم گفت خدای تعالی از همه فرزندان آدم عرب را اختیار کرد، و از
عرب مُضَرَ را اختیار کرد و از مُضَرَ کنانة و از کنانة قریش را و از قریش
بنی هاشم را و از بنی هاشم مرا اختیار کرد. پس بنی هاشم را فضل است ۱۲
بر همه قریش بدانکه من از ایشانم، همچنین قریش را فضل است بر همه
کنانة و کنانة را بر مُضَرَ و مُضَرَ را بر همه عرب و عرب را بر همه عجم یتلوا

عَلَيْهِمْ أَيَّاتِهِ: می خواند بر ایشان سخنان خدای را و عرضه می کند بر ایشان دلیلها و حجت‌های او را وَبِرُّکِیْهِمْ: و پاکیزه می کند ایشان را وَبِعَلْمِهِمْ الْكِتَابَ وَالْحِکْمَةَ: و درمی آموزد ایشان را کتاب یعنی قرآن و تفسیر قرآن، و گفته اند این کتاب شرعیات است و این حکمت عقلیات است وَإِنْ كَانُوا
 ۴ مِنْ قَبْلِ لَفْيِ ضَلَالٍ مُّبِينٍ: بدرستی که بودند از پیش در گم راهی هویدا.
 وَأَخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ: و دیگرانی با پس‌تر از ایشان و ایشان عجم بودند که در وقت رسول به دین و شریعت نرسیدند از پس وی به ۸ روزگار عمر و عثمان رضی الله عنهم رسانیدند؛ و رسول بدیشان هم رسول بود، چنانکه گفت پغمبر علیه السلام بُعثَتُ إِلَى الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ، الْأَسْوَدُ الْعَرَبُ وَالْأَحْمَرُ الْعَجْمُ. و نیز گفت بُعثَتَ كُلَّ نَبِيًّا إِلَى قَوْمَهُ و بُعثَتُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: و او است ارجمند بی همتا درست کار و درست گفتار.
 ۱۲
 ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ: آن فرستادن رسول و دادن قرآن و حکمت و دین و شریعت او زونی نیکوی خدای است بدهد آن را که خواهد وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ: و خدای خداوند او زونی نیکوی بزرگ است. سؤال: چرا ۱۶ شاید خدای را ذوالفضل گفتن و نشاید اور افضل گفتن، بعد ما که فاضل و ذوالفضل یکی بود؟ جواب گوییم ما در اطلاق اسم اسما بر خدای تبع باشیم شرع را و توقیف را و در شرع نیامدست اطلاق اسم فاضل بر خدای، از آن است که اور افضل نگوییم. و گفته اند که فاضل نام نازل است در مدح، نبینی که بزرگی را بدین وصف نکنند، نگویند السلطان الفاضل، الملك الفاضل، بل که گویند الشیخ الفاضل یا الفقیه الفاضل؛ و خدای را به اکمل مدائیح وصف باید کرد و ذوالفضل از اکمل مدائیح است در صفات خدای، زیرا که الف ولا م در ذوالفضل الف ولا م تعریف جنس است، یعنی او است خداوند همه فضل‌های کامل.

مَثْلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرِيَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثْلِ الْحِمَارِيَحْمِلُ أَسْفَارًا:

داستان آن کسانی که بدادند ایشان را تورات پس کاربستند آن را چون
 داستان خراست که برگیرد کتابها را رنج و بار آن بروی ووی را از
 منفعت آن نصیب نه. سؤال: چرا گفت حُمِلُوا التَّوْرِيَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا
 ۴ بعد ما که تحمل بی حمل محال بود؟ جواب گفته اند معناه امرروا باتاباعها
 ثُمَّ لَمْ يَتَّبِعُوهَا. و گفته اند معناه اعطوا التوریة ثُمَّ لم يعملا بها. و گفته اند
 معناه استحفظوها فلم يحفظظوها بِسْنَ مَثْلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ: بد
 ۸ است داستان آن گروه که بدروغ داشتند نشانهای خدای را و سخنان
 خدای را وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ: و خدای راه ننماید گروه ستم کاران
 را. سؤال: چرا گویند که هدایت از خدای بود بعد ما که او گفت وَاللَّهُ لَا
 یَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؟ جواب گوییم معناه وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
 ۱۲ مَاذَا مُوْا عَلَى ظُلْمِهِمْ: تا مادامی که بر ظلم و کفر مصر باشند راه ننماید
 ایشان را درین جهان به معرفت و در آن جهان به جنت. و گفته اند لَا
 یَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ إِلَى الْحِجَةِ و گفته اند الى العجنة.

فُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلَيَاءُ لِلَّهِ مِنْ ذُوْنِ الْأَنْسِ فَقَمَنُوا

۱۶ المُوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: بگویا محمد ای آن کسها که جهودانید که
 دعوی می کنید که شما اید دوستان خدای از فرود دیگر مردمان با آرزو
 خواهید مرگ را اگر هستید راست گویان بگویید اللهم آمنشنا. پیغمبر را
 گفتند یا رسول الله اگر این بگفتندی چه بودی؟. گفت والله لو قالوا ما
 ۲۰ بعض برقهم. در این آیت ما را حجت است بر بیوت مصطفی، ازان
 روی که وی بر ایشان تحکم کرد که اگر شما بر حق اید این سخن
 بگویید که اللهم امتنا، و ایشان بغاایت عداوت بودند با مصطفی
 علیه السلام و حریص ترین مردمان بودند بر قهر کردن وی، چون
 می دانستند که قهروی در گفتن این سخن بود و بنگفتند آن قوی ترین

معجزه‌ای بود مصطفی را بر ایشان. سؤال: چرا به تمتنی مرگ فرمود بعد ما
که تمتنی مرگ مقدور نیست، کس نتواند که مرگ بارزو خواهد خود را؟
جواب گفته‌اند مراد ازین تمتنی قول ایشان است که گفتندی اللهم امتنا و
این سخن مقدور بود. و گفته‌اند این جواب آن است که جهودان می‌گفتند
نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَجْبَاعُوهُ، خدای گفت بگویا محمد ایشان را اگر چنین
است که می‌گویید پس مرگ آرزو خواهید تا به دوست رسید و از ذل جزیت
برهید. سؤال: چه حجت بود در این محمد را بر ایشان بعد ما که این بر
مسلمانان عاید است که اگر تو که مسلمانی می‌دعوی کنی که منم
دوست خدای پس تو نیز مرگ آرزو خواه و بگو اللهم امتنا؟ جواب گوییم
فرق است میان ما و میان جهودان در این مسئله، و آن آن است که جهودان
می‌گفتند معاملت خدای با ما به موالات است و محبت نه به کردان، و ما
گوییم معاملت خدای با بنده به طاعت است، هر چند طاعت بیش کنیم
ثواب بیش دهد، چون چنین بود مرگ نخواهیم زیرا که در آن قطع طاعات
و خیرات ما بود، از آن است که رسول علیه السلام گفت لا یَتَمَنَّى أَحَدٌ كُمْ
الْمَوْتَ فَإِنَّهُ مُقْطِعٌ لِعَمَلِهِ وَلِكُنْ لِيَقُولُ اللَّهُمَّ أَخْيِنِي مَا دَامَتِ الْحَيَاةُ خَيْرًا
لِي وَأَمِنْتِ إِذَا عَلِمْتَ الْمَمَاتَ خَيْرًا لِي.

وَلَا يَتَمَنَّونَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُ أَنِّي بِهِمْ: و هرگز بارزو نخواهند مرگ را
بدانچه پیش کردست دستهای ایشان وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ: و خدای دانا
است بدان ستمکاران که سزای ایشان چیست.

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِكُمْ: بگویا محمد که آن مرگ
که شما از آن می‌گریزید آن رسیدنی است فا شما ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ: پس بازگردانند شما را به مرگ و به حشر بازان خدای که
داننده ناپیدا و پیدا است. فَيُتَبَّعُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ: پس بیا گاهانند شما
را یعنی مکافات کنند شما را بدانچه بودید که می‌کردید. گفته‌اند که پنج

چیز یقین است و پنج چیز در جنب آن شک است: مرگ یقین است بشارت در آن شک، گور یقین است روضه در آن شک، قیامت یقین است سلامت در آن شک، دوزخ یقین است رستن از آن شک، بهشت یقین است در شدن در آن شک.

۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ: ای مؤمنان چون آواز دهنند نماز را، یعنی چون بانگ نماز آدینه کنند روز آدینه بروید و آهنگ به یاد کرد خدای دهید، یعنی به نماز آدینه آید.

۸

اما جمعه نامی است آن روز را، و روز آدینه را ده نام است: يوم المزید و يوم الفضل و يوم البركة و يوم الرحمة و يوم الامانة و يوم العيد و يوم العتق و يوم العروبة و يوم الكرامة و يوم الجمعة، و معروف ترین نامی جمعه است لاجتماع الناس فيه الى الجامع. آن فاضلترین همه روزها است چنانکه پیغمبر گفت صلی الله عليه وسلم: سید الايام كلها يوم الجمعة وهو

افضل من يوم الفطر و يوم الاضحى و يوم عاشورا و هو عيد المؤمنين في الدنيا و عيد اهل الجنّة في الجنّة. سؤال: روزها همه خدای را است عزوجل و همه مخلوق و مقدور است و در تخلیق و تقدير او يکسان و از آن طاعتی

نیاید چرا یکی را از دیگر فاضلتر گفت؟ جواب گوییم روا باشد که خدای تعالی آن را که آفرید خود فاضلتر آفرید، چنانکه بهشت را که آفرید فاضلتر از دوزخ آفرید و گرچه از آن طاعتی نبود، و همچنین گوهر مصطفی را صلی الله عليه وسلم که آفرید فاضلتر از گوهر بوجهل آفرید و

ما دانیم که گوهر را و یاقوت را قیمتی است که مورش را آن نیست و گرچند از آن طاعتی و خیری نبود. سؤال: چرا گفت فاسعوا إلی ذکر الله، و

سعی دویدن بود و دویدن سوی نماز آدینه مکروه بود؟ جواب گوییم مراد ازین سعی به دل آهنگ کردن است نه به تن دویدن، این همچنان است که در دعاء و تر گویند و إلیک نسعي مراد از آن سعی به دل آهنگ کردن

۲۰

است وَذَرُوا الْبَيْعَ : و چون بانگ نمازو خطبه آمد بیع و شری بگذارید که حرام است در آن وقت بیع و شری کردن برای حرمت نماز آدینه را و از بهر نهی خدای را؛ اما اگر کسی در آن وقت بیع و شری کند، گروهی گفته اند بیع نبند، و گروهی گفتند بیع بند اما بایع و مشتری هر دو عاصی شوند به ارتکاب نهی خدای ذلِّکُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ : آن تان به شما را اگر هستید که می دانید.

۴

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ : چون بگزارند نماز آدینه را پراکنید در زمین وَأَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ : و بجویید از فضل خدای. سؤال : اگر کسی نماز آدینه بکرد و هم آنجا می باشد و خدای را یاد می کند و بنرود روا نباشد تا می گوید فَأَنْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ بروید و پراکنید؟ جواب ابن عباس گوید رضی الله عنهم ما هذا رخصة بعد النهي نحو قوله وَإِذَا حَلَّتُمْ فَاضْطَادُوا . و گفته اند مراد از این فَأَنْتَشِرُوا آن است که به مجلس علم روید. سؤال : چرا نگویند که کسب فریضه است بعد ما که خدای تعالی گفت وَأَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ و آدم کشاورزی کرد و ابراهیم تجارت کرد و داود صنعت کرد و سلیمان زنیبل بافی کرد و موسی شبانی کرد و رسول ما صلی الله عليه تجارت کرد؟ جواب گوییم ابن عباس گوید مِنْ فَضْلِ اللَّهِ يعني العلم والعبادة. دلیل بر آنکه این فضل به معنی علم و عبادت است آن است که گفت وَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ ثُقْلَحُونَ : و یاد کنید خدای را بسیار تا فرا خورد آن آن بود که برهید از عذاب خدای و پیروز گردید به ثواب.

۸

۱۲

۱۶

۲۰

وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أُولَئِنَّفَضُوا إِلَيْهَا : چون بینند بازرگانی را یا بیهوده ای پراکنند سوی آن وَتَرْكُوكَ قَائِمًا : و بگزارند ترا یا محمد استاده. این شکایتی است که خدای تعالی از گروه مؤمنان کرد که روز آدینه رسول عليه السلام بر منبر خطبه می کرد در مدینه، آواز دحیة الكلبی آمد، وی

کاروان سالاری بود که کاروانها آورده به مدینه، هر گاه که وی
درآمدی مردمان مدینه پیش وی باز شدنی بشادی با طبل و بوق و صنج؛
آن روز هم بر آن عادت پیش وی شدند، اهل مسجد نیز برفتند، دوازده تن
با رسول بماندند در مسجد. رسول گفت اگر شما نیز برفتی آتشی برآمدی
بر شما، آنگه خدای تعالی این آیت بفرستاد. در این آیت ما را حجت
است بر آنکه تفرع علم و عبادت فاضلتر از اشتغال به کسب و تجارت
چنانکه گفت قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَمِنَ الْيَاجِرَةِ: بگویا محمد آنچه
نزد خدای است از ثواب نماز آدینه به از آن لھو و از آن بازرگانی.
گفته اند معناه آن ضمانت روزی که خدای خود کردست بندگان را به از
آن لھو و از آن تجارت و کثرت مال وَاللَّهُ خَيْرُ الْرَّازِقِينَ: و خدای خود بهین
روزی دهنده گان است خلق را.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة المنافقون
برخواند او را چندانی ثواب بود که هزار اشتروار مال در راه خدای تعالیٰ
نفقه کرده باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَكَ الْمُتَنَافِقُونَ : چون آیند به تویا محمد آن دور ویان و دودلان
قَاتُلُوا أَنْشَهُدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ : گویند گواهی دهیم که تورسول خدایی وَاللَّهُ
يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ : و خدای خود می داند که تو رسول اویی وَاللَّهُ يَشْهُدُ إِنَّ
الْمُتَنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ : و خدای گواهی می دهد که آن منافقان دروغ زنان اند.
سوال : چرا منافقان را تکذیب کرد در سخن ایشان بعد ما که سخن ایشان
آن بود که می گفتنند نَشَهُدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ، تکذیب ایشان در این سخن
صدق چون درست آید؟ جواب گفته اند این تکذیب خدای ایشان را در آن
است که می گفتنند نَشَهُدُ ای نعلُمُ انَّكَ لرسول الله و ایشان را این علم نبود.
و گفته اند لکاذبون ای لمکذبون بقلوبهم، این کذب به معنی تکذیب
است. و گفته اند معناه لکاذبون فی سایر اقوالهم؛ گرچه آن سخن از
ایشان صدق بود و کلمه توحید نبود مگر صدق، لکن چون در سایر اقوال
کاذب بودند تکذیب ایشان درست آمد، چنانکه اگر کذابی در پیش
کسی سخنی راست می گوید تو آن کس را گویی سخن او مشنو که او
دروغ زن است اگرچه آن سخن راست بود لکن چون در سایر اقوال کاذب

بود تکذیب او درست آید.

إِنَّهُدُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَاحًا : گرفته اند سوگندان ایشان را سپری و بهانه ای،
که سوگند می خورند که وَاللَّهِ أَنَّ أَيْمَانَنَا كایمانکم و تصدیق قلوبنا
کتصدیق قلوبکم. و اگر ایمانهم به کسر الف خوانی آن اقرار توحید ایشان
بود که سپر گرفته بودند، بدان عذاب و شمشیر مسلمانان را از خویشتن
دفع می کردند **فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ :** بگردیده اند و بگردانیده اند از راه
خدای، یعنی از معرفت و اخلاص **إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ :** بدروستی که بد
است آنچه ایشان می کنند و می برزند از نفاق.

ذِلِكَ يَا أَيُّهُمْ أَمْثُوا ثُمَّ كَفَرُوا : آن خواری و آن نفاق و آن ملامت ایشان
را بدان است که ایشان ایمان آوردن بظاهر پس کافرشدن در نهان.
سُؤال : چرا گفت **أَمْثُوا ثُمَّ كَفَرُوا** بعد ما که منافق خود از کفر خالی
نبود، پس چه فایده بود در این **ثُمَّ** حرف تراخی؟ جواب گفته اند این **ثُمَّ**
به معنی **مَعَ** است؛ و گفته اند معناه: اظهروا الایمان اذا لقوا الذين آمنوا و
اظهروا الكفر اذا خلوا الى شياطينهم **فَظَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ :** تا مهر نهادند بر
دلهاي ایشان طبع نکرت **فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ :** ایشان در نیاوند حق را.

وَإِذَا رَأَيْتُهُمْ تُنْجِيْكَ أَجْسَامَهُمْ : چون بینی ایشان را یا محمد بشگفت
آرد ترا و خوش آید ترا آن تنهاي ایشان از فربهی و آراستگی وَإِنْ يَقُولُوا
تَسْمَعُ لِقُولِهِمْ : و اگر سخن گويند فاشنوي سخن ایشان را **كَانُهُمْ خُحْشَتُ**
مُسَنَّدَةً : گويي که ایشان چوبهایی اند خشك ببری بازنهاده در
بی حاصلی **يَخْسِبُونَ كُلَّ صِيَحَّةٍ عَلَيْهِمْ :** پندارند هر بانگی را که آن بر ایشان
است از بد دلی، زیرا که گفته اند بد دین بد دل بود **هُمُ الْعَدُوُ فَاخْذَهُمْ**
فَاتَّلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُوفِّكُونَ : ایشانند دشمنان بر حذر باش از ایشان تا دوستی
نداري با ایشان که ایشان همه دشمن اند نفرین خدای بر ایشان باد از
کجا و به کدام شبکت می بگردانند ایشان را از حق.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ : چون گویند ایشان را که بیایید تا آمرزش خواهد شما را پیغمبر خدای لَوْقَا رُؤْسَهُمْ وَرَأْنَتُهُمْ يَصْدُونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ : بپیچانند سرهای ایشان را از حقد و کبر و بینی ایشان را که می‌گردند از حق و ایشان گردن کشانند.

این آیت در شأن عبد الله بن أبي آمد که وی در آن نفاق بر زیدن خویش عادت داشتی که به آخر خطبه و به آخر مجلس رسول برخاستی و رسول را بستودی. روزی برخاست به آخر مجلس تا رسول را بستاید، عمر خطاب رضی الله عنه بانگ بروی زد گفت «خاموش باش ای منافق، تا کی از زرق و نفاق و افتعال تو؟ اینچه رسول برخواند از معايب منافقان همه در حدیث تو آمدست». وی از آن خجل گشت، از مسجد بیرون آمد. یکی از یاران رسول وی را پیش آمد پرسید که «نماز بکردید؟». وی گفت «ندانم، با من سخن مگو». گفت «چه بودست که چنین اندوه‌گنی؟». گفت «چرا اندوه‌گن نباشم از این قوم — یعنی رسول و یاران وی — چه ماند از نیکوی که بجای ایشان نمی‌کنم و چه ماند از بدی که ایشان با من بنمی‌کند». آن مرد گفت «بیا باز آی، اگر می‌دانی که آنچه رسول می‌گوید در تواست عذری از رسول بخواه و خود را پیراه تا رسول ترا آمرزش خواهد». وی سر بگردانید بتکبر و برفت، این آیت بیامد.

سُوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفِرَتْ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ :
یکسان است بر ایشان اگر آمرزش خواهی ایشان را یا نخواهی نیامرزد خدای ایشان را. إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ : زیرا که ایشان فاسقند در دین و خدای راه ننماید به آمرزش گروهی فاسقان را در دین.
هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا : ایشانند آن کسها که می‌گویند نفقه مکنید بر آن کسها که نزدیک رسول خدای اند تا

باز پراکنند از نزد وی وَلِلَّهِ خَزَائِنُ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ : و خدای را است خزینهای آسمان و زمین وَلِكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ : لکن منافقان در نیاوند که روزی دهنده خدای است.

- شأن نزول این آیت آن بود که رسول با یاران به غزو بنی مصطلق بود؛ ۴
چون بازگشت به منزل فرو آمد. عبدالله بن ابی با یاران خویش بر کناره‌ای فرو آمده بود چنانکه عادت وی بودی. در آن منزل میان مردی از مؤمنان — نام وی جعال، مخلص — و میان مردی از منافقان — نام وی
جهجاه غفاری به لقب حمqa، منافق — لجاجی رفت، این جعال مرآن ۸
منافق را سیلی زد. عبدالله ابی آن بدید، خشم گرفت گفت «باش، ما مردی را با قومی غربا شهر رانده در شهر خویش فروآوردیم و برگردان خویش نشانده، جان و سوزیان ما فدای ایشان کرده در سفر و حضرتا ما را سیلی زنید؛ این جرم ما را است، اگر ما نان پاره خویش از ایشان باز ۱۲
گرفته ایمی دیرستی تا ایشان با قبیله‌ای خویش رفته‌اندی، به خدای اگر من از این سفر بسلامت به خانه روم فرو نیایم تا آن که عزیزتر آن را که ذلیل تراز شهر بیرون نکند»، یعنی من که عزیزم محمد را و یاران وی را که ذلیل تراند از شهر بیرون کنم. زید بن ارقم این سخن بشنید بیامد و رسول را علیه السلام بگفت. رسول خشم گرفت گفت «به من آرید آن منافق را». کس به عبدالله آمد که «رسول ترا می خواند». وی بدانست که چرا می خواند، برخاست و یاران خویش را از منافقان نزد رسول آورد تا گواهی دادند که وی آن سخن نگفت، زید ارقم را تکذیب کردند. رسول ۱۶
سخن آن منافق فا شنید و سخن زید را رد کرد. چون زید گواه نداشت تشویر خورد، روزی چند پای باز گرفت و نزد رسول می نیامد از خجلی، و رسول او را دوست داشتی. روزی چند برآمد، هم در آن سفر به منزلی دیگر فرو آمدند؛ جبرئیل آمد و این آیت آورد. رسول برخاست و میان

یاران می‌گشت و زید را می‌جست تا وی را بازیافت در خیمه‌ای، دست وی گرفت و گفت «ابشر یا زید، فانَ اللَّهُ صَدَقَكَ وَ كَذَبَ صَاحِبَكَ»؛ پس این آیت را برخواند:

۴

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجُنَّ أَلَاَغْرِئُنَّهَا أَلَذَّلَّ: مَيْكُويند — يعني منافقان و عبد الله ابی — اگر ما به مدینه شویم هراینه بیرون کند آن که عزیزتر است آن را که خوارتر است، یعنی من رسول را بیرون کنم. چون این آیت فرو آمد یاران رسول خواستند که هم در آن سفر با عبد الله ابی خواری کنند و گروهی قصد کشتن وی کردند؛ پس روی عبد الله بن عبد الله ابی در آن سفر بود و مؤمن مخلص بود گفت «شما خاموش باشید تا من خود جواب وی باز دهم»، همی بود تا لشکر اسلام نزد مدینه رسید؛ عبد الله بن ابی در پیش برفت تا چون اهل مدینه به استقبال بیرون آیند نخست او را بینند و بدان آوازه و بارنامه خویش خواستی، و عادت وی آن بود. چون به کنار مدینه رسید پرسش از پس درآمد و شترش را در راه فرو خوابانید و او را محکم فرو گرفت و گفت «آن توبودی که می‌گفتی در مدینه فرو نیایم تا من که عزیزترم محمد را که ذلیل تراست بیرون نکنم؟ والله اگر ترا بگذارم که ازینجا فراتر شوی تا اقرار ندهی که ذلیل تر منم و عزیزتر محمد مصطفی». وی را در آن گرما میان شارع می‌داشت تا مردمان مدینه پیش می‌آمدند وی را بدان خواری می‌دیدند و می‌گذشتند، تا لشکر در رسید. عبد الله ابی فریاد می‌خواست از دست وی. کس وی را فریاد نرسید، لا بل که می‌گفتند دون حق وی است؛ همچنان می‌بود. و گویند پرسش بر سینه وی نشسته بود تا علی در رسید، آن منافق گفت «یا علی، می‌بینی که این پسر بی حرمت با پدر چه می‌کند». علی گفت «پدر را نیکو باید داشت»، و بگذشت گماران و شادان. عمر در رسید منافق بانگ برگرفت که «یا عمر، می‌بینی که این پسر با من چه می‌کند، بانگی

بروی زن». عمر دست به قبضه شمشیر برد و اشارت کرد بسوی پرسش که گردن وی بزن، و به زبان گفت لا حول ولا قوة الا بالله، و بگذشت. بوبکر در رسید، هم فریاد نرسید؛ تا مصطفی علیه السلام در رسید. منافق ۴ به رسول زنhar خواست تا مگر رسول را بروی دل بسوزد فریادش رسد؛ هم نرسید و بگذشت. چون رسول علیه السلام برگذشت آن منافق دانست که نیز کس او را فریاد نرسد از پس رسول آواز می داد که «یا رسول الله، انا الا ذل و رسول الله الا عز». آنگه پرسش دست ازوی بازداشت تا در مدینه آمد و لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ: وَخَدَائِی رَا است عز و رسول او را و مؤمنان ۸ را نه منافقان را. عز خدای سه است: عز الوهیت و خالقیت و رازقیت. و عز رسول سه است: عزیّوت و رسالت و شریعت. و عز مؤمنان سه است: عز معرفت و شهادت و طاعت و لِكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَغْلَمُونَ: لیک منافقان ۱۲ نمی دانند، پندارند که عز در درم و دینار است و یا در مرکب رهوار است و یا در ضیاع و عقار است و یا در تبع بسیار است یا در سرای بنگار است و یا در خزینه بانبار است، لا بل که عز به عزیز کردن جبار است.

من اعتز بذی العز فذوالعز له عز و من اعتز بذنیاه فلا فخر ولا عز و گفته اند عز الله فی العبارة و عز الرسول فی الاشارة و عز المؤمنین فی ۱۶ الزيارة: عز خدای در عبارت گن فیکون است و عز رسول در شکافتن ماه به اشارت او است و عز مؤمنان در زیارت دیدار خدای است عزوجل.

یا آیه‌ها آذین امئوا لآتلهمکم آموالکم و لا آولاً ذکم عن ذکر الله: ای مؤمنان مشغول مکناد شما را خواستهای شما و نه فرزندان شما ازیاد کرد و ۲۰ طاعت خدای. پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم من اصبح واکثر همه الدنیا فلیس مِن الله فی شی. هر که چنین بود خدای عزوجل سه چیز در دل او درآرد: آزی که آن را کرانه نبود و نیازی که بازان بی نیازی نبود و بیوسی که هرگز به مراد نرسد و مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ: و هر

که آن کند — که بسبب مال و فرزندان ازیاد کرد خدای بازماند — ایشانند که ایشان زیان کارانند این جهانی رنج و محنت و آن جهانی شمار و عقوبت. سؤال : ای هر که او را شغل دنیا وزن و فرزند بر دل بود خاسر بود تا گفت وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؟ جواب گفته اند هر ۴ که بسبب دنیا از مولی بازماند خاسر بود. و گفته اند عن ذِكْرِ اللَّهِ ای : عن توحید الله. و گفته اند این آیت در شان متخلfan هجرت آمدست و ایشان گروهی بودند مسلمانان به مکه بیستاده بودند بسبب زن و فرزند و اسباب دنیا از هجرت باز ایستاده بودند، پیغمبر گفت اذا کان یوم القیامه نادی ۸ منادِ من تحت العرش آینَ الَّذِينَ کانوا یعتذرون بازواجهم وذریاتهم و آبائهم و امهاتهم لا عذر لهم.

وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ آنِيَاثِيَ أَحَدُكُمُ الْقَوْتُ : نفقه کنید — به ۱۲ صدقات و زکوه، و گفته اند این انفاق بر عیال بکاربردن است؛ در خبر است که بوهریره گفت «یا رسول الله اگر مرد چهار دینار بود دیناری برای ۱۶ خدای به درویش دهم و دیناری به بنده ای بدhem و آزاد کنم و دیناری در سبیل خدای به غزو بکار برم و دیناری بر عیال نفقه کنم، از این چهار کدام فاضلتر و کدام دوستربه تو؟». رسول گفت «آنکه بر عیال نفقه کنی»، آنگه این آیت برخواند وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ، الآیة: نفقه کنید از آنچه روزی کرده ایم شما را از پیش آنکه به یکی از شما آید مرگ فیقول رَبِ لَوْلَا أَخْرَجْتَنِي إِلَى أَجْلٍ قَرِيبٍ : گوید بار خدایا چه بود که مرا تأخیر کنی تا زمان زده ای نزدیک، ای : تا آن وقت که جهان بسر آید، و گفته اند معناه ۲۰ الی عمر کعمری الماضي : چندانی مرا نیز زندگانی ده که داده بودی تا تقصیرهای گذشته را در آن تدارک کنم، و گفته اند الی أَجْلٍ قَرِيبٍ ای : الی ساعه واحده : چندانی که توبه کنم فاَصْدَقَ وَأَكْنِ مِنَ الْصَّالِحِينَ : تا هر چه دارم بدhem و با شمارنیک کاران و شایستگان آیم. حسن بصری گوید

رحمه الله عليه: الناس نیامٌ فاذا ماتوا انتبهوا، و آن بیداری آن وقت سود ندارد. چنین گفته اند چهار چیز چهار جایگاه سود ندارد و چهار جای سود دارد: توبه پیش از مرگ سود دارد و در در مرگ سود ندارد، وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ أَلَّا سَيِّئَاتِ الْآيَهِ؛ و حسرت بر روی زمین سود دارد و در زیر زمین سود ندارد، يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ؛ و عندر در دنیا سود دارد و در قیامت سود ندارد، يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ؛ و صبر در این جهان سود دارد و در دوزخ سود ندارد، سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْزَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا. سؤال: چرا گفت فَاصَدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ، نگفت وَأَكُونَ بعد ما که اکون عطف است بر فاصله؟ جواب گوییم و اکون هم خوانده اند بر این قرائت اشکال نیاید؛ و اما اگر اکن به جزم خوانی اشکال آید، جواب آن است که وَأَكُنْ عطف است بر موضع فَاصَدَقَ و موضع اَصَدَقَ جزم است زیرا که جواب غرض است لکن برای فا را به نصب شد و موضعش جزم است، تقدیره: أَصَدَقَ وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ، شاعر گوید:

فَأَنْلُونِي بِلِيَّتَكُمْ لَعْلَىٰ أُصَالِحُكُمْ وَأَسْتَدْرِجْ نَوِيَا
استدرج به جزم است از آنکه عطف است بر موضع أُصَالِحُكُمْ و موضع اصالحکم جزم است از آنکه جواب امر است بی فا.

وَلَنْ يُوَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا: و باپس ندارد خدای تنی را چون فرا رسد زمان زده او وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ: و خدای آگاه است بدانچه شما می کنید؛ و گریما یَعْمَلُونَ به یا خوانی: بدانچه خلق می کنند.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة التغابن
برخواند به مرگ مفاجا نمیرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴ **يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي الْسَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** : به پاکی وبی عیبی یاد
می کند خدای را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، بر آن سه معنی
که گفته آمد **لَهُ الْمُلْكُ** : او را سzed پادشاهی، زیرا که او است عالمی که
جهل را فازو راه نیست، قادری است که عجز را فازو راه نیست، غنی
است که فقر را فازو راه نیست، باقی است که زوال و فنا را فازو راه
نیست. **وَلَهُ الْحَمْدُ** : او را سzed ستایش و آزادی، زیرا که هیچیز از نعمت
وی خالی نیست و نعمت او را شمار و کنار پدید نیست **وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** : او بر هر چه خواهد توانا است. ۸

۱۲ **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ** : او آن خدای است که بیافرید شما را **فِنْكُمْ كَافِرُوْ مِنْكُمْ مُؤْمِنُ** : از شما هست که کافراست و از شما هست که مؤمن است.
سؤال : چرا گفت بیافرید شما را کافر و مؤمن بعد ما که در وقت آفریدن
کافر و مؤمن نبود تا ایمان نیارد و کفر نیارد بنده مؤمن و کافرنبود؟ جواب
گفته اند معناه یوم المیثاق، روز میثاق که شما را از پشت آدم بیرون گرفت
گروهی کافربودند و گروهی مؤمن، مؤمنان را از کافران جدا کرد، آنگه
گفت **هُؤلَاءِ فِي الْجَنَّةِ وَلَا أَبَالِي وَهُؤلَاءِ فِي النَّارِ وَلَا أَبَالِي**. و گفته اند

معناه هو الذى خلقكم فى ارحام الامهات فمنكم كافر بعد البلوغ ومنكم مؤمن بعد البلوغ: از شما هست که کافر شوند از پس ادراک و هست که مؤمن بباشند. و گفته اند معناه او بیافرید شما را از شما هستند گروهی که ناسپاسند حق ایمان را و گروهی حق شناسند و سپاس دار. سؤال: چرا ۴
گفت فِيْنَكُمْ كَافِرُ وَ مِنْكُمْ مُؤْمِنٌ، کافر را بر مؤمن تقدیم کرد در ذکر؟ جواب گوییم ترتیب حکم واجب نکند چنانکه گفت فِيْنَهُمْ شَقِّيْ وَ سَعِيْدٌ، و گفت أَصْحَابُ النَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ۸ بصیر: و خدای بدانچه شما می کنید بینا است.

خَلَقَ آَلَّسَمَوَاتِ وَ آَلَّأَرْضَ بِالْحَقِّ: بیافرید آسمانها و زمین را بحق، بر چهار معنی یکی بالحق بیافرید بسزا، دیگر معنی بالحق ای لا ظهار الحق، سدیگر معنی ای مقدمه لیوم الحق، چهارم معنی بقوله الحق كُنْ فَيَكُونُ وَ صَوْرَكُمْ فَآخَسَنَ صُورَكُمْ: و بنگارید شما را و نیکو کرد صورتهاي شما را، تا ۱۲ بدانجا که اگر زشترين آدمى را مخير کنند ميان آن صورت که دارد و ميان نيكوترين صورتی — مثلًا صورت طاووس — آدمى صورت خود را بصورت طاووس اختیار کند وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ: و با او است بازگشتن همه را. امروز آن کنید که فردا آن را با وی حجت دارید. ۱۶

يَغْلَمُ مَا فِي آَلَّسَمَوَاتِ وَ آَلَّأَرْضِ: می داند آنچه در آسمانها و زمین است وَ يَغْلَمُ مَا يُسِرُّوْنَ وَ مَا يُغَلِّبُونَ: و می داند آنچه خلق پنهان کنند و آنچه آشکارا کنند، و اگر به تا خوانی خطاب باشد وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الْصُّدُورِ: و خدای ۲۰ دانا است بدانچه در دلها است.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبْوًا آلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلٍ: ای نیامد به شما خبر آن کسها که کافر بودند از پیش فَذَاقُوا وَ بَالَّآمْرِهِمْ: بچشیدند عقوبت کار ایشان در

این جهان وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: و ایشان را بود عذاب دردنگ در آن جهان.
 ۴ **ذِلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَائِيْهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشِّرْ يَهُدُونَا:** آن عذاب
 ایشان را بدان بود که بدیشان می آوردن رسولان ایشان حجتهای هویدا
 گفتند مردمانی مانند ما می گویند که ما راه نماییم شما را فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوا؛
 و ایشان کافرشدن و انکار می کردند و بازمی استادند از پذیرفتن حق و
 آسْتَغْفِيَ اللَّهُ: و خدای خود بی نیاز بود از ایشان و طاعت ایشان وَاللَّهُ غَنِيٌّ
 ۸ **حَمِيدٌ:** و خدای بی نیاز است از همه خلق ستوده و سزاوار ستایش.

۱۲ **زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ لَنْ يُبَعَثُوا:** دعوی کردند آن کسها که کافرند که
 ایشان را برنه انگیزند از پس مرگ قُلْ بَلِي وَرَبِّي لَتُبَعَثُنَّ: بگویا محمد نه
 بیک بخدای من که شما را برانگیزند ثُمَّ لَتُبَيَّثُونَ بِمَا عَمِلْتُمْ: پس
 هراینه یا گاهانند شما را بدانچه می کردید وَذِلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرُ: و آن بر
 خدای آسان است. این آیت رد است بر دھریان و منکران بعث که گویند
 ۱۶ بعث نخواهد بود و گویند حکم این خلق چون نبات است که بهارگاه برآید
 و به تیرماه فرو ریزد و آنچه فرو ریخت نیز بر زیاد است. در این آیت ما را
 حجت است بر آنکه بعث اجساد را بود زیرا که این خطاب کافران را
 است چون سوگند یاد کرد بربعث ایشان واجب آمد که بعث آن مخاطبان
 را بود نه ارواح ایشان را.

۲۰ **فَامِنْتُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ:** بگروید به خدای و رسول او وَاللَّهُرَّ الَّذِي آتَنْتُنَا: و
 بدان نور که فرو فرستادیم، و آن قرآن است. قرآن را نور خواند برای سه وجه
 را: یکی از بهر تعظیم قرآن را، چنانکه گویند فلان کس نور این شهر
 است و بدان تعظیم او خواهند. دیگر از بهر آن را که به قرآن فا حق بینند
 در تاریکیهای ضلالت و شبہت همچنان که به روشنایی راه برند در
 ظلمت. سدیگر از بهر آن را که قرآن سبب روشنایی دلها است چنانکه
 آفتاب و ماه سبب روشنایی جهان است وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ: و خدای

بدانچه شما می‌کنید آگاه است.

يَوْمَ يَخْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ: آن روز فراهم آرد شما را روز فراهم آوردن

رَا ذِلِكَ يَوْمَ الْتَّعَابِنِ: آن است روز غبن آوردن بريکديگر. چنین گويند که

صعب ترين غبني روز قيامت سه گروه را باشد: يكى خواجه اي که

بنده اي دارد، آن بنده فرمان خدai عزوجل تمام بجاي مى آرد و در فرمان

خواجه تقصير نکند و آن خواجه معصيت کننده باشد، روز قيامت آن

خواجه را سوي دوزخ مى برند و آن بنده را سوي بهشت. ديگر عالمي که

علم را کاربندد و در کسی آموزد و آن کس کاربندد، روز قيامت آن

استاد را سوي دوزخ برند و آن شاگرد را سوي بهشت. سديگر مردي که

مالی از هر روی فراهم آرد و در حق بكاربرد، بميرد، آن مال کسی از

وی ميراث برد و در حق بكاربرد، روز قيامت آن مرد جمع کننده را به

وزر و وبال آن مال به دوزخ مى برند و آن خرج کننده را به بهشت؛ غبن

مهين آن بود وَقَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيَعْمَلُ صَالِحًا يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ: و هر که بگرود

به خدai و کند کارنيک کفارت کنند ازا و بدیهای او را وَيُذْخِلُهُ

جَنَّاتٍ تَعْجِرِي مِنْ تَعْجِهَا الْأَنْهَارُ: و درآرد او را در بهشتهاي که مى رود زير

اشجار و مساكن آن جویها خالدينَ فِيهَا أَبَدًا: جاويدان باشند در آنجا

هميشه ذلک الفوز العظيمُ: آن است پيروزی بزرگ.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا: و آن کسها که کافرشند و بدروغ

داشتند آيتها و سخنان ما را أولئك أصحاب آثار خالدين فيها: ايشانند اهل

آتش دوزخ جاودان باشند در آنجا وَيُسْنَ الْمَصِيرُ: و بد بازگشتن جاي

است دوزخ کافران را. در اين آيت حجت است ما را بر قدريان که گويند

صاحب كبيره از مسلمانان جاويد در دوزخ بود و خدai گفت عزوجل

کافربود که جاويد در دوزخ بود.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا يَذْنُ اللَّهُ: نرسد هيچ رسنده اي از خير و شر به بنده مگر

به قضاء خدای وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ: و هر که بگرود به خدای راه نماید دل اورا. سؤال: چرا گفت هر که بگرود به خدای خدای تعالی راه نماید دل او را بعد ما که تا نخست خدای بنده را راه ننماید او ایمان نیارد؟ جواب گفته اند معناه وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ للرضا والتسليم، نخست ایمان باید تا آنگاه بنده راه یابد به رضا و تسليم کند به قضاء خدای عزوجل در مصیبتها. و گفته اند در این تقديم و تأخیر است معناه وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَاللَّهُ يُكْلِلُ شَيْءٍ عَلِيمٌ: و خدای به هر چیزی دانا است که کیست اهل هدایت و کیست اهل ضلالت.

۴

۸

۱۲

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ: فرمان برید خدای را و فرمان برید رسول را، بر آن سه معنی که دیگر جایها گفته آمد فَإِنْ تَوَلَّنُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ: اگر باز استید شما بر رسول ما همی رسانیدن هویدا است، مكافات شما بر ما است.

۱۶

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: خدای او است که نه خدایی مگر او وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ: و بر خدای توکل کنندا گرویدگان. و گفته اند در این تقديم و تأخیر است، ای: و علی المؤمنین ان یتوکلوا علی الله.

۴۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ: ای مؤمنان بدرستی که از زنان شما و فرزندان شما هستند که دشمن اند شما را — بر آن معنی که بسبب ایشان از خدای و طاعت خدای بازمانید — بر حذر باشید از ایشان. سؤال: چرا گفت بر حذر باشید از ایشان بعد ما که جای دیگر تحضیض کرد بر ایشان چنانکه گفت وَبِذِي الْقُرْبَى تا آنجا که گفت وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَجز آن؟ جواب گوییم فَاحْذَرُوهُمْ معنی آن است که حذر کنید که بسبب ایشان از طاعت خدای عزوجل بازنمانید، و گفته اند معناه فاحذر و عن مكافایه عداوتهم: اگر ایشان با شما معاملت دشمنان کنند که شما را بر معصیت دارند شما با ایشان معاملت دوستان

کنید که ایشان را بر طاعت خدای دارید. این آیت در شأن مهاجرین آمد
که چون ایشان قصد هجرت کردند زنان و فرزندان ایشان اجابت
نمی کردند و نیز ایشان را منع می کردند از هجرت، خدای تعالی این آیت
بفرستاد، مهاجرین زنان و فرزندان خویش را فرو گذاشتند و به هجرت به
مدينه آمدند نزد رسول عليه السلام و گفتند اگر خدای ما را برشما دست
دهد ما با شما بگوییم. خدای گفت عزوجل وَإِنْ تَعْقُلُوا وَتَضَفَّحُوا وَتَفَرِّوَا فَإِنَّ
اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ : اگر فرا گذارید از ایشان و بگردید از مكافات ایشان و
۸ بپوشید زلت ایشان خدای تعالی با شما همان کند که خدای تعالی
آمرزگار است و بخاینده.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ : بدرستی که خواستها و فرزندان شما
آزمونی اند شما را که بسبب ایشان از خدای عزوجل بازمانید. و گفته اند
۱۲ فیتْنَةٌ ای : محنة لكم؛ و گفته اند ای : عقوبة لكم، چنانکه پیغمبر گفت
علیه السلام که الفضول عقوبة عاقب الله بها اهل التوحید فجعلهم کادین
لغیرهم وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ : و خدای است که نزد او است مزد بزرگ آن
را که فرمان او نگاه دارد و رضای او جوید.

فَأَنْتُمُوا اللَّهُ مَا آسَيْتُمُ : بترسید از خدای و پرهیزید از آزار او هر چند
توانید. سؤال : چرا گفت ما آسیطْعَتُم هر چند توانید بعد ما که این امت
رابه وسی طاقت فرموده است نه به جهد طاقت چنانکه گفت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ
نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا؟ جواب گفته اند این امر به جهد طاقت در اول اسلام
بودست، آنگه منسخ شد بدان آیت که لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا. و
۲۰ گفته اند این استطاعت مطاوعت است نه استطاعت قدرت، این همچنان
است که گفت إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِعَ مَعِيَ صَبَرًا . اما تمامی تقوی دو چیز
است: اداء همه طاعات و پرهیز از همه زلات وَآشْمَعُوا وَأَطْبِعُوا : و فراشنوید
و فراپذیرید فرمان خدای را و فرمان برید وَأَنْفَقُوا خَيْرًا لِأَنْفُسِكُمْ : و نفقه

کنید به زکوه و صدقه و هزینه تا نیک افتاد تنهای شما را و مَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و هر که او را نگاه دارند از بخیلی تن او ایشانند رستگاران و پیروزان. پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم: مَنْ أَدَى الرَّزْكَةَ وَ قَرَى الصَّيْقَ وَ أَدَى فِي الثَّابِتَةِ فَقَدْ وَقَى شَحَّ نَفْسِهِ.

۴ إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً: اگر وام دهید خدای را وام نیکو، مراد از این قرض زکوه و صدقه است، معنی این در سوره الحید گفته آمد يُضاعِفُهُ لَكُمْ: افزون کند آن مر شما را تا باضعاف مضاعفة وَيَعْفُرُ لَكُمْ: و بیامرزد شما را وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ: و خدای هو سپاس است — یقبل الیسیر و یعطی الکثیر ولا یمن علی العبد الفقیر — حلیم و بردار است که تعجیل نکند به عقوبت آن کس را که در زکوه و صدقه تقصیر کند، لکن چون بگیرد سخت گیرد.

۱۲ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: داننده ناپیدا و پیدا، دیگر معنیهای غیب و شهادت گفته آمد آَلِعَزِيزٌ الْحَكِيمُ: معنی دیگر جایها گفته آمدست.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة الطلاق
برخواند مرگ او بر سیرت وستت پیغمبر بود صلی الله علیه وسلم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا ظَلَقْتُمُ الْتِسَاءَ فَظَلِقُوهُنَّ لِعَدْتِهِنَّ : ای پیغمبر بزرگوار
چون خواهید که طلاق دهید زنان را طلاق دهید ایشان را در حال طهر
ایشان. لاین آیت در شائی عبد الله بن عمر آمد که وی زن را طلاق داد در
حال حیض. عمر رسول را علیه السلام خبر کرد، رسول فرمود: وی را
بگوی تا زن را مراجعت کند آنگه اگر او را نمی خواهد چون از حیض
پاک شود پیش از آنکه به وی رسدوی را طلاق دهد. این آیت در شائی
وی آمد.

اما طلاق بر دور روی است: طلاقی است بستت و طلاقی است نه بستت.
اما طلاق بستت یکی بود برفق در حال ظهری که در آن به زن نرسیده
باشد، و آن بر دور روی باشد مستحب و نامستحب. اما مستحب آن بود که
زن را در حال طهر پیش از آنکه به وی رسد یک طلاق بددهد بیش نه و
بگذارد تا عدّتش بگذرد، اگر در آن میان خواهد که مراجعت کند وی
او لیتر، و اگر نخواهد چون عدّتش بسر آید باین گشت. و طلاق بستت
نامستحب آن بود که زن را در حال طهر طلاقی بددهد و بیستد تا حیضی بر
وی بگذرد و پاک گردد، آنگه او را طلاقی دیگر بددهد و بیستد تا حیضی

دیگر بروی بگذرد و سربشود، آنگه طلاق سدیگرش بدده، پس از آن چون یک حیض بروی بگذشت باین گشت به سه طلاق. و طلاق نه بستت آن بود که جز این بود. سؤال: چرا گفت یا آیه‌ها آن‌تی ب لفظ خطاب وحدان، آنگه گفت إذا ظلّقْتُمُ النِّسَاءَ بِهِ لفظ جمع؟ جواب گفته اند خطاب النبی خطاب لامته و این مسئله‌ای است از اصول فقه؛ و گفته اند معناه یا ایها النبی قل لامتك اذا ظلّقْتُمُ النِّسَاءَ فطلقوهن لعدتنهن و آخُضُوا العِدَّةَ: و می شمرید عدت را. وعدت بر دوروی است: عدت متوفی عنها الزوج اگر آزاد باشد چهار ماه و ده روز است و اگر بنده بود دو ماه و پنج روز. اما عدت مطلقه بر سه وجه است: عدت ضهیا و عدت حایض و عدت حامله، عدت ضهیا اگر آزاد بود سه ماه بود و اگر بنده بود ماهی و نیم بود، و عدت حایض اگر آزاد بود سه حیض بود و اگر بنده بود دو حیض، و عدت حامله بنده را و آزاد را تا باربنهند و آئُفُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ: بترسید از آن خدای که خدای شما است تا امر او را مخالفت نکنید لا تُغْرِيْجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ: بیرون مکنید زنان معتده را از خانه‌ای ایشان در حال عدت زیرا که سکنی به هیچ حال برنخیزد ولا يَخْرُجَنَ إِلَّا أَنْ يَأْتُيهِنَ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ: و بیرون نشوند — زنان معتده — مگر که بیارند رشت کاری هویدا کننده. سؤال: چرا گفت إِلَّا أَنْ يَأْتُيهِنَ بِفَاحِشَةٍ بعد ما که اگر چه زن در عدت گناه نکند هم نشاید که از خانه بیرون آید؟ جواب گفته اند معناه: بیرون شدن ایشان از خانه در حال عدت رشتکاری است هویدا. و گفته اند معناه: مگر زنا کنند آنگه ایشان را بیرون برید و حدت بر ایشان برانید. مُبَيِّنَه به کسریا خوانده اند و به نصب یا خوانده اند، چون به کسریا خوانی: هویدا کننده عذر ملامت کننده و عقوبت کننده را، و اگر به نصب یا خوانی: هویدا کرده و تلَكَ خُدُودَ اللَّهِ: و آن فرمانهای خدای است عزوجل وَمَنْ يَتَعَدَّ خُدُودَ اللَّهِ

فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ: وَ هُرَّ كَه از حَدَّ درْگَزِرَد در فرمانهای خدای بدرستی که ستم کرد بر تن خویش لَا تَذْرِي لَعْلَهُ يُخَدِّثُ بَغْدَ ذَلِكَ أَمْرًا: ای آنکه طلاق سه می دهی زن را بیکبار مده که پشیمان گردی زیرا که تو ندانی باشد که خدای تعالیٰ کاری پدید آرد پس آن کار که دوستی زن را در دل ۴ مرد آرد، یا دوستی مرد را در دل زن آرد و نتوانند که مراجعت کنند تا به حرام افتند یا به رشك گرفتار آیند. وقال النبی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ: لیس شیء فِيمَا احْلَلَ اللَّهُ ابْغَضَ إِلَيْهِ مِنَ الطَّلاقِ وَ لَا احْبَبَ إِلَيْهِ مِنَ النِّكَاحِ. سؤال: ۸ چرا گویند که قول خدای عزوجل نامخلوق است بعد ما که خدای تعالیٰ احداث را بر امر واقع کرد گفت يُخَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا، وَ هُرَّچَه محدث بود واجب آید که مخلوق بود. جواب گوییم این امر حادثه‌ای است و حادثه را امر گفت چنانکه گفت وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ، همه حوادث عالم را محدث گفت.

فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَآمِسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ: چون بر سند نزدیک به تمامی عدت ایشان نگه دارید ایشان را بخوبی یا جدا شوید از ایشان بخوبی. نگه داشتن ایشان را بخوبی آن بود که مراجعت کنند به نکاح درست به زیادت مهر به شهادت عدول، و جدا شدن ایشان بخوبی آن بود که یک طلاق بدنهند و کاوین بگزارند و حدیث آن زن کوتاه کنند. سؤال: ۱۵ چرا گفت فَإِذَا بَلَغْنَ أَجْلَهُنَّ فَآمِسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ بعد ما که چون عدت بر سید زن باین گشت از آن پس این شوهر به نکاح آن زن اولیتر نبود از اجنبی. جواب گوییم این بلوغ قرب است، معناه: فاذا قربن انقضاء عدتهن وَأَشْهِدُوا ذَوَئِ عَدْلٍ مِنْكُمْ: وَ گواه کنید دو خداوند عدل از شما، گفته اند بر نکاح و گفته اند بر طلاق؛ و نزدیک ما بر هر دو وجه گواه باید گرفت لکن بر طلاق گواه کردن مستحب است نه واجب، اما بر نکاح واجب است زیرا که رسول گفت لَا نَكَاحَ إِلَّا بُولَى

رشد و شاهدی عدل. سؤال: عدالت راستی بود و راستی بندگان خدای
داند ما ندانیم پس چگونه ذوی عدل را گواه کنیم؟ جواب گوییم مراد
۴ این عدالت آن است که بظاهر مستور باشند نه متهمتک وَاقِمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ:
و بپای دارید گواهی خدای را. اقامت شهادت بر سه وجه بود: یکی آنکه
راهی بدهد و بنپوشد دیگر آنکه گواهی راست دهد و بنگرداند، سدیگ
آنکه برای خدای دهد نه برای طمع ذلِكُمْ يُوعظُ يِه مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الآخر: آنست تان پند می دهنند بدان آن کس را که گرویده می بود به
خدای و به روز باز پسین. سؤال: چون اقامت شهادت مقتضی عقل است
۸ بر همه عقلاً واجب است مؤمن و کافر، پس چرا گفت مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بعد ما که بر کافر هم واجب است چنانکه بر مؤمن؟ جواب
گفته اند این ذلِكُمْ اشارت است فا ما تقدم از شرعیات در باب طلاق و
عدهت و نکاح و شرعیات بر مؤمنان واجب بود نه بر کافران وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ
۱۲ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً: و هر که بترسد از خدای کند خدای او را بیرون آمدنی از
شدت. و گفته اند این در باب طلاق است که: هر که در باب طلاق
از خدای بترسد و طلاق بست دهد خدای عزوجل او را فرج آرد از آنکه
زن خویش را بحکم مردی دیگر بباید دید و رشك آن بباید کشید.
۱۶

وَيَرِزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَخْتَسِبُ، ای: ویرزقه المراجعة من حيث لا
یحتسب، دیگر معنی گفته اند هر که در حال شدت دل از رساننده شدت
بنگرداند خدای او را فرج آرد و آن شدت ازوی برگیرد یا او را در آن صبر
دهد تا بوقت برداشت، وَيَرِزُقُهُ: واورا روزی دهد و ثواب صابران از آنجا
۲۰ که نبیوسد. سدیگر معنی گفته اند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فِي بَابِ النِّعْمَةِ هر که در
نعمت از خدای بترسد که بطر نیارد و شکر کند خدای را خدای عزوجل او
را فرج آرد از زوال نعمت و او را روزی کند زیادت نعمت از آنجا که
نبیوسد. چهارم معنی گفته اند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ فِي امْرِهِ وَنَهْيِهِ: هر که از

خدای بترسد در امر و نهی او خدای عزوجل او را فرج آرد از عقوبیت عاصیان و او را روزی دهد ثواب مطیعان از آنجا که نبیوسد. پنجم و من بتق الله فی باب الرزق: هر که از خدای تعالی بترسد در باب روزی که حرام نخورد خدای عزوجل او را فرج آرد از نیاز و او را روزی حلال دهد از ۴ آنجا که نبیوسد و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ: و هر که توکل بر خدای کند عزوجل پس خدای عزوجل او را بسته بود که همه شغل‌های او کفايت کند إِنَّ اللَّهَ بِالْعِلْمِ أَفْهَمٌ: بدروستی که خدای تمام کننده کار او است. و اگر ۸ بالِغ به تنوین خوانی و آمره به نصب، معناه: رسته است به مراد خود. و اگر بالِغ آمره خوانی به تنوین بالغ و به رفع امره: تمام است کار او و نافذ است امر او. سؤال: چرا گفت و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، هر که توکل بر خدای کند خدای شغل او کفايت کند، بعد ما که بسیار کس ۱۲ می‌بینیم که توکل بر خدای می‌کند و دل در خدای بند و شغل کفايت نشود؟ جواب گوییم معنی فَهُوَ حَسْبُهُ آن است که خدای بسته است کفايت شغل او را، آخر کفايت کند لکن بند را شتاب نباید کرد، نبینی ۱۶ که گفت قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا: بدروستی که خدای تعالی کردست هر چیزی را اندازه‌ای وقتی. ابن عباس گوید اجلًا ینتهی الیه.

وَاللَّاتِي يَئِسَنَ مِنَ الْمُحِيطِ مِنْ نِسَاءٍ كُمْ إِنِّي أَرَتَنِمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ: و آن زنان که نومید شده باشند از حیض از زنان شما اگر بشک اید عدت ایشان سه ماه است. سؤال: چرا گفت إِنِّي أَرَتَنِمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةَ أَشْهُرٍ ۲۰ بعد ما که اگر بشک نباشیم عدت ایشان هم سه ماه است چه فایده بود در شرط إِنِّي أَرَتَنِمْ؟ جواب گوییم إِنِّي أَرَتَنِمْ نه شرط است بل که تنبیه است بر کلال فهم آن سایل که رسول را علیه السلام پرسید که عدت آیسه چند است، بایستی که از قول خدای عزوجل که وَالْمُظَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوْ بدانستی که عدت آیسه چون به ماه باشد سه ماه باشد چون این

مقدار ندانستند خدای تعالی تنبیه کرد سایلان را بر قلت فهم، زیرا گفت
إنْ آزَّتَبْتُمْ. و گفته اند معناه اذ ارتبتم چنانکه إنْ اتَّقِيَّتُمْ معناه اذ
اتَّقِيَّتُمْ، چون بشک اید و نمی دانید عدت سه ماه است و آلالاتی لَمْ يَحْضُنْ:
و آن زنان را که حیض نیاید همچنین عدت ایشان سه ماه باشد، آنگه
گفت وَأُولَاتُ الْأَخْمَالِ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضْغَنَ حَمْلَهُنَّ: وزنان باردار را تمامی عدت
ایشان تا آنگه بود که بار بنهند وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلُ لَهُ مِنْ آفَرِهِ يُسْرًا: و هر که از
خدای بترسد خدای کار او آسان کند. سؤال: چرا گفت هر که از خدای
بترسد خدای کار او آسان کند بعد ما که ما می بینیم که خدای ترس را
کار بروی دشخوارتر بود و کارهای وی بسته تربود؟ جواب گوییم خدای
گفت مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا نگفت يجعل له امره یسرآ، این مِنْ امْرِهِ این فایده دهد
که از آن تقوی او او را راحتی پدیدار آید، به ثواب و کرامات متقيان رسد و
راه تقوی بروی آسان شود.

ذلِكَ آفْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْنَاكُمْ: آنچه بر شما می خوانند فرمان خدای است
فرو فرستاد آن را بر شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرُ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيُغْظِمُ لَهُ أَجْرًا: و
هر که از خدای بترسد فا پوشد و فا گذارد خدای تعالی بدیهای او ازوی و
بدهد او را مزد بزرگ.

آسِكِنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجْدِكُمْ: آرام دهید زنان طلاق داده را از
آنجا که شما آرام دارید از فراخ دستی شما. سؤال: چرا گفت آسِكِنُوهُنَّ
مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ بعد ما که زن طلاق داده را آنجا که مرد باشد بودن
صواب نباشد، از وی جدا باید بود. جواب گوییم مراد ازین آن مطلقات
است که از پیش گفت فَظِلَقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ و ایشان مطلقات رجعی باشند و
ایشان را سکنی شوهر اولیت باشد. دیگر جواب آن است که خدای گفت
مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ، نگفت حیث سکنتم و این مِنْ تبعیض فایده دهد،
یعنی از آن سرای که شما سکنی دارید خانه ای سوی ایشان کنید. سؤال:

چرا گفت مِنْ وُجْدِكُمْ وَوْجَدْ توانَگَرِي بود نه سکنى و سکنى چنانکه بر توانگر واجب است بر درویش هم واجب است. جواب گوییم معناه علی مقدار مقدرتکم و وسعکم عَلَى الْمُوسعِ قَدَرَهُ وَعَلَى الْمُفْتَرِ قَدَرَهُ وَلَا ظَارُوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ: وَ گزند میارید برایشان تا تنگ دارید بر ایشان. گزند آوردن بر زن از دو وجه بود: یکی آنکه با وی بدخوی می‌کند و بدسازی تا زن از صحبت وی سیر گردد و خود را ازوی باز خرد و حق خویش بدو بگذارد، دیگر مضرت آن بود که وی را طلاق دهد و بگذارد تا عدتش به آخر نزدیک رسد وی را با خویشتن گیرد، آنگه طلاق دیگر دهد، همچنین دیگر و سدیگر تا نه ماه آن بیچاره را در عدت خویش می‌پیچاند وَإِنْ كُنَّ أُولَاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ: وَ اگر زنان طلاق داده باردار باشند نفقه می‌کنید برایشان تا باربتهنند، چون بار بنهادند فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَأُثْوَهْنَ أُجْوَهْنَ: اگر شیر دهنده کودکان شما را بدھید ایشان را مزدهای ایشان، زیرا که زن طلاق داده چون بار بنهاد بیگانه گشت گر شیر دهد وی را مزد دایگی واجب آید وَاتَّمِرُوا بَيْتَكُمْ بِمَغْرُوفِ: سازگاری کنید میان شما بنيکوی وَإِنْ تَعَسَرُنِمْ فَسْتُرْضِعُ لَهُ أَخْرِي: وَ اگر تنگی و دشخواری کنید — که مرد گوید من چندین مزد ندهم، یا زن گوید من چندینی کم نستانم — زود بود که شیر دهد او را دایه‌ای دیگر تا کودک ضایع نماند.

لِيُنْفِقَ دُوْسَعَةٍ مِنْ سَعْيِهِ: نفقه کندا خداوند فراخ دستی از فراخ دستی او وَقَنْ قِدَرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقِ مِمَّا أَتَيْهُ اللَّهُ: وَ آن کس که تنگ کرده باشند بر دی روزی او نفقه کندا از آنچه خدای او را داده بود لا يُكَلِّفَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أَتَيْهَا: در نخواهد خدای از هیچ تن مگر آنچه داده باشد او را، از توانگر فرا خورد توانگری او و از درویش فراخورد درویشی او. سؤال: پس چرا قضاة اسلام اکراه کنند بر انفاق دایه و فرزند و حبس کنند بعد ما که

خدای گفت لا یُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا أَتَيْهَا؟ جواب گوییم اکراه بر کسب آن کس را کنند که کسب داند کرد و نمی‌کند اضرار زن و فرزند را، چنورا اکراه کنند بر کسب و نفقات ساختن، زیرا که وی می‌اضرار آرد و رسول گفت علیه السلام لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام؛ اما آن کس را که کسب نتواند کرد و نفقات نتواند ساخت وی را اکراه نشاید کرد و نه حبس، لا بل که از بیت المال وی را تعهد باید کرد و اگر آن نباشد بر توانگران واجب باشد عون وی از قول خدای تعالیٰ تَعَاوِنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالْتَّقْوِيِّ سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُشْرِيْسِرًا: زودا که کند خدای از پس دشخواری و تنگی فراخی و آسانی. سؤال: چرا اینجا گفت بَعْدَ عُشْرِيْسِرًا و جای دیگر گفت فَإِنَّ مَعَ الْعُشْرِيْسِرًا، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنجا که گفت فَإِنَّ مَعَ الْعُشْرِيْسِرًا مراد از آن مَعَ بعد است زیرا که عسر و یسر ضداند بهم نباشند، پس تناقض لازم نیاید.

وَكَاتِنْ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَّ عَنْ أَمْرِ رِتَّهَا وَرُسْلِهِ: و چندادهها و اهل دهها و شهرها و اهل شهرها که از حد درگذشتند از فرمان خدای ایشان و از فرمان رسول ایشان. سؤال: چرا گفت قَرْيَةٍ عَتَّ بعد ما که قریه دیه بود و شهر بود و از دیه و شهر عتو و طغیان نبود؟ جواب گفته اند قریه در حقیقت جماعت بود چنانکه در لغت گویند قریت الماء فی الحوض، ای: جمعته، پس مراد از این قریه جماعت مردمان اند. و گفته اند مراد ازین قریه اهل قریه اند چنانکه گفت وَأَسْلِ الْقَرْيَةَ، یعنی: اهل القریه فَحَاسِبْتَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْتَاهَا عَذَابًا نُكْرًا: شمار کردیم با ایشان شمار سخت و عذاب کردیم ایشان را عذاب صعب. سؤال: چرا گفت فَحَاسِبْتَاهَا حِسَابًا شَدِيدًا بعد ما که هنوز با خلق شمار نکردست که شمار روز قیامت خواهد بود؟ جواب گفته اند این حساب جزا است و عقوبت این جهانی. و گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه عذبناها عذاباً شدیداً فی الدُّنْيَا و حاسبناها

حساباً شدیداً فی الآخرة و به لفظ ماضی یاد کرد از بھر تقریب را، یعنی: همنگار که شمار ایشان آمد.

فَدَافَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا: بچشیدند عقوبت کار خویش و بود سرانجام کار ایشان زیان کاری.

٤

أَعَدَ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا: ساختست ایشان را خدای عزوجل عذاب سخت، و آن عذاب دوزخ است **فَأَنْقُوا اللَّهَ يَا أُولَى الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا**: بترسید از خدای ای خداوندان خردها آنکسها که گرویده اید به خدای.

٨

سُؤَالٌ : چرا آن خدمتمندان را خاص کرد که بگرویده اند به تقوی بعد ما که ترسیدن از خدای بر همه عقلاً واجب است؟ جواب گفته اند مراد از این آمنوا ایمان میشاق است که همه آدمیان روز میشاق ایمان آورند. و گفته اند مراد از این آمنوا اهل کتاب اند که به موسی و عیسی بگرویده اند، بترسید از خدای در مخالفت محمد. و گفته اند مراد از این تقوی در شرعیات است و آن بر مؤمنان واجب است زیرا که ایشان را خاص کرد **قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْنَكُمْ ذَكْرًا**: بدستی که خدای فرو فرستاد به شما پندی و شرفی و یادگاری، و آن قرآن است.

١٦

رَسُولًا يَتَلَوَ عَلَيْنَكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ: بفرستاد بر شما رسولی که می خواند بر شما سخنان خدای را هویدا. گرمیتیات به کسیریا خوانی: هویدا کننده حدود و احکام. **سُؤَالٌ** : چرا گفت ذکر را رسول را بدل نهاد از ذکر، و بدل آن بود که یقوم مقام المبدل و رسول بجای ذکر نه استد. جواب گفته اند این ذکربه معنی ذاکر است ذاکر را ذکر گفت چنانکه گفت آو آخذ علی التارہدی. ای: هادیا، هادی را هدی گفت. و گفته اند اندر این ضمیر است ای: قد انزل الله اليکم ذکرًا و ارسل اليکم

رسولاً. لِيُخْرِجَ الَّذِينَ أَمْتَوا وَعَمِلُوا الْصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى الْأَنْوَرِ: تا بیرون آورده می دارد آن کسها را که گرویده اند و کردند کارهای نیک از تاریکیهای کفر به روشنایی ایمان و از تاریکیهای نکرت به روشنایی معرفت و از تاریکیهای شبhet به روشنایی حجت و از تاریکیهای دنیا به روشنایی بهشت وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا: و هر که بگرود به خدای و کند کار نیک یُدْخِلُهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَنَّهَا: در آرد او را در بهشتها که می رود زیر اشجار و قصور آن جویها خالدین فیها آبداً: جاودان باشد در آنجا همیشه قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا: بدرستی که نیک روزی داده بود خدای آن کس را که در بهشت آرند. سؤال: چرا گفت قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا بعد ما که خبر از جمع است که گفت خالدین فیها؟ جواب گوییم این لَهُ کنایت از مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا است و لفظ مَنْ وحدان است.

۴

۸

۱۲

۱۶

۲۰

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَمَنْ أَلْزَضَ مِثْلَهُنَّ: خدای آن است که بیافرید هفت آسمان را و از زمین همچنان هفت زمین. گروهی گفتند که آسمان هفت است و زمین یکی و این که گفت مِثْلَهُنَّ یعنی فی الالفاظ لا فی العدد. و گروهی گفتند مِثْلَهُنَّ فی الطبق، چنانکه آسمان هفت است زمین هفت است لکن نه مطیق زبریکدیگر، بل که در هم پیوسته چون زمین هند و زمین روم و زمین ترک و جز آن. و گروهی گفتند مثلهنه فی العدد، و ما بدین قول گیریم چنانکه آسمان هفت است زمین هفت است مطیق زبریکدیگر یَتَسَرَّزُ الْأَمْرُتَنِيَّهُنَّ: فرو آید فرمان او میان آن. گفته اند این امر تدبیر است که هر وقت انواع تدبیر می کند چنانکه گفت كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاءْنٍ. و گفته اند این امر فرمان است که ازوی به اهل آسمان و زمین می آید لِتَغْلِمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَاءِ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَاءِ عِلْمًا: تا بدانید که خدای تعالی بر هر چیز

توانا است و خدای به همه چیزی به دانش فرا رسیدست. این لام لِتَعْلَمُوا لام غرض است که غرض خدای از خلق عالم این است. و این مسئلتی است عظیم از اصول دین تا غرض خدای تعالی از خلق عالم چیست؟ گروهی گفتند خدای را غرض نیست در خلق عالم زیرا که وی مالک اعیان است، هر چه کند غرض در آن اعتبار نباید کرد. و گروهی ۴ گفتند غرض خدای تعالی نفع بندگان است. و گروهی گفتند غرض از خلق او داند و بس، زیرا که غرض از فعل فاعل داند. گروهی گفتند غرض وی از خلق عالم تحقیق معلوم است. بو عمرو مازنی گفت غرض از ۸ خلق عالم آن است تا بندگان را باشد و از ایشان آید و بدیشان رسد، ایشان را باشد تعمت و از ایشان آید طاعت و معصیت و بدیشان رسد ثواب و عقوبت. محمد هیصم گفتی غرض خدای تعالی از خلق اظهار صفات حمیده است و استدعاء حمد و شنا چنانکه در این آیت پدید کرد لِتَعْلَمُوا ۱۲ آنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. سؤال: اینجا گفت لِتَعْلَمُوا آنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و جای دیگر گفت سیخیَّ الدِّینَ آسَاوَا بِمَا عَمِلُوا؛ اینجا غرض دیگر گفت و آنجا غرض دیگر، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنجا ۱۶ که گفت لِسَيَّجِزِيَّ الدِّينَ آسَاوَا بِمَا عَمِلُوا مراد از آن جزوی است و اینجا که گفت لِتَعْلَمُوا آنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ غرض کلی است، پس این آن را متناقض نبود. سؤال: اگر غرض از خلق عالم این است که لِتَعْلَمُوا پس چرا همه خلق نمی دانند کمال علم و قدرت خدای بعد ما که روا ۲۰ نباشد که خدای فعلی کند برای غرضی را و آن غرض بحاصل نیاید، پس اگر غرض این بودی بایستی که همه عقلا را این علم بودی. جواب گفته اند مراد از این لِتَعْلَمُوا آن است تا فراخورد آن آن بود که بدانند. و گفته اند معناه لیمکنکم آن تعلموا، لاجرم این غرض حاصل است که همه عقلا ممکن اند این علم را.

در خبر است از رسول علیه السلام که وی گفت هر که سورة التحریم
برخواند خدای تعالیٰ گناهان او را به طاعت بدل کند و او را پیش از مرگ
توبه نصوح کرامت کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴ یَا أَيُّهَا النَّبِيُّ : ای پیغمبر بزرگوار. النبی به همز خوانند و بی همز

خوانند؛ چون به همز خوانی از نبأ بود و نبأ خبر بود، و چون بی همز

خوانی از نبوت بود و نبوت رفعت بود چنانکه گویند مکان نبی ای رفیع. و

چون بی همز خوانی اولیتر، زیرا که در خبر است که مردی پیغمبر را

گفت: یا نبی الله. پیغمبر گفت: لا تهمزوا با اسمی انما انا نبی الله؛ و نیز

در لغت حجاز همز نبود و مصطفی علیه السلام حجازی بود لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ

۵ آللله لَكَ : چرا می حرام کنی آن را که خدای تعالیٰ حلال کرد ترا؟ سؤال:

چگونه روا بود از رسول علیه السلام تحریم حلال، بعد ما که تحریم ما

احل الله کفر است؟ جواب گوییم این تحریم برخویشن حرام کردن

است، چنانکه یکی از ما حلالی را برخویشن حرام کند، و این روا

۶ است تَبَيَّنَى مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ : می بجویی خشنودی زنان ترا و آللله غَفُورٌ

رحیم: و خدای آمرزگار است و بخشاینده، ترا بدینچه کردی نگیرد. نزول

۷ این آیت در آن بود که سوده بنت زمعه زن مصطفی بود علیه السلام؛ اهل

بیت وی از قبیله او را شرابی فرستادندی مانند انگبین، وی آن را به رسول

ارزانی داشتی، وی را بنهادی هرگاه که رسول در حجره وی آمدی وی را از آن شربتی دادی. دیگر زنان را از آن رشک می آمد، بهم بسگالیدند تا رسول خدای را از آن شربت خوردن بازدارند. اتفاق کردند که: رسول علیه السلام بنزدیک هریکی از ما که می آید گوییم از تودم کریه می آید.
 ۴ و رسول علیه السلام دم کریه را دشمن داشتی، از آنکه جبرئیل و فرشتگان نزدیک وی آمدندی و فرشتگان را از آن رایحه کریه رنج بودی. رسول علیه السلام در نزد ایشان شد، گفتند «یا رسول الله، آنا نجذ منک رایحة المغافیر». و مغافیر چیزی بود مانند صمغ از درخت بیرون آید، طعمش شیرین بود ولکن بویش ناخوش بود. رسول علیه السلام اندیشید که مگر این بوی کریه از آن شربت می آید، گفت «من این شراب را بر خود حرام کردم»؛ و سوگند خورد که نیز از آن نخورم. خدای تعالی این آیت را بفرستاد.
 ۸ ۱۲

فَذَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَعْلَةً أَيْمَانِكُمْ: بدرستی که پدید کرد خدای شما را کفارت سوگندان شما؛ در سوره المایده آنجا که گفت وَكَفَارَتُهُ إِطْعَامٌ عَشَرَةَ مَسَاكِينَ، الآية. و گفته اند این فرض فرض ایجاب است و گفته اند این فرض بیان است وَاللَّهُ مَوْلَىكُمْ: و خدای است یار شما وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ: او است دانا بدین حال که افتاد حکم کننده به کفارت سوگند.
 ۱۶ وَإِذَا سَرَّ الْنَّبِيُّ إِلَيْهِ بَعْضُ أَزْوَاجِهِ حَدِيثًا: و چون راز کرد پیغمبر با یکی از زنان خویش سخنی، و آن حفصه بود قَلَمَانَبَاتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ: چون خبر کرد حفصه مر عایشه را بدان و آشکارا کرد خدای آن را بر رسول عَرَفَ بغضه وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضِ: پدید کرد رسول برخی از آن بر حفصه و اعراض کرد از برخی. و گر عرف به تخفیف خوانی معناه: جاری قَلَمَانَبَاتْ بِهِ: چون بیاگاهانید رسول مر حفصه را بدان قَالَتْ مَنْ آنْبَأَكَ هَذَا: حفصه گفت کی بیاگاهانید ترا بدین قَالَ نَبَأْنِي الْعَلِيمُ الْخَيْرُ: رسول گفت

بیا گاهانید مرا خدای دانا و آگاه به همه چیزها.
 و آن آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی در حجره حفصه
 بنت عمر شد حفصه غایب بود و ماریة القبطیة کیزک رسول — آنکه
 مقوقس آن را بهدیه فرستاده بود — در آن حجره بود. رسول را علیه السلام با
 وی صحبت افتاد؛ چون بیرون می آمد حفصه بر در بود، بجای آورد. رسول
 علیه السلام بدانست که حفصه بر آن حال واقف گشت، ترسید که عایشه
 را بگوید و آن روز نوبت عایشه بود. رسول مر حفصه را گفت «نگر عایشه
 را نگویی تا من ترا مژده‌گانی دهم و آن آنست که دوم خلیفت از پس من
 پدر تو خواهد بود». حفصه از آنجا که عادت زنان باشد — که اذا امرتهن
 فقد نهیتهن و اذا نهیتهن فقد امرتهن — بشد فا عایشه بگفت. جبرئیل مر
 رسول را خبر کرد که حفصه راز توفا عایشه بگفت. رسول خشم گرفت بر
 حفصه، برای دل عایشه را او را طلاق داد. حفصه اندوهگن گشت،
 نزدیک پدر خویش آمد. عمر گفت «چه بودست که چنین
 اندوهگنی؟». گریان گفت «رسول مرا طلاق داد». عمر بانگ بروی
 زد گفت «تو که رسول را نشایی مرا هم به فرزندی نشایی». آن ضعیفه
 حیران فرومی‌نماید، در خانه درونی شد؛ آن روز چیزی نخورده بود، نیت
 روزه کرد. شب درآمد، روزه نگشاد و همه شب دعا و تضرع می‌کرد.
 جبرئیل آمد که: یا رسول الله الجبار یقرئك السلام و يقول راجعها فانها
 صوامة قوامة. پیغمبر علیه السلام او را مراجعت کرد.
 إن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَفَّتْ قُلُوبُكُمَا: اَكُرْتُوبَه كَنِيد ای عایشه و ای
 حفصه وبه دل با خدای گردید جای آن هست زیرا که بچسبید دلهای شما
 از صواب بدانکه رسول را اندوهگن کردی وَإِن تَظَاهِرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مُوْلَيْهُ وَ
 جِنِّيْلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ: و اگر هام پشت گردی بر رسول با وی برنياید چرا
 زیرا که خدای یار او است و جبرئیل و نیکان مؤمنان یار او وند وَالْمَلِئَكَةُ

بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ: وَفَرِشْتَگَان از پِسِ این همه یار او آند. و آن آن بود که عمر مر حفشه را مالش داد و گفت «یا عدوة نفسک، برخویشن ستم کردی به آزردن رسول، نگرنپنداری که ترا با رسول آن پیش شود که عایشه را، زیرا که عایشه هزار ناز بر رسول بتواند کردن که تویکی نتوانی کرد زیرا که همه دل رسول عایشه دارد به دوستی، جای آن هست که هر دو توبه کنید و دل رسول علیه السلام دریاوید و اگر هر دو هم پشت شوید هم با رسول بر نیایید زیرا که خدای تعالی یار او است و جبرئیل یار او است و فرشتگان و ما که مؤمنانیم همه یار اویم». چون عمر این استقامت و ۸ فرشتگان و ما که مؤمنانیم همه یار اویم».

حسبت بکرد، عایشه رضی الله عنها گفت «ما را آن خود بس که رسول خدای ما را پند می دهد که نیز وعظ نمی باید». عمر گفت «اینک منم خاموش». خدای این آیت بفرستاد بر موافقت قول عمر. سؤال: چرا نگفت فَقَدْ صَغَّتْ قَلْبَا كُمَا بَعْدَ مَا كَه دوتن را دو دل بیش نبود؟ جواب ۱۲ گوییم در لغت دورا به لفظ جمع یاد کنند، چنانکه شاعر گوید:

يَا صَاحِبَيَ فَدْتُ نَفْسِي نُفْوَسَكُمَا وَحَيْثُمَا كُثُّتُمَا لَقِيتُمَا رَشَداً
سؤال: چرا گفت إِنْ تَوْبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَّتْ قُلُوبُكُمَا: اگر توبه کنید دل شما بگشت از صواب، نگفت إن صفت قلوبکما فتوا، بعد ما که نخست بنده از صواب بیفتدا آنگه توبه کند؟ جواب گفته اند معناه: توبا الى الله فقد صفت قلوبکما؛ و گفته اند معناه: إن توبا الى الله كان اولی بکما فقد صفت قلوبکما عن الصواب. سؤال: چرا گفت وَالْمَلِئَكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ نگفت ظهرا، بعد ما که ملائکه جمع است و ظهیر وحدان؟ ۲۰ جواب گوییم ظهیر گفت از بھر وفاق فواصل را که فواصل این سوره چنین است، چنانکه گفت عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَائِلِ قَعِيدٌ از بھر فواصل آیات را. و گفته اند ظهیر بوزن مصدر است کالزمیل والذبیب والربیع، و هر اسمی که بوزن مصدر بود تشنجه و جمع و وحدان در آن یکسان بود،

چنانکه گویند رجل عدل و رجلان عدل و رجال عدل.

عَسَى رَبُّهُ إِنْ ظَلَقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْواجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ: اگر رسول شما را طلاق دهد شاید بود و واجب چنان بود که خدای تعالی او را بدل دهد از شما جفتانی به از شما مُسْلِمَاتٍ: گرویدگانی مُؤْمِنَاتٍ: باوردارندگانی حق را قَائِمَاتٍ: فرمان بردارانی تَائِبَاتٍ: توبه کنندگانی عَابِدَاتٍ: عبادت کنندگانی سَائِحَاتٍ: روزه دارانی ثَيَّبَاتٍ وَآبْكَارًا: کالمانی و دوشیزگانی. سؤال: ای زنان رسول علیه السلام نه مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات و ابکار بودند تا گفت بدل دهد او را زنانی بدین صفت به از شما؟ این آنگه درست آمدی که زنان رسول بدین صفت نبودندی. جواب گوییم معنی خیرًا مِنْكُنَّ آن بود که از شما به باشند در نگاه داشت دل رسول علیه السلام و آنگه چون شما باشند در اسلام و ایمان و قنوت و درین همه صفات که یاد کرد. سؤال: چه فرق است میان مسلمات و مؤمنات تا خدای تعالی آن را به دو لفظ یاد کرد؟ جواب گفته اند مسلمات ای موحدات و مؤمنات ای مصدقات، و گفته اند مؤمنات حق ایمان بجای آرنده‌گان. سؤال: چرا واو درآورد در و آبْكَارًا و در این دیگر صفات در نیاورد؟ جواب گفته اند که این واو ثمانیه است که عرب در عدد چون از هفت بگذرند واو ثمانیه در آرنده، چنانکه از پیش در التائون العابدون تا آنجا که والن فهو عن المنكر گفته آمد. و گفته اند واو فصل است که واجب کرد میان ثیبات و ابکار که یک تن هم بکرو هم ثیب نباشد چنانکه یک تن هم مسلم بود و هم مؤمن و هم قانت و هم تایب و هم عابد و هم سایح، واو فصل درآورد میان اینها که یاد کرد و میان ابکار تا آن فایده دهد که بعضی از زنان رسول ثیب بودند و بعضی بکر. سؤال: گیر که مسلمات و مؤمنات و قانتات و تایبات و عابدات و سایحات در این همه مدح است، در ثیبات باری چه مدح است تا آن را

نیز یاد کرد؟ جواب گوییم مراد از این اوصاف نه مدح است، لا بل که خبر است از آن ازدواج که اگر بدل کردی، و خود بدل نکرد ایشان را.
 سؤال: چون جای دیگر گفت لا یَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدٍ وَ لَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ
 مِنْ أَزْوَاجٍ وَ اِيْنِجَا گفت إِنْ يُبَدِّلَةً أَزْوَاجًا، نه این تناقض بود؟ جواب
 ۴ گفته اند این این آیت پیش از آن آمد که لا یَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ، چون این بود پس
 آن آمد تناقض لازم نیاید. و گفته اند این تبدیل در آن جهان بودی اگر
 رسول دست بازداشتی زنان خویش را، ولکن نه رسول دست بازداشت و
 نه خدای بدل کرد.
 ۸

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَمْثَلُوا قُوَّا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيْكُمْ نَارًا: اى مؤمنان برهانید تنها خویش را و اهل خویش را از آتش دوزخ وَقُوَّهَا أَنَّاسٌ وَالْحِجَارَةُ: که هیزم آن مردم است و سنگهای آن گوگرد باشد از بهر غایت گرما را. اما رهانیدن تن خویش از آتش دوزخ به سه چیز بود: یکی آنکه طاعتها ۱۲ گذشته را قضا کنی، در حال ادا کنی و در استقبال دل بنهی که ادا کنی، دیگر از گناهان گذشته توبه کنی و در حال معصیت نکنی و توبه کنی که دیگر نکنم، سدیگر خصمان گذشته را خشنود کنی و در حال خصم بنگیری و در استقبال دل بنهی که نیز کس را خصم خود نکنی. و ۱۶ رهانیدن اهل خویش را از دوزخ به سه چیز بود: یکی آنکه کار دین ایشان را درآموزی، دیگر آنکه ایشان را به طاعت خدای فرمایی، سدیگر آنکه ایشان را از معصیت نهی کنی. چون کسی چنین باشد به قیامت او را گویند جزاک الله من قیم عنا خیراً كُنْتَ تَعْلَمْنَا وَتَأْمَرْنَا وَتَهْنِئْنَا فنجیت ۲۰ نفسک ونجیتنا، فیساق بآجتمعهم الى الجنة. و اگر این نکند روز قیامت او را گویند لا جزاک الله من قیم عنا خیراً كُنْتَ لَا تَعْلَمْنَا وَلَا تَأْمَرْنَا وَلَا تَهْنِئْنَا فاھلکت نفسک واهلکتنا، فیساق بآجتمعهم الى النار علیهها ملیکه غلاظ شداد: بر این دوزخ فرشتگانی موکل باشند زفتانی سختانی، چنانکه

اگر یکی را از ایشان بفرماید خدای عزوجل که هفت آسمان و هفت زمین را به دهن باز او کند، بروی آسان تراز آن آید که یکی از ما عدی در دهن او کند لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُوْمِرُونَ: نافرمانی نکنند خدای را در آنچه فرموده باشند ایشان را و بکنند هر چه ایشان را فرمایند. سؤال: ۴ چون گفت لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ چه فایده بود در تکرار يَفْعَلُونَ مَا يُوْمِرُونَ؟ جواب گوییم لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ خبر از طواعیت ایشان بود در ماضی، وَيَفْعَلُونَ مَا يُوْمِرُونَ خبر از طواعیت ایشان بود در استقبال. و ۸ گفته اند لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ مراد ازین امر خدای است ایشان را به عذاب و عقوبیت دوزخیان. سؤال: چرا گفت لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ بعد ما که هاروت و ماروت فرشتگان بودند و معصیت کردند؟ جواب گوییم هاروت و ماروت آن وقت که معصیت کردند بر طبع و صفت فرشتگان ۱۲ نبودند، لا بل که به طبع و صفت آدمی گردانیده بودند. دیگر جواب گوییم لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمْرَهُمْ آن فرشتگان را گفت که خزنه دوزخ باشند چنانکه گفت عَلَيْهَا مَلِئَكَةٌ غِلَاظٌ شَدَادٌ، لاجرم هرگز از ایشان معصیت نبود. سؤال: ای نه جبرئیل و میکایل از مقربان و سرهنگان ملایکه اند و ۱۶ در قضا و قدر خلاف کردند که جبرئیل می انکار کرد قضاء شر را تا اسرافیل از لوح جواب داد که خیر و شر همه به قضاء خدای است و آن انکار از قضا و قدر از جبرئیل معصیت بود؟ جواب گوییم آن از جبرئیل معصیت نبود، زیرا که بر سبیل مناظره گفت، چنانکه یکی از ما مناظره کند در چیزی بر سبیل خصومت نه بر سبیل اعتقاد، از راه خصومت انکار کند تا آنچه حقیقت است وی را معلوم گردد. جبرئیل نیز از راه خصومت انکار کرد قضاء شر را تا حجت آن از قول اسرافیل از لوح محفوظ فازو و فا ۲۰ همه فرشتگان نمود و خبر آن به ما رسد که ما بدانیم که خیر و شر همه به قضاء خدای است عزوجل.

بِاَيْهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَغْتَنِدُوا اِلِيَّومَ : ای آنکسها که کافر شدید و ای شما که کافرانید عذر مخواهید امروز که روز قیامت است که سودتان ندارد اِنَّمَا تُجَزِّونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ : بدرستی که شما را پاداش کنند به هر چه می‌کردید در دار دنیا؛ و آن کافربود که او را به همه بدیها پاداش دهند ۴ روز قیامت. سؤال : چرا کافر را خاص کرد به جزای عمل بعد ما که مؤمن را هم جزا بود بدانچه می‌کند؟ جواب گوییم کافراست که او را روز قیامت پاداش دهند به هر چه کرده بود اما مؤمن را بود که در این جهان مكافات کنند به دردها و بیماریها و محنتها، چنانکه جای دیگر گفت و ۸ ما آصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ .

بِاَيْهَا الَّذِينَ امْتَأْنُوا ثُبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا : ای مؤمنان به دل بازگردید با خدای بازگشتن بصدق دلها. اما توبه نصوح به سه چیز باشد: الندامه بالقلب و الاقلاع بالبدن و الاستغفار باللسان. و گفته اند تَوْبَةً نَصُوحًا آن ۱۲ بود که این نصوحا مردی بودست در بنی اسرائیل وی را مال بسیار بود و گناه بسیار بود، توبه کرد و همه مال به خصمان می داد تا وی را هیچیز نماند مگر آن جامه ای که پوشیده داشت. آخر خصمی بیامد بروی دعوی ۱۶ کرد، وی آن جامه برکشید و به وی داد و در گوی آب شد، بنشت تا کسی جامه ای بیاورد در روی پوشید. خدای تعالی ما را در این آیت فرمود که توبه کنید چون توبه نصوحا. اما استتفاق نصوح از نصح است و هوضم الشَّئْ إِلَى الشَّئْ عَلَى وَجْهِ الْاَصْلَاحِ، از اینجا است که درزی را ناصح گویند زیرا که پارهای کرباس را فراهم سازد و درهم دوزد؛ همچنین ۲۰ تایب به توبه همه کارهای خویش را باصلاح آرد. سؤال : چرا نگفت توبه نصوحه به لفظ تائیث بعد ما که لفظ توبه مؤتث است؟ جواب گوییم توبه را دو نام است توبه و توب، نصوح نعت توب است و لفظ توب مذکور است زیرا که گفت تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَئِئَكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ -

عسى من الله: واجب – : واجب کند که خدای تعالی بديهای شما را در گذارد. سؤال: اگر آمرزش تایب از خدای تعالی واجب است پس چرا تایب را دعا باید کرد که يا رب مرا بیامرز، که خود واجب بود آمرزش او؟ جواب گوییم هر چند آمرزش تایب واجب است برای آنکه خدای تعالی وعده کردست به مغفرت وی ولکن هم دعا باید کرد تایب را، زیرا که نداند که همه گناهان او را بیامرزد یا بعضی را، و نیز تایب نداند که توبه او نصوح بود یا نه، و نیز نداند که توبه او قبول بود یا نه. **وَيُذْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**: و درآرد شما را در بهشت‌هایی که می‌رود زیر اشجار و قصور آن جویهای می‌و شیر و انگیین و آب صافی **يَوْمٌ لَا يُخْزِي** **الَّهُ أَنَّبَيَ وَالَّذِينَ أَمْتُوا مَعَهُ**: آن روز که روز قیامت بود خوار نکند خدای رسول را و آن کسها را که گرویده بودند با وی. سؤال: چرا آن گروه را از مؤمنان خاص کرد که با وی گرویده بودند که همی ایشان را خوار نکند؟ جواب گفته اند این شرف خاص صحابه را باشد که روز قیامت مرا ایشان را هیچ تشویر ندهند. و گفته اند که **أَمْتُوا مَعَهُ** ای: امتوا به. و گفته اند **يَوْمٌ لَا يُخْزِي** **الَّهُ أَنَّبَيَ**، تم الكلام، آنگه گفت **وَالَّذِينَ أَمْتُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَشْعِي** **بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ**: می‌رود نور ایشان در پیش ایشان و از راست ایشان. آن نور که در پیش بود نور طاعت بود – و گفته اند نور توبه بود، و گفته اند نور ایمان بود – و آن که از راست نور بهشت بود **يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتَيْمَ لَنَا نُورَنَا**: می‌گویند ای بار خدای ما تمام کن ما را نور ما تا به بهشت و **أَغْفِرْنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**: و بیامرز ما را که تو بر هر چیز که خواهی توانایی.

يَا أَيُّهَا أَنَّبَيْتَ جَاهِدَ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ: ای پیغمبر بزرگوار باز کوش با کافران و منافقان. اما جهاد برشش روی است: جهادی است با کافران به سلاح، وجهادی است با مبتدعان و منافقان به حجت گفتن، وجهادی

است با شیطان به وسوس او را رد کردن، و جهادی است با دنیا به زهد، و جهادی است با تن به قهر کردن هوا، و جهادی است با مؤمنان به مدارا کردن. فاضلترین همه جهادها جهاد تن است، پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم: افضل الجهاد مجاهدة النفس. سؤال: چرا گویند که منافق ^۴ حلال الدم نیست بعد ما که خدای تعالی گفت جَاهِدُ الْكُفَّارَ وَ الْمُتَّافِقِينَ؟ جواب گوییم جهاد با منافقان به حجت است نه به محاربت وَأَغْلُظُ عَلَيْهِمْ: و صلب باش برایشان وزنی منه ایشان را که ایشان همه هیمه دوزخ اند وَمَا وِيهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ: و جایگاه ایشان دوزخ است و ^۸ بد بازگشتن جایی است دوزخ.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا أَمْرَاتٌ نُوحٌ وَأَفْرَاتٌ لُوطٌ: بزد و پدید کرد خدای تعالی داستانی مرآن کسها را که کافرند به زن نوح و نامش واعله و ^{۱۲} به زن لوط و نامش واهله کانتا تخت عبندینِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينْ: بودند زیر حکم دو بنده از بنندگان ما نیک دو بنده فَخَانَتَاهُمَا: خیانت کردن ایشان را، در دین نه در تن. خیانت زن نوح وی را آن بود که مردمان را گفتی ^{۱۶} که نوح دیوانه است یا گفتی وی خرف است نمی داند که چه می گوید. و خیانت زن لوط وی را آن بود که چون جبرئیل با فرشتگان به سرای وی آمدند، وی به بهانه آتش به یک یک سرای می رفت و می گفت به خانه ما چنین غلامانی آمده اند صفت ایشان چنین و چنین تا همه قوم روی به سرای لوط نهادند فَلَمْ يُغْنِيَ عَنْهُمَا مِنَ الْلَّهِ شَيْئًا: بی نیازی نکردند — یعنی ^{۲۰} نوح ولوط — ایشان را از عذاب خدای چیزی وَقِيلَ آذَخَلَ آلنَّارَ مَعَ الَّذِينَ: و گفتند ایشان را که در شوید در آتش با درشوندگان. این آیت در مثل کافران مکه است بدانکه می نازیدند که: نَحْنُ أَهْلُ حَرَمِ اللَّهِ سَكَانُ بَيْتِ اللَّهِ عَمَارُ مسجدِ اللَّهِ، چنانکه امروز عزیزانیم فردا اگر قیامت بود عزیزتر باشیم و محمد خود از ماست و ما قرباتان اوایم به شفاعت او اولیتر. خدای

تعالی در این آیت پدید کرد که کعبه و رسول ایشان را بی نیازی نکند از عذاب خدای تعالی و سود ندارد بعد ما که کافرنده، چنانکه نوح و لوط زنان ایشان را سود نداشتند.

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ أَمْثَلُوا أَمْرَاتَ فِرْعَوْنَ : وَنِيزَبْزَدْ وَپَدِيدْ کرد خدای تعالی داستانی مؤمنان را به زن فرعون ایسیه بنت مزاحم اذ قَالَتْ رَبِّ آبِنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ : چون گفت یا رب بنا کن مرا نزد تو خانه ای در بهشت وَنَجِنَى مِنْ فِرْعَوْنَ وَقَمِيلِهِ : وَبرهان مرا از فرعون و فعل بد او وَنَجِنَى مِنْ آلَقْوَمَ الظَّالِمِينَ : وَبرهان مرا از گروه ستمکاران.

و آن آن بود که ایسیه مسلمان بود ولکن اسلام خود پوشیده می داشت تا روزی که مشاطه دختر فرعون که زن حریل بود دختر فرعون را سربه شانه می کرد، شانه از دستش بیفتاد، دست فرا کرد و آن را برگرفت و گفت «بسم الله» دختر فرعون گفت «مراد بدین پدر مرا می داری؟»، و گویند مشاطه گفت «تعس من کفر بالله». چون آن دختر گفت «مراد پدر مرا داشتی؟»، آن زن گفت «لا، بل آن خدای را که خدای هر چیزی است». دختر فرعون وی را طپانچه ای زد بر روی و فرعون را گفت که «زن خازن تو گفت تعس فرعون و من آمن به». فرعون او را تهدید کرد که «برگرد از این دین که داری». وی برنگشت. او را بر زمین دوخت به میخهایی. وی می گفت «اگر مرا صد سال عذاب کنی من از دین حق برنگردم». و آن زن را چهار پسر بود، فرعون مهین ایشان را بر روی وی گلو باز بزیرد. وی گفت «اگر همه جهانیان را بر روی من گلو واژ بری من از اسلام برنگردم». دوم پرسش را همچنان بکشت، سدیگر و چهارم را نیز همچنان بکشت، آن زن صبر می کرد، وی را نیز بکشت و زوج وی همی گفت «اصبری و ابشری و انظری فوقک»، فرأت ابواب السماء مفتوحة. ایسیه از بالکانها وی را بدید بر آن حال، فرعون وی را گفت

«چون دیدی حال آن مشاطه را؟». ایسیه گفت «ما اجرأك على الله،
ناباً كا بمنه اى که تویی». فرعون گفت «مرا بمنه همی گویی
دیوانه ای؟». گفت «نه که بهوشم و به خدای هفت آسمان و هفت زمین
گرویده ام». فرعون بروی خشم گرفت. و در بعضی اخبار است که ایسیه ۴
دست فرا کرد تا شانه برگیرد گفت «بسم الله». دختر فرعون پدر را
بگفت. فرعون ایسیه را تهدید کرد گفت «برگردی واگرنه ترانکالی
کنم». ایسیه گفت «عذاب و نکال آن جهان باید که نبود، این جهانی را
خطری نیست». فرعون فرمود تا وی را به صحراباز کشیدند و هفت میخ بر ۸
دست و پای و عورت و سینه او زدند بر همه. خدای تعالی فرشته ای را
بینگیخت تا پر به گرد او درآورد چنانکه کس فاعورت او ندید. چون میخ
هفتم بر پیشانی او زدند چشمش به معاینه افتاد تا پیشگاه بهشت بدید، آن
وقت گفت ربِ آبن لى عِنَّدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ. خدای تعالی مثل او ۱۲
مؤمنان را پدید کرد تا بدانند که زن اگر چه نیک بود به از ایسیه نبود و
شوهر اگر چه بد بود بتراز فرعون نبود، چون ایسیه با نیکی وی بر جای
فرعون با بدی او صبر کرد خدای تعالی او را فرج آورد و به بهشت برد.
سؤال: چرا ایسیه از خدای خانه ای خواست در بهشت، نه همه بهشت ۱۶
خواست؟ جواب گوییم ایسیه در آن حال بر همه بود وی را هیچ غمی نبود
و اندوهی مگر ستر عورت، از آن بود که نهفتکی خواست از خدای در
بهشت.

وَمَرِئَمَ آبِنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَخْصَتَ فَرْجَهَا : وَنِيزَ مُثْلَ زَدَ بِهِ مَرِيمَ دَخْتَرَ
عمران که نگه داشت تن خود را از حرام فَتَفَخَّتَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا : در آورده
دروی جانی بفرمان ما، و آن عیسی بود علیه السلام که او را روح الله
گفتندی. سؤال: چرا نگفت فنفخنا فيها من روحنا بعد ما که مریم مؤتّث
است؟ جواب گوییم فيه کنایت از فرج است و مراد از این فرج جیب

درع است وَ صَدَقْتُ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَ كُتُبِهِ: وَ باور داشت سخنان خدای او را وَ كتابهای او را. وَ اگر كتابه خوانی: تورات را وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ: وَ بود از فرمان برداران. وَ قصه وی در سوره مریم گفته آمد. خدای تعالی این مثل به وی بزد در خویشتن داری تا مؤمنین و مؤمنات بدانند که هیچیز نیکوتراز خویشتن داری نیست. سؤال: چرا نگفت وَ كَانَتْ مِنَ الْقَانِتِاتِ بعد ما که مریم را می‌گوید؟ جواب گوییم خدای تعالی مریم را بجای مردی قبول کرد آنجا که گفت فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ، از آن است که وی را در قرآن به چند جای به نام تذکیر یاد کرد گفت فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَ گفت وَ أَمْكَنَنَا مَعَ الرَّأْكِعِينَ. وَ گفته اند کانت من القانتین از بهر فواصل این سوره را است. وَ گفته اند وی را از عداد آن رهبان بیت المقدس کرد.

در خبر است از مصطفیٰ صَلَّی اللّٰہُ عَلٰی وَسَلَّمَ که وی گفت هر که سوره الملک برخواند او را چندان ثواب بود که همه کتابهای خدای برخواندی.

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تَبَارَكَ الَّذِی بَيَّدَهُ الْمُلْكُ : ببرکت است آن خدای و برکت همه چیزها از آن خدای است و همیشه بود و همیشه باشد آن خدای بزرگ و بزرگوار که بدرو است پادشاهی، بردو معنی: یکی او را است و او را سزد پادشاهی بر همه خلق؛ دیگر معنی ازا او است پادشاهی آن را که هست، چنانکه ۴ گفت تُوئی الْمُلْكَ مَنْ تَشَأْ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَئِيْ قَدِيرٌ: و او بر هر چه خواهد که کند توانا است.

الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ : آن خدای که بیافرید مرگ را و زندگانی را. اما زندگانی را بیافرید بر صورت مادیان بلقا، بر هیچیز نگذرد و هیچیز او را نبیند و بوی او نشنود که نه زنده شود، و اندر بهشت مرکب پیغمبران باشد. و مرگ را بر صورت گوسفندی بیافرید، بر هیچیز بنگذرد و هیچیز او را نبیند و بوی او نشنود که نه بمیرد. چون روز قیامت بود آنگه که اهل بهشت را در بهشت فروآرند و اهل دوزخ در دوزخ فروآرند، آن ۱۲ صورت مرگ را بیارند میان بهشت و دوزخ و بر سر بالایی بدارند چنانکه همه اهل بهشت و دوزخ او را ببینند، آنگه منادی آواز دهد که: یا اهل

الجنة هل تعرفون هذا؟ همه اهل بهشت سر برآرند از کنگرهای درجه‌های بهشت، آن را بدانند زیرا که همه او را دیده باشند و چشیده. آنگه منادی آواز دهد اهل دوزخ را که: يا اهل النار تعرفون هذا؟ همه سراز دوزخ برآرند، او را بینند بدانند، از آنکه همه او را دیده و چشیده باشند، آنگه او را گلو واژبرند به دیدار اهل بهشت و اهل دوزخ. آنگه آواز دهنده که: يا اهل الجنة خلوٰ فلاموت و يا اهل النار خلوٰ فلاموت. چنین گفته‌اند که فرح اکبر آن بود بهشتیان را که از مرگ ایمن شوند و فرع اکبر آن بود دوزخیان را که دل از مرگ برگیرند و دل بر دوزخ جاودان بنهند. سؤال: چرا مرگ را پیش از حیات یاد کرد بعد ما که حیات پیش از مرگ است؟ جواب گفته‌اند مرگ را پیش از حیات یاد کرد زیرا که نخست مرگ است آنگه حیات، چنانکه گفت و کُنْتُمْ آمُوَاتاً فَأَحْيَاكُمْ. و گفته‌اند مرگ را پیش از زندگانی یاد کرد از بهتر آن را تا در زندگانی مرگ را فا پیش دارند و آن را بسازند لِيَبْلُوْكُمْ أَيْكُمْ أَخْسَنُ عَمَلاً: تا آزمون کند شما را که کیست از شما نیکوکارتر. گفته‌اند معناه: آیکم از هدفی الدنیا زهد، و گفته‌اند معناه: آیکم احسن عقلاء، و گفته‌اند معناه: آیکم احسن استعداداً للموت: کیست از شما در زندگانی مرگ را سازنده‌تر. سؤال: آزمایش کسی کند که نداند تا بداند، و خدای عالم بر کمال است آزمایش چرا کند؟ جواب گوییم معناه: لیبلوکم لیعلم الخلق ایکم احسن عملًا و هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ: او است ارجمند بی همتا آمرزگار بتمامی؛ غافر است و غفار است و غفور است، غافر آمرزگار بود و غفار بسیار آمرزش بود و غفور زود آمرزش بود.

آلٰى خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا: آن خدای که بیافرید هفت آسمان را مطبق توبرتو. و آن از عجایب صنع خدای است عزوجل، زیرا که همه بتان عالم که بنا کنند از گل کنند یا از سنگ یا از چوب؛ خدای تعالی

هفت آسمان را که آفریدست از دودی آفریدست. همه بتان عالم نخست بنیاد کنند آنگه سقف کنند؛ خدای تعالی نخست هفت آسمان بیافرید، آنگه زمین را بیافرید چنانکه گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيْهَا. همه بتان عالم که بنا کنند اول بنیاد قوی فرونهند تا چون بر سر رسد با اندکی ^۴ افتده، خدای تعالی هفت آسمان را چنان بنا کرد که آسمان اول در جنب دوم چون حلقه‌ای باشد در بیابانی، و دوم در جنب سیم همچنین تا به هفتم آسمان. همه بتان عالم که بنا کنند از گردیدن ترسند که مبادا که بگردد، خدای تعالی هفت آسمان را بر مثال هفت گنبد گردان بیافرید ^۸ چنانکه یک طرفه العین از گردیدن فرونه ایستد. و همه بتان عالم که بنا کنند در آن شکافی و درزی و خللی باشد، جبار عالم هفت آسمان را بنا کرد و در آن هیچ شکافی و درزی و خللی نه و هیچ فاده‌ای نه ماتری ^۹ فی خلقِ الْرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ : نبینی در آفریدن خدای هیچ عیبی. سؤال : چرا ^{۱۲} گفت در آفریدن خلق تفاوت نیست بعد ما که زمین در جنب آسمان چون حلقه‌ای است در بیابانی و آسمان اول در جنب آسمان دوم چون حلقه‌ای است در بیابانی، همچنین تا به هفتم و همچنین میان اصناف خلق چندین تفاوت است؟ جواب گوییم این تفاوت خلل است، زیرا که ^{۱۶} تفاوت از فوت بود و فوت در گذشتن بود و فروشدن، و هیچ جزوی و چیزی فرونشدست بر خدای عزوجل در آفریدن خلق که نه حکمی و فراخورد به یکدیگر آفریدست. و گفته اند مراد از این تفاوت عیب است، لاجرم در آفریدن خدای عزوجل هیچ عیبی نیست. سؤال : چرا گفت ما ^{۲۰} تری ^{۱۷} فی خلقِ الْرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ ، بعد ما که خلق خدای فعل او است و ما خود مشاهد نیستیم فعل او را که خلق است، ما مشاهد مخلوقانیم. جواب گوییم مراد از این خلق مخلوق است، مخلوق را خلق گویند چنانکه مضروب را ضرب گویند، هذا الدرهم ضرب فلان وهذا الثوب

نسج فلان، فَارِجَعُ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ: بازگردان بینایی را تا هیچ بینی از شکافی.

ثُمَّ أَرْجِعُ الْبَصَرَ كَرَتِينَ يَنْقَلِبُ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ: پس بازگردان بینایی را دوباره تا بینی که با تو گردد بینایی از زور بازمانده و کندگشته و هیچ عیب نایافته. سؤال: چرا گفت فارجع البصر بعد ما که بصر عرض است و از عرض رجع و رجوع محال بود؟ جواب گوییم مراد از این بصر چشم است و در لغت چشم را بصر گویند و گوش را سمع گویند.

وَلَقَدْ زَيَّنَا الْسَّمَاءَ الْدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ: بدروستی که بیاراستیم ما آسمان نخستین را به چراغها، یعنی به ستارگان روشن، وَجَعَلْنَا هَا رُجُومًا لِلشَّياطِينِ: و کردیم ما آن را انداختنی مردیوان را. سؤال: چرا گفت زینا آسماء الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ بعد ما که نه همی آسمان دنیا است که آراسته است به ستارگان بل که همه آسمانها آراسته است به ستارگان. جواب گوییم این مصابیح قنادیل نور است و آن فرود آسمان است و آسمان دنیا بدان آراسته است. و گفته اند که همه آسمانها آراسته است به مصابیح لکن آسمان دنیا را یاد کرد زیرا که ما آن را می بینیم و دیگر آسمانها را نمی بینیم.

سُؤال: چرا گفت وَجَعَلْنَا هَا رُجُومًا لِلشَّياطِينِ بعد ما که ستارگان ارکان آسمانها اند. اگر آن را از جای بیوکنند آسمان ویران گردد و هیچکس از منجمان نگفته اند که ستارگان را از جا بیندازند لا بل که آن خود در افلات مقیم باشند و افلات می گردد و اگر بیندازند آسمانها ویران گردد. جواب گوییم معنی وَجَعَلْنَا هَا رُجُومًا آن است که و جعلنا بعضها رجوماً، برخی از آن رجوم شیاطین است. ستارگان سه قسمت اند: یک نوع راه بردن را است چنانکه گفت وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، دیگر نوع زینت آسمان را است چنانکه گفت زینا آسماء الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ، سدیگر نوع رجوم شیاطین را

است چنانکه گفت وَ جَعْلَنَا هَا رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ. رفتن دیوان به آسمان و
انداختن ستاره در ایشان در سورة الجن گفته آید. وَ أَعْنَدَنَا لَهُمْ عَذَابَ
السَّعِيرِ: و ساخته ایم ما دیوان را عذاب سوزان، یعنی عذاب دوزخ جاودان
در آن جهان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه دوزخ آفریده است، نه
چنانکه قدریان گویند که بهشت و دوزخ نیافریده اند و موجود نیست.
وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرِتْهُمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ: و آن کسها که
کافرند به خدای ایشان ایشان را است عذاب دوزخ و بد بازگشتن جایا که
آن است. سؤال: اگر جهنم زورین درکت دوزخ است و در آنجا عاصیان
مؤمنان باشند پس چرا در این آیت جهنم کافران را وعید کرد؟ جواب
گوییم جهنم چنانکه نام زورین درکت دوزخ است نیز نام همه دوزخ
است، پس معنی این آن است که عذاب دوزخ جاوید کافران را بود.
إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهِيقاً وَ هِيَ تَفُورُ: چون دراوکنند ایشان را در آن
دوزخ بشنوند آن را نرستی که می نزد و می گوید إِلَى اهْلِ الْيَاهْلِي وَ
هِيَ تَفُورُ: و آن همی برمی جوشد و برمی آید.
تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْعَيْطِ: خواهدی که از هم بشودی از گرم و خشم بر
دوزخیان، **كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَفُوحَ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا اللَّهُ يَا ئَيُّكُمْ نَذِيرُ:** هر آنگه که
دواوکنند گروهی را در آن دوزخ پرسند ایشان را خازنان دوزخ ای نیامد به
شما بیم کننده ای یعنی رسولی که شما را بیم کردی و بتراسانیدی از دوزخ
تا بدینجا گرفتار نیامدی.

فَالْوَابَلِي قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَبَنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ: گویند بلی
بدرسی که آمد به ما بیم کننده ما بدروغ داشتیم ایشان را و گفتیم وحی
نفرستادست خدای هیچیز. سؤال: ای اهل دوزخ همه منکران رسول باشند
تا گویند مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ؟ جواب گوییم مراد از این **كُلَّمَا أُلْقِيَ**
فیهَا آن درکت است که درکت منکران رسول باشد نه همه دوزخ و در آن

در کت جز منکران رسول نباشد. و گفته اند ما نَزَلَ اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ مِنْ شَئٍ، و همه کافران این گویند إِنَّ أَنْثُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ: نیستید شما مگر در گمراهی بزرگ، در آن گفتید چون تواند بود یک خدای که خدایی او همه خلق را فرا رسد.

۴

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ تَفَقَّلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ الْسَّعِيرِ: و گویند دوزخیان در دوزخ که گرما بودیمی در دار دنیا که فرا شنیدیمی فرمان خدای را و بدان کار کردیمی یا خرد را کار بستیمی به نظر و استدلال نبودیمی امروز با اهل دوزخ در دوزخ سوزان. در این آیت ما را حجت است بر آنکه بنده بمجرد عقل محجوج گردد چنانکه به شرع محجوج بود. زیرا که عقل را با سمع برابر نهاد در لزوم حجت چنانکه گفت نَسْمَعُ أَوْ تَفَقَّلُ.

۸

فَاعْتَرَفُوا بِذَنِّهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ الْسَّعِيرِ: اقرار دهنده به گناه ایشان بدخست بادا مر خداوندان آتش افروخته را، یعنی اهل دوزخ را. ابن عباس گوید مالک خازن دوزخ آن روز دوزخیان را گوید: یا اهل الظالم و المساکن و یا اهل النعمه فی الدنیا کیف تجدون مس سقر؟ فیقولون: اضجعت النار جلوتنا واکلت لحومنا و حطمتم عظامنا و احرقت اکبادنا فليس اليوم لنا مغیث ولا رحیم. فیقول لهم: ذوقوا فلن نزید کم الْأَعْذَابَ. فیقولون: ان ربنا لم یظلمنا نحن قدمنا لانفسنا، فذلك قوله فَاعْتَرَفُوا بِذَنِّهِمْ فَسُحْقًا، آنگه هزار سال می گریند تا اشکشان برسد، آنگه خون می گریند تا خون نیز برسد، آنگه ریم می گریند تا ریم نیز برسد کندها در رویهای ایشان افتد از بس که بگریند چندان آب و خون و ریم از ایشان برود و در قعر دوزخ گرد آید که اگر کشتهایا در آن اوکنند برود.

۱۲

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَآخِرٌ كَبِيرٌ: بدرستی که آن کسها که بترسند از خدای ایشان به غیب — گفته اند بالقلب، و گفته اند بالغیب ای فی دار الدنیا، و گفته اند بالغیب ای فی حال الغیبة عن

۱۶

۲۰

الخلق، و گفته اند بترسند از آن خدای که غیب است — ایشان را بود آمرزش و مزد بزرگ برخشت.

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوْ أَجْهَرُوا بِهِ: اگر نهان کنید گفتار شما را یا آشکارا

کنید آن را، خدای آنهمه را می داند. چرا؟ زیرا که **إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الْأَصْدُورِ**: او دانا است بدانچه در دلها است. آن خدای که اندیشه دل داند اولیتر که نهان بداند و آشکارا بداند، یعنی از گفتار و کردار. این آیت در شان گروهی از کافران مکه آمد که گفتند عجب از حال محمد و از خدای محمد که اگر نیم شبان در هفتم خانه شویم و در حدیث محمد اندیشه کنیم، دیگر روز محمد آن را حرف حرف بر ما خواند. خدای تعالی این آیت بفرستاد، آنگه گفت:

أَلَا يَقْلُمُ مِنْ خَلْقَهُ وَهُوَ الْلَّطِيفُ الْخَيْرُ: ای نداند نهان و آشکارای بندگان

را آن خدای که او آفریدگار است و او است باریک دان و باریک بین و نیکوکار و آگاه به همه چیزها. در این آیت ما را حاجت است بر آنکه افعال بندگان مخلوق است زیرا که خدای تعالی خلق بر آن واقع کرد بدانچه علم واقع کرد، و علم واقع است بر سر و جهر بندگان، واجب آید تا خلق او هم واقع باشد، پس واجب آید که افعال بندگان مخلوق باشد. و نیز ما دانیم که افعال بندگان بحاصل می آید بر آن اندازه که خدای دانست و خواست و نوشت در لوح محفوظ؛ و هر چه جزا این گویی از سه بیرون نبود: به نفس خویش بر آن اندازه بحاصل آمد، یا بنده بر آن اندازه بحاصل می آرد، یا به تقدير خدای بر آن اندازه بحاصل می آید. گر گوییم بنفس خویش بر آن اندازه بحاصل می آید نشاید، زیرا که قدرت بنده بیش از آن و کم از آن را شایسته بود تا بر آن اندازه بحاصل آید مزیتی دیگر باید؛ و نتوان گفت که بنده بر آن اندازه آن را بحاصل می آرد، زیرا که بنده نداند که خدای ازوی چه دانست و چه خواست و چه نبشت؛

پس درست شد که بتقدیر خدای بر آن اندازه بحاصل می آید. پس واجب آمد که افعال ایشان مقدار خدا است چون مقدار او بود مخلوق او بود. و نیز خدای تعالی خالق بر کمال است، واجب آید تا هر چه صحبت مخلوقی دارد مخلوق او بود؛ چنانکه عالم بر کمال است، هر چه صحبت معلومی دارد معلوم او بود؛ و چون قادر بر کمال است، هر چه صحبت مقدوری دارد مقدور او بود، همچنین واجب آمد چون خالق بر کمال است هر چه صحبت مخلوقی دارد مخلوق او بود و افعال بندگان صحبت مخلوقی دارد واجب آمد که مخلوق او است.

۸

هُوَ اللَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلِيلًا : او آن خدای است که کرد شما را این زمین رامی، تا هر چه شمارا در باید از مقام و منام و طعام و ادام و کسوت و زینت از این زمین بحاصل آید. فَأَمْسَحُوا فِي مَنَاطِقِهَا وَكُلُّوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ الْتُّشُورُ : می روید در کنارهای این زمین و می خورید از روزی خدای و آخر باز او است انگیختن و بازگشتن، همه امروز آن کنید که فردا با وی درست توانید کرد.

۱۲

عَامِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ آنْ يَخْسِفُ بِكُمُ الْأَرْضَ فَإِذَا هَيَّ تَمُورُ : ای ایمن ببودید از آن خدایی که خدای آسمان است و برتر از هفت آسمان است که فروبرد شما را به زمین تا آن همی گردد و می گرداند شما را تا فروبرد به قعر دوزخ، چنانکه قارون را که فروبرد زمین او را تا همی گردید. سؤال : چرا نگویند که خدای در آسمان است بعد ما که خدای گفت آمنتم من فی السماو و ظاهر کتاب بر حقیقت است؟ جواب گوییم این فی به معنی علی است چنانکه گفت و لا صَلَبَنَّكُمْ فی جُذُوعَ النَّخْلِ، ای : علی جذوع النخل، و این سما علو است لان کل ما علاک فهو سماء، معناه : عامتم من هو باعلی العلی . و گفته اند این فی به معنی علی است و علی به معنی فوق ای عامتم من هو فوق السماء.

۲۰

آمَّا مِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرِسِّلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَغْلِمُونَ كَيْفَ نَذِيرٌ: يا
ایمن ببودید از آن خدای که خدای آسمان است که بفرستد و بیاراند بر
شما سنگ بارانی چنانکه بر قوم لوط زودا که بدانید که چگونه باشد بیم
کردن و عقوبت کردن من.

وَلَقَدْ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ: بدرستی که بدروغ
داشتند آن کسها که پیش از قوم توبودند رسولان خدای را و توحید خدای
را و حجتها حق را چگونه بود عذاب و عقوبت و انکار من ایشان را، اگر
۸ قوم تویا محمد آن کنند که ایشان گردند همان بینند که ایشان دیدند.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الظَّلَّامِ فَوْقَهُمْ صَافَاتٍ وَيَقْبِضُنَّ: ای نگه نکردند بدان
مرغان که زور ایشان صف زدگان اند می پرند و پربا خویشتن می آرند ما
۱۰ يُنْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ: نگه نمی دارد ایشان را مگر خدای نیکوکار، إِلَهٌ يَعْلَمُ
شئی بصیر: بدرستی که او به هر چیزی بینا است. گفته اند طیر صفات
۱۲ این مرغانند که در هوا می پرند، و گفته اند آن مرغانند که در هوای علیا
می پرند پر در پر باfte و بر زیر یکدیگر خایه نهند و بچه برآرند، چون فرا
پریدن آید پر در پر دیگران بافت و همچنان در هوا می باشد، و قوت ایشان
۱۴ این موران پرند باشدند که پر برآرند و در هوا پرند و در منقار ایشان شوند و پر
هر مرغی از آن از هر زنگی باشد و هرگز از جای خویش بنه افتند مگر که
تسیح و ورد خویش دست بدارند، آنگه به زمین افتدند. چنانکه در خبر
آمدست که به روزگار عمر رضی الله عنہ مرغی یافتند منقش به هر نقشی
۱۶ هیچ گونه نجنبیدی و نخوردی، او را نزد عمر آوردند. عمر کعب احبار را
گفت تو «هرگز هیچای نشانی چنین مرغی یافته ای؟». کعب گفت «یا
۱۸ امیر المؤمنین، من در کتاب خوانده ام که مرغان باشند در هوا براین
صفت». آنگه سرفرو آورد و سخنی به گوش آن مرغ در گفت، مرغ
بر پرید و در هوا ناپدید گشت. عمر گفت «یا کعب، چه گفتی او را؟».

گفت «يا امير المؤمنين، من دانستم که او از آن به زمين افتادست که ورد خويش فراموش کردست، و آن آن است که اللهم اغفر لمحبتي ابی بکر و عمر؛ من او را بگفتم چون بدانست بگفت و با جای خويش شد».

۴ آمن هدا آلذی هوجنڈ لکم یتضرع کم می دُونَ آللَّٰهُمْ : يا آن کیست که او سپاهی بود شما را که یاری کند شما را از دون خدای ونگه دارد شما را از عذاب خدای انِ الکافِرُونَ لَا فِي غُرُورٍ: نیستند کافران مگر در فریوی، همی پنداشتند که بر چیزی اند از حق و خود بر چیزی نیستند. سؤال : چرا گفت هوجنڈ لکم بعد ما که هو وحدان است و جنبد جمع است و یک تن جمعی نتواند بود؟ جواب گوییم هو با لفظ می گردد و لفظ من وحدان است و جنبد با معنی می گردد و معنی این من جمع است. و گفته اند جنبد لفظی است که تثنیه و جمع و وحدان در آن یکسان بود، چون فلک و آل و اهل و مانند آن.

۸

۱۲

۱۶ آمن هدا آلذی یرزُقُکُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ : يا کیست آنکه روزی دهد شما را اگر خدای روزی خود باز گیرد بل لجوا فی غُثْرٍ وَنُقُورٍ: یک بستیهیده اند کافران در از حد در گذشتن و از حق رمیدن. خدای تعالی در این آیت بمنی نماید که امید بت پرستان به بت باطل است، زیرا که کسی را که پرستاند برای دو چیز پرستاند یا جرّ نفعی را بود یا دفع ضری را، و از بت نه جرّ نفع بود و نه دفع ضرر بود.

۲۰ آقَمْنَ يَمْشِي مُكِبَّاً عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَى آمَنْ يَمْشِي سَوِيَّاً عَلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمِ : ای آن کس که می رود نگوسار بر روی او راه یافته تربود یا آن کس که راست می رود بر راه بایسته و راست. و این مثل کافرو مؤمن است که کافرنگوسار بر راه کفر و ضلالت می رود و مؤمن بر راه راست راه حق و حجّت می رود.

فَلَنْ هُوَ اللَّهُذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ الْسَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئَدَةَ : بگویا

محمد او آن خدای است که بیافرید شما را و کرد و داد شما را شنوازی یعنی گوشهای شنوای و بیناییها یعنی چشمهای بینا و دلهای خردمند، قلیلاً ما تَشْكُرُونَ، ای: ما اقل مَا تَشَكَّرُونَ: چون اندکی می شکر کنید این نعمتها را. گفته اند معناه: ما تَشَكَّرُونَ قلیلاً ولا کثیراً، زیرا که شکر گوش شنوای آن است که بدان صواب اشنوی و از ناصواب پرهیز کنی، و شکر چشم بینا آن است که بدان بصواب و عبرت نگری و از ناصواب پرهیز کنی، و شکر دل خردمند آن است که بدان صواب اندیشی و از ناصواب پرهیز کنی، و شما این نمی کنید.

^۸ قُلْ هُوَ اللَّهُ الَّذِي ذَرَّ كُمْ فِي الْأَرْضِ وَالَّذِي تُخَشِّرُونَ: بگویا محمد او آن خدای است که بیافرید شما را در زمین — گفته اند این فی به معنی علی است، ای: بر زمین، و گفته اند این فی به معنی مِنْ است، ای: از زمین — و آخر بسوی وی انگیزند شما را هم از این زمین.

^۹ وَتَقُولُونَ قَتَّى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ: و می گویند کافران کی خواهد بود این وعده حشر اگر هستید راست گویان.

^{۱۰} قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ: بگویا محمد که این علم — ای: علم بودن قیامت و کی بودن آن — نزد خدای است، یعنی او داند و بس که قیامت کی خواهد بود، پنج علم است که آن خدای را است و بس، در آیت إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ گفته شد و وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ: و من همی بیسم کننده ای ام هویدا، به دست من بیش از این نیست.

^{۱۱} فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيَّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا: چون بینند آن روز را نزدیک آمد اندوهگنا که روی کافران بود و سیه و تاریک کنند رویهای ایشان را وَقِيلَ هَذَا اللَّهُ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ: و گویند ایشان را این است آنچه شما دعوی می کردید که نخواهد بود و می فراخواستید آن را.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنَّ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ وَمَنْ مَعَيْ أَوْرَحَمَنَا: بگویا محمد چه بینید

و چه گویید گر جان بردارد مرا خدای من و آن را که با من اند و برم رحمت کند و در بهشت آرد فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ: کی برهاند کافران را از عذاب درداک. این آیت جواب کافران است که می‌گفتند چشم بر مرگ محمد و یاران او نهیم تا بمیرد آنگه برهیم. خدای گفت بگویا محمد که کارما سليم است که بمیریم از جفاهاش شما باز رهیم و به بهشت رسیم، ای وای بر شما که به دوزخ گرفتار آیید کی رهاند شما را از عذاب درداک.

۸ قُلْ هُوَ الَّرَّحْمَنُ أَمْنَا بِهِ: بگویا محمد او است خدای مهریان گرویده ایم به وی، وَعَلَيْهِ تَوْكِلْنَا: وبروی توکل کردیم که خدای نیکوکار است و بس. فَسَتَغْلِمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: زودا که بدانید که کیست که او در گمراهی هویدا است. این آیت در جواب کافران آمد که می‌گفتند: ما الرَّحْمَن؟ ما نعرف الرَّحْمَن الاَ رَحْمَنُ الْيَمَامَة، یعنی مسیلمة الکذاب.

۱۶ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَضْيَحَ مَا وُكِّنَ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيْكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ: بگویا محمد ای دیدید – یعنی چه بینید و چه گویید – گرگرد آب شما فرو شده به زمین و ناپدید گشته کی به شما آرد آب ظاهر. گفته اند این آب چشم است چنانکه در حکایت است که ملحدی فازین آیت رسید گفت یائی به المساحة والمقنى، دیگر روز برخاست آب چشم او خشک شده و به دو چشم کور گشته، آوازی شنید که قُل لِلمساحة والمقنى حتى یأتیک بماء عینیک.

خبر است از مصطفیٰ صَلَّی اللّٰہُ عَلٰیہِ وَسَلَّمَ که وی گفت هر که سورة
ن برخواند او را ثواب نیکو خویان دهد خدای عزوجل.

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

نَ وَالْقَلْمَنِ وَمَا يَسْتَظِرُونَ: سوگند بحق ن و قلم و آنچه می نییسنده. سخن
گفته اند در معنی این نون، گروهی گفته اند این اول حرف است از نام نور
چنانکه گفت اللّٰہُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و گفته اند این آخر حرف است
از نام رَحْمٰنِ، یکجا گفت ال، یکجا حم، اینجا گفت ن چون جمع ۴
کنی الرحمن بود. و گفته اند نون آن ماهی است که گاو بر پشت او است
و آن گاو را سی هزار سرو است، هفت زمین در میان دو سروی او است
نام آن گاو یهموت و نام آن ماهی لیوثا. و گفته اند این قلم همه قلمها
است که بدان می نییسند و این نون دوات است، معناه سوگند بحق دوات ۸
و قلم. و گفته اند نون آن دوات است که لوح محفوظ را بدان نبشنند. و
گفته اند نون و قلم آن دوات و قلم است که سَفَرَهُ وَبَرَّهُ بدان قران نییسند.
ما آنست بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ: که نیستی تویا محمد بازین نعمت خدای
توبه تو دیوانه. سؤال: چرا گفت ما آنست بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ بعد ما که ۱۲
هیچکس به نعمت خدای دیوانه نباشد. جواب گفته اند بنعمت ربک ای
بحمدِ ربک بمجنون: نیستی تویا محمد — والحمد لِلّٰه — دیوانه. و
گفته اند معناه: ما انت مع نعمة ربک بمجنون. و این جواب کافران است

که گفتند یا ایها الذی نزَلْ علیه الذکر انَّک لمجنون.
وَإِنَّكَ لَآخْرًا غَيْرَ مَمْتُونٍ: بدرستی که ترا است مزدی بی نهایت و
 بی منت بر کشیدن آزار دشمنان.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ: بدرستی که توبرخوی بزرگی. عایشه را
 پرسیدند که خوی مصطفی چه بود. گفت: خوی وی قرآن بود؛ یعنی قوله
 تعالی وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و قوله خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ
 الْجَاهِلِينَ. ابن عباس گوید از نیکو خوبی مصطفی علیه السلام تا بدانجا
 بود که روزی در مسجد نشسته بود با یاران، اعرابی از در درآمد شمشیری
 حمایل کرده و سوسماری در دامن، گفت: «آینَ مُحَمَّدُ السَّاحِرُ
 الْكَذَابُ؟». یاران برخاستند تا وی را بزنند. رسول علیه السلام گفت
 «سوگند بر شما می دهم که فرو استید»، همه فراستادند. رسول گفت مر
 آن اعرابی را «یا آخَ الْعَرَبِ كَرَامَى جَوَبَى؟». گفت «مُحَمَّدُ سَاحِرُ
 كَذَابُ رَا». رسول گفت «مُحَمَّدٌ مِنْهُ، اما سَاحِرٌ وَكَذَابٌ نَهَامُ، لَا بِلَ كَه
 رسول خَدَائِيمُ». اعرابی گفت «وَاللَّاتُ وَالعزَى لَوْلَا جَمَالُ وَجْهِكَ لَمْلَأْتُ
 سَيْفِي مِنْكَ وَاللَّاتُ لَا أَوْمَنْ بِكَ حَتَّى يُؤْمِنَ بِكَ هَذَا الضَّبَّ»، وَالْقَيْ
 الضَّبَّ مِنْ رَدَنَهُ. رسول گفت «اِيَّهَا الضَّبَّ». سوسمار گفت «لَبَّيْكَ يَا
 رسول الله». رسول گفت «مَنْ اَنَا؟». گفت «انت رسول الله». در ساعت
 دل اعرابی به نور معرفت گشاده گشت، از دل پاک شهادت آورد، پس
 گفت «یا رسول الله در این مسجد درآمد در همه روی زمین کس به من
 دشمن تراز تو نبود، اکنون بازمی گردم کس در همه روی زمین به من از تو
 دوست نیست». این است که گفت وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.

فَسَتُّبْصِرُوْيُّبْصِرُوْنَ: زودا که بیینی و ببینند. **بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ**: که
 کیست از شما شوریده و دیوانه تویا ایشان. سؤال: کی بینند خلق که
 دیوانه کیست محمد یا دشمنان او تا گفت فَسَتُّبْصِرُوْيُّبْصِرُوْنَ؟ جواب

گوییم این بصر به معنی علم است یعنی زود بود که بدانند که دیوانه کیست در قیامت. سؤال: چرا گفت بینی و ببینند که دیوانه کیست بعد ما که علی الحقيقة نه محمد دیوانه بود و نه ایشان و بصر علی ما هو به بود و علم علی ما هو به بود. جواب گوییم مراد از این مفتون شوریده خرد است
 ۴ نه آن که او را هیچ خرد نبود. سؤال: چرا نگفت ایکم المفتون، چه فایده بود در این **بِأَيْكُمُ الْمَفْتُونُ؟** جواب گفته اند این «با» صلت است معناه ایکم المفتون، و «با» زایده در سخن در آرند چنانکه شاعر گوید نضر بالسیف و نرجوا بالفرج. و گفته اند این مفتون بمعنی فتون است ای بایکم
 ۸ الفتون والجنون، چنانکه گویند لا معقول له ای لا عقل له.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ صَلَّى عَنْ سَبِيلِهِ: بدرستی که خدای تو او است داناتر بدانکه گم شد از راه او یعنی از دین او **وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ:** و او است داناتر به راه یافتنگان، یعنی بدانکه کیست اهل هدایت و کیست اهل ضلالت.
 ۱۲ ای که من دام که تو بحر حقی و کافران بر ضلالت، بدانکه ایشان نادانی کنند نگرتا تنگ دل نشوی، به گفت من نگرنه به گفت ایشان.

فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ: فرمان مبر آن دروغ دارندگان حق را که می گفتند
 ۱۶ دست از این دعوی نبوت بدار با ما بسازتا ما با توبسازیم.

وَذُو الْوُتُدِهِنُ فَيُدْهِنُونَ: ایشان آن دوست دارند که تو با ایشان درسازی تا ایشان با تو در سازند به مداهنت. گفته اند معناه: و دوا لو تکفر فیکفرون.
وَلَا تُطِعِ كُلَّ حَلَّافِ مَهَيِّنِ: و فرمان مبر هر سوگندخواره ای خوار را،
 ۲۰ چون ولید معیره که وی گفت: یا محمد تو دست از آلهه ما بدارتا ما دست از تو و از خدای توبداریم. خدای گفت فرمان وی مکن و از عیب بتان هیچیز کم مکن. پس وی رسول را ساحر خواند، خدای تعالی جواب وی باز داد وی را به ده نام رشت بخواند گفت: حلاف سوگندخواره ای، مهین خواری،

هَمَازِ: بَدْگُویَ مَشَاءِ بَنَمِیْمِ: با پس رونده ای به سخن چینی، مَنَاعِ
لِنْخَبِرِ: بازدارنده ای از نیکی و بازدارنده مال از حق، مُفْتَدِ: از حد در
گذرنده ای در بدی، آتیم: بزه مندی،

عُثْلِ: سخت دلی فراخ شکمی بس خواره ای بَغَدَ ذَلِكَ زَبِیْمِ: از پس این ۴
همه معروف به بدی، و گفته اند زنیم: سندی. چون پیغمبر علیه السلام
این آیت برخواند ولید مغیره این بشنید با خانه شد مادر را گفت «راست
بَگُوتَا حَالِ فَرَادِيْدَارَ آمَدَنْ مَنْ در شکم تو چون بودست و من از پشت
کی ام که محمد مرا سند و حرام زاده خواند و او گزار نگوید». مادرش ۸
گفت «نه می گویی که محمد دروغ زن است، این از دروغهای او است». ۱۲

ولید کارد برکشید و بر سینه مادر نشست گفت «اگر راست بگویی رستی
و اگر نه سرت باز برم». چون مادرش بر جان خویش بترسید بگفت که
بار به وی از حرام گرفت. سؤال: چون عیب مردمان گفتن عیب است و ۱۶
در خبر است إذا اردت آن تعرف العیوب جمّة فتأمل عیاً باً پس چرا خدای
تعالی چندین عیب کرد آن مرد را؟ جواب گفته اند عیب کردن از معیوب
عيوب است و بنده نبود مگر معیوب، پس ازوی عیب کردن دیگری را ۲۰
عيوب است؛ اما خدای تعالی بی عیب است، ازوی روا بود که عیب
معیوب گوید. و گفته اند عیب کردن کسی بر ابتدا روانیست، اما در
جواب و مكافات روا باشد و البادی اظلم. و گفته اند عیب کسی بحال
عذر و حجّت گفتن روا باشد، چنانکه پیغمبر گفت علیه السلام: أَتَرَعُونَ
عن ذکر الفاجر کی یعرفه الناس اذکروه بما فيه کی یحذره الناس.

آن کانَ ذَا قَالَ وَبَيْنَ: ای این جفا و بدی بدان می کند که خداوند مال
است و پسران. و گفته اند معناه: لأجل ان کان ذاتا و بنین.

إِذَا ثُنْلِيْ غَلَبِيْهِ أَيَاثُنَا قَالَ أَسَاطِيْرُ الْأَوَّلِينَ: چون برخوانند بروی سخنان ما و
عرضه کنند بروی نشانهای ما را و حجتها را گوید این افسانهای

پیشینان است.

سَتِيمَهُ عَلَى الْخُرْطومِ : زودا که نشان کنیم او را بربینی . سؤال : چرا گفت علی الخروم بعد ما که خروم پیل را بود؟ جواب گوییم مراد ازین خروم انف است و در لغت عرب انف و خروم یکی بود اگرچه در ۴ عرف عجم خروم پیل را گویند . سؤال : چرا بینی را خاص کرد به وسم و سمت ، بعد ما که کافران را روز قیامت همه روی سیاه باشد نه همی انف و بس؟ جواب گوییم مراد از این نشان روی نکال او است در این ۸ جهان بدین نامهای زشت که او را بدان بخواند ، تا ابدالا بد عار و شمار آن بروی می باشد و در آن جهان سیهی روی نکال اهل قیامت بود . و گفته اند خروم را یاد کرد از بهر آن را که بینی ظاهرترین همه روی است و همه اعضا ، پس نشان نکال بر آن ظاهرتر باشد .

إِنَّا بَلَوْتَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ : همنگار که آزمون کردیم ایشان را — یعنی اهل مکه را به زوال نعمت — چنانکه آزمون کردیم خداوندان آن باغ را . ابن عباس گوید در شهر ضروان به ولايت یمن پارسا مردی بود با غی داشت میان پنجاه گری کشت زار ، گرداگرد آن انگور و گرد بر گرد ۱۲ انگور خرمابنان و درختان میوه دار؛ چون وقت باز کردن آن بودی هرسالی درویشان را نگه کردی همه روی بدان باغ نهادندی ، وی همه را از آن نصیب دادی و چندان برکت بودی که تا سال دیگر ایشان را کفایت بودی . آن مرد بمرد ، پسران ماندند ازوی ، گفتند: پدر ما تنها بود و ما ۱۶ عیال و فرزندان بسیار داریم بیایید تا پنهان بار این رز باز کنیم که اگر درویشان روی بدان نهند ما را چیزی نماند . بهم عهد کردند که کسی را آگه نکنند . شبگیر بر فتند بر آن عزم ، چون آنجا رسیدند آن باغ را دیدند همه چون شب تاریک ببوده ، گفتند: مگر راه غلط کرده ایم این نه جای ۲۰ ماست . چون نیک بنگرستند و حدود آن بدیدند بدانستند که آن جای

ایشان است بزیان آمده، گفتند: بل که ما بی روزی ماندیم. یکدیگر را ملامت می کردند و پشیمانی می خوردند، سودشان نداشت. **إذْ أَفْسُمُوا لِيَصْرِفُوهَا مُضِبِّحِينَ وَلَا يَنْتَثِرُونَ**: چون سوگند خوردند و عهد کردند که ما پنهان از درویشان باز کنیم میوهای آن را بامدادان پگاه و نگفتند **إِن شَاءَ اللَّهُ وَ نَصِيبٌ دَرْوِيشَانِ جَدَا نَكْرَدَنَدْ**.

فَظَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَّتِيكَ وَهُمْ نَأَيْمُونَ: بگردید بر آن گردنده ای از خدای تو و ایشان خفتگان بودند که آن تف باد و صاعقه درآمد در باغ.

فَأَضَبَّحَتْ كَالصَّرِيمِ، ای فصارت کاللیل المظلوم: گشت چون شب تاریک انجیده و بر هم افتدیده، صریم لیل باشد و انجیده باشد.

فَتَنَادَوَا مُضِبِّحِينَ: آواز دادند یکدیگر را شبگیران، آن آغدو علی حزنگم **إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ**: که پگاه بروید بدان کشت زار شما اگر هستید بازکنندگان بار آن.

فَانْظَلَقُوا وَهُمْ يَتَخَافَّوْنَ: بر فتند و ایشان پوشیده می داشتند، آن لا یدخلنها الیوم علینکم مسکین: که مبادا که درآید امروز بر شما درویشی. **وَغَدَوَا عَلَى حَزِيدٍ قَادِيرِينَ**: و پگاه بر فتند بر کینی و بر قصد آن که ما کامکارانیم بر باز کردن آن میوه و بار آن جای.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضَالُونَ: چون بدیدند آن جای را سیاه و تاریک گشته گفتند ما گمراهانیم، این نه جای ما است. **بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ**: بیک ما بی روزی ماندگانیم، این جای ما است مانا که خدای این نعمت بر ما زوال آورد.

قَالَ أَوْسَطَهُمْ – ای: اعلمهم و اعدلهم و افضلهم – **أَلَمْ أَقْلِنْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ**: گفت آن بهین ایشان ای نه می گفتم شما را چرا نه تسبیح کنید. سوال: چه جای تسبیح بود در آن موضع که گفت لولا **تُسَبِّحُونَ؟** جواب گفته اند معناه لولا تنزهون حق الفقراء عن اموالکم: نه می گفتم شما را

که چرا حق درویشان جدا نکنید از مال شما. و گفته اند معناه لولا
تستشنون: چرا نگفتید این شاء الله. و گفته اند معناه: اکنون که چنین افتاد
چرا نه تسبیح کنید و به بی عیبی یاد کنید خدای را عزوجل و استغفار
کنید.

۴

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ: گفتند پاک است خدای ما از ظلم و
بودیم ما ستمکاران بر تنها خویش و ستمکاران بر درویشان که حق
ایشان ببردیم.

۸

فَأَفْبَلَ بَغْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَلَاقُونَ: در استادند گروهی از ایشان مر
گروهی را ملامت می کردند، این می گفت تو کردی و او می گفت تو
کردی.

۱۲

قَالُوا يَا وَنِئَنَا إِنَّا كُنَّا طَاغِيْنَ: گفتند ای وای بر ما که بودیم از حد
درگذرندگان.

۱۶

عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ: شاید بود که بدل باز
دهد ما را خدای ما در دار باقی به از این که ما با خدای ما
آهنگ کننده ایم به دل. گفته اند معناه: عسی ربنا آن بیبدلنا خیراً منها فی
الدنيا. خدای گفت:

۲۰

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَغْلَمُونَ: چنان بود عذاب این
جهانی چون در رسد و هراینه عذاب آن جهانی بزرگتر گر هستید که
می دانید، زیرا که این جهانی به زوال نعمت فانی بود و آن جهانی فوت
بهشت باقی و جاودانی.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ الْنَّعِيمُ: بدستی که پرهیزگاران را است
نzd خدای ایشان بهشت‌های پر نعمت. گفته اند این عنده قربت است، و
گفته اند عنده ضمان است چنانکه کسی گوید ترا چنین و چنین نزد من
است.

آفَنَجِعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ: ای ما برابر کنیم مسلمانان را با بد کاران.

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَخْكُمُونَ: چه بودست شما را چگونه حکم می‌کنید. این آیت در شان بوبکر رضی الله عنه آمدست و بوجهل، که روزی بوجهل با بوبکر در راهی افتاد، گفت «یا بابکر، این چه بود که تو کردی مال خویش را و جاه خویش را بر مردی فشاندی». بوبکر گفت «زیرا که ورای این جهان جهانی دیگر است، من آن جهان را می‌نگرم و می‌سازم». بوجهل گفت «گیر که چنان است که تو می‌گویی، در آن جهان عز و بازار هم ما را خواهد بود چنانکه امروز ما را است». این آیت در شان ایشان فرو آمد. این آیت ما را حجت است بر قدریان که گویند فاسق مؤمن نباشد زیرا که خدای گفت عزوجل آفمن کان مُؤْمِنًا كَمَنْ کان فَاسِقاً لَا يَسْتَوْنَ، ایشان را گوییم چه گویید مجرم مسلمان نبود یا هر که جرمی کرد از مسلمانی بیفتاد؟ زیرا که خدای در این آیت گفت افجعل المسلمين كال مجرمين. اگر گویند آن مجرم کافربود که مسلمان نبود نه هر مجرم، ما گوییم آن فاسق کافربود که مؤمن نبود نه هر فاسق.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ: یا هست شما را نامه‌ای که این در آنجا می‌خوانید،

إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ: که شما را است در آن جهان آنچه خواهید و گزینید،

أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْتَا بِالْغَةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَخَكُمُونَ: یا شما را است بر ما عهدی و پیمانی تمام تا روز قیامت که شما را خواهد بود آنچه شما حکم کنید.

سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمُ: پرس از ایشان تا کیست از ایشان که این دعوی کننده است و این را پایندان است.

آمَّ لَهُمْ شُرَكَاءُ قَلْيَاً تُواْبِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ: یا ایشان را است انبازانی که به پشتی ایشان می‌کند هرچه بتربیارید هنبازان ایشان را اگر هستید راست گویان.

- ۴ یوم يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ: آن روز که پرده وابرند از کارصعب. گفته اند این ساق ساق عرش است و مشبهه گویند این ساق خدای است، و بنزدیک ما این باطل است زیرا که خدای تعالی منزه است از ساق و عضو و جارحه. سؤال: چرا نگویند که این ساق خدای است بعد ما که خود در اخبار آمدست از پیغمبر علیه السلام که او گفت: یوم يکشf عن ساق من ۸ یدعون الى سجوده و جواب نیمی دروغ نبود و نیمی راست، چون بعضی از اخبار رسول قبول کنی همه را قبول باید کرد و اگر بعضی را رد کنید همه را رد باید کرد آنگه شریعت اسلام متهم گردد. جواب گوییم از اخبار باشد که آحاد باشد و این خبر از اخبار آحاد است و در صفات خدای ۱۲ عزوجل نشاید به اخبار آحاد سخن گفتن، زیرا که خبر آحاد بیش تراز ظن افتاد و در صفات خدای تعالی به علم باید گفت و به اخبار متواتر و به اجماع امت و به حجت عقل یا چیزی که موافق باشد بازین چهار اصل و ۱۶ هرچه آن مخالف این چهار اصل بود آن مردود بود. سؤال: چرا خدای را ید خبری روا دارید که آن را تفسیر نکنید و ساق خبری رواندارید بعد ما که ید و ساق خبری در نص قرآن برابر است. جواب گوییم آنجا که خدای تعالی گفت لِمَا خَلَقْتُ يَيْدَى بَدَان اقرار باید داد زیرا که نص قرآن است و ظاهر قرآن انکار نتوان کرد و آن را تأویل نتوان کرد زیرا که هر تأویل که آن را کنند چون قوت و سمع و خلت و صفت در آن بطلان تخصیص آدم واجب آید پس بر ظاهر باید داشت و آن را تأویل نباید جست، اما در این آیت خدای عزوجل خود را به ساق وصف نکردست نگفت عن ساق الله تا واجب آید که خدای عزوجل را ساق بود. و مفسران

آن را تأویلها کرده اند چنانکه در آن هیچ فساد لازم نیاید: گفته اند این ساق امر شدید است و ساق در لغت عرب کار سخت بود چنانکه گویند کشفت الحرب عن ساقها، اذا اشتدت، شاعر گوید:

۴
كَشْفَتْ لِهِمْ عَنْ سَاقَهَا وَبَدَا مِنَ الشَّرِ الصَّرَاجِ

قال الله تعالى وَالْتَّفَتِ الْسَّاقُ بِالسَّاقِ : ای آخر شدة الدنيا و اول شدة الآخرة. و گفته اند عن ساقِ ای عن ساق العرشِ وَيُدْعُونَ إِلَى الْسُّجُودِ : و باز خوانند ایشان را با سجود قلًا يَسْتَطِعُونَ: نتوانند که سجود کنند خدای را. و آن آن بود که منادی قیامت آواز دهد: أَلَا فَاسْجُدُوا لِمَوْبِدِكُمْ . هر که در دار دنیا نیکونماز بوده باشد سرفرو آرد خدای را و سجود کند و هر که در دار دنیا بد نماز بوده باشد پشت وی چون باب زن آهنهین گردد بر پای بماند. چون سجود کنند گان سر بر آرند ایشان را بینند سیه روی گشته از تشویر، پرسند که: ایشان چرا سجود نکردند؟ جواب آید: زیرا که ایشان در دار دنیا نماز نکردندی. سؤال: چرا گفت وَيُدْعُونَ إِلَى الْسُّجُودِ بعد ما که در آن جهان تکلیف نباشد بند گان را زیرا که دار تکلیف دار دنیا است نه آخرت. جواب گوییم خدای گفت وَيُدْعُونَ نَكْفَتْ وَيُؤْمِرُونَ بالسجود، تکلیف امر و نهی بود به شرط ثواب و عقاب لا جرم در آن جهان این نباشد،

خَاسِعَةً أَنْصَارُهُمْ : آرامیده و پهن باز مانده چشمهاي ایشان تَرْهُقُهُمْ
ذَلَّةً : در می آید بر ایشان خواری و نژندی وَقَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى الْسُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ: زیرا که ایشان را در دار دنیا با سجود می خوانندی و ایشان تن درست بودندی و اجابت نکردنی مؤذن را. در این آیت حجت است بر آنکه نماز بجماعت کردن واجب است که اگر واجب نبودی به ترک آن عقوبت و ملامت و مذلت قیامت نبودی. پیغمبر گفت صلی الله عليه و سلم: تارک الجماعة ملعون في التوریة ملعون في الانجیل ملعون في القرآن

ملعون علی لسان جبریل ملعون علی لسان محمد صلی الله علیہما. سؤال : چرا سلامت شرط کرد در وجوب نماز بعد ما که نماز بر بیمار و معلول هم واجب است چنانکه بر صحیح و سالم واجب است؟ جواب گوییم مراد از این آمدن به جماعت است نبینی که گفت وَيُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ وَأَنَّ
خواندن مؤذن است، لاجرم بیمار معدور باشد در ترک جماعت. سؤال : چرا گفت وَقَدْ كَانُوا يُدْعُونَ إِلَى السُّجُودِ، نگفت الى الصلوة بعد ما که مؤذن حیی علی الصلوة گوید نه حیی علی السجود؟ جواب گوییم مراد از این سجود صلوٰۃ است و خدای تعالی نماز را در قرآن به نام هر رکنی از ارکان نماز بخواندست.

فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ : با من گذار و مرا باز آن کس گذار که بدروغ دارد این سخن را یعنی قرآن را، یعنی مکافات او را با من گذار. سؤال : چرا گفت با من گذار عقوبت کافرا و جای دیگر گفت جاهید الکفار، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم این سوره مکی است و تا رسول علیه السلام در مکه بود امر نبود او را به قتال و جاهید الکفار مدنی است، پس در این تناقض لازم نیاید سَتَشَدِّرُ جُهَّهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ : زودا که به اندک اندک در هلاکت کشیم ایشان را از آنجا که نمی دانند و از روزی نبیوسند. معسر گوید: کلما جدداً معصیة جدداً لهم نعمة و انسینا هم شکرها.

وَأَنْهَى لَهُمْ إِنَّ كَيْدَى مَتَّيْنُ : و من می فرو گذارم ایشان را و تدبیر نهانی من در هلاکت ایشان استوار است. کید از خدای تعالی تدبیر بود و از بنده جد نمودن بود.

أَمْ تَسْئِلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرِمٍ مُشْقَلُونَ : یا می خواهی تویا محمد از ایشان مزدی و جعلی که ایشان از تابان آن گران بارانندتا پند ترا رد می کنند؛ زیرا که پند کسی را آنگه رد کنند که به طمع گوید، تو که از

ایشان مزدی نمی خواهی جای آن نیست که پند ترا رد کنند.

آمِعِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ: یا نزد ایشان است لوح محفوظ تا ایشان می نویسند که عز آن جهانی کرا بود. این غیب لوح محفوظ است و غیب در قرآن برده معنی است: غیب به معنی خدای است چنانکه گفت یوْمُنَ

۴

بِالْغَيْبِ، و غیب به معنی معدوم که عالِمُ الْغَيْبِ، و غیب به معنی بهشت چنانکه گفت جَنَّاتٍ عَدْنٍ أَنَّى وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَةً بِالْغَيْبِ، و غیب به معنی قیامت چنانکه وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، و غیب به معنی قرآن چنانکه گفت لِتُلَكَّ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ، و غیب به معنی سرّ چنانکه گفت لِيُظْلِعُكُمْ

۸

عَلَى الْغَيْبِ، و غیب به معنی قلب چنانکه مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ ای: بالقلب، و غیب به معنی دنیا چنانکه گفت يَخْشُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ، و غیب به معنی موت چنانکه گفت وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ، و غیب به معنی لوح محفوظ چنانکه اینجا گفت آمِعِنْدَهُمُ الْغَيْبُ. و گفته اند این غیب به معنی ناپیدا است ای عندهم علم الغیب فَهُمْ يَكْتُبُونَ ای یحکمون من انفسهم این کتاب به معنی قضا است.

فَاضِرِ لِحُكْمِ رَيْكَ، ای اصبر لقضاء الله: شکیبا یی کن بر حکم خدای تو و راضی باش به قضاء نعمت و کامرانی دشمنان در این جهان و قضاء محنت و ناکامی دوستان وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوْتِ: مباش تنگ دل چنانکه اهل ماهی. و آن یونس بن متی بود که سخط آورد بر قضاء خدای، و گفته اند بر قضاء ملک بنی اسرائیل. و آن بود که در آن روزگار چهل پیغمبر بودند، خدای تعالی به یکی از ایشان وحی فرستاد و او شعیا نبی بود — تا حرقیای ملک را بگوید که یکی را از آن پیغمبران اختیار کن و به شهر نینوی فرست تا ایشان را با اسلام خواند. و در آن شهر صدهزار و بیست هزار مرد کافر بود. ملک یونس را اختیار کرد، و قصه یونس بتمامی در سوره الصافات نبشه آمد إِذْ نَادَهُ وَهُوَ مُكْثُرٌ: چون آواز

۱۶

۱۲

۲۰

داد از شکم ماهی و او غمگین که لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.

لَوْلَا آنَ تَدَارَ كَهْ نِفَمَةُ مِنْ رَتِهِ لَثِيدَ بِالْقَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ : اگرنه آن بودی که دریافت او را نیکو داشتی از خدای او هراینه باز او کندنی او را بازان ۴ صحراء و اونکوهیده بودی. و آن نیکو داشت خدای او را آن بود که آمرزیده به صحراء افتاد.

فَاجْتَبَيْهِ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ : برگزید او را خدای او پس کرد او را از شایستگان و بهینان. سؤال : ای یونس پیش از آنکه در شکم ماهی افتاد ۸ از شایستگان نبود تا گفت فاجتبایه ربه فجعله من الصالحين؟ جواب گفته اند فاجتبایه ربه مطلق است نه از پس بیرون آوردن او از دریا، یعنی خود گزیده و شایسته خدای بود. و گفته اند فاجتبایه ربه اجتباء او است به آمرزش که آن زلت او را ازوی درگذاشت. و گفته اند معنی فاجتبایه ربه آن است که او را خاص برگزید بدانکه مصطفی را از مثل حال او نهی کرد گفت ولا تکنْ كَصَاحِبِ الْحَوْى.

وَإِنْ يَكُادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُرِلُقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الْذِكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ : بدروستی که خواستند آن کسها که کافر بودند که بیوکنند ترا یا ۱۶ محمد به چشمها ایشان یعنی بچشم کنند ترا چون بشنیدند این قرآن را و نیز می گویند که محمد دیوانه است. و آن آن بود که کافران مکه چون از همه رویها با مصطفی علیه السلام کوشیدند و بترآمدند، یکبار نزدیک مردی شدند شور چشم و شوم چشم، وی را گفتند: محمد را بچشم کن تا هلاک شود؛ و مالی وی را ضمانت کردند. وی چون کسی را بچشم خواستی گرد تا هلاک شود در خانه بنشستی سه روز آنگه بیرون آمدی و چشم بر آن کس او کندی و پاره ای سرگین در آن کس انداختی، آن کس در ساعت هلاک شدی. وی با رسول خدای همان کرد، در خانه ای

بنشست بر راه رسول، چون سدیگر روز بود رسول خواست که از مسجد باز
 گردد جبرئیل آمد و این آیت فروآورد و بر رسول خواند. چون رسول این
 آیت بر خویشن خواند بازگشت، چون بازان کمین گاه رسید آن مرد سر از
 آن خانه بیرون کرد و چشم بر رسول افکند دیدهاش بطرکید و بر روی او
 فرو دوید. رسول خدای به سلامت بگذشت. پیغمبر گفت: العین حق
 تُدخل الرجل القبر والجمل القدَر. و گفته اند که معنی لَيْزِ لِقُونَكَ
 يَا بَصَارِهِمْ آن است که: خواهند که ترا یا محمد بیوکنندی از تیزی که در تو
 می نگرند و از گرم و خشم و یقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ: و می گویند محمد دیوانه
 است که می گوید خدای یکی است.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرُ لِلْعَالَمِينَ: نیست این قرآن مگر پندی و شرفی و نیست
 محمد مگر پنددهنده‌ای و یادکننده‌ای خدای را به توحید مرجهانیان را.

در خبر است از مصطفیٰ صَلَّی اللہُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ که وی گفت هر که سوره الحَقَّةَ برخواند خدای تعالیٰ روز قیامت شمار بروی آسان کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَقَّةُ مَا الْحَقَّةُ: آن سزامند روز— و آن روز قیامت است — چه سزامند روزی است.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْحَقَّةُ: و چه دانی تویا محمد چه سزامند روزی است آن روز قیامت. حaque نامی است از نامهای روز قیامت و آن روز را چهل نام است در قرآن، یکی از آن حaque است؛ آن را حaque گفت زیرا که در آن روز کارهای حقیقت بود و نیز آن را حaque گویند زیرا که در آن روز سزا به سزا رسد و هر کس به جزا رسد. و تکرار مَا الْحَقَّةُ از بهر تأکید را است چنانکه گویند زیاد ما زیاد، شاعر گوید:

غَدْ مَا غَدْ مَا ارْبَّ الْيَوْمَ مِنْ غَدْ سیاستیک بالا خبار من لم تزود
كَذَبَتْ ثَمُودٌ وَعَادٌ بِالْفَارِغَةِ: بدروغ داشتند قوم صالح و قوم هود آن هول کوبنده روز را.

فَآمَّا ثَمُودٌ فَأَهْلَكُوا بِالْطَّاغِيَةِ: اما قوم صالح را هلاک کردند بدان از حد درگذشتن ایشان. سؤال: چرا گفت بِالْطَّاغِيَةِ نگفت بالطغيان؟ جواب گفته اند طاغیه گفت برای فواصل آیات را. و گفته اند این طاغیه به معنی طغیان است چنانکه لایمه به معنی لوم و عافیه به معنی عفو. و گفته اند

طاغیه نام بتی است که ایشان او را پرستیدندی. و گفته اند که طاغیه نام آن جای ایشان است. و گفته اند طاغیه نام آن عذاب است که در ایشان رسید و آن عذابی بود از حد بیرون.

وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا بِرِبِيعٍ صَرْصِرٍ غَاتِيَهُ: وَإِمَّا قَوْمٌ هُودٌ رَا هَلَاكٌ كَرِدَنَدَ بِهِ
بادی سخت سخت و سرد سرد هرست و جرست کننده، عاتیه از حد درگذشته بود. سؤال: چرا نگفت صرصرة چنانکه گفت عاتیه بعد ما که
باد مؤثث است؟ جواب گوییم صرصر اسمی است موضوع هرباد سخت
را و اسماء موضوعه را علامت تائیث نکنند.

سَخَرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا: رام کرد آن باد را بر ایشان
هفت شب و هشت روز، آخر چهارشنبه از ماه شوال تا دیگر چهارشنبه
شبانگاه، حُسُومًا پیوسته و گفته اند حُسوما از بن و بیخ بریده شدند که همه
در آن مستأصل شدند بریده شدنی تمام فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى: دیدی آن
گروه را در آن باد اوکنده. سؤال: چرا گفت فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا بعد ما که
مصطفی علیه السلام آن گروه را ندید که خود در وقت ایشان نبود؟ جواب
گفته اند لو کنت هنالک فتری القوم فيها صرعی. و گفته اند این فتری خبر
از روز قیامت است که ایشان را ببیند در نفحت صور كَانَهُمْ آعْجَازُ نَخْلٍ
خاویة: گویی که ایشان درختان خرما بودند برکنده اوکنده. سؤال: چرا
گفت خاویة بعد ما که این نعت نخل است و نخل مذکور است و خاویة
مؤثر؟ جواب گوییم هر چند که لفظ نخل مذکور است معنی آن مؤثر
است زیرا که جمع نخلة است و خاویه با معنی نخلة گردد. و گفته اند
خاویه به لفظ تائیث گفت از بهر فواصل آیات را.

فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ: هیچ بینی ایشان را هیچ کس مانده.
وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَقِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ: وَآمد و بیاورد فرعون و

آن که با وی بودند و آن شهرهای در گشته — یعنی شهرهای قوم لوط —
کفر کاری چون کفر و معاصری. واگر وَمِنْ قَبْلَهُ به فتح قاف خوانی و آن
که از پیش او بودند و آن در گشتها و نگوسار کردها، و آن شهرهای لوط
بود در هر شهری صد هزار مرد حربی، و مراد از این مؤتفکات اهل آن ۴
است زیرا که از شهرها گناه نبود و قصه عادیان و شمود و فرعون و قوم لوط
همه از پیش به هرجای نبسته آمد.

فَعَصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ : نافرمانی کردند رسول خدای ایشان را فَأَخَذَهُمْ
آخَذَهُ رَأْبِيَّةً : بگرفت ایشان را گرفتنی او زون از همه گرفتنها، و گفته اند ۸
گرفتن بالایی. این آخَذَهُ رَأْبِيَّةً اتفاک قوم لوط بود که همه جهان آوازه آن
گرفت.

إِنَّا لَمَا طَغَى الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ : ما آنگه که از حد درگذشت
آب به روزگار نوح برداشتم شما را در آن کشته نوح. سؤال: چرا گفت ۱۲
حَمَلْنَاكُمْ نگفت حملنا آباء کم بعد ما که این گروه که خطاب ایشان را
می کند در وقت نوح نبودند. جواب گوییم حمل ایشان در وقت نوح در
پشت پدران و رحم مادران بود پس این خطاب ایشان را درست آمد زیرا
که ایشان محمول بودند در آن کشته، و اگر گفتی حملنا آباء کم و ۱۶
امهاتکم این گروه مذکور نیامدنی بر آن، اما چون گفت حملنا کم آبا و
امهات ایشان با ایشان مذکورند.

لِتَسْجُلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةٌ وَتَعِيهَا أَذْنُ وَاعِيَةٌ : تا کنیم آن کشته شما را
یادگاری و یاد دارد آن را گوش نگاه دارنده، یعنی قصه آن را و گفته اند ۲۰
این عقوبت را.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الْأَصْوَرِ نَفَخَةٌ وَاحِدَةٌ : چون در دمند در صور یک دمیدن.
ابن عباس گوید صور چیزی است مانند شپوری سی هزار ساله راه بالای
آن و ده هزار ساله راه سطبرنای آن، چون روز قیامت بود اسرافیل آن را بر

دهن نهاده دارد، آن روز اول سرآن را بر گور مصطفی نهد گوید: اخرج يا محمد الى الملك الجبار الواحد القهار. مصطفی سراز گور برکند، جبرئیل را بیند براق بر سر گور او بداشته و حله و قضیب بهشت آورده. رسول گوید «يا جبرئیل بلال را گوتا بانگ نماز گوید». جبرئیل گوید «يا محمد هيها هيهات، امروزن نه روز نماز است، امروز روز قیامت است و روز بازار تو». مصطفی گوید عليه السلام «يا جبرئیل امت من کجا آند؟». گوید «ایشان را هنوز برنه انگیخته اند». مصطفی حلّهای بهشت در پوشد و قضیب بهشت در دست گیرد و بر براق نشیند، جبرئیل عليه السلام او را به مقام شفاعت برد. و آن مقام شفاعت بالایی بود از مشک، سپید تختی بر آنجا نهاده چنانکه در مقام محمود نبشه آمد. پس اسرافیل در صور دمد گوید: ایتها العظام النخرا والجلود المتمزقة والشعور المتطايرة والعروق المنقطعة والاوصال المترفرقة والابصار المظلمة قوموا لفصل القضاء. آنگه خلق از گور برخیزند، آتش به گرد ایشان درآید همه را به عرصات قیامت جمع کند.

وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدَكَّا ذَكَّةً وَاحِدَةً: وبردارند زمین را و کوهها را یعنی کوهها را از زمین بردارند و درهم کوبند کوتفتی.
فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ: آن روز بود که بیفتدا افتیدن و افتاده یعنی قیامت.

وَآنَشَقَّتِ الْسَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ: و باز شکافت آسمان آن روز همه از هم بشده و گردی گردیده.

وَالْمَلَكُ عَلَى أَرْجائِهَا: و فرشتگان بر کنارهای آن باشند. سؤال: چرا نگفت و الملائكة علی ارجائها بعد ما که ملک یکی بود و بر کنارهای آسمان فرشتگان بسیار باشند. جواب گوییم ملک اسم جنس است و مراد از آن ملایکه است وَيَغِيلُ عَرْشَ رَتَكَ فَوَقُهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ: بردارند عرش

خدای ترا به زور ایشان آن روز هشت. سخن گفته اند تا این هشت
چیست. گروهی گفتند این هشت فرشته باشند زیر دست هریکی
چندانی فرشته باشند که عدد ایشان خدای داند و بس. و گفته اند هشت
گروه باشند چندان که عدد ایشان خدای داند. وهب منبه گوید: همه
آدمیان دنیا که بودند و هستند و خواهند بود فرشتگان آسمان دنیا نه بار
چند ایشان اند، و همه پریان و دیوان و آدمیان که بودند و هستند و خواهند
بود فرشتگان آسمان دوم نه بار چند این همه اند، هم براین قیاس تا به
آسمان هفتم، آنگه حملة العرش هشت بار چند این همه اند که یاد
کردیم. چون خدای تعالی ایشان را بیافرید گفت «من شما را از بهر آن
آفریدم تا عرش مرا برگیرید، قوت خواهید تا شما را قوت دهم؟». گفتند
«هریکی چندانی قوت خواهیم که هفت آسمان را و هفت زمین را بیکبار
به یک انگشت برگیریم». خدای تعالی ایشان را آن قوت بداد، کوشیدند
تا عرش را برگیرند، هر چند کوشیدند عرش را از جای نتوانستند جنبانید؛
مدد خواستند. ابن عباس گوید خدای تعالی به عدد هر چه آفریدست در
هزده هزار عالم فرشته آفرید و حمله عرش را بدیشان مدد کرد، کوشیدند تا
عرش را برگیرند، از جا نتوانستند جنبانید. همچنانکه اول مدد کرد تا هزار
سال مدد می کرد همه به آواز برآمدند که: بار خدایا لا طاقة لنا الا بعونك.
خدای تعالی ایشان را تلقین کرد تا بگفتند سبحان الله. چون این بگفتند،
عرش را برگرفتند تا به زانوب راوردند. آنگه خدای تعالی ایشان را تلقین
کرد تا بگفتند والحمد لله، عرش را تا به میان خویش برآوردند. آنگه
خدای تعالی ایشان را تلقین کرد تا بگفتند لا اله الا الله، عرش را تا به
سینه برآوردند. آنگه خدای تعالی ایشان را تلقین کرد تا بگفتند والله
اکبر، عرش را تا برابر سر برآوردند و بردوش بداشتند. کعب احبار گوید
طول هر فرشته از ایشان ده هزار ساله راه است، قدمهای ایشان پانصد ساله

راه از هفتم زمین فرو گذشته و سرهای ایشان پانصد ساله راه از هفتم آسمان برگذشته. وقتی عجیبی به خاطر ایشان بگذشت زانکه پنداشتند که دارنده عرش ما ایم همی فرو نگرستند قدمهای خود را دیدند در هوا بداشته، بدانستند که نگه دارنده ما و هوا و سما و خلا و ملا و عرش و فرش و سمک و فلک و ملک و ملکوت یک خدای است و بس.

يَوْمَئِذٍ تُغَرِّضُونَ: آن روز عرضه کنند شما را، گفته اند که بر پیغمبر عرضه کنند، و صحیح تر آن است که بر خدای عرضه کنند چنانکه گفت وَ عَرَضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفَاً لَا تَخْفِيْ هِنْكُمْ خَافِيَةً: پوشیده نماند از شما هیچ پوشیده ای.

فَأَمَّا مَنْ أَوْتَيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمْ آفَرَوْا كِتَابِيَةً: اما آن کس که بدنه نامه او به دست راست وی گوید گیرید و برخوانید نامه من. و آن آن بود که نیکبخت را بیارند و نامه او به دست راست او دهند از یکسونیکی نبسته بیند و از دیگرسوی بدی، چون نامه برمی خواند خدای گوید: عبدی من این را با یاد تودام نه از بهر آنکه ترا عقوبت خواهم کرد ولکن تا تو بدانی که چه کرده ای، اکنون که بدانستی هذه حسناتک قد قبلناها و هذه سیئاتک قد غفرناها فادخل الجنة. آنگه وی نامه خویش بر دوستان عرضه کند گوید: بنگرید که خدای عزوجل با من چه کرد. و گفته اند این نامه منشور بهشت بود که بر دوستان عرضه کند گویند خدای تعالی این کرامت با توبه چه چیز کرد؟. گوید:

إِنِّي ظَنَنتُ أَنِّي مُلَاقِي حِسَابِيَةً: گوید من در دار دنیا بی گمان بودم که مرا شمار می باید کرد و هوش فا خویشن داشتمی.

فَهُوَ فِي عِيشَةِ رَاضِيَةٍ: و او در عیشی بود پسندیده و آن عیش بهشت است فی جَنَّةٍ عَالِيَةٍ: در بهشت بلند قُطُوفُهَا دَانِيَةً: میوهای آن نزدیک بود، بر سه معنی: یکی آنکه به بهشتی نزدیک بود خواهد بربای بازکند و

خواهد نشسته و خواهد تکيه زده، و دیگر معنی نزدیک بود آن میوهای بهم نه
چنانکه میوهای دنیا یکی بین شاخ و یکی بدان شاخ، سدیگر معنی
میوهای آن نزدیک بود در پدید آمدن که یکی باز کنند حالی دیگری پدید
آید.

٤

كُلُوا وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَّةِ: می خورید و می آشامید
نوشتان باد بدانچه کردید و پیش فرستادید در روزگار گذشته. و این ندا
ایشان را بر مایده خلد آید، و مایده خلد در اخبار است که بلندی آن پانصد
ساله راه بود و فراخنای آن یک گوشه از آن هفت بار چند همه دنیا بود و
حوالی آن منبرها و کرسیها و تختها نهاده بود هم بالای آن، اما منبرها
پیغمبران را و کرسیها علماء را و تختها دیگر بهشتیان را. چون برخوان
بنشینند چهل سال می خورند به شهوت هفتاد ساله، کمترین بهشتی را
هفتاد لون طعام در پیش و هفتاد لون بر دست غلمان و ولدان بداشته، و هر
لقدمه ای که در دهن نهد به هفتاد طعم در دهن وی بگردد که یکی با
دیگری نماند، و بر آن مایده گردها بود چنانکه از نیم گرده از آن همه
ثقلین سیر بخورند، و طعامهای آن را لذتها بود که چون به آخر رسدنصب
بهشتیان از آن لذت بیش از همه لذتها دنیا بود. چون چهل سال برآید
ندا آید که **كُلُوا وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا**، چون این ندا به گوش ایشان رسد هر چه از
چهل سال بازخورده باشند عرقی گردد و از تن لطیف ایشان بتراود چنانکه
هشت بهشت از آن خوش بوی گردد. سؤال: چرا گفت إنی ظنئتُ آنی
مُلاقي حسائيه بعد ما که ظن شک بود و کسی را که در شمار قیامت شک
بود نه از اهل بهشت بود. جواب گوییم این ظن به معنی یقین است، و
ظن بود به معنی یقین، چنانکه شاعر گوید:

فقلت لهم ظنوا بالفی مدجع سراتهم فی القارسی المسرد
ظنوا ای: ایقنا.

وَأَمَا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشَمَالِهِ: وَإِمَّا آنَّ كَسْ كَهْ بَدْهَنْدَنَامَهُ او رَاهَ بَهْ دَسْتَ چَپَ او فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهُ: گَوِيدَ كَاشَكَى نَدَادَنَدَى مَرَا نَامَهُ مَنْ، اِينَ «هَا» كِتَابِيَهُ «هَا» تَنَفَّسَ اَسْتَ، عَربَ آنَ رَا در سَخَنَ در آرَندَ بَهْ مَوْضَعَ وَقْفَ.

٤

وَلَمْ أَذِرْمَا جِسَابِيَهُ: وَمَنْ خَوْدَ نَدَانَسْتَمَى كَهْ شَمَارَ مَنْ چَهَ بَودَه يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْفَاضِيَهُ: كَاشَكَى بَودَى بَجَائِي اِينَ حَالَ مَرَگَى.

مَا أَغْنِيَ عَنِي مَالِيَهُ: چَهَ بَى نِيَازِي كَرَدَ، بَى نِيَازِي نَكَرَدَ اَزْمَنْ خَواستَهُ من. هَلَكَ عَنِي سُلْطَانِيَهُ: بَشَدَ اَزْمَنْ حَجَتَ مَنْ.

٨

خُذُوهُ قَغْلُوَهُ: نَدَا آيَدَ كَه بَكِيرِيدَ او رَا وَدَرْبَنَدَ كَنَيدَ او رَا. اِبنَ عَبَاسَ گَوِيدَ چَونَ اِينَ نَدَا در آيَدَ هَفَتَادَ هَزَارَ فَرَشَتَهُ پَيَشَى گَيْرِنَدَ بَهْ گَرْفَتَنَ او، فَيَتَفَتَّتَ فِي اِيَديَهِمْ: رَيْزَه رَيْزَه گَرَددَ در دَسْتَ اِيشَانَ؛ خَدَائِي تَعَالَى وَيَ رَا نُوبِيَا فَرِينَدَ گَوِيدَ: مَلَائِكَة رَبَّي الا تَرْحَمُونَى؟ اِيشَانَ گَوِينَدَ: كَيْفَ نَرَحْمَكَ وَلَمْ يَرْحِمَكَ اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلَوَهُ: پَسْ دَرَارِيدَ او رَا در آتشِ بَزَرَگَ يَعْنِي آتشَ دَوزَخَ،

١٢

ثُمَّ فِي سِلْسِلَهِ ذَرْعَهَا سَبْعُونَ ذِرَاعَهَا فَاسْلُكُوهُ: پَسْ دَرْزِجِيرِى كَه درازِي آنَ باشَدَ هَفَتَادَ اَرْشَ دَرَارِيدَ او رَا. اِبنَ عَبَاسَ گَوِيدَ اَگْرِيكَ حَلَقَه اَز آنَ برَ كَوَهِي سَنْكِيَنْ نَهَنَدَ بَكَدَازَدَ چَونَ اَرْزِيزَ. فَرَشْتَگَانَ گَوِينَدَ: بَارَ خَدَايَا بَنَدَهَايِي بَدِينَ گَرَانِي وَآتَشِي بَدِينَ گَرمِي وَبَنَدَهَايِي بَدِينَ ضَعِيفِي چَرا است اِينَ هَمَهِ عَذَابَ؟. خَدَائِي گَوِيدَ عَزَّوَجَلَ:

١٦

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللهِ الْعَظِيمِ: زِيرَا كَه من آنَ كَافِرَ رَا عمرَ درازَ دَادَه بَودَمَ چَندَنَ سَالَ، هَر سَالَيِ دَوازَدَه مَاهَ، هَر مَاهِي سَيِّ رَوْزَ، هَر رَوْزِي بِيَسَتَ وَ چَهَارَ سَاعَتَ، هَر سَاعَتِي هَزَارَ نَفَسَ، در هَر نَفَسِي بِتَوَانَسَتِي گَفتَ كَه لَا اللهُ الا اللهُ مُحَمَّدُ رسولُ اللهِ، وَيَ اِينَ مَقْدَارَ اَزْمَنْ درِيَغَ دَاشَتَ لَاجِرَمَ سَزَايَ او وَجَزَايَ او اِينَ اَسْتَ.

٢٠

وَلَا يَخُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ : وَنِيزْبَنَهُ انْكِيختَ خُودَ رَا وَكَسَ رَا بَهْ
طَعَامَ دَادَنَ درویش. مُحَمَّدٌ هِيَصِمْ گَفْتَیْ : از دشمنی که خدای تعالی
بَخْلَ رَا دَارَد آن را با کفر قرین کرد گفت إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ
لَا يَخُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ،

٤

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هِيَهَا حَمِيمٌ : نیست او را امروز اینجا هیچ دوستی و نه
هیچ خوبیشی دلسوز که او را شفاعت کند،

٨

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينِ : وَنَهْ هِيَچَ خُورشِی مَكْرَ از آن فروشده دوزخیان.

سؤال : چرا گفت طعام نباشد دوزخیان را مگر غسلین بعد ما که جای
دیگر گفت إِنَّ شَجَرَةَ الرِّزْقِ طَعَامٌ إِلَّا ثِيمٌ نه این تناقض بود و جای دیگر
گفت أُولِئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا آثَارٌ؟ جواب گوییم معناه وَلَا
طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينِ وَمَا يَشَاكِلُهُ، غسلین و آنچه فرا خورد آن بود، و این
همچنان است که کسی مجرمی را گوید ترا نزد من نیست مگر سیلی
۱۲ یعنی سیلی و آنچه فرا خورد آن بود،

۱۲

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْحَاطِطُونَ : نخورند آن را مگر کژکاران.

فَلَا أُفِيسُ بِمَا تُبَصِّرُونَ وَمَا لَا تُبَصِّرُونَ : نه چنان است که کافران گفتند که
این قرآن فرابافتہ ساحر کذاب است، سوگند یاد کنم بدانچه می بینند و
بدانچه نمی بینند. و گفته اند آنچه می بینند این جهان است و آنچه
نمی بینند آن جهان. و گفته اند آنچه می بینند مصطفی و آنچه نمی بینند
جبرئیل. و گفته اند آنچه می بینند شخص مصطفی و آنچه نمی بینند روح
۲۰ مصطفی صلی الله عليه وسلم.

۲۰

إِنَّهُ لَقَوْنُ رَسُولٍ كَرِيمٍ : که این قرآن خواندن رسول بزرگوار است. سوال :
چرا گفت قول رسول است بعد ما که این قرآن قول خدای است نه قول
رسول؟ جواب گفته اند این «ها» کنایت از خواندن قرآن است نه از نفس
قرآن. و گفته اند معناه: لَوَحْى رسول کریم، و آن جبرئیل است. و

گفته اند لقول الله رسول کریم، اضافت قول است به مخاطبیت.
 وَمَا هُوَ بِقَوْلٍ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ: نیست این قرآن گفتار قافیت گوی
 اندکی است آنچه شما می بگروید، ای: ما اقل ما تؤمنون: چون اندکی
 است آنچه شما می بگروید. و گفته اند معناه ماتؤمنون قلیلاً ولا کثیراً:
 اندک و بسیاری می نگروید، ۴

وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ: و نه نیز گفتار اخترگوی است این قرآن قلیلاً تا
 تذَكَّرُونَ: اندکی است که شما می پند گیرید، هم بر آن سه معنی که در
 قلیلاً مَا تُؤْمِنُونَ گفته آمد. ۸

تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ: پیغام فرستادنی است این قرآن از خدای
 جهانیان. سؤال: اگر قرآن تنزیل است مُنْزَلش کیست بعد ما که تنزیل
 بی منزل نباشد؟ جواب گفته اند قرآن تکلیم است و تکلیم را تنزیل گویند
 چنانکه گویند فلاں قال فی تنزیله کذا ای فی تکلیمه. و گفته اند که
 منزلش جبرئیل است و قرآن انزال او است. و گفته اند این قرآن تنزیل
 فرایض و احکام و حدود شریعت است. ۱۲

وَأَوْتَقَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ: و اگر بر ما بافتی محمد برخی یعنی
 حرفی از این قرآن، ۱۶

لَا خَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ: هراینه بگرفتمی او را گرفتنی سخت. گفته اند
 باليمين ای بالقوّة، و گفته اند یمین دست راست بود یعنی بال او را
 گرفتمی و او را از خیل رسولان دور کردمی. و گفته اند این یمین سوگند
 است یعنی سوگند یاد می کنم که بگرفتمی او را گرفتنی سخت، ۲۰

ثُمَّ لَقَظَفْنَا مِنْهُ الْوَتَنِ: پس ببریدیمی ازوی رگ جان، یعنی هلاک
 کردیمی او را.

فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ: نبودی از شما هیچ کس بازدارنده
 عذاب خدای ازوی. سؤال: چرا گفت مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ بعد ما که

احد وحدان است و حاجزین جمع، چرا نگفت فما منکم من احد عنہ
هاجز؟ جواب گوییم مِنْ أَحَدٍ در چنین موضع تأکید نفی جنس فایده
دهد، چنانکه اگر کسی گوید ما فی الدار مِنْ احد، نه آن خواهد که یک
تن نیست بیش از یک تن است، لا بل که بدان تأکید نفی جنس خواهد.
و گفته اند حاجزین گفت از بهر فواصل آیات را.

وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ : بدرستی که این قرآن پندی است و یادگاری
مرپهیزگاران را از کفر. قرآن پند همه خلق را است لکن به متقیان
اضافت کرد زیرا که منفعت از آن پند ایشان بر میگیرند.
وَإِنَّا لَتَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ : بدرستی که ما نیک می دانیم که از
شما هستند که بدروغ دارنده این قرآن اند.

وَإِنَّهُ لَحَسْنَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ : بدرستی که این قرآن ارمانی است بر
کافران. سؤال: قرآن حسرت چون تواند بود بعد ما که حسرت صفت
متحسر است و قرآن کلام خدای است؟ جواب گوییم یعنی تکذیب قرآن
حسرتی گردد و این إِنَّهُ راجع است با تکذیب مکذبان که از پیش گفت وَ
إِنَّا لَتَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ . و گفته اند معناه: این قرآن حسرت بار آرد
کافران را که بدین بنگروند.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ : بدرستی که این قرآن حق است و بی گمان است.
سؤال: چرا گفت وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ بعد ما که در حقیقی هیچیز آن شک
نبود کافران را که در این قرآن؟ جواب گفته اند معناه وَإِنَّهُ لَيَقِينٌ حَقٌّ
الیقین عند الله و عند رسوله و عند المؤمنین. و گفته اند معناه: وَإِنَّهُ لَمَحْضٌ
الیقین لمن تدبّر فيه و تفکّر و نظر.

فَسَيِّغْ يَا سَمِّيْرَةِ الْعَظِيمِ : به پاکی و بی عیبی یاد کن نام خدای ترا که
خدای بزرگ است و بزرگوار.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة سائل
سائل بُرخواند ثواب همه وفاداران بیابد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلَ سَأَلَ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِكَافِرِينَ : پرسید پرسنده‌ای از عذاب خدای
که بودنی است کافران را؛ و آن بود که کافران پرسیدندی رسول را
علیه السلام که کی خواهد بود این عذاب که بودنی است. و گفته‌اند
معناه: درخواست خواهنده‌ای آن عذاب را که بودنی است مر کافران
را. و آن نضرین الحارث بود که می‌گفت فَأَفْطِرْ عَيْنِتَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ . و
خوانده‌اند سال سایل^۱ بی همز، علی گوید رضی الله عنہ که: برفت
رونده‌ای از عذاب، و آن وادی است در دوزخ؛ از آن وقت باز که خدای
تعالی دوزخ را بی‌افریده است آن وادی آتش می‌رود کس نداند که از
کجا می‌آید و کجا می‌شود. و روا بود که سال سایل بی همز تخفیف
مهموز باشد، و معنی این گفته آمد. سؤال: چرا گفت سَأَلَ سَأَلَ بِعَذَابٍ
این «با» چرا درآورد در عذاب؟ جواب گفته‌اند این با زایده است در
سخن درآزند تحسین سخن را، شاعر گوید:

نَحْنُ بْنُو جَعْدَه أَصْحَابُ الْفَلْجِ نَضْرِبُ بِالسَّيْفِ وَنَرْجُوا بِالْفَرْجِ
اَيْ نَضْرِبُ السَّيْفِ وَنَرْجُوا الْفَرْجِ . وَ گفته‌اند این «با» بجای عن است،
ای: عن عذاب واقع. و گفته‌اند معناه: دعا داع بعذاب واقع، چنانکه

بِكَفْتِيم لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ: نِيَسْتَ آن را هیچ وادارنده‌ای از آن خدای که خداوند همه بزرگواریها است. و گفته‌اند معناه: از آن خدای که خداوند هفت آسمان است که آن برشدن جای فرشتگان است.

- ٤ تَغْرُّبُ الْمَلِكَةِ وَالرُّؤْبُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةً: همی
بر شوند فرشتگان و جبرئیل سوی او در روزی که باشد مقدار آن پنجاه هزار سال. این روح گفته‌اند که ایشان گروهی اند از فرشتگان که هیچ فرشته‌ای از آسمان به زمین نیاید تا از این روح فرشته با ایشان نباشد.
- ٨ سُؤَالٌ: اینجا گفت فی یَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةً وَ جَاءَ دِيْكَرْ
گفت فی یَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةً، نه این تناقض بود؟ جواب گوییم
معنی خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةً اینجا آن است که خدای تعالی در آن روز
کارهایی کند و برگزارد که اگر مخلوقی را بایستی گزارد پنجاه هزار سال
وی را در آن شدی و آنجا که گفت مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةً آن طول روز قیامت
است، و گفته‌اند آنجا که گفت مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةً آن مقدار شدن فرشتگان
است از زمین تا به آسمان و اینجا که گفت خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةً مقدار
شدن فرشتگان است از زمین تا به عرش. و گفته‌اند طول روز قیامت بر
بعضی از بندگان چند هزار سال آید و بر بعضی چند پنجاه هزار سال، این
همچنان است که کسی روزی در محتنی بماند گوید امروز برم من سالی
آمد.

- ٢٠ فَاضْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا: شکیبایی کن یا محمد بر تکذیب و انکار و جفا و
آزار ایشان شکیبایی خوب. صبر جمیل آن بود که مكافات نکند و گله
نکند و نیز نیکویی کند.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَيْهُ قَرِيبًا: ایشان می‌پندازند که قیامت دور است و
ما می‌دانیم که آن نزدیک است. پیغمابر گفت صلی الله علیه وسلم: ما
بین الدنيا والآخرة الا كنفخة ارب، و گفت: ما بين الدنيا والآخرة الا

کغمضه عین. سؤال: چرا گفت يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ نَرِيْهُ قَرِيباً بعد ما که رؤیت علی ما هوبه تعلق گیرد، گرقيامت نزديک است رؤیت بُعد آن محال است و اگر بعيد است رؤیت قرب آن محال بود. جواب گوييم رؤیت اولی به معنی ظن است و رؤیت ثانی به معنی علم، اى: انهم يطئونه بعيداً و نعلمہ قریباً.

يَقُومُ تَكُونُ الْسَّمَاءُ كَالْمُهْلِ: آن روز گردد آسمان چون گوهري گداخته؛
چنانکه گوهري گداخته از حال به حال می گردد گاه زردگاه سپيدگاه سبز،
همچنين آسمان از هول آن روز لون به لون می گردد، وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعَفْنِ:
و گردد کوهها چون پشم رنگين از هر لونی،
وَ لَا يَسْأَلُ حَمِيْمَاً: و نپرسند هيچ خويشی را و دوستی را از حال
ديگري. و اگر يَسْأَلُ به فتح «يا» خوانی: نپرسد هيچ خويشی و هيچ
دوست خويش را، چرا زира که خود به خويشتن مشغول باشند.
يُبَصِّرُونَهُمْ: بینا گردانند ايشان را به حال يکديگر، چنانکه جای
ديگر گفت يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ يَوْدُ الْمُجْرِمُ لَوْيَفْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْقِيْدِ
يَبَتِيهِ: خواهد و دوست دارد بدکار آن روز که باز خردی خويشتن را از
عذاب آن روز به فرزندان خويش،
وَ صَاحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي ثُرُوْيِهِ: و به زن خويش و برادر خويش و
به خويشان او که مأوى کردندي او را،

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ يُنْجِيْهِ كَلَا: و هر که در زمين است همه فدا
کندي پس برهاندي او را حقا که نرهاند إنها لظا نَزَاعَةً لِلشَّوْى: و حقا که
جاي وی آتش است زيانه زننده — نَزَاعَةً لِلشَّوْى اى قلاعه للاعضاء حرقة
للبدن — بر کننده و سوزننده اندامها و ريهنده پوست و گوشت را.

- تَدْعُوا مِنْ آذِبَرَ وَتَوَلَّاً : می خواند سوی خویش آن کس را که برگشتی از توحید و شهادت و روی بگردانیدی از خیر و طاعت و دوستی داشتی با اهل ضلالت،
- وَجَمَعَ فَأَوْعَى : و فراهم آوردی مال را و در جایی نهادی آن را و بدان مشغول بودی. سؤال : ای هر که مال دنیا فراهم آرد و در جایی نهاد جای او لظی بود پس هیچ توانگری در بهشت نشود. جواب گوییم آن توانگر را می گوید که آذِبَرَ وَتَوَلَّاً و آن کافر و منافق بود.
- إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلْوَعًا : بدرستی که مردم را که آفریده اند زاری کننده آفریده اند. سؤال : چرا گفت خُلِقَ هَلْوَعًا بعد ما که هلوع نصب علی الحال است و در آن حال که مردم را آفرید هلوع نبود. جواب گفته اند مراد از این آن مردم است که خلقت وی بر هلمع است و جزء نه هر مردمی، و گفته اند هلوعاً ای کالهلوع، چون زاری کننده.
- إِذَا قَسَّةُ الْشَّرُّ جَرُوعًا وَإِذَا قَسَّةُ الْخَيْرِ مَثُوعًا : چون به وی رسد رنجی زاروکی و چون به وی رسد نعمتی داروکی. مقاتل گوید هلوع دابه ای است از پس کوه قاف هر روز هفت مرغزار گیاه بخورد و هفت دریا آب بخورد، چون شبانگاه آید با پس نگرد هیچیز نبیند اندوهگن شود که فردا چه خورم. دیگر روز خدای تعالی هفت مرغزار گیاه برویاند و آن هفت دریا پر آب کند، آن دابه همچنان آن همه بخورد و اندوهگن می باشد تا دیگر روز. آدمی همچنان است، نعمت خدای می خورد و در آزو نیاز می پیچد و هم چنین باشد،
- إِلَّا الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ : مگر آن نمازکنانی که ایشان بر نماز ایشان مداومت کنند، تا به برکت نماز آزو نیاز دنیا بر ایشان کم گردد؛ چنانکه رسول گفت علیه السلام: المؤمن يأكُل فِي مِعٍ وَاحِدٍ وَالمنافق يأكُل فِي سَبْعَةِ امْعَاءٍ وَلَا يَشْبُعُ،

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَغْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَالْمَخْرُومُ : وَآنَ كَسْهَا كَهْ در
خواستهای ایشان حقی بود دانسته — یعنی بدنهند حق آن به زکات و
صدقه — مر آن خواهنه را و بی روزی مانده را. گفته اند محروم محارف
بود زانکه کاری نتواند کرد. ۴

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ يَسُومُ الَّذِينَ : وَآنَ كَسْهَا كَهْ باور دارند روز دین خدای
را، روز قضا و شمار و جزا را،

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفَقُونَ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا مُؤْمِنُونَ : وَآنَ
کَسْهَا که ایشان از عذاب خدای ایشان ترسان باشند زیرا که عذاب خدای
ایشان نه آن است که از آن ایمن باید بود بعد ما که خدای تعالی گفت و
إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا، ۸

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ : وَآنَ کَسْهَا که فرجهای خویش را نگاه
دارند گان باشند از حرام و از همه وجوده، ۱۲

إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أُوْمَاقَ مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَأَيْمَانُهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ : مگر ببر زنان
ایشان یا زیردستان ایشان چون پرستاران زیرا که ایشان در این نه
ملامت زدگان باشند. سؤال: چرا گفت لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَى
ازْوَاجِهِمْ نَكْفَتْ عن ازواجهم؟ جواب گفته اند این علی به معنی عن
است ای عن ازواجهم، و گفته اند معناه ولا یرسلونها — و نفرستاد — الا
علی ازواجهم الآية. ۱۶

فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذِلِّكَ فَأَوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ : هر که بجوید جز این که یاد
کردیم ایشان باشند از حد درگذرند گان از حلال به حرام. در این آیت ما
را حجت است بر آنکه تساحق و خصوصیه واستمنا ولواطه همه حرام
است. ۲۰

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاغُونَ : وَآنَ کَسْهَا که ایشان امانتهای
ایشان را و پیمانهای ایشان را نگهبانان باشند. گفته اند این امانت اداء

- طاعات است و این عهد بر پرهیز معصیت. و گفته اند این امانت حق خدای است بربندگان و این عهد حق بندگان است بربکدیگر. و گفته اند این امانت نگاه داشت هفت اندام است و این عهد قضاء حق آن، **وَالَّذِينَ هُمْ يَشَاهِدُونَ مِنْ أَهْلِ الْمُؤْمِنِينَ**: و آن کسها که ایشان به گواهیهای ایشان ایستاده اند. اقامت شهادت به سه چیز بود: یکی آنکه گواهی بدھی و نپوشی، دیگر آنکه راست دھی و بنگردانی، سدیگر آنکه بی طمع دھی و رشوه نستانی.
- وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلْوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ**: و آن کسها که برنماز خویش نگاهبانی کنند. و گر صلواتِهِمْ خوانی به الف برنمازهای ایشان. محافظت برنماز به سه چیز بود: یکی آنکه نماز بکنی و دست بنداری، دیگر آنکه به وقت کنی و از وقت فراتر نگذاری، سدیگر آنکه خشوع در آن بجای آری و دل فازان داری. سؤال: چون از پیش بگفت علی صلواتِهِمْ دائمون چه فایده باشد در تکرار علی صلواتِهِمْ يُحَافِظُونَ؟ جواب گوییم محافظت صلوة آن است که اینجا یاد کردیم و مداومت بر آن آن است که آن را تا به مرگ نگاه داری از ریا و عجب و تهاون و ندامت و تخلیط و هر چه در آن خلل آرد.
- أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمَةٍ**: ایشانند که در بهشتها باشند گرامی کردگان به انواع تحف نوباوه.
- فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِيلَكَ مُهْطِعِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الْشِّمَاءِ عَزِيزٌ**: چه بودست آن کافران را که می شتابند بسوی تویا محمد از راست و از چپ گروه گروه استاده. و آن آن بود که رسول علیه السلام نزد کعبه بیستادی قرآن می خواندی، کافران مکه بیامندی و همی نیوشیدندی و همی نمودندی که ما نمی نیوشیم. چون رسول علیه السلام آیت رحمة برخواندی گفتندی این ما را است زیرا که ما ایم که فرزندان خلیل خدا ایم و اهل

حرم خدا ایم و آباذان کنندگان خانه خدا ایم و ما ایم سابقان بهشت. خدای
گفت عزوجل:

۴ آیَظْمَعُ گُلُّ آمِرِيٍّ مِنْهُمْ آنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ : ای طمع می دارد هر
مردی از ایشان که در آرند او را در بهشت پر نعمتها،

کَلَا : حقا که نه آرند اِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَغْلَمُونَ : اگر به اصل می نازند
می دانند که ما ایشان را از چه آفریده ایم از قطراهای آب گنده و بدین
بهشت واجب نیاید مگر ایمان آرند و طاعت کنند.

۸ فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ : سوگند یاد می کنم به خدای
برآمدن جایهای آفتاب و ماه و ستارگان و فرو شدن جایهای آن اِنَّا لَقَادِرُونَ
علی آنْ تُبَيَّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ : که ما قادریم بر آن که بدل کنیم به ایشان و
هلاک کنیم ایشان را وَقَاتَنْخُنْ يَمْتَبُوْقِينَ : و نیستیم ما ازین عاجز.

۱۲ فَذَرْهُمْ يَحْوُضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ : فراگذار ایشان
را تا گفت و گوی می کنند و به بازی دنیا مشغول می باشند تا فرا رسند و
ببینند آن روز که ایشان را وعید می کنند.

۱۶ يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا : آن روز بیرون می آیند از گورها شتابان
کَانُهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوْفِضُونَ : گویی که ایشان سوی نشانه ای بپای کرده
می شتابند که همه روی سوی داعی قیامت نهاده باشند.

خَائِشَةً أَبْصَارُهُمْ : پهن و امانده و آرامیده و حیران گشته بود چشمهاي
ایشان تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةً : می درآید بر ایشان خواری و نژندی ذلیک الیوم الَّذِي
کَانُوا يُوعَدُونَ : آن است آن روز که بودند ایشان را وعید می کردند.

در خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که وی گفت هر که سورة نوح
برخواند او را به عدد هر که نوح را تصدیق کرد نیکی بنویسند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ: بدرستی که ما بفرستادیم نوح را به گروه او آن
آن‌دز قوقل من قبلي آن یا تیهم عذاب آليم: که بیم کن گروه خویش را پیش
از آنکه برایشان آید عذاب دردا ک.

- ۴ این سورة همه در قصه نوح آمدست علیه السلام. و نوح پیغمبر خدای
بود و اول ناسخ شریعت او بود نام او سمک بن لمک و گویند سامک بن
لامک ولکن او را نوح گفتند لکثرة ما ناخ علی نفسه. و آن آن بود که
روزی سگی را تقبیح کرد، سگ با وی به سخن آمد گفت: تورسول
خدای باشی نیکو باشد که آفریده خدای را زشت گویی؟. وی برآن
۸ زلت خویش چندان نوحه کرد که او را نوح نام کردند. و گویند او را نوح
گفتند لکثرة ما ناخ علی قومه. و آن آن بود که چون خدای تعالیٰ قوم او را
هلاک کرد بسبب دعاء او ابلیس او را پیش آمد گفت: یا نوح ترا بر من
۱۲ حق بزرگ افتاد که هرگز به قضاۓ حق تو نرسم که توبه یک سنه که
بخواندی این همه خلق را با من به دوزخ فرستادی اگر من ایشان را بر کفر
از این جهان بیرون بایستی بردم رما صعب رنج رسیدی. نوح بدانست که
خطا کرد، پس از آن دویست سال برایشان نوحه کرد، او را از بهر آن نوح

خوانند. و از همه پیغمبران عمر او درازتر بود پنجاه ساله بود که به وی
و حی آمد و نهصد و پنجاه سال در میان خلق بود و از پس هلاکت قوم
دویست سال بزیست، و گفته اند چهارصد سال بزیست. چون اجل وی
به آخر رسید جبرئیل وی را گفت «یا اطول الانبیاء عمرًا کیف وجدت
الدنيا؟». قال «کدار لها بابان دخلتُ مِنْ احدهما و خرجتُ مِنَ الآخر». ۴

این همه عمر در فقر و فاقت گذاشت، گویند در همه عمر سه مرقع داشته
بود. عادت داشتی که برخاستی به یک یک در سرای قوم شدی در
می کوفتی، گفتندی «کیست؟». گفتی «پیر شما است نوح، بگویید لا
الله الا الله». ایشان وی را جفاها گفتندی. و اگریکی را از ایشان
بدیدی گفتی «بیا که با تو سخنی دارم». اگر آن کس بدانستی وی را
سقطی بگفتی و اگر ندانستی چون نزدیک او شدی نوح سرفای سرا و بردی
به گوش وی در گفتی «بگولا الله الا الله». آن کس طبانچه بر روی او
زدی. و اگر جایی قومی نشسته بودندی، بیامدی بر سر ایشان بیستادی
گفتی «بگویید لا الله الا الله». ایشان سنگ در روی نهادندی و وی را
چندان بزدندی که بیهوش بیفتادی؛ تا روز بودی که هفتاد بار بیهوش
شدی از زخم ایشان، چون با هوش آمدی گفتی : اللهم اهدِ قومی فانهم لا
يعلمون. و ایشان را نیز عمرها دراز بودی، عادت داشتندی که چون به آخر
عمر رسیدندی فرزندان خویش را وصیت کردندی که: زنهر بدان پیر
جادو – یعنی نوح – بنگروید تا شما را از راه نبرد. روزی پیر نابینایی
بیامد پسری را برابر گرفته فاپیش وی آورد گفت «ای پسر، مرا اجل
نزدیک آمد ترا وصیت می کنم نگر که در دین این پیرنشوی». آن پسر
گفت «ای پدر، مرا فروننه تا کاری بکنم». وی را فرونها آن پسر
سنگی برگرفت و بر روی نوح زد چنانکه خون به روی او فرو دوید. نوح از
هوش بشد، چون با هوش آمد طاقتش برسید روی سوی آسمان کرد گفت

إِنِي مَغْلُوبٌ فَأَنْتَصِرُ. خدای تعالیٰ جبرئیل را علیه السلام به وی فرستاد و تخم چنار فرستاد، و گفته اند تخم صنوبر فرستاد. نوح آن را بکشت تا چهل سال که آن فرا رسید، جبرئیل آمد و او را ساخت درودگری آورد و او را درآموخت کشته کردن. نوح کشته می ساخت و کافران بروی سخریت می کردند، گفتند «چه می کنی؟». گفت «کشته می تراشم». گفتند «تا چه بود؟». گفت «تا در آن نشینم چون آب غلبه گیرد». ایشان بسخریت گفتند «این پیر جادورا نگرید که آب را بالان می کند و ما خود چندان آب نمی یاویم که به کاربریم وی همی گوید چندان آب خواهد بود که همه جهان آب گیرد». چون کشته تمام شد آب زمین و آب آسمان گشاده شد تا خود هر کوهی که بلندتر بود چهل ارش آب زبر آن بگذشت، نوح برست با هشتاد تن دیگر، و آن دیگر همه هلاک شدند.

قالَ يَا قَوْمَ إِنِي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ: نوح گفت ای گروه من من شما را بیم کننده ای ام هویدا،

۱۲

أَنِ آَعْبُدُوا آلَّهَ وَآَتَقُوَهُ وَآطِيعُونَ: به یگانگی پرستید خدای را و پرهیزید از آزار او و فرمان برید مرا. این اصل ایمان است که در این آیت یاد کرد گرویدن به خدای و تبرا کردن از دون او و فرمان بردن رسولان اورا،

۱۶

يَغْفِرِلَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ: تا بیامرزد شما را گناهان شما. سؤال: چرا گفت یغفرلکم مِنْ ذُنُوبِكُمْ نگفت یغفرلکم ذنبکم بعد ما که کافر چون ایمان آرد همه گناهان او آمرزیده گردد چنانکه جای دیگر گفت خدای عزوجل إِنْ يَتَّهُوا يُغْفَرُ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَتْ. جواب گفته اند این مِن تفسیر است معناه: یغفرلکم ذنبکم چنانکه گفت فاجتَبَوُ الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ. و گفته اند این مِن تبعیض است: تا بیامرزد از گناهان شما آنچه کردید در حال کفر و يُؤْخِرُكُمْ إِلَى أَجْلٍ مُسَمَّى: و باپس دارد شما را تا زمان زده نام برده. سؤال: چرا ایمان را شرط کرد در باپس داشتن ایشان تا اجل بعد ما

۲۰

که خود هیچ کس از کافر و مؤمن تا اجل فرا رسید بنمیرد. جواب گفته اند معناه تا به قیامت شما را هلاک نکند به عذاب. و گفته اند در عافیت و سلامت بدارد شما را تا اجل مسمی **إِنَّ أَجْلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤْخِرُ لَوْكُنْتُمْ تَعْلَمُونَ**: بدرستی که زمان زده خدای چون بباید با پس ندارند آن را اگر هستید که بدانید.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهارًا: نوح گفت ای خدای من خواندم گروه خویش را با حق شب و روز.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعائِي إِلَّا فَرَارًا: نه افزو خواندن من ایشان را مگر رمیدن از حق. و آن آن بود که چون نوح علیه السلام ایشان را با توحید حق خواندی آن که کم خردتر بودی وی را سقطی گفتی و آنکه بخردتر بودی گفتی «گر دین تحقق است به رجل و مرقطت پدید استی، می خواهی که دین تو گیریم تا همه چون تو خوار و درویش گردیم».

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ بِتَغْفِرَةِ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي أَذَاهِمْ: و هرگاه که من با توحید خوانم ایشان را تا تو بیامزی ایشان را کنند انگشتهای ایشان را در گوشهای ایشان **وَأَسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ:** و به سر در آرند جامهای ایشان **وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا آسْتِكْبَارًا:** و بستیهند بر کفر خویش و گردن کشی کنند گردن کشی کردندی.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جَهَارًا: پس من به آواز بلند بخواندم ایشان را. **ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَشَرَّتُ لَهُمْ إِنْزَارًا:** پس من باشکارابگفتم ایشان را و بنهان بگفتم ایشان را بنهان بگفتن. اما بلند خواندن وی آن بودی که هر جا که قومی از ایشان بهم بودندی وی بریک سوی ایشان بیستادی و می گفتی بگویید لا اله الا الله. اما نهان گفتن وی آن بودی که سربه گوش یکی بردی گفتی بگولا الله الا الله. **فَقُلْتُ آسْتَغْفِرُوا رَبِّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَارًا:** پس گفتم آمرزش خواهد از

خدای شما که او هست آمرزگار شما. سؤال: چرا ایشان را به استغفار می فرمود بعد ما که تا ایمان نبود استغفار سود ندارد؟ جواب گوییم این استغفار آمرزش جستن است و آن بی ایمان بود. و گفته اند معناه: گفتم ایشان را که ایمان آرید پس آمرزش خواهید تا شما را بیامرزد.

۴

بُرْسِلِ الْسَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا: تا بفرستد میغ را بر شما بارنده ای پیاپی،
وَيُمْدِدُكُمْ بِأَفْوَالِ وَتَبَيْنَ: و مدد کند شما را به خواستها و پسران وَیَجْعَلُ
لَكُمْ جَنَّاتٍ وَیَجْعَلُ لَكُمْ آنْهَارًا: و کند شما را با غ و بوستانها و کند شما را
جویها و چشمها آب روان. و آن آن بود که چون قوم نوح اصرار آورند بر
کفر، خدای تعالی قحط بر ایشان گماشت و نسل ایشان بریده کرد و
باران از ایشان بازگرفت تا باعهای ایشان خشک گشت؛ نوح عليه السلام
گفت بگروید تا خدای اینهمه با شما دهد. در خبر است که روزی علی
رضی الله عنہ در مقام خلافت نشسته بود و ابن عباس نزد وی، مردی بیامد
گفت «یا امیرالمؤمنین، گناه بسیار دارم دعا کن تا خدای تعالی گناهان
مرا بیامرزد». گفت «برو استغفار کن». دیگری بیامد و گفت «یا
امیرالمؤمنین مردی ام درویش و در درویشی طاقت نمی دارم، دعا کن تا
خدای تعالی مرا مالی دهد». گفت «برو استغفار کن». سدیگری بیامد
و گفت «یا امیرالمؤمنین ضیعت من خشک شد، دعا کن تا خدای تعالی
باران دهد». گفت «برو استغفار کن». چهارم بیامد گفت «یا
امیرالمؤمنین مال بسیار دارم اما فرزند ندارم، دعا کن تا خدای مرا فرزند
دهد». گفت «برو استغفار کن». پنجم بیامد گفت «یا امیرالمؤمنین با غ
و بوستانهای ما خشک شدست، دعا کن تا خدای تعالی آن را با صلاح
آرد». گفت «برو استغفار کن». ششم بیامد گفت «یا امیرالمؤمنین در
ناحیت ما کاریزها و چشمها خشک شدست، دعا کن تا خدای آن را
روان کند». گفت «برو استغفار کن». ابن عباس گفت «یا

۸

۱۲

۱۶

۲۰

امیرالمؤمنین، شش سؤال مختلف بکردن توهمه را یک جواب دادی». علی گفت «یابن عم المصطفی، آما سمعت قول الله تعالی فَقُلْتُ آسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَارًا» الى آخر آيات.

٤
قا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا، ای: مَا لَكُمْ لَا تَخافُونَ اللَّهُ عَظِيمَه: چه بودست شما را که شکوه ندارید بزرگی و بزرگواری خدای را و نترسید از هیبت وی شگه داشتنی.

٨
وَقَدْ خَلَقْتُمْ أَطْوَارًا، ای: احوالاً، حالاً بعد حال: بدرستی که بیافریدست شما را حال از پس حال، نُطْفًا ثُمَّ عَلْقًا ثُمَّ مُضْغًا ثُمَّ عَظَاماً ثُمَّ لَحْمًا. و گفته اند اطواراً ای اصنافاً: بیافرید شما را گروه گروه، وضعیع و شریف، غنی و فقیر، ضعیف و قوی، حسن و قبیح.

١٢
آلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا: ای نگه نکردی که چگونه بیافریدست خدای عزوجل این هفت آسمان مطبق را توبر تو زبر یکدیگر هر یکی پانصد ساله راه سطبرنای آن و از یکی تا به دیگری پانصد ساله راه، آن خدای که چنین تواند کرد او بود که خدایی را بشاید نه بت.

١٦
وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الْشَّمْسَ سِرَاجًا: و کرد ماه را در آسمانها روشنایی و کرد آفتاب را چراغی. و آن آن است که آفتاب از آسمان چهارم روشنایی می دهد و ماه در آسمان دنیا روشنی می گیرد.

٢٠
وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا: و خدای است که برویاند شما را از زمین رستنی. سؤال: چرا گفت انبیکم من آررض بعد ما که مردم نه نبات است که از زمین روید؟ جواب گوییم مراد از این انبات آفریدن و پدید آوردن است. سؤال: چرا نگفت انبیکم من الارض انباتاً بعد ما که از انبت ینبت انباتاً آید؟ جواب گوییم در این ضمیر است معناه انبیکم من الارض فنبتم نباتاً.

ثُمَّ يُعِدُّكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا: پس چون خواهد بازگرداند شما را

بازین زمین و بیرون آرد شما را بیرون آوردنی.

وَأَلَّهُ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ بِسَاطًا لِتَسْلُكُوا مِنْهَا سُبُلًا فِي جَاجَا: وَخَدَايَ كَرَد
شما را این زمین بستری — ای قرارگاهی — تا می روید از این زمین در
راههای فراخ و هویدا.

۴

فَإِنْ تُوحِّي رَبِّ إِنَّهُمْ عَصُوتُ وَآتَيْغُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَارًا: گفت
نوح ای بار خدای من ایشان در من نافرمان شدند و پس روی می کنند آن
کس را که نیفزاید او را خواسته او و فرزندان او مگر زیان کاری، یعنی
متابعه قاده را می کنند.

۸

وَمَكَرُوا مَكْرًا كُبَارًا: وَسَكَالِيدَنْد سَكَالِش بَزَرْگ در هلاکت من و
اسلام.

وَقَالُوا لَا تَدْرِنَّ إِلَهَكُمْ: وَكَفْتَنَدْ مَهْتَرَانْ کَهْتَرَانْ رَا فَرُومَگَذَارِيد
خدایگان شما را پرسنیدن آن را وَلَا تَدْرِنَّ وَدَأَ وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعْوَقَ وَ
نَسْرًا: وَكَفْتَنَدْ مَهْتَرَانْ کَهْتَرَانْ رَا که فَرُومَگَذَارِيد وَدَأَ رَا وَسُوَاعَ رَا وَيَغُوثَ
را وَيَعْوَقَ رَا وَنَسْرَ رَا، وَآن پنج بت بودند که معروفترین بتان روی زمین
بودند در آن روزگار. و اصل بت پرسنیدن آن بود که ادریس پیغمبر
علیه السلام هر روز از روی چندانی عبادت به آسمان بردنده که از همه
اهل روی زمین. چون وی را به آسمان بردنده شاگردی بود وی را بر مقام
وی بنشست، همان وظایف و اوراد وی بجای می آورد؛ وی را اندوه
دیدار ادریس گرفت، صورتی بکرد مانند ادریس — و در آن وقت صورت
کردن حلال بود — و آن صورت را در پیش گرفت وی را از دیدار آن تسلی
می بود. و وی صاحب کرامات مستجاب الدعا بود، چون وی بمرد ابلیس
در میان خلق افکند که آن همه کرامات وی را از آن بود که وی بت
پرسنیدی. خلق را بدان سبب از راه ببرد و پنج بت بر صورت آن بکردند
چنین که یاد کردیم، ابلیس بر هر یکی از آن دیوی موکل کرد تا هر که او

را پرستیدی دیو کارهای وی نیکومی داشتی و هر که نپرستیدی کارهای وی را بروی شوریده داشتی.

وَقَدْ أَصْلَوْا كَثِيرًا: بدرستی که گمراه کردند بسیاری را از خلق. سؤال: چرا گفت وَقَدْ أَصْلَوْا كَثِيرًا بعد ما که اضلال از خدای بود نه از بت. جواب گوییم بلی اضلال از خدای بود، لکن چون بسبب بت بود آن را به بت اضافت کرد. وَلَا تَرِدَ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا: و میفزای ستمکاران را و گمراهان را مگر گمراهی. سؤال: چرا ایشان را از خدای عزوجل ضلالت خواست بعد ما که نوح را از بھر آن فرستاده بود تا خلق را هدایت خواهد نه ضلالت؟ جواب گفته اند نوح این سخن از پس آن گفت که از ایمان ایشان نومید گشت. و گفته اند معناه: ولا تردد الظالمين الا ضلالا عن طريق الجنة، و گفته اند ضلالا عن النجاة.

مِمَا حَطَبُيَّا تِهِمْ أَغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا: بسبب گناهان ایشان بود که غرقه کردند ایشان را پس درآوردند ایشان را در آتش دوزخ. سؤال: چرا گفت اغْرِقُوا فَأَذْخَلُوا نَارًا بعد ما که «فا» تعقیب را است و معلوم است که ایشان را در میان آب و آتش نیاوردند که آن خود محال بود. جواب گفته اند چون ایشان را در آب غرقه کردند در حال ثانی در آتش آوردن و آن در قدرت خدای عجب نبود. و گفته اند فَأَذْخَلُوا نَارًا ای: ثم ادخلوا نارا، چنانکه گفت ثم اماتة فاقبرة ای: ثم أَقْرَبَهُ فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ مِنْ ذُونَ اللَّهِ أَنْصَارًا: نیافتند ایشان را از فرود خدای یارانی که ایشان را یاری دادندی و از عذاب خدای نگه داشتندی.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذْعَلْنِي الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَارًا: گفت نوح ای بار خدای من مگذار بر روی زمین از کافران هیچ کسی. سؤال: ای روا بود که پیغمبر خدای بر خلق خدای دعاء هلاکت کند؟ جواب گوییم نوح آن دعا آن وقت کرد که خدای او را خبر کرد که نیز هیچ کس

نخواهد گروید و اذن داد او را در دعاء هلاکت برایشان. سؤال: اگر دعاء وی مستجاب بود چرا خدای ابلیس را و عوج بن عنق را به دعاء وی هلاک نکرد بعد ما که ایشان هم کافر بودند؟ جواب گفته اند نوح گفت رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَارًا و دیار سرای دار بود و ابلیس و عوج نه سرای دار بودند، پس ایشان در دعاء نوح نیامدند.

إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضْلُلُوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَارًا: زیرا که اگر فراگذاری ایشان را گمراه کنند بندگان ترا که بگرویده اند — و ایشان هشتاد تن بودند در آن هزار کم پنجاه سال که نوح دعوت می کرد ایشان ۸ گرویده بودند و بس — و نزایند مگر بد کار و ناگرویده. سؤال: چرا گویند که اطفال کفار مؤمنند بعد ما که خدای گفت و لَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَارًا؟ جواب گفته اند معناه ولا يلدوا الا من يفجر ويکفر بعد البلاغة. و گفته اند این فاجر و کفار صفت زایندگان است نه صفت زادگان. و گفته اند معناه ۱۲ ولهم يلدوا الا من هو فاجر كفار في هذا الوقت: نزادند از پیش مگر آنکه اکنون فاجر و کفار اند.

رَبِّ آغْرِيْلِي وَلِوَالِدَيْ: ای بار خدای من بیامرز مرا و مادر و پدر مرا. ۱۵ گفته اند مراد ازین آدم و حوا است، و گفته اند مادر و پدر نوح مسلمان بودند مراد ایشان را است. و در شاذ خوانده اند و لیلکی یعنی سام و حام و لیعنْ دَخَلَ تَبَيْتَ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ: و آن را که درآید در خانه من گرویده — گفته اند مراد از این بیت کشتی او است و گفته اند مراد از این بیت دین او است — و بیامرز گرویدگان را از مردان و زنان. و گفته اند مراد از این امت محمد است، و گفته اند مراد از این همه مؤمناند و لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا: و میفزای ستمکاران را به ظلم شرک مگر هلاکت و نیستی. نوح علیه السلام دو دعا بکرد یکی به هلاکت کافران و دیگر به مغفرت مؤمنان، چون دعاء هلاکت را اجابت آمد دعاء مغفرت را اولیتر که اجابت آید.

در خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة الجن را
برخواند او را بود به عدد هر پری مزد آزاد کردن بنده ای.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فُلْ أُوحِيَ إِلَى آنَةَ آسْتَمَعَ نَفَرُّ مِنَ الْجِنِ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًاً : بِكُو
یا محمد که وحی کردند و پیغام دادند به من که فرا شنیدند این قرآن را
گروهی از پریان پس گفتند ما بشنیدیم قرآنی — عَجَبًاً ای فصیحاً شریفاً
بلیغاً مهیباً — سخت شگفت. ۴

یهیدی إِلَى آلِرْشِدِ فَاقْتَلَاهُ : راه می نماید و باز می خواند با صوابی
بگرویدیم ما بدین قرآن و بدین رسول و به توحید خدای، وَلَنْ تُشْرِكَ بِرَبِّنَا
آخداً : و نیز هنیاز نیاریم با خدای ما هیچ کس را. شأن نزول این آیت آن
بود که اول که بر مصطفیٰ علیه السلام وحی آمد سمعت الملائکه صلصلةً ۸
کجر السلسلة على الصفا فصعقوا، ابليس در جزیره دریا بود چون آن آواز
 بشنید از تخت درگردید، فریاد می کرد تا همه دیوان و پریان نزد وی آمدند،
 گفتند «یا سیدنا چه بودست ترا؟» ابليس گفت «در زمین واقعه ای افتاد
 سخت بزرگ که تخت من نگوسار گشت و قوت من بشد». ایشان گفتند ۱۲
 «مگر قیامت برخاست که ما نیز سست گشتم و ما را از آسمان پناختند».
 ابليس گفت «نه قیامت است که اگر قیامت بودی آفتاب و ماه و
 ستارگان سیاه گشته و دریاها برجوشیدی ولکن تواند بود که آن نبی

عربی امی پدید آمدست که به سبب وی به زمین افتادم که نور وی در پیشانی آدم بود، از بهرا او مرا سجود آدم فرمودند، من نکردم تا بدین روز افتادم». دیوان گفتند «برویم اورا طلب کنیم». ابلیس گفت «نه کار شما است که شما را به وی راه ندهند که به سبب وی شما را از آسمانها پنهان نکنند، به وی کی راه یابید». پریان گفتند «باری طلب کنیم تا کجا پدید آمدست». گفت «صواب آید». نه تن از جن نصیبین اختیار کردند و بفرستادند تا گرد زمین عرب همی برآمدند. آن شب مصطفی علیه السلام به مکه بود عبدالله مسعود را گفت «مطهره آب بردار و با من بیا تا بگویم». عبدالله بن مسعود گفت مطهره آب برگرفتم و با رسول بر قدمت تا به بطن النخله رسیدیم، رسول دست و روی بشست آنگاه خطی بکشید، مرا گفت «در اینجا شونگر از این خط بیرون نیایی تا من نگویم که اگر بیرون آیی نیز مرا نبینی». آنگه رسول خطی به گرد خود بکشید و در نماز ایستاد و قرآن می خواند؛ آن نه تن از پریان فاز آنجا رسیدند، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالُوا أَنْصِتُوا، يَكْدِيْكَرَا گفتند خاموش باشید، هو هو، این است آن رسول عربی امی که مهتر همه رسولان است و افضل همه پیغمبران است و این است آن کتاب که آخر و افضل همه کتب است. همی نیوشیدند قرآن خواندن رسول را و از حلاوت آن کادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لَيَدًا خواستندی که بر هم افتادندی و بر رسول افتادندی. چون رسول فارغ شد ایشان همه پیش آمدند، رسول اسلام بر ایشان عرضه کرد همه اسلام آوردند و قرآن بیاموختند آنگه گفتند «یا رسول الله چه فرمایی اینجا با تو بپاشیم یا با قوم خویش گردیم؟». رسول گفت «بل که باز گردید و قوم خویش را آگه کنید فَلَمَّا قُضِيَ وَلَوَا إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. رسول ایشان را گفت «زاد دارید؟». ایشان گفتند «زاد ما و قوت ما بوی طعام آدمیان بود». رسول گفت شما را نیز از آن نصیب نباشد زیرا که مؤمنان چون دست فا طعام

کنند بگویند بسم الله، چون به آخر رسند بگویند الحمد لله». ایشان گفتند «یا رسول الله پس طعام ما چیست؟». مصطفی علیه السلام استخوانی برداشت و پاره‌ای سرگین خر، فرا ایشان داد گفت «استخوان طعام شما است و این دیگر علف استوران شما». از آنجا است که به سرگین و استخوان استنجا نباید کرد.

وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَتَنَا مَا أَتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا: بدرستی که برتر است بزرگواری خدای ما از آنکه او را زن و فرزند بود نگرفت زن و نه فرزند. و آن آن بود که ابلیس دیوان و پریان را در آموخته بود که خدای را زن و فرزند است و فرشتگان فرزندان خدای اند، هر چه می‌کند به وقت ایشان می‌کند. چون آن جن نصیبیان حق بیافتند گفتند مَا أَتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.

وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى الْكَلِمَ شَظَطَا: بدرستی که دروغ و محال می‌گفت آن نادان ما بر خدا، یعنی ابلیس که می‌گفت خدای را زن و فرزند است.

وَأَنَّا ظَنَّنَا أَنْ لَنْ تَقُولَ الْأَنْسُ وَالْجِنُ عَلَى الْكَلِمِ كَذِبَاً: و ما همی پنداشتیم که نمی‌گویند آدمیان و پریان بر خدای عزوجل دروغی، که او را زن و فرزند می‌گویند تا اکنون که بدانستیم تنزیه خدای.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْأَنْسِ يَغُوَثُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِ فَزَادُوهُمْ رَهْقَا: بدرستی که بود مردانی از آدمیان که زنها را و پناه می‌خواستند به مردانی از پریان تا می‌افزودند ایشان را تکبر و گردن کشی. و آن آن بود که عرب در جاهلیت چون به وادی درخواستندی شد به صیدی یا به سفری گفتندی اعوذ بسید هذا الوادی من سفهاء قومه، تا از پریان ایمن شدندی. پریان را بسبب آن به خویشتن عجب افتادی گفتندی کار ما بدانجا رسید که آدمیان به ما زنها را می‌خواهند.

وَأَنَّهُمْ ظَلَّوْا كَمَا ظَلَّتْنُمْ أَنْ لَنْ يَعْثِثَ اللَّهُ أَحَدًا، حَكَايَتْ ازْ قُولْ پَرِيَان
است که فا قوم خویش می گفتند که: ایشان یعنی آدمیان می پنداشتند
چنانکه شما می پنداشتید که خدای تعالی هیچ کس را به رسولی نخواهد
فرستاد و هیچ کس را از پس مرگ بر زینگیزد تا اکنون که بدانستیم.
گفته اند این قول از خدای خطاب است آدمیان را که آنَّهُمْ ظَلَّوْا كَمَا
ظَلَّتْنُمْ پَرِيَان پنداشتند که خدای رسول نخواهد فرستاد کس را چنانکه شما
آدمیان پنداشتید.

وَأَنَا لَمْسَنَا الْسَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْيَّةً حَرَسًا شَدِيدًا وَشَهْبًا: وَمَا رَسِيدِيمْ بِهِ
آسمان یافتیم آن را پُر کرده از پاسیوانان سخت و ستارگان روشن و
پارهای آتش. و آن آن بود که دیوان و پریان در روزگار اول به آسمانها
شدندی و سخنان فرشتگان— که اسرافیل فرشتگان را از لوح خبر کردی— یاد
گرفتندی و بیاوردنده در زمین در زبان گهنه او کنندی تا خلق را بدان
بی راه داشتندی تا آن وقت که عیسی را به آسمان چهارم بردند، آنگه
ایشان را از آسمان چهارم پنافتند بدین دیگر آسمانها می شدند تا آن وقت
که مصطفی را وحی بفرستادند، ایشان را یکسر از همه آسمانها پنافتند.
اکنون ایشان جان خویش فدای ابلیس کنند تا مگر او را از آسمان خبری
آرند، سه از ایشان بر گردن یکدیگر شوند آن زورین گوش به آسمان باز
نهد تا میان فرشتگان چه سخن می رود، آنچه اشنود یاد گیرد، زود فازان
که زیر وی باشد بگوید و او فازان که زیرین باشد بگوید، در ساعت آتش
در آید زورین سوخته گردد میانگین محبل گردد اگر در آبادانی افتاد جاثوم
گردد و اگر در دریا افتاد نهنگ گردد و اگر در بیابان افتاد غول گردد و آن
دیو زیرین برهد، بیاید ابلیس را بر آنچه شنوده باشد خبر کند.

وَأَنَا كُنَّا نَقْعَدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمَعُ إِلَّا مَا يَجِدُ لَهُ شِهَابًا رَصَداً:
و ما بودیم که می نشستیم در نشست گاهها از آسمان مر شنیدن را هر که

- ۴
- نیوشه کند اکنون بیاود پاره‌ای آتش در بُحیرٰ.
 وَآتَا لَأَنْدُرِي أَشْرَارِيَةٍ بِقَنْ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً : وَمَا نَدَانِيم
 که بد خواستند به اهل زمین که بدیشان رسول فرستادند تا ایشان به وی
 نگروند تا ایشان را عقوبت کنند یا خواست بدیشان خدای ایشان صوابی
 که بگروند تا بر هند و به ثواب رسند.
- ۸
- وَآتَا مِنَا الْصَالِحُونَ وَمِنَا ذُونَ ذِلْكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَداً : وَمَا ايمَ که از ما
 هستند نیکان و بسامانان و از ما هستند که جز آن اند بودیم ما بر راههای
 شکافته و گروهانی پرا کنده.
- ۱۲
- وَآتَا ظَنَّنَا آنَ لَنْ تُفْجِرَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَلَنْ تُفْجِرَهُ هَرَبًا : ما بدانستیم که
 ما عاجز نیاویم خدای را در زمین از آنکه عذاب کند ما را و عاجز نیاویم
 او را در گریختن از عذاب او.
- ۱۶
- وَآتَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى أَفَنَا بِهِ قَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهْقًا : ما
 چون بشنیدیم و بدانستیم راه راست بگرویدیم بدان هر که بگرفد به خدای
 خویش نترسد از کاستن ثواب و نه از ببردن حق وی و نه از افزودن
 عذاب.
- ۲۰
- وَآتَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَ الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَنْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحْرَرُوا رَشَداً : وَمَا آنِيم
 که از ما هستند که مسلمانند و از ما هستند که از راه بیفتادگان اند —
 قاسط جابر بود و مقسط عادل — هر که بگروید ایشاند که بجستند و
 بیافتند صوابی؛ یعنی راه صواب.
- وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً : وَأَمَّا آنَکه از راه بیفتادگانند بودند
 هر اینه مر دوزخ را هیزمها. تا اینجا حکایت از قول پریان است و از اینجا
 فروتر ابتداء قول خدای است.
- وَأَنْ لَوْ أَنْسَقَمُوا عَلَى الظَّرِيفَةِ لَا سَقَمَتَهُمْ مَاءُ غَدْقاً، ای اعطیناهم مala
 کثیرا؛ اگر بیستادندی همه خلق بر کفر هر اینه بدادیمی ایشان را مال

بسیار، معونة کفر ایشان را. و گفته اند اگر همه خلائق بر اسلام بودندی ما بدادیمی ایشان را مال بسیار تا بسبب آن با کفر گشتدی آن گروه که در سابق علم ما کافر خواستند بود. مال را به آب ماننده کرد زیرا که آب اندک از آن کفايت بود و بسیار آن هلاک کند، مال نیز همچنین. دیگر از بهر آن را که طبع آب بر فرو شدن است و طبع مال نیز بر فرو شدن است که فرو شود و خداوند خویش را فرو برد. نیز طبع آب بر گردیدن است مال نیز همچنین گردان است بر کس بنماند.

۸ لِتَفْتَتِهُمْ فِيهِ: تا آزمون کردیمی ایشان را در آن مال به شغل آن، وَمَنْ يُغْرِضْ عَنِ ذِكْرِ رَبِّهِ يَشْلُكُهُ عَذَابًا صَعِدَاً: و هر که روی در گرداند از توحید و یاد کرد خدای خویش درآرد او را در عذاب صعب.

۹ وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا: بدرستی که مسجدها خدای را است. گفته اند این مساجد کعبه است آن را مساجد خواند تعظیم و تقخیم را، فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا: در خانه خدای با خدای خدای دیگر مخوانید. گفته اند مراد از این مساجد همه روی زمین است چنانکه رسول عليه السلام گفت جعلت لی الارض کلها مسجدا و ترابها طهورا یعنی در زمین خدای در نعمت خدای با او خدای دیگر مگویید. و گفته اند این مساجد سجودگاهها است و آن هفت اندام است که بدان سجود کنند دو دست و دو پای و دو زانو و پیشانی، فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا، بدین هفت اندام جز خدای را سجود مکنید و جز خدای را مخوانید.

۱۰ وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَنْدَ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكْنُونَ عَنْهُ لِيَبْدَا: بدرستی که چون بیستاد بندۀ خدای – یعنی مصطفیٰ عليه السلام به بطن النخلة – و می خواند خدای خویش را و بشنیدند آن پریان خواستندی که بودندی بر هم افتاده و بر رسول از حلاوت ولذت خواندن وی؛ و شما همین قرآن می شنوید که بر شما می خوانند و بر دل شما هیچ اثر نکند، این نشان

بدبختی بود.

٤ قُلْ إِنَّمَا آذُنُوا رَتْيٍ وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا : مصطفی علیه السلام گفت من خداوند و پروردگار خود را می خوانم و هنباز نیارم با وی کسی را.

٨ قُلْ إِنِّي لَا أَفْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشْدًا : بگویا محمد که من پادشاهی و توانایی ندارم شما را به بازداشت گزندی و نه به نمودن صوابی و رسانیدن منفعتی بی هدایت خدای.

١٢ قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ الَّهِ أَخْدُ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ ذُونِهِ مُلْتَعِدًا : بگومن آنم که نرهاند مرا از عذاب خدای هیچ کس و نیاوم از دون خدای هیچ پناه گاهی اگر از این وحی چیزی باز گیرم. و آن آن بود که کافران مکه گفتند یا محمد تو دست از عیب الهه ما بدار و با ما بسازتا ما با تو بسازیم، این آیت فرو آمد.

١٦ إِلَّا بِلَاغَأَ مِنَ الَّهِ وَرِسَالَاتِهِ : مگر رسانیدنی که برسانم از خدای پیغامهای او را، وَمَنْ يَغْصِنَ الَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا : و هر که نافرمانی کند خدای را و رسول او را در پذیرفتن حق بدرستی که او را بود آتش دوزخ جاودان باشند در آنجا همیشه.

٢٠ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ : زمان ده ایشان را یا محمد و فراغذار ایشان را تا آنگه که ببینند آنچه ایشان را وعید می کنند. فَسَيَغْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفَ نَاصِرًا وَ أَقْلُ عَدَدًا : زود بود که بدانند که کیست ضعیف یارت و اندک شمارتر. این جواب آن است که کافران گفتند یا محمد تو مردی ای تنها، به تنها ی خویش جهان راست بنتوانی نهاد.

٢٥ قُلْ إِنْ أَذْرِي أَقْرَبَ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَتْيٍ أَمَدًا : بگویا محمد که من ندانم که نزدیک است آنچه شما را وعید می کنند یا کند خدای من آن را مدتی و تأخیری. این جواب آن است که کافران گفتند چند بیم کنی ما را یا محمد به قیامت بگوتا کی خواهد بود.

عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا؛ داننده ناپیدا خدای است مطلع
نگرداند برغیب خود کسی را.

إِلَّا مَنْ آزَّتَضِيَ مِنْ رَسُولٍ؛ مَكْرَرَ آنَ رَسُولِيَّ كَه او پسندیده بود که او را
مطلع گرداند برغیب به وحی، فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ تَبْيَنِ يَتَدْبِيَّهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصْدَهَا؛
او بود که در آورد از پیش و از پس اونگاه بانانی. و آن آن بود که جبرئیل
به وحی گزاردن می آمدی فریشتگان با وی می آمدندی با حربهای آتشین
وحی را نگاه می داشتندی تا دیوان از آن چیزی بندزدیدندی. سؤال: چه
فاایده بود در پاس داشتن وحی را از دیو بعد ما که دیو خود ازیاد کرد
خدای بگریزد و بازان طاقت ندارد؟ جواب گوییم این احتراس از بهر آن
بود که دیوان همی استراق سمع کردندی که اقوال ملایکه را به سماع
بندزدیدندی در زبان گهته اوکنندندی تا خلق را در فتنه آوردندی. و
گفته اند آن فریشتگان را از بهر تعظیم وحی را فرستادندی.

لَيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَبْلَغُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ؛ تا بداند رسول که برسانیدند
فریشتگان پیغامهای خدای ایشان را. گفته اند معناه لیعلم الله تا معلوم
خدای رسول را و مؤمنان را پدید آید که وحی تمام به رسول می رسانیدند، و
آحاط یَمَا لَدَنِهِمْ؛ و خدای تعالی دانا است بدانچه نزدیک ایشان است
یعنی به همه احوال ایشان دانا است، وَأَخْصَى گُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا؛ و بدانسته
است و بشمرده همه چیزها را دانستنی و شمردنی به علم قدیم کامل.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که وی گفت هر که سورة المزمل
برخواند او را بود به هر آیتی سپری از آتش دوزخ.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴ **یَا أَيُّهَا الْمَزَّقُلُ**: ای جامه بسر درآورده قُمِ الْكَلَّيْنِ إِلَّا قَلِيلًا نِضَفَةً : شب
برخیز نماز کن مگر اندکی از شب نیمه ای از شب بیدار باش او آنقدر منه
قلیلاً: یا بکاه از نیمه اندکی ،

۸ آفِذ عَلَيْهِ: یا برافزای بر آن نیمه وَرَتَلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا: و هویدا برخوان
قرآن را هویدا برخواندنی . عایشه گوید رضی الله عنها: شان نزول این آیت
آن بود که روزی پیغمبر علیه السلام روزه داشته بود و بسیار فادوا فتاده ،
چون شب درآمد نماز شام بکرد؛ همچنان نماز می‌کرد تا نماز خفتن بکرد ،
گلیمی بسر درآورد که آن گلیم نه از پنه بود و نه از پشم بود و نه از خربود
و نه از کتان بود. گفتند: از چه بود یا ام المؤمنین؟ گفت فرتش از پشم بود
و پود از بزمی ، آن را بسر درآورد و بخفت؛ چون در خواب شد جبرئیل
آمد و این آیت آورد یا **أَيُّهَا الْمُزَّقُلُ**. رسول از پس آن هر شب نماز
می‌کردی و این حساب که خدای او را فرموده بود نگاه می‌داشت ، نگاه
داشتن آن حساب همی دشخوار آمد بروی گفت مقصد نماز شب است؛
همی قدم به قدم بازنهادی تا روز نماز می‌کردی تا آن رنج در روی اثر کرد
رویش زرد گشت و تنفس تشنج آورد و پایهایش ورم گرفت. منافقان و

کافران شماتت می‌کردند و می‌گفتند: بدبختا که محمد است از این جهان بیفتاده و بدان جهان نارسیده، این همه رنج بر خود می‌نهد و خویشن را می‌کشد و به دست وی هیچیز نه. پس خدای تعالی این آیت فرستاد که طَهْ مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ^۱. یاران گفتند «یا رسول الله آتفعل هذا و قد غفرالله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر؟». رسول گفت «افلا اكون عبداً شكوراً». و گفته اند رسول عليه السلام گفت «من امّتی دارم بس گناه کار، این برای آن می‌کنم تا خدای تعالی روز قیامت مرا در ایشان شفاعت دهد». سؤال: چون گفت فُمَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا بیشتر از شب بیدار باش، از پس چرا گفت نصفه بعد ما که قلیل چیزی نه نیمة آن بود. جواب گوییم پیغمبر علیه السلام پیش از آنکه این آیت آمد لختی از اول شب بیدار بودی آنگه بختی، چون امر آمد که فُمَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا از آن گاه که وقت خواب او بودی بیشتر بیدار بایستی بود آنگاه بیدار بودن و قیام وی نیمی افتادی از جمله شب، زیرا گفت نصفه. و گفته اند این امر بر سبیل تخيیر است ای: اگر خواهی نیمی از شب بیدار باش به قیام و اگر خواهی از نیمی بکاه و اگر خواهی بر نیمه بیفزای.

۱۶ اَنَا سَئِلْقَى عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا: بدرستی که زود بود که ما فرو آریم بر تو یا محمد گفتاری گران. سؤال: چرا گفت قَوْلًا ثَقِيلًا بعد ما که قول عرض است و عرض ثقيل نبود. جواب گفته اند ثقیلاً گرانمایه در فضل و شرف، و گفته اند ثقیلاً یشقل و یشق علیک حمله و استعماله. و گفته اند قَوْلًا ثَقِيلًا ای ثقیلاً فی المیزان خفیفاً علی اللسان. سؤال: چرا گفت سَئِلْقَى بعد ما که این سین سوف است و سوف وعده استقبال باشد و آن وقت که این آیت آمد بسیاری از قرآن وحی آمده بود، پس چرا گفت سَئِلْقَى؟ جواب گوییم مراد از این قَوْلًا ثَقِيلًا همه قرآن است و جمله قرآن آن وقت هنوز وحی نیامده بود.

۴ إِنَّ نَاسِهَةَ الْلَّيْلِ هِيَ أَشَدُ وَظَا: بدرستی که ساعتهاي شب سخترو دشخوارتر آيد برنماز کننده از ساعتهاي روز که خواب از خود باز باید کرد. و اگر وطاء به کسر و او و مد خوانی معناه: اشد موافقة القلب مع اللسان و اگر وطأ به کسر و به قصر خوانی هم به معنی وطأ بود چنانکه بگفتیم واقعه قیلاً: و درسته در گفتار و خواندن.

۸ إِنَّ لَكَ فِي الْنَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا: بدرستی که ترا يا محمد در روز فاوا گشتن بسیار بود در شغل نبوت لکن شب دراز است نصیب خویش از آن بردار. و در شاذ خوانده اند سبخا به خاء معجمه، ای: فراغاً طویلاً؛ یعنی به روز قیلوله کن و به شب قیام کن. اما قیام شب در اول اسلام بر رسول و بر همه مؤمنان فریضه بود؛ به آخر آن را از مسلمانان برداشت در فرض، اما فضیلش برجاست.

۱۲ وَآذْكُرِ آسَمَ رَيْكَ وَتَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبَتِّلًا: ویاد کن نام خدای خویش را به بزرگواری – و بتل: وانقطع اليه انقطاعاً و اخلص اليه اخلاصاً – به دل با وی بُربازبریدنی، یعنی دل در خدای بند. سؤال: چرا نگفت و بتل اليه بتلا؟ جواب گوییم بتلا گفت از بهر فواصل آیات را. و گفته اند معناه و بتل اليه بنفسك و بتل اليه قلبك، این از جوامع الكلم بود. و گفته اند این اختلاف لفظین است چنانکه شاعر گوید:

۲۰ وَخَيْرُ الْأَمْرِ مَا اسْتَقْبَلَتْ مِنْهُ و لیس بان تتبعه اتباعاً رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتِحُهُ وَكِيلًا: خدای مشرق و مغرب آن خدای است که نه خدای مگرا و او رانگاه بان و کارران و پشتی وان گیر، یعنی هرچه داری ازاودان و هرچه خواهی ازاوخواه و هرچه کنی از بهرا او کن. اگر رب المشرق به رفع خوانی ابتدا بود و اگر رب به خفض خوانی بدل از ربک بود.

وَآضِيزْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَآهْجُرْنَهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا: شکیبايی کن بر آنچه

می‌گویند کافران از کفر و انکار و تکذیب و آزار و جدایی کن از ایشان جدایی خوب، یعنی برباطل با ایشان یار مباش و از مكافات ایشان اعراض کن. گفته اند این امر است به هجرت چون وقت آید.

٤ **وَذِنْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولَى الْنَّعْمَةِ وَمَهْلِئُهُمْ قَلِيلًا:** و با من گذار دروغ دارند گان حق را از خداوندان کامرانی یعنی مكافات ایشان با من گذار— و فرا گذار ایشان را اندکی تا روز بدر.

٨ **إِنَّ لَدِينَنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا:** بدرستی که نزد ما است ساخته ایشان را بندهای آتشین و آتش بزرگ،

٩ **وَظَعَامًا ذَا غُصَّةً وَعَذَابًا أَلِيمًا:** و طعام گلوگیر— و آن از پس هزار سال گرسنگی باشد که هزار سال فریاد می خواهد از گرسنگی آنگه ایشان را از آن طعام زقوم دهنده — و عذاب دردناک. در این آیت ما را حجت است بر آنکه دوزخ آفریده است ساخته. کی بود آن عذاب؟

١٢ **يَوْمَ تَرْجُثُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَشِيشًا مَهِيلًا:** آن روز که لرزه گیرد زمین و کوهها را براندازد و گردد کوهها کودی ریگ برهم ریخته.

١٤ **إِنَّا آَرْسَلْنَا إِلَيْنِكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْنِكُمْ:** بدرستی که ما بفرستادیم به شما پیغامبری گواه بر شما، تا به هر چه شما می کنید روز قیامت بر شما گواهی دهد. گفته اند شاهیداً عَلَيْنِكُمْ گواهی دهنده بر صدق و عدالت شما چنانکه گفت لا يجمع الله امتی على الصلاة كما آرسلنا إلى فرعون رسولاً: چنانکه بفرستادیم به فرعون رسولی چون موسی.

٢٠ **فَقَصَى فِرْعَوْنُ الْرَّسُولَ فَأَخَذَنَاهُ أَخْذًا وَبَيْلًا:** نافرمانی کرد فرعون آن رسول را بگرفتیم ما او را گرفتی سخت. اگر شما نیز نافرمانی کنید رسول را بگیریم شما را گرفتی سخت.

فَكَيْنَتْ تَتَقَوَّنَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شَيْيًا — در این تقدیم و تأخیر است معناه فکیف تتقون عذاب الله یوماً يجعل الولدان شیئاً إن کفرتم

الیوم: اگر امروز کافر باشد چگونه بپرهیزید فردا از عذاب خدای آن روز
که کودکان را سپیدسار کند. و آن آنگه بود که ندا آید آدم را که: یا آدم
ابعث بعثک من ذریتك الى النار. آدم گوید: یا رب من کل کم کم.
فیقول: مِنْ كُلَّ الْفِتْحَ تَسْعَ وَ تَسْعِينَ وَ تَسْعَ مَا يَهُ الْنَّارُ وَ وَاحِدًا إِلَى
الجَنَّةِ. آنگه بود که کودکان سپیدسار گردند از هول آن ندا.

٤

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ: آسمان واطرکیده بود آن روز از هول آن روز.
سؤال: چرا نگفت منظره بعد ما که سما مؤثث است؟ جواب گوییم مراد
از این سما علو است یعنی همه اجرام علوی بطرکد. و گفته اند ما لا یتحقق
فیه التذکیر و التائیث این شئت فانشه و ان شئت فذکره کان وعده مفعولاً:
بدرستی که هست وعده خدای کرده و بوده، یعنی راست گردد. سوال: وعده
خدای قول او است اگر قول او مفعول بود واجب آید که قرآن مخلوق بود.
جواب گفته اند مراد از این وعده موعد است و آن روز قیامت است. و
گفته اند مراد از این مفعول کاین است چنانکه گویند در عرف این کار
کرده بودست.

٨

إِنَّ هُنَيْهَ تَذْكِيرَةٌ فَمَنْ شَاءَ آتَحْدَ إِلَيْ رَبِّهِ سَبِيلًا: بدرستی که این قرآن و
این سوره و این قصه قیامت پندی است و یادگاری تمام هر که خواهد که
فرا گیرد سوی خدای خود راهی اینک قرآن راه او است.

١٦

إِنَّ رَبَّكَ يَغْلِمُ أَنَّكَ تَقُومُ آذْنِي مِنْ ثُلُثَيِ اللَّئِيلِ: بدرستی که خدای تو
می داند که توبه شب می برخیزی و بیستی به نماز کم از دو بخش شب و
نصفه وثلثه و طائفه من آل زین معک: و نیمه آن و سیک آن و گروهی از
آنها که با تواند، چون بوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم. و آن
آن بود که رسول عليه السلام به شب نماز می کرد تا نیمی یا دو بخش از
شب بگذشتی. شبی وردهای خویش بکرد بیرون آمد، به درسرای بوبکر
شد؛ بوبکر قرآن می خواند نرمان. رسول بازگشت به درسرای عمر شد،

٢٠

هنوز به سر کوی بود که آواز عمر بشنید که قرآن می خواند به آواز بلند.

رسول علیه السلام بازگشت به درسرای عثمان شد آواز عثمان شنید که آیتهای رحمت را با هم می آورد. بازگشت با خانه آمد. بامدادان که یاران حاضر آمدند رسول بوبکر را گفت «یا بابکر، دوش قرآن بس نرمان می خواندی». بوبکر گفت «یا رسول الله، یسمع من اناجی: آن خدای که با وی راز می کردم می شنید». عمر را گفت «یا عمر، توبس بلند می خواندی». عمر گفت «یا رسول الله کنت اوقظ الوستان و اطرد الشیطان و ارضی الرحمن». عثمان را گفت «یا عثمان، چرا آیتهای قرآن را چنان می خواندی؟». گفت «یا رسول الله، کنت اخلط الطیب بالطیب». رسول گفت «اما انت یا ابابکر فارفع صوتک ، و اما انت یا عمر فاخفض صوتک ، و اما انت یا عثمان فاقرأ القرآن كما أُنْزِل». یاران گفتند یا رسول الله ما در نگاه داشتن شمار ساعتهاي شب درمانديم که تقدير شمار آن راست نمي توانيم داشت. خدای تعالي اين آيت بفرستاد که **يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ**: خدای است که تقدير کند شب را و روز را و نگه تواند داشت تمامی ساعتها و دقيقهای آن را علیم آن لَنْ تُخُصُّوهُ: خدای دانست که شما تقدير شمار آن نگاه نتوانيد داشت **فَتَابَ عَلَيْكُمْ**، اى: فرجع اليکم بالتحفيف والتسهيل. سؤال: چون تکليف ما لا يطاق از خدای روان نبود پس چرا از ايشان درخواست آنچه علیم آن لَنْ تُخُصُّوهُ، اى لَنْ تطیقوه؟ جواب گفته اند آن لَنْ تُخُصُّوهُ اى: لَنْ تعلموا دقايقه و مقاديره، اين احصا به معنى علم است و تکليف مالا يعلم روان بود چون مکلف ممکن بود از علم آن. و گفته اند معناه علیم آن لَنْ تطیقوه طاقة السهولة واليسر لا طاقة القدرة. سؤال: چرا نگفت تحصوهما اگر «ها» راجع است با شب و روز، يا تحصوها اگر «ها» راجع است با ساعات؟ جواب گفته اند اين «ها» راجع است با تقدير شب و روز که از پيش گفت **وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ**.

و گفته اند این «ها» راجع است با ما تقدم ذکره. سؤال: توبه دادن از گناه باشد و قیام شب به امر خدای بود چرا گفت فتاب علیکم؟ جواب گفته اند معناه فرجع الیکم بالتحفیف بنسخ فرض قیام اللیل. و گفته اند این توبه دادن است از آن تقصیر که بعضی را از مسلمانان افتاد در قیام شب در آن مدت که فریضه بود **فَاقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ**: برخوانید آنچه آسان بود از قرآن تا از قیام شب بی نصیب نمانید. سؤال: چرا گویند از پس امام برنباید خواند بعد ما که خدای گفت **فَاقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ**? جواب گفته اند این همچنان است که امر و **السَّارِقُ وَ السَّارِقةَ فَاقْطُلُوْعا** آئیه‌هایما امر است اما رانه قوم را. دیگر جواب این در نماز شب است که **فَاقْرُوا** و نماز شب إفراد کنند لاجرم هر که نماز تنها کند او را قرآن برباید خواند. دیگر جواب بدین آیت حجت نیاید قرائت خلف الامام زیرا که اگر بظاهر این گیری واجب آید تا به یک آیت از قرآن کفایت بود در قرائت زیرا که گفت **فَاقْرُوا مَا تَيَسَّرَ** و یک آیت آسانتر از سه آیت. دیگر جواب آنکه **فَاقْرُوا** مطلق است خواندن را، نماز را در این تخصیص نیست پس این امر ندب است به قرآن خواندن علیم آن **سَيِّكُونْ مِنْكُمْ مَرْضِي**: خدای دانست که از شما بیماران باشند قیام شب نتواند کرد. سؤال: چرا گفت علیم آن **سَيِّكُونْ** به رفع بعد ما که آن از اداة ناصبه است؟ جواب گفته اند که «ها» عmad در این مضمر است ای علیم آن سیکون، گفته اند این اداة ضعیف است چون حایلی آمد میان آن و میان فعل قوت آن بشد و اینجا حایلی است چون سین سیکون و آخرین **يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَعُونَ** مِنْ فضل **اللَّهِ**: و گروهانی دیگر باشند که می‌روند در زمین به سفرها می‌جویند از اوزونی نیکوبی خدای، یعنی علم و عبادت ایشان را قیام شب دشوار بود **وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**: و گروهانی دیگر باشند که کارزار می‌کنند در سبیل خدای چون غازیان، قیام شب برایشان نیز دشوار بود؛ چون

چنین بود فَاقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ: برخوانید آنچه آسانتر بود از قرآن، پس اگر نکنید باری در نماز تقصیر می کنید وَقَيْمُوا الْصَّلَاةَ وَأُثْرَا الْكَوَافِرَ: و بهای دارید نماز را و بدھید پا کی خواسته را وَأَفْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً: و وامدهید خدای را وام نیکوبی متت و بی ریا و از بهین دهید چون زکات یا صدقه ۴ دهید وَمَا تُقْدِمُوا لِآنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ وَأَعْظَمَ أَجْرًا: و آنچه پیش فرستادید مرتنهای شما را از نیکی و مال بازیابید آن را نزد خدای آن به و مزد آن بزرگتر وَأَسْغَفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ: و آمرزش خواهید از خدای بدرستی که خدای آمرزگار است و بخشاینده.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که وی گفت هر که سوره المدثر
برخواند ثواب همه دوستان خدای بیاود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ: اى جامه در سر کشیده، قُمْ فَأَنذِرْ: برخیز خلق را
بیم کن از دوزخ و با توحید خوان؛ شان نزول این آیت در سوره اقرأ
بتمامی گفته آید ان شاء الله،
وَرَئِكَ فَكَبِرْ: و خدای را به بزرگواری یاد کن یعنی به توحید و بازان
خوان،
٤

وَثِيَابَكَ فَظَهِيرْ: و جامه خویش را پاک دار. در معنی این قولها است:
ابن عباس گوید لا تکن غادرًا فان الغادر دنس الشیاب، یعنی از غدر و
خیانت دور باش. و گفته اند معناه و قلبك فظهر. و گفته اند و نفسك فظهر
مِن الذُّنُوبِ وَالْعَيُوبِ . و گفته اند و خُلُقَكَ فحسن. و گفته اند و عملك
فآخِلِصْ . و گفته اند و ثيابك فشمَّر معناه: جامه خویش را پاک دار در نماز
تا نماز بر تو تمام بود. و گفته اند معناه و ثيابك فقصر،
٨

وَآلِرْجَزَ فَاهْجُرْ: و از بت و بت پرستیدن دور باش. خطاب رسول را
است و مراد کافران را، ای: بت پرستان را از بت پرستیدن بازخوان،
وَلَا تَمْثِنْ تَشَكُّرْ: و ملت منه نیکویی را که با کسی کنی تا ثواب
بسیار یابی زیرا که ملت احسان را حبشه کند. و گفته اند معناه: ولا تعط

١٢

ل تستکثري يعني مكافات اين جهاني مخواه بر صدقه،
ولَزِيلَكَ فَاضْبِرْ: و از بهر خدای خويش را صبر کن برجفای دشمنان و
راضی باش به هر چه او بر تو قضا کند.

فَإِذَا نُقَرَّفِي أَنَّا فُورِ: چون در دمند در شپور و در آرند جانها را در کالبدها، ۴
فَذَلِكَ يَوْمَ يَوْمٌ عَسِيرٌ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ: آن است روز سخت و
دشوار برباگر ويد گان نه آسان. سؤال: چون گفت يَوْمٌ عَسِيرٌ چه فايده
بود در تكرار غَيْرُ يَسِيرٍ؟ جواب گويم معناه عسير على الكافرين غيريسير
على المؤمنين: هم نه آسان بر مؤمنان. ۸

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا: با من گذار و مرا بازگذار بازان کس که
بيافريده ام او را تنها خالي از دنيا. سؤان: اى شايد که خدای را وحيد
گفتن يا تنها گفتن تا گفت خَلَقْتُ وَحِيدًا؟ جواب گفته اند اين وحيد
صفت آن آفرiedy است نه صفت خدای. و گفته اند صفت خدای است و ۱۲
آن در صفت خدای مبالغت واحد بود چنانکه عليم مبالغت عالم بود. و اين
آيت در شان ولید مغيره آمد که وي رسول را عليه السلام بد مى گفتی در
روي و با پس، رسول عليه السلام به خدای بناليد اين آيت فرو آمد،
وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا: و کردم و دادم او را خواسته اى پيوسته، و ۱۶
گفته اند ممدوداً اى: افزون کرده، وَبَيْنَ شُهُودًا: و پسران حاضر کرده؛
كه وي را ده پسر بود چون بنشستي ايشان بحرمت بر سروي
بايستادندی،

وَمَهَدْتُ لَهُ تَمَهِيدًا: و ساخته کردم او را نعمت دنيا ساخته کردنی
چون صامت و اسباب و ضياع و مستغل و موashi،
ثُمَّ يَظْمَعُ أَنْ أَزِيدَ كَلَا: پس مى طمع دارد که بيفزايم او را بر نعمت
دنيا کرامت عقيبي حقاً که نبود، چرا؟ إِنَّهُ كَانَ لِيَا تَنَا غَنِيدًا: زيرا که او بود
به نشانهای ما ستيزه کش و پيکارکش و بگشته از آن،

سَأْرِهْقَهُ صَعْدَوْاً: زَوْدَا كَهْ رَسَانِم او رَا عَذَابْ صَعْبَتِرِين وَبَرْشَدَنْ بَرْ عَقبَهْ دَشْخُوارَتِرِين. وَآنْ عَقبَه اَيْ اَسْتَ آتَشِينْ دَرْمِيَانْ دَوْزَخْ كَهْ وَلِيدْ مَغِيرَهْ رَا وَ مَانِنَدَهْ او رَا بَرْ آنْجَا عَذَابْ كَنَنَدْ، بَرْ روَى مَيْ كَشَنَدْ او رَا بَرْ آنْ تَا بَهْ سَرْ رَسَدْ، آنَّگَهْ نَگُوسَارْ دَرْ گَرْدَانَنَدْ تَا بَهْ زَيْرْ رَسَدْ.

اَنَّهُ فَكَرَ وَقَدَرَ فَقْتِلَ كَيْفَ قَدَرَ: بدرستی که او — یعنی ولید مغیره —
اندیشه کرد و اندازه کرد در حدیث محمد بنفریدند و بنفرینند او را چگونه
می اندازه کرد ثُمَّ فُتِلَ كَيْفَ قَدَرَ: پس بنفرینند او را چگونه می اندازه
کرد.

و آن آن بود که ولید مغیره در میان انجمن قریش برخاست گفت «یا
قوم بدانید که نام و آوازه این مرد – یعنی محمد – در عرب فاش گشت،
کنون موسوم حج نزدیک آمد خلق روی به مکه نهند؛ ما را که اهل مکه ایم
بپرسند که وی چه مردی است، ما چه جواب دهیم؟». بوجهل گفت «ما
گوییم که او دیوانه است». ولید گفت «این نتوان گفتن زیرا که ایشان
بر رستند و احوال او را تأمل کنند بدانند که وی نه دیوانه است، ما را
تکذیب کنند آب ما بشود». گروهی گفتهند «گوییم که وی شاعر
است». ولید گفت «این هم نتوان گفتن زیرا که عرب فصحاء خلق اند
چون سخن وی بشنوند دانند که قرآن وی نظم شعر ندارد ما را تکذیب
کنند». گروهی گفتهند «گوییم وی کاهن است». گفت «این هم نتوان
گفتن زیرا که کاهنه استشنا نکنند در سخن و محمد هر سخنی که گوید
گوید ان شاء الله». ایشان گفتهند «پس چه گوییم و چه جواب
دهیم؟» وی گفت «گوییم که وی جادو است». ایشان گفتهند «تو این
از کجا می‌گویی؟». گفت «از آنجا می‌گوییم که وی مادر از فرزند جدا
می‌کند و خواهر از برادر جدا می‌کند و این فعل جادویان باشد». این بگفت
و برفت سه شب‌نیروز در خانه شد همی اندیشید در حدیث محمد تا ایشان را

تهمث افتاد که وی در دین محمد شد. بوجهل برخاست با گروهی از قریش و بنزدیک وی شدند گفتهند «ایها الولید اصبوث عن دینک و عن دین آبائیک؟». ولید گفت «کلاً و حاشا ولکن در حدیث محمد می‌اندیشم و تقدير می‌کنم و فادوا می‌اندازم همه رای من بر آن می‌افتد که ۴
وی جادو است». همی از آنجا برخاست و آمد تا در کعبه. رسول با بوبکر و عمر و گروهی از یاران بر در کعبه بودند، ولید برایشان بگذشت، ترش در روی رسول نگرفت و بازگشت تیزتر در ایشان بنگرفت. بوبکر ۸
گفت «ایها الولید کاری بزرگ بجای خویش بکنی؟». گفت «چیست؟». گفت «آنکه بگویی لا اله الا الله». گفت «گنگ باشم دوستر دارم که این سخن بگویم». خدای تعالی از حال وی یاد کرد گفت:

۱۲ **ثُمَّ نَظَرَ:** پس بنگرفت ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ: پس روی ترش کرد و گونه بگردانید ثُمَّ أَذْبَرَ وَأَشْكَبَرَ: پس برگشت و گردن کشی کرد از توحید. پس به لافگاه مکه آمد،
فقاً: گفت یا قوم بسیار بیندیشیدم و تقدير کردم و فادوا انداختم در ۱۶
حدیث محمد و دین و کتاب وی **إِنْ هَذَا إِلَّا سِخْرِيُّونَ:** نیست این کتاب و دین وی مگر جادوی که روایت می‌کند از جادوان و اختیار می‌کند آن را، **إِنْ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ:** نیست این قرآن مگر گفتار آدمی فرابافته.
خدای گفت:

۲۰ **سَأُضْلِلُهُ سَقَرَ:** زودا که در آرم او را در سقر. گفته اند سقرا نام همه دوزخ است، و گفته اند نام چهارم درکت است از دوزخ. و سقر سوزنده و گدازنده بود و خود همه دوزخ سوزنده و گدازنده است.
وَمَا آذْرِيكَ مَا سَقَرُ: و چه دانی تویا محمد که چه جایی است آن سقر، جایی است،

لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ: بنه دارد و نه گذارد. سؤال: چه فرق است میان لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُتا آن را به دولفظ یاد کرد؟ جواب گفته اند معناه نه زنده بدارد و نه مرده بگذارد بل که هر روز هفتاد بار بسوزاند او را چنانکه جای دیگر گفت گلما نصیحت مُجْلُودُهُمْ بَدْلَنَا هُمْ مُجْلُودًا غَيْرَهَا. و گفته اند معناه: نه پوست گذارد و نه گوشت گذارد و نه جان که همه را بسوزاند.

لَوْاتِحَةُ لِلْبَشَرِ: سوزنده است پوست و گوشت را و سیه کننده است روی را، ای: حراقه للحم هضامة للعظم نزاعه للاعضاء مسودة للوجوه،

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ: بر آن دوزخ بود نوزده فریشه موکل. سؤال: چه معنی بود این حساب نوزده را بعد ما که فریشتگان عذاب صد هزار بیش باشند؟

جواب گفته اند آن نوزده زبانیه فرشتگان عذاب باشند زیردست هر فرشته ای از آن چندان فرشته بود که خدای داند و بس، چنانکه گفت و ما

يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ. محمد هیصم گفتی رحمة الله: معنی این عدد آن است که دوزخ را هفت درکت است؛ اول درکت عاصیان مؤمنان را

است، چون مدت عذاب ایشان به آخر رسید ایشان را بیرون آزند و به بهشت برند و آن درکت را طبقی کنند بر درکتهای دیگر اوکنند. آنگه شش درکت بماند، در هر درکتی سه گروه باشند بتربیت و میانگین و

کمترین؛ بر هر گروهی فرشته ای موکل بود جمله آن هژده بود و مالک با ایشان نوزده، از آن گفت عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ. چون این آیت فروآمد بوجهل در میان قریش برخاست گفت «یا قوم سهل الامر دوزخ را نوزده نگه بان

بیش نیست ما بر ایشان برآییم، ایشان را مقهور کنیم و از دوزخ بیرون آییم». کلده بن اسید برخاست و او مردی بود دعوی زور کردی، گفت

«یا ابا الحكم، من هفده را کفایت کنم پنج بدین دست فرو گیرم و پنج بدان دست فرو گیرم و پنج را به زیر پای درآرم و دورا به سر بیوکنم، آنجا

دو بماند، دانم شما با دو برآید همه را مقهور کنیم و از دوزخ بجهیم».

این آیت بیامد.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ الْنَّارِ إِلَّا مَلِئَكَةً: نُكَرِدِيمْ مَا دُوزْخْ بَانَانْ رَا مَكْرْ فَرْشْتَگَانِي، جَائِي دِيَگَرْ گَفْتْ غِلَاظْ شِدَادْ، هَرْ فَرْشَتَهِ اَيِ رَا چَنْدَانِي قَوْتْ بُودْ كَه گَرِيكِي رَا فَرمَادِ هَفْتْ آسَمانْ وَهَفْتْ زَمِينْ رَا با دَهْنْ اوْكَنْ، بَرْ ۴ وَيِ آسَانْتَرْ اَز آن آيدْ كَه يِكَى اِزْمَا عَدْسِي با دَهْنْ اوْكَنْدْ وَمَا جَعَلْنَا عَدْتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا: وَنُكَرِدِيمْ مَا شَمَارِي شَانْ رَا به لَفْظْ نُوزَدْهِ مَكْرَ آزْمُونِي مِرْ آن كَسانْ رَا كَه كَافِرنَدْ وَشَبِهَتِي تَابِه غَلَطْ اَفْتَنْدْ، چَنانْكِه اَفْتَادَنْدْ ۸ لِيَشْتَقِيقَنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ: تَابِي گَمانْ شُونَدْ آن كَسانْ كَه دَادَنْدِي شَانْ رَا نَامَهْ، چُونْ جَهُودَانْ وَتَرْسَايَانْ، تَابِدَانَدْ كَه قَرَآنْ موَافِقْ تُورَاتْ اَسْتْ وَ اِنجِيلْ، زِيرَا كَه در تُورَاتْ وَ اِنجِيلْ هَمْچَنِينْ يَادْ كَرْدَسْتْ خَدَاهِي تَعَالَى عَدْدْ فَرْشَتَگَانْ دُوزْخْ رَا وَيَزْدَادْ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانَ: وَتَابِي فَرِيزَادَ آن كَسانْ رَا كَه بَكْرَوِيدَه اَندْ به خَدَاهِي اَمنَى به قَوْلِ خَدَاهِي. سَؤَالْ: چَرا گَوِينَدْ كَه زِيَادَتْ وَ ۱۲ نَقْصَانْ در اِيمَانْ رَوا بَنَوَدْ بَعْدْ ما كَه خَدَاهِي گَفْتْ وَيَزْدَادْ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانَ؟ جَوابْ گَوِيسِمْ اِينْ اِيمَانْ اَمَنْ اَسْتْ، وَ گَفْتَه اَندْ يَقِينْ اَسْتْ، وَ گَفْتَه اَندْ حَجَّتْ اَسْتْ وَلَا يَرْتَبَتْ آلَيَّنَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ: وَتَابِه شَكْ ۱۶ نَشُونَدْ آن كَسانِكِه دَادَه اَندِي شَانْ رَا نَامَهْ چُونْ جَهُودَانْ وَتَرْسَايَانْ كَه مَكْرَ تُورَاتْ وَ اِنجِيلْ مَخَالَفْ اَسْتْ قَرَآنْ رَا وَلِيَقُولَنَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضْ وَ الْكَافِرُونَ مَا ذَا آرَادَ اللَّهَ بِهِذَا مَثَلًا: تَابِي گَوِينَدْ آن كَسانْ كَه در دَلَهَايِي شَانْ اَسْتْ بِيَمَارِي شَكْ وَ نَفَاقْ وَ نَكْرَتْ وَ دِيَگَرْ كَافِرانْ كَه چَه خَواَسْ خَدَاهِي ۲۰ بَدِينْ مَثَلْ وَ بَدِينْ عَدْدِ فَرْشَتَگَانْ دُوزْخْ كَه يَادْ كَرْدْ. سَؤَالْ: چَرا گَفْتْ بِهِذَا مَثَلًا بَعْدِ ما كَه اِينْجا هَيْچِ مَثَلِي يَادْ نَكَرْدَسْتْ؟ جَوابْ گَوِيسِمْ اِينْ مَثَلْ صَفَتْ اَسْتْ مَرْعَدِ مَلَائِكَه رَا كَذَلِكَ يُضْلَلُ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ: چَنِينْ گَمَراهْ كَنَدْ خَدَاهِي آن رَا كَه خَواَهِدْ وَ رَاهِ نَمَايَدْ آن رَا كَه خَواَهِدْ وَمَا يَغْلِمُ جُنُودَ رَيْكَ إِلَّا هُوَ: وَ خَوْدِ نَدَانَدْ سَپَاهَهَايِ خَدَاهِي توْمَكْرَ اوْ وَمَا هَيَ إِلَّا

ذِكْرُ إِلَيْهِ وَمَا هِيَ كُنْدَةٌ وَخَبْرٌ از درکت سقر است.

كَلَّا وَالْقَمَرِ: حَقًا كه نرهند از آن دوزخ و درکت سقر سوگند به ماه، و
اللَّيْلِ إِذَا دَبَرَ: و به شب و آفریدگار شب چون از پس روز درآید — و اگر
إِذَا أَذْبَرَ خَوَانِيَ: چون برگرد — **وَالصُّبْحِ إِذَا أَشَفَرَ:** و سوگند به صبح چون
 بردمد و روشن گردد،

إِنَّهَا لَا خَدَى الْكُبِيرِ: كه آن درکت سقر یکی است از درکتهای بزرگتر،
نَذِيرًا لِلْبَشَرِ: بیم کننده‌ای است مرآدمیان را. و گفته اند این نذیراً راجع
 است به اول سوره ای: قُمْ نذیراً للبشر،

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقدَّمَ أُوْتَأْخَرَ: آن کس را از شما که خواهد که پیشی
 گیرد به طاعت یا با پس ایستاد از معصیت او بود که برهد از عذاب و
 عقوبت.

كُلُّ تَفْسِيرٍ يَمْتَهِنُ كَسْبَتْ رَهْيَةً: هر تنسی بدانچه کرده است گروگان است
إِلَّا أَصْحَابُ الْيَمِينِ: مگر خداوندان دست راست، و ایشان نیک بختانند.
 بگفتیم که ایشان را چرا اصحاب الیمن خواند در سوره الواقعه،

فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ: اندر بهشتها می‌پرسند یکدیگر را از
 آن گنه کاران. و آن آن بود که چون اهل بهشت در بهشت فروآیند و از
 دوزخ ایمن گردند از حالهای دنیا براندیشند گویند «در دار دنیا گروهی
 توانگران بودند که ما را به درویشی سرزنش کردندی آذا که ایشان
 کجا‌اند؟». رضوان را پرسند، گوید که «ایشان در بهشت نیستند».

گویند «کجا‌اند؟». رضوان گوید «بر کنگرهای بهشت شوید فرو نگرید
 تا ایشان را ببینید». تختهای ایشان فرا پریدن آید تا به کنگرهای بهشت
 رسند، فرو نگرند چهار صد ساله راه تا به قعر دوزخ ببینند، ایشان را ببینند
 در درکت سقر؛ گویند:

ما سَلَكُكُمْ فِي سَقَرٍ: چه شما را در سقر آورد.
 قَالُوا لَمْ نَكُنْ مِنَ الْمُصْلِحِينَ: گویند نبودیم در دنیا از نمازکنان. بهشتیان
 گویند «دروغ می‌گویید، بس کس بود که نمازنگرد و در سفر نیست». گویند:
 ۴

وَلَمْ نَكُنْ نُظِعِمُ الْمِسْكِينَ: و نبودیم که درویش را طعام دادیمی و در
 زکات و صدقه تقصیر کردیمی. گویند «دروغ گویید که بسیار کس بود
 که در حق درویشان تقصیر کرد و در سفر نیست». گویند

۸ وَكُنَا نَحْوُضُ مَعَ الْخَائِصِينَ وَكُنَا نُكَذِّبُ يَوْمَ الْدِينِ: ما چنان بودیمی که
 گفت و گوی کردیمی و بسته‌هایمی در حدیث قیامت با گویندگان و
 بدروغ داشتیمی روز شمار و جزا را،

۱۲ حَتَّىٰ أَئْتَا الْيَقِينُ: تا آن وقت که به ما آمد مرگ بی گمان. آنگه
 بهشتیان گویند هَذَا الَّذِي سَلَكُكُمْ فِي سَقَرٍ. آنگه بهشتیان را برایشان
 رحمت آید خواهد که ایشان را شفاعت کنند، ندا آید که آب خویش
 مبرید،

۱۶ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الْشَّافِعِينَ: سود ندارد ایشان را خواهش گری
 خواهش گران. در این آیت ما را حجت است برآنکه روز قیامت شفاعت
 بود مؤمنان را تا کافران را خاص کرد به نفی شفاعت که اگر هیچ کس را
 شفاعت نبودی تخصیص کافران بدانکه فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الْشَّافِعِينَ
 درست نیامدی.

۲۰ فَمَا لَهُمْ عَنِ الْتَّذْكُرَةِ مُغْرِضِينَ: چه بودست ایشان را که از پند روی
 بگردانیدگان اند گَائِنُهُمْ حُمُرٌ مُسْتَقْرَةٌ: گویی که ایشان خرانی اند رمانیده
 — و اگر به کسر فا خوانی: رمیله — فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ: بگریخته از صیادان
 و تیراندازان، و گفته اند قسورة: شiran.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ آفَرِيٍّ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صَحْفًا مُنَشَّرًا: بیک می خواهد هر

مردی از ایشان که بدھند او را نامه‌ای باز کرده. و آن آن بود که کافران مکه می‌گفتند یا محمد ما به تونگرویم تا به هریکی از ما نامه‌ای نیاری به دست خط خدای که «بدانید که محمد رسول من است به وی ایمان آرید»، و با هرنامه‌ای فرشته‌ای گواهی می‌دهد که این نامه خدای است، تا ما به تو ایمان آریم.^۴

كَلَّا بَلْ لَا يَخافُونَ الْآخِرَةَ: حقاً که این دلیری از آن می‌کنند که نمی‌ترسند از روز واپسین.

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكِّرٌ: حقاً که این پندی است تمام.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ: هر که خواهد برخواند و پند گیرد که بهانه نماند وَمَا يَذُكُّرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ الْتَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ: وَپند نگیرند مگر که خدای خواهد او است اهل آن که بباید ترسید ازوی و بباید پرهیزید از آزار وی و اهل آن که بیامرزد آن را که بترسید ازوی.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که وی گفت هر که سوره القیامه برخواند من و جبرئیل هر دو گواهیم که اوروز قیامت این بن بود از عذاب.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أُفْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ: نَهْ چنان است که کافران گفتند که قیامت نخواهد بود سوگند بدان روز رستخیز. سؤال: چرا نکفت اُقسم بیوم القيامة اگر می سوگند خواست بعد ما که لا نفی فایده دهد نه اثبات؟ جواب گفته اند این لا زایده است معناه اقسام بیوم القيامة و لا زایده در سخن در آرند در لغت عرب چنانکه شاعر گوید: فلمتك لا برق کان و میضه، ای: فلمتك برق. و گفته اند لا به معنی لام تأکید است ای لاقسم: هراینه سوگند یاد می کنم، لکن لام را اشباع کردست تأکید را. و گفته اند این لا خود نفی است معناه: سوگند می یاد نباید کرد قیامت را زیرا که وجوب آن از آن ظاهرتر است در عقل. و گفته اند معناه: لا کما زعموا فی انکار القيامة اُقسم بیوم القيامة.

وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ الَّتِي وَسَوْكِنَدَ بِدَانَ تَنْ مَلَامِتَ كَنْنَدَهُ . گفته اند این همه تنهاي بندگان است چنانکه پیغمبر عليه السلام گفت: ما من نفسِ
اَلَا سَتَلُومُ نَفْسَهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً تَقُولُ يَا لَيْتَنِي اَزْدَدْتُ وَأَنْ
كَانَتْ مُسَيْئَةً تَقُولُ يَا لَيْتَنِي نَزَعْتُ، وَذَلِكَ عِنْدَ مَعَانِيَةِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ . وَ
گفته اند این تنهاي تاييان است که گناه کرده باشند از آن توبه مي کنند و

همیشه گناه خویش را یاد می‌کنند و تن خود را ملامت می‌کنند.
آیَخْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَةً تَلِيْ قَادِرِينَ عَلَىْ آنَ نُسُوَيْ بَنَانَةً: ای
 چه پندارد مردم که ما فراهم نخواهیم کرد استخوانهای او را و بر نخواهیم
 انگیخت او را بل که قادریم بر آنکه تمام بیافرینیم استخوانهای او را و
 اندامهای او را. گفته اند **قَادِرِينَ عَلَىْ آنَ نُسُوَيْ بَنَانَةً** معناه: قادر بودیم
 که یکسان کردیمی اطراف او را چون لکذ اشتراکنون که تمام و درست
 اندام آفریدیم او را چرا نه شکر کند بل که کفران می‌آرد.

بَلْ بُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَةً: بل که می‌خواهد مردم که بدی کند فرا
 پیش وی، بردو معنی: یکی گفته اند یقدم الحوبه و یؤخر التوبه، و
 گفته اند **لِيَفْجُرَ أَمَامَةً** بدروغ دارد آن را که فرا پیش او است یعنی بدروغ
 دارد قیامت را.

يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيمَةِ: همی پرسد که کی خواهد بود روز قیامت.
فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ: چون پهن و اماند چشم. اگر برق به فتح «را» خوانی
 چون متغیر گردد چشم و خسفت القمر: و سیاه و تاریک گردد ماه و جمیع
 آشمش و القمر: و فاهم آزند آفتاب و ماه را و همه را تاریک گردانند و در
 دریا اوکنند. و گفته اند این فراهم آوردن آفتاب و ماه یکسان و برابر کردن
 است در لون که روشنایی از آن بازستانند.

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْقَفَرُ: گوید مردم آن روز آذا کجا است
 گریختن جای.

كَلَّا لَا وَزَرَ: حقا که نیابد گریختن جایی، معناه: ولا حجر ولا مdro
 لا ملجا ولا منجا ولا مفر.

إِلَى رَبِّكَ يَوْقِئِذُ الْمُسْتَقْرُ: با خدای تو بود آن روز آرام گاه.
يُتَبَّعُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَآخَرَ: بیا گاهانند مردم را آن روز بدانچه
 پیش فرستاد و باپس گذاشت و رثه را، دیگر معنی: بدانچه آشکارا کرد و

بدانچه نهان کرد، سدیگر: بدانچه پیش فرستاد از خیر و باپس گذاشت از سنت خیر و شر.

بِلِ إِنْسَانٍ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْا لُقْيٌ مَعَاذِيرَةٌ: بیک این مردم نهمار بینا است برتن خویش که می چه کند و اگرچه فرایش اوکند عذرهاي او.
و گفته اند معناه برتن مردم نگاه بان بینا است چون کرام الکاتبین و هفت اندام، و گرچه فرو گزارد پردها. بر این قول معاذیر جمع معذار بود و معذار ستر بود. سؤال: چرا گفت بصیرة بعد ما که انسان مذکور است وبصیرة مؤثث؟ جواب گفته اند معناه: من الانسان على نفسه عین بصیرة. و
گفته اند این «ها» در بصیرة هاء مبالغه است نه هاء تائیث، این همچنان است که گویند رجل علامه نسبات و رجل راوی للشعر، بدین همه مبالغت خواهد.

لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ: مجبان به خواندن این قرآن یا محمد زبان ترا تا شتاب کنی بدان. و آن آن بود که چون جبرئیل وحی می گزاردی رسول با وی بهم می خواندی می ترسید که یاد نگیرد، خدای تعالی این آیت بفرستاد. در این آیت ما را حجت است بر آنکه از پس امام برنباید خواند زیرا که مصطفی علیه السلام در وقت اداء وحی جبرئیل را مؤتم بود و جبرئیل امام و رسول با وی همی خواند، خدای تعالی او را از آن نهی کرد. سؤال: لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ این «ها» کنایت از قرآن است یا از قرائت آن، اگر کنایت از قرآن است واجب آید که قرآن حرکت لسان بود، و گر «ها» کنایت از قرائت است چرا نگفت بهما بعد ما که قرائت مؤثث است؟ جواب گفته اند این «ها» کنایت از قرائت است ولکن به لفظ تذکیر آورد زیرا که یک نام از نامهای قرائت قرآن است چنانکه خدای گفت: وَ قُرَآنَ الْفَجْرِ، ای: قرائت الفجر. و گفته اند این «ها» کنایت از قرآن است اما واجب نکند که قرآن حرکت لسان بود، لا بل که

واجب آید که قرآن محرک به اللسان بود. در این آیت ما را حجت است بر آنکه قرائت غیر مقرئ است زیرا که در این آیت نهی کرد از قرائت، پس واجب آید که قرائت مقدور ما بود تا از آن نهی درست آید و مقرئ مقدور ما نیست زیرا که مقرئ قول خدای است، قول ما غیر قول خدای بود.

۴

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَةً وَفُرَاتَةً: بدرستی که بر ما است فراهم داشتن آن بر دل تو و خواندن آن. ای: جبرئیل را بفرماییم تا بر تومی خواند تا آنگه که یاد گیری.

۸

فَإِذَا قَرَأْنَاهُ قَاتِبُغُ قُرْآنَهُ: چون برخوانندیم آن را آنگه پس روی کن خواندن او را. سؤال: چرا گفت **فَإِذَا قَرَأْنَاهُ** بعد ما که قرائت فعل جبرئیل بود نه فعل خدای؟ جواب گوییم هر چند قرائت فعل جبرئیل بود اضافت آن به خدای درست آید زیرا که به امر او بود، چنانکه گویند اعطی الامیر فلانا کذا در همما، هر چند این عطا فعل خازن بود به امیر اضافت کنند زیرا که به امر او بود.

۱۲

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ: پس بدرستی که بر ما است هویدا کردن آن. سؤال: پس چون خدای گفت **عَلَيْنَا بَيَانَهُ** بر ما است تفسیر قرآن، چرا روا داشتند علماء تفسیر کردن آن؟ جواب گوییم آن تفسیر که بیان قرآن است از رسول آمدست به بیان خدای او را، چنانکه خدای گفت **ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ**؛ نصیب مفسران شرح بیان رسول است و تأویلات آن و ترجیح روایتی بر روایتی. اما از خویشن نباید کسی را که در قرآن سخن گوید چنانکه پیغمبر گفت صلی الله عليه وسلم: **مَنْ فَسَرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ إِنَّ اصَابَ لَمْ يُؤْجِرْ وَإِنْ اخْطَأْ فَلِيَتَبُوْ مَقْعِدَهُ مِنَ النَّارِ**.

۱۶

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ: حقا که ساز قیامت نمی سازید بل که می دوست می دارید این جهان شتافته را.

۲۰

وَتَذَرُّونَ الْآخِرَةَ: و می فروگذارید آن جهان را و ساختن آن را. و گرو

يُحِبُّونَ وَيَذَرُونَ به «يا» خوانی خبر بود نه خطاب.

وْجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبَّهَا نَاظِرَةٌ: رویها باشد آن روز روش و تابان و رخشان و درفshan شادان و نازان به خدای خویش نگران چون رویها نیک بختان. سؤال: چرا گفت **وْجُوهٌ نَكْفَتْ عَيْنُونَ** بعد ما که ناظر چشم بود، یا چرا نگفت نفوش بعد ما که نظر به چشم فعل تن بود نه فعل روی. جواب گفته اند این وجه جمع وجیه است و آن روی شناسان قیامت باشند یعنی سعدا. و گفته اند این وجه اصحاب وجه باشند. و گفته اند ناظر خود وجه باشد نه عین. در این آیت ما را حجت است بر جواز رؤیت خدای که در این نظری یاد کرد مضاف به وجه مقید به **إِلَى مَقْصُورَتِي** یک مفعول، چنین نظر نبود مگر نظر عین.

ده آیت در قرآن حجت است بر دیدار خدای و ده حجت از اخبار و ده حجت از عقل. اما از قرآن یکی **لِلَّذِينَ أَخْسَسُوا الْحُسْنَى وَ زِيَادَةً**; پیغمبر گفت صلی الله عليه وسلم: **الْحُسْنَى الْجَنَّةُ وَالْزِيَادَةُ النَّظَرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى**. بویکرو عمر و عثمان و علی و حذیفه و بیشتر صحابه همین گفتند. دیگر آیت **تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ**. سدیگر **أَلَّذِينَ يَطْئُثُونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبَّهُمْ**. چهارم **لَهُمْ مَا يَشَاؤنَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ**، یعنی الرؤیة. پنجم و **إِذَا رَأَيْتُ ثُمَّ رَأَيْتَ نَعِيْمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا**، و آن نبود مگر دیدار خدای. ششم و **مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ**، یعنی رضا و لقای خدای. هفتم **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**، یعنی دیدار خدای. هشتم **كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبَّهُمْ يَوْمَئِذٍ لَمْ يَحْجُوُنَّ**، چون کافران نبینند واجب آید که مؤمنان بینند. نهم **قَالَ رَبُّ آرِنَى أَنْظُرْ إِلَيْكَ**، اگر دیدار خدای حق نبودی موسی کلیم نخواستی. دهم اینجا که گفت **وْجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَى رَبَّهَا نَاظِرَةٌ**.

اما از اخباریکی آن است که پیغمبر گفت صلی الله عليه وسلم: **سَتَرُونَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرُونَ الْقَمَرَ لِيَلَةَ الْبَدْرِ لَا تَضَامُونَ فِي رَؤْيَتِهِ وَ فِي الْخَبَرِ**

عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: أَنَّ ادْنِي أَهْلَ الْجَنَّةِ لَمَنْ يَنْظُرُ فِي مَلْكَهُ الْفَيْ عَامٌ وَأَنَّ أَعْلَاهُمْ مَنْزَلَهُ لَمَنْ يَنْظُرُ إِلَى رَبِّهِ مَتَى شَاءَ لِيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ إِلَّا رَدَاءُ الْكَبْرِيَا. وَفِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ يُعْطِي أَبَابِكَرَ رَضْوَانَهُ الْأَكْبَرَ، قِيلَ وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قَالَ أَنْ يُعْطِي رَوْيَتِهِ أَهْلَ الْجَنَّةِ عَامَّهُ وَأَبَابِكَرَ خَاصَّهُ. وَفِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا قَالَ الْعَبْدُ الْمُؤْمِنُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ ذَكْرِنِي عَبْدِي بِاحْبَتِ اسْمَائِي عَنْهُ فَإِذَا ذَكَرْتَهُ بِاحْبَتِ عَطَائِهِ عَنْدِي الرَّضَا وَالْجَنَّةِ وَالرَّوْيَةِ الْخَاصِّ. وَعَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللهِ هَلْ يَرَى الْخَلْقُ رَبَّهُمْ؟ قَالَ نَعَمْ سَيَرَاهُ مَنْ شَاءَ اللهُ أَنْ يَرَاهُ.

السادس وَعَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: بَدْلَاءُ امْتِي فِي الْجَنَّةِ يَرَوْنَ اللهُ مَتَى شَأْوًا وَسَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَهُ يَوْمَ الْجَمْعِ وَهُوَ يَوْمُ الْزِيَارَةِ. وَعَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ: أَنَّ لِلْمُؤْمِنِ أَرْبَعَ فَرَحَاتٍ فَرَحٌ عَنْدَ الْمَوْتِ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزُنُوا، وَفَرَحٌ فِي الْقَبْرِ بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَجَنَّةٍ نَعِيمٍ، وَفَرَحٌ فِي الْجَنَّةِ إِذَا قِيلَ لَهُمْ كَلَوْا وَأَشْرَبُوا هَنِيًّا، وَفَرَحٌ عَنْدَ الْزِيَارَةِ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْظَرُوا. وَعَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا أَرْدَتُ الْاِنْصَارَافَ لِلَّيْلَةِ الْمَعْرَاجَ قَلْتُ يَا رَبَّ لَكَلَّ قَادِمٍ مِّنْ سَفَرِهِ تَحْفَةٌ فَمَا تَحْفَتِي لَامْتِي؟ قَالَ حَفَظْتِ لَهُمْ مَا عَاشُوا وَبَشَّارْتِ لَهُمْ إِذَا مَاتُوا وَفَسَحْتِ لَهُمْ إِذَا قَبَرُوا وَرَحْمَتِ لَهُمْ إِذَا حَشَرُوا وَجَنَّتِ لَهُمْ إِذَا حَضَرُوا وَرَوْيَتِ لَهُمْ إِذَا نَظَرُوا. وَعَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: يَقُولُ اللهُ تَعَالَى لِأَهْلِ الْجَنَّةِ عَبَادِي وَاحْبَائِي تَمَنُّوا عَلَى مَا شَئْتُمْ، فَيَقُولُونَ أَرْدَنَا رَضَاكَ وَالنَّظَرُ إِلَيْكَ، فَيَقُولُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَكُمْ مَا تَمَنَّيْتُمْ إِنَّا عَنْكُمْ رَاضِينَ ثُمَّ تَجْلِي لَهُمْ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِ جَلَّ جَلَالُهُ؛ ثُمَّ تَلَافَلَأَ تَعْلَمُ نَفْسُكُمْ مَا أُخْفِي لَهُمْ مِنْ قُرْبَةٍ أَعْغَيْنِ.

العاشر، عَنْهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: يَبْعَثُ اللهُ جَبَرِيلَ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَنَّ رَبَّكُمْ يَقْرَئُكُمُ السَّلَامَ وَيَقُولُ هَلْ بَقَى لَكُمْ بَقِيَّةٌ شَيْءٌ؟ فَيَقُولُونَ وَمَا بَقَى فَقَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ غَمَومٍ

الدنيا و نجيتنا من وحشية القبر و من اهوال القيمة و آمنتنا من النار و
ادخلتنا الجنة واكرمتنا بجميع الكرامات مع رضوانك الاكبر، فيقول الله
عزوجل ولكم عندى مزيد وهو النظر، فحينئذ يرفع الحجاب عنهم فيرون بلا
كيف.

٤

اما آن ده حجت که از عقل است یکی آن است که خدای موجود
است و جواز رؤیت از بهر موجودی است. دیگر حجت آن است که دیدار
او خود را حق است، چون روا باشد که او خود را بیند روا باشد که بنده را
دیدار دهد. سدیگر حجت آن است که دیدار ندانان به خود از معیوبی است
چنانکه فرعون از معیوبی بود که کس را به خود دیدار ندادی و خدای
تعالی از همه عیبها بیزار است و منزه. چهارم حجت آن است که دانستن
او امروز ما را علم یقین است و هرچه امروز ما را علم اليقین است فردا
عین اليقین خواهد گشت و دانش او ما را عین اليقین به دیدار گردد. پنجم
حجت آن است که دیدار از خدای به چشم سرحق است و آن معرفت
است در دل چون دیدار او به چشم سرّ روا باشد به معرفت واجب آید تا
دیدار او به چشم سرهم روا بود به لقا و رؤیت. ششم حجت آن است که
مهمانی بهشت مهمانی تمام است و مهمانی تمام نیاشد بی دیدار میزبان،
نبینی که در دار دنیا اگر کسی همه نعمت دنیا فداء مهمان کند و دیدار باز
گیرد آن مهمانی ناقص بود، چون مهمانی بی دیدار میزبان ناقص بود
درست شد که مهمانی بهشت بی دیدار خدای تمام نباشد. هفتم حجت
آن است که خاص کرامتی باید چشم بهشتی را که چشم دوزخی را آن
نبد تا فرق بود و آن فرق نه بدان باشد که مؤمن بهشت و نعیم بیند زیرا که
دوزخی هم آن بیند چنانکه خدای گفت وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ
الْجَنَّةِ، پس فرق بدان باشد که مؤمن خدای را بیند و کافرن بیند. هشتم
حجت آن است که دنیا سرای محنت است و دیدار او راحت، اگر در

٨

١٢

١٦

٢٠

سرای راحت دیدار نبودی چنانکه در سرای محنت دیدار نیست آنگاه دنیا
با عقبی برابر بودی در محنت، پس درست شد که این محنت دنیا را
راحت مشاهده باشد تا غمان دنیا را غمگسار آید. نهم حجت آن است که
نادیدن مولی سبب شبhet است و دیدن او رفع شبhet، چنانکه در دنیا
حجاب واجب آمد تا داردار شبhet بود در عقبی رفع حجاب واجب آمد تا
دار دار رفع شبhet بود. دهم حجت آن است که در دیدار خدای تعطیل
لازم نیاید و تشییه لازم نیاید و تمویه لازم نیاید و تکفیر لازم نیاید و تقدير
لازم نیاید و تحديد لازم نیاید و عیب لازم نیاید و ریب لازم نیاید و خلل
لازم نیاید و زلل لازم نیاید، نبینی که رؤیت بر سواد جایز است و از این
هیچ فساد لازم نیاید؛ پس چون از این هیچ فساد لازم نیاید درست شد که
چنانکه آشنایی او امروز حق است دیدار او فردا حق است و حق دلیل
حق است.

٤

٨

١٢

وَوُجُوهٌ يَوْقِيئِدُّ بَايْرَةً: و رویهائی بود آن روز ترش و تیره و تاریک — و آن
رویهای بد بختان بود — **تَظْنُنٌ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةً**: بی گمان باشد که
بخواهند کرد بدیشان کاری صعب چون حرقت و فرقت.

١٦

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ الْتَّرَاقِيَّ: حقا که چون بر سد جانها به چنبرهای گردن، و
آن آن بود که چون مردم در سکرات مرگ افتاد فرشتگان رحمت و عذاب
حاضر آیند.

٢٠

وَقَيْلَ مَنْ رَأَيِّ: از یک سو آدمیان گویند آذا کیست افسون کننده ای
که او را علاج کند و از دیگر سوی فرشتگان گویند آذا کیست برشونده به
جان وی و بر برندۀ آن، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب.

وَظَنَنَ أَنَّهُ افْرَاقٌ: او خود بی گمان بود آن حال جدا شدن او است از
جان او و جدا شدن وی از دنیا.

وَالْتَّقَّتِ الْسَّاقُ بِالسَّاقِ: و فرا هم رسد آخر اندوه این جهان و اول اندوه

آن جهان. و گفته اند و التَّفَتَ السَّاقُ بِالسَّاقِ برهم پیچد آن محتضر را ساق بر ساق از درد مرگ.

إِلَيْ رَبِّكَ يَوْمَئِدُ الْمَسَاقُ: با خدای توبود آن روز بردن آن جان،

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَى: باور نداشت حق را و نه متابعت کرد فرمان خدای ۴ را. این آیت را بر کافران رانده اند و بر مؤمنان عاصی رانده اند. اگر بر کافران رانی آن باشد که فرشتگان عذاب جان وی بردارند همی برند سوی سجین، فرشتگان رحمت گویند آذا که چه کردست آن بیچاره که جان وی را به سجین می برند؟ جواب آید که فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَى: زیرا ۸ که نه باور داشت حق را و نه متابعت کرد فرمان خدای را. و گر بر مؤمن رانی فَلَا صَدَقَ زکات نداد وَلَا صَلَى نمازن کرد.

وَلِكِنْ كَتَبَ وَتَوَلَّ: بیک تقصیر کرد در دادن زکات و باز استاد از نمازو بدروغ داشت حق را و متابعت نکرد و روی بگردانید. ۱۲

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَيْ أَهْلِهِ يَتَمَظَّلِ: پس بازگشته با اهل خویش و همی خرامیدی و همی لنجدیدی و به خویشتن همی نازیدی. ۱۶

أَوْلَى لَكَ فَاؤْلَى: هان تا به تو چه بود،

ثُمَّ أَقْلَى لَكَ فَاؤْلَى: پس هان تا به تو چه بود. این تهدید و وعید است. شان نزول این آیت آن بود که پیغمبر روزی از کعبه می آمد بوجهل وی را پیش آمد، مصطفی دو دوش وی بگرفت بجن bianid بقوت خویش پس گفت: بر حذر باش که عذاب خدای نزدیک آمد؛ یعنی عذاب مرگ پس عذاب گورثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَاؤْلَى پس بر حذر باش که نزدیک آمد ترا عذاب ۲۰ قیامت و دوزخ. بوجهل گفت: اتهددنی یا محمد و الله لا اخافک ولا اخاف عذاب ربک. این آیت فرو آمد. گفته اند **أَوْلَى لَكَ ای: وَلَیک** عذاب الموت، **فَاؤْلَى ای: وَلَیک** عذاب النار، **ثُمَّ أَوْلَى لَكَ ای: وَلَیک** عذاب القيامة، **فَاؤْلَى ای: وَلَیک** عذاب النار، معناه: کأنَّ قد ولیک

فاحذره.

آیخسبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتَرَكَ سُدًّيٌّ : ای می پندارد مردم که فرو خواهند گذاشت او را فرو گذاشتی بی امرونهی و ثواب و عقاب.

۴ **آَلَمْ يَكُنْ نُظْفَةً مِنْ مَنِّي يُنْهَى :** ای نه بود قطره آب پشتی که بیوکند آن را و آبی که اندازه کنند از آن مردمی. سؤال : چون نطفه و منی یکی بود پس چرا گفت نطفه مِنْ مَنِّی این را از آن جدا کرد؟ جواب گفته اند نطفه قطره بود و ناطف قاطر بود و آن قطره خاص بود از منی و منی آن بود که اندازه کنند آن را.

۸ **ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَحَلَقَ فَسَوَى :** پس ببود خونی بسته پس بیافرید و تمام کرد او را مردمی.

۱۲ **فَجَعَلَ مِنْهُ آَلَّرْؤْجِينِ آَلَدَكَرَوَالْأَشْيٰ :** پس کرد ازوی دوگونه فرزند نرو ماده، یعنی پسر و دختر؛ پسر چون عکرمه بن ابی جهل و دختر چون جویریه.

۱۶ **آَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلٰى أَنْ يُخْبِيَ الْمَوْتَىٰ :** ای نه آن خدای که این توانست کرد توانا است که زنده کند مردگان را. پیغمبر چون فازین آیت رسیدی گفتی : بلی اَنَّ رَبَّى عَلٰى ذَلِكَ لَقَادِرٌ: بل که خدای من قادر است بر احیاء موتی.

در خبر است از مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم که او گفت هر که سوره هل اتی برخواند خدای تعالیٰ او را از بلای دو جهانی نگه دارد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا : بدرستی که برآمد بر مردم روزگاری از گیتی که نبود چیزی نام برد و یاد کرده. هلن در قرآن بر چهار وجه است: هل به معنی استفهام است، چنانکه گفت هلن عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ . و هل به معنی امر است، چنانکه گفت فَهُنَّ أَنْتُمْ شَاكِرُون . و هل جحد است، چنانکه اینجا گفت هلن جَزَاءُ الْإِخْسَانِ إِلَّا الْإِخْسَانُ . و هل به معنی قد است، چنانکه اینجا گفت هلن آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ ای: قد اتی علی الانسان. این را برآدم رانده اند و برآدمیان رانده اند. چون برآدم رانی آن چهل سال بود که آدم صلصال بود میان مگه و طایف افکنده پهناز وی چندانی که از مگه تا به طایف، طول وی خدای داند. وقتی ابلیس با گروهی از فریشتنگان همی گذشت با هفتاد علم زیر هر علمی هفتاد هزار فریشته، فرا آدم رسید برادهمی از حیوان بهشت نشسته عمامه ای از خز بهشت بر سرنهاده، از اسب فروآمد دست بر شکم آدم زد، آوازی بیامد چنانکه از چیزی میان تهی آید گفت: جوف لا یتمالک ای: بسبب این شکم خدای را بیازارد. آنگه به گلوی وی فرو شد و به زیروی بیرون آمد، فرا فرستگان گفت «اگر خدای شما را

فرماید که او را سجود کنید شما سجود کنید؟». گفتند «فرمان خدای را است، ما آن کنیم که او فرماید». ابليس گفت «من باری آنم که این را سجود نکنم». از آنجا از آدم کین در دل گرفت. و اگر این آیت را بر آدمی رانی معنی آن بود که برآمد برآدمی یک چندی از گیتی که نبود نام برد و یاد کرده. و آن در آن حال بود که در شکم مادر بود تا بزاید و بزرگ گردد.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ: بدرستی که ما بیافریدیم مردم را از قطرهای آب پشت آمیخته با آب سینه زن، و گفته اند آمیخته با خاک گور. سؤال: چرا گفت نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ بعد ما که نطفه وحدان است و امشاج جمع؟ جواب گوییم امشاج صفت اجزا و ابعاض نطفه است چنانکه گویند بُرْمَة اعشار و بیت اهلام. شاعر گوید:

و ما ذرفت عیناك الـ لتضربی بـ سـ هـ مـ يـ کـ فـ اـ عـ اـ شـ اـ رـ قـ لـ بـ مـ قـ تـ لـ نـ بـ تـ لـ يـ : تـ آـ زـ مـ وـ کـ نـ يـ اوـ رـ بـ اـ مـ رـ وـ نـ هـ وـ وـ عـ دـ وـ وـ عـ يـ دـ فـ جـ عـ لـ نـ تـ اـ هـ سـ مـ يـ اـ بـ صـ يـ رـ : پـ کـ رـ دـ يـ اوـ رـ اـ شـ نـ وـ اـ بـ يـ نـ . سـؤـالـ : چـراـ نـخـسـتـ گـفـتـ نـبـتـلـیـهـ آـنـگـهـ گـفـتـ فـجـعـلـنـاـهـ سـمـیـعـ اـ بـصـیرـ وـ عـاقـلـ وـ مـسـطـيـعـ کـنـدـ آـنـگـهـ اوـ رـاـ مـبـتـلاـ کـنـدـ بـ اـمـرـ وـ نـهـیـ . جـواـبـ گـفـتـهـ اـنـدـ درـ اـینـ تـقـدـيمـ وـ تـأـخـيرـ اـسـتـ معـناـهـ: إـنـاـ خـلـقـنـاـ الـإـنـسـانـ مـنـ نـطـفـةـ فـجـعـلـنـاـهـ سـمـیـعـ اـ بـصـیرـ اـ تـقـدـيمـ وـ تـأـخـيرـ اـسـتـ معـناـهـ: وـ گـفـتـهـ اـنـدـ معـناـهـ: فـجـعـلـنـاـهـ سـمـیـعـ اـ بـصـیرـ اـ باـقـواـهـ وـ اـفـعـالـهـ: مـیـ شـنـودـ وـ مـیـ بـیـنـدـ کـهـ چـهـ مـیـ کـنـدـ.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ الْسَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا: ما بنمودیم او را راه – یعنی راه روزی و راه بیرون آمدن از رحم و گفته اند راه قرآن و دلیل و حجت – تا سپاس داری بود یا ناسپاسی نافرمانی. اگر ناسپاسی بود، إِنَّا أَعْذَذْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا: ما ساخته ایم ناسپاسان را و کافران را زنجیرها و بندهای آتشین و آتش سوزان. و این بندها و زنجیرها

نه از بهر آن بود که ایشان از دوزخ بنه گریزند و لکن از بهر آن بود که چون دوزخ جوش برآرد ایشان را بر سر افکند آن بندهای گران ایشان را به قعر دوزخ فرو کشد.

۴ **إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَائِنَ مِزاجُهَا كَافُورًا**: بدرستی که نیکان و پارسایان در بهشت می خورند از می جام شراب که آمیز آن کافور باشد.
 عَيْنَنَا يَشَرِبُ بِهَا عِبَادُ الْلَّهِ: چشم‌های که می خورند از آن خاصگان خدای. سؤال: چرا گفت یَشَرِبُ بِهَا نگفت مینها بعد ما که شرب به دهن بود نه به چشم؟ جواب گفته اند این «با» زایده است معناه: یشربها. و
 ۸ گفته اند این «با» به معنی مین است ای یشرب منها چنانکه شاعر گوید:
 شربتُ بماء الدحرضين فاصبحت زوراء تنفر عن حياض الديلم
 اى: من ماء الدحرضين، در لغت گويند فلاں شراب بانفع، اى: من انفع
 ۱۲ يُفْجِرُونَهَا تَفْجِيرًا: می رانند آن را در هوا راندنی به اشارت و فرمان چنانکه خواهند.

يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ: خاصگان خدای آن گروه باشند که بجای آرند پیمان را،
 یعنی حق خدای و حق خلق خدای **وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا**: و
 می ترسند از روزی — و آن روز قیامت است — که باشد هول آن و سختی
 ۱۶ آن فرارسند همه را.

وَيُقْعِدُونَ الْقَلَعَامَ عَلَىٰ خُبِيْهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا: و همی خورانند طعام را بر دوستی خدای و دوستی دادن و دوستی درویش و دوستی طعام که خود نیازمند آن باشند مر درویش را و بی پدر را و اسیر را. بیشتر مفسران بر
 ۲۰ آند که این عام است در صفت دوستان خدای نه خاص در شان علی و فاطمه رضی الله عنهمما، زیرا که این سوره مکی است و حسن و حسین به مدینه آمدند؛ زیرا که فاطمه را به مدینه به علی دادند و حسن و حسین از پس آن آمدند.

اما جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنه روایت کند که: این آیت در شان علی و فاطمه آمد؛ و آن آن بود که وقتی حسن و حسین بیمار بودند، علی و فاطمه از آن اندوهگن بودند نذر کردند که اگر ایشان به شوند ما سه روز روزه داریم. چون ایشان را شفا پیدید آمد علی و فاطمه روزه بداشتند. علی آن روز پاره‌ای جو به دست آورد، فاطمه آن را به دست آس کرد، فَصَهْ پرستار ایشان آن را بپخت، پنج قرص بکرد یکی به نام علی و یکی به نام فاطمه و یکی به نام حسن و یکی به نام حسین و یکی به نام خویش. چون شبانگاه آمد درویشی به در آمد گفت «یا اهل بیت الرحمة، دو روز است تا چیزی نخورده‌ام، بر من رحمت کنید تا خدای بر شما رحمت کند.» علی گفت «وی دو روز است تا چیزی نخورده است و ما یک روز، وی بدان اولیتر است، من آنی خویش وی را دادم». دیگران نیز جمله موافقت وی را نانهای خویش فازان درویش دادند و آن شب هیچیز نخوردند. دیگر روز همچنان پنج قرص بکردند، چون وقت روزه گشادن آمد یتیمی فرا در آمد گفت «یا اهل بیت الرحمة، سه روز است تا هیچیز نخورده‌ام، بر من رحمت کنید تا خدای عزوجل بر شما رحمت کند». علی گفت «ما را باری دو روز بیش نیست، وی بدین اولیتر است از ما». همه قرصهای خویش فرا وی دادند. سدیگر روز همچنان پنج قرص بساختند. شبانگاه اسیری به در آمد گفت «یا اهل بیت الرحمة، چهار روز است تا چیزی نیافته‌ام، بر من رحمت کنید تا خدای تعالی بر شما رحمت کند». علی گفت «ما باری سه روز بیش نیست تا طعام نخورده‌ایم، وی بدین طعام اولیتر است». آن قرصها نیز به وی دادند، سه شبانروز هیچیز نخوردند.

واز ابن عباس روایت است که مصطفی علیه السلام با بوبکر و عمر بشدنند به عیادت حسن و حسین. عمر مر علی را گفت «نذری کن خدای

را اگر ایشان را شفا دهد». علی گفت «سه روز روزه پذرختم خدای را اگر ایشان را شفا دهد». فاطمه نیز همان نذر کرد و فضیه السودا نیز همان نذر کرد. ایشان را به وانی پدید آمد. علی نزد شمعون خبری شد —جهودی بود — ازوی سه صاع جو وام فراستد و پاره‌ای پشم تا بریسد،
 ۴ فاطمه آورد. فاطمه آن پشم را فرارشتن گرفت و فضیه یک صاع جو آرد کرد و آن روز به نام هریکی از اهل حجره قرصی بیخت. شبانگاه چون وقت روزه گشادن آمد علی قرص به دست فرا گرفت تا روزه بگشاید،
 ۸ مسکینی به درآمد. چون علی آواز وی بشنید قرص از دست فرو نهاد فاطمه را گفت:

يا بنتَ خيرِ الناسِ اجمعين قد قام بالباب له حنين يشكوا اليها جائعاً حزين يدخله الجنة يوم الدين من يفعل الخير يجد سبعين ما بي من لوم ولا رضاعة رجوت ان اشبعه من المجائعة وادخل الجنة بالشفاعة آن روز هر پنج قرص بدان مسکین دادند. دیگر روز همچنان پنج قرص بساختند، چون وقت فطور آمد یتیمی به درآمد. چون علی آواز او بشنید ۱۶ ۲۰	فاطمه ذات الفضل واليقين أماترين البais المسكين يشكوا الى الله ويستكين من يعطيه اليوم بلا ثمين كل امرء بكسبه رهين فاطمه رضي الله عنها جواب داد: امرک سمع عندنا وطاعة اطعمه ولا ابالى الساعة ان الحق بالخيار والجماعة آن روز هر پنج قرص بدان مسکین دادند. دیگر روز همچنان پنج قرص بساختند، چون وقت فطور آمد یتیمی به درآمد. چون علی آواز او بشنید قرص از دست بنهاد فاطمه را گفت: بنت نبیٰ سیدٍ حلیم من يرحم اليوم فهو رحیم قد حرم الله على اللئيم
---	---

فاطمه بنت المرسل الكريم
 قد انبأ الله عن الپتیم
 ويدخل الجنة بالتسليم

<p>صراطه ليس بمستقيم شرابه الصديد والحميم</p> <p>واوثر اللہ علی عیالی ارجوا به الفوز وحسن الحال وَيَكْفِيَنِی هَمَّی فِی اطْفَالی اعزَّهُم علیَ فی الْقَتَال قاتله فی حومه الابطال کیوله زاد علی الاکیال</p> <p>آنگه همه قرصها بدان یتیم دادند و آن شب هیچ چیز نخوردند. سدیگ روز همچنان پختند، چون وقت فطور آمد اسیری به درآمد و بنالید. چون علی آواز وی بشنید فرص از دست بنهاد فاطمه را گفت:</p> <p>فاطمه یا بنت النبی احمد قد زانه ربی بحسن اغید هذا اسیر للتبی المهد يشکوالينا الجوع فی التردد عند العلی الواحد الموحد قومی فاعطیه ولا تنکدی</p> <p>قد دمیت کفی مع الذراع ابوهما للخير ذوالصناع عبل الذراعین شدید الباع</p>	<p>جنانه بظلمه العظیم یورده فی وسط الجحیم فاطمه جواب داد:</p> <p>لسوف اعطيه ولا ابالی واغزل الصوف مع الغزال ان يقبل اللہ سینمی مالی امساوا جیاعاً وهم اشبالی بکربلا یقتل بااغتیال تهوی به النار الى السفال یداه فی الاغلال والانکال</p> <p>فاطمه یا بنت النبی احمد بنت رسول ماجد مجدد سماء ربی احمد محمد مشقل فی غلہ مقید من يعطه اليوم يجده فی الغد ما يزرع الزارع يوماً يحصد وطالبی الاجر الذى لم ینفذ</p> <p>فاطمه وی را جواب داد:</p> <p>لم یبق مما جئت غير صاع ابنای والله هما جیاع قد یصنع المعروف باصنطاع</p>
	٤
	٨
	١٢
	١٦
	٢٠

و ما علی رأسی من قناع الا قناع ماله امتناع
 آنگه همه قرصها بدان اسیر دادند و آن شب نیز هیچیز نخوردند. دیگر روز
 جبرئیل مصطفی را خبر کرد از حال ایشان. مصطفی علیه السلام به مسجد
 آمد، علی را دید گفت «یا علی مهمان شما همی آیم». علی گفت ۴
 تشویر خوردم چنانکه خدای داند، گفتم «یا رسول الله در خانه هیچیز
 نیست، ولکن از رحمت خدای جای نومیدی نیست». آمدند فا حجره،
 فاطمه را دیدند همی گریست و حسن و حسین می گریستند. علی مر
 فاطمه را گفت «رسول خدای مهمان ما آمد». فاطمه غم خویش وزان ۸
 فرزندان فراموش کرد در غم رسول، پیش رسول باز دوید رسول وی را
 گفت «یا قرة العین، مهمان تو آمده ام بیارتا چه داری». فاطمه گفت «یا
 رسول الله اگر کدبانوی این خانه منم در این خانه هیچ خوردنی نیست». ۱۲
 رسول گفت «در خانه شوتا خدای چه روزی کند». فاطمه در خانه شد و
 دو رکعت نماز کرد، گفت نگاه کردم طبقی رطب دیدم نهاده و مندیلی از
 نور بر آن کشیده؛ بر گرفتم شادان پیش رسول آوردم. حسن و حسین را
 خواب گرفته بود، رسول گفت «فرزندان مرا بیدار کن». بیدار کردم. آن ۱۶
 طبق رطب فرا پیش گرفتند، رسول با اهل بیت می خوردند. سایلی به در
 آمد سؤال کرد. رسول علیه السلام بانگ بروی زد. فاطمه گفت «یا رسول
 الله، عجب حالی است که تو بانگ بر سایل زدی». رسول گفت «یا ۲۰
 فاطمه آن شیطان است که بمو میوه بهشت بیافت می خواهد که از این
 بخورد گو زهر مار خور». چون بخوردند رسول گفت: الحمد لله الذي
 اکرم اهل بیتی بکرامة مریم وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا.

إِنَّمَا تُظْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا تُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا: علی و فاطمه
 گفتند ما همی خورانیم شما را این طعام از بهر خدای رانه از بهر ثناه شما
 را نمی خواهیم از شما هیچ پاداش و نه هیچ سپاسی.

إِنَّا نَحَافُ مِنْ رَيْنَا يَوْمًا عَبُوسًا فَمُظْرِيرًا: ما همی ترسیم از خدای ما در روزی سهمگین و صعب، و آن روز قیامت است، این همه از بهران می‌کنیم تا خدای ما را از هول آن روز ایمن کند.

فَوَقَيْهُمُ الَّهُ شَرًّا ذِلِكَ الْيَوْمُ وَلَقَيْهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا: همنگار که خدای

نگاه داشت ایشان را از هولی و صعبی آن روز پیش آورد ایشان را روشنایی روی و شادی که ایشان را از گور سپید روی انگیزد و شاددل.

وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَخَرِيرًا: و پاداش دهد ایشان را بدانچه صبر

کردن بر گرسنگی و تشنگی بهشت و نعمتهای آن و در پوشاند ایشان را حله کرامت از حریر؛ و آن تنک ترین دیباچی بود در بهشت، کمترین بهشتی را هفتاد از آن در پوشاند و مهترین را هفتاد هزار و برتون ایشان چند برگ لاله‌ای بیش نبود.

مُتَكَبِّئُونَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكَ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَفَرِيرًا: تکیه زده باشد در آن بهشت بر آن تختهای آراسته پانصد ساله راه بالای آن نبینند در آن بهشت هیچ آفتاب و نه گرمای آفتاب و نه ماه و نه سرما.

وَدَائِيَةً عَلَيْهِمْ طَلَائِلُهَا: و نزدیک بود بر ایشان سایهای آن درختان و پیوسته و دائم، نه چون سایهای دنیا زمانی سایه و زمانی آفتاب، یکجا سایه و یکجا آفتاب. سؤال: چون در بهشت آفتاب نباشد سایه از کجا باشد؟ جواب گفته اند سایهای بهشت از نور عرش باشد، و گفته اند از نور قنادیل عرش باشد و ذلتُ قُظُوفُهَا تَذْلِيلًا: و فرو گذاشته و پیوسته و رام کرده باشند میوهای آن بهشت را رام کردند.

وَيُظَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنَيْتَهُ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ: و می‌گردانند بر ایشان می‌جامهایی از نقره سپید – چنانکه المثقال منها خير من الدنيا وما فيها – و آب دستانهایی کانت قواریراً قواریر مِنْ فِضَّةٍ: باشد آبگینهای آبگینهای از سیم، سؤال: قواریر لا ينصرف بود چرا آن را منون کرد؟ جواب گفته اند

از بهر فواصل آیات را که فواصل آیات این سورة همچنین است. و خوانده اند قواریر بی تنوین بر این قرائت خود اشکال نیاید. سؤال: قواریر از سیم چگونه بود بعد ما که اصل قاروره خلاف سیم بود این جنسی بود و آن جنسی دیگر؟. جواب گوییم قواریر دنیا گوهر آن از سنگ بود و قواریر بهشت بخلاف این بود، پس روا باشد که گوهر آن از نقره بود. و گفته اند معناه: در لطافت چون آبگینه بود در سپیدی چون نقره. **قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا**: اندازه کرده باشند آن را اندازه کردنی. گفته اند معناه: اندازه کرده باشند آن قدحهای شراب را کمترین بهشتی را هفتاد باشد از آن و مهترین را هفتاد هزار. و گفته اند معناه: آن شراب را اندازه کرده باشند چندانی که بهشتی بخورد نه در باید و نه افزون آید.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِرَاجِهَا زَنجِيلًا: می خورانند ایشان را در آن بهشت می جامهای شراب که آمیز آن زنجیل بود.

عَيْنًا فِيهَا ثُسَمَى سَلْسَبِيلًا: چشمہ ای بود در آن بهشت که آن را سلسibil خوانند نوش و گوارنده. علی را رضی الله عنہ پرسیدند که سلسibil چه بود؟. گفت سل الله السبیل الیها: از خدای خواه تا ترا راه نماید بدان، یعنی به وصف من آن را در نیابی و فهم توبdan نرسد تا بنچشی.

وَيَظُوقُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانُ مُخَلَّدُونَ: و می گردند بر ایشان به خدمت کودکانی - بگفتیم که ولدان کدام باشند و غلمان کدام باشند - **مُخَلَّدُونَ**: جاوید بداشته بر هیئت غلامی که هرگز از حال و هیئت غلامی بنگردند. و گفته اند **مُخَلَّدُونَ**: گوش وار کرده و بیاراسته به پیرایهای بهشت. و گفته اند **مُخَلَّدُونَ** ای: مقرطون.

إِذَا رَأَيْتُهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُولُؤَا مَنْثُورَا: چون بینی ایشان را پنداری که ایشان مرواریدهایی اند پراکنده کرده از لطافت. سؤال: چرا ایشان را به مروارید منتشر ماننده کرد نه به مروارید منظوم؟ جواب گفته اند بدین مروارید

ناسفته خواست و آن لطیف تر بود، زیرا که چون سولاخ کنند آن را و در رشته کشند صفاوت و لطافت آن کم گردد. و گفته اند که ولدان را به لؤلؤ منثور از بهر آن را ماننده کرد که هرجایی به خدمت ایستاده باشند چون لؤلؤ منثور.

۴

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيْمَاً: چون بینی آنجا بینی نعمتها بیی که هیچ گوش به سمع آن نرسد و هیچ دل به علم آن نرسد و هیچ زبان به وصف آن نرسد تا نبینند و مُلْكًا كَبِيرًا: و پادشاهی بزرگ. گفته اند مُلْكًا كَبِيرًا اسره فی العجال مع الاجنحة. و آن آن بود که بهشتی را تماشا آرزو کند یا زیارت دوستی آرزو کند در ساعت تخت وی به پریدن آید همی پردا تا آنجا که وی خواهد. و گفته اند مُلْكًا كَبِيرًا الدخول بالاستیزان، و آن آن بود که کمترین بهشتی را هفتاد حاجب گاه بود، فرشتگان همی آیند و می ایستند تا آن وقت که باریابند. و گفته اند مُلْكًا كَبِيرًا نفاذ امر بود که هر چه بهشتی خواهد آن بود. و گفته اند مُلْكًا كَبِيرًا ولايت بهشت بود کمترین کسی را در بهشت دو هزار ساله راه ولايت بود. و خوانده اند مَلِكًا كَبِيرًا به فتح میم و کسر لام و آن آن بود که خدای خود را بیند بلا کیف.

۸

عَالِيهُمْ ثِيَابٌ سُنْدِيسٌ خُضْرُوَاسْتَبْرَقُ: بر تنها ایشان بود جامه هایی از حریر سبز بهشت — و آن تنک ترین دیباپی بود چنانکه گفته آمد — و استبرق: ستبرترین، و آن پارسی است معرب. واستبرق بهشت چنان بود که هفتاد از آن بر هم چون برگ لاله بود، حریر لباس ایشان بود و استبرق لباس زیرستان ایشان بود. و گفته اند حریر زورین جامه ایشان بود و استبرق اندرون جامه ایشان بود. و گفته اند حریر لباس کسوت ایشان بود و استبرق فرش ایشان. سؤال: این چه بشارت است که بهشتیان را می دهند به پوشیدن استبرق و حریر بعد ما که در دنیا خود چنین کسوت نپسندند، پس در بهشت چگونه پوشند؟ جواب آن است که از پیش بگفتیم در معنی

۱۲

۱۶

۲۰

حریر و استبرق، نام با نام ماند و در معنی دور و حلوٰ آساوَرَمِنْ فِضَّةٍ: وزیور کرده باشند ایشان را و در دست کرده دست ورنجنهایی از سیم. سؤال: چه کرامت بود سوار در دست ایشان کردن و نیز از سیم، بعد ما که اینجا چنین حلیت داهان را کنند نه آزاد زنان را؟ جواب گوییم این خطاب ۴ عرب را است و عرب — ملوک ایشان — سوار در دست کنند نشان ملکت را و مبارزان ایشان سوار سیمین باریک در دست کنند. خدای تعالی بهشتیان را سوار زرین در دست کنند علامت ملکت را تا فریشتگان بدانند ۸ که ایشان ملوک اند ملوک وارنه بنده وار. سوار سیمین در دست ایشان کند نشان مبارزت را که ایشان در دار دنیا مبارزتها کرده اند با دیوان و با هوای تن تا دین را بسلامت به عقبه مرگ ببرده اند و آنچه گفت مِنْ فِضَّةٍ نام با نام ماند اما در معنی دور افتد، در خبر است المثقال منها خير من الدنيا و ۱۲ ما فيها وَسَقِيْهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا ظَهُورًا: وبچشاند ایشان را خدای ایشان شراب پاک و پاکیزه خالص ویژه. سؤال: چه شرف است آن روز را و آن دار را به سقی شراب از خدای بعد ما که امروز در دار دنیا ساقی هم او است چنانکه گفت فَاسْقَيْنَا كُمُوه؟ جواب گوییم مراد از این وَسَقِيْهُمْ رَبُّهُمْ آن ۱۶ است که در بهشت بی واسطه بخودی خود بی سبب ایشان را شراب بهشت خوراند. و آن آن بود که چون از مایده خلد بپردازند از بطنان عرش قدحهای شراب می آید دست کس بدان نارسیده، قدحی بود از زبرجد سبز و قدحی بود از یاقوت سرخ و باشد از نقره سپید و بود که از یک تا گوهر بود و باشد که زبرنیمه از یاقوت و زبرنیمه از زبرجد، همی آید تا به لب ایشان. چون ۲۰ از آن شراب بخورند مخمور گرددن به خمار شوق و هفت اندام ایشان به دیدار دیده گردد، آنگه حجاب بردارند مؤمنان را بی چون و بی چگونه به خدای خود نگرنند چهل سال پیوسته به یک دیدار می نگرنند. آنگه ندا آید که:

۴ **إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَفِيْرُكُمْ مَشْكُورًا:** بدرستی که این پاداشی است شما را بی مت و بود کردار شما پذیرفته و سپاس داشته.
إِنَّا نَحْنُ نَرَزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا: ما ایم که فرو فرستادیم بر توجیریل را بدین قرآن فرو فرستادنی.

۸ **فَاضْبِرِ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ أَئِمَّاً أَوْ كَفُورًا:** شکیبایی کن حکم خدای ترا – ای: رضا ده به هر چه بر تو قضا کند – و فرمان مبراز ایشان بزه مندی را ناسپاس. این جواب آن است که کافران مکه مصطفی را می گفتند توبا ما بسازتا ما با توبسازیم.

۱۲ **وَآذْكُرِ آسَمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا:** و یاد کن نام خدای ترا بامداد و شبانگاهان. امر است به نماز بامدادان و نماز پیشین و نماز دیگر.
وَمِنَ الْلَّئِيلِ فَاقْسُجُدْ لَهُ: و به شب نماز کن و سجود کن او را. این امر است به نماز شام و نماز خften وَسَبِّخَةً لَيْلًا طولیاً: و نماز کن و تسبيح کن خدای را شب دراز. و این امر خاص است مر رسول را عليه السلام به نماز شب که نماز شب بروی فریضه بود و بر امتش فضایل است.

۱۶ **إِنَّ هُولَاءِ يُعْجِبُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَنْدِرُونَ وَرَاءَهُمْ يَنْوِمًا تَقْيِلاً:** بدرستی که اینها می دوست دارند این دنیای شتافته را و فرو می گذارند ساختن روز گران را که فرا پیش ایشان است.

۲۰ **تَخْنُ خَلْقَنَا هُنْ وَشَدَّدْنَا أَسْرَهُمْ:** ما بیافریدیم ایشان را و سخت کردیم آفریدن ایشان را و استوار کردیم بندهای ایشان را. سؤال: یکجا گفت و خلیق‌الإنسان ضعیفاً و اینجا گفت و شدّدنا آسرهُمْ نه این تناقض بود؟ جواب گوییم آنجا که گفت و خلیق‌الإنسان ضعیفاً در باب احتمال شریعت است یعنی شریعت آسانترین فرمودیم این امت را زیرا که ایشان را ضعیفترین همه امتنان آفریدیم. و اینجا که گفت و شدّدنا آسرهُمْ معناه سخت کوش و سخت کش آفریده ایم ایشان را که آن رنج که آدمی بکشد

در دین و دنیا هیچیز نکشد. و گفته اند این آسر مراد از این عصعص مردم است که آن سختر باشد از همه تن مردم که همه در گور بریزد و آن بنزید وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَفْنَالَهُمْ تَبَدِّيلًا: و چون خواهیم بدل کنیم ایشان را به مانندهای ایشان بدل کردندی، یعنی ایشان را از روی زمین ببریم و بدل ۴ ایشان را بیاریم. و گفته اند معناه: ایشان را بار دیگر بیافرینیم.

۵ اَنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ آتَخَدَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا: بدرستی که این پند تمام است هر که خواهد که فرا گیرد به خدای خود راهی این قرآن راه او است.

۸

۶ وَمَا تَشَاؤْنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا: و نخواهید شما هیچیز مگر که خدای خواهد که شما خواهید بدرستی که خدای بود و هست دانای همه دان و درست کار و درست گفتار. سؤال: چرا گفت شما نخواهید مگر آنچه خدای خواهد بعد ما که هر چه خدای خواهد ببود، اگر ۱۲ ما آن خواستیمی که خدای خواستی بایستی تا هر چه ما خواستیمی نیز ببودی. جواب گوییم خدای تعالی نگفت و ما تشاون الا ما يشاء الله تا آن لازم آمدی که هر چه ما خواستیمی آن بودی، بل که گفت وَمَا تَشَاؤْنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ شما نخواهید مگر که خدای خواهد که شما خواهید. از ۱۶ اینجا واجب آید که مشیت ما موقوف بر مشیت خدای است. در این آیت ما را حجت است بر آنکه خیر و شر همه به خواست خدای است. سؤال: چرا نه این را بر خیر راند دون شر بعد ما که از پیش گفت فَمَنْ شَاءَ آتَخَدَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا این راه گرفتن است به خدای به دین و طاعت لاجرم این به ۲۰ خواست خدای است، چه حجت است در این آیت آن را که بدی هم به خواست خدای است؟ جواب گوییم این آیت مستقل و مستبد است به نفس خویش مِنْ غَيْرِ حَمْلِهَا عَلَى مَا تَقدَّمْ پس این را بر ظاهر بباید داشت و نیز وَمَا تَشَاؤْنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مطلقاً است بر خیر و شر در آید واجب آمد

که آن همه موقوف بود برخواست خدای؛ چنانکه اگر کسی گوید لا افعل
 الا ان یشاء زید، واجب آید که فعل او موقوف بود برخواست زید. دیگر
 حجت آن است که همه امت اتفاق دارند برآنکه ما شاء الله کان و ما لام
 یشاء لم یکن، اگر شرور و معاصی به خواست خدای نبودی خود اصلا
 بحاصل نیامدی زیرا که می‌گوید وَمَا لَمْ يَشَاءْ لَمْ يَكُنْ. دیگر حجت آن
 است که اگر در ولایت خدای چیزی بودی بی خواست او اندر آن قهر
 خدای لازم آمدی و قهر بر خدای محال است. دیگر حجت مشیت خدای
 را صفت ازلی است چنانکه علم او را صفت ازلی است و در صفات ازلی
 کمال واجب است، چون کمال واجب است در مشیت واجب آید که هر
 چه صحت مشیتی دارد مشیت ازلی بدان متعلق بود چنانکه هر چه صحت
 معلومی دارد علم ازلی بدان متعلق بود. دیگر حجت خدای تعالی به علم
 ازلی دانست که از بندگان معصیت بود، اگر خواستی که نبودی بطلان علم
 خود خواسته بودی و نه حکیم باشد آنکسی که بطلان علم خود خواهد.
 دیگر حجت خدای تعالی خواست که گروهی را از بندگان عقوبت کند و
 دانست که عقوبت بی جرم روانباشد که ظلم بود و ظلم از خدای تعالی
 روانبود، پس واجب آمد که خواست که از ایشان جرم آید که بدان
 مستوجب عقوبت گردند. دیگر حجت مقدمهً معصیت بندگان تمکین
 خدای است ایشان را به دادن حیات و قدرت و آلت و جارحه و ترکیب
 شهوت و دادن مهلت و این همه به خواست خدای است بی خلاف، و
 شای مقدمات چیزی شای آن چیز بود؛ چنانکه کسی کاغذی در آب
 اوکند و می‌داند که آن تر گردد، چون شای بود در اوکندن آن را در آب،
 شای بود ترشدن آن را. دیگر حجت اگر خدای تعالی شای نبودی شرور و
 معاصی بندگان را منع کردی ایشان را از آن؛ و اگرنه، عاجز بودی از منع
 ایشان؛ چون منع نمی‌کند ایشان را واجب آمد که آن بی خواست او نیست.

دیگر حجت اگر خدای تعالی میرید نبودی همه کردار بندگان را از خیرو شر کاره بودی و اگر کاره بودی اندر آن مراغمت او لازم آمدی و مراغمت بر خدای محال است. دیگر حجت اگر شرور و معاصی بندگان به خواست او نبودی ابلیس را نیافریدی، چون بیافرید او را مهلت داد واجب ۴ آمد که شرور به خواست خدای است چنانکه پیغمبر گفت: لو شاء الله ان لا يعصي ما خلق ابلیس. این ده وجه حجت است بر آنکه خیر و شر همه به خواست خدای است.

۸ **يُذَخِّلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ:** در آرد آن را که خواهد در بهشت خود به رحمت خود وَالظَّالِمِينَ أَعْذَلَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا: و ستم کارانند که ساخته است ایشان را عذاب دردنایک، و آن عذاب دونزخ است. سؤال: چرا نگفت و الظالمون به رفع بعد ما که ابتدا است؟ جواب گفته اند و الظالمین نصب علی الذم است چنانکه مَلْعُونِينَ أَيْتَمَا ثُقِّفُوا نصب علی الذم است. و ۱۲ گفته اند و الظالمین خفض علی الجوار است برای آنکه فی رحمته از پیش به خفض است. و گفته اند معناه: واعد للظالمین عذاباً أليماً به تقديم و تأخیر.

خبر است از مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم که او گفت هر که سورة والمرسلات برخواند خدای تعالیٰ او را روز قیامت با صدیقان و شهیدان در سایهٔ عرش فرو آرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْمُرْسَلَاتِ غُرْفَاً: سوگند به حق آن فرستادگان پیاپی بنیکوبی؛ و آن آن فریشتنگان اند که به زمین می‌آینند بالمعروف، یقال تتابعت لعرف الفرس، پیاپی برای صلاح دین و دنیای خلق.

فَالْعَاصِفَاتِ عَضْفَاً: سوگند بدان سخت جهندگان سخت جستنی؛ و آن بادها است که در دریاها جهد و کشتیها را می‌راند از بهر صلاح خلق را.
وَالنَّاثِرَاتِ نَشْرَاً: و سوگند بدان انگیزندگان انگیختنی؛ و آن باد لواقع است که میغها را می‌انگیزاند و از جای به جای می‌برد و باران می‌آرد.

فَالْفَارِقَاتِ فَرْقَاً: سوگند بدان جدا کنندگان جدا کردنی؛ و آن بادها است که نتنها از روی زمین جدا می‌کند که اگر آن نیستی همه روی زمین بگنبدی، در خبر است: لولا ثلاث لظهر ثلاث لولا الريح لانتن ما على الارض، ولو لا السلطان لا كل الناس بعضهم ببعضاً، ولو لا العلماء لصار الناس مثل البهائم.

فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا: سوگند بدان او کنندگان – ای: آرندگان – وحی و پند؛ و آن فریشتنگان باشند که وحی از آسمان به زمین آرند.

غُذْرَاً أَوْنُذْرَاً، اى: اعذاراً مِنَ اللَّهِ وَانذاراً وَامراً وَنهياً وَ وعداً وَوعيداً: عذر نمودنی را و بیم کردنی را، و گفته اند غُذْرَاً أَوْنُذْرَاً ای تحلیلاً و تحریماً.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ: سوگند بدین چیزها که یاد کردیم که آنچه شما را ۴
وعده می‌کنند بودنی است که بود.

فَإِذَا أَلْتَجُومُ ظِيمَتْ: چون ستارگان را ناپدید کنند که فرو ریزد، وَإِذَا
السَّمَاءُ فُرِجَتْ: و چون آسمان را از هم فرو گشایند، وَإِذَا الْجِبَالُ تُسْفَتْ: و
چون کوهها را از بیخ برکنند و برپاشند، وَإِذَا الْرُّشْلُ أُقْتَتْ: و چون رسولان ۸
را وقت پدید کنند که کی آیند و کجا ایستند شفاعت را و خصومت را.

لَا يَتَفَعَّمُ أَجْلَتْ: کدام روز را تأخیر می‌کنند این کارها را.

يَوْمُ الْفَضْلِ: مرروز جدایی و داوری را؛ فصل جدایی بود و حکم بود.
وَمَا آذِرِيْكَ مَا يَوْمُ الْفَضْلِ: و چه دانی تو که چه روزی است آن روز ۱۲
جدایی و داوری.

وَنِلْ يَوْقِيْدِ لِلْمُكَذِّبِينَ: واویلی و عذاب سخت آن روز مر
دروغ دارندگان حق را بود. و گفته اند ویل خبر است ازو اویلی و فریاد
دو زخیان روز قیامت و در دوزخ. و گفته اند الویل الشتة من العذاب. و ۱۶
گفته اند ویل وادی است در دوزخ، آتش آن گرمتر و عذاب آن سختر و
قعر آن دورتر و ماران و کژدمان آن بیشتر، تنادی کل يوم الهی قد اشتدَّ
حرّی و بعد قرعی و کثر حیاتی و عقاری فایلی اهلی.

آَلَمْ نُهَلِّكَ الْأَوَّلِينَ / ثُمَّ نُثْبِغُهُمُ الْآخِرِينَ: ای نه ما هلاک کردیم پیشینان ۲۰
را پس از پس ایشان فراداشتیم پسینان را.

كَذَلِكَ تَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ: همچنان خواهیم کرد به بدکاران و کافران،
وَنِلْ يَوْقِيْدِ لِلْمُكَذِّبِينَ، معنی گفته آمد،

آَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ / فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارِ مَكَبِينَ: ای نه ما بیافریدیم

- شما را از قطرهای آب ضعیف پس کردیم آن آب را در آرام گاهی استوار
چون رحم، إِلَى قَدْرِ مَغْلُومٍ: تا اندازه‌ای دانسته، نه ماه کم و بیش،
فَقَدْرَنَا فَنِيمَ الْقَادِرُونَ: پس اندازه کردیم آن را مردمی نیک
اندازه کننده ایم. وَنِيلُّ يَوْقِيْدِ لِلْمُكَدِّبِينَ، معنی این گفته آمد.
۴
- آلمَ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كَفَاتًا/ أَخْيَاءً وَأَفْوَاتًا: ای نه ما کردیم این زمین را
فرابهم دارنده زندگان را و مردگان را؛ زندگان را بر زبر زمین، مردگان را
در زیر زمین،
۸
- وَجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخَاتٍ وَأَشْقَيْنَا كُمَّ مَاءً فُرَاتًا: و کردیم اندر زمین
کوههای بیخ آور بلند و بخورانیدیم و بچشانیدیم شما را آب خوش. وَنِيلُّ
يَوْقِيْدِ لِلْمُكَدِّبِينَ، معنی این گفته آمد.
۱۲
- إِنْظَلِقُوا إِلَى مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَدِّبُونَ، ای: یقال لهم إنطلقو: همنگار که در
قیامت ندا درآمد که بروید سوی آنچه همی بدروغ می داشتید آن را و آن
دوخ است،
۱۶
- إِنْظَلِقُوا إِلَى ظِلٌّ ذِي ثَلَثٍ شَعْبٍ: بروید سوی سایه خداوند سه شاخ، لا
ظَلِيلٌ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْلَّهَبِ: نه سایه دارد و نه بی نیازی کند و نه پناه دارد از
آتش.
۱۶
- إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرِ كَالْقَضِيرِ: آن همی اندازد ایز کهایی چون کوشک، و
اگر کالقصر به فتح صاد خوانی: چون گردنهای اشتربختی.
۲۰
- كَائِنَةُ جِمَالَتْ صُفْرُ: گویی که آن اشتراپی اند سیاه و تاریک؛ صفر
ای سود. و آن آن بود که روز قیامت دوخ علمی از آتش برآرد، به سه
شاخ شود؛ یک شاخ به راست خلق درآید و یک شاخ به چپ ایشان درآید
همه خلق را فرابهم آرد، و یک شاخ از زور خلق فروآید؛ ایشان چنان

گردند کالرُجْ فی الرمح تا کس بود که هفتاد بار عرق ازوی به زمین فرو شود. وَنِلْ يَوْمَيْنِ لِلْمُكَذِّبِينَ، معنی این گفته آمد.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ: این آن روز است که سخن نیارند گفت، وَلَا يُؤْذَنُ

لَهُمْ فَيَغْتَدِرُونَ: و نه دستوری دهند ایشان را تا عذر خواهند. وَنِلْ يَوْمَيْنِ لِلْمُكَذِّبِينَ، معنی این گفته آمد. سؤال: نه جای دیگر گفت یوم لا یشفع الظاالمین معذیرتُهم و اینجا گفت وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ اینجا عذر نفی کرد و آنجا اثبات کرد نه این تناقض بود؟ جواب گوییم روز قیامت را

حالها و موقفها باشد، در وقتی اذن نباشد به عذر و در وقتی دیگر باشد، عذر خواهند و سودشان ندارد. و گفته اند آنجا که گفت لا یشفع الظالمین معذیرتُهم ظالمان مسلمانان را می گوید و اینجا که گفت وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ کافران را می گوید، پس تناقض لازم نیاید. سؤال: چرا نگفت فیعتذرُونَ بعد ما که جواب جحد به فا منصوب باشد؟ جواب گوییم فیعتذرُونَ نه جواب نفی است بلکه معطوف است بر یعنی گفته اند فیعتذرُونَ گفت از بهر فواصل آیات را.

هَذَا يَوْمُ الْفَضْلِ جَمِيعًا كُمْ وَأَلَّوْلَينَ: این است روز جدایی و داوری فراهم آورده باشیم شما را با پیشینان تا اهل بهشت را از اهل دوزخ جدا کنیم.

فَإِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدُ فَكِيدُونَ: اگر هست شما را سگالشی بکنید تا برهید. وَنِلْ يَوْمَيْنِ لِلْمُكَذِّبِينَ، معنی این گفته آمد.

إِنَّ الْمُنَّتَّقِينَ فِي ظَلَالٍ وَغَيْبٍ: بدروستی که پرهیزگاران از کفر و شرک و معاصی در سایها و چشمها باشند، یعنی جایی که آنجا سایها و چشمها باشد و آن بهشت است،

وَقَوَاعِكَةٍ مِّنَّا يَشْتَهِونَ: و میوهایی از آنچه آرزو کنند. بر تختها نشسته باشند همی نگرند در درختان بهشت و میوهای آن. هر میوه که ایشان را

آرزو کند درخت شاخ فرو آرد، میوه را می آرد تا به دهن ایشان، خواهند به دست باز کنند خواهند به دهن. در ساعت که میوه‌ای باز کنند دیگر پدید آید از آن لطیفتر.

٤ **كُلُوا وَآشِرْبُوا هَيْنَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** : می خورید و می آشامید نوشтан باد و گوارنده بدانچه بودید می کردید.

إِنَّا كَذَلِكَ نَغْزِي الْمُخْسِنِينَ : ما چنان پاداش دهیم نیکوکاران را، یعنی مؤمنان مخلصان را. وَنِلْ يَوْمَئِيدِ لِلْمُكَذِّبِينَ ، معنی این گفته آمد.

٨ **كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنْكُمْ مُجْرِمُونَ** : همی خورید و برخورداری می کنید اندکی زیرا که شما بد کاران اید؛ و گنه کاران را فرو گذارند ولکن از بُنْ بنگذارند. وَنِلْ يَوْمَئِيدِ لِلْمُكَذِّبِينَ ، تفسیر این گفته آمد.

١٢ **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَرْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ** : چون گویند ایشان را رکوع کنید نکنند؛ این خبر از کافران است. سؤال : چرا گویند که عمل و شریعت بر کافران فریضه نیست بعد ما که خدای ایشان را می تعییر کند و مذمت کند به ترک رکوع؟ جواب گفته اند مراد از این رکوع خضوع است مر حق را، ای: گردن ننهند حق را. و گفته اند این مر آن گروه را گویند که در حال اسلام نماز نکردنی تا شومی آن با ایشان رسیده کفر افتادند. وَنِلْ يَوْمَئِيدِ لِلْمُكَذِّبِينَ ، معنی این گفته آمده است.

١٦ **فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ** : اگر بدین قرآن بنگروند به کدام سخن بخواهند گروید پس از این، بعد ما که این سخن فاضلترین همه سخنان و این کتاب آخر همه کتابهای خدای است.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة النبأ
برخواند او را بود هم سنگ کوههای دنیا نیکی.
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، اى: عماذا یتساءلون: از چه چیز می پرسند یا محمد ترا.
این جواب آن است که کافران گفتند قیامت کی خواهد بود اگر بودنی
است، خدای گفت از چه می پرسند ترا.

عَنِ الْأَنْبِيَاِ الْعَظِيمِ / أَلَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ: از آن خبر بزرگ که ایشان در
آن خلاف کنندگانند، و آن خبر قیامت است. و خلاف ایشان در قیامت
آن بود که گروهی از ایشان می گفتند قیامت نخواهد بود. و گروهی
می گفتند قیامت باشد و لکن بعث ارواح را بود نه اجساد را. و گروهی
می گفتند که معاد هم از این دار بازین دار خواهد بود. و گروهی می گفتند
با دار دیگر بود لکن همچون احوال دنیا بود، هر که امروز توانگر است آن
روز توانگر باشد و هر که امروز درویش است فردا درویش بود. و
گروهی می گفتند قیامت بود و لکن بهشت و دوزخ نبود، همی داد خلق از
یکدیگر بستانند آنگه ایشان را خالی گردانند. گروهی گفتند بهشت و
دوزخ بود و لکن اکل و شرب و تمتع نبود. و گروهی گفتند اکل و شرب
و تمتع بود و لکن ابدی نبود. این است که گفت هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ.
كَلَّا سَيَغْلِمُونَ/ ثُمَّ كَلَّا سَيَغْلِمُونَ: حقاً که زود بود که بدانند، پس

حقا که زود بود که بدانند. سؤال : **كَلَا سَيَعْلَمُونَ تأكيد خبر فایده داد، پس چه فایده بود در تکرار آن بعد ما که حکیمان تکرار سخن بی فایده نپسندند؟** جواب گوییم اول **كَلَا سَيَعْلَمُونَ** نزدیک مرگ بود که هر که بمیرد پیشان کار خود ببیند، چنانکه رسول گفت علیه السلام : **مَنْ ماتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهُ**، این دیگر **كَلَا سَيَعْلَمُونَ** نزدیک بعث است. و گفته اند معناه : **كَلَا سَيَعْلَمُونَ عَقُوبَةُ انْكَارِهِمُ الْبَعْثَ ثُمَّ كَلَا سَيَعْلَمُونَ عَقُوبَةُ سَائِرِ مَعَاصِيهِمْ**.

آلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا : ای نه ما کردیم این زمین را بستری و قرارگاهی، **وَالْجِبالَ أَوْتَادًا :** و کوهها را میخها. سؤال : چرا زمین را مهاد خواند، بعد ما که بستر وطا را گویند و اگر کسی بر زمین خسید نگویند که بربستر خفت؛ و نیز چرا کوهها را اوتاد خواند، بعد ما که میخ آن را گویند که چیزی از آن در آویزند؟ جواب گوییم زمین را مهاد گفت یعنی قرار را و مهاد مقرر بود، و گفته اند زمین را مهاد گفت برای تمهید معاش را در آن؛ و کوهها را اوتاد گفت زیرا که زمین را فرو گرفت، چنانکه کشتی را به میخ فرو گیرند. و آن آن بود که حق تعالی چون زمین را بیافرید زمین بر سر آب گردان بود و خلق بر آن سر گردان بودند. خدای تعالی فریشته ای بفرستاد تا زمین را بر سر آب فرودارد. آن فریشته زمین را بر سر آب چون از یک سو فروداشتی از دیگر سو برآمدی، چون طبلی بر سر آب گردان. آن فریشته گفت : **الْهَى إِنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَا بِكَارِمَنْ** است مرا از این عفو کن. فریشته ای دیگر بیامد، دو بال گرد زمین درآورد خواست که همه زمین را فرو شکند از قوت که داشت. خدای تعالی آن فریشته را باز خواند و چهل هزار کوه را در زمین بیافرید و بیخ آن به قعر زمین فرو برد، زمین را بدان قرار داد.

وَخَلَقْنَاكُمْ آَزْوَاجًا : و بیافریدیم شما را گروه گروه گوناگون، **وَجَعَلْنَا**

نَوْمَكُمْ سُبَاتاً، اى: تمدداً و راحهً لابدانکم: و کردیم خواب شما را زیدنی و راحتی مرتنهای شما را،
وَجَعَلْنَا الَّلَّيْلَ لِبَاسًا: و کردیم شب را پوششی که بپوشاند همه خلق را
به تاریکی خویش. وَجَعَلْنَا الَّنَّهَارَ مَعَاشًا: و کردیم روز را معیشت گاه
خلق.
٤

وَبَتَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعاً شِدَاداً: و برداشتیم و بیفراشتیم زور شما هفت
آسمان سخت بالای هر آسمانی پانصد ساله راه، وَجَعَلْنَا سِرَاجاً وَكَاجاً: و
کردیم شما را چراغی درفشان چون آفتاب تابان.
٨

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمَغْصِرَاتِ مَاءً ثَجَاجاً: و فرو آوردیم ازمیغهای بارنده آبی
بسیار و روان، لِتُخْرِجَ بِهِ حَبَّاً وَنَبَاتاً: تا بیرون می آریم بدان باران دانهای
گوناگون و رستها. در این آیت ما را حجت است برآنکه خدای تعالی کار
بسیب کند چنانکه بی سبب کند زیرا گفت لِتُخْرِجَ بِهِ حَبَّاً وَنَبَاتاً، و
جَنَّاتٍ أَلْفَافاً: و بوستانهای درختان آن بهم درشه و پیوسته.
١٢

إِنَّ يَوْمَ الْفَضْلِ كَانَ مِيقَاتاً: بدروستی که روز جدایی و داوری است که
آن وعده گاه خلق است.

يَوْمٌ يُنْفَخُ فِي الْأَصْوَرِ فَتَأْتُونَ أَفْواجاً: آن روز که در دمند در صور و در
آرند جانها را در کالبدها شما همی آید گروه گروه.
وَفَتَحْتِ الْكَسَمَاءَ فَكَانَتْ أَبْوَاباً: و از هم فرو گشایند آسمان را تا بیاشد و
گردد درهایی مرفوآمدن فریشتگان را،

وَسَيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً: و از جای برانند کوهها را تا بیود کورابی
یعنی گردی.
٢٠

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْضَاداً: بدروستی که دوزخ همه را گذرگاه است،
لِلَّقَاعِينَ مَأْبَاباً: مر از حد درگذرندگان را بازگشتن جای است، لآشین فیها
آخِقَاباً: درنگ کندگان باشند در آنجا حقبهايی؛ هر حقبی هشتاد سال،

هر سالی سیصد و شصت روزه روزی چند هزار سال این جهان. ابن عباس گوید: کلما مضی حق تبعه حق ابد الابد.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا: نچشند در آن دونخ هیچ خوابی و راحتی

ونه هیچ شرابی، إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَاقًا: مگر آب گرم و سوزان و فروشده

دوزخیان. و آن آن بود که دوزخیان در آن غلها و زنجیرهای دونخ مجروح

گردند، زردابها و ریمهای ایشان برود و در قعر دونخ گرد آید چندانکه

اگر کشتهایها در آن اوکنند برود؛ چون تشنگی برایشان غالب گردد هزار

سال فریاد همی خواهند، آنگه ایشان را از آن حمیم سوزان دهند. سؤال:

چرا حمیم و غساق را استشنا کرد از بَرْد بعد ما که بَرْد نه از جنس حمیم و

غساق بود و استشنا آن بود که یخرج من اللفظ ما لولاه لدخل فيه. جواب

گفته اند این استشنا به معنی لکن است معناه: لکن حمیماً و غساقاً.

سؤال: چرا راحت را بَرْد خواند بعد ما که بَرْد محنت است نه راحت؟

جواب گوییم این خطاب عرب را است و زمین عرب گرم سیر است،

راحت ایشان در خنکی باشد. و گفته اند این بَرْد خواب است چنانکه در

لغت گویند معنی البرد البرد، یعنی: النوم.

جزاء وِفَاقًا: پاداشی بود فرآخورد ایشان. إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا: آن

جز ایشان را بدان بود که ایشان چنان بودندی که نمی ترسیدندی از شمار

قیامت تا هر چه بترمی کردندی. این رجا به معنی خوف است، وَكَذَبُوا

بِأَيَّاتِنَا كَذَابًا: و بدروغ می داشتند نشانهای ما را و سخنان ما را بدروغ

داشتند.

وَكُلَّ شَيْءٍ أَخْصَصْنَاهُ كِتَابًا: و هر چه می کردند ما همی شمردیم و همی

دانستیم و نگه می داشتیم برایشان نگه داشتنی و می نبستیم نبشتی.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدُ كُمْ إِلَّا عَذَابًا: و بچشید که نیفزاویم شما را مگر عذاب.

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا: بدرستی که پرهیزگاران را رستگاریها است، و آن

بهشت است، حَدَائِقَ وَأَعْنَابَاً: بُوستانها وَانْكُورهای گُوناگُون، وَكَواعِبَ
آثْرَايَاً: وَدر آن باغ و بُوستانها کَنِيزِ کانی ناربستان همزادانی تازه جوانانی، وَ
كَاشَا دِهَافَاً: وَمی جامهای از تسنیم و رحیق و زنجیل و سلسیل مالامال و
پیاپی و دُمادُم و دَمَادَم.

٤

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِتَابًا: نشنوند در آن مجلس و در آن بهشت
هیچ بیهوده و نه هیچ دروغی. و گفته اند کَذَابَاً تکذیباً: نه هیچ بدروغ
داشتنی.

٨

جَزَاءٌ مِنْ رَبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا: پاداشتی بود آن از خدای تو دادنی بسزا و
تمام. سؤال: چرا جزا را عطا گفت بعد ما که جزا مكافات بود و عطا ابتدا
بود و این غیر آن و خلاف آن بود. جواب گوییم در آن بهشت شدن از
خدای مكافات بود کردار مؤمن را چنانکه گفت جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ،
اما ابدی داشتن آن بر مؤمن کرامتی بود از خدای عزوجل و عطایی فرا
خورد فضل او. و گفته اند عطاء ای: يعطیهم عطاء فضلاً على ما يستحقونه
مِنِ الاضعافِ والمزيد.

١٤

رَبِّ الْسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْرَّحْمَنُ: خدای آسمانها و زمین و
آنچه میان آن است آن خدای است که نام وی رَحْمَن است خداوند
نیکوکار. این جواب کافران مکه است که می گفتند وَمَا الرَّحْمَنُ لا نعرف
الرَّحْمَنُ الْأَرْحَمُ الْيَمَامَةُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خَطَابًا: آن فریشتگان که ایشان را
همی پرستند او مید شفاعت را آن روز پادشاهی ندارند و نیارند از بیم
خدای سخن گفتن به شفاعت کافران. و گفته اند این خبر از حال کافران
است که روز قیامت در مقام هیبت از بیم خدای سخن نیارند گفتن.

٢٠

يَوْمَ يَقُومُ الْرُّوْحُ وَالْمَلِئَكُهُ صَفَا: آن روز بیستند جبرئیل و فریشتگان
صفی. ابن عباس گوید روح فریشته ای است خدای را عزوجل، به عدد
همه فریشتگان او را سراست، روز قیامت همه فریشتگان صفاتی باشند و

آن روح تنها صفحی باشد. و گفته اند روح گروهی باشند از فریشتنگان که هیچ فریشته از آسمان به زمین نیاید تا از آن روح با وی یکی نباشد لا یَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الْرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا : سخن نگویند به شفاعت روز قیامت مگر آن کس که دستوری داده بود او را خدای به شفاعت و گفته باشد گفتار صواب؛ یعنی اقرار توحید و سنت و جماعت دارد وی را شفاعت کنند انبیا و علماء و شهداء. و گفته اند وَقَالَ صَوَابًا آن است که به شفاعت اقرار دارد، چنانکه پیغمبر گفت مَنْ أَنْكَرَ شَفَاعَتِي فَلَا نَصِيبٌ لَهُ فیهَا. در این آیت ما را حجت است بر اثبات شفاعت و حجت است که ناسنی را شفاعت نبود.

ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَنْ شَاءَ أَتَّخَذَ إِلَيِّ رَبِّهِ مَا بَأْبَأْ : آن است روز بسزا که هر کس به حق خویش رسد هر که خواهد که فرا گیرد به خدای خویش بازگشتن راهی. سؤال : فَمَنْ شَاءَ أَتَّخَذَ شرط است و شرط بی جواب نبود، جواب این شرط کجا است؟ جواب گفته اند فَمَنْ شَاءَ أَتَّخَذَ إِلَيِّ رَبِّهِ : هر که خواهد که راه گیرد به خدای خویش هیچ بهانه نیست گوراه گیر به طاعت و تقوی. و گفته اند معناه: هر که خواهد که به خدای خود راهی گیرد اینک قرآن راه او است.

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا : ما بیم کردیم شما را به عذاب نزدیک. و آن کسی بود؟ یَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرءُ مَا قَدَّمْتُ يَدَاهُ : آن روز که نگه کند مرد بدانچه پیش فرستاده بود دو دست او. سؤال : چرا مرد را خاص کرد به بازدیدن کردار خود بعد ما که زن همچنان بود؟ جواب گوییم هر جا که ذکور و انانث را بهم یاد کنند تغییب ذکور را بود و مراد ذکور و انانث، چنانکه گفت یا بنی آدم، مراد بدین بنین و بنات است؛ و چنانکه گفت یا آیهَا الَّذِينَ آمَّنُوا مراد مؤمنین و مؤمنات است. سؤال : چرا مَا قَدَّمْتُ يَدَاهُ را خاص کرد بعد ما که آنچه به دیگر اعضاء کرده باشند هم باز بینند؟

جواب گوییم ید را خاص کرد زیرا که بیشتر افعال مردم به دست بود،
 عرب گوید: يَدَاكُ اوكِتا و فوک نفحَ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثُرَابًا: و
 گوید ناگرویده کاشکی من خاکی بودمی. گفته اند این آنگه بود که
 روز قیامت بهایم را برانگیزند و داد ایشان از یکدیگر بستانند حتی یقاد
 الشاة الجلحا من الشاة القرناء، آنگه همه را خاک گرداند، کافران بینند
 گویند: کاشکی ما نیز خاکی بودیمی. و گفته اند این سخن کافر آن
 وقت گوید که او را از گور برانگیزند و هول قیامت بینند، گوید: کاشکی
 من همچنان خاک می بودمی در گور و مرا برینگیختندی. و گفته اند کافر
 این سخن آن وقت گوید که کردار خویش را بینند، چون آنرا بیند از شرم و
 تشویر خواهدی که به زمین فرو شودی و با خاک زمین یکی گرددی
 چنانکه جای دیگر گفت لَوْسَوْيٌّ بِهِمُ الْأَرْضُ. و گفته اند این سخن
 ابلیس گوید آن روز که عز و جلوه آدم و آدمیان را بیند از حال اول او را
 یاد آید که گفت آنا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، آن
 روز گوید: کاشکی من از خاک و گل بودمی تا مرا امروز نیز عز و بازار
 بودی چنانکه آدم و آدمیان را است تا بدانند که به اصل نباید نازید.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة النازعات
برخواند از بهشت بیش از آن باز نمایند که نماز فریضه‌ای بکنند بدان
زودی به بهشت رسد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالنَّازِعَاتِ عَزْقًا: سوگند بدان جان کشندگان کشیدنی بسختی،
کیغراق القوس؛ و آن فریشتگان عذاب باشند که جان بد بختان را همی
کشند بسختی و آن جان آهنگ با پس می دهد تا آن را بسختی ازوی جدا
کنند. ۴

وَالنَّاسِطَاتِ نَشْطًا: سوگند بدان بازگشایندگان بازگشادنی باسانی؛ و
آن فریشتگان رحمت باشند که جان مؤمنان را از تن جدا می‌کنند بر قو و
سهولت چنانکه کسی بندی از بسته‌ای بازگشاید بسهولت.

وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا: سوگند بدان شناوکنندگان شناوکردنی؛ و آن
فریشتگان تدبیراند که از آسمان به زمین همی آیند در هوا چنانکه کسی
شناو کند. ۸

فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا: سوگند بدان پیشی گیرندگان پیشی گرفتنی؛ و آن
فریشتگان باشند که به وحی از آسمان به زمین می آیند و همی شتاوند به
گزاردن وحی پیش از آنکه دیو از آن چیزی بذدد.

فَالْمُدْبَرَاتِ أَمْرًا: سوگند بدان تدبیرکنندگان کاری را؛ و آن

فریشتگانی باشند که به زمین می‌آیند از بهر مصلحت خلق را، سوگند بدین چیزها که یاد کردیم که قیامت بودنی است. سؤال: چرا والنازعات و الناشطات و السابحات همه به لفظ تأثیث یاد کرد بعد ما که این همه صفت فریشتگان است و فریشتگان نه اناث باشند؟ جواب گفته اند مراد از این جماعات طوایف و فرق فریشتگان است و لفظ این اسماء مؤثث است. و گفته اند نازعات جمع نازعه است و «ها» در نازعه «ها» مبالغه است نه تأثیث پس جمع آن نازعات آید، همچنین در ناشطات و السابحات و سابقات و مدبرات.

۸

يَوْمَ تَرْجُفُ الْرَّاجِفَةُ / تَتَبَعُهَا الْرَّاجِفَةُ: آن روز که بجنبد جنبنده‌ای از پس آن درآید درآینده‌ای؛ و آن زلزله زمین است به در قیامت که از پس یکدیگر می‌درآید تا خلق را همه بر روی زمین اوکند.

قُلُوبٌ يَوْقِئِنَ وَاجْفَةُ / أَبْصَارُهَا حَاسِرَةُ: دلها بود آن روز ترسان و لرزان چشمهاشان آرامیده و پهن وamanده از هول آن روز.

يَقُولُونَ أَيْنَا لَمَرْدُوكُونَ فِي الْحَافِرَةِ أَيْدَا كُنَّا عِظَاماً نَخِرَةُ: همی گویند کافران ای ما بازگردانیده خواهیم بود با حال اول و ما را از پس مرگ زنده خواهند کرد آنگه که ما گشتم استخوانهای پوسیده و ریزیده و ناخره میان تهی و آواز آرنده.

فَالْوَالِتُكَ إِذَا كَرَّةُ خَاسِرَةُ: گفتند آنگه آن بازگردانیدنی بود زیان کار، ولکن هرگز خود این نبود. سؤال: چرا گفت کرّه خاسِرَةُ بعد ما که بعث خاسرة نبود؟ جواب گوییم معناه تخسر فیها چنانکه گویند تجارت رابحة و صفقه خاسرة، یعنی این کس در آن تجارت رابح بود یا در آن تجارت خاسر. کافران گفتند اگر بعث بود و قیامت بود ما در آن خاسر باشیم زیرا که ما بدان نگرویده ایم و آن را نساخته ایم ولکن آن خود هرگز نبود. خدای گفت:

فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ: بدرستی که آن انگیختن همی یک بانگ بود که اسراویل در صور دمد.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ: همی ایشان بر روی زمین باشند. ساهره زمین قیامت بود، آن را ساهره خواند زیرا که یسهرُ فیها. و گفته اند ساهره خود نامی است آن را و آن زمینی بود بازکشیده از نقره سپید، و گفته اند از نان میده.

هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى، ای: قد اتیک: بدرستی که آمد به توحید

موسی، ۸

إِذْ نَادَيْهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوَّئِ: چون بخواند او را خدای او بدان وادی آفرین کرده بر آن و برکت کرده بر آن و پیغمبران رفته بر آن. و آن آن شب بود که موسی از نزد شعیب برفت سوی مصر در آن بیابان، و قصه آن جای دیگر گفته آمد.

۱۲

إِذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ ظَغِيٌّ: بشونزد فرعون که وی از حد بندگی در گذشتست و همی دعوی خدایی کند.

۱۶

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى آنَّ تَرَكَیٰ: فا وی بگو که هیچ از دل یاویی که از کفر با ایمان گردی تا سرفراز دوجهان گردی. تَرَكَیٰ ای تتطهر اصل تترَکَی بودست به دو «تا» یک «تا» را حذف کردند تخفیف را.

وَأَهْدِيْكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشِيٰ: و من که موسی ام راه نمایم ترا به خدای تو تا ازوی بشکهی.

۲۰

فَارِيْهُ الْأَلْيَهُ الْكُبْرَيِّ: پس بنمود او را حجت مهین چون ید و عصا.

سؤال: چرا گفت آیه الکبری بدو نمود بعد ما که همه آیات موسی بدون نمود چنانکه جای دیگر گفت و لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آیَاتِنَا كُلَّهَا؟ جواب گوییم فَارِيْهُ خبر از اول ملاقات موسی است با فرعون و در اول ملاقات آیت کبری بدو نمود و آن ید و عصا بود.

فَكَذَّبَ وَعَصَى : بدروغ داشت حق را و نافرمانی کرد خدای را و رسول خدای را.

ثُمَّ أَذْبَرَتْسَعِي : پس برگشت و می‌کوشید در هلاکت موسی و قوم او.

فَعَشَرَفَنَادِي : پس لشکر را بینگیخت و فراهم آورد پس آوازداد.

فَقَالَ آنَا رَئِسُكُمُ الْأَعْلَى : گفت منم خدای مهین و بهین و برترین.

و آن آن بود که چون حجتهای موسی بدید پیش خویش برنتوانست ایستید گفت: گیرم که خدای دیگر است بجز من چنانکه موسی می‌گوید هم

مهین منم، خواهید که بدانید در رسولان وی نگه کنید و در رسولان من نگه کنید؛ رسول خدای موسی می‌آید گرسنه و برنهنه لاینی دربرو

کلاهی نمدين برسر، چوبی به دست، نعلینی از پوست خرناپیراسته در پای، نه مرکب و نه سازونه تجمل و نه چاکربازو. و رسولان من می‌آيند بر مرکبهای رهوار با تبع بسیار و با درم و دینار عزیز و عزیزوار؛ از اینجا

بدانید که خدای برترین منم.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَانَ الْأَخِرَةِ وَالْأُولَى : بگرفت خدای او را به عقوبت این

جهان و آن جهان، این جهانی غرق و آن جهانی حرق.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعْنَةً لِمَنْ يَخْشِي : بدرستی که دروی و نکال وی جای عبرت و اندازه گرفتن است آن کس را که بترسد از خدای.

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ آلَسَمَاءُ تَنْيِهَا : ای شما سخنرید به آفرینش یا آسمان که بیفراشت و برداشت آن را،

رَفَعَ سَمْكَهَا فَسَوَّيْهَا : بلند برآورد کار آن را و تمام کرد آن را و اندرها بداشت آن را زیر عمامدی نه و زور علاقه ای نه.

وَأَعْظَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ صُحْيَهَا : تاریک گردانید شب آن را و بیرون

آورد روز روشن آن را. و آن آن بود که چون خدای تعالی آسمان را بیافرید

و زمین را، بهشت را بر زور هفتم آسمان بیافرید و دونزخ را زیر هفتم زمین

بیافرید و هر چه در بهشت تاریکی بود بیرون کرد از آن شب را بیافرید و هر چه در دوزخ روشنایی بود بیرون کرد و روزرا از آن بیافرید؛ از آن است که شب راحت جانوران است زیرا که از بهشت است، و روز رنج و محنت جانوران است زیرا که از دوزخ است.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيَّهَا : و زمین را از پس آن باز کشید. سؤال : چرا گفت وَأَعْظَشَ لَيْلَهَا شب را به آسمان اضافت کرد بعد ما که شب در زمین باشد نه در آسمان؟ جواب گوییم شب را به آسمان اضافت کرد زیرا که اول که شب پدید آید از آسمان پدید آید در برابر فرو شدن آفتاب. و گفته اند که چون شب آید در آسمان هم شب بود چنان که در زمین. سؤال : چرا گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيَّهَا بعد ما که زمین را پیش از آسمان آفریدست چنانکه گفت هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ؟ جواب گوییم بلی خدای تعالی آسمان را از پس آفریدن زمین آفرید اما اینجا که نگفت و الارض بعد ذلك خلقها، بل که گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيَّهَا ای: بسطها و مدها و طحیها، زمین را از پس آفریدن آسمان باز کشید بر روی آب، زیرا که اول که زمین را بیافرید بازنکشیده بود تا آنگه که آسمان را بیافرید آنگه زمین را باز کشید.

آخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعِيَّهَا : بیرون آورد از این زمین آب آن و چراز آن.

وَالْجِبَالَ أَرْسِيَّهَا : و کوهها را بیخ فرو برد.

مَتَاعًا لَكُمْ وَلَا نَعَامِكُمْ : تا برخورداری بود شما را و ستوران شما را، برخی روزی شما و برخی روزی ستوران شما و ستوران شما هم روزی شما، سبحان من خلقک و رزقک و رزق رزقک و رزق رزقک.

فَإِذَا حَاءَتِ الْقَاطَمَةُ الْكُبْرَى : چون بیاید آن هول کوبنده مهین.

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى : آن روزفا یاد آرد مردم هر چه کرده بود، وَ

بِرِزَتُ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرْمِيُ : و بیرون آرند و پدید آرند دوزخ مرآن کس را که ببیند. و تفصیل بیرون آوردن دوزخ در قول خدای **وَبِرِزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ** گفته آمد.

فَأَمَّا مَنْ ظَفَنِ / وَأَتَرَ الْعَيْوَةَ الْكُلُّنِيَا : اما آن کس که از حد در گذشته بود و زندگانی دنیا را و هوای تن را بر رضای خدای اختیار کرده بود، فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى : بدرستی که دوزخ است که آن جای او است.

وَأَمَّا مَنْ حَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى الْنَّفْسَ عَنِ الْهَوَى : اما آن کس که بترسیده بود از مقام شماروی با خدای وی و بازداشت تن خویش را از کام و هوا، فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى : بدرستی که بهشت است که آن بود جای او.

تَسْلُونَكَ عَنِ الْسَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِيْهَا : می پرسند ترا یا محمد از آن قیامت که کی خواهد بود بودن آن.

فِيمَ آنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا : در چه چیزی تو از دانستن آن و یاد داشتن آن، إِلَى رَبِّكَ مُنْتَهِيهَا : با خدای تو است باز رسیدن تمامی علم آن، ای: منتهای علم آن.

إِنَّمَا آنْتَ مُنْذِرُ مَنْ يَخْشِيْهَا : توهمنی بیم کننده ای آن را که بترسد از آن. مصطفی بیم کننده همه خلق بود لکن انذار او آن کس را سود داشتی که از قیامت بترسیدی.

كَائِنُهُمْ يَوْمَ يَرَوْتَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَيَّهَا : گویی که آن روز که بینند آن را درنگ نکرده اندی در دار دنیا مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی. آنهمه عمر دنیا و بودن ایشان در زیر زمین ایشان را در جنب درازنای قیامت چون شبانگاهی آید یا چاشتگاهی آن روز که قیامت را ببینند از طول قیامت.

در خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة عبس
برخواند روز قیامت روی او رخسان بود و او را ثواب شهیدی بود در خون
غلتیده.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عَبْسَ وَتَوْلَى / أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى : همی ترش کرد روی و برگشت چون بدو
آمد آن نایینا.

شان نزول این آیت آن بود که روزی رسول علیه السلام با گروهی از
اشراف قریش نشسته بود، ایشان را به اسلام می خواند. مردی از یاران
رسول نام وی عبدالله بن ام مکتوم — مردی درویش و ضریر — نزدیک
رسول آمد گفت یا رسول الله علمنی شیاً متأعلمک الله. رسول روی از
وی بگردانید. وی از دیگر سوی درآمد همچنان گفت. رسول روی دروی
ترش کرد و ازوی بگردانید. عبدالله از آن اندھگن شد، بازگشت. در
حال خدای تعالیٰ بینایی رسول باز استد چنانکه نیز باز ندید. بدانست که
آن عقوبت چه بود، زود عبدالله را باز خواند و وی را در بر گرفت و
بنواخت و ردای خویش فرو کرد اورا بر آن نشاند و دل وی را خوش کرد.
در ساعت خدای تعالیٰ بینایی وی بازداد، جبرئیل آمد و این سورة آورد. و
آن ادب رسول را از آن بود که آن درویش آنچه کرد بصلابت کرد،
فرا اشراف قریش نمود که وقت رسول خدای از آن عزیزتر است که

چندین در شما روزگار برد، ما خود وقت او را غنیمت داریم تعلیم علم را.
از آن بود که خدای تعالی با رسول عتاب کرد از بهرا و را. محمد هیصم
گفتی رحمه الله هر چند جرم در آن عبدالله را بود که رسول خدای به
دعوت قومی به اسلام مشغول بود، وی سخن بر رسول قطع می کرد، جرم او
را بود، لکن خدای تعالی عتاب با رسول کرد از بهر قوت دل وی را و
ضعف دل آن درویش را تا جهانیان بدانند که درویش رانیکوباید
داشت که خدای در دو جهان یار درویshan است. از اینجا است که علی
گوید کار به علم کن که هر کس خود به جهل کند، و صدقه از اندک ده
زیرا که هر کس خود از بسیار دهد، و نهان خود را پیپراه که هر کس ظاهر
خود را پیپراید، و یار ضعیفان باش که هر کس خود یار قویان باشد، و کار
از بهر خدای کن که هر کس خود به هوا کند.

وَمَا يُذْرِيكَ لَعْلَةً يَنْزَكِي : و چه دانی تویا محمد مگر او است که
پرهیزگاری کند و پاکی از کفر و معاصی.

أَوْيَدَ كَرْفَتْنَقَعَةَ آلِدِكْرِي : یا او است که پند گیرد یا سود دارد او را
پند، نه آن کافر را. سؤال : چرا گفت عَبَسَ وَتَوَّلَیْ به لفظ خبر، آنگه از
خبر به خطاب شد گفت وَمَا يُذْرِيكَ؟ جواب گفته اند عَبَسَ وَتَوَّلَیْ به
لفظ خبر مغایبة گفت حرمت و حشمت رسول را که بزرگان را سخن به
لفظ مغایبه گویند نه به لفظ مخاطبه، آنگاه سخن از مغایبه به مخاطبه آورد
از بهر تقریب مصطفی را. و گفته اند اول به لفظ مغایبه آورد تمامی عتاب
را، آنگه سخن با مخاطبه گردانید چون عتاب کرده آمد.

آمَا مَنِ آشْفَنَى / فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى : اما آن کس که بی نیازی جست از
خدای و رسول و پند رسول به دنیا و توانگری دنیا چون صنادید قریش تو
روی فازو کنی.

وَمَا عَلَيْكَ أَلَا يَنْزَكِي : و چه آید بر تویا محمد و چه زیان دارد ترا اگر او

— یعنی آن کافر — پاکی نکند به اسلام از کفر.

وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى / وَهُوَ تَخْشِي : اما آن کس که به تو آید و او می شتاود و می ترسد که مبادا که مجلس رسول از من فوت شود و درگذرد، چون عبدالله ام مکتوم فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهِي : توازوی مشغول می شوی.

كَلَا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ : حقاً که این پندی و با یاددادنی تمام است همه خلق را تا بدانند که درویش را خوار نباید داشت.

فَمَنْ شَاءَ ذَكْرَهُ : هر که خواهد که برخواند این را و پند گیرد جای آن هست. سؤال: چون گفت کلآ إنها تذکرہ به لفظ تأثیث چرا نگفت فمن شاء ذکرها به لفظ تأثیث؟ جواب گوییم آن «ها» خبر از تذکرہ است و ذکرہ خبر از عتاب است و عتاب مذکر است زیرا گفت ذکرہ.

فِي صُحْفِ مُكَرَّتَةٍ مَرْفُوعَةٍ مُظَهَّرَةٍ : در نبشتاهای نبشه است گرامی کرده بلند برداشته پاک کرده از همه عیبها — یعنی صحف سفره — بآنده سفرة: به دستهای نبیسندگانی گرامی ترزا: گرامیانی نیکانی بهینانی. و ایشان فریشتگان آسمان دنیا اند که کار ایشان نبشن قرآن و خواندن آن است و ایشان مقریبان فریشتگان آسمانها باشند، هر فریشته ای که در ملکوت چیزی از قرآن بروی مشکل گردد از این سفره و برره بپرسند. چنانستی که خدای تعالی می گویدی این عتاب که فرستادم پند است همه اهل زمین را و همه اهل آسمان را تا همه بدانند که درویش را خوار نباید داشت.

قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ : بنفریدا و بنفریدند آن مردم نامردم را — چون ولید مغیره — چون ناسپاس است او و ناگرویده.

مِنْ أَتَيَ شَيْءَ خَلْقَهُ : می داند که از چه آفریدست او را.

مِنْ نُظَفَّةٍ خَلَقَهُ : از قطره ای آب پشت آفریدست او را فقداره: پس اندازه کرد او را تا مردمی بود ثم آلشیل یسره: پس راه آسان کرد او را، راه

روزی و راه جدا شدن از مادر، و گفته اند راه حق به دلایل و حجج.

ثُمَّ آمَاتَهُ قَافِرَةً: پس بمیرانید او را پس به گور فرمود او را. سؤال: چرا گفت **ثُمَّ آمَاتَهُ قَافِرَةً** بعد ما که آن وقت که خدای این گفت و ۴ وحی فرستاد ولید مغایره هنوز بنمرده بود؟ جواب گفته اند این صفت ولید را بود اما نشان همه کافران را بر عmom بر سبب نزول آن مقصور نباشد. و گفته اند **ثُمَّ آمَاتَهُ** به لفظ ماضی یاد کرد تقریب را ای: همنگار که بمیرانید او را و به گور فرمود او را. اقبر آن بود که جعله ذا قبر و امر بقبره ۸ و قبره آن بود که در گور کرد او را، اقارب از خدای بود و قبر از ما.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ: پس چون خواهد زنده کند او را و برانگیزد او را. **كَلَّا لَمَّا يَقْضِ مَا أَمْرَهُ:** حقا که بنه گزارد آنچه فرمود او را، یعنی در زندگانی ساز مرگ نساخت و توشه قیامت برنداشت.

فَلَيَنْظُرِ إِلَيْهِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ: نگه باید کرد مردم را به خورش او، تا ۱۲ بداند که خدای چند لطف و عجایب صنع بکرده است تا آن طعام شایسته او گشته.

آتَا صَبَبْتَا الْمَاءَ صَبَّاً: ما فرو بارانیدیم آب باران را فرو بارانیدنی، **ثُمَّ شَقَقْتَا الْأَرْضَ شَقَّاً:** پس بشکافانیدیم زمین را بشکافانیدنی.

فَأَنْبَتْتَا فِيهَا حَبَّاً وَعِتْبَأً: پس برویانیدیم در این زمین دانها و انگوهرها و ۱۶ قصباً؛ و ترهای دیگر، سپست و جز آن. قصب بریدن بود، هر گیاه که درودنی بود آن را قصب گویند.

وَزَنْتُوْنَا وَنَخْلَاً: و درخت زیتون را و درخت خرما را، **وَحَدَائِقَ غُلْبَأً:** و ۲۰ باغ و بوستانهای پر درختان سبز و بالیده.

وَفَاكِهَةَ وَأَبَا / مَتَاعَ لَكُمْ وَلَا نَعَامِكُمْ: و میوه و چرازارها تا برخورداری بود شما را و ستوران شما را نیز هم روزی شما.

فَإِذَا جَاءَتِ الْصَّاحَةُ: چون باید آن هول روز قیامت که از هول آن

گوشها کر گردد.

يَقْمِ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ: آن روز که می‌گریزد مرد از برادر خویش، چون قابل از هابیل، وَأَقِيهِ: و از مادر خویش، چون مصطفی از آمنه وَآبِيهِ: و از پدر خویش، چون ابراهیم از آزر. وَصَاحِبَتِهِ: و از جفت خویش، چون لوط از واعله وَبَنِيهِ: و از پسران خویش، چون نوح از کنعان.

لِكُلِّ أَمْرٍ يُعِظُّهُمْ يَوْمَئِذٍ شَاءْ يُغْنِيهِ: هر مردی را از ایشان آن روز کاری بود که آن او را بگرداند و مشغول کند تا از شغل آن به دیگر کس نپردازد. وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّشْتَبِشَرَةٌ: رویهایی بود آن روز روشن و تابان و شادان و خندان و درخشان چون رویهای مؤمنان.

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ تَزَهَّقُهَا قَتْرَةٌ: و رویهایی بود آن روز تیره و تاریک بر آن بود گرد بیگانگی و می‌رسد بدان گرد جدایی و تیرگی راندگی. أُولَئِكَ هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجُورَةُ: ایشان اند ایشان کافران و بدکاران.

در خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة کورت
برخواند او را بود بیزارنامه‌ای از آتش دوزخ و از عقوبات آن.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا أَلَّشَّمْسُ كُوَرَتْ : چون آفتاب را در نور دند و تاریک گردانند.

سُؤال : إِذَا أَلَّشَّمْسُ كُوَرَتْ توقيت است موقت این توقيت کجا است؟

جواب گفته اند موقت این توقيت ماتقدم است که وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا

غَبْرَةٌ تَرْهَقُهَا قَرْبَةٌ إِذَا أَلَّشَّمْسُ كُوَرَتْ . و گفته اند این جواب سؤال کافران

است که می پرسیدند که قیامت کی خواهد بود، خدای گفت إِذَا أَلَّشَّمْسُ

كُوَرَتْ . و گفته اند موقت آنجا است که عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَخْضَرَتْ . و

گفته اند معناه: قیامت آنگه بود که آفتاب را در نور دند و تاریک کنند و در

دریا اوکنند. ۸

وَإِذَا أَلَّثُجُومُ آنْكَدَرَتْ : و چون ستارگان فرو ریزند.

وَإِذَا أَلْجَبَالُ شِيرَتْ : و چون کوهها را از جای برانند.

وَإِذَا الْعِشَارُ غَقِيلَتْ : و چون اشتراک آبستن را فرو گذارند. و آن

عزیزترین مال عرب بود، آن روز از مشغولی که به خویشتن باشند همه را ۱۲ فرو گذارند.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ : و چون رمیدگان را برانگیزند.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجَرَتْ : و چون دریاها را بر کنند و برجوشانند و آتشین

کنند و دوزخ را بدان مدد کنند، این شش حال پیش از قیامت باشد.
 وَإِذَا الْثُّفُوسُ زُوَّجَتْ: وَچون تنها را هم جفت کنند، و قرین کنند
 نیکان را با حورالعین و بدان را با شیاطین. و گفته اند زُوَّجَتْ آن است که
 هر کس را با هم جنسی قرین کنند، بهشتی را با اهل بهشت و دوزخی را
 با اهل دوزخ قرین کنند.

وَإِذَا الْمَوْدَةُ سُئِلَتْ / بَأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ: وَچون از زنده در خاک کرده
 بپرسند تا به چه جرم کشتند او را. و آن آن بود که عرب در جاهلیت رسم
 داشتندی که چون ایشان را دختر آمدی او را زنده در خاک کردندی. و
 خوانده اند وَإِذَا الْمَوْدَةُ سَأَلَتْ بَأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ: چون او پرسد که به چه
 جرم کشتند مرا. سؤال: چرا گفت وَإِذَا الْمَوْدَةُ سُئِلَتْ مؤودة را سؤال
 کنند بعد ما که سؤا مجرم را کنند و ظالمرا نه مظلوم را؟ جواب گفته اند
 معناه وَإِذَا الْمَوْدَةُ سُئِلَ عنها الولدان: مادر و پدر را بپرسند که چرا کشtid
 آن بی جرم را.

وَإِذَا الْصُّحْفُ نُثِرَتْ: وَچون نامها را باز کنند و باز کرده فرا دستها
 دهنند.

وَإِذَا الْسَّمَاءُ كُشِطَتْ: وَچون آسمان را باز برند.
 وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ: وَچون دوزخ را تمام بتاوند و تافته پدید آزند.
 وَإِذَا الْجَنَّةُ أُرْلِفَتْ: وَچون بهشت را نزدیک آزند، یعنی اهل آن را
 نزدیک برند بدان.

غلمَتْ نَفْسٌ مَا أَخْضَرَتْ: بداند هر تنى آنچه کرده باشد و آنچه آورده
 باشد به قیامت.

فَلَا أُقِيمُ بِالْخُنَّسِ: چنانستی که کافران گفتندی که این قرآن فرابافتة
 ساحر کذاب است خدای گفت فَلَا: نه چنان است که ایشان گفتند
 أُقِيمُ بِالْخُنَّسِ: سوگند یاد کنم بدان فروشوند گان با پس شوند گان.

گفته اند آن همه ستارگان اند که به روز فروشوند و ناپدید گردند؛ و گفته اند آن خاص پنج ستاره اند: بهرام و زحل و برجیس و عطارد و مشتری، این هر پنج عکس روند.

الْجَوَارِ: آن روندگان، و آن ستارگانند که همه روز و همه شب می‌رونند و لکن به روز از روشنایی آفتاب ناپدید شوند **الْكُنْسِ:** آن پنهان شوندگان.

وَاللَّئِي إِذَا عَسْعَسَ : و سوگند بدان شب چون درآید و تاریک گردد جهان.

وَالصَّبِيجُ إِذَا نَسَقَسَ : و سوگند به بامداد چون بدمعد.

إِنَّهُ لَفَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ : سوگند بدینچه یاد کردیم که این قرآن گفتار خدای است مر رسول بزرگوار را. **سُؤال :** چرا گفت که این قرآن قول رسول بزرگوار است بعد ما که قرآن قول خدای است نه قول رسول؟ **جواب** گفته اند معناه لخطاب رسول کریم. و گفته اند معناه لقرآن رسول کریم ای: خواندن این قرآن خواندن رسول کریم است.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ : خداوند نیرو است نزد خدای عرش شکهمند. گفته اند مراد ازین جبرئیل است، و گفته اند محمد است. اگر بر جبرئیل رانی، خداوند قوت است قوتش تا بدانجا است که یک پرفرو کرد چهار شارستان لوط را از بن و بیخ برکند و بر هوا برد تا آنجا که اهل آسمان آواز سگ و خروه ایشان بشنیدند، آنگه در گردانید آن را و به آب سیاه فرو برد. و اگر بر مصطفی رانی خداوند قوت بود که هر پیغمبری را به چهل مرد قوت بود و پیغمبر ما را علیه السلام به چهل پیغمبر قوت بود.

مُطَاعٍ ثِمَّ أَمِينٍ : فرمان بردار است آنجا — یعنی در مملکوت آسمان — و زنهار دار و حی خدای است عزوجل.

وَمَا صَاحِبُكُمْ يَمْجُنُونِ : و نیست یار شما — یعنی محمد — دیوانه.

وَلَقَدْ رَأَهُ بِالْأَفْقَهِ الْمُبِينِ: بدرستی که بدید او را — یعنی جبرئیل را — به کناره جهان برترین هویدا. و آن آن بود که مصطفی علیه السلام هرگز جبرئیل را بتمامی هیئت وی ندیده بود در زمین، زیرا که هیئت و صورت جبرئیل بزرگتر از آن است که در مضيق افلاک گنجد. شب معراج چون مصطفی را به آسمان بردند و از هفتم آسمان برگذشت، صحرایی است آنجا چندانکه هفت آسمان و هفت زمین در جنب آن چون حلقه‌ای است در بیابانی، رسول جبرئیل را آنجا در تمامی خلقت او بدید. آن است که گفت و لَقَدْ رَأَهُ بِالْأَفْقَهِ الْمُبِينِ. و گفته اند مصطفی خدای را بدید آنگه که مصطفی به اعلى طرف عالم بود.

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِظَاهِنٍ: نیست وی بروحی متهم. و اگر بضمین خوانی به ضاد: نیست او بروحی بخیل که چیزی از آن باز گیرد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ: نیست این قرآن گفتار دیوی نفریده و رانده. این جواب کافران است که گفتند این قرآن نه وحی است بر محمد لا بل که دیوی در می آموزد این را دروی. خدای گفت این نه سخن دیو است زیرا که در این قرآن توحید است و صدق و صواب است و از دیو این نیاید.

فَآيَنَ تَذَهَّبُونَ: کجا می شوید و کجا می افتید از راه حق.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرُ لِلْعَالَمِينَ: نیست این قرآن مگر پندی مرجهانیان را.
لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ: خاصه مر آن کس را از شما که خواهد که بر راه راست بیستد.

وَمَا تَشَاؤْنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ: و شما نخواهید هیچیز از خیر و شر مگر که خدای خواهد که شما خواهید. در این آیت حجت است ما را

بر آنکه نیکی و بدی همه به خواست خدای است آن خدایی که خداوند و
مهرتو پروردگار همه جهان و جهانیان است و آنچه در این آیت آید از
سؤال در هل^۱ آتی گفته آمد.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة انفطرت
برخواند خدای تعالی کار او در قیامت بسازد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا أَلْسَمَاءُ انْفَطَرْتُ : چون آسمان واطرقد؛ ای: قیامت آنگه بود که
آسمان واطرکد.

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ آنْثَرْتُ : و چون ستارگان فرو ریزند بر زمین، فرو
ریختنی که هیبت آن به هفتم زمین رسد.

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرْتُ : و چون دریاها را درهم گشایند. و آن در در قیامت
بود که دریاها را درهم گشایند و آفتاب را در آن اوکنند تا آن را بجوشاند.

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعْثَرْتُ : و چون گورها را زیر و زبر کنند و برانگیزند آن را
که در گورها است.

عَلِمْتُ نَفْسٌ مَا قَدَّمْتُ وَآخَرْتُ : آنگه بداند هر تنی که چه کردست و چه
پیش فرستادست و چه با پس گذاشتست، آنچه پیش فرستاد به ثواب آن
برسد و آنچه با پس گذاشت در حسرت آن درماند. دیگر معنیهای مَا
قَدَّمْتُ وَآخَرْتُ در سورة لا اقسم گفته آمد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرِبِّكَ الْكَرِيمِ : ای مردم ای چه فریفته کرد ترا از
خدای تو خدای نیکوکار و بزرگوار تا بر آزار او دلیری کردی. عمر خطاب
رضی الله عنه چون فازین آیت رسیدی گفتی: الٰهی غرتی بک جهلى بقبح

۴

۸

۱۲

المعصية که اگر من قبح معصیت بتمامی بدانستمی هرگز پیرامن معصیت نگشتمی. فضیل عیاض گفتی: الٰهی غرتی بک بِرَكَ بی که هر چند من معصیت بیش کردم توبا من نیکوی بیش کردی. یحیی بن معاذ الرازی گفت: الٰهی غرتی بک سترک المرخی علی که اگر به اول معصیت که من بکردم تو پرده به من باز دریدی ای من نیز پیرامن معصیت نگشتمی. بوالفضل عابد گفتی الٰهی غرتی بک تقییدک تهدیدک بکرمک که گفتی بِرَبِّکَ الْكَرِيمِ.

الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّيكَ: آن خدای که بیافرید ترا و تمام آفرید ترا و فرا خورد حکمت آفرید ترا.

فَعَدَّلَكَ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَجَبَكَ: راست اندام آفرید ترا و در آن صورت که خود خواست درهم نشاند ترا. و اگر فَعَدَّلَكَ به تخفیف خوانی ای فصرفک الى ای صورة ما شاء رَجَبَكَ: و بدان صورت که خواست گردانید ترا نیکوترين صورتی بنگارید.

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِاللَّهِينَ: حقا که می نگروید به آفریدگار خویش بل که می بدروغ دارید دین خدای را و روز قضا و شمار و جزا را.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ: بدرستی که بر شما نگه بانان اند، کراماً کاتبینَ:

گرامیان نبیسند گان، يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ: می دانند هر آنچه شما می کنید.

سؤال: چرا گفت يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ بعد ما که از کردار بند گان بعضی ضمایر دل است و آن غیب است و لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ؟ جواب گوییم روا بود بند را از غیب خدای چیزی بداند چون خدای او را بر آن مطلع گرداند، پس روا بود که کرام الکاتبین را بر اسرار بند گان مطلع بدانند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ : بدرستی که نیکان اندر نعمتهاي بهشت باشند جاودان.

وَإِنَّ الْفُجَارَ لَفِي جَحِيمٍ : و بدرستی که بدان در آتش بزرگ باشند در دوزخ جاودان. ۴

يَضْلُونَهَا يَوْمَ الْدِينِ : در شوند در آن آتش دوزخ روز شمار و قضا و جزا.

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبٍ، اى : بخارجين : و نباشند ايشان از آن دوزخ بیرون آيندگان و گم شدگان.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا يَوْمَ الْدِينِ / ثُمَّ مَا أَذْرِيكَ مَا يَوْمَ الْدِينِ : چه داني تو يا محمد که چه روزی است آن روز شمار و قضا و جزا پس چه داني تو که چه روزی است آن روز شمار و قضا و جزا. ۸

يَوْمٌ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِتَنْفِي شَيْئًا : آن روز که پادشاهی ندارد هیچ تنی مر هیچ تنی را هیچیز. سؤال : پس چرا گویند که روز قیامت شفاعت بود بعد ما که خدای گفت يَوْمٌ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِتَنْفِي شَيْئًا؟ جواب گوییم در این آيت خدای تعالی مملکت نفی کرد در قیامت نه شفاعت، لاجرم هیچکس را در قیامت سلطانیت و مملکت وقدرت نبود تا کسی را از عذاب برهاند.

دِيَگَرْ جواب گوییم معناه لا تملك نفس کافرة لنفس کافرة شیئاً. و این آن فجارت را می گوید که از پیش وصف کرد ايشان را در يَضْلُونَهَا يَوْمَ الْدِينِ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبٍ. و ايشان کافران باشند لاجرم ايشان را خود شفاعت نبود. و گفته اند معناه بی فرمان خدای عزوجل آن روز کس کس را فریاد نرسد، نبینی که گفت وَالْأَمْرُ يَوْقَيْدُ لِلَّهِ : کار و فرمان و حکم آن روز همه خدای را بود و هیچ کس را فرمان و پادشاهی نبود جزوی را.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة المطففين
برخواند خدای عزوجل او را رحیق مختوم بچشاند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَنَلِ الْمُظْفِفِينَ : واویلی و عذاب سخت مرآن کاهندگان را در کیل و وزن. این سورة اندر راه مدینه آمد که رسول از مکه به هجرت به مدینه می آمد، خدای تعالیٰ این سورة را در راه بروی وحی بفرستاد تا چون در مدینه شد این را بر ایشان خواند زیرا که ایشان مردمانی بودند باز رگان،^۴ خیانت کردندی در کیل و وزن.

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَلُوا عَلَى الْأَنَاسِ يَسْتَوْفِفُونَ : آن کسها که چون از آن مردمان پیمودندی یا سختندی تمام پیمودندی و تمام سختندی.
وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْرَثُوهُمْ يُخْسِرُونَ : و چون از آن خویش پیمودندی یا سختندی بکاهندی.^۸

أَلَا يَتُّئِنُ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ / لِيَوْمٍ عَظِيمٍ : ای نمی اندیشنند آن گروه که چنین می کنند که ایشان برانگیخته خواهند بود در آن روز بزرگ، یعنی روز قیامت.^{۱۲}

يَوْمٌ يَقُومُ الْأَنَاسُ لِرِبِّ الْعَالَمِينَ : آن روز که بیستند مردمان مر خدای جهانیان را، که سیصد سال بر سر گور ایستاده باشند گرسنه و بر همه منتظر شمار. در آن مقام چنان درمانند که ایشان را به دوزخ کنندی

تا از آن مقام برهندی، از آدم درخواهند تا ایشان را شفاعت کند تا مگر خدای با ایشان شمار کند. آدم گوید مرا روی آن نیست که هنوز در تشویر آن گندمی ام که بی فرمان خدای بخوردم. از نوع درخواهند. نوع ۴ گوید مرا روی آن نیست زیرا که من سنه‌ای برقوم کرده‌ام به هلاکت، هنوز در تشویر آنم. از ابراهیم درخواهند. گوید مرا هم روی آن نیست زیرا که من لفظی بخطا گفته‌ام در تشویر آنم. از موسی درخواهند. موسی ۸ گوید مرا هم روی آن نیست زیرا که من قبطی را مشتی زده‌ام و بکشته‌ام و هنوز در تشویر آنم. از عیسی درخواهند. گوید مرا هم روی آن نیست که ترسیان مرا خدای خوانده‌اند من از آن تشویر زده‌ام؛ صواب آن است ۱۲ که از مصطفی محمد صلی الله علیه درخواهید که او است سزاوار شفاعت. همه بحاجت از مصطفی درخواهند گویند یا سید الاقلین و الآخرين درمانده ايم ما در اين گرما و تنگي اين مقام بحرمت آب روبي ۱۶ که ترا است که اين خلق را شفاعتي بكنی تا خدای تعالي حکم خود بر ما بکند و ما را از اين صعبی برهاند، و گرهمه به دوزخ کند روا است اندی که از اين مقام برهیم. چون مصطفی علیه السلام اين سخن بشنود تاج از سر بيفكند، خدای را به سجود افتاد گويد: الهی عبیدك وأماؤك خدایا بندگان و پرستاران تو اند درمانده در اين گرمای قیامت، حکم ۲۰ خویش با ایشان بکن. ندا آید که: سر بر آر آن بود که تو خواهی. آنگه خلق را به شمارگاه برنزد و با ایشان شمار کند. آن شفاعت عام بود از مصطفی علیه السلام خلق را، از پس آن شفاعت خاص کند مر گناه کاران امت را.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْقُجَارِ لَفِي سِجِينٍ / وَمَا أَذْرِيكَ مَا سِجِينٌ : حقاً که نامه و نام بدان و بد بختان در کازخانه دوزخ بود و چه دانی تویا محمد که چه صعب جایی است آن سجین و چه نامه‌ای است آن نامه و نام بدان در آن سجین.

کِتَابُ مَرْقُومٌ: نامه‌ای است نبشه و مهرزده و نهاده تا روز قیامت، چون روز قیامت بود،

وَنِلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمَكَذِّبِينَ: واویلی و عذاب سخت آن روز دروغ دارندگان حق را بود،

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الْحِسْبَانِ: آن کسان که بدروغ داشتند روز شمار و قضا و جزا.

وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُغْنِيٍّ آتِيهِمْ: و بدروغ ندارد آن روز را مگر هر از حد درگذرنده‌ای بزه مندی.

إِذَا ثُلُّنِي عَلَيْهِ أَيَاثُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ: چون برخوانند بروی نشانهای ما را و سخنان ما را گوید این افسانهای پیشینگان است.

كَلَّا بَلْ رَأَنَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ: حقا که غلبه گرفتست و تاریک کرده و بپوشانیدست دلهای ایشان را آنچه ایشان بودند می‌کردند،
یعنی شومی کفر و معاصی ایشان. این رین دل یکی است از آن نامهای ذمیم که در ختم اللہ علی قُلُوبِهِمْ گفته آمد.

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنِ رَتِيمٍ يَوْقِيَّذُ لَمَخْجُوبِونَ: حقا که ایشان آن روز در حجاب باشند از دیدار خدای ایشان. چون ایشان نبینند واجب آمد که مؤمنان ببینند تا علم اليقین عین اليقین گردد که اگر مؤمنان ندیدندی چنانکه کافران نبینند تعیین کافران به حجاب لغو بودی.

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيْمِ: پس بدرستی که ایشان در شونده‌اند در آتش بزرگ، یعنی آتش دوزخ.

ثُمَّ يُقَالُ هُذَا الَّذِي كُنْشَمْ بِهِ ثُكَّذِبُونَ: پس گویند ایشان را که این است آن که شما آن را بدروغ همی داشتید.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَنْبَارِ لَفِي عِلْيَيْنَ: حقا که نامه و نام نیکان و نیک بختان در برترین جای بود از بهشت.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا عِلِّيُونَ: وَچه دانی تویا محمد که چه جایی است آن
علیون و چه نامه ای است آن نامه و نام نیکان.

کِتَابُ مَرْقُومٌ: نامه ای است نبسته و مهر کرده و نهاده تا روز قیامت.

۴ **يَشْهُدُ الْمُقْرَبُونَ**: حاضر باشند نزد آن نزدیک کردگان و نواختگان
خدای، و آن فریشتگان مقرب باشند.

۵ **إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ**: بدرستی که نیکان و نیک بختان در نعمتهاي
بهشت باشند.

۶ **عَلَى الْأَرَائِكَ يَنْتَظِرُونَ**: بر تختهاي آراسته می نگرند به خدای خويش
بی چون و بی چگونه. گفته اند **يَنْتَظِرُونَ** می نگرند در ولایت خويش که
کمترین بهشتی را در بهشت دوهزار ساله راه ولایت بود بر منظر عزّ
نشسته، خدای او را چندانی بصر دهد که به يك نگرستن آن همه ولایت
را بیند همه کوشک در کوشک و باغ در باغ پيوسته.

۷ **تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةً آتَيْمِ**: بشناسی در رویهای ایشان تازگی
نعمتها و شادی و کامرانی.

۸ **يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ**: می چشانند ایشان را ازویژه‌ترین شرابی مهر
کرده و نهاده به نام ایشان.

۹ **خِتَامَةُ مِسْكٍ**: مهر آن مشک بود. و **كَرْخَاتِمُهُ خَوَانِي**: آخرش مشک
بود، يعني چون به آخر رسید بوی مشک آید. سؤال: اينجا گفت مختوم و
جای ديگر گفت من ماء معين، اي: ظاهر، نه اين تناقض بود؟ جواب
گويم شرابهای بهشت همه ظاهر بود چنانکه پيغمبر گفت صلی الله عليه
و سلم انها الجنة لا تجري الا في الاخدود، اما آنچه گفت مختوم معناه
في كأس مختوم، اي: می جام مهر کرده به نام بهشتی تاجزوی کس نخورد
و في ذلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ: در آن رغبت کنندا رغبت کنندگان و
سوی آن پيشی گيرندا پيشی گيرندگان.

وَمِزاجُه مِنْ تَسْنِيمٍ : و آمیز آن برترین شرابی بود در بهشت و آن تسنیم است.

عَيْنَنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ : و آن تسنیم چشم‌ای است که می خورند از آن نواختگان و خاصگان. سؤال: چرا عَيْنَنَا به نصب گفت، نگفت عَيْنِ^۴ به خفض بعد ما که بدل از تَسْنِيم است؟ جواب گوییم عَيْنَا نصب على الحال است ای ذلك التسنیم یتسنمهم عيناً، و گفته اند نصب على المدح است و گفته اند نصب على نزع الصفة است ای: مِنْ عَيْنِ.

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الظَّالِمِينَ أَمْتُوا يَضْحَكُونَ: بدروستی که آن کسها که بدکاران بودند در دار دنیا یعنی کافران از آن کسها که گرویده بودند می خنديديندي که مؤمنان را رویها زرد بودی و تنها ضعیف و لباسها خلقان و شکمها گرسنه و پایها برهنه، و کافران در نعمت دنیا می گردیدندی و بر ۱۲ مؤمنان همی خنديديندي.

وَإِذَا قَرُوا بِهِمْ يَتَغَافَرُونَ: و چون بگذشتندی بر ایشان طعنه می زندی ایشان را که آهُولَاءِ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنَنَا.

وَإِذَا آنْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ آنْقَلَبُوا فَكِهِنَ: و چون بازگشتندی با اهل خویش بازگشتندی شادان و نازان به دنیا و نعیم دنیا.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هُولَاءِ لَضَالُّونَ: چون بدیدندی ایشان را یعنی مؤمنان را گفتندی بدروستی که اینها گمراهانند.

وَمَا أَزْسِلُوا عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ: و نفرستاده بودند ایشان را بر مؤمنان نگه بانان تا می عیب ایشان جستند.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ أَمْتُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ: امروز که روز نصرت و دولت مؤمنان است و روز دمار کافران است آن کسها که مؤمن اند از کافران خنديستانی می کنند.

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ: بر تختهای آراسته می نگرند آن کافران را در

دوزخ می بینند.

هَلْ نُوتِبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ: هیچ پاداش دهند کافران را بدانچه بودند می کردند، نهمار دهند.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة انشقت
برخواند روز قیامت نامه او آراسته به دست راست او دهنده و خواندن نامه بر
وی آسان بود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا الْسَّمَاءُ آنْشَقَتْ : چون آسمان بشکافد. این جواب کافران است که
رسول را می‌گفتند می‌گویی قیامت خواهد بود بگوشا کی خواهد بود؟
خدای گفت إذا السَّمَاءُ آنْشَقَتْ .

وَأَذِنْتُ لِرَبِّهَا وَحْقَتْ : و فرمان بردار بود مر خدای خویش را و سزا است
۴ که فرمان بردار بود. اما شکافتن آسمان گفته اند از هول قیامت بود و در
خبر است که میغی از افق اعلی باید پر از فرشتگان به هر آسمانی که
رسند آن آسمان از گرانی آن می‌شکافتد تا به زمین آیند به گرد خلق
۸ درآیند خلق را به عرصات قیامت انگیزند.

وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ : و چون زمین را باز کشند. سؤال: چرا گفت زمین
را آن روز باز کشند بعد ما که زمین را آن وقت باز کشیدست که آسمان را
بیافرید چنانکه گفت وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحِيَّهَا وَ گفت وَإِلَى الْأَرْضِ
۱۲ كَيْفَ سُطِحَتْ . جواب گوییم معنی باز کشیدن زمین روز قیامت آن بود
که کوهها را و بناها را و آوزارها را از روی زمین بردارند زمین را چون ادیم
عکاظی هامون گردانند، چنانکه اگر کسی به مشرق ایستاده بود و دیگری

به مغرب این او را تمام ببینند.

وَالْقُتْ مَا فِيهَا وَتَخْلُتْ : وَبِرَوْكَد زمِين هرچه در آن بود از کوهها و دفینها و مردگان و خالی گردد.

وَأَذِنْتْ لِرَبِّهَا وَخَلَقْتْ : وَفِرْمَان بردار بود زمِين خدای خویش را و سزا است که فرمان بردار بود.

يَا آيُهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَذَحًا فُمْلَقِيَه : ای مردم بدرستی که تو کوشنده ای کوشیدنی و به آخر باز رستنده و وابیننده ای کردار خویش را نزد خدای خویش.

فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَةً بِيَمِينِهِ : اما آن کس که بدهند نامه او به دست راست او فَسَوْقِ يُحَاسِبُ حِسَابًا تَسِيرًا : زود بود که شمار کنند با وی شمار آسان وَيَنْقِلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا : و بازگردد با اهل خویش شادان و نازان. و آن آن بود که نیک بخت را نامه به دست راست دهنده، از یکسونیکی بیند و از دیگر سوی بدی؛ چون نامه برخواند خدای گوید: بنده من هنده حسناتک قد قبلناها و هذه سیئاتک قد غفرناها فادخل الجنة السلام.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَةً وَرَاءَ ظَهِيرَهِ : و اما آن کس که بدهند نامه او با پس پشت او. و آن کافر بود که دست چپ او را با پس سینه بیرون کشند و نامه فرا دست وی دهنده گویند «اقرأ كتابك». گوید «من این نامه را چون برخوانم که با پس پشت من است و من فازان نمی بینم». سروی با پس شکنند، نامه خود را بیند سیاه و تاریک به تاریکی کفر و معصیت.

فَسَوْقِ يَدْعُوا ثُبُورًا : زودا که واویلی و فریاد برگیرد که واهلاکتاه، و یضلی سعیراً: همچنان فریاد کنان در شود در دوزخ سوزان،
إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا : آن بدان بود او را که بودی در اهل خویش.
شادان، نترسیدی از هول و سؤال قیامت.

إِنَّهُ ظَنَّ آنَ لَنْ تَحُوزَ: او همی اندیشید که باز نخواهد گشت با خداوند

خویش به شمار. و گفته اند ظن آن لَنْ يَحُورَ ای: لن یرجع الى معاد.
 تلیِ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ يَهْبِطُ بَصِيرًا: نه چنان بود که وی می اندیشید که خدای او
 به وی بینا بود، هر چه می کرد بروی می گرفت تا روز قیامت او را از همه
 پرسند.

٤

فَلَا أُقِيمُ بِالشَّفَقِ: سوگند یاد کنم به شفق، و شفق آن صرخی بود که
 میان نماز شام و نماز خفتن بود،
 وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ: و سوگند به شب و هر چه شب آن را فراهم آرد، ای:
 هر چه تاریکی شب بر آن درآید،
 وَالقَمَرِ إِذَا آتَسَقَ: و سوگند به ماہ چون تمام بیستد به روشنایی، و آن
 در لیالی بیض بود،

٨

لَتَرَكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ: که فرا رسید به شما حال از پس حال، مرگ
 و سکرات آن و گور و ظلمات آن و قیامت و صعوبات آن و دوزخ و
 عقوبات آن. لَتَرَكَبُنَّ بِهِ فَتْحَ بَاخْوَانَهِ اند خطاب رسول را علیه السلام،
 طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ای: سماء فوق سماء الى قاب قوسین او ادنی.
 قَمَّا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: چه بودست ایشان را که می نگرonden.

وَإِذَا قَرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ: و چون برخوانند بر ایشان قرآن را
 سجود نکنند و حق را گردن ننهند. سؤال: چرا کافران را مذمت کرد به
 ترک سجود اگر نماز و شریعت بر ایشان فریضه نیست؟ جواب گوییم این
 سجود به معنی خضوع است مر حق را و در لغت سجود بود به معنی خضوع
 چنانکه گویند نخل سواحد ای: خواضع، شاعر گوید:
 سجود له غسان یرجون فضلله و تُرك و رهط الاعجمین و کابل
 سجود ای: خضوع.

٢٠

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ: بل که آن کسها که کافر شدند همی بدروغ
 دارند حق را.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوَغْوِنَ : وَخَدَى دَانَاتِرِ بَدَانِچَهِ اِيْشَان در دل دارند از نکرت و عداوت اهل حق.

فَبَشِّرْنَاهُمْ بِعَذَابِ الْيَمِّ : بِيَا گاها ن ایشان را به عذاب در دنا ک.
 إِلَّا الَّذِينَ أَمْتُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ آخِرُ غَيْرُ مَفْتُونٍ : مَكْرَآنْ کسها که بگرویدند و کردنده کارهای نیک ایشان را بود مزدی بی منت و بی نهایت.

در خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة البروج
برخواند چندانش مزد بود که هزار بندۀ آزاد کردی بهای هر بندۀ هزار
دینار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءُ ذَاتُ الْبُرُوجِ : سوگند به آسمان خداوند برجها. گفته اند
برجهای آن دوازده است: حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و
میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت. و گفته اند برجهای آسمان
کوشکها است در آسمان از زر صرخ و از زبرجد سبز و از نقره سپید و از
گوهر و مروارید، و آن کوشکها عبادت گاه فریشتگان است چنانکه در
زمین مسجدها عبادت گاه مؤمنان است؛ و چنانکه زمین به مسجدها آراسته
است آسمان بدان برجها آراسته است.

وَالْيَوْمُ الْمَؤْعُودِ : و سوگند بدان روز وعده کرده، و آن روز قیامت است.
وَشَاهِيدٍ وَمَشْهُودٍ : و سوگند به حاضر آینده و حاضرآمده. و گفته اند شاهد
ومشهود گواهی دهنده و گواهی داده. و گفته اند شاهد اهل میثاق و
مشهود روز میثاق. و گفته اند شاهد اهل عرفه و مشهود روز عرفه. و
گفته اند شاهد اهل قیامت و مشهود روز قیامت. و گفته اند شاهد
فریشتگان و مشهود آدمیان. و گفته اند شاهد مصطفی و مشهود امت وی
که روز قیامت بر امت خویش گواهی دهد به عدالت چنانکه در ویگون

الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً گفته آمد.

فُتْلَ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ، ای: لُعَنَ: بنفریدند و هلاک کردند اهل آن
کنده را. سؤال: سوگند برای چیزی را یاد کنند، موضع این قسم چیست
که سوگند برای آن را یاد کرد؟ جواب گفته اند موضع قسم آن است که این
الَّذِينَ فَتَّلُوا الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ. و گفته اند موضع قسم آن است که این
بظشَ رَبَّكَ لَشَدِيدٌ. و گفته اند معناه سوگند بدینچه یاد کردیم که این
کافران بنگروند بلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فی تَكْذِيبٍ.

قصه اصحاب الاخدود آن است که ملکی بود به ناحیت یمن او را

یوسف ذی نواس گفتندی، دعوی خدایی کردی. وی را وزیری بود ساحر،

آن ملکت وی را به سحر بنظام می داشت، نابینا گشت و پیرو ضعیف

شد. ملک او را گفت «تو پیر شدی و مرگت نزدیک آمد، ما را از این سحر

خویش توشه ای ده». ساحر گفت «بنگرید تا کجا یاوید کودکی لطیف

و ظریف و پاکیزه طبع و تیز فهم، بیارید تا من او را سحر درآموزم». طلب

کردند بدان صفت پسر وزیری یافتند از وزیران ملک بیاورند تا آن سحر

بیاموزد. ساحر سحر خویش در روی همی آموخت. میان سرای آن ساحر و

سرای کودک راهی بود بر سر صومعه ای، مسلمان و مستجاب الدعا.

روزی مر آن کودک را گفت «کجا می روی هر روز؟». گفت «به

سحر آموختن می شوم». راهب گفت «سحر چه خواهی کرد؟ بیا تا من

ترا به از آن علم درآموزم چنانکه تو مستجاب الدعا گرددی». کودک

اجابت کرد و مسلمان گشت، هر روز با مداد پیش از آنکه نزد ساحر شدی

نزد راهب آمدی و سبقی از علم توحید برخواندی، آنگه نزد ساحر شدی.

شبانگاه که سوی خانه می شدی نزد راهب شدی سبقی دیگر از علم

برخواندی و آن را کار می بستی و آنچه از ساحر شنیدی فراموش کردی. و

راهب وی را گفت بود «اگر ساحر ترا گوید چرا دیر می آیی، بهانه ای کن

که پدر و مادر مرا دیر می فرستند؛ و اگر مادر و پدر گویند چرامی دیر آیی
 گوزیرا که ساحر مرا دیر همی باز فرستد، و خود در این میان علم
 می آموز» چنان می کرد تا یک چندی برآمد پسر به پایگاه مردان رسید و
 مستجاب الدعا گشت. روزی در پیش ساحر نشسته بود گفت «خواهی
 ۴ که من دو چشم ترا بینا کنم؟». گفت «نهمار خواهم». غلام دعا کرد،
 در ساعت ساحر بینا گشت؛ برخاست نزدیک ملک آمد بنشست به دو
 چشم بینا در ملک می نگرست. ملک را عجب آمد گفت «ای عجبا، نه
 ۸ تو نابینا بودی؟». گفت «بلی، اکنون آن غلام مرا بینا گردانید». ملک
 گفت «غلام را بیارید تا وی این علم از کجا آورد». غلام را بیاوردن
 ملک از غلام پرسید. غلام بنگفت. ملک او را تهدید کرد، چون کار به
 ۱۲ جان رسید غلام بگفت که «من این علم از فلان راهب آموختم و دین وی
 گرفتم تا بدین پایگاه رسیدم». عابد را بیاوردن گفتند «ای تودین دیگر
 داری برگرد از آن». گفت «نگردم». گفت «اگر برزنگردی ترا هلاک
 ۱۶ کنم». گفت «هزار جان فدای مسلمانی باد». وی را در پیش آن غلام
 بکشتند. آنگه غلام را گفتند «هین برگرد از این دین و گرنه ترا نیز هلاک
 کنم زارت از آن که وی را کردم». غلام از اسلام برزنگشت. مالها و
 ولایتها بروی عرضه کردند، البته برزنگشت و ملک را همی دریغ آمد که
 او را بکشد. چون به هیچ گونه برزنگشت، ملک خشم گرفت فرمود که وی
 را در دریا افکنید. عوانان او را به کنار دریا بردن. بادی برآمد و موجی
 ۲۰ برخاست، آن عوانان را همه در دریا کشید و غرق کرد و غلام بسلامت با
 خانه آمد. ملک را خشم افزون شد، گفت او را به سرفلان کوه برد و از
 آنجا در او کنید. ببردن چون بر سر کوه رسیدند بادی درآمد ایشان را همه
 نگوسار از کوه دراوکند و هلاک کرد و کودک بسلامت با خانه آمد.
 ملک را خشم افزون شد، گفت بیارید داری بزنید؛ و منادی فرمود و

خلق روی بنهادند. غلام را بردار کردند و از هر سوتیر و سنگ
می‌انداختند، هیچ بروی نیامد. غلام سیر برآمد از صحبت آن قوم، بر سر
دار دعا کرد که یا رب مرا شهادت روزی کن تا از این قوم برهم. آنگه مر
آن ملک را گفت «اگر خواهی که مرا هلاک کنی تیری در کمان نه و
بگو بسم رب هذا الغلام، آنگه تیر بیندازتا از من برهی». همچنان کرد و
تیر بینداخت. غلام دست برپیشانی نهاده بود، تیر بر دست وی آمد و با
پیشانی بدوخت. غلام هلاک شد. آن خلق همه به آواز برآمدنده که آتنا
برب الغلام. همه در دین وی شدند و مسلمان گشتند. وزرا و ارکان
ملکت ملک را گفتند «ایها الملک آنچه از آن می‌گریختی در آن
افتادی؛ همی ترسیدی که مبادا خلق در دین غلام شوند، خود همه
بیکبار در دین وی شدند». گفت «اکنون این را چه حیلت؟». گفتند
«نگر در این دشت گندها فرمایی بکنند و آن را پر آتش کردن تا هر که
از آن دین بر زنگرد وی را به آتش بسوزند». بفرمود تا گندهای عظیم بکنند
و پر هیمه کردند و آتش در زند و تخت ملک بر کنار آن بنهادند و خلق را
حاضر کردند و آن عوانان چون زبانیه در خلق می‌آویختند و می‌کشیدند تا
کنار آتش و تهدید می‌کردند، هر که از اسلام برگشتی برستی و هر که
بر زنگشتی در آن آتش او کنندی تا خلق بسیار بسوختند. در آن میان زنی
را با کنار آتش آوردند پسرکی شیرخواره برابر گرفته. وی را گفتند «هین،
برگرد یا در رو». آن ضعیفه در آن آتش می‌نگرست و در آن کودک می
نگرست، نه وی را همی از دل برآمد که در آتش شود و نه می‌از دل برآمد
که از دین مسلمانی برگردد؛ متوجه فرو ماند. آن پسرک دو ساله به زبان
فصیح گفت «یا اماه ادخلی ولا تبالي فنار جهنم اشد حرا من هذا». آن
ضعیفه دل برگرفت، قدم برداشت تا در آتش شود، آتش علم برآورد آن
ملک را و تخت او را و همه ارکان دولت او را درکشید و بسوخت و آن

ضعیفه و باقی مسلمانان برستند.

النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ: آن آتش که خداوند هیزم بود اذْهُمْ عَلَيْهَا قُبُودُ: آنگه ایشان بر کرانه آن نشسته بودند.

٤ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شَهُودُ: و ایشان بدانچه با آن مؤمنان می کردند گواه بودند که چه می کردند از سوختن و عذاب کردن.
وَمَا نَقْمُوْمَا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُوْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ: و کینی نداشتند از آن مؤمنان و عیبی نگرفتند بر ایشان مگر آنکه گرویده می بودند به خدای نیست همتا ستوده و سزاوار ستایش.

٨ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ: آن خدای که او را است و او را سزد پادشاهی آسمانها و زمین و خدای بر هر چه که ایشان می کردند و بر هر چیزی گواه است و دانا.

١٢ إِنَّ الَّذِينَ فَتَّأُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا: بدرستی که آن کسها که می سوختند آن گرویدگان را از مردان و زنان پس توبه نکردند، فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْعَرِيقِ: ایشان را بود عذاب دوزخ در آن جهان و عذاب سوزان در این جهان.

١٦ إِنَّ الَّذِينَ أَمْتَأْنُوا وَعَمِلُوا الْصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَنْهَارٌ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ: بدرستی که آن کسها که بگرویدند و کردند کارهای نیک ایشان را بود باغ و بوستانهایی که می رود زیر اشجار و غرف آن جویهای شیر و می و انگیین و آب صافی آن است پیروزی بزرگ.

٢٠ إِنَّ بَظْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ: بدرستی که سخت گرفتن خدای تونهمار سخت است.

إِنَّهُ هُوَ يَبْنِدِي وَيُعِيدُ: بدرستی که او است که ابتدا کند خلق را به آفریدن و باز گرداند به آفرینش روز قیامت.

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ: و او است آمرزندۀ گناهان و دوست دارنیکان.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ: خداوند عرش است بزرگوار. و اگر مجید به خفض خوانی معناه: خداوند عرش بزرگ است. و از بزرگی عرش تا بدانجا است که وهب بن منبه گوید که این زمین که ما بر آنیم پانصد ساله راه سترنای این است، زیر این زمین دیگر است پانصد ساله راه غلظ آن، همچنین تا هفتم زمین، این هفت زمین در جنب آسمان دنیا چون حلقه ای باشد در بیابانی، و آسمان دنیا در جنب آسمان دوم چون حلقه ای باشد در بیابانی، همچنین تا به هفتم آسمان، و هفت آسمان و هفت زمین در جنب افق اعلی چون حلقه ای باشد در بیابانی، و این همه در جنب عرش چون حلقه ای باشد در بیابانی.

فَعَالٌ لِمَا يُرِيدُ: کننده است آن را که خود خواهد یعنی هر چه خواهد کند.

هلن آتیک حديث الجنود، ای: قد اتیک: بدرستی که آمد به تویا محمد خبر آن لشکرهای دشمنان، فرعون و ثمود: قوم فرعون و قوم صالح که ایشان چه کردند و ما با ایشان چه کردیم.

بلی آلَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ: بل که آن کسها که کافرنز در دروغ داشتی اند حق را وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ: و خدای دانا است بدانچه ایشان می‌کنند.

بل هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ: نه چنان است که این قرآن فرابافتة محمد است بل که قرآنی است بزرگوار و گرانمایه. و از بزرگواری تا بدانجا است که هر که قرآن برخواند و اندیشه کند که خدای عزوجل او را نیامرزد وی به خدای و سخن خدای استخفاف کرده باشد.

و در اخبار است که عیسی علیه السلام فرانیستانی رسید، مردی آن را می‌درود. نی ای از آن با عیسی به سخن آمد گفت «یا روح الله، بحق خدای برتو که این مرد را بگوی تا مرا نبرد و مرا در کارتون کند». عیسی

گفت «بریدن تو خدای او را مباح کردست، چرا او را نهی کنم از بریدن تو، ترا چه مراد است؟». گفت «من امید می دارم که باشد که ازنسل من شاخی بماند تا آخر زمان ازاو قلمی باشد تا بدان قلم قرآن می نویسند».

۴ عیسی از آن مرد درخواست که «آن یک بُن نی را در کارمن کن».

گفت «کردم». آن نی را بر همه درختان روی زمین فضل آمد بدانکه از نسل او قلم بود که بدان قرآن نویسند. و پیغمبر علیه السلام گفت هر که قرآن را ختم کرد ظاهرا یا ناظرا خدای او را درختی دهد در بهشت که اگر کلااغی بربگی از برگهای آن بچه برآرد و آن بچه فرا پریدن آید صد ۸ سال می پرد تا پیر گردد و از پیری پرهای او بریزد هنوز به کنار آن نرسیده باشد.

۱۲ **فی لوح محفوظ** : در لوح محفوظ نگه داشته و نبشه. و اگر محفوظ به رفع خوانی نعت قرآن بود ای : بل هو قرآن مجید محفوظ فی اللوح. سؤال :

چرا نگویند که قرآن در لوح است بعد ما که خدای تعالی گفت بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ؟ جواب گوییم اگر لوح محفوظ به کسر خوانی کتابت قرآن در لوح واجب آید، و کتابت چیزی در جایی وجود آن چیز در آنجا واجب نکند. و گر محفوظ به رفع خوانی حفظ قرآن در لوح واجب کند و حفظ چیزی در جایی وجود آن چیز در آنجا واجب نکند؛ پس از هیچ قرائت واجب نیاید که قرآن در لوح محفوظ موجود بود. سؤال :

ظاهر قرآن آن است که قرآن در لوح بود و صرف ظاهر قرآن بی دلیل روا نبود. جواب گوییم به دلیل قاطع و حجت ساطع گفتیم که قرآن در لوح محفوظ موجود نیست و آن آن است که قرآن کلام خدای است و کلام از متکلم باین نبود. دیگر حجت اگر قرآن در لوح محفوظ موجود بودی لوح را نعت درست آمدی که تکلم بالقرآن و امر و نهی، چون نعت به قرآن خدای را است، درست شد که قرآن در لوح محفوظ مكتوب است نه موجود. دیگر

حجت اگر قرآن در لوح موجود بودی ممثلاً اوامر قرآن مطیع لوح بودی و مرتكب نواهی قرآن عاصی در لوح بودی نه در خدای، پس چون ممثلاً اوامر قرآن مطیع خدای است و مرتكب نواهی قرآن عاصی به خدای است ۴ واجب آمد که قرآن به خدای قایم است نه در لوح. اما لوح محفوظ از زبرجد سبز است و دفتان آن از یاقوت صرخ است، بالای آن چندان که از زمین تا هفتم آسمان و عرض آن پانصد ساله راه؛ در آنجا هفت خط نبیشه، دو خط و نیم احوال دنیا از آن وقت باز که خدای تعالیٰ دنیا را بیافریدست تا روز قیامت، و چهار خط و نیم احوال و احوال قیامت است ۸ تا آن وقت که اهل بهشت در بهشت فرو آیند و اهل دوزخ در دوزخ فرو آیند؛ و اسرافیل بر آن مطلع است، از آنجا نسختها می‌کند و به دست فریشتنگان می‌دهد از ارزاق و آجال و اعمال و احوال خلق.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة والطارق
برخواند به هر ستاره که در آسمان است ده نیکی در دیوان وی بنویسند و
ده بدی از دیوان او بمحایند و ده درجه در بهشت به نام او بردارند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ وَالظَّارِقِ: سوگند بحق آسمان و آن آینده به شب. گفته اند
معناه سوگند به خدای آسمان، و گفته اند سوگند به نظر کنندگان در آسمان
و آن آینده به شب.

وَمَا أَذْرِيَ مَا الظَّارِقُ: و چه دانی تویا محمد که چیست آن آینده به
شب. ۴

النَّجْمُ الْثَّاقِبُ: ستاره روشن است.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ، ای: ما کل نفـس الا علیها حافظ:
سوگند بدانچه یاد کردیم که نیست هیچ تن که نه بر آن نگاه بان است، و ۸
آن دو فریشته است عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ. و گفته اند این
نگه بانان آن فریشتنگان معقبانند که مردم را از بلاها نگه می دارند و ایشان
جز از فریشتنگان کرام الکاتبین اند چنانکه خدای گفت لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ
بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ. و اگر لاما به تخفیف خوانی ما ۱۲
صله بود معناه: لعلیها حافظ.

فَلَيَنْظُرِ إِلَّا إِنْسَانٌ مِمَّ خُلِقَ: نگه کندا مردم تا او را از چه چیز آفریده اند.

خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ : آفریده اند او را از آب ریخته بیکبار.
 يَخْرُجُ مِنْ تَبْنَى الْأَصْلِبِ وَالثَّرَابِ : آن آب که بیرون آید از میان پشت
 مرد و استخوانهای سینه زن. رسول را علیه السلام پرسیدند که: چرا است
 که فرزند بود که به مادر ماند و از وی هیچیز به پدر نماند و بود که به پدر
 ماند و از وی هیچیز به مادر نماند؟ پیغمبر گفت: ماء الرَّجُلِ أَبِيسْ غَلِيلٌ وَ
 ماءُ الْمَرْأَةِ أَسْوَدٌ رَّقِيقٌ ایهما غالب فالشبه له.

إِنَّهُ عَلَى رَجْعِيَّةِ لَقَادِرٍ : بدرستی که او بر بازگردانیدن او توانا است. یعنی
 آن خدای که قادر بود بر آنکه از قطراهای آب مردم آفرید قادر است بر آنکه
 مرده را زنده کند از پس مرگ. و این کی بود؟

يَوْمَ ثُبُلَى الْسَّرَّائِرُ : آن روز که آشکارا کنند نهانها را.
 فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ : نبود او را – یعنی کافر را – هیچ نیرویی و نه
 هیچ یاری کننده ای که او را از عذاب خدای نگه دارد.

وَالْسَّمَاءُ ذَاتُ الْرَّجْعَى : سوگند به آسمان خداوند باران باریدن وَالْأَرْضُ
 ذَاتُ الصَّدْعِ : و بحق زمین خداوند شکافتن و نبات رستن.

إِنَّهُ لَقُولٌ فَضْلٌ : که این قرآن سخن درست است و معنی دار و مفهوم
 بِالْهَرْزِ : و نیست سخن بیهوده و نابکار.

إِنَّهُمْ يَكْبِدُونَ كَيْدًا / وَآكِيدُ كَيْدًا : ایشان می سگالند سگالیدنی در ردة
 قرآن و هلاک رسول و من که خدامیم تدبیر می کنم تدبیرهایی در هلاکت
 ایشان.

فَمَهِلْ الْكَافِرِينَ أَفْهَلْهُمْ رُؤْنِدًا : زمان ده کافران را فراگذار ایشان را
 اندک مایه ای چندانکه کیل ایشان پُر گردد تا روز بدر. سؤال: چون
 گفت فَمَهِلْ الْكَافِرِينَ چرا از پس گفت أَفْهَلْهُمْ بعد ما که تمہیل و امهال
 هر دو یکی بود، پس چه فایده بود در تکرار آن؟ جواب گوییم معنی فَمَهِلْ
 الْكَافِرِينَ آن است که ایشان را در عقوبت مهلت ده تا روز قیامت که

عقوبت ایشان روز قیامت خواهد بود در دوزخ جاوید و معنی آمَهْلُهُمْ آن است که ایشان را مهلت ده در هلاکت تا روز بدر که کیل ایشان پُر گردد. و گفته اند معنی فَمَهْلِ الْكَافِرِينَ آن است که عذاب مخواه ایشان را یک چندی، و معنی آمَهْلُهُمْ رُوَيْدًا آن است که زندگانی خواه ایشان را چندانکه فرزندان ایشان از پشت ایشان جدا گردند آنگه عذاب خدای در ایشان رسد.

٤

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة الاعلى
برخواند بدهند او را به هر حرفی که در کتاب ابراهیم و موسی بوده است
ده نیکی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَيِّعَ آسَمَ رَتِكَ الْأَعْلَى : به پاکی یاد کن نام خدای ترا، آن خدای که
برتر و بزرگوارتر از همه چیزها است. ابن عباس گوید چون این آیت فرود
آمد پیغمبر علیه السلام گفت: اجعلوهَا فِي سُجُودٍ كُمْ و قُولُوا ثُلَثًا سُبْحَانَ
ربِّ الْأَعْلَى .

٤

و در اخبار است که اول کس که این تسبیح را بگفت میکایل بود، و
آن آن بود که وی از خدای تعالیٰ درخواست تا بلندی عرش را با وی
نماید. خدای گفت: یا میکایل تو طاقت آن نداری. گفت: بار خدایا تو
مرا اذن ده و قوت ده. خدای تعالیٰ او را ده هزار پر بداد، تا ده هزار سال
می پرید، نگه کرد بلندی عرش را همچنان دید که از اول و ندانست که
چند پریدست و چند ماندست، مدد خواست. خدای تعالیٰ او را ده هزار پر
دیگر مدد داد تا ده هزار سال دیگر می پرید، نگه کرد ندانست که چند
پریدست و چند ماندست، مدد خواست. خدای تعالیٰ او را به ده هزار پر
دیگر مدد کرد، ده هزار سال دیگر پرید جمله سی هزار سال می پرید عرش
را همچنان دید که از اول، ندانست که چند پریدست و ندانست که چند

٨

١٢

ماندست، عجز خویش بدانست، هم آنجا به سجود فرو شد خدای را و در آن سجود گفت: سبحان ربی الاعلیٰ. خدای تعالیٰ تسبیح وی این امت را یاد گارداد.

آلذی خلقَ قَسْوَیٰ: آن خدای که بیافرید همه آفریدها را و تمام آفرید و فرا خورد حکمت آفرید. ۴

وَآلذی قَدَّرَ فَهَدَیٰ: آن خدای که اندازه کرد پس راه نمود. این را تفسیرها کرده اند گفته اند معناه تقدیر کرد همه چیزها را پس راه نمود اهل معرفت را به خود به نظر و استدلال. و گفته اند تقدیر کرد روزیها را پس راه نمود هر کس را به روزی خویش. و گفته اند معناه تقدیر کرد شیرها را در پستانها پس راه نمود روزی خواره را بدان. گفته اند تقدیر کرد نروماده را پس راه نمود نر را به ماده. و گفته اند تقدیر کرد هزار حرف را پس راه نمود هر کسی را به حرفتی. و گفته اند تقدیر کرد بهشت و دوزخ را پس راه نمود به هریکی قومی را. ۱۲

وَآلذی أَخْرَجَ الْمَرْعِيٰ: و آن خدای که بیرون آورد و برویانید نبات را. **فَجَعَلَهُ عُثَاءً أَخْوَى:** پس کرد آن را خاشاکی سیاه و فرو ریزانید آن را و با خاک زمین یکی گردانید، همچنین مردم را برویاند پس فرو ریزاند و با خاک زمین یکی گرداند تا جهانیان بدانند که دل بر زندگانی نباید نهاد که در دنیا کس را بقا نبود. گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه الذی اخرج المرعی احوی ثم جعله غثاء: برویانید نبات را سیاه رنگ چنانکه از تازگی با سیاه رنگی زند پس گرداند آن را خاشاکی. ۲۰

سُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسِي إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ: زودا که بر تو خوانیم این قرآن را تو فراموش نکنی مگر آنچه خدای خواسته بود که منسوخ باشد.

شان نزول این آیت آن بود که یکی از یاران رسول بامداد برخاست آیتی از قرآن فراموش کرده بود هر چند کوشید با یادش نیامد. نزدیک

أُبَيٌّ كَعْبَ شَدَ پَرْسِيدَ، وَى رَا هَمَ يَادَ نِيَامَدَ. نَزَدَ عَلَى آمَدَ، وَى رَا هَمَ يَادَ نِيَامَدَ. نَزَدَ عَمَرَ آمَدَ، هَمَ يَادَشَ نِيَامَدَ. نَزَدَ بُوْبَكَرَ آمَدَ، هَمَ يَادَشَ نِيَامَدَ. نَزَدَ رَسُولَ عَلَيْهِ السَّلَامَ آمَدَ، رَسُولَ رَا هَمَ يَادَ نِيَامَدَ. رَسُولَ وَيَارَانَ هَمَهَ ازَ آنَ اندوهگَنَ شَدَنَدَ دَانَسْتَنَدَ كَهَ آنَ از قَرآنَ فَرَوْ شَدَسْتَ. جَبَرَثَيلَ آمَدَ وَائِنَ آيتَ آورَدَ كَهَ سَقْرِيْكَ فَلَآ تَنْسِى إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ، ازَ آنَ پَسَ جَبَرَثَيلَ هَرَ سَالَ يَكْبَارَ بِيَامَدَيَ وَهَمَهَ قَرآنَ رَسُولَ رَا گَوشَ دَاشَتَيَ. آخرَ بَارَ كَهَ مَرَگَ رَسُولَ نَزَديکَ آمَدَ آنَ سَالَ وَى رَا دُو بَارَ قَرآنَ گَوشَ دَاشَتَ، رَسُولَ وَى رَا گَفتَ «عَجَباً اَمْسَالَ دُو بَارَ گَوشَ دَاشَتَ». گَفتَ «يَا رَسُولَ اللَّهِ، اينَ بَارَ وَاپَسِينَ اَسْتَ». رَسُولَ مَرَفَاطَمَهَ رَا خَبَرَ كَردَ كَهَ «اجْلَ مِنْ نَزَديکَ آمَدَ». فَاطَمَهَ گَفتَ «بَهْ چَهْ مِيْ دَانَى؟». گَفتَ «جَبَرَثَيلَ مَرَا خَبَرَ كَردَ». فَاطَمَهَ زَارَ بَگَرِيسَتَ، رَسُولَ دَهَنَ بَرَ گَوشَ اوْنهَادَ وَسَخْنَى نَرَمَ بَهْ گَوشَ وَى فَرَوْ گَفتَ وَ آنَ آنَ بَودَ كَهَ گَفتَ «يَا فَاطَمَهَ دَلَ شَادَ دَارَ كَهَ اوْلَ كَسَى كَهَ ازَ اهَلَ بَيْتَ مَنَ بَهْ مَنَ رَسَدَ تَوْبَاشِيَ». فَاطَمَهَ ازَ آنَ شَادَى بَخَنَدَيَدَ. عَايِشَهَ وَى رَا گَفتَ «يَا فَاطَمَهَ هَرَگَزَ مَنَ گَرِيسَتَنَى نَدِيدَمَ بَهْ خَنَدَهَ نَزَديکَتَرَ ازَ آنَ توْمَرا نَگَويِسَى كَهَ چَرا بَودَ؟». فَاطَمَهَ گَفتَ «مَنَ سَرَ رَسُولَ فَا كَسَ نَگَويِمَ». چَونَ رَسُولَ رَا وَفَاتَ نَزَديکَ آمَدَ فَاطَمَهَ مَرَعَايِشَهَ رَا بَگَفتَ كَهَ «گَرِيسَتَنَ منَ ازَ آنَ بَودَ كَهَ رَسُولَ مَرَا خَبَرَ كَردَ كَهَ وَفَاتَشَ نَزَديکَ آمَدَ وَخَنَدَهَ مَنَ ازَ آنَ بَودَ كَهَ مَرَا بَشارَتَ دَادَ بَهْ زَوَدَ رَسِيدَنَ مَنَ بَهْ وَى». وَخَودَ هَمَچَنانَ بَودَ كَهَ وَفَاتَ فَاطَمَهَ ازَ پَسَ مَرَگَ رَسُولَ بَودَ بَهْ صَدَ رَوْزَهَ وَ گَفَتَهَ اندَشَشَ مَاهَ بَيَشَ نَزَيِسَتَ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرُ وَمَا يَعْنِيُ: بَدَرَسَتَى كَهَ اوْمَى دَانَدَ آشَكارَا وَنهَانَ رَا يَعْنَى هَمَى دَانَدَ آنَچَهَ آشَكارَا خَوانَدَ وَ آنَچَهَ نَهَانَ خَوانَدَ.

وَنُبَيْسِرَكَ لِلْيَشَرِيْ: زَوَدا كَهَ آسَانَ گَرَدانِيمَ تَرَا رَاهَ آسَانَى، درَايِنَ جَهَانَ رَاهَ نَبَوتَ وَ درَ آنَ جَهَانَ رَاهَ شَفَاعَتَ، وَ گَفَتَهَ اندَ درَايِنَ جَهَانَ رَاهَ خَيرَ وَ طَاعَتَ وَ درَ آنَ جَهَانَ رَاهَ بَهْشَتَ وَ كَرامَتَ.

فَذِكْرِ إِنْ نَفَعَتِ الْذِكْرُ: توپند می ده یا محمد که سود دارد پند.
سؤال : چرا پند دادن مشروط کرد به **إِنْ نَفَعَتِ** بعد ما که اگرچه سود
 نداشتی هم پند می بایست دادن. جواب گوییم این **إِنْ** به معنی **إِذْ**
 است، و گفته اند این **إِنْ** به معنی **قَدْ** است ای: قد نفعت الذکری: نبود
 ۴ که نه پند سود دارد اگر همه را سود ندارد بعضی را سود دارد. رسول
 گفت: بار خدایا چه سود پند من که من ایشان را پند می دهم و ایشان مرا
 ساحر و کذاب می خوانند. خدای گفت:
سَيِّدَ الْجَنَّاتِ مَنْ يَخْشِيُ : زودا که پند گیرد آن کس که بترسد از خدای واز
 ۸ عذاب خدای.

وَيَسْجُنُهَا أَلَّا شَفَى / الَّذِي يَضْلِي أَنَّا رَالْكُبْرَى : و به یک سو شود از پند آن
 بد بخت که در شود در آتش دوزخ که آتش بزرگترین است و گرمترين
 ۱۲ چنانکه پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم: نارکم **هذا جزء من سبعين**
 جزء من نار جهنم. و نیز در خبر است که گرمای آتش دوزخ بدان غایت
 است که اگر دوزخی را از آتش دوزخ با آتش دنیا آرند چندان راحت یاود
 که کسی را از این آتش با سایه برنده.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيِي : پس نه بمیرد دوزخی در آن دوزخ و نه زنده
 ۱۶ بود. **سؤال :** چرا گفت لا يموت فيها ولا يحيي بعد ما که جسم از حیات
 و موت خالی نبود؟ جواب گفته اند معناه لا يموت فيها موتاً يستريح ولا
 يحيى حیوة یستلذ. و گفته اند معناه نه زنده بماند و نه مرده لا بل که هر
 ۲۰ روز او را هفتاد بار به آتش بسوزند و زنده کنند،

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَرَكَ : بدرستی که برست و پیروز گشت آن کس که
 پاکی گرفت از کفر و شرک و معاصی.

وَذَكَرَ أَسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى : و یاد کرد نام خدای خویش را به توحید پس
 نماز کرد. گفته اند معناه: ذکر اسم ربہ بالتوحید والشهادة فتابع الحق و

الحجّة. وَ كَفْتَهُ أَنْدَ مَعْنَاهُ: ذَكْرَ اسْمِ رَبِّهِ بِالْتَّكْبِيرِ يَوْمَ الْعِيدِ فَصَلَّى صَلَاةُ
الْعَبْدِ.

بَلْ يُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا: نَهَ مَى رَسْتَگَارِی جَوَینَدَ بَلْ كَه مَى گَزِینَند
زَنْدَگَانِی نَخْسِتِینَ رَاهِ؛ وَ گَرْبَه تَا خَوَانِی خَطَابَ باشَد.
وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى: آنِ جَهَانَ بَه وَ باقِی تَرِ.

إِنَّ هَذَا لَفْيَ الصُّحْفِ الْأُولَى: بَدْرَسْتَى كَه اينِ سَخْنَ كَه آنِ جَهَانَ بَه وَ
باقِی تَرِ درَ كَتَابَهَايِ پَیْشِينَ نَبْشَتَهِ اسْتَ. وَ كَفْتَهُ أَنْدَ مَعْنَاهُ: نَعْتَ وَ صَفَتَ وَ
بِيَانِ اينِ قَرآنِ وَ بِيَانِ فَضْلِ اينِ قَرآنِ درَ كَتَابَهَايِ پَیْشِينَانِ اسْتَ.

صُحْفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى: درَ كَتَابَهَايِ ابْرَاهِيمِ وَ تُورَاتِ مُوسَى. سَؤَال: ۸
چَراً گَوِينَدَ كَه خَدَائِي تَعَالَى قَرآنَ رَاهِ وقتِ مَصْطَفَى گَفتَ بَعْدَ ما كَه
خَدَائِي گَفتَ كَه اينِ قَرآنَ درَ صَحْفِ ابْرَاهِيمِ وَ تُورَاتِ مُوسَى وَ درَ هَمَه
كَتَبِ اولِيِ اسْتَ، پَسْ وَاجِبَ آمدَ كَه قَرآنَ قَدِيمَ اسْتَ. جَوابَ گَوِينَيمَ ۱۲
آنِچَه گَفتَ قَرآنَ درَ صَحْفَ وَ كَتَبِ اولِيِ اسْتَ بَدَانَ آنِ خَواستَ كَه معْنَى
اينِ درَ كَتَبِ اولِيِ اسْتَ، اينِ هَمْچَنانَ اسْتَ كَه كَسِيَ گَوِيدَ اينِ سَخْنَ
كَه مَى گَوِينَيمَ درَ قَرآنَ اسْتَ بَدَانَ آنِ خَواهدَ كَه معْنَى اينِ سَخْنَ درَ قَرآنَ ۱۶
اسْتَ نَهَ عَيْنَ آنِ سَخْنَ. وَ كَفْتَهُ أَنْدَ إِنَّ هَذَا لَفْيَ الصُّحْفِ الْأُولَى آنِ سَخْنَ
اسْتَ كَه وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى نَهَ قَرآنَ، وَ گَرْنِيزَ بَدَانَ فَرَأَ گَيرَنَدَ كَه قَرآنَ درَ
كَتَبِ اولِيِ اسْتَ هَمْ وَاجِبَ نِيَادِ كَه قَدِيمَ بُودَ زِيرَا كَه كَتَبِ اولِيِ نَهَ قَدِيمَ
اسْتَ، قَدِيمَ آنَ بُودَ كَه ازْلِي بُودَ وَ قَرآنَ حَدِيثَ اسْتَ وَ حَدِيثَ قَدِيمَ مَحَالَ
بُودَ.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سوره الغاشیة
برخواند خدای تعالیٰ او را به هر آینتی نیکی بنویسد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

هُلْ أَتَيْكَ حَدِيْثُ الْغَاشِيَةِ، أَىٰ: قَدْ أَتَيْكَ: بِدْرَسْتِيٰ كَهْ آمَدْ بِهْ تُوِيَا مُحَمَّدْ
خبر آن پوشنده روز، و آن روز قیامت است. آن را غاشیه خواند زیرا که آن
پوشاند همه خلق را به هول آن.

وَجُوهٌ يَوْقِيْدُ خَاسِعَةٌ عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ: رویهایی بود آن روزترسنه و کوشنده و
رنج کشنده. ۴

تَضْلِيُّ نَارًا حَامِيَةً: در شوند در آتش سوزنده، و آن رویهای بدبختان بود
که در این جهان طاعت‌ها کرده باشند نه بر اعتقاد درست. در خبر است که
عمر خطاب رضی الله عنہ به صومعه راهبی می‌گذشت با یاران، آن راهب
را آواز داد که: یا راهب. آن راهب ترسا سراز صومعه برکرد و جواب داد
که: لبیک یا امیر المؤمنین. عمر نگه کرد بروناهی را دید مویها بالیده
چشمها به مفاک فرو شده روی زرد گشته پلاسی پوشیده و زنجیری در
گردن اوکنده. عمر زار بگریست یاران گفتند: یا امیر المؤمنین چرا
می‌گریی؟ گفت: ذَكَرْتُ قَوْلَ اللّٰهِ تَعَالٰى عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَضْلِيُّ نَارًا حَامِيَةً،
بسا رویهای کوشنده و رنج کشنده که در شوند در آتش سوزنده. آن راهب
گفت: یا امیر المؤمنین گر عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ تَضْلِيُّ نَارًا حَامِيَةً پس طاغیه لاغیه

ترجووا جنة عاليه؟ عمر گفت: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدآ رسول الله، يعني نخست اسلام باید تا عبادت سود دارد. سؤال: چرا وجود را ياد کرد نگفت نفوس بعد ما که همه تن در دوزخ شود نه همی روی؟
جواب گوییم در لغت عرب روی را ياد کنند مراد از آن همه نفس،
چنانکه رقبه را ياد کنند و مراد از آن همه نفس. و گفته اند مراد از این
وجوه جمع وجیه است: روی شناسان، چنانکه گفت وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلَّهِ
الْقَيُّومِ.

۴

٨ **تُسْقِي مِنْ عَيْنِ أَيْةٍ:** می خورانند ایشان را از آن چشمه که بغايت رسیده باشد حرارت آن، بدان غایت که آن را از دور می آرند همه پوست و گوشت از رویهای ایشان فرو می ریزد.

١٢ **لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ:** نبود ایشان را در آن دوزخ هیچ طعامی مگر از آن خرخه دوزخ. و آن خاری بود در زمین عرب چون تربود اشتراز آن بخورد فربه گردد و چون خشک گشت کس پیرامن آن نتواند گشت.
کافران مکه آن بشنیدند گفتند: نیک آمد ما بدان ضریع اشتراز خویش را فربه کنیم و از حب آن طعام سازیم. خدای گفت:
١٦ **لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ:** نه فربهی آرد و نه بی نیازی کند از گرسنگی.

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ / لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ: رویهایی بود آن روز نازنده و نعمت بشاؤنده کردار خویش را پسندیده.

٢٠ **فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ / لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً:** در بهشت برترین فرو آینده نشنوند در آنجا بیهوده. لاغیه به معنی لغو است، گفته اند معناه لا تسمع فيها قائلة لاغیه.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ: در آنجا چشمه ای بود روان، نه چنان که از زمین برآید بل که در هوا می رود به فرمان بهشتی به هرسو که اشارت کند.

فیها سُرُّ مَرْفُوعَةٌ: در آنجا تختهایی بود بلند برداشته، پانصد ساله راه در هوا، چون بهشتی خواهد که بر آن نشیند تخت فرو آید تا زیر قدم وی، وی را برگیرد پانصد ساله راه در هوا برد.

وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ: و آب دستانهایی بود نهاده، به رسم و آیین بهشت از ۴ یکتا گوهر و از زبرجد سبز و از زر صرخ و از نقره سپید،
وَنَمَارِقٌ مَصْفُوفَةٌ: و نیم بالشهایی بود به رسته نهاده، الريشه منها خیز من الدنيا وما فيها.

وَزَرَائِيْثٌ مَبْثُوتَةٌ: و شادروانها بود باز کشیده. و آن آن بود که تخت بهشتی را از هفتاد تا هفتاد هزار فرش بود از حریر و سندس و استبرق بهشت چنانکه یکی به دیگری نماند و آن تخت را هفتاد هزار گوشه بود بر هر گوشه از هفتاد تا هفتاد هزار نیم بالش بود برسست باز نهاده که یکی به دیگری نماند. ۱۲

آفلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلِيلِ كَيْفَ خُلِقُتْ: ای نگه نکنند بدان شتر که چگونه بیافریده اند آن را. سؤال: چه تلفیق بود میان زرابی و نمارق و فرشهای بهشت و میان اشترتا در این موضع گفت آفلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلِيلِ كَيْفَ خُلِقُتْ؟ جواب گفته اند چون خدای تعالی صفت تخت بهشتیان و رفعت آن یاد کرد کافران گفتند: کی تواند بهشتی که بر آن تخت نشیند و پانصد ساله راه بالای آن. خدای تعالی گفت آفلا يَنْظُرُونَ إِلَى الْأَبْلِيلِ كَيْفَ خُلِقُتْ آن خدای که قادر است بر آنکه اشتری را بدان بلندی و بدان بزرگی مسخر طفلى گرداند تا فرو آید تا آن طفل بر آن نشیند، قادر است که تخت بهشتی را نیز مسخر وی گرداند تا فرو آید تا بهشتی بر آن نشیند. و گفته اند شان نزول این آیت آن بود که چون خدای تعالی به اول سوره حدیث قیامت یاد کرد کافران گفتند: چون ما بمردیم و بریزیدیم تواند بود که ما را زنده کنند. خدای گفت آفلا يَنْظُرُونَ إِلَى

الْإِلَيْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ.

وَالَّى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ: وَبِهِ آسمانَ كَهْ چگونه برداشته و بیفراشته اند آن را.

وَالَّى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ: وَبِهِ كوهها که چگونه بیفراشته اند آن را.
وَالَّى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ: وَبِهِ زمین که چگونه باز کشیده اند آن را بر سر آب. آن خدای که قادر بود بر این عجایب صنعت قادر نبود که مرده را زنده کند؟ نهمار بود. سؤال: چرا تنبیه کرد بر نگرستن اشتربه کیفتیت خلق اشتر و این دیگر صنایع بعد ما که ما خود آن را ندیدیم و نتوانیم دید؟ جواب گوییم این نظر فکرت و عبرت است نه نظر رؤیت و عیان. و گفته اند خدای تعالی این نظر بر ایل واقع کرد و بر سماء وارض و جبال، لاجرم ما خود آن را می بینیم و صنع خدای در آن به نظر و استدلال می بینیم.

فَذَكِرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ: پند می ده یا محمد زیرا که تو پنددهنده ای، راه نماینده منم که خدایم.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَنِّطِرٍ: نیستی تو بر ایشان گماشته که ایشان را بکره و بجبر بر ایمان داری و یا عذاب کنی.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّ وَكَفَرَ فَيُعَذَّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ: لکن آن کس که برگردد و باز استد از حق و کافر شود خدای خود او را عذاب کند عذاب بزرگترین.

إِنَّا إِلَيْنَا إِيَّاهُمْ / ثُمَّ إِنْ عَلَيْنَا حِسَابُهُمْ: بدروستی که با ما است بازگشتن ایشان پس بدروستی که بر ما است شمار ایشان.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الفجر
برخواند او را بود به عدد هر چه خدای آفریده است نیکی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرِ: سوگند به بامداد و به ده شب وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ: و به
جفت و به طاق، وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِّرَ: و به شب چون بروود در آن رونده.

این را تفسیرها کرده اند گفته اند که این فجر بامداد ذی الحجه است

و لیال عشر ده شبان روز حج است و شفع روز عید اضحی و وتر روز عرفه
وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِّرَ شبانگاه عرفه که حاجیان در آن بروند به مزدلفه شوند. و
گفته اند وَالْفَجْرِ: سوگند به بامداد محرم وَلَيَالٍ عَشْرِ: ده شبان روز عاشورا وَ
الشَّفْعِ: سوگند بدان ماه چون بر سی آید راست وَالْوَتْرِ: همان ماه چون به
بیست و نه آید وَاللَّيْلِ إِذَا يَسِّرَ: به شب عاشورا که خاصگان به درگاه ایند. و

گفته اند وَالْفَجْرِ: سوگند به بامداد همه سال وَلَيَالٍ عَشْرِ: ده شب که
فضلترین همه شبها است در سال، چون شب برات و شب نوزدهم ماه
رمضان و شب بیست و یکم و شب بیست و هفتم و شب بیست و نهم ماه

رمضان و ليلة الجایزه و شب عید فطر و شبانگاه عرفه و شب عید اضحی و
شب عاشورا و شب آدینه، وَالشَّفْعِ: و آن همه خلق است که خدای
تعالی همه را جفت آفرید چنانکه گفت وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا رَوْجَيْنِ،
وَتَرِ: خدای است عزوجلچنانکه رسول گفت علیه السلام آن الله تعالى وَتَرِ

يحبّ الور، وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرُ: وبه شب که خاصگان مولی در آن بروند
 به خدمت و مناجات او. وَكَفْتَهُ اند وَالْفَجْرِ: سوگند به محمد علیه السلام،
 وی را به فجر مانده کرد زیرا که همه جهان تاریکی کفر و ضلالت
 داشت چون مصطفی پدید آمد صبح اسلام برآمد همه عالم بدوروشن
 ۴ گشت، وَلَيَالٍ عَشْرَ: سوگند بهده یاروی که ایشان مبشران بودند: بوبکر و
 عمر و عثمان و علی و طلحه وزبیر و سعد و سعید و بوعبیده جراح و
 عبد الرحمن بن عوف، وَالشَّفْعُ: و به حرمت آن چهار یار خاص بوبکر و
 ۸ عمر و عثمان و علی، وَالْوَتْرِ: خاص بوبکر صدیق، وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرُ: به
 حرمت شب غار. وَكَفْتَهُ اند الفجر: انفجر المعرفة من سر العارف، سوگند
 به برآمدن صبح معرفت از سر عارف و آن روشنتر از آفتاب است زیرا که
 آفتاب اگر چه روشی است کمترین چیزی آن را حجاب کند. وَكَفْتَهُ اند
 ۱۲ الفجر: انفجر الماء من السحاب. وَكَفْتَهُ اند الفجر: انفجر الماء من
 العيون و آن برآمدن آب از چشمهاز عجایب صنع خدای است زیرا که طبع
 آن فروشدن است چون می بینیم که آن برمی آید بدانیم که آن را
 برآزنهای است. وَكَفْتَهُ اند الفجر: انفجر الماء من حجر موسی، چنانکه
 ۱۶ گفت فَقُلْنَا أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ. وَكَفْتَهُ اند الفجر: انفجر
 الماء من السحاب. وَكَفْتَهُ اند الفجر: انفجر الماء من اصابع النبي صَلَّى
 الله عليه، و آن روز طایف بود که لشکر اسلام به آب درماندند دوازده هزار
 سوار بودند به رسول فریاد خواستند گفتند «یا رسول الله تن و جان ما فدای
 ۲۰ دین خدای باد لکن اگر ما هلاک شویم دشمنان دین بر ما شماتت
 کنند، المستغاث». رسول گفت «قدح من بیارید». بیاورند. رسول پنج
 انگشت خویش در آن نهاد چهار چشمۀ آب از میان پنج انگشت وی
 گشاده شد، چنانکه همه لشکر سیر آب بخوردند و راویها و وعاها همه پُر
 آب کردند. و آن عجیب‌بود از آن چشمۀ که از حجر موسی گشاده شد،

زیرا که آب از سنگ عجب نبود اما از میان انگشتان عجب بود. و گفته اند **الفَجْرِ**: انفجار الخلق یوم الحشر. و گفته اند **الفَجْرِ ای**: و خالق **الفجر**.

٤ هُلْ فِي ذَلِكَ قَسْمٌ لِذِي حِجْرٍ: هیچ هست در اینچه یاد کردیم سوگند تمام مرخداوندان خرد را؛ نهمار است، سوگند بدینچه یاد کردیم که این رَبِّكَ لَبِالْمِرْضَادِ: که فریشتگان خدای تو بر گذرگاه خلق اند. موضع قسم این است.

٨ آَلَمْ تَرَكَيْفَ فَعَلَ رَبِّكَ بِعَادِ: ای نگه نکردنی که چه کرد و چگونه کرد خدای توبا قوم هود. سؤال: چرا گفت آلم تر کیف فعل ربک بعاد بعد ما که رسول هرگز ندید کیفیت آنچه خدای با عادیان کرد؟ جواب گفته اند آلم تر معناه الم تخبر، و گفته اند معناه الم تعلم، و گفته اند معناه الم تستعمل رأیک، ای: درنه اندیشی که چه کرد خدای توبا ۱۲ ایشان.

١٦ اِرَمْ ذَاتِ الْعِمَادِ: و چه کرد با ارم که خداوند ستونها بود. و گفته اند ذات العمامد صفت آن قوم است که عاد بن ارم بن سام بن نوح ایشان را ذات العمامد خواند زیرا که هریکی از ایشان به بالا چون ستون بودند. و گفته اند ایشان را ذات العمامد خواند زیرا که خداوندان خیمهها و خرگاهها بودند و ستونهای آن. و گفته اند ذات العمامد صفت بهشت شداد است، آن بود خداوند ستونها.

٢٠ و آن آن بود که شداد مردی بود کافر متمرد، همه جهان بقهربگرفت، نهصد سال عمر وی بود، دعوی خدایی کرد. رسولان خدای به وی می آمدند وی را پند می دادند که ایمان آربه خدای تا ترا دربهشت کند. وی گفت «بهشت چه بود؟». گفتند «جایی بود خرم همه شادی و هیچ اندوهه نه، همه تن درستی و هیچ بیماری نه، همه زندگانی و هیچ مرگ نه،

همه ملکت و هیچ زوال نه». گفت «آن از چه چیز بود؟». گفتند
 «خشتشی از زر و خشتشی از سیم، کوشک در کوشک و باغ در باغ پیوسته،
 جویها از شیر و می و انگبین روان، سنگ ریزه آن گوهر و مروارید». وی
 ۴ گفت «من خود همچنین بهشتی بکنم در این جهان». آنگه بفرمود عمال
 و متصرقان را که جایی جویند در زمین مساعد، هوای آن معتل نه سخت
 گرم و نه سخت سرد. طلب کردند، در ناحیت یمن یافتند چنان جای
 ۸ فرسنگی در فرسنگی. وی بفرمود تا هر چه در جهان زر و سیم و مروارید و
 یواقیت و مرجان است همه از دست مردمان بیرون کنند اما بطبع و اما
 ۱۲ بعنف. گفتند «آنگه خلق ستد و داد به چه کنند؟». گفت «به پژول». از آنجا است که اکنون جای بود که زیرزمین خنبی یابند پندارند که گنج
 زر است چون نگاه کنند پژول باشد. همه زر و سیم و جواهر فراهم کردند
 ۱۶ و آنجا بردند. چهل سال در آن کردند تا چنان جای که وی خواسته بود
 بکردند، خشتشی از زر و خشتشی از سیم و ستونهای سیمین و زرین برآوردند
 و بر زور آن کوشک در کوشک پیوستند و جویهای می و شیر و انگبین
 روان کردند و صحن آن همه جواهر و یواقیت و مرجان بریختند، خرم
 ۲۰ جایی بساختند. چون خبر به ملک آوردند برخاست با وزرا و ندما و
 حجاب و قواد و همه ارکان دولت و خاصگان خویش به نظاره آن. نزدیک
 رسیده بودند شب درآمد، فروآمدند گفتند تا فردا به روز در آنجا خرامیم.
 جبرئیل آمد و بانگی بر ایشان زد همه را هلاک کرد. و آمدست در اخبار
 که خدای تعالی جوع بر ایشان گماشت، همه در گرسنگی هلاک شدند.
 چون ایشان را هلاک کرد آن بهشت را از دیدار مردمان ناپدید کرد تا به
 روزگار معاویه که اشتراوانی را اشتر گم شده بود، همی جست، در آنجا
 افتاد؛ نگه کرد چنان جایی دید، پنداشت که مگر به خواب می بیند، آخر
 بدانست که بیدار است. توبه‌ای داشت، آن را پر از گوهر و مروارید کرد

و آهنگ به در داد، هر چند در جست باز نیافت. باز گردید توبه فرو ریخت و آهنگ سوی در کرد، باز یافت. بازگشت و توبه پُر کرد آهنگ سوی در داد، در باز نیافت. تا چند بار همچنان می‌کرد، هر گه که از آن مال برگرفتی در باز نیافتی، چون فرو ریختی در باز یافتی. بدانست که ۴ وی را از آن روزی نیست، طمع ببرید بیرون آمد و نزد معاویه شد، قصه او را بگفت. معاویه کعب احبار را بخواند گفت که «هیچ جای در کتب صفت چنین جای خوانده‌ای؟». گفت «در کتب خوانده‌ام که چنین ۸ بهشتی بودست شداد عاد را و کس نیز آن را نبیند تا به روزگار پنجم خلیفه از پس مرگ نبی اتمی عربی مگر شتربانی آنجا رسد». گفت «چگونه مردی باشد؟». گفت «مردی اشقر شعرانی». آن مرد حاضر بود، معاویه گفت «این هست؟». کعب گفت «چنانکه در کتب ۱۲ خوانده‌ام جز این نیست و نیز کس نبیند تا روز قیامت خدای تعالی آن را با نعیم بهشت گرداند».

آلئی لَمْ يُخْلِقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ: آن که مانند آن نیافریدند در شهرها و جایهای روی زمین.

۱۶ **وَثَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ:** و چه کرد با قوم صالح و آن کسها که می‌بریدند سنگ سخت را به وادی حجر، و ایشان مردمانی بودند استاد در آن سنگ بریدن که در سنگ خاره خانها و کوشکها و منظرها بریدندی، و بودی که از سنگ پارها بریدندی و درهم ساختندی کوشکها کردندی ۲۰ که هیچ گل به کار نبردندی.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوَّادِ: و چه کرد به فرعون که خداوند میخها بود. و آن آن بود که فرعون چون بر کسی خشم گرفتی بفرمودی تا او را به هفت میخ بر زمین بدوختندی، چهار میخ بر چهار دست و پای وی زندنی و یکی بر عورت و یکی بر سینه و یکی بر پیشانی. و گفته اند میخهای وی آن دارها

بودی که بزدی و خلق بردار کردی. و گفته اند میخهای او آن دارها بودی که پیش منظروی بزدنده و بر آن دار بازیها کردنده تا وی نظاره می کردی. و گفته اند میخهای وی ارکان دولت وی بودندی که هر یکی از ایشان چون میخی بودی ملکت او را.

۴

آلَّذِينَ طَغَوُا فِي الْأَبْلَادِ: آن کسان که از حد درگذشتند در شهرها.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ: بسیار کردند در آن شهرها تباہی.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبِّكَ سَوْطَ عَذَابٍ: فرو گذاشت خداوند تو بر ایشان تازیانه عذاب، یعنی عذاب این جهانی؛ لکن آن را سوط خواند زیرا که عذاب این جهانی در جنب عذاب آن جهانی چند زخم تازیانه ای بیش نیست.

۸

إِنَّ رَبَّكَ لِيَأْلِمُ صَادِ: بدستی که خداوند تو— یعنی فرشتگان خدای تو— برگذرگاه خلق اند. ابن عباس گوید مرا از این آن فرشتگانند که بر صراط باشند بهر سؤال از خلق ایستاده. اما صراط را هفت پل است بر هر یکی فرشتگان ایستاده باشند خلق را سؤال می کنند: بر پل اول از ایمان پرسند، اگر ایمان آورده بود پاک از نفاق و شرک برست، والا تردی فی النار. بر دیگر پل از نماز پرسند، اگر تمام بجای آورده بود رست، والا تردی فی النار. بر سدیگر پل از زکات پرسند، اگر آن را تمام بگزارده بود رست، والا تردی فی النار. بر چهارم پل از روزه پرسند، اگر آن را تمام بجای آورده بوده رست والا تردی فی النار. بر پنجم پل از وضو پرسند و اغتسال، اگر تمام بجای آورده بود رست، والا تردی فی النار. بر ششم پل از حجّ و عمره پرسند، اگر تمام بجای آورده بود رست، والا تردی فی النار. بر هفتم پل از حق مادر و پدر و حقوق مسلمانان و صلت رحم پرسند، اگر آن را تمام بجای آورده بود رست، والا تردی فی النار.

۱۲

۱۶

۲۰

فَآمَّا إِلْنَسَانُ إِذَا مَا أَبْتَلِيهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمْهُ وَنَعَمْهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمْنِي: اما مردم

— گفته اند مراد از این مردم ابی بن خلف الجمحي است، و گفته اند این
عام است یعنی خوی مردم خوار آن است که — چون آزموده کند او را
خدای او بدانکه بنوازد او را به دنیابی و نیکوداشتی کند او را به دنیا گوید
خدای من مرا بنواخت. سؤال: چرا ملامت کرد مردم را بدانکه چون از
خدای تعالی نیکوداشتی بیند آزادی کند بعد ما که جای دیگر گفت و آما
بنعمَةِ رَبِّكَ فَحَدَثْ؟ جواب گوییم این شکایت از مردم بدان است که
نعمت دنیا را از خدای کرامت مهین شمارد گوید خدای من مرا یکسر
بنواخت و بدان بر درویشان تطاول کند.

وَأَمَّا إِذَا مَا آتَيْتَلَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّيْ أَهَانَنِ : و باز چون آزموده کند
او را و تنگ کند بروی نعمت و روزی او گوید خدای من مرا خوار کرد.
کلا: حقا که نه فتح دنیا کرامت است و نه منع دنیا اهانت است، لا
بل که کرامت توفیق طاعت است و عصمت از معصیت، و اهانت حرمان
طاعت است و خذلان معصیت، و شما در این نیمه اید که بَلْ لَا ئُنْكِرُمُونَ
الْيَتِيمَ: بیک نمی نوازید یتیم را.

وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ: و برنمی انگیزید خود را و دیگران را
بر طعام دادن درویش؛ و گر به یا خوانی خبر بود وَتَائِمُلُونَ آثَرَاتَ آكْنَلَّا
لَمَّا: و می خورید میراث مردمان را خوردن نهمار وَتَعْبُونَ الْمَالَ حُبَّاً جَمَّا: و
دوست می دارید خواسته را دوستی سخت تمام. و این نشان خذلان و
حرمان است نه نشان توفیق و عصمت که شما بر این همی باشید.

كَلَّا إِذَا ذَكَرَتِ الْأَرْضَ ذَكَرَّاً ذَكَرَّاً: حقا که چون بر هم شکنند و خرد کنند
زمین را بر هم شکستنی،
وَجَاءَ رَبِّكَ: و فرا شمار خلق آید خدای تو. نه آن است که از جای به
جای آید که شد و آمد و حرکت و انتقال بر خدای محال است، لکن چون
ملک سخن گوید گویند: ملک فا سخن آمد، نه آن باشد که از جای به

جای آید. محمد هیصم گفتی رحمه الله سه آیت در قرآن خبری محض است نشاید به عقل و به توهمن در آن سخن گفتن آیت لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِيَ، دیگر آرَّحَمْنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوْيُ، سدیگر وَجَاءَ رَبُّكَ . سؤال : ای روا باشد که خدای تعالی بندگان را خطابی کند که بندگان معنی آبنداند؟

جواب گوییم لسانا نهاية العلماء ولا علمنا نهاية العلوم، روا بود که خدای تعالی نقص علم بندگان فرا ایشان نماید تا بدانند که همه دان خدای است و بس؛ همچنانکه هزاران اصناف است از حشرات که بیافریده است و ما غرض وی در آفریدن یکی بندانیم، جز آنکه قصور علم خویش و کمال حکمت خدای می دانیم. وَالْمَلَكُ صَفَاً صَفَاً: وَفَرِيشَتَكَانَ بِيَانِدَ وَ بِيَسْتَنِدَ رس رس. سؤال : چرا گفت وَالْمَلَكُ صَفَاً صَفَاً نَكْفَتْ وَالْمَلَائِكَة صفا صفا بعد ما که ملک یک فریشته بود و یک فریشته صف صف ایستادن محال بود. جواب گفته اند این ملک اسم جنس است یعنی الملایکه چنانکه گویند کثر الدرهم فی ایدی الناس، یعنی الدراهم. و گفته اند این ملک روح است چنانکه جای دیگر گفت یوْمَ يَقُومُ الْرُّوْحُ وَ الْمَلَائِكَةُ صَفَاً؛ روح فریشته ای بود که او را به عدد همه فریشتگان سر بود وی تنها صفو بود. و گفته اند این ملک جبرئیل است که وی با دیگر فریشتگان یک صف بیستند.

وَجِئْنُ يَوْمَ يَجْهَنَّمَ: وَبِيَارِندَ آن روز دوزخ را. ابن عباس گوید روز قیامت خدای تعالی هفتاد هزار صف از فریشتگان هر صفوی هزار بار چند همه پریان و آدمیان بفرستد تا دوزخ را از زیر هفتم زمین بیارند. آن را چهار پای است طول هر پای هزار ساله راه، و آن را سی هزار سر است، بر هر سری سی هزار دهن، در هر دهنی سی هزار دندان، هر دندانی سی هزار بار چند کوه اُحد، هر دهنی را دولب هر لبی چند اطباق دنیا، در هر لبی ماهاری از زنجیر، هر زنجیری هفتاد هزار حلقة، هر حلقه ای به دست

هفتاد هزار فریشه و هر فریشه ای را چندان قوت بود که اگر خدای تعالی او را فرماید که هفت آسمان و هفت زمین را یک لقمه کند بروی آسان تر از آن آید که یکی از ما عدسی با دهن اوکند. چون فریشتگان دوزخ را گویند: اجیبی ربک، چندان هراس به دوزخ رسد که خدای داند و از بیم ۴
با هم انجسخد؛ آنگه فریشتگان را گوید: به خدای بر شما که بگویید که خدای با من چه خواهد کرد تا هیچیز آفریدست که مرا بدان عذاب کند؟ خدای گوید: بیا که من هیچیز نیافریده ام که ترا بدان عذاب کنم، لا بل ۸
که ترا آفریده ام از بهر آنکه به تو عاصیان را عذاب کنم. دوزخ چون این بشنود شکر آن را به سجود افتاد خدای را تعالی، پس بنزد نریدنی. بدان خدای که مصطفی را علیه السلام به خلق فرستاد که اگر کمترین نرستی از آن امروز اهل هفت آسمان و هفت زمین بشنوند همه بیهوش گردند. ۱۲
دوزخ می آید و پارهای آتش سیه و تاریک از دنهای او و گلوهای او و بینی درهای او می برآید و چنان می نزد که هر بار که هر بار که بنزد جمله این فریشتگان بازان قوت بزانود را آیند؛ و همه خلق در تاریکی آن درمانند، مگر آن کس که خدای عزوجل او را نور طاعت وی بداده باشد؛ و خلق از ۱۶
هول به زانو در افتند و هر یکی می گوید: نفسی نفسی؛ کس به کس نپردازد.

يَوْمَئِنِ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنِّي لَهُ أَلِذِكْرٍ : آن روز با یاد آرد مردم که چه ۲۰
کردست و خود چه سود دارد او را با یاد آوردن.
يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدِمْتُ لِحَيَاتِي : گوید کاشکی پیش فرستادمی در زندگانی فانی سازی مر این زندگانی باقی را.
فَيَقُولُ لَا يُعَذَّبُ عَذَابَةَ أَحَدٌ وَلَا يُؤْتَقُ ثَاقَةَ أَحَدٌ : آن روز عذاب نکنند چون عذاب کافر کس را و استوار نگیرند چون استوار گرفتن کافر کس را. و اگر یعذب و یؤثیق به کسر ذال و ثا خوانی معناه: آن روز عذاب

نکند چون عذاب خدای هیچ کس و استوار نگیرد چون استوار گرفتن او هیچ کس.

یا آیَتُهَا النَّفْسُ الْمُظْمِئَةُ: ای تن آرام گرفته با توحید خدای از جمعی إلی رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً: بازگرد با خدای خویش توازوی خشنود و وی از تو خشنود، ۴

فَإِذْخُلِي فِي عِبَادِي: در رو در زمرة بندگان من و آذخُلِي جَنَّتِي: و در خرام در بهشت جاودان من. گفته اند یا آیَتُهَا النَّفْسُ الْمُظْمِئَةُ: ای جان آرام گرفته با خدای به سکون معرفت و توکل از جمعی إلی رَبِّكِ: بازگرد با مهتر تو، ای: کالبد تو راضیه مرضیه: توازوی خشنود و وی از تو خشنود فَإِذْخُلِي فِي عِبَادِي: در رو در میان بندگان من چون اجساد و آذخُلِي جَنَّتِي: و در رو در بستان من. آنگاه آن جان را در جسد آرند، آنگاه جسد را در بهشت کنند. ۸

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة البلد
برخواند چون از گور برآید وی را دوپر سبز دهنده تا بدان می پرد تا به
بهشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ : سوگند یاد کنم بدین شهر یعنی شهر مکه .
وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ : و تو فروآینده ای بدین شهر .
وَوَالِدٍ وَمَوْلَةً : و سوگند به زاینده و آنچه بزاد یعنی آدم و آدمیان ،
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبِيدٍ، ای: فی مکابدة لامور الدنيا و الآخرة: ۴
بدرسی که ما بیافریدیم مردم را در رنجی و کوششی؛ می کوشد تا او را هم
این جهان بود و هم آن جهان، چون نگه کند نه این جهان دارد و نه آن
جهان. این آیت در شان کلدۀ بن اسید آمد، وی مردی بود در مکه محتالی
بطالی دعوی گربزی کردی و زور؛ پاشنه در گونه‌های به بطحای مکه،
ورنایان مکه گرد آمدندی بکوشیدندی پایشنه وی را از گوبیرون
نتوانستندی کرد. گفتی هر که پهلوی من به زمین آرد خون خود به جوی او
را فروختم. اشتري بخریدندی وبکشتندی قمار را، وی پوست آن باز
کشیدی و قدم بر آن نهادی گفتی: اگر این پوست از زیر پای من بیرون
کنید من بهای اشتربدهم. همه ورناهان در آن آویختندی، چندان
بکشیدندی که پوست پاره گشتی و از زیر پای وی بیرون نتوانستندی ۱۲

کشید از زور که داشتی؛ ولکن منحوسی مدبّری بود که نانش فا تره
نرسیدی و بازان لافها زدی.

آیخسب آن لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ: ای چه پندارد که توانا نبود بروی هیچ
کس، ۴

يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لَبَدًا: می گوید ای بسا مال که من نیست کردم در
عداوت محمد و نیز خواهم کرد تا او را هلاک کنم. خدای گفت:

آیخسب آن لَمْ يَرَهَا أَحَدٌ: ای چه پندارد که نمی بیند او را کس.

آَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ: ای نه ما کردیم او را دو چشم بینا
و زبان گویا و دولب زیبا. ۸

وَهَدَنَا إِلَاهُ النَّجْدَيْنِ: و بنمودیم او را دو راه، راه خیر و راه شر. گفته اند
راه طعام و راه شراب، و گفته اند راه دو پستان، چرا نه شکراین کند که
۱۲ می لاف زند. جای لاف نیست او را، چرا؟ زیرا که:

فَلَأَفْتَحَمُ الْعَقَبَةَ: هنوز با پس نکردست بالای صراط را.

وَمَا أَذْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ: و چه دانی تویا محمد که چه عقبه ای است. آن
عقبه صراط سی هزار ساله راه طول آن، ده هزار ساله راه نشیب آن و ده
هزار ساله راه متن آن و ده هزار ساله راه بالای آن، باریک ترازموی، تیزتر
از تیغ، لرزان تراز برگ خرما در باد سخت. آن کس که چنین عقبه ای
پیش دارد وی را چه جای لاف باشد. ۱۶

فَلَثُ رَقَبَةٍ: باز پس کردن آن عقبه را باز گشادن گردنی باید از بند
بندگی یا از بند هلاکت، تا هفت اندام وی فدای هفت اندام تو بود.

أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْفَبَةٍ: یا طعام دادنی باید در روزی که آن روز
گرسنگی باشد، ۲۰

يَتَبَيَّمَا ذَا مَقْرَبَةٍ: یتیمی را که خداوند خویشی بود،

أَوْ مِشْكِينًا ذَا قُشْرَةٍ: یا درویشی را که اهل نیستی بود، تا آن صدقه آن

روز فدای هفت اندام تو بود.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ أَمْتُوا: پس باشد از آن کسان که گرویده اند. سؤال:
 چرا گفت ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ أَمْتُوا بعد ما که ثُمَّ حرف تراخی و تأثیر
 است و ایمان باید که براین کارها مقتم بود تا این کارها سود دارد.
 جواب گفته اند این ثُمَّ به معنی مع است چنانکه گفت ثُمَّ لَتَحْنُ أَعْلَمُ
 ای: و مع ذلك لحن اعلم. و گفته اند این ثُمَّ تراخی ذکر است نه تراخی
 حکم،
 وَتَوَاصُوا بِالصَّبَرِ: و از آن کسان بود که یکدیگر را اندرز کنند به ۸
 شکیبایی وَتَوَاصُوا بِالْمَرْحَمَةِ: و یکدیگر را اندرز کنند به مهربانی،
 أُولَئِكَ أَضْحَابُ الْمَيْمَنَةِ: ایشانند خداوندان نیک بختی و اهل دست
 راست، چنانکه در سورة الواقعه گفته آمد،
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِإِيمَانِنَا هُمْ أَضْحَابُ الْمَشْرَمَةِ: و آن کسان که کافر شدند ۱۲
 به آیتهای ما ایشانند اهل بد بختی و اهل دست چپ که از دست چپ
 عرش باشند و نامه ایشان به دست چپ دهنده ایشان را از سوی چپ به
 دوزخ برنده علیهم نَارُ مُؤَصَّدَةٌ: بر ایشان بود آتش دوزخ طبق برافکنده.
 گفته اند مُؤَصَّدَةٌ همه در کات دوزخ بود بر ایشان، و گفته اند مُؤَصَّدَةٌ آن ۱۶
 تابوتها بود که بر ایشان مسمار کنند.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سوره الشمس
برخواند او را بود به عدد هر ناقه‌ای مزد آزاد کردن برده‌ای.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالشَّمْسِ وَضُحْيَاهَا: سوگند به آفتاب و به روشنایی آن. وَالشَّمْسِ
«واو» قسم است و حروف قسم سه است: واو و با و تا، اما با بر هر نام
در آید مظهو و مکنی چنانکه گویند بالله وبک لافعلن کذا. اما واو بر
اسم مظهو در آید دون مکنی، نگویند وک لافعلن کذا. اما تا جز در نام الله
در نیاید گویند تالله، نگویند تا الرحمن. و خدای تعالیٰ قسم در قرآن به
چهار چیزیاد کرده است: به خود چنانکه گفت فوربک، و به صفات خود
چنانکه گفت حم حا حلمه میم ملکه، و به افعال خود چنانکه گفت وَ
السَّمَاءِ وَمَا بَنَيْهَا ای: و بنائها، والارض وما طھیها ای: و طحوها، و به
مفعولات خود چنانکه اینجا گفت وَالشَّمْسِ وَضُحْيَاهَا.

وَالقَمَرِ إِذَا تَلَيْهَا: و به ما چون پس روی کند آن را، یعنی آفتاب را در
روشنایی گرفتن و رفتن.

وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَيْهَا: و سوگند به روز چون روشن کند آن را، یعنی
جهان را، و گفته اند زمین را.

وَاللَّئِنِ إِذَا يَغْشِيْهَا: و سوگند به شب چون در آید و بپوشد جهان را.
وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَيْهَا: و سوگند به آسمان و به ورداستن آن و بدان خدای

که برآورد آن را.

وَالْأَرْضِ وَمَا قَلْحِيَّا: و به زمین و به گسترانیدن آن و بدان خدای که باز کشید آن را.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيَّا: و به تن مردم و بدان خدای که تمام بیافرید آن را. ۴
سؤال: چرا از سر سوره تا اینجا در هر یکی الف ولام درآورده و در نفس در نیاورد، نگفت و التفس و ماسویها؟ جواب گوییم الف ولام تعریف جنس را در آرنده یا تعریف معهود را، اگر در نفس الف ولام درآورده تعییر جنس بودی یا تعریف معهود؛ اگر تعریف جنس بودی همه نفسها در این درآمدی و این نشاید زیرا که این نفس عقلا است خاص، نبینی که گفت فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَّهَا؛ و اگر تعریف معهود بودی یک نفس بود و بس، چنانکه چون تعریف معهود در شمس درآورده یک شمس بود و همچنین در قمر، و این نفس که اینجا یاد کرد نه همی یک نفس است بل که نفوس آدمیان است، پس حکمت این بود که گفت و نَفْسٍ وَمَا سَوَّيَّا.

۸

فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَّهَا: پس فا یاد داد آن تن را بدی آن و پرهیزگاری آن. و این الهام اثبات خاطر خیر است و خاطر شر آن را خاطر قرع گویند، خدای تعالی عاقل را از این دو خاطر خالی ندارد زیرا که عاقل بی خاطر محجوج نباشد؛ و آن خاطرنه فعل بنده باشد متابعت آن فعل بنده باشد.

۱۶

قَذَ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيَّهَا: سوگند بدینچه یاد کردیم که رست و پیروز گشت آن کس که پاکیزگی گرفت و پاکی کرد تن خویش را از کفر و شرک و معاصی. گفته اند معناه: قَذَ افْلَحَ مَنْ زَكَّيَ اللَّهُ.

۲۰

وَقَذْ خَابَ مَنْ ذَسَّيَهَا، ای: مَنْ دَسَّيَهَا اللَّهُ: و بدرستی که تهی دست ماند آن کس که گم نامی کرد تن خویش را به کفر و شرک و معاصی. و

گفته اند معناه: من دستی نفسه فی الصالحین و لیس منهم وقد خاب من
اصله الله.

کَذَبْتُ ثُمُودَ بِطَغْوِيْهَا: بدروغ داشت قوم صالح حق را بدان از حد
درگذشتن ایشان. گفته اند طغوی نام بتی است که ایشان آن را پرستیدندی
و گفته اند طغوی نام جای ایشان است.

إِذْ أَنْبَعْتَ أَشْقِيْهَا: چون بخاست به کشتن آن ناقه آن بدبرخت ترین
ایشان، قدار بن سالف ومصدع بن دهر. قدار ناقه را پی کرد و مصدع
بکشت.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللهِ: گفت ایشان را پیغمبر خدای صالح صلوات الله
علیه که احذروا ناقه الله و سُقْيِيْهَا: بر حذر باشد از کشتن ماده شتر خدای
واز بشولیدن آبخور آن تا او را نیازارید و آبخور او را بشولید،

فَكَذَبْتُهُ فَعَقَرُوهَا: بدروغ داشتند صالح را در آنچه گفت که این ناقه
را میازارید که شما را هلاک کنند و بدروغ داشتند او را در توحید،
فَعَقَرُوهَا: پی کردند و بکشتن آن ناقه را فَدَمَّدُمْ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ
فَسَوِيْهَا: هلاک کرد ایشان را همه خدای ایشان به گناه ایشان و یکسان و
برابر کرد ایشان را همه در عذاب.

وَلَا يَخَافُ عُقْبِيْهَا: ونمی ترسید از سرنجام آن. و گفته اند و لا يَخَافُ
صفت آن اشقی است قد او بن سالف که آن ناباکی بکرد و نمی ترسید از
عاقبت آن جرم عظیم. و قصه صالح نبشه آمدست.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که وی گفت هر که سورة اللیل
برخواند او را به عدد هر چه آفتاب بر آن تاود مزد باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشِيٌ : سوگند به شب چون درآید و بپوشاند جهان را به
تاریکی خویش، وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّٰ : و به روز چون روشن گردد، وَمَا خَلَقَ
اللَّذِكَرَ وَالْأُنْثَىٰ : و بدان خدای که بیافرید نرو ماده را.

۴ **إِنَّ سَعِينَكُمْ لَشَّىٰ** : که کار شما فادوا است، یکی آن می کند که او را
درجات بار آرد و یکی آن که او را در کات بار آرد، چون بوبکر و بوجهل.
فَأَمَّا مَنْ أَنْعَطِيٌ وَأَنْقَضَٰ : اما آن کس که بداد هر چه دادنی بود و هر چه
داشت و پرهیزید از هر چه ببایست پرهیزید. این آیت در شان بوبکر
صدیق آمد و آن آن بود که رسول علیه السلام یاران را گفت صدقات بیارید
۸ تا فرا درویشان دهیم. بوبکر را چهل هزار دینار — و گفته اند هشتاد هزار
دینار — دستگاه بود، همه فراهم کرد و با زر کرد و بیاورد و پیش رسول
بنهاد گفت «یا رسول الله هذه صدقتنی ولی عند الله میعاد». رسول گفت
«یا بابکر، ما ذا ابقيت لعيالک؟». گفت «وعد الله، یک کار نیز
۱۲ ماندست تا آن نیز بکنم». به خانه شد دستی جامه پوشیده داشت بهای آن
هزار درم، آن را نیز برکشید و به رسول فرستاد و خود گلیمی در پوشید و
همی آمد تا نزد رسول آید. جبرئیل آمد صوفی در پوشیده؛ رسول گفت «یا

جبرئیل، عجب است که تو صوف پوشیده‌ای». جبرئیل گفت «یا رسول الله، امروز همه فریشتنگان تا حملة العرش صوف پوشیده‌اند موافقت بوبکر را که می‌آید و گلیمی پوشیده؛ مژده‌گان ده او را که خداوندت می‌سلام کند و می‌گوید من از تو خشنودم، تو از من خشنود هستی؟». چون بوبکر از در درآمد رسول وی را این بگفت. بوبکر بگریست گفت «رضیت رضیت رضیت». آنگه این آیت فرو آمد که فاما منْ أَعْطَى وَ أَتَقَى.

وَ صَدَقَ بِالْحُسْنِي: وباورداشت حق را نیکوترين باورداشتني فَسْتِيَّسْرَه لِلْيُشْرَى: زودا که آسان کنیم او را راه آسانی، در این جهان راه خیر و طاعت و در آن جهان راه جنت و کرامت.

وَ أَمَا مَنْ بَخِلَ وَ آشْفَنَی: واما آن کس که بخیلی کرد به تن از توحید و شهادت و به مال از زکوة و صدقات و بی نیازی گرفت به دنیا از عقبی، و آن بوجهل بود، وَ كَذَبَ بِالْحُسْنِي: وبدروع داشت حق را و خدای را و رسول را، فَسْتِيَّسْرَه لِلْعُسْرَى: زودا که آسان کنیم او را راه دشخواری، در این جهان راه کفر و ضلالت و در آن جهان راه دوزخ و عقوبت.

وَ مَا يُغْنِي عَنْهُ قَاتُلُهُ إِذَا تَرَدَّى: چه بی نیازی کند ازوی خواسته وی چون در گردد و در افتاد در دوزخ و هلاک شود.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلَّهُدْنِي: بدترستی که بر ما است راه نمودن.

وَ إِنَّ لَنَا لِلآخرَةِ وَ الْأُولَى: وبدترستی که ما را است آن جهان و این جهان، آن جهان را به طاعت دهیم و این جهان را به قسمت دهیم.

فَأَنَّدَرْتُنَّكُمْ نَارًا تَلَظُّى: بیم کردم و حذر نمودم شما را از آتشی که زبانه می‌زند و آن دوزخ است، لَا يَضْلِيلُهَا إِلَّا لِأَشْقَى /الذی كَذَبَ وَ تَوَلَّی: در نشود در آن دوزخ مگر آن بدبحث که بدروغ داشت حق را و خدای را و رسول را و برگشت از حق و ایمان. سؤال: چرا گفت در دوزخ نشود مگر اشقی مکذب بعد ما که گفت وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ و گفت وَ إِنْ مِنْكُمْ

إِلَّا وَارْدُهَا نَهْ اِين تناقض بود؟ جواب گفته اند این اشقی^۱ به معنی شقی است چنانکه الله اکبر به معنی کبیر است و هر که در دوزخ شود خود شقی بود، زیرا که شقی رنجور بود و شقاوت تعب بود. و این کذب آن است که قصر فی حق الله، چنانکه گویند فلاں حمل فکذب ای قصر و ۴ این تولی آن است که اعرض عن طاعة الله.

وَسَيَجْنَبُهَا الْأَنْقَى /الَّذِي يُؤْتِي مَا لَهُ يَتَرَكَّبُ : وزودا که دور کنند از آن دوزخ آن پرهیز گار را که بداد خواسته خود را تا پاکیزه و پالای گردد. سؤال: اگر از دوزخ نرهد مگر اتقی^۲ پس واجب آمد که پیغامبران و ۸ صدیقان باشند که از دوزخ برهند و بس، زیرا که اتقی^۳ ایشان باشند. جواب گوییم مراد از این اتقی^۴ بوبکراست. در این آیت ما را حجت است بر فضل بوبکر برهمه یاران، زیرا که خدای او را اتقی خواند و گفت إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيْكُمْ، پس واجب کند که اکرم صحابه او ۱۲ بود چون اکرم او بود افضل او بود.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى : نبود هیچ کس را نزد وی نعمتی که آن را می پاداش بایست کرد، تا گویند آنچه کرد بوبکرازیهر مکافات آن کرد. ۱۶ کرد.

إِلَّا آتِيَّغَاءَ وَخِلْهَ رَتِيهِ الْأَعْلَى : نکرد آنچه کرد مگر جستن خشنودی خدای برترین را.

وَلَسْوَقَ يَرْضِي : زودا که خشنود گردد. در خبر است که چون این آیت فرو آمد بوبکر گفت یا رسول الله چون خدای ترا گفت وَلَسْوَقَ يُعْطِيكَ رَبِّكَ فَتَرْضِي ، تو گفتی من آنگه خشنود گردم که همه گناه کاران امت مرا به شفاعت به من بخشی، جواب آمد که آن بود که تو خواهی؛ اکنون که خدای مرا می گوید وَلَسْوَقَ يَرْضِي ، من همی گوییم من آنگه خشنود گردم که همه دوستان مرا به من بخشد. رسول گفت آن بود که تو خواهی.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که گفت هر که سوره والضحیٰ
برخواند او را بود به عدد هر سایلی و یتیمی ده نیکی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَالْضَّحْيٰ : سوگند به روشنایی روز وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى : و به شب چون
تاریک بیستد ما وَدَعْكَ رَبِّكَ وَمَا قَلَى : که نه فرو گذاشت ترا خدای تو و نه
دشمن گرفت.

شان نزول این آیت آن بود که چون پیغمبر علیه السلام به مکه دعویٰ
پیغمبری کرد، مردمان مکه وفدی فرستادند به مدینه که «مردی در میان
ما پدید آمدست نام وی محمد با خردی تمام و نسبتی شریف و بزرگ که
در وی و سلف وی هیچ نقص نیست، ولکن دینی آوردست که اسلاف
ما آن دین نداشته‌اند و ما مردمانی ایم امی، راه فرا وی و دین وی
نمی‌دانیم و شما مردمانی اید کتاب خوان هیچا در کتبها نشان وی
خوانده‌اید؟ ما را خبر دهید». ایشان گفتند «ما در کتابهای خویش نعت
و صفت نبی امی نه یک جای بل که اندر جایها خوانده‌ایم، اکنون وقت
پدید آمدن وی است، علم کفر نگوسار کند و بتان را بشکند، شاید بود که
این مرد او است؛ وی را به سه مسئله تجربه کنید: قصہ اصحاب الکھف
از وی بپرسید و قصہ ذوالقرنین و مسئله روح؛ اگر هر سه را جواب دهد
وی نه رسول است و اگر یکی را جواب دهد و دوراندهد هم نه رسول

است و اگر دو را جواب دهد و یکی را ندهد وی رسول حق است که نعت و صفت وی در کتب خوانده ایم». چون فرسته با مکه آمد، قریش نزد رسول آمدند این هرسه مسئله بپرسیدند. رسول گفت «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، تَا مَرَا بِهِ وَحْيٌ خَبْرُ نَكْتَنْدِ جَوَابٍ نَتَوَانِمْ دَاد، فَرَدَا بَازَ آَيِيدِ تَا شَمَا رَا جَوَابَ دَهْمٍ»، و نگفت ان شاء الله. خدای تعالی عقوبت آن را که گفت فردا کاری بکنیم و نگفت این شاء الله پانزده شبان روز وحی ازوی باز گرفت. کافران هر روز می آمدند و شماتت می کردند و می گفتند و دعه ربه و قلاه. رسول در شماتت ایشان درماند تا روزی که جبرئیل آمد، رسول گفت «یا جبرئیل، این چه بود که توبا من کردی که مرا در شماتت دشمنان او کندي؟». جبرئیل برخواند «وَمَا نَتَنَزَّلْ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ». رسول گفت «چه جرم کردم؟». جبرئیل گفت «آنکه گفتی فردا کاری کنم و نگفتی ان شاء الله و لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنَّمَا فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدَأً إِلَّا آن يَشَاءَ اللَّهُ»، و سؤالهای ایشان را قصه اصحاب الکهف و قصه ذوالقرنین جواب آورد چنانکه در سوره الکهف پدید کردست و مسئله روح را گفت و يَسْلُونَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي، جواب نیاورد روح را؛ آنگه گفت مَا وَدَعَكَ رَبِّكَ وَمَا قَلَّ.

وَلَلآخرة خیر لك من الاولى: و هراینه آن جهان ترا به از این جهان. و آن آن بود که رسول به خدای بنالید که: من دوست توام در چندین محنت و ایشان دشمنان تو در چندان شادی و راحت. خدای گفت: دل مشغول مدار که اگر در این جهان ترا محنت و ناکامی بود در آن جهان همه راحت و کامرانی بود و آن جهان باقی ترا به از این جهانی فانی.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبِّكَ فَتَرْضِي: زودا که بدهد ترا خدای تو چندان عطا و خلعت که تو خشنود گردی. رسول گفت: من آنگه خشنود گردم که همه گناه کاران امت مرا به شفاعت به من دهی. حواب آمد که: آن بود که تو

آلٰم یَجِدُكَ يَتِيمًا فَأَوْيٰ : ای نه یافت ترا یتیمی مأوى کرد ترا . سؤال : چه شرف بود رسول را در آنکه او را یتیم یافت مأوى کرد او را؟ جواب گوییم معنی این یتیم گوهربی همتا است آن را درّة اليتیم گویند، ترا نیست همتا یافت مأوى کرد ترا به قاب قوسین او ادنی . و گفته اند معناه: یافت ترا یتیمی ترانزد بوطالب مأوى کرد . و آن آن بود که مصطفی علیه السلام به کودکی از پدر و مادر یتیم ماند، بوطالب وی را برگرفت و می پرورد او را تا به چهل سالگی . بر این قول مت خدای بروی آن بود که او را در کنف بوطالب از اعدا نگه داشت .

وَوَجَدَكَ ضَالًاً فَهَدَىٰ : و یافت ترا گمراهی پس راه نمود ترا . سؤال : ای روا بود که رسول خدای ضال باشد؟ جواب گفته اند معناه: گم نام بودی بلندنام گردانید ترا . و گفته اند معناه: گم راه یافت ترا در دنیا نه در دین . و آن آن بود که پیش از وحی وقتی به سفری شده بود از بهر خدیجه به شام به تجارت، سود بسیار بکرد . چون بازگشت نزدیک مکه رسید کاروان فرا میسره سپرد و خود از پیش بیامد تا خدیجه را مژدگان آرد . شب بود، خوابش گرفت، ابلیس بیامد مهار اشتروی را برگرفت وی را از راه بگردانید سوی قبیله ای که ایشان با قریش به حرب بودند تا مگر او را هلاک کنند . چون نزدیک آن قبیله رسید، جبرئیل آمد و مهار اشترش بگرفت و با راه آورد تا به کنار مکه . آن است که گفت وَوَجَدَكَ ضَالًاً فَهَدَىٰ . و گفته اند معناه: و وجدک جاھلًا فعلمک .

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ : و یافت ترا درویش توانگر گردانید ترا به توانگری خرسندی . سؤال : چرا مت نهاد بر رسول به توانگری اگر درویشی فاضل تراست؟ جواب گوییم این توانگری قناعت است چنانکه رسول علیه السلام گفت: الغنی غنى القلب .

فَإِنَّمَا الْيَتِيمَ قَلَّا تَفَهَّمُ : اما آن یتیم را مشکن، زیرا که توهم یتیم بودی ترا

برکشیدم و بدینجا رسانیدم.

وَأَقَّا الْسَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ : و اما سایل را بانگ بر مزن. انس بن مالک گوید: پیغامبر را علیه السلام دوستی از طایف خوش‌ای انگور فرستاد ۴ مُھری به سیم بر آن نهاده تا خاص رسول خورد آن را. چون رسول آن را در پیش گرفت سایلی به در آمد سؤال کرد، رسول آن را به وی داد. سایل آن را می‌برد، بوبکروی را پیش آمد آن را به مهر به نام رسول بدید گفت «به من فروشی؟». گفت «فروشم». آن را ازوی بخرید و بیاورد در پیش رسول بنهاد. دیگر بار آن سایل بیامد و آواز خویش بگردانید، رسول آن را ۸ به وی داد. سایل آن را می‌برد، عمر روی را پیش آمد، همچنان آن را از وی بخرید و پیش رسول آورد. سدیگر بار سایل باز آمد و آواز بگردانید، رسول آن را به وی داد. وی آن را می‌برد، عثمان او را پیش آمد، آن را از وی بخرید پیش رسول آورد. چهارم بار سایل باز آمد سؤال کرد، رسول ۱۲ بانگ بروی زد گفت اسائل انت ام تاجر؟ این آیت در آن آمد.

وَأَقَّا يَنْعَمَةٍ رِّئَكَ فَعَيْدَثْ : اما نعمتها خدای ترا بر گوی، یعنی شکر آن بکن. گفته اند معناه: نعمتها خدای ترا یاد کن تا آن ترا با شکر دارد. و گفته اند ذکر النعمة شکرها.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الْم نشرح
برخواند چنانستی که مرا که رسولم بیدی و من به دیدار او شاد گشتمی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْمَ نَسْخَ لَكَ صَدْرَكَ : ای نه ما گشاده کردیم دل ترا یا محمد به نبوت
و رسالت. کلبی گوید شان نزول این آیت آن بود که پیغمبر گفت علیه
السلام: سأَلْتُ رَبِّي مَسْأَلَةً وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَسْأَلْهُ، با خدای خویش بستاخی
بکردم کاشکی نکردمی؛ گفتم بار خدایا آدم را صفوت دادی، نوح را عمر
دراز دادی با طاعت، ابراهیم را خلت دادی، موسی را قربت دادی، داود
را خلافت دادی، سلیمان را مملکت دادی، عیسی را رفت دادی؛ معنی
این آن بود که مرا چه دادی؟ خدای من چندان خلعتها و عطاها یاد کرد
که عطاهای ایشان در جنب عطای من ناپدید گشت. یکی از آن آن بود
که گفت آلم نَسْخَ لَكَ صَدْرَكَ .

کلبی گوید: شرح صدر مصطفی آن بود که وی دوما هه بود که از پدر
باز ماند، جد وی عبدالمطلب او را نیکومی داشت. و قریش عادت
داشتندی که فرزندان خویش را شیر ندادندی از احتشام و فرا دایگان
دادندی، از حوالی مکه دایگان آمدندی فرزندان ایشان را به دایگی
فراستندی. آن سال زنان بنی سعد بن بکر بیامدند؛ در میان ایشان زنی
بود نام وی ام حلیمه – و گویند حلیمه – نزدیک عبدالمطلب آمد، وی

۴

۸

۱۲

محمد را بروی عرضه کرد. زن اندیشید که وی را پدر نیست، جد را پدید بود که چند شفقت بود و جدش نیز پیر شده است و دولتش برگشته است؛ گفت تا بیندیشم. اندیشید که گرد قریش برایم اگر به از این یابم و اگر نه این خود برجا است. قضا را در همه شهر مکه بگشت، هیچا کودکی دیگر ۴ نیافت. زنان دیگر که با وی آمده بودند هر یکی کودکی برگرفتند، وی تهی دست بازمی‌گشت. زنان گفتند «ای بد بخت در همه شهر کودکی نیافتنی که تهی دست می‌بازگردی؟». وی نزدیک عبدالطلب آمد ۸ گفت «بیار آن کودک را تا برگیرم». عبدالطلب گفت «باش، تا از همه در نماندی نیامدی، این کودک از آن عزیزتر است که تو پنداشی من وی را فرا توندهم و فرا هیچ دایه ندهم». وی چندان زاری بکرد که عبدالطلب را بروی رحمت آمد، محمد را فرا وی داد. چون چشمش بر روی مصطفی آمد مهری در دل او افتاد، جوانی و تازگی در روی پدید آمد، ۱۲ پستانش پرشیر شد گفت «بخ بخ کار من برآمد». محمد را برربود و روی بر روی وی نهاد و همی دوید عبدالطلب گفت «باش تا بجای تو مبرتی کنم». گفت «مرا خود این بس». آمد نزدیک همراهان خویش، پیر خرکی داشت، چون محمد را برآن نشاند در ساعت حرک جوان گشت از ۱۶ برکت مصطفی علیه السلام و چون آهو در پیش کاروان می‌دوید؛ و میغنى برآمد بر سر ایشان سایه می‌داشت. دیگر همراهان آواز می‌دادند که «فازان نگر». چون به قبیله رسید، وی زنی بود ضعیف حال، بزرگی چند داشت پیر و لاغر و بی شیر، از برکت مصطفی جوان گشتند و با شیر بسیار ۲۰ و بار می‌گرفتند و می‌زادند. سر سال را رمه وی از آن همه قبیله افزون گشت، چنان شد که همه قبیله را به وی حاجت افتادی و وی را به کس حاجت نبودی. و عادت آن دایگان آن بودی که هر سال دوبار بره مکه آمدندی تا مادران و پدران فرزندان با ایشان نیکوی کردندی، وی هیچ

نیامدی، گفتی: مرا به مبرّت کسی حاجت نیست. چون محمد دو ساله گشت وی را از شیر باز کرد؛ پسرکی داشت، روزی با مصطفی علیه السلام بر کنار قبیله بر سر توده‌ای ریگ بازی می‌کردند. آن کودک بدويید و نزد مادر آمد گفت «یا امّاه ادرکی محمدا فانّه قد صرع». مادرش بدويید آنجا رسید، محمد را دید ایستاده دو چشم در آسمان نهاده، گفت «یا محمد مالک؟». گفت «لا بأس، همی دو تن را دیدم بر هیئت دو ورنا از آسمان فرو آمدند، یکی طشت زرین به دست و یکی آب دستانی سیمین به دست؛ مرا بخوابانیدند و دل من از سینه بپرون گرفتند و در آن طشت بشستند چنانکه مرا هیچ الم نرسید و آگاهی نبود و اینک سوی آسمان می‌روند و من هنوز می‌بینم». و ایشان جبرئیل و میکایل بودند، و آن آب حیوان بود که دل وی را بدان بشستند از آن بود که پیغمبر را علیه السلام از خواب دست و روی نبایستی شست که دل او را به آب حیوان بشسته بودند، و هر چه آب حیوان بدان رسید آن را مرگ نبود و خواب نبود، فان النوم اخ الموت. چون ام حلیمه آن سخن از مصطفی علیه السلام بشنید باورش نبود که آن چیست، بترسید که مبادا که وی را صرع همی افتد. وی را برگرفت و نزد عبدالطلب آورد گفت «این پسر را از شیر باز کردم، وی را از خویشتن جدا کردن بر من همی از آن سخت تر آید که دست خود را از خویشتن جدا کنم، لکن بروی از صرع همی ترسم که آن زمین ما پریستان است مبادا که وی را چشم رسد». جدّ وی را باز استد، می‌داشت. چون وی را وفات آمد، بوطالب وی را برداشت تا به چهل سالگی رسید بروی وحی آمد. خدای تعالی آن حال را با یاد وی داد گفت ألم نَشَّخَ لَكَ صَدْرَكَ . و گفته اند معناه: نه ما گشاده کردیم دل ترا به خصال نبوت.

وَوَضَّعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ / الَّذِي أَنْقَضَ ظَهَرَكَ : وَفَرَّ نَهَادِيم از توبار گران تو

آنکه اگر بر تو بماندی پشت ترا بشکستی و تبه کردی، یعنی فلاح از تو ببردی. و گفته اند این وزر بار گناه است، و گفته اند این وزر آن است که روزی مصطفی پیش از وحی در مکه می رفت گرمگاهی کودکی را دید بتی گران بر پشت نهاده تا به کعبه برد آن را همی برنتافت. مصطفی علیه السلام به کریم طبعی خود آن بت را از پشت وی برگرفت و بر پشت خویش نهاد و همی برد، چون نزدیک کعبه رسید جبرئیل آمد و آن را از پشت وی بیوکند. آن است که گفت وَضَعْنَا عَنْكَ وَزْرَكَ . و گفته اند این وزر خوی بد است چنانکه در مثل گویند خوی بد و بار گران.

وَرَفَقْتَ الَّهَ ذِكْرَكَ : و برداشتیم ترا نام و آوازه تو، تا هرجا که در ملکوت نبشه است لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فازان بهم نبشتست محمد رسول الله. و گفته اند این ذکر رعب است، چنانکه رسول علیه السلام گفت نصرت بالرعب حتی ان العدو لیرهبا متنی علی مسیره شهر و شهرین. و گفته اند معناه: برداشتیم نام تو، چنانکه در نامهای خدای هیچ نام جامع ترا زنام الله نیست در نامهای بندگان هیچ نام جامع ترا زنام محمد نیست؛ زیرا که همچنان که هر حرف که از نام الله بیوکنی باقی که بماند نام تمام باشد — چنانکه در صدر تفسیر گفته آمد — نام محمد همچنان هر حرفی که از آن بیوکنی باقی که بماند تمام بود اگر میم اول بیوکنی باقی حمد ماند فَلِلَهِ الْحَمْدُ، و اگر حانیز بیوکنی باقی مد باشد و هو الذی مَدَ الارض، و اگر میم دوم بیوکنی باقی دال بماند الدال علی الخير کفاعله.

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًاً : یا محمد فازین همه شرف اگر زنجی با تورسد اندوه مدار که از پس هر دشخواری آسانی است در این جهان.

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًاً : بدروستی که از پس هر دشخواری آسانی است.

سؤال : چه فایده است در تکرار عسر و یسر؟ جواب گوییم اول یسر در این جهان است دوم یسر در آن جهان، چنانکه در خبر است یوَدَ اهْلُ الْبَلَايَا اذَا

رأوا ثوابها ان لوفرض جلودهم بالمقاريض. و گفته اند اول مَعَ الْعُسْرِ يُشَرِّأ رسول را است و دوم امّت را. سؤال: چرا گفت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُشَرِّأ بعد ما که عسر و یسر ضداند و الصدآن لا يجتمعان؟ جواب گوییم این مَعَ به معنی بعد است. مع درقرآن بر وجوه است: مَعَ بود به معنی علی چنانکه گفت وَ أَتَبَعُوا الْثُورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ، ای: عليه. و مَعَ بود به معنی عون و نصرت چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ آتَقُوا. و مَعَ بود به معنی موافقت چنانکه گفت وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرِ جَامِعٍ. و مَعَ بود به معنی علم چنانکه گفت مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ، به آخر گفت إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ. و مع به معنی بعد چنانکه اینجا گفت فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُشَرِّأ ای: بعد العسر.

فَإِذَا قَرَفْتَ فَانْصِبْ: چون ازیک کار پردازی رنجه باش به دیگر کار. و گفته اند معناه: فاذا فرغت من الصلوة فانصب بالدعاء، و گفته اند فاذا فرغت من العلم فانصب بالعمل، و گفته اند فاذا فرغت من طاعة فانصب باخري.

وَإِلَى رَيْكَ فَازْغَبْ: و آهنگ به خدای خویش کن، یعنی هرچه کنی برای او کن و هرچه خواهی ازو خواه و هرچه داری ازو دان.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة والتين
برخواند او را بود به عدد هرتینی و زیتونی ده نیکی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْتَّيْنِ وَالْزَّيْتُونِ: سوگند به درخت انجیر و به درخت زیتون، وَظُورِ
سینین: و سوگند بدان کوه آراسته، و آن طور سینا است. و گفته اند که این
تین و زیتون دو کوه اند به شام. ابن عباس گوید وَالْتَّيْنِ یعنی تینکم الذى
تاکلون وَالْزَّيْتُونِ زیتونکم الذى تعصرؤن؛ و از همه میوها این دو چیز را
خاص کرد به سوگند زیرا که میوه آن بی غش تربود که ظاهر و باطن آن
یکسان باشد تا خلق بدانند که بندۀ بهین آن بود که بی غش و بی عصیان
بود و ظاهر و باطن او یکسان باشد. وَظُورِسینین و از همه کوهها طور
سینین را خاص کرد زیرا که آن مناجات گاه موسی بود علیه السلام.
وَهَذَا الْبَلَدُ الْأَمِينُ: و سوگند بدین شهر ایمن، یعنی مکه. و از همه
شهرها مکه را خاص کرد به سوگند زیرا که مولد و منبت و منشأ مصطفی
بود.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَخْسَنِ تَقْوِيمٍ: سوگند بدینچه یاد کردیم که ما
بیافریدیم آدمی را در نیکوترين آفریدن و نیکوترين نگاریدن.
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ: پس باز گردانیدیم او را با فروتنین فروتنان،
و این صفت کافران است.

إِلَّا الَّذِينَ أَمْنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ : مَگر آن کسان که بگرویدند و کردند کارهای نیک. سؤال: چرا استشنا کرد جمع را از وحدان، بعد ما که در لغت استثناء جمع از وحدان درست نیاید؟ جواب گوییم این انسان اسم جنس است و مراد از این کافران اند. و گفته اند ثُمَّ رَدَّنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلَيْنَ معنی آن است که: اگر دیرتر بزید باز گردانیم او را با فروتنین فروتنان، چون حال پیری و خرفی، مگر آن کسان که گرویدند و نیکیها کردند در جوانی، چون به پیری رسند و به عجز بازمانند ایشان را خیر می نویسند همچنانکه در حال جوانی فَلَهُمْ أَخْرُ شَيْرُ مَفْئُونٍ: ایشان را بود مزدی بی مت و بی نهايت.

فَمَا يُكَدِّبُكَ بَعْدُ إِلَّاتِينِ : چه چیز است که ترا فرا انکار می دارد تا انکار می کنی جزء من پیر را در حال پیری همچنانکه در حال جوانی پس از آنکه این بشنیدی. و گفته اند این خطاب رسول را است ای: مَنْ يَكْدِبَكَ بَعْدُ هَذَا بِاللَّهِ وَيَوْمِ الدِّينِ.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ : ای نه خدای است راست داورترین همه داوران.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة اقرأ بخواند
چندانش مزد بود که همه سبع مفصل بخواندی به ترتیل.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

۴ **إِقْرَا بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ:** بخوان یا محمد ابتدا کن به نام آن خدای تو
که بیافرید همه آفریدها را. ابن عباس گوید اول سورة که بررسول
علیه السلام وحی آمد این بود، سیم ذوالقعده. و آن آن بود که مصطفیٰ
علیه السلام عادت داشتی پیش از وحی که هر روز چون کافران مکه به
کعبه شدنی به بت پرستیدن، وی به کوه حرا شدی با خدای خویش
مناجات کردی. — و نیز روایت است که در مناجات گفتی اللهم آنی
اعوذ بعفوك من عقابک و اعوذ بر رضاک مِنْ سخطک و اعوذ بک منک لا
احصی ثناء عليك انت کما اثنيت على نفسك. ترجمته: ترا که داند، ترا
۸ هم تو دانی؛ ترا نداند کس، ترا تو دانی و بس — گفت: روزی نشسته
بودم خالی به مناجات همی نگه کردم و زناهی را دیدم نیکوروی نیکوموی.
نیکو منظر نیکو جامه قدم وی بزرگی و سروی به عنان آسمان رسیده، و
او خود جبرئیل بود من ندانستم، بترسیدم ازوی چنانکه اندامهای من
۱۲ خواست که از هم جدا گردد. وی مرا گفت: اقرأ یا محمد. من گفتم:
چه خوانم و انا رجل امی، ندانم خواند و ندانم نبشت. گفت: **إِقْرَا بِاسْمِ**
رَبِّكَ، بِكُوْبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ. من این بگفتم، از برکت این نام

راحتی در هفت اندام من آمد. این سوره را بر من خواند، یاد گرفتم، آدم

به خانه خدیجه گفتم: دشرونی دشرونی فانی اخاف ان اجن، مرا بپوشید

که می ترسم که دیوانه گردم. خدیجه گفت: مترس یا محمد با چندین

عقل و حسن خلق که توداری ترا هرگز دیوانگی نباشد. خدیجه وی را به

جامه بپوشید و نزد عَم خویش رفت ورقه بن نوفل، وی را بگفت که محمد

می گوید چنین شخصی دیدم. ورقه گفت برو بربالین وی بنشین، چون

گوید آن شخص آمد تو موى خویش را برهنه کن، اگر ناپدید نگردد دیو

است و مخاطره است که محمد را چشم رسیدست، و اگر ناپدید گردد

بدان که او آن ناموس اکبر است صاحب سرّوی که بر موسی و عیسی و

دیگر پیغمبران وحی می آورد و اکنون بر محمد می آرد و محمد رسول

خدای است. خدیجه باز آمد بربالین مصطفی بنشست، ساعتی بود

رسول گفت «آمد». خدیجه موی خود برهنه کرد. جبرئیل ناپدید گشت.

— خدیجه برخاست در خانه شد، جبرئیل باز آمد گفت یا آیه‌االمُذَثَّرُ قم

فَانْدِرْ، ای: جامه به سر در آورده برخیز و خلق را از دوزخ بیم کن و با

توحید خدای خوان که تو رسول خدایی. مصطفی گفت علیه السلام «مرا

در این سخن که باور دارد که گوییم من رسول خدایم؟ بعد ما که من دی

می آمدم مهار اشتر بر گردن، امروز گوییم من رسول خدایم مردمان مرا

تکذیب کنند». جبرئیل گفت «یا محمد، دل قوی دار که اگر همه خلق

ترا تکذیب کنند بوبکر صدیق ترا تصدیق کند، تصدیق وی برابر تکذیب

همه افتند». پیغمبر علیه السلام بیرون آمد به طلب بوبکر، و بوبکر عادت

داشتی که هر روز گرمگاه به بطحاء مکه بیرون رفتی. چون اهل مکه

روی به بت پرستیدن نهادندی، بوبکر با خویشن اندیشیدی که چه پرستم

چیزی را که نبینند و نشنود و نداند و نتوانند؟ روی به بطحاء مکه نهادی،

زیر درخت مغیلان بنشستی و بودی که بخفتی. بوبکر گوید رضی الله

٤

٨

١٢

١٦

٢٠

عنه: روزی زیر آن درخت خفته بودم، درخت شاخ فرو آورد بر سینه من
نهاد من میان خفته و بیداری آوازی شنیدم که: سیبیعت نیتاً مِنْ قومك
فکُن اسعد الناس به، من با خویشتن گفتم اگر این سخن حقیقت است
آن نبی جز محمد نیست. مهری مرا بر آن درخت افتاد، هر روز علی
الدوام آنجا می شدم تا روزی خفته بودم همچنان درخت شاخ فرو آورد و
بر سینه من نهاد، آوازی شنیدم که: الا انه قد بعثت. برخاستم روی به مکه
نهادم. چون با میان شهر رسیدم مصطفی را دیدم که از دیگر سومی آمد به
طلب من. چون فا هم رسیدیم مصطفی گفت «الله اکبر خیر حائل و خیر
فال يا بابکر مرا به تو حاجتی است اگر حاجتم روا کنی کاربرآمد و فال
برآمد، واگر روانکنی نگرباری نه نکنی در روی من که کارمن فرو بند». گفت
بوبکر گفت «تن و جان من فدای توباد، آن چه حاجت است؟». گفت
«بدان که من رسول خدای ام به همه خلق عام و به تو خاص». بوبکر از
دل پاک بگفت «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد آن محمدا رسول الله».
مصطفی علیه السلام وی را در بر گرفت و دو چشم او را بوسه داد، پس
گفت «احسنست يا بابکر، دانستم که از توجیه این نیاید». وی را بوبکر
صدیق از آنجا خواندند. پیغمبر علیه السلام گفت: ما عرضتُ الاسلام على
احٰدِ الـ له كـبـوـة و تـرـدـ غـيـرـ اـبـيـ بـكـرـ، فـاـنـهـ اـسـلـمـ وـ لـمـ يـتـلـعـثـمـ.
خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ: بیافرید مردم را از خون بسته. اول که آب پشت
مرد به رحم زن افتاد چهل روز نطفه باشد، آنگه آن را علقه گرداند چهل
روز علقه بود، آنگه آن را مضغه گرداند، چون چهار ماه برآید آنگه آن را
تصویر کند.

إِفْرَاوَرِئِكَ الْأَكْرَمُ / أَلَّذِي عَلَمَ بِالْقَلْمِ: برخوان که خدای تو است
بزرگوارترین آن خدای که در آموخت نبشن به قلم. و این خط نبشن از
عجبایب صنع خدای است، زیرا که اگر دو تن باشند یکی به مشرق و

یکی به مغرب، این یکی خواهد که او را بر سر خویش مطلع گرداند خطی به وی نویسد، از سرروی چنان آگاه شود که به مشافهه او را بگفتی.

عَلَمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ : درآموخت مردم را آنچه ندانست. گفته اند مراد از این آدم است که درآموخت اور نامهای چیزها چنانکه گفت و عَلَمَ أَدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا . و گفته اند مراد از این انسان محمد است که در آموخت او را آنچه ندانست چون علم اولین و آخرین، قوله تعالی وَعَلَمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمْ . و گفته اند این انسان آدمی است که چون از مادر بزاید هیچ چیز از روی نادان ترنبود و به آخر چنان گردد که هیچیز از روی داناترنبود. کَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَظْفَلُ / أَنْ رَاهُ آسْتَغْنَى : حقاً که مردم از حد درگذرد که

خویشن را بیند که توانگری گیرد.

إِنَّ إِلَيْ رَبِّكَ الرُّجُوعُ : بدرستی که جای از حد در گذشتن نیست اورا زیرا که بازگشتن با خدای تو است.

أَرَأَيْتَ أَلَّذِي يَنْهَى عَنْهُ إِذَا صَلَّى : ای دیدی آن کافر را که باز زند و باز دارد بندۀ گزیده را چون نماز کند.

و آن بوجهل بود که بر عداوت مصطفی ایستاده بود. هر گاه که مصطفی پیش کعبه نماز کردی، بوجهل مولایان خویش را فرا کردی تا سنگ در روی می انداختندی و خاک بر روی وی می پاشیدندی. چون رسول علیه السلام سر بر زمین نهادی، پای بر گردن وی نهادندی و روی وی را در زمین می مالیدندی. روزی اشتربی در بطن حای مکه بکشند شکنبه وی را بیاورندند، رسول سر در سجود داشت آن را بر قفای وی نهادند. کسی بشد فاطمه زهرا را خبر کرد گفت «بیا تا پدر خویش را بینی». فاطمه بیامد آن را بدید گفت «این که کرد؟». گفتند «بوجهل کرد». فاطمه به درد دل بگریست پس گفت «اللَّهُمَّ نَكَالًا بَابِ جَهَلٍ،

اللَّهُمَّ فَنَاءٌ بَابِيْ جَهَلٍ». روزی دیگر مصطفی علیه السلام سر بر سجده داشت، بوجهل وی را چنان بدید و کس را ندید که وی را بفرمودی به جفا کردن با وی، بخودی خود سنگی برگرفت، از آن سنگها که ورنایان مکه بدان زور آزمودندی، همی آورد تا بر سر رسول زند؛ چون فرا وی رسید ۴ هر چند کوشید فرو نتوانست گذاشت و نه باز توانست گشت همچنان بر پای بماند، تا رسول سر از سجود برآورد او را چنان بدید گفت: اللَّهُمَّ اکفَنِي شَرَّابِيْ جَهَلِيْ بِمَا شَئْتَ. خَدَائِيْ تَعَالَى آن دو فریشه را که بروی موکل بودند دو شیر گردانید، آهنگ بوجهل کردند؛ وی بگریخت، نیز از ۸ آن پس چنان نیارست کرد. وی را گفتند «پشیمان گشتنی از آنچه می کردی با محمد». گفت «لا ولکن من دو شیر همی بینم با وی دهنها چون در کعبه باز کرده، هر گاه که من قصد وی کنم ایشان آهنگ من کنند تا مرا فرو ببرند». ۱۲

آرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ / أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ : ای چه گویی یا با جهل گر محمد بر راه راست یا او می فرماید به پرهیزگاری از بدی نیکو باشد با وی جفا کردن. ۱۶

آرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّ أَلْمَ يَغْلِمُ بِإِنَّ اللَّهَ يَرَى : ای چه گویی یا محمد اگر آن کافر بدروغ دارد حق را و خدای را و رسول او را و برگرد از حق ای نمی داند که خدای می بینند.

كَلَّا لَيْلَنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ / نَاصِيَةٌ كَادِيَةٌ خَاطِيَةٌ : حقا که اگر وی باز نیستد از جفا کردن با رسول هر اینه بگیریم موی پیشانی وی را موی پیشانی آن دروغ زن کژکار. و آن آن باشد که روز قیامت کافر را بیارند و سروی را با پس شکنند و موی پیشانی وی را با پاشنه وی پیچند چون گوی گرد کنند و آنگه به قعر دوزخ او کنند. ۲۰

فَلَيَذْعُ نَادِيَةً : آنگه بخواندا انجمنان خویش را.

ستدغ الزبانية : زودا که بخوانیم و بفرماییم آن دوزخ‌بانان را به گرفتن اوتا او را بروی همی کشند به دوزخ.

کَلَّا لَا تُطْغِيْهُ وَآسْجُدْنَّ وَآفْتَرِبْ : حقاً نگر فرمان نبری او را یا محمد سجود کن و نزدیک آی به دیگر سجود. گفته اند معناه تو سجود کن یا محمد تا کرامت بینی و توفرا تر آی یا با جهل تا سزای خویش بینی و جزای خویش بینی، والله اعلم.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة القدر
برخواند چندانش مزد بود که همه ماه رمضان روزه داشتی و شب قدر بیدار
داشتی .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: بِدِرْسَتِي كَمَا بَكَفْتِيمِ اِينَ قَرآنَ رَا وَفَرَوْ
فَرْسَتَادِيمِ جَبْرِئِيلَ رَا بَدِينَ قَرآنَ در شَبَ شَكْهَمَنَدَ وَتَقْدِيرَ كَارَهَا.
وَمَا أَذْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ: وَچَهْ دَانِيْ تُوِيَا مُحَمَّدَ كَهْ بَزَرْگَوارَ شَبِيْ
است آن شب قدر .

لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهِيرٍ: شب قدر به از هزار ماه که در آن شب
قدَرْ نِبُودَ.

در شان نزول این سورة دو قول است مفسران را: گروهی گفتند که
شان نزول این سورة آن بود که روزی پیغمبر علیه السلام قصه شمسون
اسرائیلی گفت یاران را که: وی مردی بود در بنی اسرائیل زاهد و عابد و
غازی، وی را هزار ماه عمر بود همه در عبادت گذاشته روز به روزه و شب
به نمازو در آن میان غزو می کردی؛ منزل وی به یک فرسنگی شهری بود
در بنی اسرائیل که ایشان همه کافر بودند. شمسون ایشان را به اسلام
می خواند و ایشان همه با وی به حرب بودندی. وقت بودی که ایشان همه
به حرب بیرون آمدندی، وی را در میان آوردنده و بودی که سه شبان روز

پیوسته حرب می‌کردی بتهای خویش با ایشان، زخم وی بر ایشان کارگر
آمدی وز آن ایشان بروی کارگرنیامدی. و سلاح وی زفر اشتی بودی در
آهن گرفته. چون وی را در میان حرب به طعام و شراب حاجت افتادی آن
استخوان را در مزیدی، طعم طعام و شراب از آن بیافتدی. و بسیار بودی که
بتهای خویش اهل آن شهر را همه در آن شهر پناختی. ایشان با وی
در مانندند، پیران ایشان گفتند: مردان بزرگ را به زنان بیوکنند، صواب آن
است که زن وی را به مال بفریبیم. برفتند طبقها پرسیم کردن و زور آن
دینار و طبقها پرزر کردن و زور آن جواهر و یواقیت و نزدیک آن زن بردن
گفتند «این بنقد گیر و حیلت کن مگر شمسون را در خواب فرو توانی
بست و فرا دست ما دهی تا ما ترا مالهای بسیار از درم و دینار و جواهر و
یواقیت بدھیم». و شمسون مردی بود گران خواب، آن زن در خواب دو
دست او را به رسن محکم ببست. چون بیدار گشت گفت «این کی
کرد». زن گفت «من کردم». گفت «چرا کردی؟». گفت «تا قوت
ترا بیازمایم». شمسون دست بپیچید رسن را بر هم درید گفت «تو
ندانستی که رسن با قوت من طاقت ندارد». بشدند زنجیر بیاورند
محکم، زن در خواب دو دست او را بدان فرو بست. چون بیدار شد دست
بپیچانید زنجیر پاره پاره کرد گفت «توندanstی که آهن با قوت من طاقت
ندارد». زن گفت «چیست که با قوت تو طاقت دارد؟». گفت «هیچیز
مگر موی من که هم از من است». وی را گیسوها بود دراز بالیده. چون
در خواب شد آن زن گیسوهای وی را ببرید و دو انگشت نر او را بدان
ببست. چون بیدار شد هر چند کوشید انگشتان را از هم بنتوانست گشاد،
مردان در کمین نشسته بودند وی را بگرفتند و همچنان بسته پیش ملک
بردنده. خبر در شهر افتاد که شمسون را اسیر گرفتند، خلق روی بنهادند.
وی را در زیر منظر آن ملک بنشانندند و با وی جفاها و خواریها می‌کردند،

چه ازوی بسیاری در دل داشتند. بینی و گوش او ببریدند و دودست و دوپای وی ببریدند و تدبیر همی کردند تا او را چگونه کشند که زارت
بود. چون وی بدانست که یکسر قصد کشتن وی کردند دعا کرد گفت:
اللهی بحق آن صلاتتها که من در دین تو بار خدای کردم که مرا به کام
۴ دشمنان نکنی و مرا فرج آری. در ساعت فریشته ای بیامد و پری بر روی
فرو آورد، اعضای وی درست گشت؛ وی برجست، به نصرت خدای
دست بزد، ستونی بود در زیر آن منظرو کوشک ملک بر زور آن و ارکان
۸ مملکت همه در زیر آن همی آن ستون را بیفکند، آن سقیفه برایشان
افتاد، همه هلاک شدند و شمسون بسلامت باز آمد. چون مصطفی
علیه السلام قصه وی یاران را بگفت، یاران گفتند: «دریغا گرما را چنان
عمر بودی، ما همه در طاعت خدای گذاشتیمی». خدای تعالی این سوره
را بفرستاد گفت: شاید گرشما را چنان عمر ندادم شبی دادم که آن شما
۱۲ را به از هزار ماہ عمر شمسون.

و گفته اند این سوره در حدیث بن یامین اسرائیلی آمدست که وی مردی
بود در بنی اسرائیل، وی را هزار پسر بود و او را هزار ماہ عمر بود همه در
عبادت و غزو گذاشتی روز به روزه و شب به نمازو در آن میان غزو
۱۶ می کردی با کافران. هر پسری از آن وی با کافران ماهی حرب کردی و
وی دعا می کردی تا آن پسر کشته شدی. چون آن هزار پسر کشته شدند
نوبت به وی رسید، وی نیز یک ماہ حرب کرد تا کشته شد. یاران رسول
چون این خبر وی بشنیدند گفتند: دریغا ما را چندانی عمر بودی هزار ماه
۲۰ تا همه در عبادت و نصرت دین خدای بگذاشتیمی. خدای تعالی این
سوره بفرستاد و گفت: شاید که من شما را شبی دادم که آن به از هزار ماه
بن یامین است.

سخن گفتند تا شب قدر کدام است. گروهی گفتند ما آن را بندانیم،

زیرا که خدای تعالیٰ پنج چیز را در میان پنج چیز پنهان کرد از بهر صلاح خلق را: یکی نام مهین خود را در میان دیگر نامها پنهان کردست تا بنده فرا هر نامی از نامهای خدای تعالیٰ که رسید آن را به حرمت و تعظیم یاد کند او مید آن را که مگر این مهین نام خدای است عزوجل. دیگر دوست خود را در میان بندگان خود پنهان کرد صلاح خلق را، تا هر مؤمنی که بینی وی را به چشم حرمت نگری، او مید آن را که مگر ولی خدای است. سدیگر رضای خود را در میان طاعتها پنهان کرده است صلاح خلق را، تا هر طاعتی که پیش آید در آن بجدّ باشی، او مید آن را که مگر رضای خدای در آن است. چهارم خشم خود را در میان معصیتها پنهان کرد صلاح خلق را، تا هر معصیت که پیش آید از آن حذر کنی بیم آن را که مبادا که خشم خدای در این است. پنجم شب قدر را در میان شبهای پنهان کرد صلاح خلق را، تا از هر شبی نسبی نگیری از عبادت، او مید آن را که مگر شب قدر این است. عبدالله بن مسعود گوید: اطلبوا فی السنة کلّها. اما دیگر صحابه و علماء بر آنند که شب قدر در ماه رمضان بود، زیرا که خدای تعالیٰ گفت إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ: ما قرآن را در شب قدر فرو فرستادیم و قرآن در ماه رمضان آمدست، چنانکه گفت شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ؛ پس واجب آمد که شب قدر در ماه رمضان بود. اما سخن گفته اند تا در ماه رمضان کدام شب است. گفته اند چنان باید که در ده روز آخر باشد، زیرا که در خبر است که مصطفیٰ علیه السلام ده روز اول از ماه رمضان اعتکاف گرفت او مید شب قدر را. جبرئیل آمد گفت: الذی تطلبه امامک، آنچه تو می جویی هنوز فرا پیش تواست. رسول ده روز میانه اعتکاف گرفت. جبرئیل آمد گفت: الذی تطلبه امامک. رسول ده روز واپسین اعتکاف گرفت و شب قدر بیافت؛ از آن پس هرسال ده روز آخر از ماه رمضان اعتکاف گرفتی تا به آخر عمر. سخن گفتند تا در ده

روز و اپسین ماه رمضان کدام شب است، احمد حرب گفت: شب قدر شب بیست و چهارم است از ماه رمضان زیرا که خدای تعالیٰ موسی را تورات ششم ماه رمضان داد و زبور داود را دوازدهم ماه رمضان داد و ۴ انجیل عیسیٰ را هژدهم ماه رمضان داد و قرآن مصطفیٰ را بیست و چهارم ماه رمضان داد و معلوم است که قرآن در شب قدر آمد، پس واجب آمد که شب قدر بیست و چهارم ماه رمضان باشد. اما بیشتر علماء و صحابه و تابعین و سلف‌الی یومنا هذا برآند که شب قدر شب بیست و هفتم است ۸ از ماه رمضان. و این را حاجت‌های بسیار است از اخبار، لکن نیکو ترین آن است که عبدالله عباس استخراج کردست از قرآن. در خبر است که عمر خطاب رضی اللہ عنہ عبداللہ بن عباس را برهمه یاران رسول تقدیم کردی. گروهی را از صحابه مگر از آن کراحت آمد گفتند: طفلی را برق سر ما برکشید. عمر خواست که صوابی آن به ایشان بازنماید تا بداند که ۱۲ عمر کاری نکند بگراف؛ روزی یاران همه حاضر بودند در پیش عمر، عمر گفت «مرا همی باید که شب قدر بدانم که کدام شب است در ماه رمضان، شما چه گویید؟». هر کسی قولی می‌گفتند و حاجتی می‌آوردند برآنکه شب قدر شب بیست و هفتم است. عمر گفت «از قرآن حاجت ۱۶ خواهم». ایشان فرو ماندند. عمر گفت «عبدالله بن عباس اینجا هست؟». عبدالله بر پای خاست. عمر گفت «شب قدر کدام است؟». گفت «شب بیست و هفتم از ماه رمضان». عمر گفت «به چه حاجت ۲۰ گفتی؟». گفت «از قرآن گفتم یا امیر المؤمنین، اتفاق هست که سوره اِنَّا آنَّلَّا خاص در شب قدر آمده است؟». گفت «هست». گفت «اکنون ما کلمات این سوره بشمریم تا بیست و هفتم کلمه کدام است». بشمردند، بیست و هفتم کلمه هی بود، هی آن بود که این است شب قدر». یاران گفتند «الله اکبر، درست شد ما را که شب قدر این است».

و نیز استخراج دیگر کرده اند تأکید این را، و آن آن است که در این سوره سه لیلة القدر است هر یکی نه حرف جمله بیست و هفت باشد، از اینجا نیز واجب آید که شب قدر شب بیست و هفتم بود. و گفته اند که کلمات این را بشمردند تا اینجا که هی هشتاد و یک حرف آمد، هشتاد و یک را سه بهر کنی هر یکی بیست و هفت باشد، دلیل است بر آنکه شب قدر بیست و هفتم است از ماه رمضان. و نیز گفته اند که تا هی بیست و هفتم کلمه است و آن باقی سه کلمه است **حَتَّىٰ مَظْلَعُ الْفَجْرِ**. سؤال: چگونه شب قدر از هزار ماه به باشد بعد ما که در هر دوازده ماهی از آن هم شب قدری بود؟ جواب گوییم معناه شب قدر به از هزار ماه که در آن شب قدر نبود، نگفت که به چند بود، چنانکه خود را گفت **وَ اللَّهُ خَيْرٌ** چنانکه کس نداند که خدای از خلق به چند بود است همچنین کس نداند که شب قدر از هزار ماه به چند بود، خدای داند و بس.

۴

۸

۱۲

تَنَزَّلُ الْمَلِئَكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا: فرو آیند فریشتنگان و روح در آن شب. گفته اند که این روح فریشته است که وی را به عدد همه فریشتنگان سر است، هرگز به زمین نیاید مگر شب قدر. و گفته اند این روح گروهی اند از فریشتنگان که به زمین نیایند مگر در وقت وحی آوردن جبرئیل. و گفته اند این روح جبرئیل است که با فریشتنگان به زمین آید.

۱۶

و آن آن بود که شب قدر خدای تعالی جبرئیل را گوید: یا جبرئیل، موکب برساز تا به زیارت امت حبیب من محمد فرو روی. جبرئیل موکبی برسازد هفتاد هزار کردوس، هر کردوسی را هفتاد هزار قاید، زیر دست هر قایدی هفتاد هزار فریشته، به زمین آیند و عَلَم سبز بر بام کعبه بزنند. میکائیل را همچنان امر آید تا همچنان موکبی برسازد و بیاراید و به زمین آید و عَلَم سپید بر بام مشهد مصطفی علیه السلام بزنند. و اسرافیل را امر آید همچنان موکبی برسازد و عَلَم صرخ بر بام صخره بیت المقدس بزنند.

۲۰

عزریائیل نیز چشم می دارد که خدای او را نیز امر کند به زیارت امت محمد. خدای گوید: یا عزریائیل توبه فال نیک نیایی برایشان. آنگاه فریشتگان بپراکنند در شهرها و دیهها و محلتها و کویها و مسجدها و سرایها تا سلام خدای تعالیٰ به مؤمنان رسانند؛ گویند «بار خدایا، اگر کسی خفته باشد چه کنیم، بازگردیم؟». گوید «با وی همی گردید مگر وی را بیداریاوید»؛ تا کس بود که هفتاد بار به سر بالین او آیند تا مگراورا بیداریابندتا سلام خدای بدوسانند. و آن شب همه جهان نور گیرد، گروهی گفتند که آن شعاع علمهای فریشتگان باشد، و گروهی گفتند که آن نور پر جریل باشد که وی را هفتاد هزار پر است دو پراز آن هرگز باز نکند مگر شب قدر. و گفته اند آن نور نظر رحمت خدای بود که به نظر رحمت به بندگان نگرد و در آن آمرزش ایشان باشد؛ هر که آن نور را بیند هر حاجت که در آن وقت از خدای بخواهد بیاود. در خبر است که عایشه صدیقه از رسول پرسید که «یا رسول الله، اگر من شب قدر آن نور بینم از خدای چه حاجت خواهم؟». رسول گفت «سلی اللہ العافیة». عایشه گفت «یا رسول الله، اگر دیگر بار بینم چه حاجت خواهم». رسول گفت «سلی اللہ العافیة». عایشه گفت «اگر سدیگر بار بینم چه خواهم؟». گفت «سلی اللہ العافیة فی الدنیا والآخره» یا ذنِ رَبِّہمْ مِنْ كُلِّ أَفْرِیَلَامْ: به فرمان خدای ایشان به زمین آیند از هر کاری و فرمانی. سؤال: چه معنی بود این را که مِنْ كُلِّ أَمْرٍ، از هر کاری و هر فرمانی؟ جواب گفته اند معناه: به هر کاری و قضایی که از آن شب تا دیگر سال شب قدر خواهد بود تقدیر آن در آن شب بود. و گفته اند معناه: مِنْ كُلَّ عذاب سالم، در آن شب از همه عذابها و آفتها سلامت بود. ابن عباس گوید معناه علی کل امریء سلام: آن شب بر هر مردی از خدای سلام بود. و گفته اند هر که آن شب در نماز بود از خدای بروی سلام بود که بخودی خود در آن شب

بر عابدان شب سلام کند، و هر که بیدار بود نه در نمازو عبادت جبرئیل
بروی سلام کند، و هر که بیدار نبود فریشتگان بروی سلام کنند. هی
حتیٰ مطلع الفَجْرِ: آن شب تا بر آمدن صبح بود. سؤال: چه تخصیص بود
شب قدر را در این که حتیٰ مطلع الفَجْرِ، بعد ما که هر شب خود هم تا
مطلع فجر بود؟ جواب گوییم معناه آن شب وفضل آن شب و نزول ملایکه
در آن شب تا به روز همچنان بود. ومَطْلَعٌ بِهِ فَتْحٌ وَ كَسْرَ لَامْ هَرْ دُويْكَى
بود.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة لم یکن
برخواند به عدد هر مشرکی او را ده نیکی باشد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

لَمْ يَكُنْ آلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأْتِيهِمُ
الْبَيِّنَاتُ : نبودندی آن کسان که نگرویدند از اهل نامه چون جهودان و
ترسایان و هنبازگویان خدای را باز ایستنده از کفر و شرک تا بدیشان آمد
هویدایی چون رسول و قرآن. شان نزول این سورة آن بود که ملحدان گفتند ۴
ما را رسول بکار نیست که خدای ما را عقلی بدادست تا بدان میز کنیم
میان حق و باطل و صلاح و فساد و خیر و شر. خدای گفت نه چنان است
که ایشان گفتند گر رسول نبودی از ایشان کس از کفر و شرک باز
نه استادی. ۸

رَسُولُ مِنَ اللّٰهِ يَتْلُو صُحْفًا مُظَهَّرًا / فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمةٌ: رسولی از خدای بر
خواند برایشان کتابهای پاک و پاکیزه کرده از همه عیبها در آن است
نبشتهای درست و راست. سؤال : چه فرق است میان صحیف و کتب تا
گفت صُحْفًا مُظَهَّرًا فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمةٌ؟ جواب گوییم مراد از این ۱۲
صحف همه قرآن است و مراد از این کتب سورتهای قرآن.
وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَ نَهْمُ الْبَيِّنَاتُ : خلاف و
پراکندگی نکردند آن کسان که داده بودند ایشان را نامه چون جهودان و

ترسایان مگر از پس آنکه آمد بدیشان هویدای، یعنی رسول. سؤال: چرا گفت خلاف نکردند جهودان و ترسایان پیش از آمدن رسول بعد ما که میان جهودان و ترسایان پیش از آمدن مصطفی علیه السلام همیشه خلاف بود؟ جواب گوییم مراد از این خلاف در حدیث محمد است که پیش از آمدن محمد همه اهل کتاب متفق و مطّبّق بودند بر اقرار نبی امّی عربی و نعت و صفت وی در تورات و انجیل می خوانندند و آمدن او چشم می داشتند، اما پنداشتند که وی از بنی اسرائیل بود؛ چون وی از ولد اسماعیل آمد ایشان بحسد او را خلاف کردند گفتند: این نه آن رسول است که نعت و صفت وی در کتابهای ما است، این آن دجال است که در آخر الزمان باشد. سؤال: اگر آمدن رسول سبب خلاف و اختلاف و افراق بود پس چرا فرستاد او را؟ جواب گوییم مقصود از ارسال رسول دعوت بود با حق نه اختلاف و افراق، ایشان که اختلاف کردند بحسد کردند.

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا آلَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الَّذِينَ: نفرمودند ایشان را مگر تا به یگانگی پرستند خدای را ویژه کنندگان دین او را. در این آیت حجت است ما را بر آنکه بر کافر اخلاص فریضه است، چنانکه ایمان فریضه است؛ اول چیز که بر کافر فریضه شود ایمان است به خدای عزوجل با اخلاص مر خدای را، زیرا که گفت لِيَعْبُدُوا آلَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الَّذِينَ. مخلصین نصب علی الحال است یعنی: در حال ایمان باید که مخلص بود ۱۶
خنفاء؛ بگشته از همه دینهای بد راست بیستاده بر مسلمانی وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ
يُؤْثُرُوا آلَّرَكُوهَ: و به پای دارند نماز را و بدنهند پاکی خواسته را وَذِلِكَ دین
القيمة؛ آن است دین بایسته و راست و درست. سؤال: چرا گویند که عمل از ایمان نیست بعد ما که خدای عزوجل اینجا قول را و اخلاص را و نماز را و زکات را یاد کرد آنگه گفت وَذِلِكَ دین القيمة همه را دین

خواند؟ جواب گوییم وَذلِكَ دینُ الْقِيَمَةِ اشارت است فا توحید که از پیش گفت وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا آلَّهَ اى: لیوخدوا الله، زیرا که اگر اشارت فا ایمان و اخلاص و صلات و زکات بودی تلك گفتی نه ذلك.

سؤال: چرا دین را اضافت کرد به قیمة بعد ما که مضاف غیر مضاف اليه بود و این قیمة خود نفس این دین است. جواب گوییم معناه و ذلك دین الفرقه القيمه. و گفته اند اضافة الشئ الى نفسه است چنانکه گفت وعد الصدق و قول الحق دار الآخرة، در لغت گویند نفسه و عرضه.

۸ **إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ:** بدرستی که آن کسها که کافر شدند از اهل نامه و هنباز آرنده‌گان و هنباز گویان در آتش دوزخ باشند خالدین فیها اولیک هم شر البریة: جاودان باشند در آنجا ایشانند که ایشان بترين آفریدگان اند از خاک؛ و بریئة به همز: آفریدگان.
۱۲ **إِنَّ الَّذِينَ أَمْتُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُمُ الْخَيْرُ الْبُرِّيَّةُ:** بدرستی که آن کسها که بگرویدند و کردند کارهای نیک به اخلاص ایشان اند که ایشان بهین آفریدگانند از خاک؛ و بریئة به همز آفریدگان.

۱۶ **جَزَاؤهُمْ عِنْدَ رَتَّهِمْ حَنَّاثُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَعْثِيَهَا الْأَنْهَارُ:** پاداش ایشان نزد خدای ایشان بهشت‌های بایستگی است که می‌رود زیر اشجار و مساکن آن جویهای شیر و می و انگبین و آب صافی خالدین فیها آبداء رضی آللله عنهم و رضوا عنهم: جاودان باشند در آن بهشت همیشه خشنود بوده خدای از ایشان و خشنود بوده ایشان ازوی ذلك لِمَنْ خَيْرَ رَبَّهُ: آن بود پاداش آن را که بترسد از خدای او.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة اذا زلت
برخواند چندانش مزد بود که سورة البقرة برخواندی و او را شمار نبود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا : چون بلرزانند و بجنبانند زمین را لرزانیدن آن.
إِذَا حَرَفَ تَوْقِيتَ اسْتَ، يَعْنِي قِيَامَتَ آنَّگَه بُود که زمین زلزله گیرد. این
جواب کافران است که می‌گفتند: قیامت کی خواهد بود؟ اما زلزله به
نفخه صور بود و آن سه نفخه بود: به اول نفخه همه خلق بهراسند تا دد گان
از کوهها و بیابانها روی به شهرها نهند. از هول آن، چنانکه گرگ با
گوسپند بهم می‌رود و از یکدیگر خبر ندارند. دوم نفخه صعق بود که همه
خلق بمیرند. سدیگر نفخه بعثت بود که همه خلق را برانگیزند، بدان وقت
بود که زمین زلزله گیرد و خلق را همه براندازد و همه را بر روی زمین
افکند و همچنان می‌لرزد تا خلق را بر سر افکند چون غربال که گندم در
اوکنند و می‌جنبانند تا کفه بر روی افکند تا کس بود که هفتاد بار از مشرق
به مغرب افتاد و از مغرب به مشرق تا یکراه که به عرصات قیامت قرار
گیرد. ۱۲

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ آنَّقَالَهَا : و بیرون اوکند زمین گران بارهای آن.
وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا : و گوید مردم چه بودست این زمین را. گفته اند این
انسان مصطفیٰ است صلی الله علیه و سلم چنانکه گفت انا اول من تنشق

عنه الارض وهى تزلزل، فأقول: ما لارض ربى ما لارض ربى، آرام گير
آرام گير.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا: آن روز زمين بر گويد آگاهيهای خويش، هر پاره
زمين گواهی می دهد که فلان پسر فلان فلان وقت بر من چه کرد. چنین
گويند که خدای را پنج گواه است که روز قيامت بر بنده گواهی دهنده:
المكان و الزمان و الارکان و الملکان و الديوان، والقاضی هو الديان.
بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا: و آن نه از خويشتن گويد بل که خدای تو فرمان
داده بود او را.

٨

يَوْمَئِذٍ يَضْدُرُ الْنَّاسُ أَشْتَأْنًا: آن روز باز گردند مردمان گروه گروه.
گفته اند از سر گورها باز گردند سوی شمارگاه، و گفته اند از شمارگاه باز
گردند سوی بهشت و دوزخ.

١٢

لَيُرَوُا أَعْمَالَهُمْ: تا بيبيند و فرا ايشان نمايند کارهای ايشان و پاداشتهای
ايشان.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ: هر که می کند هم سنگ ذره ای نیکی
باز بيبند آن را.

١٤

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ: و هر که می کند هم سنگ ذره ای بدی
باز بيبند آن را. سخن گفته اند تا ذره چه بود، ابن عباس گويد الذرة النملة
الحميراء الصغيرة، و گفته اند ذره خردله بود، و گفته اند ذره آن بود که در
آفتاب بگردد که به روزن خانه در افتاد، و گفته اند ذره آن بود که هفتاد از
آن بباید تا به يك آفتاب گرددش برابر بود، و گفته اند ذره جزو الذى لا
يتجزئ؛ هر که بدان مقدار نیکی يا بدی کند باز بيبند پاداش آن در اين
جهان يا در آن جهان.

٢٠

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سوره والعادیات
برخواند چندانش مزد بود که همه یتیمان امت مرا بپوشیدی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا : سوگند بدان دوندگان و نفس زندگان نفس زدنی، و
آن اسبان غازیانند. خدای تعالیٰ سوگند بدان دوندگان و به نفس اسب
غازیان یاد کرد تا بدانی که چون نفس اسب غازی را چندین شرف بود،
بنگر که غازی را چند شرف بود. ضبح آواز نفس اسب بود، و گفته اند
صوت قنبل الفرس اذا عدت. ۴

فَالْمُورِياتِ قَذْحًا : سوگند بدان آتش بیرون آرنده‌گان به سُنبهای خود از
سنگ بیرون آوردنی، که همی دوند و سنب بر سنگ می‌زنند آتش
می‌جهد. ۸

فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا : و بدان غارت کنندگان بامدادی.

فَأَتَرْنَ إِيهَ نَقْعًا : برانگیختند بدان دویدن خویش در آن وادی گردی،
فَوَسَطْنَ إِيهَ جَمْعًا : در میان آن گرد شدند بهم. شان نزول این سوره آن
بود که رسول علیه السلام سریه‌ای را به بنی کنانه فرستاد تا ایشان را غارت
کنند. دیر می‌آمدند و خبر ایشان نمی‌آمد. رسول از آن دل مشغول شد،
خدای این سوره بفرستاد و سوگند به دویدن اسبان غازیان یاد کرد از بهر
دو چیز را: یکی از بهر پدید کردن فضل غازی را، دیگر برای سکون دل

رسول را.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكُثُرٌ: سوگند بدینچه یاد کردیم که مردم خدای خویش را ناسپاس است، نعمت فراموش می‌کند و محنت یاد می‌کند و خدای خویش را می‌آزارد. حسن بصری گوید الکنوذ الذی یعَدُ المصائب و ینسی النعیم و یؤذی الکریم. و گفته اند الکنوذ الذی یأَكُلُّ وَحْدَهُ وَیَجْعَلُ عَبْدَهُ وَیَمْنَعُ رَفْدَهُ.

وَإِنَّهُ عَلَى ذِلِكَ لَشَهِيدٌ: بدرستی که او یعنی خدای بر آن همه گواه است، و گفته اند مردم بدانچه می‌کند گواه است.

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ: بدرستی که او یعنی خدای نهمار دوست دار است نیکی را. و گفته اند معناه: مردم نهمار دوست دار است مال را، و گفته اند معناه: مردم از دوستی مال بخیل است.

أَقْلَى يَعْلَمُ إِذَا بُغْثَرَ مَا فِي الْقُبُورِ: ای نداند که چون زیر و زبر کنند گورها و برانگیزند آن را که در گورها است.

وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ: و فرا دیدار آرند و جدا واکنند آنچه در دلها است.

إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ: بدرستی که خدای ایشان بدیشان آن روز آگاه بود که چه کرده اند و ایشان را بر آن چه مكافایات باید کرد. سؤال: چرا خاص کرد آن روز را به خبر او بدیشان بعد ما که امروز خود هم چنین است؟ جواب گفته اند در این تقدیم و تأخیر است معناه وَحُصِّلَ مَا فی الصُّدُورِ یومئذ، آنگه إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ لَخَبِيرٌ مطلق است. و گفته اند خبر او به افعال ایشان بدان روز اضافت کرد، زیرا که ضرر خبر او به افعال ایشان آن روز در ایشان رسد که مكافایات کند ایشان را به هر چه کرده باشند.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سوره القارעה
برخواند نامه او به دست راست دهنده نامه خواندن بروی آسان کنند و
ترازوی وی به نیکی گران گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِئُهُ مَا الْقَارِئُهُ : آن هول کوبنده روز است و آن روز قیامت است.
وَمَا أَذْرِيَكَ مَا الْقَارِئُهُ : و چه دانی تویا محمد که چه هول کوبنده
روزی است آن روز قیامت. روز قیامت را نامها بسیار است، لکن هیچ
نام هول تر از این نام نیست؛ آن را قارעה خواند لانها تقرع القلوب بهولها و
صعبتها، زیرا که هول آن فرا دلها رسد دلها را بر گلو آرد، فرا زفانها رسد
گنگ گردند، فرا چشمها رسد آن را کور گرداند، فرا گوشها رسد آن را کر
گرداند، فرا تنها رسد آن را سست گرداند، فرا کوهها رسد آن را فرو
ریزاند، فرا دریاهای رسد آن را برجوشاند و زمینهای را باز طرکاند، آسمانها را
 بشکافاند، آفتاب را سیاه کنند، ماه را تاریک گرداند و ستارگان را فرو
ریزاند.

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمُثُوبِ : آن روز گردند مردمان چون پروانه
پراکنده. و آن آن وقت بود که داعی قیامت آواز دهد که: هلموا الی
الحساب. در آن وقت همه خلق روی به قیامت نهند، بهم در می شوند
چون پروانه پراکنده.

وَتَكُونُ الْجِبَانُ كَالْعِنْهِ الْمَنْفُوشِ : وَ گردد کوهها چون پشم رنگین خیده. و آن آن بود که زمین زلزله گیرد و کوهها را براندازد و آن را زیر و زبر گرداند.

۴ فَآمَّا مَنْ تَقْلَتْ مَوَازِينَ / فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ : اما آن کس که گران آید ترازوی وی و سختنهای وی از نیکی وی در عیشی بود پسندیده، و آن عیش بهشت است.

۸ وَأَمَّا مَنْ حَفَّتْ قَوَازِينَ / فَأُمَّةٌ هَاوِيَةٌ : و اما آن کس که سبک آید ترازوی او و سختنهای او از نیکی بازگشتن جای او هاویه بود. سؤال : ای هر که ترازوی او به بدی گران آید مرجع او هاویه بود پس همه گناه کاران در درکت زیرین دوزخ باشند؟ جواب گوییم خفت ترازوی کافران را بود که نیکی ایشان را هیچ ثقلت نبود، اما مؤمن نبود که نه خیر او را ثقلتی بود. و گفته اند هاویه نامی است دوزخ را جمله، لاجرم هر که نیکی او سبکتر آید جای او دوزخ است.

۱۲ وَمَا آذْرِيكَ مَاهِيَةً : و چه دانی تویا محمد که چیست آن هاویه.
نَارُ حَامِيَةٌ : آتشی است گرم و سوزان، گرمای آن هفتاد بار چند آتش دنیا نار قلیل بقیاه.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة التکاثر
برخواند چندانش مزد بود که هزار قربان بکردی میان رکن و مقام.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَللَّهُمَّ اَتَّكَاثِرُ / حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ: نهمار مشغول کردست شما را
خواست بیشی تا رسیدید به گورستانها. کلبی گوید شان نزول این سورة
آن بود که دو قبیله از عرب، بنو سهم و بنو عبدمناف، با یکدیگر مفاخرت
کردندی و مکاشره کردندی در عدد، بنو عبدمناف افزون آمدند؛ بنو سهم
۴ گفتند ما از آن کم آمدیم که مردان ما را حریبها بخوردۀ است بیایید تا
کشتگان را برشمریم. بشمردند، بنو سهم افزون آمدند، بدان مفاخرت
کردند؛ این سورة فرو آمد. و گفته اند این در شان حریصان دنیا آمدست
که حریصان دنیا را هر روز حرص بر دنیا زیادت بود تا آن وقت که
حریص را در گور نهند، آن حرص وی کرم گردد روی دروی نهند او را
می خورند تا هیچیز نماند؛ آنگه حرص در آن کرمان بجنبد یکدیگر را
۸ می خورند تا با یکی افتد، حرص دروی بخیزد سرفرو آرد دنبال خویش را
فراخوردن گیرد، همی خورد تا با سررسد، قطره ای آب زرد شود بچکد به
۱۲ خاک لحد فرو آغارد، آنگه از آدمی به کناره رسد. این است که گفت
حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ.

کَلَا سوق تَعَلَّمُونَ / ثُمَّ كَلَا سوق تَغْلَمُونَ: حقا که زود بود که بدانید

که چه حسرت باشد شما را در در مرگ بدین بیشی خواستن پس حقاً که زود بود که بدانید روز قیامت که چه عقوبت بود شما را براین خواست بیشی.

کلَّا لَوْ تَغْلِمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ : حقاً که اگر شما بدانید دانش بی گمان که چه عقوبت خواهد بود شما را براین خواست بیشی هرگز بیشی نجویید.
لَئَرَوْنَ الْجَحِيمَ : هراینه ببینید دوزخ را به در مرگ. و آن آن بود که هیچ کس از این جهان بیرون نشود تا جای وی فرا وی ننمایند؛ اگر نیک بخت بود جای وی در بهشت بدون نمایند تا جان وی بر آرزوی آن بسهولت از
 ۸ تن وی جدا گردد و می برند آن را تا به بهشت؛ و اگر بد بخت بود جای وی در دوزخ فرا وی نمایند تا جان وی در تن وی می پیچد و می آویزد از بیم دوزخ تا بسختی آن جان را از تن وی جدا کنند و به دوزخ برند.
ثُمَّ لَئَرَوْنَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ : پس هراینه ببیند دوزخ را دیدنی بی گمان، و آن روز قیامت بود چنانکه در وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ گفته آمد.

ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ يَوْقِيِّدَ عَنِ التَّعْيِمِ : پس هراینه و بدرستی که بپرسند شما را آن روز از همه نعمتها. پیغمبر علیه السلام گفت: بنده قدم از قدم فراتر ننهد تا آنگاه که او را از چهار چیز بپرسند: عن شبابه فيما ابلاه، وعن عمره فيما افناه، وعن ماله میں آین اکتسابه و فيماذا انفقه، وعن علمه من این تعلمه و ماذا عمل به. ثُمَّ تلا هذه الآية. على گوید رضی الله عنه:
 ۱۶ لیسئلنَ وَ اللَّهُ عَنْ بُرْدِ الظَّلَالِ وَ شُرْبِ الزَّلَالِ وَ اكْتَسَابِ الْحَرَامِ وَ الْحَلَالِ.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة العصر
برخواند با خداوندان حق بود روز قیامت و مزد آمران معروف و ناهیان
منکریاود.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُشْرٍ: سوگند به گیتی سراسر خاصه به نماز دیگر
که مردم در زیان کاري است، گناه می افزاید و عمر می کاهد.
إِلَّا الَّذِينَ أَمْتُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ: مگر آن کسها که بگرویدند و کردند
کارهای نیک و تواصیل بالحق: وصیت کردند یکدیگر را به حق و تواصیل
بِالصَّبْرِ: و اندرز کردند یکدیگر را به شکیبایی.

شان نزول این سورة آن بود که کافران مکه گفتند: زیان کارا قوما که
این مسلمانان اند از این جهان بيفتاده و بدان جهان نارسيده. خدای
گفت: لا بل شما اي زيان کاران نه مؤمنان. گفته اند إِلَّا الَّذِينَ أَمْتُوا چون
بوبکر صديق، وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ چون عمر خطاب، وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ،
چون عثمان عفان، وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ چون علی بن ابی طالب رضی الله
عنهم. اما وَالْعَصْرِ سوگند است به نماز دیگر و گاه نماز دیگر. از نمازها
نماز دیگر را خاص کرد سوگند ياد کردن را بدان زيرا که در آن تقصیر
بیش افتد که دنیاجوی در شغل دنيا بود که آفتاب فرو خواهد شد گويد: تا
این شغل تمام کنم آنگه نماز کنم. تا وی آن شغل تمام کند آفتاب فرو

شده باشد. خدای تعالی سوگند بدان یاد کرد حق و حرمت آن را تا در آن تقصیر نکنند. و گفته اند مراد از این عصر عمر این امت است.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الهمزة
برخواند چندانش مزد بود که هم سنگ کوه احمد صدقه بدادی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَنَلِ إِكْلِ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ: واویلی وعذاب سخت هر بدگوی واپس را بود
وبدگوی فا روی را.

الَّذِي جَمَعَ قَالًا وَعَدَدَهُ: آن که فراهم آورد خواسته را وبرهم
می شمرد آن را. و گروعدده به تخفیف خوانی: گروه او.

يَخْسُبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ: می پندارد که خواسته او جاوید کند او را، حقا
که نکند. این سورة در شان ولید بن المغیرة المخزومی آمد که وی

گردناوری بود از دشمنان رسول به مکه؛ وی را مقدار نه هزار مثقال نقره

بود و لختی ضیاع و مواشی داشت و ده پسر داشت، ایشان را پیش خویش
به پای کردی. یکی از ایشان خالد بن الولید بود که او را با هزار سوار برابر

داشتی. آنگه گفتی محمد که باشد در جنب من که وی را نه مال است و
نه فرزند و نه جاه و نه پیشگاه، و مرا هم مال است و هم فرزند و هم جاه و

هم پیشگاه. این سورة در شان وی آمد.

كَلَّا لَيُنَبَّدَنَ فِي الْحُطْمَةِ: هراینه و بدرستی که در اوکنند او را در آن
درکت که نام آن حطمه است. حطمه کوبنده بود، دوزخ را هفت درکت

است: جهنم و حطمه و لظی و سقرو سعیر و جحیم و هاویه.

وَمَا أَذْرِيَكَ مَا الْحُظْمَةُ: وچه دانی تویا محمد که چه صعب درکتی است آن درکت حطمه.

نَارُ اللَّهِ الْمُوْقَدَةُ: آتشی است که خدای اور وخته. پیش از آنکه خدای تعالیٰ این جهان را بیافرید به سه هزار سال دوزخ را بیافریده بود؛ هزار سال آن را می تافتند تا سرخ شد، و هزار سال دیگر می تافتند تا سپید شد، و هزار سال دیگر می تافتند تا سیاه شد. اکنون سیاه و تاریک است، چنانکه اگر دوزخی نیم روزان بسراز دوزخ برکند و به دنیا نگرد همه جهان از تاریکی روی وی سیاه و تاریک گردد چون نیم شب.

الَّتِي تَقْلِيْعُ عَلَى الْأَفْئِيْدَةِ: آن آتش که برآید بر دلها و بسویاند دلها را.
إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ / فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ: آن آتش بر ایشان طبق براوکنده بود در عمودهایی باشند کشیده. و آن آن بود که دوزخی را در تابوت آتشین کنند و مسمارها بر زنند و بهم در گذارند، آنگه به قعر دوزخ فرو گذارند. و گفته اند **عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ** ستونهایی باشد آتشین در دوزخ کافران را بر آن دارها می کنند نکال ایشان را ایشان اند که دوزخ بر ایشان مطبق بود.

حبرا است از مصطفیٰ علیه السلام که وی گفت هر که سورة الفیل
برخواند امن و عافیت یاود از هر عذاب که از آسمان آید و از عذاب زمین.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴ آلمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفَيْلِ : ای نگه نکردی و خبر نکردند
ترا که چه کرد خدای تو و چگونه کرد بازان خداوندان پیل، یعنی قوم
ابرهه.

آلمَ تَجْعَلُ كَيْنَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ : ای نکرد سگالش ایشان را در نیستی و
هلاک کردن ایشان.

۸ وَأَنْسلَ عَلَيْهِمْ ظَيْرًا آبَابِيلَ : و بفرستاد بر ایشان مرغان گله گله.
تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِيلٍ : می انداختند در ایشان سنگهایی از سخترین
گلی چون سنگ از آسمان دنیا. ابن عباس گوید رضی الله عنہ: می سنج
و جل، از سنگ و گل، یعنی به سختی چون سنگ و به گرانی چون گل
و هی الآجر.

۱۲ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفِ مَا كُوِلَ : پس کرد ایشان را چون برگ کشت سفته
و خورده. و گفته اند چون مازوی سفته. کلبی گوید قصه اصحاب الفیل
آن بود که به زمین حبشه خانه ای بود آن را ماسرجسان گفتندی. حبشه آن
را تعظیم کردندی، چنانکه عرب کعبه را؛ و آن را به جواهر و یواقیت
بیاراسته بودندی و به لباسهای حریر و کسوتهای منقش بپوشیده. وقتی

کاروانی از مکه آنجا افتاد به تجارت، بینزدیک آن خانه فرو آمدند، سرد بود، آتش بر کردند، دیگر روز برفتند. بادی بیامد، آتش در آن خانه زد تا سوخته شد. خبر آن به ملک حبشه بردند که: قریش بیامدند بقصد متعمدا خانه ما را بسوختند تا همه عز و شرف کعبه ایشان را بود. ملک حبشه —

۴ نام وی ابو مکسوم و گویند بویکسون — خشم گرفت، سپاه سالاری را — نام وی ابرهه بن صباح — نام زد کرد با بیست هزار سوار و پیلی، نام آن محمود. و بفرمود که «برو، یکسر می شوتا به خانه کعبه و آن را ویران کن و اگر مکیان با تو باز کوشند همه را هلاک کن و این پیل را فرا کن تا آن خانه را از بیخ برکند». لشکر برفت، چون به کناره حرم رسیدند هر چند کوشیدند پیل پای فراتر ننهاد؛ چون سرش برگردانیدند چون آهو می دویدی، چون سوی حرم راندندی فرو استادی. در آن درماندند. آنجا ۸ فرو آمدند و هر چه حوالی حرم استور بود می گرفتند بغارت. گله ای اشتربود قدر دویست شتر از آن عبدالملک جد مصطفی علیه السلام، آن را بگرفتند. خبر به عبدالملک آوردند، وی برخاست و نزد ابرهه آمد. چون ابرهه را چشم بروی افتاد از تخت برجست و پیش وی باز آمد، وی را بر ۱۲ جای خویش بنشاند و کهتروار در پیش وی بنشست، گفت «شیخ را چه حاجت است مگر به شغلی آمدست؟». گفت «اشتری چند از آن من بگرفته اند قوم تو، آمده ام تا آن را به من باز دهی». ابرهه گفت «درینه ظن من به تو، پنداشتم که آمده ای تا خانه را شفاعت کنی، اشترا چه خطر بود؛ بروید و اشترا وی باز دهید». عبدالملک گفت «مرا تیمار شتر است که خداوند آن منم، خانه را خود خداوند قوی است، اگر خواهد آن را ۱۶ نگاه کند و دشمنان را هلاک کند». چون عبدالملک اشترا در مکه آورد، خاصگان ابرهه وی را گفتند «این چه بود که تو کردی؟ مردی از رعیت پیش تو آمد، برخاستی و پیش وی باز شدی و وی را بر مقام خویش

ملک وار بنشاندی و بنده وار پیش وی بنشستی، آب و حشمت خویش ببردی». ابرهه گفت «خاموش باشد که آنچه من دیدم مگر شماندید، هیچ ملامت مکنید مرا که چون مرا چشم بروی افتاد نوری دیدم در پیشانی وی که مرا نیز طاقت نبود مگر آنکه بندگی کردمی او را». و آن خود نور مصطفی بود علیه السلام در پیشانی عبدالطلب. چون در مکه آمد گفت «یا قوم، لشکری عظیم قصد شما کردند، اگر طاقت دارید که با ایشان حرب کنید شما دانید و اگر نه تدبیر خویش کنید». اهل مکه همه بگریختند و در آن غارها و غالهای مکه پنهان شدند و مکه خالی کردند.

عبدالطلب بن گریخت، آمد و استار کعبه بگرفت و گفت «لاهُمَّ ان الماءِ يمنع حلَّهُ، فامنِع حلالَكَ». همین می‌گفت، بازنگرست، گلهای مرغان دید آجعا که لشکرگاه ابرهه بود در هوا پرواز می‌کردند. وی را آن عجب آمد، بیامد تا کنار حرم نگاه کرد گلهای مرغان دید که از آسمان فرو آمده بودند، هر یکی سنگی در منقار چند درم سنگی که ومه، بر ایشان فرو می‌گذاشتند. به هر جا که می‌آمدی به دیگر سو گذاره می‌شدی تا همه را هلاک کردند. چون عبدالطلب فرا رسید، ایشان را دید همه هلاک شده. دراستاد، آن زرینها و زیورها که با ایشان بود باز می‌کرد، تا چاهی از زرینه پر کرد و پنهان کرد. آنگه در مکه آمد، کس را ندید مگر پیری را. آن پیربا وی بیامد به گرد لشکرگاه برآمدند و از آن باقی مال که مانده بود چاهی دیگر بشرکت پر کردند. چنین گویند که توانگری عبدالطلب همه از آن بود. آنگه مردمان مکه خبر یافتند که دشمنان را هلاک کردند، به مکه باز آمدند. تا سه روز چنان بود که هیچ کس بینی نتوانستی گشاد از گند آن هلاک کردگان. آنگه خدای تعالی بارانی بفرستاد تا سیلی برُفت ایشان را به دریا برد.

و محمد بن جریر الطبری گوید رحمة الله عليه که قصه اصحاب

الفیل آن بود که ملک حبشه عاملی به یمن فرستاد و مُشرفی از پس وی.
 آن عامل مر آن مشرف را بکشت. خبر به ملک آوردند، ملک خشم گرفت
 بر آن عامل، سوگند خورد که خون او بربیزد و خاک آن شهر را در زیر سُنب
 اسبان آرد. خبر به عامل آوردند. وی بر جان خویش بترسید، حجاج را ۴
 بفرمود تا شیشه‌ای خون از اوی برگرفت و انبانی از خاک آن شهر پر کرد و
 مالی عظیم فراهم آورد و رسولان لطیف زبان سوی ملک فرستاد تا ملک
 را بگویند که: بیش از آن نبود که دو خروه را آنجا فرستادی با یکدیگر
 حرب کردند یکی از دیگری به آمد، از بهراین را کرانکند که ملک از ۸
 مقام عزّ و ملک خویش حرکت کند. و اگر سوگند خوردهست که خون این
 بنده بربیزد، اینک خون خویش را فرستادم تا آن را بربیزد؛ و گر سوگند
 خوردهست که خاک این شهر زیر پای اسبان آرد، اینک خاک این شهر را ۱۲
 فرستادم تا آن را زیر سُنب اسبان آرد تا سوگند وی راست شود. رسولان
 آمدند و پیغام بگزارند و مال ادا کردند. ملک را آن سخن خوش آمد،
 خشم فرو خورد و وی را منشور فرمود و آن ولایت را همه به وی تسليم
 کرد. آن عامل چون نواخت ملک بیافت نشارها بسیار کرد و شهر را آین ۱۶
 بست و خانه‌ای نیکوبنا کرد به نام آن ملک، و صورتها در آن خانه نقش
 کرد با صورت عیسی، و آن را به جواهر و یواقیت بیاراست و در آن
 مجاوران بنشاند. چون موسم حج درآمد کسان فرستاد تا سر راههای مکه
 بگرفتند و خلق را از راه مکه سوی آن خانه می‌گردانیدند. آن سال به موقف ۲۰
 بس کسی نبود، اهل مکه از آن اندوهگن شدند. مردی از مکه نام وی را
 ارقم برخاست و بدان خانه رفت و نمود که من به زیارت آمده‌ام که کعبه
 منسخ شدست و آمده‌ام تا عیسی را در این خانه بسزا بپرستم. اهل آن شهر
 بدان شادیها کردند و شهر را آین بستند و بروی نشارها کردند. وی گفت
 «مرا شبی این خانه خالی می‌باید تا عیسی را در اینجا بسزا بپرستم».

خانه وی را خالی کردند و مجاوران از آنجا برفتند. شب درآمد، وی برft
بسیاری عذربر بیاورد، نخست هرچه در آن خانه جواهر قیمتی بود بکند و
توبه‌ای پر کرد، آنگه آن خانه را به عذربر بیالود و برft. خبر آن به ملک
بردنده، ملک حبشه مر آن سپه‌سالار را که عامل بوده بود گفت: برو و ده
هزار سوار بیار؛ و مرابره را ده هزار سوار بداد، و پیلی سپید نامش محمود
با بیست هزار سوار به مگه فرستاد تا کعبه را ویران کند چنانکه یاد
کردیم، خدای ایشان را هلاک کرد.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة قریش
برخواند چندانش مزد بود که سیکی از قرآن برخواندی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۴ لِيَلَافِ قُرَيْشٍ : عجب از پیوستگی قریش با یکدیگر.
ایلافِهم : و پیوستگی ایشان با عرب، والفهم : و پیوستن ایشان. و
ایشان را قریش گویند لقرشهم المعاش مِن الاطرافِ رِخْلَةَ الشَّتَاءِ وَ
آصَفِی : در سفر زمستان و تابستان. سؤال : این لام لایلافِ چه
لام است؟ جواب گفته اند این لام متصل است بما تقدم معناه: فَجَعَلَهُمْ
کَعْضِ مَا كُولُ لِيَلَافِ قُرَيْشٍ . و گفته اند متصل است به ما تآخر ای:
لایلافِ قُرَيْشٍ فَلَيَغْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ . و گفته اند این لام تعجب
۸ و تعجب است ای: عجب دارید از پیوستن قریش. سؤال : چون لایلافِ
قُرَيْشٍ یاد کرد، چه فاید بود در تکرارِ ایلافِهم؟ جواب گوییم لایلافِ
قُرَيْشٍ پیوستگی قریش است با یکدیگر و ایلافِهم پیوستگی ایشان است
با عرب. و آن آن بود که قریش مردمانی بودند که ایشان را زرع و ضرع
۱۲ نبود، معاش ایشان از سفرهای تجارت بودی. هرسالی دو سفر بکردنی
زمستان سوی شام و تابستان سوی یمن، خواربار آوردنی چندانکه تا سال
دیگر کفايت بودی. ایشان را قریش از بهز آن گفتندی. ابن عباس گوید:
و قریش هو الذى يسكن البحر به سمیت قریش قریشا

- يأكُل الْغَثَّ وَ السَّمِينَ وَ لَا يُتَرَكُ فِيهَا لَذِي الْمَعِيشَةِ عِيشَا هَكُذا فِي الْبَلَادِ حَتَّى قَرِيشٌ يَجْمِعُونَ الْبَلَادَ أَكْلًا قَشِيشَا وَ عَرَبٌ مَرْدَمَانِي بُودَنَدْ مَتَعَصِّبٌ بِهِ خُونٌ يَكْدِيْكَرْ تَشْنَهُ، وَ لَكِنْ قَرِيشٌ رَا حَرْمَتْ دَاشْتَنَدِي ازْبَهَرْ حَرْمَ خَدَائِي رَا. هَرْ جَا كَهْ قَرِيشْ شَدَنَدِي پَارَهَ اِزْ درْخَتَانْ مَكَهْ بَرْ گَرْدَنْ اَشْتَرَانْ بَسْتَنَدِي، تَا اَقْصَاءِ عَرَبٍ مَى شَدَنَدِي كَسْ اِيشَانْ رَا نِيَازِرَدِي، اِيشَانْ رَا گَفْتَنَدِي اَهَلْ حَرْمَ اللَّهِ سَكَانْ بَيْتِ اللَّهِ.
- فَلْيَغْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ : بِهِ يَكَانِكَى پُرسْتِيدْ خَداوَنَدْ اِينْ خَانَهْ رَا.
- الَّذِي أَظْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ : آنْ خَدَائِي كَهْ سِيرْ طَعَامْ كَرْدْ اِيشَانْ رَا وَ بَرْهَانِيدْ ازْ گَرْسَنَكَى وَأَمْتَهُمْ مِنْ خَوْفٍ : وَ اِيمَنْ كَرْدْ اِيشَانْ رَا اِزْ بَيْمَ. وَ آنْ بُودْ كَهْ عَرَبٌ مَرْدَمَانِي بُودَنَدْ كَهْ اِيشَانْ رَا دَرْ مَاضِي اِيَامْ قَحْطَهَاهِي بَسِيرَ رَسِيدِي، وَ قَتِي اِيشَانْ رَا قَحْطَهِي صَعَبْ اَفْتَادْ چَنَانَكَهِ استَخْوَانَهَاهِي مَرْدَگَانْ رَا ازْ گُورَهَا بَرْمَى آُورَدَنَدْ وَ مَى خُورَدَنَدْ تَا بَيْشَتْرِ اِيشَانْ هَلَاكْ شَدَنَدِي. چَونْ وقتِ موْسَمْ دَرَآمدَ آنْ سَالْ هَمَهْ روَى بِهِ مَكَهْ نَهَادَنَدْ ازْبَهَرَسَهْ چَيزِ رَا :
- اجَابَتْ دَعَا رَا وَ دَفَعْ بَلَا رَا وَ مَهْمَانِي عَمْرُو عَلَا رَا. وَى جَدْ مَصْطَفِي بُودْ، عَادَتْ دَاشْتَيْ كَهْ هَرْ سَالْ هَمَهْ حَجَاجْ رَا مَهْمَانِي كَرْدِي. وَ آنْ سَالْ بَرْ عَادَتْ خَوِيشْ قَصْدَ كَرْدْ مَهْمَانِي حَجَاجْ رَا، اَشْتَرَانْ وَ گَاوَانْ وَ گُوسْفَنْدَانْ بَسِيرَ حَاضِرَ كَرْد. حَكْمَا وَى رَا گَفْتَنَدْ «اِينْ نَهْ صَوابْ اَسْتَ زِيرَا كَهْ اَمسَالْ مَرْدَمَانْ قَحْطَرَدَهَانَدْ وَ وَعَاءِ اِيشَانْ هَمَهْ فَرَاهِمْ آمَدَسَتْ، اَگْرِيْكَبَارْ سِيرْ طَعَامْ بَخُورَنَدْ هَمَهْ هَلَاكْ شَوْنَدْ، آنَّگَهْ ضَرَرْ آنْ ازْ نَفْعْ دَرْ گَذَرَدْ». عَمْرُو گَفَتْ «پَسْ چَونْ كَنَمْ، مَنْ ازْ عَادَتْ خَوِيشْ دَسْ بَنْتَوَانَمْ دَاشَتْ». حَكْمَا گَفْتَنَدْ «صَوابْ آنْ اَسْتَ كَهْ اِينْ گَاوَانْ وَ اَشْتَرَانْ وَ گُوسْفَنْدَانْ بَكَشَندْ وَ گَوشَتَهَاهِي آنْ رَا بَيْزِيدْ وَ نَانْ دَرْشَكَنِيدْ وَ ثَرِيدْ كَنِيدْ تَا با طَبعَهَاهِي مَرْدَمَانْ موْافِقَ تَرَافَتَهِ وَ اِيشَانْ رَا زَيَانْ نَدارَدْ. وَ ازْبَيْشْ عَرَبْ رَا عَادَتْ نَبُودِي كَهْ ثَرِيدْ كَرْدَنَدِي؛ آنْ سَالْ عَمْرُو عَلَا بَفَرْمُودَ تَا چَنَانْ كَرْدَنَدِنَدْ،

جفنهای پر از نان درمی شکستند و ثرید می کردند. از آنجا است که عمرو را هاشم نام کردند که نان درشکست، و هاشم فروشکننده بود؛ شاعر گفت:

عمرٰو العَلَا هَشْمُ الشَّرِيدِ لِقَوْمِهِ وَرِجَالٌ مَكَّهُ مُسْتَوْنٌ عَجَافٌ

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سوره الماعون
برخواند چندانش مزد بود که همه گرسنگان را سیر گرداند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرایتَ اللَّهُ يُكَذِّبُ بِالْيَتَيْنِ : ای دیدی یا محمد آن کافر را که می
بدروغ دارد دین خدای را و روز قیامت را و شمار و جزا را .

فَذَلِكَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْيَتَيْمَ : او آن است که بعضاً می راند بی پدر را .

وَلَا يَخْضُّ عَلَى طَعَامِ الْمُسْكِينِ : و برینگیزد خود را و کس را بر طعام
دادن درویش .^۴

این آیت در شان بوجهل هشام آمد که مال یتیم فرو گرفته داشت؛ هر
چندان که یتیم می آمد به تقاضا، بوجهل به وی استخفاف می کردی و
بفرمودی تا وی را بزندنی. تا روزی بوجهل در نادی مکه نشسته بود در
میان قومی، آن یتیم بیامد و پیش وی بیستاد؛ زمانی بود، مردی از آن
انجمان بسخریت گفت «اگر خواهی که بواسطه حکم مال توباز دهد برو آن
مرد را که در پیش کعبه نماز می کند – یعنی محمد را – به وی شفیع
آر». آن یتیم برفت نزد مصطفیٰ شد علیه السلام، وی را در نماز یافت،
صبر کرد تا وی نماز سلام بداد، گفت «ای جوان مرد مرا به تواجت
است». گفت «آن چیست؟». گفت « بواسطه حکم مال صامت از آن من
فرو گرفتست بگو تا آن را فرا من دهد». رسول علیه السلام از آنجا که کرم

طبعی وی بود برخاست بازان یتیم بیامد، چون به لاف گاه رسید بوجهل برفته بود در سرای شده. مصطفی یکسر برفت تا در سرای وی، دربزد. بوجهل آواز داد که «کیست؟». گفت «محمد است». بوجهل بیرون دوید گفت «هین مگر شغلی داری؟». رسول گفت «مال این یتیم باز ده». گفت «سمعاً و طاعةً». گفت «هم اکنون خواهم که با وی دهی». گفت «نعم و كرامه»، در سرای شد و آن مال صامت را بیاورد و فرا دست وی داد. مردمان از دور می نگریستند تا ایشان چه کنند، چون آن حال بدیدند ایشان را از آن سخت عجب آمد. چون رسول علیه السلام باز گشت، ندیمان بوجهل وی را گفتند «پس کجا شد آن عداوت توبا محمد و تعصب تو که به یک سخن که ترا گفت او را چنان فرمان بردار گشتی؟». بوجهل گفت «عداوت همان است که بود و زیادت، ولکن من چیزی دیدم که شما ندیدی». گفتند «چه دیدی؟». گفت «دو شیر دیدم بردو دوش وی استاده هر یکی دهنی چند در کعبه باز کرده و آهنگ به من داده، اگر هیچ پیچ در آوردمی مرا درست فرو بردندی».

چون رسول علیه السلام با جای خویش آمد این سوره فرو آمد،

فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ / الَّذِيْنَ هُمْ عَنِ الصَّلَاةِ هُمْ سَاهُونَ: واویلی وعداب سخت مر آن کسان را بود که ایشان از نماز ایشان غافل باشند که نکنند و چون کنند نه از دل کنند. سؤال: ای هر که در نماز ساهی گردد اورا ویل بود، پس اگر چنین باشد همه نماز کنان را ویل باشد زیرا که هیچ نماز کننده از سهو خالی نبود. جواب گوییم خدای تعالی گفت عنْ صَلَاةِ هُمْ سَاهُونَ نَكْفَتْ فِي صَلَاةِ هُمْ سَاهُونَ؛ زیرا که هر مؤمنی را خود در نماز سهو افتاد، اما از نماز ساهی و غافل نبود مگر منافق. چنانکه از پس گفت:

الَّذِيْنَ هُمْ يُرَاوِنَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاغُونَ: آن کسان که کاربه روی و ریا

کنند و باز دارند ماعون خویش از مسلمانان و زکات از درویشان و
خنورخانه از محتاجان و آب از تشنگان.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که وی گفت هر که سورة الكوثر
برخواند خدای تعالیٰ او را از حوض کوثر سیراب گرداند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

إِنَّا أَعْظَمْنَاكَ الْكَوْثَرَ: بدرستی که ما بدادیم ترا یا محمد خیر بسیار در
این جهان و فضل و ثواب بسیار در آن جهان. کوثر فوعل بود از کثرت،
همه کرامات سید صلی الله علیه وسلم در این درآید که هیچ کرامت
خدای تعالیٰ از مصطفیٰ علیه السلام دریغ نداشت. و گفته اند کوثر جویی
است مصطفیٰ را علیه السلام در بهشت چنانکه در خبر است که پیغمبر
علیه السلام روزی با دوازده تن از یاران به بقیع الغرقد بیرون شد چون
بوبکر و عمر و عثمان و علی و سلمان و صهیب و بلال و بودر رضی الله
عنهم، در آن دشت فرو آمدند. رسول را خواب گرفت، بوبکر کوده‌ای
ریگ فراهم کرد مانند بالشی تا رسول سرفازان نهاد و بخفت چنانکه
بخست او بشنیدند. آنگه وانشست گفت «هل تدرؤن ما الكوثر؟». یاران
گفتند «الله و رسوله اعلم». رسول گفت «الکوثر نهر اعطانیه الله فی الجنة
یقرقر فی حوضی و حوضی ما بین الصنعا و الاردن مسیره اشهر للراكب
المسع فی فتح مسک اشد بیاضاً من اللبن و البین من الزبد و احلی من
العسل حافته قصب رطب جمله الزبرجد و فی الحوض اقداح عدد نجوم
السماء، مَنْ شَرِبَ مِنْهَا شَرْبَةً لَا يُظْمَاءُ بَعْدَهَا ابْدًا، اول واردیه فقراء

المهاجرين الدنس الشياب، الشعث الرؤس، الذين لا يزوجون المنعمات

ولا يفتح لهم ابواب السدد، يقضون ما عليهم ولا يقضون ما لهم».

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَآنْحِرْ: شکر این نعمت را نماز کن خدای خویش را یا
۴ محمد و قربان کن، تا هم به تن شکر کرده باشی و هم به مال. گفته اند و
آنْحِرْ ای: ضع یمینک علی شمالك فی الصلوٰة. و گفته اند معناه: استو
قایماً من الرکوع: چون از رکوع برآیی راست بیست چنانکه نحر تو پدید آید
و چون از سجود برآیی همچنان. گفته اند ای: استقبل القبلة بنحرک.

إِنَّ شَائِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ: بدروستی که آن دشمن تو است دنبال بریده و

بی نسل و بی نژاد؛ یعنی عاص بن وایل السهمی. و آن آن بود که روزی
عاص بن وایل از نزدیک مصطفی علیه السلام می آمد وی را گفتند «کجا
بودی و از کجا می آیی؟».

گفت «از نزدیک این ابتر»، یعنی محمد. وی را ابتر خواند و سرزنش کرد بدانکه وی را پسر بنمی ماند. خبر آن به

رسول بردنده، رسول را از آن نهمار درد دل کرد. در خبر است که رسول
گفت: تا من همی ناسزا می شنوم از دشمنان از هیچ سخن مرا آن درد دل
نکرد که از این سخن. و آن باطل بود که وی گفت، زیرا که مصطفی را

هم پسر بود و هم دختر. اما پسران چهار بودند: قاسم و طاهر و طیب و

ابراهیم، و چهار دختر بود: زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه. اما پسران وی
به خرد کی از این جهان بر فتند و به بزرگی رسیدند، زیرا که در همه کتب
اول در بود که نبی امی عربی را پسر بنمی‌اند؛ اگر بماندی در صدق رسالت

مصطفی جای تهمت بودی، خدای تعالی پسران وی را از آن در حال

طفولیت به بهشت برد. و نیز از بهر آن را که اگر پسران وی بزیستندی و به

بزرگی رسیدندی از دو بیرون نبودی: یا همچو مصطفی نبی بودندی یا نه،

اگر نبی و رسول بودندی آنگه قول خدای باطل شدی که گفت وَخَاتَمَ

آلَّتَّيْنِ، و اگر نبی و رسول نبودندی خلف نبودندی، عیبی از آن با رسول

گشتی. از آن بود که خدای تعالی پسران او را به خردکی فرمان داد. پس عاص بن وایل بود که ابتر بود نه رسول، زیرا که ابتر نه آن بود که او را پسر نبود؛ ابتر آن بود که ازوی ذکری نماند، چون عاص بن وایل که او را کم کس داند، نه مصطفی که نام و آوازه او در هفت آسمان و زمین مذکور ۴ و مشهور است تا بر عرش نبسته است که لا اله الا الله با آن نبسته است محمد رسول الله، بر لوح محفوظ نبسته است که لا اله الا الله محمد رسول الله، همچنین بر درجتهای بهشت نبسته است و بر کنگرهای بهشت نبسته است و بر پرها فریشتگان نبسته است و همچنین بر درهای آسمانها نبسته است و بر سر منارها می‌گویند لا اله الا الله محمد رسول الله، تا اگر کسی هزار سال بگوید لا اله الا الله مسلمانی وی درست نگردد تا نگوید محمد رسول الله. پدید آمد که ابتر عاص بن وایل بود نه محمد صلی الله علیه وسلم.

۸

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة قل یا ایها
الکافرون برخواند چنانستی که ربیعی از قرآن برخواندی و بیزار شد از کفر
و شرک.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فُلْنَ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ: بگویا محمد ای شما که ناگروید گان اید.

لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ: نمی پرستم من آن را که شما می پرستید.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ: ونه شما پرستنده اید آن خدای را که من

می پرستم. ۴

وَلَا آنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ: ونه من پرستنده خواهم بود آن را که شما

می پرستید.

وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ: ونه شما پرستنده خواهد بود آن خدای را

که من می پرستم. چون چنین بود: ۸

لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِينِ: شما را است کیش شما و مرا است دین من.

شان نزول این سورة آن بود که چون مصطفیٰ علیه السلام به مکه دعوی

پیغمبری کرد و دین اسلام و توحید آورد کافران مکه نزد وی آمدند گفتند

«یا محمد ترا چه مراد است در این دعوی که می کنی، اگر همی مال

خواهی تا ما ترا چندان مال دهیم که توانگرترین همه قریش توباشی، و

اگر همی ریاست خواهی تا ما ریاست قریش ترا دهیم و خود ترا تبع و

۱۲

چاکر باشیم، و گر ترا دل به کسی چسبیدست به عشق یا به سببی تا ما ترا
مراد بحاصل کنیم و هر چه ترا مراد است ما آن کنیم، تودست از این
دعوی بدار». خدای تعالی این سوره بفرستاد تا کافران نومید گردند. این
سوره را سوره تبرّا از کفر گویند چنانکه در خبر است که روزی مصطفیٰ
علیه السلام از مردی بشنید که این سوره را می خواند گفت: هذا عبدٌ برئ
من الكفر و الشرك . و بشنید که سوره قل هو الله احد می خواند گفت: هذا
عبدٌ قد وحد ربّه . و هر که این دو سوره را در نماز عادت دارد حصن گرفت
ایمان را.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سورة النصر
برخواند ملک الموت که به وی آید او را سلام و بشارت آرد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ : چون بیاید یاری و نصرت خدای و گشادن
مکه،

وَرَأَيْتَ أَنَّاسَ يَذْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا : و بینی مردمان را که
می درایند در دین خدای گروه گروه؛ یعنی قبایل عرب اسلام آرند.
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ : تسبیح کن و حمد کن یا محمد خدای ترا و آستغفرة
إِنَّهُ كَانَ تَوَابًا : و آمرزش خواه ازوی که او بود و هست توبه دهنده و
توبه پذیرنده و بخشاینده. این سورة آگاهی دادن است به وفات رسول
علیه السلام آن روز که مصطفیٰ این سورة را برخواند یاران همه شادی
کردند به حدیث فتح مکه و آمدن عرب در اسلام. بوبکر صدیق رضی الله
عنه زار زار بگریست، یاران را از آن عجب آمد وی را گفتند «ای عجبا
امروز روز شادی است نه روز گریستن». بوبکر گفت «شما ندانید این
سوره آگاهی دادن است به مرگ رسول، خدای تعالیٰ می‌گوید کارتولیا
محمد تمام ببود اکنون روی فا مرگ کن». از اینجا گفته‌اند:

إِذَا تَمَّ امْرُ دُنَانِ قَصَمَهُ تَوْقَعُ زَوَالًا إِذَا قِيلَ تَمَّ
از پس آنکه این سورة آمد رسول را نیز به شب خواب نبود. اما این فتح که

در این آیت یاد کردست گفته‌اند فتح حدیبیه است، هر چند به حدیبیه مسلمانان را شادی نبود لا بل که اندوه بود، لکن از پس اندوهان حدیبیه مسلمانان را شادیها رسید به فتح خیر و غلبه روم بر پارسیان و اسلام نجاشی و باز آمدن جعفر طیار و شادیهای بسیار، چنانکه جای دیگر گفت **وَ يَوْمَئِذٍ يُفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرٍ آلِهٖ**. و گفته‌اند این فتح مکه است، و آن آن بود که اهل مکه با مصطفی عهد کردند سال حدیبیه که با وی حرب نکنند و عهديان او را نيازارند و با حربيان او یار نگردند. آنگه بنی‌بکر را از بنی‌دیل یاری دادند بر خزاعه به کشتن و غارت، و خزاعه عهديان رسول بودند و بنی‌بکر حربيان رسول بودند. آنگه اهل مکه پشيمان گشتند و آن وقت امير مکه بوسفيان حرب به روم بود وی را خبر کردند که چنین کاري بيفتاد باید که از آنجا به مدینه شوی و عهد با محمد تازه کنی پيش از آنکه وی را خبر شود از نقض عهد. بوسفيان به مدینه شد و نزد عبدالله ابن ابی فرو آمد و قصه با وی گفت. وی او را نزد رسول آورد گفت «آمدست تا عهد تازه کند». رسول گفت «از دو بیرون نیست، عهد بشکسته‌اید یا نه، اگر نشکسته‌اید به تجدید عهد حاجت نیست و اگر بشکسته‌اید ما را خود این می‌بايست»، و جبرئیل مصطفی را خبر کرده بود از آن حال. بوسفيان چون از رسول اجابت نیافت فرو ماند. عبدالله ابی او را گفت «اگر کنون که محمد اجابت نمی‌کند با ابن عم وی علی عهد تازه کن که وی هم از اهل بیت محمد است». آمد به نزدیک علی، وی همان گفت که رسول. چون از وی نومید گشت نزدیک فاطمه آمد. فاطمه گفت «این نه سخن زنان است، من خود بی‌پدر کاری نکنم». از وی هم نومید گشت رفت، با آستینی میوه نزد حسن و حسین آمد تا ایشان را بفریبد گفت «گویید که آن عهد که میان بوسفيان حرب است و میان محمد ما آن را تازه کردیم». ایشان میوه نستندند گفتند «ما خود ندانیم که

آن چیست که تو می‌گویی». بوسفیان نومید بازگشت. علی وی را پیش آمد گفت «هین ایها الامیر چه کردی؟». گفت «هیچ کس اجابت نمی‌کند، چه کنم؟». علی گفت «من این کار بر تو آسان کنم، دست راست خویش را دست محمد نام کن و دست چپ خود را دست بوسفیان حرب نام کن و به دست راست دست چپ را بگیر و بگو عهد استوار کردم با محمد». وی همچنان بکرد و بازگشت، پنداشت که کاری محکم کرد، روی به مکه نهاد. چون نزدیک رسید مردمان به استقبال پیش وی می‌آمدند و می‌گفتند چه کردی وی می‌گفت «چنانکه بایست کرد بکردم، ایمن باشید»، تا در سرای خویش شد. زن وی هند گفت «هین چه کردی؟». قصه بگفت. هند در وی او فتاد ریش وی را بکند و گفت «ای قرنان این کاری است که تو کردی؟ همه اهل مکه را در خون نهادی؛ محمد را خبر شود که عهد وی بشکسته اید جز از آن نکند که قصد ما کند بازان قوت و شوکت که وی را است». خود همچنان بود، جبرئیل آمد مصطفی را گفت «اکنون وقت است که تاختن بری بر ایشان و خدای تعالی مکه را ببر دست تو فتح کند». پیغمبر برفت با ده هزار سوار آراسته چنانکه لا یرى منهم الا الحدق، و فرمود تا سر راهها بگرفتند تا اهل مکه را خبر نشود که بگریزند یا به عرب استعانت کنند حرب را. چون نزدیک مکه رسیدند، اهل مکه خود نهمار می‌ترسیدند از آمدن محمد. بوسفیان در شب برخاست به طلایع بیرون آمد، و از لشکرگاه رسول عباس بر استر رسول به طلایع بیرون رفته بود با تنی چند. و عمر خطاب نیز از دیگر سوی بیرون رفته بود نگهداشت راهها را. قضا را عباس فرا بوسفیان رسید، وی را بگرفت و میان ایشان از پیش دوستی بوده بود. بوسفیان او را گفت «چه می‌خواهی از من؟». عباس گفت «تو مگر خفته‌ای یا خبر نداری که رسول خدای آمد با ده هزار سوار آراسته صف در عالم، برو ترا نزد وی

برم، اسلام آرتا به جان برهی؛ و گرنه امشب جان توبه حبه‌ای نه ارزد».
 وی گفت «یا عباس، دست ازمن بدار که مرا روی نیست آمدن پیش
 محمد با چندان جفاها که وی از من دیده است و با چندان کین که وی
 از من در دل دارد، اکنون که بدانست که ما عهد وی بشکسته ایم جز آن ۴
 نکند که مرا بر جای بکشد، مکن بر فرزندان من ستم مکن، تو دانی که
 من هرگز بجای توجفا نکرده‌ام». عباس گفت «مترس اگر تو پیش وی
 اسلام آری او ترا بنوازد و خلعت دهد و شادیها کند». بوسفیان گفت «تو
 ضمان کنی که من به جان اینم باشم؟». گفت «کنم». وی را همی آورد تا ۸
 به کنار لشکرگاه اسلام رسید، آن هول و شوکت اسلام بدید و آن همه
 شمعها و مشعلهای افروخته و آن آوازهای تکبیر و قرآن خواندن ایشان
 بشنید، دلش از جای بشد، گفت «یا عباس کارنه بر آن جمله است که
 من پنداشتم، خود که مرا ضمان کند که من به محمد رسم، لا بل که ۱۲
 پیش از آنکه به محمد رسم مرا هزار پاره بکرده باشند این لشکر بازان همه
 غیظ که ایشان از من در دل دارند، زنهمار مرا حیلتی کن». عباس گفت
 «فرو آی از اسب و از پس من براین استرنشین». برنشست، عباس اورا ۱۶
 زود همی تاخت تا به در خیمه مصطفی رسید. قضا را عمر از دیگر سود ر
 رسید، بوسفیان را بدید، تیغ برکشید تا اورا بزند عباس اورا در خیمه رسول
 افکند. رسول گفت «چیست؟». عباس گفت «یا رسول الله امیر مکه
 است آمدست تا مسلمان شود». رسول بانگ بر عمر زد که «مه یا عمر». ۲۰
 بوسفیان زود بگفت «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
 الله». مصطفی شاد شد، ردا از کتف خود برگرفت بردوش وی افکند،
 وی را بنواخت. عمر تشویر خورد، تیغ در نیام کرد. از پس آن گفت
 خواستمی که از شرم و تشویر رسول آبی گشتمی که من چنان قصدی
 کردم در پیش رسول و رسول قصد نواختن او کرده. دیگر روز با مداد رسول

عباس را گفت «یا عم، وی را فلان جای بر سر راه بدارتا لشکر اسلام را ببیند». عباس وی را ببرد و آنجا بداشت، نظاره می کرد، پس از آن گفت هر یکی از آن سواران اسلام مرا چنان فرا چشم می آمد که ستاره آسمان و از هر یکی از ایشان نوری در دل من می آمد تا رسول خدای را بدیدم گفتی ۴
 ماه شب چهارده است میان ستارگان، چون چشم بروی افتاد دلم یکسر به نور مسلمانی گشاده شد، آن وقت از دل پاک اسلام آوردم و آنچه در خیمه رسول آورده بودم نه از دل بود که از بیم جان گفتم». بوسفیان همی ۸
 شهادت بگفت و در پای رسول افتاد به بوس و زار بگریست. رسول گفت ۱۲
 «وی را براسب نشانید». برنشست و با رسول می راند، خالد ولید پیش آمد گفت «یا رسول تو دانی که من چند شمشیر زده ام در جاھلیت نصرت کافران را بر مؤمنان، مرا دستوری ده انتقام آن را تا دل مسلمانان خوش گردد». رسول او را دستوری داد. خالد بتاخت با جوقی سواران تا در مکه اوفتد. بوسفیان گفت «یا رسول الله، تو دانی که خالد چه مردی است وی را دستوری دادی و دست دادی بر اهل مکه مبادا که ما در شهر رسیم وی همه را به شمشیر بگذارد این را تدارک کن». رسول کرامت بوسفیان را ۱۶
 گفت «توبه راه دیگر بتازو در مکه منادی فرمای که: مَن دخلَ دارَ ابِي سفِيَانَ فَهُوَ آمِنٌ». وی زود برفت و در مکه آواز دادن فرمود. مردمان مکه روی به سرای وی نهادند و او را سرایی بود چند مسجد جامع، پُر بیا کند. خالد در رسید، هر که را می دید می کشت و گرچه گروهی توحید می گفتند از بیم جان، ایشان را همی گشت؛ تا که رسول در رسید خالد بسیاری را بکشته بود. رسول را بگفتند که «گویندگان شهادت را بکشت». رسول گفت «اللَّهُمَّ انِّي ابْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ صَنْعِ خَالِدٍ»، آنگه بفرمود تا هر کرا با شهادت کشته بود او را دیت بدادند. رسول همی رفت تا به در کعبه و منادی فرمود در مکه تا همه حاضر آمدند در پیش کعبه و

سواران اسلام به گرد ایشان درآمدند. نخست رسول فرا در کعبه شد، در بگشاد و آن سیصد و شصت بت که در جوف کعبه بودند همه رسول خدای را به سجود افتادند. رسول بر در کعبه بیستاد و جبهه ای خز سیاه پوشیده و عمامه سبزبرسر، گفت: الحمد لِلّهِ الَّذِي نَصَرَ عَبْدَهُ وَ أَنْجَزَ وَعْدَهُ وَ هَزَمَ^۴ الاحزاب وحده. پس گفت: يَا مَعْشِرَ قَرِيبِشِ ماذا تروننى فاعلاً بكم، گفت: دانيد که با شما چه خواهم کرد؟. ایشان همه سردرپیش اوکندند و لرزه بر ایشان افتاد، پنداشتند که همه را بخواهند کشت ازبس جفاها که با رسول کرده بودند و با یاران وی. رسول دیگر بار همان سخن^۵ بگفت تا سه بار. پیری سربراورد گفت: كريم و ابن كريم ولا يكون من الكريم الا الكرم: كريمي و كريم زاده ای و از كريم و كريم زاده نيايد مگر کرم. رسول گفت با شما همان کنم که یوسف با برادران خویش کرد؛ این می گفت و می گریست، پس گفت لا تثرب عليکم اليوم: هر چه^۶ با من کردید درگذاشتم و هر چه با خدای کردید شفیع شما باشم تا درگذارد. ایشان همه آواز برآوردنده به شهادت. مصطفی همه را آزاد کرد و دیگران که آنجا حاضر نبودند فوج فوج می آمدند و اسلام می آوردن.^۷ بوبکر صدیق بشد پدر خویش را بوقحافه باز جست اورا از درغاله ای باز^۸ یافت، پیش رسول آورد رسول نگه کرد اورا دید به دو تن بال او گرفته می آوردن و همی هیوید سروی چون ثغامه. مصطفی گفت «او کیست؟». بوبکر گفت «پدر من است یا رسول الله، می آید». رسول^۹ گفت «هلاً ترکت الشیخ فی منزله حتی نأتیه؟»، آنگه اورا بنواخت. وی اسلام آورد. چون رسول علیه السلام در مکه شد همه اهل آن را امان داد مگر شش تن را از مردان مکه: یکی عبدالله بن سعد بن سرح که وی گفته بود سائل مثل ما انزل الله، و مرتد شده بود. دیگر عبدالله بن حنظلة شاعری بود از اسلام مرتد شد پس هجاها نهاد رسول را و دو کنیزک مطربه

داشت، خنیاگری به هجاء رسول کردندی. سدیگر حویرث، مبغض بودی رسول را هر جا که رسول را بدیدی خاک و سرگین دروی می‌پاشیدی. چهارم مقیس بن صبابه که وی فهری را بکشت و مرتد شد و با مکه شد. پنجم صفوان بن امیه که لشکر احزاب را به حرب خندق او انگیخته بود.

ششم را نام یاد ندارم. این پنج را که یاد کردم عبدالله بن سعد بن سرح را عثمان شفاعت کرد که هم شیره وی بود، و ابن حنظله را و حویرث را بکشتند، و مقیس بگریخت و صفوان را زینهار داد. و از زنان چهار زن را کشتن فرمود: هند را زن بوسفیان حرب بدانچه وی با حمزه کرده بود به ایشان را کنیزکان عبدالله بن حنظله را، و ساره را که نامه حاطب بن ابی احد، و کنیزکان عبدالله بن حنظله را، آخر همه اسلام آوردند، رسول ایشان را بلتعه را به اهل مکه می‌برد. آخر همه اسلام آوردند، رسول ایشان را بخشید. آنگه چون رسول خدای مکه را فتح کرد و خانه کعبه را از بت پاک کرد بت مهین کعبه هبل بر زور در کعبه نهاده بود چنانکه از همه شهر او را می‌دیدندی و می‌پرستیدندی، مصطفی پای بر گردن علی نهاد تا آن بت فرو افکند علی چون دانه انگور زیر پای مصطفی خواست که کوفته گردد، از گرانی وحی طاقتیش نبود گفت «هم اکنون هلاک شوم». رسول او را گفت «تو پای بردو دست من نیه». برنهاد، دست بزد و آن بت را فرو افکند. او را گفتند «یا علی بام کعبه بدان بلندی تو چون بدان دست به آسمان یازیدمی برسیدی؟». گفت «در آن وقت که دست به بام کعبه یازیدم اگر دست به آسمان یازیدمی برسیدی»، و آن معجزه مصطفی بود علیه السلام. آنگه چون خبر فتح مکه به اطراف عرب افتاد فوج فوج در اسلام می‌آمدند آن است که گفت یَدْخُلُونَ فِي دِيْنِ اللّٰهِ أَفْوَاجًا.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة تبت
برخواند او را از دوزخ بیزارنامه بدنهند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تَبَّعْتَ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ : زیان کار باد دو دست بولهبا و تهی دست
باد او. سؤال : چرا بُولَهَبٌ را به کنیت خواند نه به نام بعد ما که به کنیت
خواندن تعظیم او باشد؟ جواب گفته اند زیرا که نام وی عبدالعزی بود، او
را عبدالعزی نخواند از آنکه او بنده خدای بود نه بنده عزی، اگر او را ۴
عبدالعزی خواندی کذب بودی. و گفته اند او را بولهبا خواند بر فال که
جای او لهب دوزخ بود.

۸ مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ : چه بی نیازی کرد — بی نیازی نکرد از
وی — خواسته او و آنچه ساخته بود و کسب کرده.
سَيَضْلُلُ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ : زودا که در شود در آتش زبانه زننده، و آن آتش
دوزخ است.

۱۲ وَآفْرَأَتُهُ حَمَالَةً الْحَقْلَبِ : و آن زن او ام جمیل خواهر بوسفیان حرب
بردارنده هیمه. گفته اند که آن آن بود که خار برگرفتی و بیاوردی و در راه
رسول و یاران بیفکنید از دشمنی که رسول را داشتی. و گفته اند معناه
سخن چینی کردی و سخن چین را بردارنده هیمه گفت زیرا که همچنان
که کسی پارهای هیمه از اینجا و از آنجا فراهم کند تا بدان آتش

برافروزد، سخن‌چین از هر جا سخنی می‌چیند تا بدان آتش خشم در میان قومی برافروزد تا خلقی را درهم افکند و بسوزاند. و گفته‌اند آن زن را حمّالَةَ الْحَطَبِ خواند زانکه وی به دنیا توانگر بود ولکن از بخلی بشدی و هیمه کشیدی برپشت، روزی می‌آمد از دشت پشته‌ای خاربر پشت، مانده گشته بود پشته را بر سر دیواری نهاد تا بی‌اساید، فریشه‌ای بیامد آن پشته را از یک سوی دیوار فروکشید و آن زن از دیگر سو فروآویخت و رسن در گردن وی افتاد و هلاک شد. آن است که گفت:

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ: در گردن او بود رسنی از لیف سخت باfte.

گفته‌اند معناه در گردن او خواهد بود رسنی از لیف آتشین در دوزخ. شان

نزول این سوره آن بود که کافران عرب رسول را سرزنش کردند گفتند:

اگر دین وی حق است چرا نه نخست اهل بیت وی به وی ایمان آزند که

ایشان نزدیکتراند به وی و اولیتر به دین وی. خدای تعالی این آیت

بفرستاد که وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ. چون این آیت فروآمد مصطفی

علیه السلام علی را بفرمود که بنی هاشم را بخوان تا ایشان را مهمانی کنم

و به اسلام خوانم. علی گوید: بشدم و چهل تن را از محتممان بنی هاشم

بخواندم به خانه رسول، و رسول را در خانه قرصی چند بود و پارگکی

گوشت اشتر و قدحی شیر. رسول از آن گوشت پاره‌ای در میان دولب

گرفت و در دیگی نهاد و از آن شیر قطره‌ای در میان دولب گرفت و به

دیگی دیگر فرو گذاشت و قدحی فرا دست من داد گفت «تو ساقی

باش»، آنگه طعام در پیش ایشان نهاد. نگه کردم همه سیر بخوردند و از

آن طعام و شراب ذره‌ای کم نشد، چون به آخر رسید رسول خواست که

ایشان را به اسلام خواند، بولهب سخن آغاز کرد و بوطالب را گفت «ای

برادر دانی که ما بنی هاشم همیشه در میان عرب نیکونام بوده‌ایم و عزیز،

تا اکنون که این برادرزاده‌ما یعنی محمد فرا دیدار آمد و دینی آورد

بخلاف دین ما و ما را و پدران ما را بدنام کرد در میان همه عرب تا پیرزنان در آتش دانها ما را به زبان می خایند و همه ما را دشمن بیوتدن، صواب آن است که ما وی را ازین بازداریم پیش از آنکه دشمنان بقهر باز دارند که آن شینی باشد بر ما». بوطالب گفت «یا بالهہب، حدیث محمد کوتاه کن که تا من زنده باشم نگذارم که کس با وی جفا کند».

بولهہب گفت «پس ترا می شاید که همه بنی هاشم بسبب وی بدنام گردند؟». خصوصت می کردند در حدیث محمد تا همه در آن خصوصت برخاستند و آن مجلس بشولیده گشت. دیگر روز رسول موعده فرمود تا دیگر بار ایشان را بخواند و همچنان دلکی چند نان بود و اندک مایه گوشت و قدمی شیر. رسول علیه السلام همچنان بکرد و در پیش ایشان نهاد و علی را گفت «توقدح بر دست گیر و ساقی باش، چون به آخر رسید من گوییم مرا اجابت کنید به یک سخن تا بدان مهتر دو جهان باشید، اگر ایشان اجابت نکنند تو شهادت بگویی من تشویر نخورم». علی گوید آن روز در میان آن قوم من به زاد کهتر بودم و به شکم بزرگتر بودم و به ساق باریکتر بودم، بر سر ایشان می گشتم تا مهمانی به آخر رسید، نگه کردم طعام همچنان بود که از اول بوده بود، به ذره ای کم نشده بود. چون از طعام فارغ شدند رسول گفت «من یجیبی ای کلمة فیکون بها سید الدنیا و الآخرة؟». ایشان دریکدیگر می نگرفستند، هیچ کس اجابت نکرد.

مصطفی علیه السلام بسوی من اشارت کرد، من شهادت بگفتم. بولهہب آن بشنید مر بوطالب را گفت «ترا باری مهتری بر سر پدید آمد که محمد می گوید هر که این کلمه بگوید مهتر دو جهان باشد، پسر تو بگفت پس بر ما مهتر گشت». خواست که بوطالب را برتا برد. بوطالب گفت «ای برادر، حدیث محمد کوتاه کن، تا کی حدیث وی کنی؟ اما این که می گویی که پسر تو علی بر سر تو مهتر گشت هیچ کس نیست از شما که نخواهدی

که او را چون علی پسری بودی»، و هم بر آن خصوصیت برخاستند و برفتند. دیگر روز مصطفی علیه السلام به کوه بوقیس برآمد و آواز داد که: یا آل هاشم و یا آل عبدهمناف. بنی هاشم آواز او بشنیدند روی به کوه نهادند تا چه افتاد، پنداشتند که مگر دشمنی قصد محمد کردست که می فریاد خواهد. چون بر کوه رسیدند، نخست کس که به مصطفی رسید بولهب بود گفت «چه بودست؟». گفت «یا عَمْ، هرگز از من دروغی شنیده ای؟». گفت «نه». گفت «چیزی گوییم ترا باور داری؟». گفت «آن چیست». گفت «یا عَمْ می خبر کنم ترا از دوزخ بر حذر باش بگوی لا اله الا الله تا از دوزخ برھی». بولهب گفت «اللهذا دعوتنا یا محمد؟ تبا لک». خدای تعالی این سورة را در جواب او بفرستاد.

خبر است از مصطفیٰ علیه السلام که او گفت هر که سوره الاخلاص
برخواند او را ده هزار غرفه بود در بهشت.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَلَمْ يُؤْلَدْ وَلَمْ يُوَلَّْ / وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ: نزادو نزادند او را هرگز و نبود و
نباشد او را همتا هیچ کس. این سوره را سوره الاخلاص گویند از بهر ۱۲
چهار وجه را: یکی آن را که خالص در توحید و صفات خدا است، دیگر
از بهر آن را که اخلاص توحید بود و تفرید و این سوره تفرید و توحید
خدای است، سدیگر از بهر آن را که این سوره را مخلسان خوانند از دل، ۸
صد نکردی مفسران را در آن سخن بودی و لکن او خود تفسیر صمد بکرد
که گفت:

لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوَلَّْ / وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ: نزادو نزادند او را هرگز و نبود و
نباشد او را همتا هیچ کس. این سوره را سوره الاخلاص گویند از بهر ۱۲
چهار وجه را: یکی آن را که خالص در توحید و صفات خدا است، دیگر
از بهر آن را که اخلاص توحید بود و تفرید و این سوره تفرید و توحید
خدای است، سدیگر از بهر آن را که این سوره را مخلسان خوانند از دل،

چهارم از بیهود آن را که خواندن این سورة خلاص آرد از دوزخ. در شان نزول این سورة دو قول است مفسران را: گروهی گفتند این در آن آمد که کافران مکه گفتند: یا محمد انساب لنا ربک، ما را بگوی تا خدای تو از چیست از سنگ و چوب است یا از آهن و روی است یا از زر و سیم ۴ است زیرا که ما خدای آن را دانیم که یکی از اینها بود. مصطفی گفت: خدای من نه این است و نه چنین است بل که خدای هفت آسمان و زمین است. ایشان گفتند: ای عجبا ما را سیصد و شصت خدای است در جوف کعبه نهاده خدایی ایشان از کنار حرم فراتر نشود، یک خدای تواند بود که خدای هفت آسمان و زمین بود ^{إنَّ هَذَا لَشْنُ عُجَابٌ}. رسول گفت: بلی خدایی که از چوب تراشند یا به خایسک کوبند عجب نبود که خدایی او از کنار حرم زاستر نشود خدا او است که یک خدای است؛ این سورة فرو آمد. و گفته اند این سورة در شان عامر بن الطفیل آمد و اربد بن قیس و ایشان دو مبارز بودند نامدار عرب، بهم بسگالیدند که محمد را هلاک کنند، عامر اربد را گفت «من محمد را به سخن مشغول می‌دارم تو از پس در آی وی را ضربتی زن». عامر نگاه می‌داشت تا رسول از نماز می‌آمد پیش وی باز آمد گفت «یا محمد گر من در دین تو آیم مرا چه دهی؟» ۱۶ گفت «سپه سالاری» گفت «من خود سپه سالار همه عرب ام، به از این خواهم». گفت «چه خواهی؟». گفت «لک المدرولي الوبر» گفت «شهرها ترا و بیابانها مرا». گفت آن به خدای است آن را دهد که خواهد». عامر گفت «مرا ولی عهد خویش کن از پس مرگ» گفت «آن به خدای است آن را دهد که خواهد». عامر گفت «انسب لی ربک». ۲۰ این سورة فرو آمد، جبرئیل این را بر مصطفی می‌خواند در آن میان عامر به اربد اشارت کرد که: ده. اربد از پس در آمد قصد کرد تا تیغ از نیام برکشد هر چند کوشید تیغ از نیام بر نیامد و گویند تیغ بکشید و باز برد تا

بزند، مصطفی علیه السلام چنانکه از پیش بدیدی از پس بدیدی گفت «اللّٰهُمَّ اكْفُنِي شَرَّ ارْبَد» . صاعقه درآمد، در اربد افتاد بر جای بسوخت. عامر آن بدید از هول آن بجست و خویشتن را در سرای سلولیه او کند — و او زنی بود بدنام — در ساعت مغنه‌ای از گردن عامر برآمد چنانکه از گردن اشتر برآید. عامر گفت أَغَدَةُ الْبَعِيرِ وَ مَوْتُ فِي بَيْتِ السَّلْوَلِيَّةِ؛ بیرون آمد و بر اسب نشست و نیزه بر گوش اسب راست کرد و در بطن حاء مکه جولان می‌کرد و می‌گفت: آین رب محمد لا قتله. فریشته‌ای بیامد وی را سیلی بزد و نگوسار از اسب درگردانید، هلاک شد الی نار الله و سقره.

خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الفلق
برخواند چنانستی که همه کتابهای خدای برخواندی.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

قُلْ أَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ: بگویا محمد بازداشت خواهم به خدای جدا کننده
صبح؛ و گفته اند خدای آن جایگاه که در دوزخ است نام آن فلق.
مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ: از بدی هر آنچه آفریدست.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ: و از بدی شب تاریک، یعنی از بدی بدان در
شب تاریک چون درآید.

وَمِنْ شَرِّ الْنَّفَاثَاتِ فِي الْمُقْدِ: و از بدی آن دمندگان در بندهای
جادوی.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ: و از بدی بدخواه چون بد خواهد. این سورة
حرزی است از همه بلاهای بدکاران و بدخواهان. خدای تعالی در این
سوره به استعاذه فرمود از همه بدیها و رسول علیه السلام گفت الحسد داء
دوی؛ به رآن به استعاذه کرد از حسد زیرا که هیچیز بتر از حسد نیست.

خبر است از مصطفی علیه السلام که وی گفت هر که سورة الناس
برخواند حرزی بود او را از دیو و نوری بود او را بر صراط.

قُلْ آتُوكُمْ بِرَبِّ الْأَنْاسِ: بِكُوْيَا مُحَمَّد بازداشت خواهم به خدای مردمان،
مَلِكُ الْأَنْاسِ: پادشاه مردمان إِلَهُ الْأَنْاسِ: خدای مردمان.

مِنْ شَرِّ الْوَسَوَاسِ: از بدی او شورانگیزندۀ یعنی شیطان الْخَنَّاسِ: آن سر
درکشیده، چون بنده خدای را یاد کند. ابن عباس گوید الشیطان جاءَ ثُمَّ
علی قلب ابن آدم اذا ذَكَرَ اللَّهُ خَنْسَ و اذا غفل وسوسَ.

الَّذِي يُؤْشِبُ فِي صُدُورِ الْأَنْاسِ: آن که شورانگیزد در دلهای مردمان.

مِنْ الْجِنَّةِ وَالْأَنْاسِ: از پریان و آدمیان. شان نزول این دو سورة گفته اند
که در تعویذ حسن و حسین بوده است که هر دو بیمار بودند این دو سورة

فرو آمد، رسول این را بر ایشان خواند هر دو درست گشتد. زان است که
این دو سورة را مشفشتین گویند ای: شفا آرنده. کلبی گوید نزول این دو

سوره در آن بود که لبید بن العاصم اليهودی مصطفی را علیه السلام
جادوی کرد، و آن آن بود که جهودان مدینه ازوی درخواستند و صد دینار

او را ضمان کردند که محمد را جادوی کند تا هلاک شود. وی جادوی
بود استاد، صورتی بکرد بر صورت مصطفی علیه السلام و آن را به درزن
بیاورد و به موی لحیه خویش بپیچید و یازده گره بر آن زد و به سحر آن را



درهم بافت و در خبره‌ای کرد و در چاه بنی‌کمد پنهان کرد. مصطفی علیه السلام بربستر بیفتاد، میان خفته و بیداری بود که دو فریشه به یامدند یکی بر بالین وی بنشست و یکی بر پایین. این که در بالین بود پرسید که: «رسول خدای را چه بودست؟». گفت «طب، ای: سُحر». گفت «چگونه کرده‌اند؟». گفت «چیزی بر صورت وی بکرده‌اند و به درزن بیاژده و به موی پیچیده و به رشته به یازده گره ببسته و در چاه بنی‌کمد پنهان کرده‌اند. گفت «اکنون چه حیلت است آن را؟» گفت «بباید شد و آن را از چاه برباید کشید و بباید سوخت تا رسول خدا درست گردد». این بگفتند و برفتنند. مصطفی علیه السلام آن همه یاد گرفت پس علی را و عمار یاسر را بخواند و نشان آن چاه ایشان را بداد گفت: بروید به فلان محلت در فلان کوی و در فلان سرای فلان جای چاهی است آن را سرباز کنید و بدان چاه فروشوید، در زیر آب آسیا سنگی است آن را برکنید، در زیر آن خبره‌ای بینید آن را به من آرید. هر دو برفتند بر آن نشان تا به سر چاه شدند و سر آن چاه باز کردند، نگاه کردند آب آن چاه چون حنا گشته بود از صعبی آن جادوی. علی فروشد تا به قعر آن چاه و آن سنگ را برکند و آن خبره را چنانکه رسول علیه السلام نشان داده بود برآورد و نزد رسول آوردند. در آن میان که ایشان بر فرته بودند تا که باز آمدند جبرئیل این دو سوره را فرود آورده بود یازده آیت رسول را فرمود تا این را بر آن یازده گره خواند؛ همه از هم دگر بگشاد. آنگاه آن را به آتش سوخت و مصطفی علیه السلام درست گشت و برخاست، کانما انشط من العقال: گویی که او را از بند بازگشادندی. والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمأب.

۸

۱۲

۱۶

۲۰

